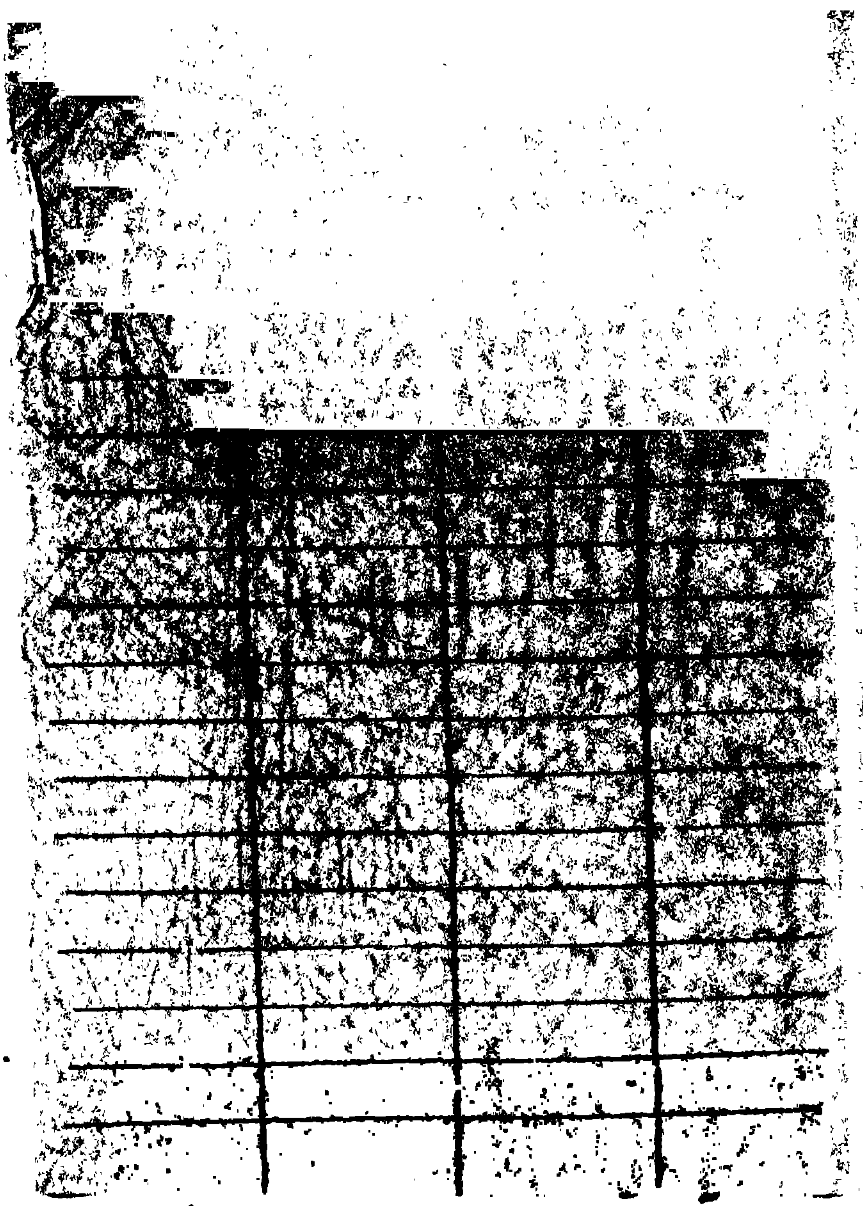


BIBLIOTHECA INDICA:

A

COLLECTION OF ORIENTAL WORKS

PUBLISHED BY

THE

ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

New Series, Nos. 484, 485.

THE

AKBARNÂMAH

BY

ABUL-FAZL I MUBÂRAK I 'ALLÂMÎ.

EDITED BY

MAULAWI 'ABD-UR-RAHÎM,

PROFESSOR, CALCUTTA MADRASAH.

VOL. III., FASCICULUS II.

CALCUTTA:

PRINTED BY [illegible] AT THE [illegible]

18[illegible].

* نظم *

سخن تازه سازم بنام خدای • که نامش بمعنی بود رهنمای

بنامش توان زیب گفتار داد • که ما را زبان بهر این کار داد

نگوید سخن تا گران تر سپاس • (۲) چه وزنش نهد عقل بیهوده‌شناس

و لیکن درین دشت محمل‌فکن • (۳) نرفتند مردان بپای سخن

سخنور که بر آسمان کوس زد • درین سرزمین بانگ افسوس زد

هیهات هیهات ذرهٔ امکان را (که سرگردان بادیهٔ حیرت و هیمان است) چه یارا که از دریافت کنه وجوب دم زند - و کدام نیرو که از نشیب گمگشتگی بفرازگاه شناسائی برآید - و سفال خیال و نقود معارف خود را (که دست‌فرسود روزگار است) از نفائس گنجینهٔ وجوب و شرائف خزینهٔ وجود برشمارد • بیت •

نه در ما گنجد اسرار الهی • نه دریا گنجد اندر گوش ماهی

نه تنها زو خبردار است اوباش • که عرفا نیز کور آمد چو خفاش (۳)

لیکن خطابان ساده‌لوح هرچه (از حروف کمال نامهٔ (۴) خویش برگیرند - و از رقوم دفتر آگهی برخوانند) آنرا سرمایهٔ سپاس الهی گردانند - و هرچند ذات بیهمتا از اندیشهٔ ایشان منزه بود آنرا مناسب ایزدی انگارند (هرکه بقدر (۵) خیال ستایش خود را به شیوا زبانی ابداع می‌سراید

---

(۱) نسخهٔ [ک] [illegible] (۲) نسخهٔ [illegible] برفتند (۳) در [illegible]

[illegible]

[illegible] مقتدای [illegible] بر [illegible] گوشم (عروس آسمان پیمای ستایش[2] الهی [illegible] محفل [illegible] [illegible] که [illegible] از چشم و گوش[3]) دست باز داشته [illegible] خود [illegible] - و [illegible] سرِ [illegible] بر ندارد - و همگی برگزیدگانِ الهی [illegible] باطنی اخلاق - و پرده گشایانِ اسرارِ انفس و آفاق اند) آفرین اول و آخر بر ایشان [illegible] بارگاهِ جلال [illegible] خود را بآبِ [illegible] خط [illegible] سپرده - و ورق در [illegible] زبانی بی‌زبانی گشادند - پس همان بهتر که این بادیهٔ [illegible] سخن خوانی دولتِ جاوید طراز روی دل آورد[5] - و بیک شغلِ والا دو کارِ دشوار را [illegible] بر سازد • • رباعی •

سبحان الله خدای بی‌شبه و مثال • تا نوشت چو شاه آینهٔ حسن و جمال

گنجش ز حدِ نکر برون عزّ و جلّ • جوهر ز خطِ عقل فزون جلّ جلال

دیدهٔ باریک‌بینش اُصطرلابِ آفتابِ ذات - و دلِ حق‌گزینش رصدخانهٔ سماواتِ صفات - نژاد بزرگ روی خوش - خوی نیک - پیشانیِ گشاده - قامتِ معتدل - فطرتِ عالی - همّتِ والا - نیّتِ صافی - توکّل بر دوام - دانش بر کمال - گرد آمدنِ گوناگون هنر - حوصلهٔ فراخ - آزرمِ سترگ شجاعتِ شگرف - رای درست - تدبیرِ گزین - بخششِ بی‌صلا - بخشایشِ بیکران - افزایشِ عاطفت - صلحِ کل - انبوهیِ ملک - فراوانیِ اربابِ اخلاص - بسیاریِ مبارزانِ یکجهت فزونیِ مال - فراهم شدنِ نفائسِ عالم - صفای ضمیر - پاکی از آلایشِ تعلّق - پیشوائیِ جهانِ معنی - آگهیِ دایمی - چگونه در یک جای فراهم آید - و چسان یکسانی بر دوشِ همّت بر دارد • • قطعه •

سپهرِ دانش و بینش یگانه اکبر شاه • که همچو صبح بروی جهان گشاده جبین

شهی که دیده ز آموزگارِ دل تعلیم • شهی که یافته از مُرشدِ خرد تلقین

تبارک الله آفریدگاری که طرازندهٔ اورنگِ شاهی را مظهرِ اسمای جمالی و جلالی گردانید - و دارندهٔ لوای ظلّ اللّهی را مصدرِ نعوتِ مکارم و معالی ساخت • • نظم •

خضرِ سکندر منشِ چشمه زای • قطبِ رصد بندِ مجسطی[6] گشای

مایهٔ[7] درویشی و شاهی دریو • مخزنِ اسرارِ الٰهی دریو

سرورِ[8] شاهان به توانائی • ناصرِ دهر به دانائی

---

(۲) نسخهٔ [ب ل] ثنایش (۳) در[اکثر نسخه] باز ندهشته (۴) نسخهٔ [ز] پرواز (۵) نسخهٔ [ل] آورده بیک شغل (۶) نسخهٔ [ل] مضبوط نمای (۷) نسخهٔ [ل] پایهٔ (۸) نسخهٔ [ز] خسرو شاهان •

[illegible] شب افروز باد

[illegible] را سعادت نه بخشیده باشد

[illegible] و خامهٔ شکافته زبانی بسرآغاز آن

[illegible] می‌درآید - و حتّی[2] تا خاطر [illegible] نمی‌ماند - شرایف

[illegible] را (که مطلع صدر نشینانِ انقلاب است) چگونه در پیاپی آلودگی خاک

[illegible] که از مرحلهٔ شناسائی قدم فراتر نهد - سزاوار آگهی آنست که دل ازین برگرفته

[illegible] به هنگامهٔ شگرف‌کاری پردازد - و پذیرای پیامِ غیبی شده دل را از وسوسهٔ

[illegible] - و بارگاه مروت و مغوکدهٔ باطن را جمعی جادوی حال نظر فریب زرف نگاهانِ

[illegible] گرداند - و سپاس سوانحِ گوناگون حقایق را تقدیم بگذارد - و همان شغلِ دولت آرائی را

[illegible] - و افسونِ بیداری خفتگان و طلسمِ هشیاری مستان در پیشطاقِ هستی آویزد • نظم •

خیالی درین نامه کردم نگار • که ماند زمن در جهان یادگار

مگر کز تماشای این بوستان • دروصه رسد بر من از دوستان

بدروبزهٔ همّت باستان • من و گفت‌وگوی همان داستان

(چه بر من نمی‌دست بخشودند - و درِ مقصود گشاوند) چنان بر خاطرِ صافی پرتو انداخت

که هر سی‌ساله سوانحِ کشور خدائی را جداگانه دفتری نگاشته سعادت‌نامهٔ خود را تازه فروغ

بخشد - و سعی پژوهانِ روزگار را از بارِ گرانِ انتظار قدری سبکدوش گرداند - و لختی از نیرنگِ

اقبالِ گیتی خدیو[3] نشاط افزای جهانیان آید - و فیضِ الٰهی بر دور و نزدیک صلای عام در دهد

این رو سلسلهٔ قرن نامتناهی را از عنفوانِ هستیِ خدیوِ خدا آگاهان سرآغاز گردانید - و بدین

[illegible] آسمانی پیوند کرسیِ شاهنشاهی را بلند پایگی بخشید • رباعي •

امّید که این نامه گرامی گردد • مطبوعِ جهان بدوستکامی گردد

از یُمنِ قبولِ شاهِ دانش پرور • نامی یابد[4] چنانکه نامی گردد

(اگرچه از اورنگ نشینیِ آن سالارِ فرمان‌دهانِ دادگر اواسطِ سالِ هفدهمِ الٰهی ست) لیکن

از هنگامِ چهره افروزی شاهدِ آفرینش آغاز قرنِ ثانی پیامِ جاوید دولت آورد • نظم •

فرخنده باد یا رب برملکتستانی • از مبدأ ولادت آغازِ قرنِ ثانی

تا بخت[5] پایمردش افشرده پای دولت • ماننده ملکِ باقی نامِ جهانِ فانی

---

(۲) نسخهٔ [ا] و این خشک دریا تر نمی‌ماند (۳) نسخهٔ [ب] خدیوند (۴) نسخهٔ [ب ز] ماند
(۵) نسخهٔ [ا] لخت نامهٔ [illegible]

مهر جهانتاب نسبت این پرتو تابان • تا باختر نکشود این نور خاوراني
سر دنیا نفهمند از بن اهل غرض • آنانکه بر کشند نالیه آسماني

از سوانح (که درین[۲] هنگام بظهور آمده) آن بود که سلیمان کراني (که در اوڈیسه و بنگاله و بهار هم استقلال میزد) رخت هستي بر بست - اخلاص‌گزینان تجرّد و اولیای تعلّق نظر بر آسایش جهانیان (که وابسته بیکدلي - و یکجهتي - و یک رنگي[۳] - و یکجهتي - و یک انجمني ست) انداخته ظهور این معني را در چنین وقت از نتایج اقبال دانستند - و معامله نافهمان (که هجوم افغانان سبب ضعف مسالک شرقي را دست آویز خود ساخته از یورش گجرات مانع آمده) از سنوح این سانحه در گو ناکامي فرو شدند - و طبقه (که رفتن گجرات و تسخیر آن ملک در تنگفاني حوصلهٔ آنها نمي‌گنجید - و بالنسوی و النساء حرف سرا گشتي) این سانحه را وسیلهٔ ارزش خود ساخته ترغیب نهضت دیار شرقي معروض داشتند - خدیو خدا پرست را چون نظر بالای افتاده بود (که ستم‌رسیدهای گجرات را در مهد عافیت درآرند) گوش بر ترّهات مردم نمي‌انداختند و بر زبان اقدس گذشت خوب شد که خبر درگذشتن سلیمان در راه گجرات رسید - اگر در دارالخلافه رسیدے هرآینه (مراعات احوال بیشترے از ملازمان درگاه فرموده) یورش مسالک شرقیّه پیشنهاد همّت والا میساختیم - و چه این بود که توجّه جهانگشای شاهنشاهي بآنصوب بعد از گذشتن او صورت بستي - اکنون فتح آن نواحي بتدبیر و شجاعت اولیای دولت روی خواهد داد - و منشور والا بمنعم خان خانخانان در تسخیر بهار و بنگاله و اوڈیسه شرف ارتفاع گرفت که باتّفاق امرای آنصوب این خدمت بانصرام رساند •

و از سوانح زخمي شدن خان کلان است - و شرح این سانحه آنکه خان کلان و دیگر امرای عظام (که برسم منقلا تعین شده بودند) در قصبهٔ بهادرلجی[۴] (که نزدیک سروهي ست) رسیده روزگار میگذرانیدند - رای مانسنگه دیوره (که کلانتر سروهي بود) در مقام گریزت درآمد - چندے از راجپوتان را برسم رسالت فرستاده دم اطاعت زد - چون این آمدها خان کلان را دریافتند در هنگام وداع خان برسم هندوستان هریکے را طلبیده پان میداد - و رخصت میکرد - یکے ازان متهوّران خنجر مابین ترقوهٔ خان کلان چنان جمدهر زد که مقدار سه انگشت از زیر شانه سر بیرون کرد - بهادر خان تربتي[۵] از نوکران او دویده آن راجپوت را بر زمین زد - و صادق خان و محمّد قلي خان تیز دستي نموده او را از هم گذرانیدند - و دیگران نیز بشومي[۶] آن بے اعتدال بخاک و خون برابر شدند - و چون حقیقت

---

(۲) نسخهٔ [ل] درین ایام (۳) در [بعضی نسخه] رانی (۴) نسخهٔ [ب] بهار و راجن - و نسخهٔ [د] بهار راجن (۵) در [بعضی نسخه] تربتی (۶) نسخهٔ [ا] بشومی •

جبال بمخيّم اقبال رسيده بر خلاف مهمهاي ناقص زمانيان و كنكشهاي كوته‌حوصلهاي روزكار بتسخير كجرات كرمتر كشتند - و روزِ تير سيزدهم آبان ماهِ الٰهي در جائي (كه اُمراي پيش بودند) نزولِ راياتِ اقبال شد - و اُمراي بزرگ و سايرِ ملازمانِ عتبهٔ دولت لوازمِ استقبال بجاي‌آورده بسجدهٔ دركاه والاي پيشاني شدند - و (چون از مردمِ سروهي چنين غدرے بظهور آمده بود) حكمِ معلّي از مكمنِ سياست و معدلت صادر شد[٢] كه افواجِ كيتي‌كشاي بسروهي رفته سركشانِ آن‌ناحيت را برخاك هلاك اندازند - و خود نيز بقايدِ اقبال عزيمتِ آنصوب فرمودند - روزِ سروش هفدهمِ آبان ماهِ الٰهي حدودِ سروهي مخيّمِ راياتِ فيروزمندي كشت - نخوتمندانِ آن سرزمين در شعابِ جبال پناه بردند و بمقتضاي رسمے كه در متهوّرانِ راجپوت معمول‌است (كه جمعے در كردِ منازلِ صاحبِ خويش و طايفهٔ در حواليِ بتخانه پاي جرأت افشرده جان‌نثاري ميكنند) كروهے انبوه در نزديكِ معبدِ مهاديو (كه يك كوهيِ سروهي بود) جمع آمده بودند - خديوِ عالم بهادرانِ نيزه‌دست را از جنكِ اين اسافل بازداشته بشمشيربازان و تيراندازانِ پياده رو اشارتِ عالي شد كه كارِ اين دليرانِ خون‌كرفته بانجام رسانيدند - و از ملازمانِ عتبهٔ اقبال دوست‌محمّد پسرِ تاتار خان درين روز غافل از كردِ راه رسيده شربتِ واپسين دركشيد ●

واز سوانح آنكه يارعلي بيك تركمان با جمعے از قزلباشيه از جانبِ سلطان محمّد خدابنده پسرِ بزرگِ فرمان‌فرماي ايران شاه طهماسپ (كه از جانبِ پدر ايالتِ خراسان داشت) با نفائسِ امتعهٔ آن‌ديار برسمِ رسالت آمد - و محفوفِ عواطفِ ظلّ‌اللّهي كشت - درين‌منزل راي[٣] رايسنكهه و جمعے كثير از ملتزمانِ عتبهٔ اقبال را حكمِ مقدّس شد كه در حدودِ جودهپور و سروهي بوده نكهبانِ احوال باشند - كه اكر كروهے از باغيانِ بد نهاد هيبتِ سطوتِ پادشاهي‌را شنيده خواهند (كه از كجرات برآمده بممالكِ محروسه تفرقه اندازند) نتوانند - و (چون خاطرِ مقدّسِ شاهنشاهي از مهمّاتِ اين‌حدود فراغ يافت) پيشتر نهضت فرمودند - و از حدودِ پٽن از راهِ خيرانديشي شاه‌فخرالدّين‌را با مناشيرِ عظمت پيشِ اعتمادخان (كه پيوسته عرضداشت فرستاده - و استدعاي آمدنِ موكبِ معلّي نموده) رخصت فرمودند كه بنصائحِ هوش‌افزا رهنمونِ مسالكِ سعادت شود و چون در حواليِ قصبهٔ ديسه نزولِ اجلال اتّفاق افتاد خبركذاران بعرضِ مقدّس رسانيدند كه از هيبتِ توجّهِ افواجِ جهانكشا شيرخانِ فولادي (كه احمدآباد را در قبل داشت) فرار كزيده بولايتِ سورت[٤] و حدودِ جونه‌كدهه شتافت - و محمّدخان و بدرخان[٥] پسرانِ خود را به پٽن فرستاد - كه

---

(٢) نسخهٔ [ا ح] بصدور پيوست (٣) در [بعضي نسخه] راجه مانسنكهه - و نسخه [ح] راي مانسنكه
(٤) در [اكثر نسخه] سورتهه (٥) نسخه [ح ل] نذرخان ●

عیال و اطفال و اسباب او را ازانجا برآورده به محکمها رسانند - و الحال پسران او بنه و بار برآورده بجانب پدر میروند - و ابراهیم‌حسین میرزا (که بکمک اعتماد خان آمده بود) برگشته بمحلّ خود رفته - و اعتمادخان موهبت ملازمت دارد - حضرت شاهنشاهی راجه مانسنگهه و جمعی را فرستادند که فرزندان شیرخان را بدست آورند - آن جماعت گریخته خود را به‌تنگناها کشیدند - و فرستادها باسباب و اشیای ایشان رسیده دستبرد نمودند - و روز اشتاد بیست‌وششم آبان ماه الٰهي موافق شنبه غرّهٔ رجب عرصهٔ دلگشای شهر پتّن (که در سابق به‌نهرواله شهرت داشت) مخیّم سرادقات اقبال گشت - و طبقات انام از اشراف تا محترفه جوق جوق اعتماد بر معدلت و رافت شاهنشاهي نموده بدولت زمین‌بوس سعادت‌پذیر گشتند - و بمیرزاخان توجّهِ عالي فرموده ازشهادت بیرام‌خان پرسیدند - و از روی عاطفت بر زبان مقدّس گذشت که پتّن را باو مرحمت فرمودیم - و بالفعل او چون سامان نگاهداشت ندارد سیّد احمدخان بحراست اینجا مقرّر باشد - و ازین مقام دلگشای حکیم عین‌الملک را نیز تعین فرمودند که اعتماد خان و میرابوتراب را بدرگاه والا آورد - و میرزا مقیم (که بمیرزا شرف‌الدّین حسین خویشي داشت) از پیشقدمان راه سعادت گشته شرف آستان‌بوس دریافت - و هم درینجا یاد نیکو خدمتی مظفّرخان فرمودند - چون بمیرزان قدرداني هنر بر عیب او چیره‌دستي نمود منشور مقدّس شرف صدور یافت که عزیمت سفر حجاز را بر طرف کرده رو بقبلهٔ درگاه آورد - و روز اُردي‌بهشت سیوم آذر ماه الٰهي هفتم رجب بصوب احمدآباد نهضت معلّی فرمودند ٭

و چون موضع جوتانه[۲] مورد اعلام ظفرقرین شد بتحقیق پیوست که مظفّر گجراتي (که دست‌آویز تسلّط گجراتیان بود) از شیرخان فولادي جدا شده درین نواحي سراسیمه میگردد میرخان[۳] یساول و فرید قراول را فرستادند - و از عقب ایشان ابوالقاسم نمکین[۴] و کرم‌علي را رخصت فرمودند که تفحّص نموده آن سرگردان بادیهٔ حیراني را بدرگاه والا آورند - میرخان چون قدرے راه آمد چتر و سایبان او بدست افتاد - میرابوالقاسم و کرم‌علي (که از عقب رسیده بودند) گرفته پیشتر روان شدند - آخر میرخان او را (که در غلّعزارے پنهان شده بود) بدست آورده بحضور اقدس آورد - آنحضرت ترحّم فرموده او را به کرم‌علي سپردند - و در شب همین روز میر سیّد حامد بخاري و الغ‌خان حبشي با لشکر خود آمده سجدات[۵] عبودیت بتقدیم رسانیدند و مصطرف عنایات خسرواني شدند - و زمانے ازین نگذشته بود که شاه فخرالدّین و حکیم

---

(۲) نسخهٔ [ا] جوربانه (۳) نسخهٔ [ا] میرخان قراول و فرید یساول (۴) نسخهٔ [ا ب ج] نمکي - یا نمکین باشد (۵) در [بعضی نسخه] سجدهٔ عبودیت ٭

میرابوتراب را (که عُمدهٔ اصحابِ مشورتِ گجرات بود) بدرگاهِ مقدس آورده بعرضِ اقدس رسانیدند که اعتماد خان متوجّهِ ملازمت است - و پیشتر ازانکه شاه فخرالدین بهمه میرابوتراب و وجیه‌الملک و مجاهد خان را روانهٔ درگاه ساخته بود که بغازگی خاطر را مشغول ساخته معاودت نمایند - چون شاه فخرالدین باین پیش‌آمدها رسید تسلّیِ این‌جماعه نموده پیشِ اعتماد خان رفت - و حکیم عین‌الملک رسیده میرابوتراب را برگردانیده باحمدآباد برد و بعد از درازیِ سخن جمیعِ اُمرایِ گجرات و اعاظمِ آن ممالک دل در دولتخواهي بسته وجوهِ دراهم و رؤسِ منابر را بنام نامیِ حضرتِ شاهنشاهي امتیاز و افتخار بخشیده متوجّهِ درگاه معلّی شدند و از قصبهٔ کري اعتمادخان فرستادهای پادشاهي را با میر ابوتراب پیشتر رخصت داد - چون این‌خبر بموقفِ عالي رسید خواجه جهان و خان‌عالم و صادق‌خان را باستقبال فرستاده میر را بعزّت و احترام آوردند - و روزِ دیگر (که ازجوتانه رایاتِ جهانگشای پیشتر نهضت فرمود) اعتماد خان و جمعے نزدیک رسیدند - خواجه‌جهان و میر ابوتراب و جمعی را حکم شد که پیشتر شتافته اورا بزمین‌بوسِ این درگاه سربلندي بخشند - شهریارِ جهانگیر بآئینِ عظمت و جلالت برفیل سوار بودند - فرستادها اعتمادخان را آورده بسجدهٔ عبودیت ناصیهٔ بختِ اورا روشني بخشیدند - بعد ازان اختیارالملکِ مشرقي و جهجهار خان حبشي و وجیه‌الملک و مجاهد خان آمده بسعادتِ بساطبوس فایز گشتند و هرکدام در خورِ حالتِ خود نوازش یافت - و اعتماد خان و چندے از اعیانِ گجرات را حکمِ مقدّس شد که سوار شده نزدیکتر بگردند - و آنحضرت تمام راه سخن کرده بمهربانیِ خود پشتِ امّید این‌طبقه قوي‌ساخته در قصبهٔ کري نزولِ دولت فرمودند - و سیف‌الملک حبشي و چندے دیگر در محمودآباد بودند - صادق‌خان و برخے از ملتزمانِ رکابِ نصرت‌اعتصام را فرستادند - تا آن دیرکنندگانِ احرازِ سعادتِ ناصیه‌سائي را بسجده‌گاه مقدّس آوردند - ودرین‌منزل از روی حزم و احتیاط (که سرشتهٔ سلطنت بازبسته بآنست) اُمرایِ گجرات را طلب نموده فرمودند که این‌ملک را باعتماد خان مرحمت مي‌فرمائیم - و لو ازین اُمرا هرکرا خواهد خواهیم گذاشت - لایق آنست که هرکدام ضامن بدهد تا در مراسمِ حزم و دور اندیشي فتورے نرفته باشد - و ارازمِ نفرّت بجای آید ضامنیّتِ اعتمادخان را میر ابوتراب تعهّد نمود - و اعتمادخان غیر از طبقهٔ حبشیان همه را ضامن گشت - حضرت فرمودند که حبشیان همان‌طور (که غلامِ ساطان‌محمود بودند) داخلِ بندگانِ پادشاهي خواهندبود - و بملاحظهٔ بعضے امور (که پاسِ سلطنت مقتضیِ آن بود) آنها را بأُمرایِ عظام سپردند - روزدیگر رایاتِ اقبال در موضعِ سانتهی[۲] نزولِ سعادت فرمود ●

---

(۲) در[چند نسخه] سانهي ●

از سوانح عبرت‌بخش آنکه جوقی از رند و لوباشِ آن‌ملک (که هزاران ازان‌طایفه بے اعتدال یافته) آوازه انداختند که حکمِ معلّی نفاذ یافته که خلائقِ انبوهِ لشکرِ اقبال اردوی گجراتیان را غارت نمایند - لوباش دستِ تعدّي دراز کرده آغازِ تاراج نمودند - و فتنهٔ عظیم قایم شد - چون بمسامعِ خدیوِ معدلت رسید امرای کبار را طلب‌نموده تعین فرمودند که این تاراج‌کنندگان را بسیاست رسانند - و اموالِ تاراج یافته را کشند[۲] - و خود بدولت بارِ عام داده فیلانِ مست را حاضر ساختند - جدّ آورانِ دیانت‌مند غارتگران را بحضورِ اقدس مي‌آوردند - و پایمالِ فیلانِ مست میکشتند - و اموال بصاحبان میدادند - در اندک فرصتی این فتنه و آشوب فرونشست - و نوای امن و امان برخاست - و از فروغِ این معدلت ولایتِ نو بدست آمده موردِ آرامش و آسایش گشت - و روزِ آبان دهمِ آذر ماهِ الٰهي چهاردهمِ رجب ظاهرِ احمدآباد مستقرِّ راياتِ اقبال شد و بمحضِ توجّهِ شاهنشاهي چنین کارے (که جمهورِ انام دشوار مي‌شمردند) بآساني برآمد و طوائف انام از شریف و وضیع روی بندگي بعتبهٔ خلافت آورده کامیابِ سعادت گشتند - و هرکدام درخورِ خویش شکرانهٔ نجات از شدائدِ روزگار بجای‌آورده منظورِ نظرِ والا شد - و احمدآباد (که مصرِ جامع ازان نشانه ایست) با سه‌صد و هشتاد پوره (که محلّاتِ آن شهرِ بزرگ است - و هرپوره بمثابهٔ شهرے ست) از فروغِ مقدمِ شاهنشاهي و مآثرِ عدالت و جلالتِ ظلّ اللّٰهي مهبطِ فیوضِ آسماني شد - و آنحضرت مکرّرا ظلِّ ورود بران بلدهٔ گرامي انداختند - و آرزوهای چندین سالهٔ جهانیان برآمد - مظلومان نوازش یافتند - و ظالمان درگوِ گدازش فروشدند - صاحبانِ استعداد از خلوتکدهٔ قوّت بجلوه‌گاهِ فعل خرامیدند - و درین روزِ بهجت افزا[۳] جشنِ وزنِ شاهنشاهي شد شادي در شادي و خرّمي در خرّمي روی نمود - آرزومندان[۴] را کام برآمد - و نیازمندان را دعا مستجاب گشت - و درین ایّام (که احمدآباد محفوفِ سرادقاتِ اقبال بود) ایلچیانِ امین‌خان غوری با پیشکشهای‌لایق بدرگاهِ معلّی شتافته دولت پذیرِ زمین‌بوس شدند - و ابراهیم حسین میرزا از راه تزویر عرضداشتے با پیشکش فرستاد - چون از صدق ضیائے نداشت بموقفِ قبول نرسید •

توجه موکب مقدس شاهنشاهي از احمدآباد به‌بندر کنبایت[۵] بتماشای دریای شور

(چون بمیامنِ قدومِ شاهنشاهي عرصهٔ دلگشای گجرات موردِ امن و امان گشت) حکومت و ایالتِ احمدآباد و این طرفِ آبِ مهندري بخانِ‌اعظم میرزا عزیز کوکه مکرمت فرمودند

---

(۲) نسخهٔ [ب] گرد کنند (۳) نسخهٔ [ل] افروز (۴) در [بعضی نسخه] آز مندان (۵) در [بعضی نسخه] کنبایت

و طرفی دیگر از بروده و چانپانیر و سورت و آن‌حواشي و حوالي (که میرزایان بران متسلّط و مُتصرّف بودند) بأمرای گجرات (که بتازگي نطاقِ عبوديت بسته بآستان‌بوسِ اطاعت استسعاد یافته در سلکِ اولیای دولت انتظام داشتند) عنایت کردند - و اعتمادخانِ گجراتي‌را سرکردهٔ آن‌گروه ساختند و این‌أمرای قدیم و جدید تعهّدِ انتظامِ مهمّاتِ این‌مملکتِ دلگشا نمودند - و استیصالِ میرزایان را برذمّهٔ کاروانیِ خود گرفتند - آنگاه رایِ جهان‌آرای شاهنشاهي اقتضای آن کرد که سیرِ دریای شور فرموده عوضِ مراجعت بدارالخلافه بلندآوازه گردانند - بنابرین اندیشهٔ دریا گشای روزِ آسمان بیست و هفتمِ آذر ماهِ الٰهي موافقِ دوشنبه دومِ شعبان بصوبِ بندرِ کنبایت (که سي کروهیِ احمدآباد است) موکبِ مقدّسِ شاهنشاهي نهضت فرمود - أمرای گجرات برای سرانجامِ خود رخصت چند روز گرفته در شهر توقّف نمودند - و بجهتِ ایتلاف و استیناسِ این وحشیانِ بیابانِ خود آرائي حکیم عین‌الملک را (که رابطه بآنها داشت) گذاشتند ۰

در اثنای راه بمسامعِ اقبال رسید که اختیارالملک از بدنهادیِ خویش گریخت - و اعتمادخان و دیگر أمرای گجرات نیز در مقامِ بیراهه‌رفتن اند - لاجرم از پیشگاهِ اقبال شاهبازخان مامورِ امرِ عالي شد - که بسرعت روانهٔ آنحدود گشته خود را بآن‌طایفهٔ خائنِ(۲) وخایف برساند - که پریشانِ بیابانِ ادبار نگردند - و غرّهٔ دی ماهِ الٰهي بندرِ کنبایت مخیّمِ سرادقاتِ اجلال گشت - و آن‌عرصهٔ دلپذیر مجمعِ بحرین صورت و معني شد - و تجّارِ روم و شام و ایران و توران مقدمِ شاهنشاهي‌را موهبتِ کُبرای ایزدي دانسته آدابِ استظلال بجای‌آوردند - و آنحضرت با خاصانِ بساطِ اقدس بر جهاز سوار شده سیرِ دریا فرمودند - و خواطرِ اربابِ اخلاص را عبرتے(۳) تازه بخشیدند - و روزِ شهریور چهارمِ دی ماهِ الٰهي شاهبازخان اعتماد خان و بعضے دیگر أمرای گجرات را بدرگاهِ والا آورد - (چون این تیره رایانِ گریزت اساسِ پیمانِ بندگي را شکستند) حضرتِ شاهنشاهي بتازگي در انتظامِ این‌ملک توجّه فرموده هرکدام ازین‌جماعه را به هریکے از مخلصانِ خدمت‌گذار سپردند - و مجملے از حالِ این‌گروه ادبار سرشت آنست که هراس و فریب و نادرستي با قدرے از راستي و سادگي و فروتني معجون‌ساخته گجراتي نام کرده‌اند - و ازان‌میان اعتمادخان را سرآمدِ این گروه گردانیده - (چون صیتِ اقبالِ(۴) پیوندِ موکبِ مُعلّی شاهنشاهي در دیارِ گجرات ارتفاع یافت) أمرای این بلاد را سررشتهٔ تدبیر از دست رفت - آخرالامر حیله اندوزانه سعادتِ زمین‌بوس دریافتند - و همگي اندیشهٔ نادرستِ این‌گروه آنکه ایالتِ این‌دیار بدستورِ سابق برین‌فریب‌نهادان قرار یابد - حضرتِ شاهنشاهي ازانجا (که دریای مردمي اند) از ظلمت‌آبادِ درونِ این‌گروه اغماضِ نظر فرموده بمقتضای حرف‌سرائي

(۲) نسخهٔ [ل] خاسر و خایف (۳) در [چندنسخه] عشرتے (۴) نسخهٔ [ل] اقبال موکب معلی ۰

نیکخواهی و عقیدت مصروف عفو عواطف گردانیدند - و (هرچند دوربینان بزم اقبال بر نیّاتِ این گروه بد درون کدرسه پی برده در گرفتن این طایفه باشاره و تصریح در اوقات فرصت بموقفِ عرض مقدّس رسانیدند) بعزّ قبول نرسیده - بلکه برخلاف آن پایهٔ اعتبارِ ایشان را افزودند - درینولا (که رایات اجلال بتماشای دریا توجّه فرمود) از رخصت گرفته ماندن این گروه خراب‌باطن ظاهر بود که خیال تباه در سر دارند - کدام[2] سفر کشیده بودند که درین هنگام البتّه بایستی مرخّص شد - لیکن گیتی‌خدیو از فرط آزرم و مروّت بمقتضای ظاهر عمل فرموده جانبِ صلاحِ اینها را ترجیح دادند و این کدبران (چون شکوهِ عدالت و فرِ اقبالِ روزافزونِ پادشاهي دریافتند) دانستند که اکنون (که این عرصهٔ وسیع بفروغِ چنین معدلت روشني دارد) محال است که بدستور سابق ما را درین دیار گذارند - همان بهتر که خودرا برکناره کشیده سربشورش برداریم - شبِ روزِ دیگر از نهضتِ عالي اختیارالملک فرصت را دریافته راهِ گریز پیش گرفت - و اعتماد خان و جمعی (که باو پیمانِ یکجهتي داشتند) در مقامِ رفتن بودند که میرابوتراب و حکیم عین‌الملک خود را رسانیدند و بحرف و حکایت گرفته درپیِ[3] گذرانیدنِ روزگار شدند - و نزدیک رسیده بود که اینهارا نیز مقیّد ساخته همراه برند - و کارِ این دوکس را بانجام رسانده مسلکِ ادبار پیش گیرند - درین‌اثنا شاهبازخان رسید - و اندیشهٔ تباهِ آنها از قوّت بفعل نیامد - شاهبازخان بخود اندیشید که اگر بگرفتنِ اختیارالملک میشتابم این گروه از دست میروند - پرده از روی کارِ این سیه‌آزرمان برنداشته متوجّهِ عتبهٔ اقبال شد - و (چون ذاتِ اقدسِ حضرتِ شاهنشاهي عیارِ جمیعِ طوائف است) بمقتضای نیّتِ والا جوهرِ ناسرگیِ این مردم بزودي از باطن بظاهر آمد - و بپادافراهِ خود رسیدند هم خیراندیشي و بزرگ‌منشیِ گیتي خدیو برعالمیان ظهور کرد - و هم رابطهٔ جهانداري انتظام یافت - هم دوربینانِ تازهٔ اقبال خوشوقت گشتند - و هم عمومِ خلائق را درگرفتاریِ این گروه حجّتِ صحیح بدست افتاد - و شاهنشاهِ زمان رقمِ نیکنامیِ خود برصفائحِ ضمائرِ خواصّ و عوام نگاشت - [اگر افسرآرای اقبال(بمقتضای دریافتِ معنویِ خویش یا بموجبِ التماسِ بالغ‌نظرانِ عتبهٔ دولت) این بدگوهران را پیشتر ازین در بند کردے] حقیقتِ حال برعامّهٔ خلائق (که فرمان‌روایان را بیشتر باین ظاهربینانِ کوردل کار است) چگونه ظهور کردے •

و (چون خاطرِ جهان‌آرای شاهنشاهي از مهمِّ این نادرستانِ دورویی واپرداخت) استیصالِ میرزایانِ فتنه‌جوی پیشنهادِ همّتِ والا شد - چه ازان باز (که این گروهِ حق ناشناس از مالوه بناکامي باین دیار آمدند) بروده و آنحدود بدستِ تغلّبِ ابراهیم حسین میرزا در آمده بود

---

(۲) نسخهٔ [ل] سفر کشیده نبودند (۳) در [چند نسخه] در گذرانیدن روزگار شدند •

و سورت و آن نواحي را محمّد حسين ميرزا متصرّف گشت - و جانپانير با مضافات بشاه ميرزا تعلّق داشت - شهريارِ جهان‌آرا حكومت و انتظامِ بندرِ كنبايت را بحسن خان خزانچي تفويض فرموده روزِ اسفندارمذ هفتمِ دي ماهِ الٰهي عنانِ جهانگشاي بصوبِ بروده انعطاف فرمودند - و از نزديكي بروده شاهبازخان و قاسم‌خان و بازبهادرخان و طايفهٔ از تيزدستانِ عرصهٔ جلادت را بصوبِ جانپانير فرستادند - كه آن قلعه را از اهلِ خلاف مستخلص گردانند - و خان‌اعظم ميرزا كوكه را بايالتِ احمدآباد و حراستِ آنحدود رخصت فرمودند - و بسا[2] از امّهاتِ نعوتِ رعيّت پروري (از فراخيِ حوصله و دوستداريِ معدلت و دوامِ آگاهي و حفظِ مراتبِ طبقاتِ مردم و صيانتِ عرض و ناموسِ عمومِ خلائق و عاطفتِ عام و صلحِ كل) خاطرنشينِ آن سعادت‌پذير ساخته فرمودند كه جوهرِ كاردانيِ خودرا (كه مظنونِ خاطرِ دوربينِ ماست) بپايهٔ يقين رساند - و شاه فخرالدّين‌خان و رستم‌خان و معصوم خان و سيّد حامد بخاري و شيخ[3] محمّد بخاري و جمعي كثير از بهادرانِ اخلاص‌مند بكمكِ خانِ مذكور نامزد شدند - و هريكي ازين دولتمندان را زياده از حالت و رتبت مصحوفِ نوازش گردانيده رخصت ارزاني داشتند - و همگي نيّتِ والا در فرستادنِ اين گروهِ عقيدت‌كيش آن بود كه اگر ميرزايان بآنحدود شورافزاي گردند سزاي شايسته در كنارِ اين آشوب‌گران نهاده آيد و روزِ آذر نهمِ ماهِ مذكور عرصهٔ قصبهٔ بروده مخيّمِ سرادقاتِ اقبال شد - و روزِ ديگر بموقفِ عرضِ مقدّس رسيد كه ميرزايانِ وارونبخت قلعهٔ سورت را استحكام داده در حدودِ جانپانير فراهم آمده‌اند خان‌عالم و سيّد محمود خانِ بارهه و شاه قلي خان محرم و راجه بهگونت[4] داس و مانسنگهه و خواجه غياث‌الدّين علي آصفخان[5] و گروهي ديگر از مخلصانِ كارطلب را بعواطفِ خسرواني مخصوص فرموده براي آگاه ساختنِ آن غنوده‌بختانِ بيخرد[6] روانه ساختند - و نيمي از شب گذشته‌بود كه يكي از متفحّصانِ[7] حقيقت‌گذار بمسامعِ اقبال رسانيد كه چون آوازهٔ موكبِ اقبالِ شاهنشاهي بابراهيم حسين‌ميرزا در قلعهٔ بروچ رسيد رستم‌خان رومي را (كه عزيمتِ دولتخواهي تميمهٔ گردنِ همّتِ خود ساخته ميخواست كه بآستانبوس استسعاد يابد) از هم گذرانيد - اگرچه از شكوهِ راياتِ جهانگشاي دران قلعه بودن بخود نتوانست قرار داد امّا از بادهٔ پنداري (كه در سرِ بيمغزِ خود دارد) از هشت كروهيِ معسكرِ اقبال ميگذرد كه بناحيتي رفته سر بشورش برآرد - (چون اكثري از ملازمانِ اخلاص‌مند را پيشتر ازين بر سرِ اين گمراهان تعين فرموده بودند) شهريارِ گيتي‌آرا (كه همواره

---

(۲) نسخهٔ [ب] و بسا از مهمات آنحدود و نعوت رعيت‌پروري - و نسخهٔ [ح] و بسا از مهمات رعيت پروري (۳) در نسخهٔ [ل] اين نام را نياورده (۴) نسخهٔ [ل] بهگوان داس (۵) در [بعضي نسخه] آصفخاني (۶) نسخهٔ [ل] بالظهر (۷) نسخهٔ [ا] منهيان - و نسخهٔ [ه] مخلصان ه

از نیروی شجاعت میخواهد که در معارکِ بُردان بنفسِ مقدّسِ خود شمشیر زند) خوش‌وقت شده قرار دادند که خود بذاتِ اقدس ایلغار فرموده آن بدنهاد را تادیب فرمایند *

ایلغار فرمودن حضرت شاهنشاهي بقصد ابراهیم‌حسین میرزا و معرکهٔ نبرد آراستن و شکست یافتن مخالف

(چون سربرآرای اقبال تادیبِ نخوت‌منشانِ سرکش را سرآمدِ امورِ سلطنت و عُنوانِ منشورِ خلافت میداند) شهباز خان میربخشي را بسرعت روانه ساختند که اُمرای اخلاص‌اندیش را (که پیشتر بدفعِ میرزایان شتافته‌بودند) برگردانیده بموکبِ مقدّسِ شاهنشاهي ملحق گرداند و میرمحمّد خان‌کلان[۲] و خواجه‌جهان و شجاعت‌خان و صادق‌خان را بخدمتِ شاهزادهای اقبال‌مند در اُردوی معلّی گذاشته پای عزیمت در رکابِ نصرت نهادند - و خواجه عبداللّٰه و جلال‌خان قورچي و رایسال درباري و آصف‌خان و جیمل و بهادرخان توردار و مقبل‌خان و آقا سرخ بدخشي[۳] و منهرداس[۴] و آدم تاج‌بند را همراه گرفتند - و دلاورخان را حکم شد که در حدودِ اُردو بوده نگذارد که کسے دیگر از عقبِ ما شتابد - و از مردمِ این همراه گرفتها زیاده از دو کس را تجویزِ آمدن نشد - که مبادا از هجومِ غازیانِ نصرت‌مند ابراهیم حسین میرزا از میان بدررود - و [هر چند مُخلصانِ حقیقت‌گزین (که بارِ سخن داشتند) تضرّع و زاري نمودند] سودمند نیامد - و فرمودند که وثوق بعنایتِ اِلٰهي چنان‌است که دفعِ این مُدبرِ تیره بخت را احتیاج به بسیاریِ لشکر نباشد - و از دور اندیشي (که اساسِ ملک‌گیري و جهانباني ست) حکمِ مقدّس نفاذ یافت که لشکرِ پیش نیز ملحق گردد - و در همان‌شب (که خبرِ آن شوریده بخت بعرضِ مقدّس رسید) قریبِ دو ساعت از شب مانده بر بادپای جهان‌نورد سوارِ دولت شده جولانِ اجلال فرمودند و ملک اشرف[۵] گجراتي را (که ازان سرزمین آگاهي داشت) ضمیمهٔ بدرقهٔ اقبال ساختند - و دران تیز رفتاري بمقتضای حکمتِ اِلٰهي راهبران را غلط افتاد - آخر بروشنائیِ شمعِ اقبال راه یافته گرمتر شتافتند *

و از مُبشّراتِ غیبي (که سرمایهٔ ابتهاج همراهانِ رکابِ نصرت شد) آن بود که (چون صبح دمید - و نورِ جهان‌افروزِ نیّرِ اعظم زمین و زمان را فرا گرفت) آهوئے نمودار شد - در خاطرِ مقدّسِ

---

(۲) در [چند نسخه] میرمحمدعلی خان کلان (۳) نسخهٔ [ب ه] و وفا و سرخ بدخشي - و در [چند نسخه] و وفا سرخ بدخشي (۴) در [بعضی نسخه] منهرداس سهکل - و در [بعضے] پهنکیل (۵) نسخهٔ [ب ه] شرق *

شاهي گذشت که اگر این آهو را شکار کنیم هرآینه نشانِ فتح[۲] و فیروزي ست - و باین نیّت[۳]
چیته را سردادند - سردادن همان بود و صید کردن همان - چون حقیقتِ حال بر سعادتمندانِ
حضور منکشف شد یکدل هزاردل گشته سعی در راه گفتند[۴] - هرچند راه رفته‌میشد گردِ
غنیم پدید نمي‌آمد - همانا از فوجِ نصرت‌قرینِ پادشاهي آگاهي یافته تیزتر رانده‌بود - و راه گم‌کردنِ
متصلانِ اقبال نیز از اسبابِ دیررسیدن شد - و چون از روز دو ساعت ماند برهمنے از پیش
دچار شد - حقیقتِ غنیم ازو پرسیدند - گفت از دریای بهکانیر گذشته در قصبهٔ سرنال با جمعیّتِ
فراوان فرود آمده‌است - و مسافتِ راه چهار کروه خواهد بود - خدیوِ آگاهي با ملتزمانِ رکابِ
عروة‌اعتصام در مقامِ کنگاش شد - جلال‌خان بموقفِ عرض رسانید که لشکرِ ما هنوز نرسیده‌است
غنیم را بجمعیّت نشان میدهند - با این جمعِ معدود (که در رکابِ سعادت رسیده اند) در روز
جنگ شدن مزه ندارد - مناسبِ دولت آن مینماید که لختے توقّف فرموده شبخون آوریم
آن معدنِ راستي و دلاوري شبخون را (که صورتِ تلبیس و تزویر داشت) نه پسندیدند - و برای
افزونی همراهان و گرمیِ هنگامه فرمودند که همّت یاربگر[۵] است - و بسا بیدلان از شرمِ روی کارِ دلیرانِ[۶]
نامور میکنند - همان بهتر که کارِ روز را بشب نینداخته بهمین چستي و چالاکي که میرویم رزم آرای
شویم - و در دلدهي سخنانِ همّت‌بخش مذکور ساختند - و فرمودند که یاران دل قوي داشته هریکے
از ما یکے از مخالفان را گرفته درهم آورد - خواجه عبدالله بعرضِ اشرف رسانید بخاطرِ مقدّس باشد
که بارها برزبانِ اقدس میگذشت که فیلِ خوب آنست که بیکے اکتفا نکرده دربرانداختن و مالش‌دادنِ
بسیارے همّت گمارد - آنحضرت تحسین فرمودند که خوب بخاطر آوردي - و بتائیدِ آسماني
جنگِ روز کردن قرار داده تیزتر روانه شدند - تا آنکه قصبهٔ سرنال (که برسرِ تل بود) نمایان شد
خدیوِ آفاق قدرے راه رفته درکنارِ آبِ مهندري بانتظامِ فوج پرداخت - و شروع در جیبه پوشیدن
فرمود - درین هنگام (که آن شیرِ الٰهي آمادهٔ بیکار میشد - و زیاده از چهل کس نرسیده بودند)
خبرِ رسیدنِ مخلصانِ عقیدت‌گزین آمد - آن جهان‌پهلوانِ ایزدي بواسطهٔ دیررسیدنِ این طایفهٔ
خدمت‌گذار خشمگین شده چندے از همراهان‌را فرمودند - که نگذارند که این‌جماعه درجنگ
با ما مشارکت جویند - و چون بوضوح پیوست [که باعثِ دیررسیدنِ این گروهِ فدوي آن بود
که برنقیضِ راهِ مطلب شتافته بودند - و شهباز خان (که بطلبِ ایشان رفته بود) دیررسیده]
سَورتِ غضبِ پادشاهي فرونشست - و چندے از پیش روانِ عرصهٔ جلادت (که دیررسیده بودند)

---

(۲) نسخهٔ [ا ب ه] فیروزمندي (۳) نسخهٔ [ل] و باین نیت والا چیته را (۴) نسخهٔ [ل] کردند
(۵) در [چند نسخه] بار گیر - و بارگیر بمعنیِ مستعار (۶) نسخهٔ [ب] دلاوران ه

سعادت بار یافتند - خان‌عالم و سیّد محمودخان بارهه و راجه بهگونت داس و شاه‌قلي‌خان محرم و کنور مانسنگهه و بابا خان قاقشال و بهوپت و سلیم خان کاکر و بهرج و حاجي یوسف‌خان و برخی دیگر از اُمرا و یکّه جوانان سرِخجلت در پیش افکنده همراه موکبِ مقدّس شدند - چنانچه سپاهی لشکرِ منصور قریب بدویست کس شد - و در وقتِ عبورِ رایاتِ جهانگشای از آب مانسنگهه التماسِ هراولي نمود - آنحضرت فرمودند که کدام لشکر است که تقسیمِ افواج باید کرد - امروز همه یکجا بوده دل بر کارزار نهید - او معروض‌داشت که قدمے چند پیشتر رفته جان‌نثاري و جان‌ستاني کردن فرضِ نسبتِ عقیدتمندیست - شهریارِ دادگر اورا کامروای آرزو گردانیده باچندے از بهادرانِ آزموده کار رخصتِ پیش فرمودند - و خود بهمعنانی تائیدِ ایزدي گلگونِ جهان‌نورد را بدریای ژرف زدند[۲] - بمیمنتِ و کرامتِ ذاتِ قدسي‌نهاد دریا پایاب گشت - و جمیعِ مخلصانِ سعادت‌اندوز بعافیت عبور کردند ابراهیم حسین میرزا پیشتر ازان بزمانے در قصبهٔ سرنال فرود آمده بود - (چون گردِ جنودِ اقبال دید و گذشتنِ سوارانِ بادنهاد از آب مشاهده کرد) فرِ ایزدي دریافته با همراهانِ[۳] خود گفت همانا پادشاه اند که باین گرمي و شکوه مي‌آیند - از بخت‌برگشتگي و کوته‌بیني در ساعت بآمادگیِ پیکار از شهر برآمده بر بلندي ایستاد - چون جهان‌گیرِ جهان‌آرا برهنمونیِ اقبال از آب عبور فرمود کنارِ دریا شکستگیهای غریب داشت - مبارزانِ جان‌نثار از طلبکاریئے که داشتند فتراکِ تدبیر از دست داده هرکدام براهے شد - و طایفه طایفه از بهادرانِ نصرت‌قرین بشکستگیها درآمده جویای فیروزمندي گشتند - خدیوِ جهان با معدودے از خواصِ بساطِ قرب نزدیکِ دروازهٔ سرنال (که بجانبِ دریا بود) رسیده‌اند که چندے از تیره بختان درمقامِ مدافعه شدند - مقبل‌خان غلامِ قلماقِ شاهنشاهي با بعضے از بهادران در پیش شتافته آن خاک بیزانِ کورباطن را بخاک و خون یکسان کرد - و چون درونِ شهر درآمدند کوچهای‌شهر پُر از پرتال بود - معلوم شد که ابراهیم حسین میرزا با سایرِ مخالفانِ تیره بخت از راهِ دیگر برآمده هنگامه آرای نبرد است - گیتي خدیو با طایفهٔ از یکجهتان بسعيِ فراوان از تنگناهای شهرِ پُرازدحام بیرون آمده در دلدیهِ دوستان و جانستانیِ دشمنان همّتِ والا گماشتند - باباخان قاقشال و طبقهٔ از دلیران را که اوقچي بودند مخالفان زور آورده برداشتند - و دیگر بهادرانِ جان‌بناموس ده پای ثبات افشرده دادِ دلاوري و مردانگي دادند - و بسیارے از نبرد آزمایانِ اخلاص‌گزین (که در تنگناها متفرّق شده بودند از هر طرف بغنیم رسیده در جانستاني و جانفشاني کارنامها بظهور آوردند - ازانجمله بهوپت برادرِ راجه بهگونت‌داس با بسیارے از غنیم روبرو شده بفنونِ مردانگي جان‌نثار شد ◦ ◦ نظم ◦

---

(۲) نسخهٔ [ل] راندند (۳) نسخهٔ [ب ٥ ح] با همزبانان ◦

بهر گوشه آویزشِ سخت شد * سروکار با گردشِ بخت شد

چو لشکر بود اندک و یار بخت * به از بیکران لشکر و کار سخت

که در جنگ پیروزي از اختر است * نه از گنج و بسیاریِ لشکر است

(چون زمینها قلب بود - و خاربستهاي زقّوم داشت) دو سوار پهلوي هم عبور نتوانستندے کرد آن شیر بیشهٔ دلاوري تماشاي فنونِ قدرتِ الٰهي نموده درآن تنگناها آهسته آهسته میرفت راجه بهگونتداس سعادتِ قرب داشت - و درین وقت (که هرطرف هنگامهٔ جان‌فشاني و جان‌ستاني گرم بود) سه دلیرِ بےآزرم از گروهِ مخالف بصوبِ شهریارِ شیردل تاختند - یکي ازان بدنهادان پیش‌دستي نموده متوجّهِ راجه بهگونتداس شده نیزه حواله کرد - راجه پیشتر ازان پا در رکاب محکم کرده ایستاده میشد که برچهٔ خود را باو رساند - نیزهٔ او خالي افتاد - و راجه برچهٔ خود را بران مُدبر آنچنان زد که حال دگرگون شده برگشت - مقارنِ این‌حال دو بد اخترِ دیگر در برابرِ آنحضرت حمله‌آور شدند - خاربستِ زقّوم درمیان حایل بود - خان‌عالم و شاه قلي خان محرم و چندے دیگر (که دران نزدیکي بودند) از کم بختي توفیقِ تاختن نیافتند - آن شیر شکارِ جهان‌پهلوان چون دید (که آن دو بدگوهر نزدیک رسیده مي‌آیند) گلگونِ باد سیر را تیزتر ساخته روبروی آن دو بد کیش ازان زقّوم‌زار جهانیدند - از شکوهِ فرِ ایزدي آن دو متهوّر دل از دست داده رو بگریز نهادند - و ابراهیم حسین میرزا (که دران عرصهٔ ادبار دست و پا میزد) مقهورِ اقبالِ پادشاهي گشت * * نظم *

ندانی که چون او شود رزم‌کوش * زمانه بزنهار گیرد خروش

کدامین دلاور ازو[٢] کینه‌خواه * به پیشانیش[٣] کرد یارد نگاه

چنان خواست رزمے که بالا و پست * فتاده یلان همچو از باده مست

بهر حمله سي‌گام جستے زجای * بهر زخم فیلے فکندے ز پای

گریزان سپاهي گروها گروه * نهادند سر سوی دریا و کوه

و یکبارگي با هزاران سراسیمگي دست از پا نشناخته فرار نمود - و مبارزانِ جنودِ اقبال تعاقب نموده بسیارے را از هم گذرانیدند - و بمیامنِ ذاتِ مقدّسِ شاهنشاهي چنین فتحے بزرگ باندک کسے روی داد * * بیت *

چنین رزمها درجهان کس ندید * نه از کاردانانِ گیتي شنید

شرحِ این کارنامهٔ والا از کالبدِ گفت بیرون است - و مثلِ این سانحهٔ عبرت بخش در وقائعِ باستاني

---

(٢) در [بعضے نسخه] گزو (٣) در [بعضے نسخه] به پیشانیش کرد با او نگاه *

خاطر نشان میدهند - که چنین پادشاهے بزرگ (که در وقفهٔ[2] هزاران لشکر گرد او فراهم آید) از بلندی[3] فطرت و علوِ همّت توقّف نفرموده با معدودے خود را بر سرِ چنین معرکه‌دلیران چندین مسافتِ دور و دراز در نوردیده رسانند - و بتائید ایزدي لوای نصرت را ارتفاع بخشیده آن مغرورانِ مقهور را چنین از پیش بردارد - هرآینه قوّتِ بشري متکفّلِ این کارِ شگرف کجا تواند شد که آشنای این معامله نیست - همانا عنایتِ خاصِ ایزدي کافلِ این کارنامهٔ اقبال است - و خاطرِ جهان‌گشای چنان میخواست که تا او را دستگیر نکنند از تعاقب دست باز ندارند - لیکن (چون پیمانهٔ هستیِ ابراهیم‌حسین‌میرزا پُر نشده‌بود) ظلمتِ شب پرده دارِ او شد - لاجرم شاهنشاه دوربین معاودت نموده بقصبهٔ سرنال نزولِ اجلال فرمودند - و بمراسمِ سپاسِ ایزدي پرداخته در نوازشِ خدمت‌گذارانِ همّتِ والا گماشتند - و فتحنامه (که متضمّنِ فنونِ تائیداتِ غیبي بود) مصحوبِ سرخ بدخشي باردوی معلّی روانه ساختند - و صباحِ آن بفرّخي و فیروزمندي بصوبِ اردوی بزرگ روی توجّه آوردند - و شبِ دوازدهمِ دی ماهِ الٰهي موافقِ شبِ چهارشنبه هیزدهمِ شعبان باردوی معلّی ظلِّ ورود گستردند[4] - ابوابِ شادماني و سپاس‌گذاري بتازگي مفتوح گشت *

و از سوانحے که درینولا بظهور آمد آنست که شاه‌قلي خان محرم و صادق‌خان و برخے از بهادرانِ خدمت‌گزین را تعین فرمودند که رفته در حدودِ قلعهٔ سورت باشند - تا کسے از متحصّنان بیرون نتواند شد - و (چون خبرِ آمدنِ فوجِ پادشاهي بمحصورانِ قلعه رسید) گلرخ بیگم فرزندِ میرزا کامرانِ کوچِ ابراهیم‌حسین‌میرزا مظفّرحسین‌میرزا پسرِ خود را با چندے از اعتمادیانِ خود همراه گرفته بصوبِ دکن روانه شد - و اُمرا هرچند از پیِ این رفتها شتافتند سودمند نیامد - و آن زنِ دانش‌سرشت از وفورِ آگاهي مردانه از پیشِ اینها بدر رفت *

و از سوانحِ تادیب نمودنِ شهبازخان بخشي‌بیگي‌ست و هدایت نمودنِ جمهورِ ارکانِ سلطنت وباعث برین هدایت آنکه محمود پسرِ اسکندر افغان را باو سپرده بودند - و او از مساهلهٔ نگهبانان فرار نموده بجانبِ دکن شتافت - آنحضرت او را ادبے بلیغ فرمودند - الحق لطفے بود بصورتِ قهر تا ملازمانِ عتبهٔ خلافت در مهمّاتِ سلطنت (که بمعني عبادتِ الٰهي‌ست) تهاون و تساهل ننمایند و شرائطِ حزم و احتیاط از دست ندهند *

عزیمت نمودنِ شهریارِ جهان‌گیر بگرفتنِ قلعهٔ سورت

چون بتحقیق پیوست [که این رخنه‌گرانِ فتنه‌سرشت قلعهٔ سورت را (که در اقصای ولایتِ

---

(۲) در [اکثرنسخه] دفعهٔ (۳) در [اکثرنسخه] بلند فطرتي (۴) نسخهٔ [ل] افکندند *

گجرات بر ساحلِ تبتي قريب بدرياي شور است) پناهِ خود انديشيده در استحکامِ آن کوشيده اند و آنرا بهمزبان[2] نام (که پيشتر در سلکِ قورچيانِ شاهنشاهي انتظام داشت - و از سيه‌بختي خويش داخلِ باغيان است) سپرده] همّتِ والاي اورنگ‌نشينِ اقبال در تسخيرِ آن توجّه فرمود و راجه تودرمل را (که بدوربيني و آگاه دلي امتياز داشت) پرتوِ اشارتِ عالي تافت - تا رفته مداخل و مخارجِ آن حصنِ حصين را نيک ملاحظه کرده بموقفِ عرضِ مقدّس رساند - که تسخيرِ آن بآسانترين وجوه صورت[3] پذيرد - و قرار يافت که گشايشِ اين عقده بذاتِ مقدّس شود - راجه نظر بر شکوهِ اقبالِ شاهنشاهي انداخته اين کارِ دشوار را آسان نمود - اگر مزاجِ زمانه ملاحظه کردے هرآينه در عرضِ مطلب چنين جرأت ننمودے - چه درين وقت (که چنين ملکے وسيع نو بدست افتاده - و جهاندارِ دادگر از دارالملک دور آمده - و چند ماهه راه پي‌سپرِ عساکرِ اقبال شده و شور افزايانِ واقعه‌طلب بهر گوشه سر برداشته‌اند - چه فتنه اندوزانِ اين ديار - و چه بد گوهرانِ ديارِ شرق) چه لايق که چنين خديوِ بزرگ در تسخيرِ قلعه خود بنفسِ نفيس توجّه فرمايد - گيتي‌خديو از دوربيني ملاحظه فرمود که هرچند معامله چنين است امّا اگر انصرامِ اين مهم بأمرا تفويض يابد مبادا کار بتطويل انجامد - و اگر توجّه بتسخيرِ آن مصروف نگردد بيخِ اين بے‌سعادتان (که سرمايهٔ فساد اند) در زمينِ فتنه بحالِ خود پاي افشرده ماند - بنابرين انديشهٔ ملک‌گير راي جهان‌آراي برين قرار يافت[4] که بتائيدِ اقبال بنفسِ مقدّس همّت گماشته اين کارِ دشوار را آسان گردانند و يرليغِ مُطاع نافذ شد که شاهم‌خان جلاير با فوجے از بهادرانِ اخلاص‌گزين روانهٔ قلعهٔ جانپانير شود و قاسم‌خان مير بحر (که درانجا ست) متوجّهِ درگاهِ معلّي گردد - که در ساختنِ ساباط و نقب زدن شاگردِ يکتاي اقبالِ[5] ماست - و منشورِ مقدّس باسمِ خان‌اعظم شرفِ نفاذ يافت که تسخيرِ سورت وجههٔ همّتِ والا شده - بتائيداتِ الٰهي عنقريب اين کار بانجام خواهد رسيد - بايد که آن اعتضادِ دولتِ قاهره با جميعِ أمرا (که در کمکِ او گذاشته‌ايم) آگاه باشد که اگر ميرزايانِ ادبارمند بآنحدود آيند باعتضادِ[6] دولتِ ابدقرينِ شاهنشاهي[7] ادبے[8] لايق در کنارِ شان نهد - و ازانجا (که آدابِ احتياط اساسِ ملک‌گيري و جهانداري‌ست) شيربيگ تواچي را با فرمانِ مُطاع بصوبِ مالوه فرستاديم - که قطب الدّين محمّد خان و أمراي مالوه را (که بحکمِ معلّي متوجّهِ ديارِ گجرات اند)

---

(۲) نسخهٔ [ه ل] بهمزبان - و در [بعضي نسخه] بمصراب - اما گمان بوم که صحيح همزبان است چنانچه اشعارے برين خواهد آمد (۳) نسخهٔ [ب] پذير نيست - و در [اکثر نسخه] پذير است (۴) نسخهٔ [ه] گرفت (۵) نسخهٔ [ا ح] اقبال است (۶) در [چند نسخه] بانضمام (۷) نسخهٔ [ب ه] شاهنشاهي ما ادبے لايق (۸) نسخهٔ [ل] سزاي لايق ٭

زودتر بآنحدود رساند - تا اگر احتیاج افتد جمیع امرای سعادت‌منش بصلاح‌دیدِ او عمل نموده آنعرصه را از خس و خاشاکِ اربابِ فتنه و فساد پاک گردانند *

و (چون خاطرِ جهان‌آرای شاهنشاهي از مهمّاتِ احمدآباد و این ناحیت وا پرداخت) روز بهرام بیستمِ دی ماهِ الٰهي موافقِ چهارشنبه بیست و پنجمِ شعبان از ظاهرِ قصبهٔ بروده بصوبِ بندرِ سورت نهضت روی نمود - صید کنان و داد دهان منزل بمنزل و مرحله بمرحله قطع مسافت میفرمودند - تا آنکه بدولت و اقبال روز اردي‌بهشت سوم بهمن ماهِ الٰهي موافقِ دوشنبه هفتمِ رمضان حوالیِ آن قلعهٔ آهنین‌بنیاد مضربِ خیامِ فیروزمندي گشت - چند بار تیرِ ضرب‌زنها و توپها حوالیِ محلِّ مقدّس آمد - و از صیانتِ ایزدي آسیبی نرسید - و چون منزل بقلعه بسیار نزدیک بود بموجبِ التماسِ اولیای دولت مخیّمِ سرادقاتِ عزّت در نواحیِ کولا[۲]ی شد - اگرچه این‌مکان نیز نزدیک بقلعه است لیکن بواسطهٔ تراکُمِ اشجار و زمینِ نشیب و فراز فی‌الجمله حایلی دارد و درین سرزمین نیز تیرهای توپ بحدودِ منازلِ مقدّسه میرسید - و صیانتِ غیبي کارِ خود میکرد گیتي‌خدیوِ جهانگشا آن قلعه را بجنودِ نصرت فروگرفت - و هرجانبی را بمخلصانِ آزموده کار و خدمت‌گذارانِ کارطلب سپرد - و متحصّنانِ قلعه از سیه دروني و بخت‌برگشتگیِ خود از نیّرِ اقبال روی‌تافته بوسیلهٔ مستحکمیِ جای و فراوانیِ آذوق و فزونیِ توپ و اسباب[۳] آن و شورافزائیِ میرزایانِ تیره بختِ تبه رای در کوِ غفلت فرو رفته بودند - و پیوسته بعضی از بداخترانِ مقهور از قلعه برآمده در مورچلها شورش نموده - و بهادرانِ جان بناموس‌ده در سزای آن بدنهادان اهتمام کرده - ازانجمله روزی (که از بالا بارشِ تیرِ بندوق و توپ بود - و از پایان چندی از فتنه‌اندوزان دریده بودند - و بر نقب‌زنانِ مورچلها دست بکار رسانیده) سیف‌خان کوکه تاختی نمایان کرد[۴] و کارنامهٔ جرأت و شجاعت بظهور آورد - در اثنای برگشتن بندوقی باو رسید - اگرچه تا یکماه صاحبِ فراش بود امّا عاقبت بخیر انجامید - یکی از مشارالیه پرسیده باشد که بندگانِ حضرت راضي نیستند - و بارها صرفهٔ امثالِ شما مردم چه که بسیاری (که بپایهٔ شما نرسیده باشند) میفرمایند برای چه خود را دیده و دانسته در چنین مهلکه انداخته‌بودید - آن مُبارزِ اخلاص‌گزین در جواب گفت در جنگِ سرنال راه غلط کردم - و خود را دران هنگامهٔ مرد آزمائي نتوانستم رسانید از شرمندگي و خجالت‌زدگیِ آنروز زندگي بر من گران‌است - میخواهم[۵] که سبکبار گردم *

و از سوانحی (که در ایّامِ محاصره بظهور آمد) بدست آمدنِ چند زنجیر فیل و اسبابِ

---

(۲) در [اکثرنسخه] کولي تلاو شد (۳) در [چند نسخه] اسباب و شورافزائیِ (۴) در [اکثرنسخه] برد (۵) نسخهٔ [ل] میخواستم *

میرزاییان است - و مجملے ازین قضیه آنکه این کوردلان بیسعادت بعضے از فیلان و اموالِ خود را نزد راتا رامدیو زمیندار آنحدود سپرده بودند - درینولا (که موکبِ معلّی درینجا نزولِ اجلال فرمود) عوامِ اردوی بزرگ بتاختِ اطراف رفته بودند - آن فیلان باسباب همه بدست در آمدند - و آنرا غارت کنندگان تفاوُل دانسته بنظرِ اقدس در آورده مشمولِ عواطفِ خسروانی گشتند *

و از سوانحے (که درینولا پرتوِ ظهور داد) تعین کردنِ بعضے اُمرا ست بصوبِ دارالخلافه و اجمالِ این کلام آنست که محمّد حسین میرزا و شاه میرزا در حدودِ پتّن در کمین بوده هنگامِ شورش میطلبیدند - ابراهیم حسین میرزا (که از جنگِ سرنال خاکِ مذلّت بر سر و تیرگیِ ادبار در دل داشت) سرگردان و خسران زده خودرا بآن دو مدبرِ دیگر در حدودِ ایدر رسانید - و خاصیتِ این دولتِ ابدپیوند است که در اعتلای اعلامِ نصرت اعدای نگونسار چنان کوشش مینمایند که آن کار از هر دولتخواهے بظهور نیاید - و از تبه‌رائی سود را در زیانِ خود می‌اندیشند - چنانچه این اقبال‌نامه[۲] شرحِ آنرا برسمِ اجمال متعهّد است - و آنچه مجدّدًا بعالمِ ظهور آمد آنست که در میانِ این برادرانِ بیسعادت بر شکستی (که ابراهیم حسین میرزا را در سرنال روی‌داد) گفتگو شد - و از نکته‌گیری بدرشتی کشید - و از درشتی برنجش انجامید - ابراهیم حسین میرزا (که در شمشیر زنی[۳] علم بوده و در بیعقلی ممتاز) از برادران رنجیده جدا شد - و باندیشهٔ نادرست عازمِ دارالخلافه گشت و آن برادرانِ مغرور (دوریِ چنین برادرے را از بخت‌برگشتگی تجویز کرده) در دلاسای او نکوشیدند چون این معنی بمسامعِ اقبال رسید سیّد محمود خانِ بارهه و شاه قلی خان محرم و راجه بهگونت داس را بصوبِ دارالخلافه تعین فرمودند - که تعاقبِ ابراهیم حسین میرزا نمایند - و فرمانِ مُطاع باسمِ شاهم خان نیز شرفِ نفاذ یافت - که از محاصرهٔ جانپانیر برخاسته بکالپی (که در جایگیرِ او ست) شتابد - که زبان‌زدِ عوام چنان بود که آن مُدبر بصوبِ کالپی شتافته است - اُمرای کبار چون بنصرتِ ایزدی بدارالخلافه رسیدند پیشتر ازان فتنهٔ ابراهیم حسین میرزا تسکین یافته شورشِ افغانانِ شرقیّه سر برآورده بود - و منعم خان خانخانان کمک میخواست - راجه بهارهمل (که منتظمِ مهمّاتِ دارالخلافه بود) این لشکرِ نصرت‌قرین را بصوبِ شرق روانه ساخت - و تا اثارهٔ این فوجِ ظفرقران[۴] رسیده بود که لودی از داؤد برگشت - و سنگِ تفرقه در جمعیّتِ آن گروه افتاد لاجرم معاودت نموده بدارالخلافه شتافتند *

چون سخن باینجا کشید ناگزیرِ منصبِ سخن‌سرائی آنست که مجملے از احوالِ ممالکِ شرقیّه گذارش یابد - و شرحِ این داستانِ دراز برسمِ اجمال آنست که سلیمان کرانی (که از اُمرای

---

(۲) نسخهٔ [ل] کارنامه (۳) در [اکثر نسخه] در شمشیر علم بود (۴) نسخهٔ [ل] قرین *

سلیمخان بود) چون بر اڑیسه و بهار و بنگاله استیلا یافت ازانجا (که عمل منافقانه داشت)
سررشتهٔ بندگي ظاهر را نمي‌گسیخت - و همواره بارسال عرائض و پیشکش خود را مذکور محفل
مقدّس گردانیدے - و بواسطهٔ این حساب‌داني پردهٔ نفاق او دریده نگشت - دریں‌هنگام (که پیمانهٔ
هستی دولت او پُر شد) مکافات مکنون خاطر نفاق‌آلود پیش فرزندان او آمد - هر که خود را بستهٔ
فتراک دولت چنین صاحب اقبال نسازد هرآینه زمانه خاک مذلّت برفرق او و منسوبان او افشاند
خصوصاً تیره رائی (که دم مخالفت با بزرگ‌کردهٔ خدا زند) لاجرم در اندک فرصتی دریں دیر مکافات
مجزای اعمال رسیده اثرے از دولت او نماند - و بتازگي مصداق این کلمة الحق ماجرای سلیمان است
چون او در گذشت افغانان بایزید پسر کلان او را بجای او برداشتند - زیاده‌سري ذمیمهٔ بیخردي او
گشت - باتّفاق اوباش آن‌دیار خُطبه بنام خود خواند - و از غرورے که در سر داشت [مُدارای
پدر را (که سرکشان نخوت‌مند را رام ساخته بود) از دست داده] بخود رائي در مقام تنگ‌گیري
و کینه کشي شد - و بر انداختن اعیان پدر خویش را پیشه(۲) ساخت - هانسو پسر عماد عم‌زادهٔ او
(که نسبت دامادي باو داشت - و یکجهتي و دوستي هم ضمیمه بود) از بد سلوکي او رنجید
و فتنه‌جویان آنحدود او را خام‌طمع ملک گردانیده برآن داشتند که اورا از هم گذراند - و آن شقاوتمند
چندین(۳) فنون نسبت را بر طاق نسیان داده مرتکب این عمل شد - و کارے (که اولیای دولت بهزاران تکاپو
نتوانند کرد) ازان بدکار مخالف بظهور آمد - لودي (که نفس ناطقهٔ آن ملک بود) باتّفاق اعیان
آن‌دیار پسر خرد سلیمان داؤد نام را بسروري برداشت - وهانسوی مذکور را بند(۴) کرده بقتل رسانید
گوجر(۵) کرراني (که شمشیر آن ملک بود) در صوبهٔ بهار پسر بایزید را بکلاني برداشته خلاف‌آرای گشت
لودي با لشکر فراوان از بنگاله بقصد بهار روانه شد - و از بے‌توجّهي منعم‌خان خانخانان و فسون
و فسانه لودي گوجر را ایل خود ساخت ●

و تفصیل این اجمال آنست که (چون خبر در گذشتن سلیمان شهرت گرفت) منعم خان
خانخانان از قلعهٔ چناده متوجّه صوبهٔ بهار شد - و درهمین ایّام سکندر اوزبک نیز در گذشت
و اورا و دیگرانرا به افتاد - خانخانان تنگري‌قلي و فرّخ یرغلیق و پاینده محمّد سگ‌کش(۶) و جمعی را
بر سر حاجي‌پور فرستاد - و طالبي و میرزا علي و ندیم بیگ و جمعی را بر سر پتّنه روان ساخت
گوجر را تاب مقاومت این گروه نبود - تُحَف و هدایا فرستاده دم یکجهتي زد - و قرار داد که من
داخل ملازمان عتبهٔ اقبال میشوم - و در فتح بنگاله خدمات شایسته بظهور خواهم آورد - ملتمس(۷) من

(۲) نسخهٔ [ه] پیشهٔ خود (۳) در [بعضی نسخه] این‌چنین (۴) نسخهٔ [ل] پیدا کرده (۵) در [چند نسخه] کوجر (۶) در [بعضی نسخه] پیک‌کش (۷) نسخهٔ [ل] ملتمس آنست ●

آنست که امروز مرا در سلک ملازمانِ حضرتِ شاهنشاهي در آورده گورکهپور را برای اهل و عیالِ من بدهید - و صوبهٔ بهار را بأمرای پادشاهي جایگیر کنید - یا آنکه سرکارِ حاجي‌پور و بهار را امسال بمن گذارید - که حاصلِ آنرا نقد بسرکارِ اعلی جواب گویم - و سالِ دیگر جایگیرِ من در بنگاله باشد - منعم‌خان خانخانان ملتمسِ او را قبول نموده در مقامِ آن شد که گورکهپور را باو بدهد - دریں‌اثنا لودي (که دمنهٔ آن بلاد و حیله‌اندوزِ آن‌دیار بود) از حقیقتِ کار آگاهي یافته باتّفاقِ هاشم خان (که دایم از بیخردي دورنگي داشتی) این مهم را برهم زد - کوجر چون از خانخانان ناامّید شد نا گزیر بلوئي ساخت - منعم خان پیشکشِ لایق از لودي گرفته معاودت نمود *

دریں هنگام خبر رسید که یوسف‌محمّد گورکهپور را گرفته در مقامِ شورانگیزي ست - و شرحِ ایں‌سرگذشت آنست که یوسف‌محمّد پسرِ سلیمان اوزبک را منعم‌خان بدرگاهِ معلّی همراه برده بیدولتیِ او را بسمعِ مقدّس رسانیده بود - حضرتِ شاهنشاهي او را بملاحظهٔ نصیحت‌پذیري و اصلاح‌منشیِ او مقیّد فرموده بودند - دریں‌وقت (که راياتِ جهانگشای بصوبِ گجرات نهضت فرموده بود) آن بیسعادت از بندخانهٔ دارالخلافهٔ آگره گریخت - و با بیدولتی چند رفته گورکهپور را از مردمِ پاینده‌محمّد سگ‌کش[۲] گرفت - چون خانخانان بر حقیقتِ کار آگهي یافت جان‌محمّد بهسودي و پاینده محمّد سگ‌کش و تنگري‌قلي را برای دفعِ فتنهٔ او فرستاد - و خود نیز از قصبهٔ محمّدآباد با محمّدقلي‌خان برلاس و مجنون‌خان قاقشال و اُمرای دیگر روانه شد - در اثنای راه مجنون‌خان با سایرِ قاقشالان توهّم بخود راه داده از لشکرِ منعم‌خان جدا شد - و باعث بریں سبکسري آنکه جمعی از ژاژخایانِ دروغ‌ساز ارجوفه انداخته‌بودند که باباخان و جبّاري و میرزا محمّد و شاه محمّد و دیگر قاقشالان (که در یورشِ گجرات در رکابِ مقدّسِ حضرتِ شاهنشاهي بودند) شهباز خان را کشته بمیرزایان همراه شده‌اند و فرمانِ گیتي‌مُطاع آمده که مجنون‌خان را بگیرند - خانخانان میر فریدون و محمّد خان اوزبک و ابوسعید را فرستاد که مجنون‌خان را تسلّي داده بیارند - ایں فرستادها هرچند در افترای آن خبر و بُهتانِ آن‌سخن حرف میزدند سودمند نمي‌افتاد - دریں‌اثنا نوشتهای بابا و جبّاري مشتمل برعنایاتِ شاهنشاهي ونیکوخدمتیهای خود از گجرات آمد - مجنون‌خان از کارِ خود خجلت زده متوجّه لشکرِ خانخانان شد - خانخانان فتحِ گورکهپور کرده معاودت نموده‌بود که مجنون‌خان رسید - و انواعِ مُدارا و دلجوئي درمیان آمد - دریں‌هنگام داؤد را روزِ ادبار پیش‌آمد - و از بادِ غرورے (که در سر داشت) متوجّه جونپور شد - و پیشتر از خود لودي را باخلاصهٔ لشکر و گزیدهٔ فیلان روان‌ساخت - و لو باستعدادِ

---

(۲) نسخهٔ [ا ب] پیک‌کش *

غزلِ آمده زمانیه را گرفت - و محمّد قاسم مُهردار ازانجا بامای برآمد - خانخانان نیز سزاولان فرستاده اُمرا را جمع ساخت - و محمّد قلیخان برلاس و مجنونخان و قیاخان و راجه گجپتی[۲] و جمعی کثیر را پیشتر فرستاد - و خود نیز برآمده آهسته آهسته راه میرفت - خانخانان درانهنگام بدیوانِ لسانالغیب تفاؤل جست - این بیت برآمد • بیت •

ای پادشهِ خوبان داد از غمِ تنهائی • دل بیتو بجان آمد وقت است که بازآئی

خانخانان این غزل را در عرضداشتِ خود نوشته بدرگاهِ والا فرستاد - و استمداد از باطنِ اقدسِ شاهنشاهی نموده متوجّه اطفای این نایره شد - لودی را بعد از گرفتنِ زمانیه سودای نخوت افزود پنج شش هزار کس را بسرداریِ یوسف محمّد مذکور (که از گورکهپور فرار نموده بافغانان ملحق شده بود) از آبِ گنگ گذرانید - میرزا حسنخان و راجه گجپتی[۳] و نظر بهادر و طالبی و تنگریقلی و جمعی دیگر از ملازمانِ منعم خان اعتضاد بر دولتِ ابدپیوندِ شاهنشاهی نموده جنگِ شایسته کردند - مخالفان را شکست افتاد - جمعی کثیر علفِ تیغِ سیاست شدند - و بسیاری غریقِ بحرِ فنا گردیدند - و متعاقبِ این فتح محمّدقلیخان برلاس و دیگر اُمرا پیهم رسیدند - لشکری آراسته درغازیپور انتظام یافت - و خانخانان نیز با جمعیّتِ لایق آمده باُمرا ملحق شد - و لودی میانِ سیاه‌آب و آبِ گنگ قلعهٔ ساخته با لشکری گران نشست - و هرروز[۴] درمیانِ بهادرانِ طرفین چپقلشهای نمایان شدی - اگرچه اُمرا بدولتِ شاهنشاهی دلنهادِ جنگ بودند امّا غنیم ازروی لشکر و فیل و توپخانه بسیار بود - چون رایاتِ اقبال بمحاصرهٔ سورت اشتغال داشت منعم خان طرحِ صُلحی می‌انگیخت - لودی از نخوتی که داشت قبول نمیکرد - اُمرا را غریب حالتی دست داده بود نه رای جنگ کردن - و نه روی برگشتن - که ناگاه تباشیرِ اقبالِ شاهنشاهی لمعهٔ ظهور داد و لودی با هزار آرزومندی صلح کرده برگشت •

و شرحِ این سانحهٔ عبرت‌بخش آنست که (چون داؤد از بنگاله بمونگیر[۵] رسید) درانجا یوسف پسرِ تاج عمزادهٔ خود را (باندیشهٔ آنکه لودی اورا خواهد برداشت) ازهم گذرانید اگرچه این تخیّلِ او از نتائجِ اقبالِ شاهنشاهی بود لیکن بظاهر جمعی[۶] از حسد پیشهای افترا اندوز نیز سخنها ساختند - و (چون لودی از قدیم نوکرِ تاج بود - و دخترِ خود را نیز بآن پسر نامزد کرده) هرچه بد اندیشان درحقِ او گفتند داؤد آنرا راست پنداشت - چون این خبر

---

(۲) نسخهٔ [ل] کجهی (۳) نسخهٔ [ل] کجهی (۴) نسخهٔ [ل] هرروز بهادران طرفین چپقلشهای نمایان کردی (۵) در [اکثر نسخه] به منگیر (۶) در [اکثر نسخه] جمعی از حسد پیشها افترا اندوز سخنها ساختند •

طوس رسید از داؤد برگشت - و منعم خان خانخانان با هزاران نیازمندی اساس مصالحت را استحکام داد - و پیشکشهای این بدرگاه والا فرستاد - داؤد (چون برگشتن لودی و آمدن او را شنید) با هزاران سراسیمگی برگشته گتهی را مضبوط ساخت - و خزانهٔ پدر را بسپاهی دادن گرفت - جلال‌خان سدهوری (۲) و کالاپهار (که راجو نام او بود) از لودی برگشتند - و تفرقه در جمعیت او افتاد - ناگزیر لودی (که بقصد داؤد میرفت) برگشته بقلعهٔ رهتاس متحصن شد و از منعم‌خان استمداد (۳) نمود - و صریح نوشت که ملازم درگاه والا شده ام - درین زودی شما را خواهم دید امید که بوسیلهٔ شما بآستان‌بوس مقدس نیز سربلند گردم - منعم خان کمک فرستاده مترصد آمدن رایات اقبال شد - سخن کجا بود و برای تحصیل سیرابی و شادابی آن بکجا کشید - و از سوانح دولت افزا (که در ایام محاصرهٔ سورت بظهور آمد) شکست یافتن محمد حسین میرزا و دیگر مدبران است *

نبرد نمودن خان‌اعظم میرزا عزیز کوکلتاش با محمد حسین میرزا و فولادیان - و انهزام (۴) این گروه مدبر

خرد پرور دیده‌ور داند که (هرگاه خدیو جهان را نیت درست گردد - و اندیشهٔ او بر آسودگی عالمیان مصروف باشد) ملازمان عتبهٔ اقبال برهنمونی سعادت اخلاص‌گزین گردند - و از یکدلی و یکجهتی کار پادشاه مرشد و منعم خود را فرمودهٔ الهی دانسته دلنهاد خدمت شوند - و هرآینه کار جهان بزیب و زینت گراید - و شرائف امور ضیای ظهور گیرد - هم شهریار عالم کامیاب صورت و معنی گردد - و هم مخلصان حقیقی از سود و زیان خود گذشته خدمت درگاه سلطنت را از مهین عبادات الهی دانند - و مصدر خدماتی شوند که از سلاطین پیشین کمتر بظهور آمده باشد چنانچه مصداق آن این (۵) داستان فتح بزرگ است - و مجملی ازین تائید ایزدی آنکه (چون از میامن اقبال شاهنشاهی ابراهیم‌حسین میرزا از گجرات برآمده بصوب دارالخلافهٔ آگره روان شد) محمد حسین میرزا و شاه میرزا و فولادیان (که دران کوهستان سرگشتهٔ ادبار بودند) پیمان یکجهتی بسته بر سر پتن آمدند - سید احمد خان بارهه در حراست قلعه کمر همت بست - چون خبر فراهم آمدن ارباب بغی بخان‌اعظم رسید در مقام جمعیت شد - و از اتفاقات حسنه آنکه شیر بیگ تواچی (که بآوردن امرای مالوه از درگاه مقدس رخصت یافته بود) قطب‌الدین محمد خان و شاه

---

(۲) در [بعضی نسخه] سیدهوری (۳) نسخهٔ [ل] استدعای مدد (۴) نسخهٔ [ا] شکست - و نسخهٔ [ل] انهدام (۵) در [چند نسخه] این فتح بزرگ است *

بداغ‌خان و مطّلب‌خان و سایرِ جایگیرداران مالوه را ملحق ساخت - و شیخ محمّد بخاري (که در هوتله بود - و سامانِ رتقی ولایت سورت بموجبِ حکمِ معلّی میکرد) خان اعظم کسان فرستاده اورا نیز برگردانید ٭

چون آمرا مجتمع شدند خان اعظم بآئینی شایسته در انتظامِ افواج همّت بست - قول منیاست‌پائی آن دانای اخلاص‌گزین رونق گرفت - و شاه بداغ‌خان و معین‌الدّین احمد خان فرنخودی و معصوم خان پسرش و مطّلب‌خان و جمعی کثیر درین‌جای قرار یافتند [۲] - و قطب‌الدّین محمّد خان و میرجمال‌الدّین حسین آنجو مبانی برانغار را استحکام دادند - و در تولقمهٔ برانغار مردم لو مقرّر شدند - و شیخ محمّد بخاري و محمّد مراد خان و شاه‌محمّد خان و حاجي‌خان افغان پسرِ خواص خان [۳] فوج جرانغار را زینت بخشیدند - و شاه فخرالدّین و مظفّر مغل و پاینده ارلات در تولقمهٔ جرانغار نامزد گشتند - و دستم خان و نورنگ خان [۴] و محمّد قلي خان [۵] توقبای و مهرعلي سلدوز در پیش‌قدمانِ هراول جای‌گرفتند - و بازبهادر و جمعی دیگر در التمش ایستادند

خان‌اعظم بعد از ترتیب و تنسیقِ افواجِ نصرت‌اندیش متوجّهِ نهرواله (که به پتّن شهرت یافته) شد - و روزِ کوش چهاردهمِ بهمن ماهِ الٰهي موافقِ جمعه هیزدهمِ رمضان حدودِ پتّن موردِ لشکرِ منصور گشت - مخالفانِ دولت محاصره را گذاشته در برابرِ لشکرِ منصور آمدند - شیرخان فولادي و جنید کرراني قول شدند - و محمّد حسین میرزا و شاه میرزا و عاقل حسین میرزا دستِ راست ایستادند - و محمّد خان پسرِ کلانِ شیرخان و سادات‌خان دستِ چپ مقرّر گشتند - و بدر [۶] خان پسرِ خردِ شیرخان فولادي هراول شد - اربابِ خلاف را رای‌نبود که امروز جنگ شود - چه پسرِ ججهار خان و بعضی از متمرّدانِ ادبار نهاد بایِن [۷] بدگوهرانِ شور افزای هنوز نه پیوسته بودند - شیرخان فولادي از راهِ گریزت و حیله‌سازي کسان پیشِ شیخ محمّد بخاري فرستاده حرفِ مصالحت در میان آورده - اکثرِ بزرگانِ لشکر (که سلامت‌جوی وادیِ عافیت بودند) غورے در معامله ناکرده دل بر صلح نهادند - شاه بداغ خان بخان اعظم بآهستگي گفت زنهار بصلح راضي نشوید - مقصودِ این‌گروه کج‌نهاد وقت گذرانیدن است - خان‌اعظم جواب داد که رای‌من همین‌است که بخاطرِ شما رسیده است - (چون آمرا را دل بر صلح بود - و معامله نمي‌فهمیدند - و وُکلای شیرخان سخنانِ عام‌فریبِ صلح‌نما در میان داشتند) خان‌اعظم گفت که اگر فی‌الواقع در حرفِ صلح راستید

---

(۲) نسخهٔ [ه‌ح] گرفتند (۳) در [اکثر نسخه] و پسرخواص خان (۴) نسخهٔ [ل] اوزبك خان
(۵) نسخهٔ [ب] محمد قلي توقبای - ونسخهٔ [ه] محمد علي توقبای (۶) نسخهٔ [ا] نذرخان
(۷) نسخهٔ [ل] بایِن شور افزایان هنوز نه پیوسته بودند ٭

و جای خود علیحده رفته فرود آئید - تا ما بجای شما آمده فرود آئیم - که برگشتن در آئین ما شایسته نیست - چون سعی آن‌گروه حیله‌اندوز از صدق فروغی نداشت قبولِ آن نکردند - اولیای دولت باآئین حق‌اساس متوجّهِ عرصهٔ نبرد شدند - و چون زبان‌زدِ عوام بود (که میرزایان از عقبِ لشکرِ منصور خواهند آمد) میرزا مقیم و چرکس خان و طایفهٔ از دلاورانِ نامور را عقبِ قول داشته کارطلب گشتند ٭ -

و (چون فوجهای هردو طرف نزدیک رسید) اوّل جرانغارِ غنیم پیشدستی نموده بر سرِ برانغارِ سپاهِ اقبال تاخت - و اکثرِ مردمِ قطب‌الدّین خان را برداشته برد - و خان با معدودے پای جلادت افشرده دادِ مردانگی داد - و شمشیرے برمیانِ دو دندانِ فیلِ غنیم رسانیده حیرت‌افزای شد - و هراولِ آن بجهت برگشتگان بر هراولِ لشکرِ نصرت‌قرین تاخت - فیلِ نورنگ خان (که عنفوانِ مستیِ او بود) در عینِ شورش[۳] و غوغا متوجّه یکے از سوارانِ فوجِ خود شده او را درهم مالید و سقاوِ این‌حال دلاورانِ مخالف هراولِ لشکرِ فیروزی‌مند را برداشتند - التمش نیز تاب نیاورده بے‌همّتی نمود - و این‌فرارنمودها بعضے بدستِ راست و لختے بدستِ چپ عنانِ تماسک از دست دادند - و افغانان بیشترے بصوبِ گریختها شتافتند - و قریبِ پانصد سوار روبروی خان‌اعظم آمدند و در اندک فرصتے درهم نوردیده گشتند - و آن‌طایفهٔ دیگر (که هراول و التمش را برداشته بردند) خود را بجرانغارِ لشکرِ منصور رسانیدند - بیشترے از مردمِ جرانغار را همّت یاوری نکرده [illegible]مران خانِ خود یکسوشده تماشائی گشت - و شاه‌محمّد خان را نوکرانِ او زخمی برداشته باحمدآباد [illegible]وان‌شدند - شیخ محمّد بخاری با بعضے از خویشان (چون پسرِ سیّد بهاءالدّین و سیّد جعفر برادرِ [illegible] فرید و جمعے دیگر) دادِ مردانگی داده جان‌نثار گشت - و این گروهِ مخالف فتح اندیشیده [illegible]اراج مشغول گشتند - میرزایانِ خود بمیر فخرالدّین‌خان و آنجماعه رسیدند - و میر بقدر تردّد نموده [illegible]ثبات نتوانست افشرد - قطب‌الدّین‌خان با معدودے مانده روی جلادت بغنیم آورد - دریں‌هنگام [illegible]آن‌گروه فوجِ قطب‌الدّین خان را برداشته خود را بپرتال رسانیده مشغولِ تاراج بودند) [illegible]الدّین‌محمّد خان از عقب رسیده رزم آرای شد - و بتائیدِ الٰهی (بعد ازانکه مغلوب [illegible]شده بود) غالب علی‌الاطلاق گشت - و خان‌اعظم و بهادرانِ قولِ لشکرِ منصور افغانان [illegible] راه [illegible] ... بطرفِ غنیم - (که متوجّه قطب‌الدّین محمّد خان بود) روی آوردند

[illegible]

[illegible]

اعانت غیبی و تائید سماوی چنین فتحی شگرف روی داد - خان‌اعظم با جمعی برسر پشتهٔ ایستاده از صدمهٔ تهاجم و مبارکبادی سامعه‌افروز بود - دربن اثنا شورش میرزایان پدید آمد - ایشان خود را بهٔ جرارِ هراول را بعد از جنگ بسیار برداشته رانده تا دور گروه شتافته بودند - و این موهبتی بود غیبی - اگر متوجه قول لشکر منصور میشدند کار دشوار بود - (چون مسافتی طی کردند - و مردم ایشان بتاراج جدا شدند) خبر شکست شیرخان شنیده باقبال روز افزون شاهنشاهی مراجعت نموده متوجه عرصهٔ نبرد شدند - فی‌الواقع (اگر همچنان رانده باحمدآباد میرفتند) کار آن مدبران صورت نیک می‌یافت - لیکن از بخت برگشتگی خود متوجه میدان وغا شدند - خان اعظم با لشکرے از مبارزان عقیدت‌مند فوجی آراسته آمادهٔ پیکار بود که فوج میرزایان نزدیک رسید شاه بداغ‌خان گفت که وقت تاختن است - خان‌اعظم در صدد تاختن بود که یار محمد جلو خان را گرفت - که چندین امرا ایستاده اند - چه جای تاختن میرزا ست - میرزایان چون نزدیکتر رسیدند حقیقت انبوهی فوج پادشاهی (که از لشکر غیب آراسته بود) دیده مصلحت در جنگ ندانستند و ازانجا (که بخت برگشتگی سر نوشت ایشان بود) جلو گردانیده راه ادبار پیش گرفتند - و بمیامن امدادات غیبی چنین کار مشکل آسان گشت - اگر بهادران یکتادل تعاقب این گروه مخذول میکردند مشکل که کسے جان بدر میبرد - همانا احتیاطپیشهای تجربه‌کار مصلحت وقت ندیدند یا[۲] واقعه طلبان بد اندیش را سخن قبول افتاد - وبالجمله بیشترے آمرا از سنوح این لطیفهٔ غیبی دامی چند تازه از اخلاص در گردن دل عقیدت‌مند خود گذاشته در یکجهتی افزودند ٭

و از غرائب امورے (که دران روز اقبال بظهور آمد) آنست که فیلی مست از فوج غنیم (که فیلبانش لیردوز شده راه عدم گرفته بود) خود سر میگشت - و هرجا که آواز نقارهٔ میشنود خود را بآنجا رسانیده آن فوج را برهم میزد - نقارهٔ شادی (که در هر فوج مینواختند) ساعتی موقوف داشتند - شورش او فرو نشست - و بدست کسان شاه بداغ‌خان گرفتار آمد - و ضمیمهٔ پیشکش او شد ٭

و (چون شکست چنین بربن سیه بختان بد سرشت افتاد) شیرخان فولادی بصوب جونه‌گڈهه شتافت - و میرزایان راه دکن پیش گرفتند - خان‌اعظم باآمرا بتعاقب این گروه روان شد - چون مژدهٔ این عاطفت ربانی بمسامع اقبال رسید بعد از آداب سپاس ایزدی و مراسم انبساط صوری و معنوی فرمان مقدس شرف نفاذ یافت که خان‌اعظم قطب‌الدین خان و شاه بداغ‌خان و مراد خان و مهرعلی سلدوز و طایفهٔ دیگر از ملازمان عتبهٔ اقبال را بتعاقب آن گروه

---

(۲) در [بعضی نسخه] تا واقعه طلبان ٭

به سرانجام تعین کند - و خود بقدمِ سرعت شرفِ ملازمت دریابد - و پیشانیِ اخلاصِ خود را سپیدهٔ حضورِ نورانی سازد - و رستم خان و نورنگ‌خان و مطّلب‌خان و معصوم‌خان را همراه آورد خانِ اعظم درحدودِ سرنال رسیده بود که رضوی‌خان فرمانِ مقدّس آورد - و او امتثالِ منشورِ پادشاهی را سرنوشتِ سعادت دانسته بتارکِ ادب شتافت - روزِ دی‌بمهر پانزدهمِ اسفندارمذ ماهِ الٰهی موافقِ دوشنبه بیستمِ شوّال بدولتِ آستان‌بوس معزّز شد - و محفوفِ فنونِ عواطفِ شاهنشاهی گشت ٭

و از سوانحِ ایّامِ محاصرهٔ سورت آمدنِ مظفّرخان است بعتبهٔ اقبال - پیشتر گذارش یافت که عاطفتِ شاهنشاهی ناهمواریهای او را بخشیده طلب فرمود - چون باحمدآباد رسید خان‌اعظم متوجّهِ دفعِ فتنهٔ میرزایان شده بود - هرچند گفته فرستاد (که امروز درین‌خدمت هم پائی کردن لایق مینماید) او را توفیق بر اقدامِ این‌کار نشد - و چنین قابوی خدمت را ازدست داده پیشتر روان‌شده بپروده رسیده‌بود که فرمانِ قضامثال رسید - خلاصهٔ مضمون آنکه از هرجا که رسیده باشد برگشته بکمکِ خانِ اعظم شتابد - و سعادتِ این‌خدمت بردولتِ حضور راجح دانسته توقّف ننماید - ناگزیر امتثالِ فرمانِ مقدّس نموده معاودت کرد - چون باحمدآباد آمد ظاهر شد که اولیای دولت از سعادتمندیِ بخت نصرت یافته‌اند - و خانِ اعظم بحکمِ مقدّس عازمِ آستان‌بوس است مظفّرخان بسرعت روانهٔ درگاهِ معلّی شد - و پیشتر از رسیدنِ خان‌اعظم بدولتِ کورنش افتخار یافت - و مشمولِ عواطفِ خسروانی گشت ٭

و از سوانحِ ایّامِ محاصره آنست که جمعی‌کثیرِ نصاری از بندرِ گوده[۲] و آن‌ناحیه بپایهٔ سریرِ اعلی رسیده بسعادتِ ملازمت کامیابِ دولت شدند - همانا که آمدنِ این گروه باستدعای متحصّنانِ تبه‌رای بود - تا قلعه را بآنها سپرده خود را بر ساحلِ‌سلامت کشند - (چون[۳] شکوهِ سطوتِ سلطنت بنظرِ آن گروه درآمد - و فزونیِ لشکر و فراوانیِ استعدادِ قلعه‌گیری معلوم شد) خود را ایلچی وا نموده ببارگاهِ حضور آمده سعادتِ کورنش دریافتند - و اقسامِ نفائسِ دیارِ خود را بنظرِ مقدّس در آوردند و خدیوِ قدردان هرکدام را بنوازشِ خاص مخصوص ساخته از عجائب و غرائبِ پرتکال و اوضاعِ فرنگ استکشاف فرمودند - و همانا از قسمِ استعلام معلوم است - چه دلِ مقدّسِ گیتی‌خدیو موردِ فنونِ دانائیِ صوری و معنوی‌ست - لیکن خاطرِ عبرت[۴] پیرای میخواست که این استفسار را سرمایهٔ استیناسِ این گروهِ وحشی گرداند ٭

---

(۲) نسخهٔ [ب ح ل] کوه (۳) نسخهٔ [ل] چون شکوهِ سطوت بنظرِ آن گروه در آمد (۴) نسخهٔ [۱] مشربه پیرای ٭

فتح قلعهٔ سورت بمفتاح همت والای شاهنشاهي

آگاه‌دلانِ دیده‌ور و دوربینانِ ژرف‌نگاه را چرا گویم ظاهرپرستانِ معامله‌فهم نیکومي‌شناسند که [هرگاه منتسبانِ این دولتِ ابدقرین را بمحضِ انتساب چه گشایشها که گشایندهٔ مشکلات در پیشِ همّتِ طلبگارِ ایشان نمي‌آرد - خصوصاً بآن ارتباط عقیدتمندي پیرایهٔ سعادتِ ایشان شود - خاصه آن گروهِ بختمند (که بمراتبِ اخلاصِ این خدیوِ آفاق سربلند باشند) چگونه در مطالبِ والا و مقاصدِ بزرگ کامروا میگردند] پس در هر کارے (که این بزرگ‌ساختهٔ الٰهي بنفسِ نفیس همّت بندد) هرآینه حصولِ آن‌مقاصد بے نقابِ توقّف جلوهٔ ظهور دهد - و روزے چند (که صورتِ تاخیر وتسویف راه مي‌یابد) همانا حکمتِ بالغهٔ ایزدي چنان اقتضا میکند که کتابهٔ مدارجِ اخلاصِ مخلصان و مراتبِ خدمتگذاریِ هرکدام بر پیشطاقِ عیان نگارش‌یابد - و زنگ‌زدائیِ جواهرِ استعدادات شده سببِ تربیتِ خدیوِ جهان مردم را برعالمیان[۲] پدید آید - و مِسهای زر اندود در بوتهٔ گدازش درآید نقدِ سلطنت خالص‌گردد - و عیارِ آن افزون‌قدر شود - و بالجمله بعنایتِ ربّاني تسخیرِ این حصنِ حصین (که بسالها در مرآتِ اندیشهٔ بالغ‌نظران در نیاید) بتوجّهِ حضرتِ شاهنشاهي در مدّتِ یک‌ماه و هفده روز بروجهِ دلخواه صورت بست - هم نقب کنانِ ماربیچ از راهِ دور خندقها کنده خود را بدیوارِ قلعه رسانیده‌اند - و درکافتنِ آن آغازکرده‌اند - و هم تیزدستانِ خدمتگذار در حوالي و اطرافِ آن تلها ساختند - که مُشرف شده ساکنانِ قلعه را تیردوز گردانند - و هم دیگ اندازان کارپردازیهای نمایان بظهور آورند *

(چون قلعه‌نشینانِ نخوتمند بر حقیقتِ کار آگهي یافتند - و از گران‌خوابِ[۳] بیخبري بیدار‌شده در تضرّع و زاري زدند) همزبان ملّا نظام‌الدّین لاري را (که پدرِ زنش بود) بدرگاهِ معلّی فرستاد او ازطرزداني و آگاه‌دلي بوسیلهٔ باریافتهای بساطِ قُدس فنونِ سراسیمگیِ متحصّنان‌را بموقفِ عرضِ اقدس رسانید - و الحاح و تضرّعِ این گروهِ تبه‌کار را (بطوریکه مؤثّر افتد) آن زبان‌آورِ کاردان پیشِ آن‌مرزبانِ عجزدوستِ عاجزپرور معروض‌داشت - خدیوِ آفاق را دل برو بخشود - و دریای رأفتِ عاطفتش بجوش آمد - و [باآنکه این زاري از راهِ اضطرار بود - و نوئینانِ بزرگ (که راهِ سخن داشتند) هرچند در عدمِ ظهورِ این‌عاطفت مقدّمات پرداختند] بسمعِ اصغا نرسید - بلکه هجومِ عام بیقلقي و سرکش‌کُشي آن جهانِ بخشش را عاطفت افزود - و هر یکے از مقرّبانِ بساط را بزبانے خاص تسلّي‌بخشیدند - آنراکه [illegible] بود بقدسیّاتِ الٰهي سرخوش گردانیدند [illegible] ملتمسِ او قاسم علي خان

و خواجه دوست کلان را (که از متوطنان بزم و رزم بودند) فرستادند - که همزبان و سایر متحصنان قلعه را دستا نموده بسجده‌گاه آورند - روز رشن هیژدهم اسفندارمذ ماه الٰهي موافق پنجشنبه بیست و سیوم شوّال گردنکشان قلعه بهزاران نیازمندي سجدهٔ خجالت بجای‌آوردند - و عاطفت شاهنشاهي جمیع شرمساران بدکردار را از مال و جان و ناموس در حوزهٔ حمایت خویش گرفت - و همزبان را (که پیوسته بدزباني ژاژ[۳] خائیدے) زبان بریدند - و چندے دیگررا (که مصلحت‌بیني مقتضي آن بود که چندگاه در بندخانه باشند) بزندان فرستادند - روز دیگر خدیو مقدس بسیر آن‌قلعه تشریف برده عبرت گرفتند - و چند دیگ بزرگ را (که سلیماني گفتندے) ازانجا بدارالخلافه حکم انتقال فرمودند - همانا این‌دیگها از سلطان سلیمان فرمان‌روای روم بوده است - او در زمان خود خواست که بنادر فرنگ را (که در حدود هندوستان است) به تصرّف آورد - دیگهای بزرگ را با لشکر فراوان فرستاد - و از بد مددي حکّام گجرات لشکر روم از عسرت معیشت انهزام یافته مراجعت نمود - و آن توپهای سترگ را نتوانستند همراه برد •

و از سوانحے (که بعد از فتح سورت روی داد) آمدن بهرجي[۴] ست حاکم ولایت بکلانه (که از زمینداران معتبر آنحدود است) بدرگاه والا - و آوردن شرف‌الدّین حسین میرزا ست زنجیر در گردن بعتبهٔ مقدّس - دادار دادگر از عنفوان دولت روز افزون در پیدائی این سریر آرای سلطنت است تا مستعدّان سعادت بشناسائي و فرمانبرداری او بمعارج نیکبختي توانند برآمد - و سعادتمندان اخلاص‌گزین را سرمایهٔ عقیدت‌افزائي بدست افتد - و از میمنتهای[۵] والا (که بایں خدیو خدا شناسان عطا فرموده اند) آنست که (هرکه از اطاعت این سلطنت آرای صورت و معني سرباز کشد) او را آوارهٔ دشت ادبار ساخته محتاج این عتبهٔ آسمان‌پایه میگردانند - یا در همان گرداب بلا فروبرده تبه‌کرداری اورا پیش او مي‌آرند - چنانچه بتازگي حال این خواجه‌زاده مرآت مقصود گردید - و شرح این بطرز اختصار آنست که این ننگ شراب بدمست ازان هنگام (که قدر تربیت شاهنشاهي ندانسته باندیشهٔ ناصواب سروري راه بےحقیقتي پیش‌گرفته آوارهٔ ادبار و در بدر هرکس و ناکس گشته آبروی خویش بخاک مذلّت ریخت چراگویم بدگوهری خودرا ظاهر گردانید) لوّل جالور را (که به پشت‌گرمي اقبال شاهنشاهي در همان نزدیکي گرفته بود) بفولادیان داده خود را بآن فرومایگان بست - و چندگاه در پتّن بسر برده ازانجا بچنگیز خان التجا آورد - و چون پیمانهٔ هستي او لبریز شد بمیرزایان پیوست - و دران وقت (که حاکم خاندیس بقصد گجرات آمد

---

(۲) در [چند نسخه] دولت کلان - و در [بعضي] دوست خان (۳) نسخهٔ [ا] ژاژ خائي کردے
(۴) در [اکثر نسخه] بهرجیو است (۵) نسخهٔ [ح] نعمتهای •

و کاری نساخته بقدم هزیمت مراجعت نمود) همراهی او گزید - و ازانجا بحالِ تباه برگشته به محمد حسین میرزا همراه شد - درین هنگام (که رایاتِ جهانگشای بتسخیرِ گجرات نهضت نمود و سنگِ تفرقه در هنگامهٔ متمردانِ این ناحیت افتاد) بایستی که این خواجه‌زاده سجدهٔ این درگاه بجای آوردے - و تدارکِ تقصیراتِ خود نمودے - لیکن چون بد نهاد و بد گوهر بود بصوبِ دکن شتافت - و او را در حدودِ ولایتِ زمیندارِ مذکور عبور افتاد - او (چه بواسطهٔ عزیمتِ دولتخواهی و چه بجهتِ فوائدِ خویش) میرزا را مقید ساخت - و همگی اسباب او بغارت برد - درینولا (که زن و زادِ ابراهیم حسین میرزا بآنحدود رفت) در گرفتاری آنها نیز[2] کمرِ همت بست - لیکن دستِ او نرسید - اما دخترِ دوساله[3] ابراهیم حسین میرزا بدستِ او درآمد - چون این معنی بمسامع علیه رسید میرخان یساول را فرستادند که رفته زمیندارِ مذکور را بآن گرفتاران روانهٔ درگاه سازد و چون معلوم شده بود (که حاکمِ خاندیس برادرِ خود راجه علی‌خان را بدرگاهِ والا فرستاده است و او در حدودِ ندربار آمده بمقتضای کوته اندیشیهای زمیندارانه توقف دارد) بمیرخانِ مذکور حکم‌شد که او را نیز مستمال ساخته همراه آرد - و بعد ازان جونکراو[4] و جَیْ تواجی‌باشی و بلبدهر[5] برهمن را فرستادند که زمیندارِ مذکور را از خارستانِ تردد و توقف برآورده بگلچینیِ بوستانِ خدمت دماغِ سعادتِ او را معطر گردانند - و این فرستادها کاربندِ حکمِ عالی شده او را با اسیران بدرگاهِ والا آوردند - آن صبیهٔ معصومه را در ظلِ عاطفتِ خود گرفته بمهربانانِ حرم‌سرای مقدس سپردند - و خواجه‌زاده را بفیلی (که آدمی‌کش نبود) ترسانیدند - و ازانجا (که شهریارِ معدلت‌پژوه از فزونیِ رافت و فراوانیِ عاطفت بقتلِ مجرمان نمی‌پردازند) او را به بندخانه سپردند - که در انهدامِ بنای ایزدی امعانِ نظر و نگاهِ ژرف و غورِ عظیم ناگزیر است *

پوشیده نماند که بگلانه ولایتیست طولِ آن صد کروه - و عرضِ آن سی‌کروه - پیوسته دو هزار سوار و ده‌هزار پیاده درو میباشد - جمع آن شش و نیم کرور دام است - و دران ملک هرکه حاکم‌باشد بهرجی[6] نامند - سالهیر[7] و مولهیر دو قلعهٔ سنگین بر قلهٔ کوه واقع‌اند - و دو شهرِ عظیم دارد - انتاپور و چنتاپور - مابینِ ملکِ گجرات و دکن واقع‌است - و با هرطرف که نیرو[8] بیشتر باشد اطاعت گونه میکنند - درین‌هنگام (چون گجرات بتصرفِ اولیای دولت درآمد) ازسطوتِ شکوهِ شاهنشاهی خدمتی شایسته بتقدیم رسانیده بسجدهٔ درگاهِ مقدس روسفید شد *

---

(۲) در [اکثر نسخه] نیز همت بست (۳) نسخهٔ [ل] دهسالهٔ (۴) نسخهٔ [ا] جونکرای - و نسخهٔ [ل] جونکرای (۵) در [اکثر نسخه] بلیدهر (۶) نسخهٔ [ا] خوانند (۷) در [بعضے نسخه] سالیر و مولیر (۸) نسخهٔ [ا] نبرد *

و از سوانح آنست که آسیبی بدستِ سریرآرای دولت رسید - و بعافیت گذشت - و مجملی ازین سانحهٔ عبرت بخش آنکه پیوسته اورنگ نشینِ خلافت در پردهٔ خاص درآمده نقاب‌آرائی میفرماید - و کارفرمایانِ قضا و قدر آن پرده را برداشته در اظهار شکوهِ صوري و معنوی این بزرگ‌کردهٔ الٰهي اند - ازانجمله شبی نشوهٔ خاص داشتند - و مردانگیهای شجعایِ هندوستان مذکورِ مجلسِ مقدّس میشد که پیشِ این‌گروه جان قدرے ندارد - چنانچه بعضے راجپوتان برچهٔ (که دو سنین[۲] دارد) گرفته مي‌ایستند - و دو مردانه (که همسرِ یکدیگر اند) از دور محاذیِ آن دو سنین میدوند چنانچه سنینها از پشتِ هردو گذاره میکند - آن جهان‌پهلوانِ الٰهي (بجهتِ پرده‌آرائیِ خویش یا عیار گرفتنِ مردم - یا ملولي از کامیابیِ نشاهٔ ظاهر) شمشیرِ خاصه را دسته بدیوارے سر کردند و طرفِ دیگر را نزدیکِ شکمِ اقدس داشته فرمودند که اگر راجپوتان دران طور شجاعتِ خود را میفروشند ما بهمین‌شمشیر حمله میکنیم - غریب حالتے بر ایستادگانِ بزمِ مقدّس رفت - نه کس را قدرتِ حرف زدن - و نه رخصتِ دم برآوردن - درین‌هنگام مانسنگهه بپای اخلاص دویده سبکدستی نمود - و چنان دست‌زد که آن‌شمشیر جدا شده دورافتاد - اندکے میانِ انگشتِ نر و سبّابهٔ کشورخدیو بریده شد - حاضرانِ بارگاهِ معلّی شمشیررا دور بردند - و آنحضرت خشمگین شده مانسنگهه‌را بر زمین‌زده مالش میدادند - سیّد مظفّر از بیخودي خواست که اورا از پنجهٔ آن شیرِ الٰهي خلاص گرداند از تبه رائیِ انگشتِ بریدهٔ آنحضرت‌را تاب داده اورا خلاص گردانید - و آن زخم خیلے افزود - و بصیانتِ سبحانی (که همیشه نگاهبانِ ذاتِ مقدّس است) در اندک فرصتے بصحّت گرائید - و (چون خاطرِ انتظام‌بخشِ عالمیان از مهمّاتِ این‌حدود فراغ یافت) حراست و حکومتِ این قلعهٔ عالي‌اساس بقلیج خان تفویض فرموده گوشِ هوشِ اورا بنصائحِ فرهنگ‌افزا گرانبار گردانیدند - و روزِ مار اسفند بیست و نهمِ اسفندارمذ ماهِ الٰهي موافقِ دوشنبه چهارمِ ذی القعده بصوبِ احمدآباد توجّه فرمودند و هم درینولا راجه‌علي‌خان بآستان‌بوس عزّت یافت *

آغاز سال هیژدهم الٰهي از جلوس مقدس شاهنشاهي
یعني سال شهریور از دور دوم

درین هنگامِ سعادت‌پیرای اشعّهٔ رایاتِ سلطانِ بهار صیقلگرِ مرآتِ طبائع شد - چمن را بپرندِ سوري و پرنیانِ سمن‌آئین بستند -- شمال و صبا خس و خاشاکِ خزان از گلستانِ روزگار رُفتند

---

(۲) در [اسخها] سنین آمده - و این یا لفظ عربي بالفتح بمعنی تیز کردهٔ از کارد وغیره باشد - یا امالهٔ سنان که معروف است - یا سن بالفتح که بفارسي سنان وغیره را گویند - و سنین از نسخ کاتب است *

اعتدالِ هوا چون عدالتِ شاهنشاهي نیرنگ‌سازِ بدائع نگار آمد - و تازگیهای شگرف و نادرهٔ کاریهای نو شگفت‌افزای جهانیان شد • • مثنوي •

خواست پریدن چمن از چابکي • خواست چکیدن سمن از نازکي
باد نویسنده بدستِ امید • قصّهٔ گل بر ورقِ مشک بید
قافلهٔ یاسمن و گُل بهم • قافیه‌گو قُمري و بلبل بسهم
گه[2] بسلامِ چمن آمد بهار • که بستایش برِ گل رفت خار
محضرِ منشور نویسانِ باغ • فتوی بلبل شده برخونِ زاغ

پس از سپري‌شدنِ هشت ساعت و هفت دقیقه از شبِ چهارشنبه ششمِ ذی القعدهٔ نهصد و هشتادِ قمري نیّرِ اعظم فروغ‌افروزِ عالم پرتوِ مُحاذات ببرجِ حمل انداخت - و عالمِ عنصري فروغِ عالمِ روحاني گرفت - از مهین معدلتهای شاهنشاهي (که در عنفوانِ این‌سال بظهور آمد) بیاسا رسیدنِ جُجهار خان حبشي‌ست که از اُمرای بزرگِ گجرات بود - و در جمعیّت و نیرو امتیاز داشت چون حدودِ بروچ از سایهٔ[3] لوای اقبال روشني یافت والدهٔ چنگیز خان تظلّم و دادخواهي بدرگاهِ والا نمود که حبشیِ زرمست براهِ دوستي درآمده ساغرِ زندگانیِ پسرِ مرا لبریز گردانید - (هر چند این‌معني مشهور بود - و در اُردوی معلّی بسیارے برزبان داشتند - چنانچه در داستانهای پیشین گذارش یافت) لیکن ازانجا (که بسا غیر واقع بدستان‌سرائیِ نا درستانِ راست‌نما شهرت میگیرد) حزم اندوزي و احتیاط‌گزیني بکار رفت - و فرمانِ همایون شد که دانشورانِ کم‌آز وکاردانانِ حق‌اساس در تشخیص و تحقیقِ این معامله غورے[4] ژرف نمایند - و خلاصهٔ[5] پرسش و پاسخ و گذارشِ شهود و پیرویهای دور بموقفِ عرضِ اقدس رسانند - بندگانِ سعادت‌آمود کاربند شده بژرفای آن رسیدند و در فروغگاهِ دوربیني و بے‌غرضیِ کشورخدای راستیِ آن دعوي برفرازِ پیدائي چهره افروخت باشارتِ همایون سیاست‌گذارانِ بارگاهِ سلطنت آن خراب‌سازِ بنای‌ایزدي و فریب[6] آرای بے آزرم را در پای فیل انداخته دران هنگامهٔ خاص و عام بیاسا رسانیدند - و آن پیرزالِ درمانده (که بخاطرش نمي‌رسید که چنین قوي‌دستے بحرفے ناسزا آزرده گردد) از دیدِ چنین حق‌پژوهي و عدالت آرائي بحیرتِ گوناگون درشد - و سپاس‌گذاریِ خدیوِ خدا شناسان برخود گرفت - و عمومِ خلائق را ازین داد دهي چراغِ هدایت افروخته گشت - و سرکشانِ تیره رای سر در گریبانِ خمول نهاده بچارهٔ گزیني نشستند •

---

(۲) یا که در هر دو مصرع (۳) نسخهٔ [ب] از سایهٔ اقبال (۴) نسخهٔ [ی] غوررسي (۵) نسخهٔ [ی] وخلاصهٔ تحقیق از سوال و جواب و حقیقت شهود را بموقف (۶) نسخهٔ [ب] فریب‌دهٔ بے‌آزرم •

چون موکبِ مقدّسِ شاهنشاهي نزدیک باحمدآباد رسید اهالي و اماجدِ آن دیار بفرقِ نیازمندي[2] بدولتِ استقبال دریافته موردِ مراحمِ پادشاهي شدند[3] - روزِ دین بیست و چهارم فروردین ماهِ الٰهي موافقِ جمعه بیست و نهمِ ذي‌القعده ظاهرِ احمدآباد مخیّمِ سرادقاتِ اقبال گشت - و در ده روز سرانجامِ مُلکي انتظام پذیرفت - حراستِ آن سرزمین (که قلمروِ سلطنتِ گجرا ست) بخان اعظم میرزا کوکه تفویض فرمودند - و سرکارِ پتّن بخانِ‌کلان[4] عنایت شد - و سرکارِ بروچ و آسحدود بقطب‌الدّین‌خان عمّ خان‌اعظم اختصاص یافت - و دولقه و دندوقه بسیّد حامد بخاري دادند - و همچنین محالِّ دیگر بسایرِ اُمرا مرحمت شد - و (هرچند خان‌کلان و قطب‌الدّین محمّد خان عمّ خان‌اعظم بزرگ سال بودند) دور بیني و قدرشناسیِ شاهنشاهي ایشان را متابع گردانید - چه در آئینِ سلطنتِ معدلت‌افروز مدار برخِرد است نه برسال - و اعتماد بر فزونیِ اخلاص است نه بر درازیِ عمر - عُمده دور بیني ست نه بزرگیِ جُثّه - اهلِ جوهر معقول است نه عظیم‌هیکلِ محسوس - اساسِ فرمانده‌ي بر شمائل و اخلاق است نه نظر بر صفاتِ گذشتگان ٭

مراجعت موکب مقدس شاهنشاهي بعد از فتح گجرات بدارالخلافهٔ آگره

همّتِ والای شاهنشاهي (چون از تسخیرِ این ملکِ وسیع و تادیبِ گردن‌کشانِ نخوت‌مند و نواختنِ مُخلصانِ خدمت‌گذار و انتظامِ مهمّاتِ این‌ولایت فارغ شد) روزِ اُردي‌بهشت سیومِ اُردي بهشت ماهِ الٰهي موافقِ دوشنبه دهمِ ذي‌الحجّه بلوازمِ جشنِ‌عید پرداخته از راهِ پتّن و جالور بصوبِ دارالخلافهٔ آگره نهضت فرمودند - و چون راياتِ اقبال بحدودِ سدهپور رسید خان‌اعظم را بتازگي از آدابِ عطوفت و احتیاطِ قانونِ سلطنت و نصائحِ ارجمند (که تعویذِ بازوی دولتمندي تواند بود) گرانبارِ دانش ساختند - علی‌الخصوص (در فزونیِ آگاهي - و فراخیِ حوصله - و اغماضِ نظر از زلّاتِ مردم - و عذر پذیرفتنِ گناهکاران - و در فصلِ خصومات که بغورِ عظیم رسد - و دوست و دشمن دران یکسان بود) سخنانِ بلند فرمودند - و اُمرا (که دران ناحیت جایگیر یافته‌بودند) درین روز بجلائلِ تشریف و جزائلِ انعام اختصاص‌گرفته رخصتِ انصراف یافتند - و راجه‌علي‌خان نیز محفوفِ عاطفتِ خسرواني گشته بخاندیس بازگردید - و مظفّرخان‌را ایالتِ صوبهٔ مالوه داده بآن‌صوب فرستادند - و مانسنگهه و شاه قلي‌خانِ محرم و مراد خان و محمّدقلي‌خان و سیّد عبدالله

(۲) نسخهٔ [ل] بفرقِ نیازمندي شتافته موردِ (۳) در [اکثر نسخه] شدند - بیست و چهارم فروردین ماهِ الٰهي ظاهرِ احمدآباد (۴) نسخهٔ [ز ل] بمیر محمد خان‌کلان اختصاص یافت ٭

و جگنّاتهه و رایسنگهه و رلیهه گوپال و بهادر خان و لشکر خان و جلال‌خان و بهوج و جمعی کثیر را یرلیغ مُطاع نفاذ یافت شد که از راهِ ایدر شتافته بحدود نگر پور و آنحدود روند - و ازانجا متوجّهِ دارالخلافه گردند - و رانا و سایر زمینداران آن ناحیت را بعواطفِ خسروانی استمالت داده بآستان‌بوس آورند - و هرکه سر از اطاعت درپیچد او را پایمالِ عساکرِ والا شکوه گردانند *

و چون افواجِ گیتی‌گشای تعین یافت شاهنشاهِ دادگر بخاطرے شگفته داد دهان منزل بمنزل نهضت میفرمودند - روزے (که سروهی موردِ موکبِ مقدّس شد) مادهو[۲] سنگهه و جمعی را بجهتِ آوردنِ نونهالِ حدیقهٔ اقبال شاهزادهٔ سلطان‌دانیال (که از اجمیر بآنبیر ورودِ دولت فرموده بودند) فرستادند - که آن گلبنِ بخت‌مندی را باجمیر آورده در ظلِّ حضورِ آن نور افزای سریرِ سلطنت رسانند - و برای سرفرازی راجه بهگونت داس خواهرِ سعادت‌سرشتِ او را (که در حرم‌سرای مقدّس بمعجرِ عزّت افتخار داشت) روانه فرمودند - تا مراسمِ تعزیتِ بهوپت (که در جنگِ سرنال شربتِ واپسین درکشیده) بتقدیم رساند *

و (چون رایتِ اقبالِ شاهنشاهی بسروهی نزولِ اجلال فرمود) عرضداشتِ اُمرای پنجاب بموقفِ عرضِ مقدّس رسید که ابراهیم‌حسین میرزا باندیشهٔ فساد بپنجاب درآمد - و سزای لایق یافته گرفتار شد - و عالمیان از شرارهٔ شرارتِ او نجات یافتند - و شرحِ خلاصهٔ این تائیدِ غیبی آنست که ابراهیم حسین میرزا (که از تیره‌بختی و تباه رائی بآن خدیوِ صورت و معنی بآئینِ جسارت و خسارت دست و پای متهوّرانه زده شکست یافت - و آوارهٔ دشتِ ادبار گشته در حدودِ ایدر با برادرانِ بےسعادت پیوست - و اقبالِ شاهنشاهی تفرقه دران جماعهٔ[۳] برانداخت - چنانچه مجملی گذارش یافت) بخام طمعِ فتنه و فساد بصوبِ دارالخلافه روان شد - و مسعود حسین برادرِ خردِ خود را همراه گرفت - و از نواحیِ جالور و جودهپور بناگور درآمد - فرّخ خان پسرِ خان‌کلان بحراستِ آن شهر متعیّن بود - تحصّن را صلاحِ وقت دید - و میرزای گم‌کرده راهِ سعادت آن شهر را دست انداز کرده بمحاصرهٔ قلعه پرداخت - و نزدیک بود که کار از چاره بگذرد که رای رایسنگهه و میرک کولابی و محمّدحسین‌شیخ و جمعی (که آن نخلبندِ بهارستانِ اقبال از دوربینی درهنگامِ عزیمتِ تسخیرِ گجرات در حدودِ جودهپور گذاشته بودند - که اگر کسی از مخالفان باندیشهٔ نادرست رو باین‌حدود آورد گرفتار گردانند) و رای رام پسرِ مالدیو (که سوجت و آن نواحی بجایگیرِ او متعلّق بود) و نقیب خان ولدِ میر غیاث‌الدّین‌علی و طایفهٔ (که لحرامِ ملازمت بسته بصوبِ

---

(۲) نسخهٔ [ب] رای مادهو سنگهه - و نسخهٔ [ز] رای جهان‌آرای چنان اقتضا فرمود که مادهو سنگهه

(۳) نسخهٔ [ب ی] جماعهٔ مدبر *

گرمی می‌شتافتند) این همه اولیای دولت یکی شده از دنبالِ میرزای بخت‌برگشته روان شدند
چون نزدیک رسیدند از آمدنِ افواجِ نصرت‌پیوند دست از محاصره بار داشته تیز تر روان شد - و روز
خورشی هشتم دی ماهِ الٰهی موافقِ دوشنبه سیوم رمضان این مخلصانِ خدمت‌گذار بناگور رسیدند
و فرّخ‌خان نیز آمده ملحق شد - و اُمرا در تعاقب نمودنِ این ناعاقبت‌اندیش اندیشه‌مند بودند
آخر بسعیِ رای رایسنگهه همه یکدل و یکجهت شده روزِدیگر گرمِ رفتن شدند - آخرهای روز در حدودِ
موضعی (که نامِ آن کهنتوني[۲] بود از مضافاتِ ناگور) بابراهیم حسین میرزا پیوستند - چون شب
سایه انداخت ناگزیر فوجهارا ترتیب داده ایستاده شدند - که اگر عرصهٔ پیکار آراید لوازمِ آن سرانجام
باشد - رای رایسنگهه با جمعیّتِ خود قول شد - و رای رام با مردمِ خویش برانغارگشت - و میرک‌خان
کولابي و محمّد حسین شیخ و فرّخ خان و نقیب خان و اعتبار خان و علي‌چولاق[۳] و محمّد حسین
جالغیان و میر قطب‌الدّین جرانغار شدند - قضا را کولابهای آن سرزمین بدستِ غنیم بود
پاسی از شب چون گذشت - تشنگي بر مردم هجوم آورد - جماعتی از بهادرانِ مغول بزورِ بازوی
پُردلي یک کولاب را مستخلص ساختند - میرزا مردمِ خود را سه جوق کرده بر سرِ لشکرِ منصور آمد
نخستین با پیش‌دستانِ فوجِ رای‌رام جنگ در پیوست - مردمِ غنیم بقدر استیلا یافته بودند که
رای‌رام خود آمده آن گروهِ مخذول را از پیش برداشت - و ابراهیم حسین میرزا اوّل جمعی را
از فوجِ خود جدا ساخته بر سرِ اُمرای مغول فرستاد - و ازین فوجِ نصرت‌اندیش نیز تیزدستانِ عرصهٔ
شجاعت برآمده نبرد آرای شدند - میرزا بر زبونیِ مردمِ خود آگهي یافته بر سرِ این گروه آمد
میرک خان کولابي دادِ مردانگي داد - و نزدیک بود که این فوجِ سعادت اندوز را پای ثبات بلغزد
رای رایسنگهه با فوجِ آراستهٔ خود بمُعاونتِ این جان‌بلب رسیدها آمد - ابراهیم حسین میرزا تابِ
صدمهٔ این فوجِ اخلاص‌اندیش نیاورده رو بگریز نهاد - اکثرِ بهادرانِ لشکرِ منصور بسلامت ماندند
نقیب‌خان را تیرے رسید - و بخیر گذشت - و اُمرای ظفرقرین ملاحظهٔ شب کرده میدانِ فتح را
از دست ندادند - میرزای مُدبر را آن شب غریب خاکساریئی پدید آمد - اسپِ او از آسیبِ تیر
افتاد - و لختی راه پیاده درآن خاک و خون میدوید - تا بیکی از نوکرانِ خود رسیده بر اسپِ او
سوار شد - و با معدودے ازان معرکه بدر رفت - و این اُمرا اگر روزِ دیگر هم همّت بستندے میرزا
بدست افتادے - امّا بهمین فتح بسند نموده هرکدام بجایگیرِ خویش شتافت - و آن خُسران زدهٔ
صورت و معني متوجّهِ دهلي شد - راجه بارهمل (که در دارالخلافه بود) کهنکار و جمعی را بدهلي فرستاد
و جایگیرداران آنحدود هرکه درین لشکر همراه نبود در دهلي فراهم آمدند - آن بےسعادت آمدنِ

---

(۲) نسخهٔ [ا] کنتولي - و نسخهٔ [ب] کهوتي - و نسخهٔ [ل] کهسولي (۳) نسخهٔ [ا ب ی] جولاق ٭

فتنه را برطرف کرده بصوب سنبل شتافت - و دراینجا بقدر سامانے بهم رسانید - حسین خان که در پتیالي بود با بعضے از یکّها و جایگیرداران آنحدود انتظام‌ده جمعیّت شد - و مقارن این خبر فتح سورت و رول ساختن حضرت شاهنشاهي لشکرے شایسته برسر آن تیره بخت اورا درهم آورد ناگزیر بناکامي دل نهاده باندیشهٔ تباه متوجّه پنجاب شد - که خان‌جهان و سایر امرای پنجاب در تسخیر قلعهٔ نگرکوت اهتمام دارند - شاید جای خالي یافته دستبردے تواند نمود - و گرنه از راه سند متوجّه گجرات گردد - بنابرین اندیشهٔ خذلان‌طراز از حدود سنبل بجانب پنجاب روانه شد هرجا که رسیدے از دراز دستي و بدنفسي دقیقهٔ فرو نمیگذاشت *

حسین‌قلي خان بمُقتضای حکم مقدّس نصیحت‌نامهٔ بمردمے (که در قلعهٔ نگرکوت بودند) فرستاد - آنها[5] پند پذیر نشدند - و امرای اخلاص اندیش رفته آنرا محاصره کردند راجه جیچند (چون بدرگاه مي‌شتافت) از دوربیني پسر خود را بدیچند نام (که خرد سال بود) براجه گوبند چند جسوال[6] سپرده بود - دربن هنگام راجهٔ مذکور آمده بقلعه درآمد - و در لوازم قلعه داري اهتمام نمود - و کار قلعه نزدیک بانجام رسیده بود که خبر فتنهٔ ابراهیم حسین میرزا مُلک[7] پنجاب را فرو گرفت - امرای عقیدت‌گزین خبر شورش این فتنه اندوز شنیده حرف کنکاش در میان آوردند - محبّ علي خان و میرزا یوسف خان و خرّم خان و فتّو و طایفهٔ دیگر را رای بران قرار گرفت که این معامله را بصُلح یکسو ساخته ازین کوهستان بمیان[8] ولایت باید شتافت و پیش از رسیدن آن شور افزای علاج آن را آماده کرد - خان‌جهان و طبقهٔ دیگر (چون محنت بسیار کشیده کار قلعه را نزدیک رسانده بودند) نظر را فراختر ساخته دل بر صلح نمي‌نهادند - امرا گفتند که مقدار و اندازهٔ نفع و ضرر گرفتن و نگرفتن قلعه معلوم - امّا واقعهٔ فتنه‌افزائی این مُدبر سانحهٔ سترگ است - خان‌جهان گفت بشرطے صلح میکنم که صورت مجلس نوشته هرکدام بمُهر خود رساند - که اگر این برخاستن مرضی رای مقدّس شاهنشاهي نیفتد امرا از عُهدهٔ جواب برآیند امرا خط سپرده در صلح زدند - راجه آنرا فوز عظیم دانسته خوشدل گشت - و اساس مصالحه بر چهار شرط نهاده آمد - اوّل آنکه راجه دختر خود را بپرستاری حرم سرای مقدّس روانه سازد دوم آنکه پیشکش لایق سرانجام دهد - سیوم مردم معتبر نیک خود را از فرزندان و خویشان

---

(۲) نسخهٔ [ل] با بعضے از جایگیرداران آنحدود (۳) نسخهٔ [ب] باندیشهٔ تباه خود روانهٔ پنجاب شد (۴) نسخهٔ [ب] خانجهان و حسین خان و سایر (۵) نسخهٔ [ب] آنها نپذیرفتند (۶) نسخهٔ [ب] جنوال - و در [بعضے نسخه] جیتوال (۷) رسید که ملک پنجاب را (۸) نسخهٔ [ب] بولایت پنجاب باید شتافت - و نسخهٔ [ی] بمیان ولایت پنجاب *

برای جمعیت‌خاطر همراه ما سازد - که اگر شهریار را این صلح پسند نیفتد تا زمانِ سپردنِ قلعه این مردم درگرو باشند - چهارم آنکه (چون این ولایت در وجهِ جایگیرِ راجه بیربر مرحمت شده[۲]) مبلغی گران‌مند باو جواب گوید - راجه قبولِ هر چهار شرط را سرمایهٔ سعادتِ خود دانست - خان‌جهان شرطِ پنجم انگیخت که راجه کوبی چند آمده ببینند - و برای تسلّیِ راجه چندے از برادرانِ میرزا یوسف‌خان درونِ قلعه تا آمدنِ راجه باشند - وگرنه میرزا یوسف‌خان با[۳] خرّم خان رفته در قلعه توقّف گزینند - آخرالامر برادرانِ میرزا یوسف‌خان را فرستادند - راجه فرستادها را همراه گرفته باردو آمد - و خان‌جهان را دیده وداع شد - و عساکرِ فیروزی‌مند دفعِ میرزا را همّت بستند - و زمانے نگذشته[۴] بود که راجه برگشته آمد و از روی عقیدت درمیان آورد که درین هنگام (که شما برسرِ غنیم میروید) چگونه بخانهٔ خود برگردم[۵] - و از فرطِ شوق ضمیمهٔ لشکرِ اقبال گشت *

میرزا بحدودِ دیپالپور تاراج‌کنان رسیده بود که خبرِ توجّه‌نمودنِ اُمرای اخلاص‌گزین شنید حیرت‌زدهٔ تیهِ خذلان گشت - و اندیشهٔ لاهور از سر برآورده بصوبِ مُلتان روان‌شد - اُمرای نصرت‌مند احمال و اثقالِ اُردو گذاشته[۶] جریده روی باستیصالِ آن‌فتنه‌جوی نهادند - چون نزدیک قصبهٔ پلته از صوبهٔ مُلتان اُمرای عقیدت‌اندیش رسیدند معلوم شد که میرزا روزِ گذشته باین قصبه رسیده امروز مقام کرده است - اُمرا بترتیبِ افواج مشغول شدند - حسین‌قلی‌خان و اسمٰعیل‌قلی‌خان و جمعی از بهادران در قول جای گرفتند - و محبّ‌علی‌خان و میرزا یوسف‌خان در برانغار مقرّر شدند - و خرّم‌خان و دوست‌[۷] خان سهاری[۸] و شاه غازی‌خان تبریزی در جرانغار قرار یافتند و جعفرخان و فتّو و بعضے دلاورانِ دیگر هراول گشتند - و باین انتظامِ نصرت‌پیوند روان شدند - آنروز ابراهیم‌حسین‌میرزا با معدودے بشکار رفته بود - مسعود حسین میرزا چون آمدنِ افواجِ گیتی‌گشای شنود مستعدّ جنگ شد - و کس بطلبِ میرزا فرستاد - میرزا بقدمِ ادبار شتافته رسید - و قدرے بنزکِ فوج پرداخته بمبارزت پیش‌آمد - جنگ بمردمِ برانغارِ لشکرِ منصور رسید - و اندکے بهراول و بعضِ تائیدِ آسمانی نسیمِ فتح از مهبِّ اقبال وزیدن گرفت - و حسین خان (که از حدودِ سنبل در عقبِ او شتافته‌بود) مردانه خود را درین جنگ رسانید - مسعود حسین میرزا بدست درآمد و بسیارے از مقهورانِ مخالف راهِ عدمستان پیش‌گرفتند - اُمرا ازین عطیّهٔ عُظمیٰ شکرانه بجای‌آورده بسعیدخان حاکمِ صوبهٔ مُلتان نوشتند که آنچه برما بود بحسبِ حسنِ اخلاص بتقدیم‌رسید - اکنون

---

(۲) در [اکثر نسخه] شده بود (۳) در [بعضی نسخه] با خرم خان (۴) در [چند نسخه] نرفته بود
(۵) در [چند نسخه] روم (۶) نسخهٔ [ل] گذاشته روی باستیصال (۷) نسخهٔ [ب] دولت خان
(۸) در [چند نسخه] بهاري *

بسمتِ جانگیرِ خود روانه شدیم - و آن مخذول با معدودے دران صوبه آمده است - باید که بمُقتضای لوازم خدمت‌گذاري او را بدست آورند - تا فتنهٔ او یکبارگي ازهم پاشد ●

ابراهیم حسین میرزا بتکاپوی بسیار خود را بحالِ تباه ازین هنگامه برآورد - چون بحوالیِ ملتان رسید بلّوچان سرِ راهِ او گرفته کار برو دشوار ساختند - خواست که بجنگ بدر رود - چندے که مانده بودند درینجا بخاکِ هلاکت افتادند - و خود زخمي بخانهٔ یکی از بلّوچان پناه برد - سعیدخان چون برین سرگذشت آگاهي یافت بجستجوی او برآمد - و او را در جائی (که خزیده بود) بی‌پرده گرفتار گردانید - وحقیقتِ حال را ببارگاهِ اقبال معروض داشت - چون ایستادگانِ بساطِ عزّت عرضداشتِ او را بعرضِ مقدّس رسانیدند گیتي‌خدیو (اوّلاً از ایمنیِ عمومِ رعایا از شرِ این تباه‌کار و ثانیاً از گرفتار شدنِ این گزندِ دولت[2]) سپاسِ ایزدي بجای آورده مراتبِ شکر بتقدیم رسانیدند و حکمِ مقدّس شد که آن اسیر را بدرگاهِ والا آورند - آن گرفتارِ کردارِ خویش پیشتر ازان (از زخمِ کاریئی که داشت - یا از فرطِ بیمِ سطوتِ شاهنشاهي - یا از فزونیِ خجالت) قالب تهي ساخت یا آنکه کارپردازانِ قضا پایهٔ عاطفتِ شاهنشاهي دریافتند - که اگر بدرگاه برند هرآینه شهریارِ مهربان برو ببخشایند - بنابران پیوندِ نفسِ شریرِ او را از بدنِ خبیث گسیختند - و روزِ بهمن دوم خردادماهِ الٰهي مرافقِ یازدهمِ محرّم نهصد و هشتاد و یک ساحتِ اجمیر مهبطِ انوارِ ظلّ اللّٰهي گشت و آن جویای رضای ایزدي بمُقتضای حق‌اساسیِ[3] خود بمراسمِ زیارتِ روضهٔ معینیهٔ قدسیّه پرداخته بمنسوبان و وارِدانِ آن شهر انواعِ مرحمت فرمودند - و خاصانِ بساطِ قرب شاهزادهٔ بلند اقبال سلطان دانیال را از آنبیر آورده دربن شهرِ فیض‌اساس بدریافتِ دولتِ حضورِ حضرتِ شاهنشاهي شرافتِ کونین بخشیدند - و بعد از یک هفته ازان خطّهٔ دلگشای بعزیمتِ دارالخلافه مرحله بمرحله نهضت میفرمودند ●

و چون رایاتِ اقبال بحدودِ سانگانیر رسید عزیمتِ شاهنشاهي بران قرار یافت که خود بامعدودے بطریقِ ایلغار متوجّه دارالخلافه شوند - و اُردوی مُعلّی بآهستگي منزل بمنزل مي‌آمده باشد درعرضِ یک روز و دو شب این راهِ دراز طی فرموده بقصبهٔ بجونه (که هشت کروهیِ فتحپور است) رسیدند - جونکے رای بموقف عرض رسانید که بعد از سه روز ساعتِ مسعود خواهد شد - آنحضرت بدولت و اقبال بدارالخلافه نزولِ دولت‌افزا فرمایند - بنابران شاهنشاهِ جهان‌آرا سه روز دران قصبه توقّف فرمودند - شیخ سلیم و جمیع اکابر و اماجد بدولتِ استقبال شتافته سعادت‌پذیر گشتند ●

---

(۲) نسخهٔ [ل] گرفتار شدن او سپاس ایزدي (۳) نسخهٔ [۱] نهج حق اساس خود - و نسخهٔ [ی] حق شناسی خود ●

وصول[1] موکب مقدس شاهنشاهي بدولت و اقبال بدارالخلافه

کارگشائي و کامروائی[2] بزرگان دین و دولت و فرمان‌روایان صورت و معني وابسته به نیّتِ نیک و کردارِ شایسته است - که خلاصهٔ طلبکاری رضامندی ایزدي ست - و تفاوتِ طبقات عالم باین دو امرِ عالیقدر مربوط - هرکرا این دو گوهرِ والا بیشتر و بهتر روزي شود اورا بزرگتر سازند و ذاتِ مقدّسِ او را مصدرِ کارهای شگرف گردانند - المنّةلله که این دو خصلتِ عالي (که سرمایهٔ دین و دولت اند) در عنصرِ اقدسِ شاهنشاهي از روی کمّیّت و کیفیّت از هرچه خیال توان‌کرد بمرتبهٔ افزون است که بزرگانِ باستاني بآن کمتر رسیده اند - چه جای اعیانِ حال - و ازین است که هرزمان بطرزے خاص کامروای صورت و معني میگردند - و کامیابی دین و دولت دستاویزِ نیازمندي بایزدِ بیچون و عاطفت بزیردستان میگردد - هرچند دولت افزونتر مهربانی او بیشتر و لهٰذا درین ایّامِ سعادت‌افزا در اندک زمانے چنین ملکے وسیع گرفته با هزاران نیازمندی درگاهِ الٰهي روزِ دیبادینِ بیست و سیوم خرداد ماهِ الٰهي موافقِ چهارشنبه دومِ صفر دارالخلافهٔ فتحپور مستقرِ رایاتِ اقبال شد - و طبقاتِ انام و طوائفِ جهان از بزرگانِ روزگار و سایرِ مردم مرتبه بمرتبه بدولتِ کورنش سربلندي یافته کامیابِ عاطفتِ شاهنشاهي گشتند - و بدیدارِ گرامی آن نورافزای دیده و دل مسرّت‌مند گشته بکارِ خود پرداختند - و پدرِ بزرگوارِ این حیرانِ انجمنِ هستي شیخ مبارک (که در دانائي و ریاضتِ نفس در عزلت و انزوا بسر مي‌برد - و غریب پیوندے باین گیتي‌خدیو داشت - و اگرچه بظاهر کمتر دریافتِ حضور نمودے لیکن همیشه بفروغِ اخلاصِ این یگانهٔ زمان خلوتکدهٔ ضمیرِ خود را پُرنور میداشت - و در عقیدت و خلوص باین بزرگِ والا قدر[3] بلند پایه بود) از روی فرطِ شوق برسمِ تهنیت آمده برکاتِ استقبال دریافت - و بموقفِ عرض رسانید که (اگرچه عمومِ خلائق مراسمِ تهنیتِ آن خدیوِ جهان بتقدیم میرسانند) لیکن آنچه اکنون از عالمِ غیب بر خاطرِ اخلاص‌گزین میریزند آنست که آن خداوندِ عالمِ مبارکبادي با معتقدانِ اخلاص‌نهاد فرمایند که ایزدِ جهان‌بخش از فزونی نیک‌اندیشي و نیک کرداری ما چنین عطیّهٔ کُبری و سعادتِ عُظمی کرامت فرموده (که عبارت ازآن ذاتِ مقدّس است) که از فراخ‌حوصلگي و نیک‌سرانجامی نشأهٔ ظاهر پیشوای ملکِ معني گردانیده چنین فتوحاتِ عالي را چهره‌گشا ست - آن قدردانِ والا گوهر را ازین طرزِ بدیعِ تهنیت بغایت وقت خوش شد - و آن پیرِ عُزلت‌گزین را باحترام رخصت فرمودند و بارها این نکتهٔ گرامي را بیاد آورده بر زبانِ مقدّس گذرانیدند ●

---

(۲) بنسخهٔ [ا] رسیدني (۳) بنسخهٔ [ب] کامرانی (۴) نسخهٔ [ب] والا سیرت ●

و هم درین ایّامِ عشرت بخش اُمرای عِظام از اطرافِ مملکت روی توجّه بدرگاهِ مقدّس آورده بمرادِ خویش رسیدند - ازانجمله حسین‌قلی‌خان حاکمِ لاهور با اکثرے از اُمرای آن‌ناحیت مسجودهٔ آستانِ آسمان‌پایه نورافزای ناصیهٔ بخت‌مندي گشت - و مسعود حسین میرزا و تمامِ اسیران را (که در جنگ بدست درآمده) درپوستهای‌گاو (که شاخها را ازان جدا نساخته‌بودند) درآورده بهیئتے غریب در بارگاهِ حضور آورد - خدیوِ رحیم‌دل بر حالِ تباهِ آنها بخشوده در ساعت حکمِ مقدّس فرمودند که آن طبقه را ازان لباس برآوردند - و از روی تربیت و مهرباني هریکے را بجائے سپردند - تا حقیقتِ جوهرِ هریکے بتازگي لمعهٔ ظهور بخشد *

و هم درینولا کُنور مانسنگهه و دیگر اُمرا از راهِ ایدر آمده بشرفِ آستان‌بوس سربلند گشتند و مجملے از حالِ این فوجِ نصرت‌قرین آنست که چون بحدودِ دونگرپور رسیدند زمیندارِ آنجا از تبه‌رائي بنخوت پیش آمده آمادهٔ پیکار شد - و دلاورانِ لشکرِ اقبال سزای آن سرکش نموده جمعے کثیر را از هم گذرانیدند - و ولایتِ او را تاراج کردند - و از اعیانِ این فوجِ نصرت‌قرین درویشک رختِ هستي بربست - و ازانجا بمُقتضای فرمانِ مُطیع نوازِ عاصي‌سوزِ پادشاهي بحدودِ اودیپور (که موطنِ رانا ست) رسیدند - رانا لوازمِ استقبال بتقدیم رسانیده خلعتِ پادشاهي را بآدابِ عبودیت پوشید - و مانسنگهه را بخانهٔ خود بمهماني برد - و از بدگوهري در مقامِ عُذر درآمد خیرخواهان او را نگذاشتند - و در روان‌شدنِ درگاهِ مُعلّی وعدها درمیان آورده عُذرها انگیخت و مانسنگهه را رخصت‌نمود - او نیز مُدارائے در میان آورده گذشت - و هم درینولا حسین‌قلي‌خان را بخطابِ مُستطابِ خان‌جهاني سربلندِ عزّت گردانیدند - و هریکے از اُمرای نیکوخدمت را بجلائلِ عواطف اختصاص بخشیدند - و اورنگ‌نشینِ اقبال بر مسندِ قدرداني نشسته نعمت را بشکر افزون گردانید - و سلطنت را بمعدلت آراست - و عدالت را ببخشش و بخشایش رونق بخشید آسمان را بآفرین - و زمین‌را بمعموري - و زمان را بآرامش - و مکان را بآرایش - و آدم را بکارافزائي و هرجنس را در بلندی پایهٔ آن همّت بست - و بآئینِ دلخواه پرتوِ ظهور داد - و معنئ فرمان‌روائي بصورتِ جهان‌آرائي پیوست *

و از سوانحِ دولت‌افزا (که درینولا ظاهر شد) توجّهِ جهان‌گشای شاهنشاهي بتسخیرِ ملکِ بهار و بنگ بود - که از استیلای افغانانِ تبه‌کار رعایای آن مرز و بوم آزار داشتند - خانِ عالم و اشرف‌خان و معین‌الدّین احمدخان و قاسم‌علي‌خان و میرزا علي و طایفهٔ از اُمرای سعادت اندوز را بدیارِ شرقیّه رخصت ارزاني فرمودند - و منشورِ سعادت باسمِ منعم‌خان خانخانان شرفِ صدور یافت که (چون رایاتِ عالي بتصفیه و تزکیهٔ ولایتِ گجرات اشتغال داشت) آن نیکوخدمت

مزاجِ زمانه دریافته راهِ مصلحت و مدارا سپرد - اکنون (که بدولت و اقبال پای‌تخت بفروغ معدلتِ ما روشني‌افزای پیشطاقِ عالم است) لایق آنکه بمجرّدِ رسیدنِ مثالِ نصرت‌عنوان متوجّهِ تسخیرِ آن‌بلاد و تنبیهِ اربابِ ضلال و فساد گردد - و [اگرچه همان اُمرای اخلاص‌اندیش (که دران حدود جایگیر دارند) بعنایتِ روزافزونِ ایزدي بسند بودند] لیکن هرچند افزوني بیشتر کار آسان‌تر بدانرای بسیاری از اُمرا تعین شدند - و از کمالِ دوربیني راجه تودرمل را پیشِ منعم‌خان فرستادند که[۲] بالهامِ اقبال شمّهٔ بسیاری از قوانینِ ملک‌گیري (که بزبانِ او حواله شده‌بود) خاطرنشان سازد و کارطلبي و اتّفاقِ اُمرا را نیز دریافته حقیقتِ حال بعرضِ مقدّس رساند - که اگر همّتِ جهان‌گشای دران مردم باشد امّید که عنقریب آن ملک در حیطهٔ تصرّفِ اولیای دولت آید و گرنه نهضتِ موکبِ مقدّس از لوازمِ آئینِ کشورگشائي خواهد بود - راجه بسرعت شتافته معاودت نمود - و حقیقتِ فراوانیِ لشکر و آئینِ یکجهتي و صدقِ عزائم و علوِّ همم ملازمانِ عتبهٔ اقبال بموقفِ عرضِ مقدّس رسانید - و موجبِ اطمینانِ باطنِ اقدس گشت ●

نهضت موکب مقدس شاهنشاهي باردوم بگجرات برسم ایلغار

و بفتح و نصرت مراجعت نمودن

(اگرچه در نظرِ ظاهربینان بسا کارها سرمایهٔ خوشدلیِ تنگدلانِ حسداندوز و نشاطِ پراگنده خاطرانِ نفاق‌اندیش میشود) امّا در معني آن مقدّمهٔ افزایشِ دولت و طلیعهٔ تابشِ اقبال است - هم کلیدِ آمال واماني ست و هم قفلِ درِ فتنه و فساد - هم سرمایهٔ افزونیِ موادّ اخلاص است و هم خمیرمایهٔ هلاکتِ بیمارانِ نفاق - و ازین قبیل است شورشی‌که در عرصهٔ گجرات درینولا بظهور آمد - و گیني‌خدیو بدفعِ آن بذاتِ مقدّس نهضت فرمودند - و شرحِ این‌سانحهٔ عبرت‌بخش بآئینِ اختصار آنست که دران‌هنگام (که حضرتِ شاهنشاهي خان‌اعظم میرزا کوکه را رخصت داده عزیمتِ دارالخلافه فرمودند) او چون دانست (که اختیارالملک در حدودِ ایدر باتّفاقِ رای نراین زمیندارِ آنجا سر بفساد برداشته است - و پسرانِ شیرخان فولادي نیز با او پیمانِ یکجهتي بسته‌اند) ازانجا (که مهمّاتِ ملکي تاخیر برنتابد) باحمدآباد نرسیده از همان راه روانهٔ آنصوب شد و میرزا مقیم (که دران نواحي جایگیر داشت) از استیلای آن فتنه‌اندوزان بدنهاد جای خود گذاشته باو ملحق گشت ●

خان‌اعظم در مقامِ استیصالِ آن‌گروه بود که غبارِ فتنهٔ محمّدحسین‌میرزا بتارگي ارتفاع یافت

(۲) در [اکثر نسخه] که بالهام اقبال بسیاری از قوانین ●

و اجمالِ این تفصیل آنکه محمّد حسین میرزا از حدودِ دولت‌آبادِ دکن خبرِ توجّهِ رایاتِ اقبال بصوبِ دارالخلافه شنیده بحدودِ سورت آمده گردِ شورش انگیخت - قلیچ خان متحصّن شده نوازمِ قلعه‌داری بتقدیم رسانید - میرزای شور افزا ازانجا دست باز داشته ببروچ آمد - و از ملازمانِ بی حقیقت قطب‌الدّین‌خان گرفت - و ازانجا بکنبایت رسید - و از بُدهبروق[2] حسن‌خان بی‌جنگ آن جا را نیز متصرّف شد - وحسن‌خان باحمدآباد رفت - خان‌اعظم سیّد حامد و سیّد بهاءالدّین و شیخ محمّد مونگیری و جمعی را بکمکِ قطب‌الدّین خان فرستاد - درینولا اختیارالملک و این جماعه (که در تنگنای کوهستان بودند) اشتمالت[3] یافته پیش‌آمدند - خان‌اعظم جائی مستحکم را پناه ساخته نشست - این گروهِ فتنه‌سرشت دست نتوانستند دراز کرد - اندیشیدند که نشستن تاکی - و ازان چه سود برداشته آید - کار آنست که برسرِ احمدآباد بریزیم - که اگر خان‌اعظم ازان قلب‌جای بیرون شتابد بجنگ پیش آئیم - شاید که کارے پیش رود - و اگر نیاید احمدآباد را متصرّف شویم و باین عزیمتِ ناصواب روانه شدند - آخرهای روز (چون حقیقتِ رفتنِ مخالفان بآنصوب بتحقیق پیوست) خان‌اعظم تیز دستی نموده احمدآباد رویه روان شد - چون روز تنگ شده بود مخالفان در مبارزت مبادرت نتوانستند کرد - و خان‌اعظم شب توقّف نکرده هنگامِ تباشیرِ صبح بشهر درآمد - و درهمین‌شب محمّد حسین‌میرزا از کنبایت شکست یافته نزدیک گذشت بعضی از پرتال بدست او درآمد - و چون تباه حال بود از فوجِ خان‌اعظم دورتر گذشته باختیارالملک و پسرانِ شیرخان‌فولادی پیوست - و شرحِ این عطیّهٔ غیبی آنکه قطب‌الدّین‌خان و سیّد حامد بخاری و نورنگ خان و جمعی از ملازمانِ خان‌اعظم بکنبایت رسیدند - آن‌مُدبر (با آنکه مردم کم داشت) پاره از مقدور دست و پا زده بحالِ تباه شکست یافت - سیّد بهاءالدّین کارنامهٔ شجاعت بظهور آورده جانِ‌نثار شد - و امرا شکست دادنِ اورا فوزِ عظیم دانسته همّت در تعاقب نبستند - اگر اندکی سعی مبذول میشد آن مغلوبِ ادبارِ ابدی گرفتار میگشت *

القصّه (چون بآن جمعِ بی‌سعادت ملحق شد) اهتمامِ عظیم در شتافتن باحمدآباد نمود پای سعی دراز ساخته تا سه روز گفتگوی میکردند - و این از نتائجِ اقبالِ شاهنشاهی بود خان‌اعظم درین فرصت باستحکامِ مداخل و مخارج کوشش نمود - و امرای کنبایت نیز رسیدند و چند روز این شورشگرِ مغرور در حدودِ احمدآباد آمدند - و هر روز بهادرانِ نبرد درست [illegible] لیلی میکردند - اگرچه لشکر آنقدر بود (که اگر صف‌آرائی شدی [illegible] نبود [illegible] میگفتند) امّا خان‌اعظم (چون اعتماد بر ملازمانِ خود

تطبیه الدین خان نداشت) درین کار مبادرت نمیکرد - و در هنگام رخصت خدیو دوربین
نصیحت فرموده بودند که (اگر بقضای آسمانی تیره رایان فتنه جوی فراهم آیند - و هنگامهٔ شورش
گرم شود) در جنگ نهایت حزم و احتیاط بکار برد - پاس این نصیحت اقبال افزای (که
از بندگان دولت شنیده بود) نیز میداشت - روزے فاضل خان نزدیک دروازهٔ خانپور بر آمده
بازی مینمود که جمعی از مخالفان ریختند - و بمجرد تاختن این فوج را برداشتند - و فاضل خان را
زخم کاری رسید - چون بدرون شهر درآمد نقد حیات سپرد - و سلطان خواجه از اسپ جدا شده
در خندق افتاد - و ازانجا بسلّه[۳] نشانده بریسمان بالا کشیدند - لیکن (چون بسرنوشت آسمانی رای
... برین قرار گرفت که با این مردم جنگ نتوان کرد) خان اعظم عرضداشتی مشتمل بر سوانح حال
... سلطان خواجه بعتبهٔ والا فرستاده استمداد از ظاهر و باطن مقدس شاهنشاهی نمود
... خواجه بدرگاه والا رسید - و حقیقت ارتفاع غبار فتنه بر ضمیر اقدس انجلا یافت) ازانجا
... مردی و لُجّهٔ مهربانی را فرط نظر عاطفت بحال میرزا کوکه بود) همت جهان‌گشای
... گرفت که خود نهضت اقبال فرموده بطریق ایلغار متوجه آنحدود شوند - چون از تنگی
... آن نبود (که مردم را مهلت سامان و سرانجام این یورش عالی داده آید) در گنجینه
... انعام و مساعدت زرهای وافر در[۴] دامن ملازمان عتبهٔ دولت ریختند - و حرم‌سرای
... با بسیارے از امرای عقیدت‌اندیش (چون شجاعت‌خان - و راجه بهگونت‌داس - و سید
... - و رای رای‌سنگهه) رخصت فرمودند - و بر زبان مقدس گذشت که اگرچه پاس نشأهٔ
... در فرستادن مردم اهتمام میرود امّا چنان در باطن نورآگین پرتو[۵] می‌اندازند که هیچکس
... بر سر کار نخواهد رسید - و خانجهان و سعیدخان و اکثر امرای پنجاب را رخصت فرمودند
... ت آن ملک پردازند - و میرزا یوسف خان و مخصوص خان را ازان مردم همراه گرفتند
... شرف نفاذ یافت که مظفرخان امرای مالوه را گرفته خود را زود بگجرات رساند
... از کچهواره[۶] جایگیر داران[۷] آنحدود را جمع کرده بملازمت شتابد - و راجه بهارهمل
... و شیخ ابراهیم و حکیم‌الملک و شیخ احمد و بسیارے از مخلصان را در خدمت
... گوهر بحراست مستقر سریر خلافت در این حدود گذاشتند *

... بخاطر اقدس از انتظام مهمات فراغ یافت روز آبان دهم شهریور ماه الهی موافق

[illegible]

یکشنبه بیست‌و‌چهارم ربیع‌الآخر بقاید تائید و بدرقهٔ اقبال بر جمازهٔ جهان‌نورد نرم رفتار * ع *
* کمان‌گوشه‌ئی تیزروتر ز تیر * سوار دولت شده زمام نصرت در دست باعتصام حبل متین توکّل بر راه دیر و دراز گجرات جولان جلالت فرمودند - و اُمرای عقیدت‌گزین و خاصان بساط قرب و سایر خدمت‌گذاران اخلاص‌طراز (بعضی بر ناقهای باد سیر - و برخی بر هیونان آتشین‌نعل) التزام همراهي نمودند - و چون پاسے از شب گذشت برای آسودگی گرم‌روان شاه‌راه ارادت در قصبهٔ توده وقفهٔ استراحت نمودند - و سحرگاه ازانجا پرهنمونی ستارهٔ سعادت پیشتر نهضت فرمودند - و آغاز صبح دوشنبه بمنزل هنس‌محل رسیده زمانے توقّف گزیدند - و ازانجا گرمتر شتافته بعد گذشتن پاسے از شب قصبهٔ معزّآباد را مورد انوار ساختند - و درین روز بسیارے از ملتزمان رکاب سعادت را قوّت بدني یاوري نکرد که خود را توانند بملازمت رسانید - و اندکے گراني در عنصر مقدّس نیز پدید آمد و باوجود آن بعد از نیم‌شب برگردون فلک‌سیر نشسته بسرعت تمام روان شدند * ابیات[۲] *

میرفت ارابه هم تگ ابر * زانسان که رود ز عاشقان صبر

از گرم‌روي درون و بیرون * پیچیده صدا برنگ گردون

و حکم اقدس شد که [اگر بجهت استیلای خواب (که ترکیب عنصري را ناگزیر است) بر زبان رود نه گردون آهسته برانید] نا شنیده انگاشته همانطور گرم رفتن باشید - خدمت گذاران امتثال فرمان مقدّس شاهنشاهي نموده گردون میراندند - تا آنکه چاشت روز سه‌شنبه خطّهٔ فیض‌اساس اجمیر مورد موکب گیهان‌خدیو گشت - آنحضرت بروضهٔ معینیّه ورود سعادت فرموده خدای خویش را پرستش خاص نمودند - و بروح قدسی خواجه استمداد و استعانت نموده منتسبان آن بقعهٔ خیر را بتفقّدات پادشاهانه اختصاص بخشیدند - و ازانجا منازل آسماني‌ارتفاع را (که دران شهر بجهت نشیمن خاص اساس یافته‌بود) بنزول اجلال کرامت داده استراحت فرمودند و آخرهای روز سوار دولت شده شبدیز اقبال را تیز راندند - هنگام صبح چهارشنبه در حدود میرتهیه[۳] شاه قلي‌خان محرم و سیّد محمودخان بارهه و محمّد قلي خان توقبای (که از پیش‌فرستادهای لشکر منزل کرده بودند) رسیدند - و زمانے توقّف[۴] فرموده متوجّه پیش شدند - پاسے از روز گذشته بود که قصبهٔ جیتارن از قدوم شاهنشاهي پرتو سعادت یافت - و پاسے از روز مانده بود که عزیمت[۵] رفتن پیش نمودند *

آخرهاي روز خاطر عشرت‌دوست میل شکار فرمود - مقارن آن آهوئے سیاه سیاهي‌کرد

---

(۲) نسخهٔ [ی] نظم (۳) نسخهٔ [ا ب] میرتهه (۴) در [چند نسخه] وقفه فرموده (۵) نسخهٔ [ل] عزیمت پیش نمودند *

مرزبانِ مقدّس گذشت که اگر این آهو را چیتهٔ سمند تک(۲) شکار کند نشانِ آنست که محمّد حسین میرزا بدست افتد - باین نیّت حق اساس چیته را گذاشتند - و آن آهو شکار شد - و صید نشاط بدام اتفاق - و نیم شب رایات اقبال بسوجت رسید - و تا ظهورِ انوارِ صبح پنجشنبه آسایش فرمودند - و چون عالم نورانی شد بخانهٔ زین در آمدند - و در هنگام سواری بموقف عرض رسید که موکبِ مقدّس و لشکرِ پیش در قصبهٔ پالی(۳) فرود آمده است - حکمِ والا شد که ملتزمانِ رکابِ دولت اعتصام راهی (که در پیش دارند) می شتافته باشند - و خود با معدودے از مخصوصانِ عتبهٔ اقبال متوجّه صوبِ پالی شدند - و چون قدرے راه سپرده شد بظهور پیوست که آن خبر از اکاذیبِ اراجیف بوده - ازان ناحیت انصراف فرموده روی بمطلب آوردند - و آخرِ روز (که ملازمانِ رکابِ فیروزی اعتصام در ظاهرِ قصبهٔ بهگوان پور فرود آمده از حرمانِ ملازمت و دیر رسیدنِ رایتِ اقبال مهابتِ تنوّعِ خاطر داشتند) خدیوِ جهان پرور بسایهٔ عاطفت نور گستر شدند - و عالمے یکدل هزار دل شد - و جهان جهان شادمانی پدید آمد - خاطرِ جهان آرای شاهنشاهی آن میخواست که از راهِ سروهی (که قدرے(۴) قربِ مسافت دارد) موکبِ معلّی بگجرات درآید - و خیر اندیشانِ بارگاهِ حضور را التماس آن بود که راهِ جالور پی سپرِ موکبِ اقبال شود - و غرضِ این دولتخواهان آنکه دران راه اربابِ تمرّد و عصیان بسیارند - و در رکابِ نصرت قرین مردم کم - مبادا بآویزشِ آن گروه تاخیر در مقصد رود - گیتی خدیو را (چون پای بر مسندِ توکّل راسخ بود - و دل باعانتِ غیب متوسّل) این ملتمس بموقعِ(۵) قبول نرسید - و بشگونه قراول حکم شد که راهِ سروهی را رهنمون گردد نیک اندیشانِ بساطِ حضور چون از قبولِ استدعای خود نا امّید شدند بشگونه ساختند - و قرار دادند که چنان وا نماید که راهِ سروهی میروم - و بصوبِ جالور شتابد - باین نیّت آغازِ شبِ سعادت متوجّه پیش شدند - بدرقه را غلط افتاد - و در درختزارِ پُرلای و گل در آمدند - و مجاهدانِ مقید سمند را قدرے کُلفت رسید - و بسیارے از رکابِ دولت جدا شدند - و همانا که این بادافراه این صورتِ خلاف بود - آخرهای شب نزدیک بقریهٔ رسیدند - و معلوم شد که این موضع از مضافاتِ جالور است - و راهِ جالور قطع میشود - گیتی خدیو در غضب آمده زمانے درهمانجا توقّف نمودند صبحِ جمعه متوجّهِ پیش شدند - شیرے از دستِ چپ پدید آمد - سیف خان کوکه میر زاده علی خان آمادهٔ شکارِ او شدند - آنحضرت فرمودند که یاران قسم بخاکپای مقدّس متوجّه این کار نشوید که مطلبے دیگر در پیش داریم - صرفهٔ کارِ ما نیست که دیده و دانسته

(۲) نسخهٔ [ی] سمند بانگ - و نسخهٔ [ل] سمند نابک (۳) نسخهٔ [ی ل] مالی (۴) نسخهٔ [ز] قدرے قرب دارد - و در [بعضے نسخه] قدرے اقرب است (۵) نسخهٔ [ل] بموقف ٭

مرتکب چنین امرے شویم - مبادا بیکے گزندے رسد - و نیز پیش تجربه‌کاران هندوستان مقرّراست که شیر و مانند آن اگر از جانب چپ نمودار شود شگون میگیرند - و قصد آن نمیکنند - باین داستان عاطفت آن شیر دالن را از شکار شیر باز داشته متوجّه پیش شدند - قدرے راه شتافته بودند بتحقیق پیوست که لشکر اقبال (که پیشتر رخصت یافته بود) از همین راه گذشته - شهبازخان را حکم فرمودند که همراهان رکاب اقبال را آهسته آهسته مي‌آورده باشد - و خود باچندے از خواص پیشتر روان شدند *

و چون رایات اقبال بحوالی جالور رسید آواز نقّاره ارتفاع داشت - معلوم شد که از لشکر پیش آواز کوس مي‌آید - دو پاس از روز گذشته بود که بجالور درآمدند - و اُمرای کبار بزمین‌بوس والا سربلندي یافتند - و حکم عاطفت شرف نفاذ یافت که اعیان اردوی مقدّس هر کدام از همراهان رکاب نصرت را بمنزل خود برده مهماني کند - و خود زمانے بدرون حرم‌سرا توجّه فرمودند و بعد از زمانے بفر ایزدي برآمده کورنش دادند - و سوداگران اسپ را (که در اُردوی بزرگ همراه بودند[۲]) با طوائل احضار فرمودند - و ببهای دلخواه سوداگر گرفته بسیارے را بگرم‌رفتاران رکاب معلّی قسمت کردند - و حکم اقدس شد که شاهبازخان و کمال خان جالوري بهمراهیِ اردوی معلّی باشند - و باقي اُمرای سعادت‌منش در رکاب مقدّس بوده همعنان اقبال شتابند و چون نیمهٔ از شب گذشت بر بارهٔ باد کردار سوار دولت شده تا نیم روز شنبه در گرم‌روي گوی‌سبقت از شهسوار[۳] نظر مي‌ربودند - بعد ازان در موضع پتّن وال[۴] توقّف گزیدند - و بفرخندگي و خجستگي (ماه جمادی‌الاولی دران سرزمین دلگشای دیده و لختے انبساط فرموده) پیشتر روان شدند و چنان گرم رفتار بودند که تا آخر روز یکشنبه استراحت در عدم استراحت دیدند - شام دوشنبه رایات جهان‌گشای (که فروغ صبح دولت در مهچه داشت) بقصبهٔ دیسه[۵] (که بیست کروهیِ پتّن گجرات است) ظلمت زدا گشت - و شاه‌علي لنگاه (که از جانب خان‌کلان حکومت آنجا داشت) لختے از نافهمیدگي لشکر بیگانه خیال‌کرده در قلعه را کشید - و چون از حقیقت حال آگاهي یافت بزمین‌بوس والا سعادت‌پذیر شد - رای همه ملتزمان رکاب نصرت‌اعتصام بران بود که خدیو گیتي‌ستان بپتّن شتافته یک روز دران شهر توقّف فرمایند - تا بهادران عقب‌مانده نیز خود را توانند[۶] برکاب دولت رسانید - و آن جهان مردانگي و فرزانگي دران پایه که رفتن بپتّن چه صورت دارد - بلکه بخان‌کلان و جمعے دیگر (که دران بلده اند) خبر کردن چه ضرور - مبادا بمقتضای

---

(۲) نسخهٔ [ل] بودند احضار فرمودند (۳) در [بعضی نسخه] شهسواران نظر (۴) نسخهٔ [ی] بنس وال
(۵) نسخهٔ [ز] اولیه - و نسخهٔ [ی] دلیه (۶) در [چند نسخه] برکاب دولت توانند رسانید *

نهنگ‌سلکی در نیرودستی و سبکپائی موکبِ معلّی سنگِ راه شود - و صیتِ رسیدنِ کوکبهٔ عالی بخلیم رسد - و خود را بیکسو کشد - و بما سخنانِ همّت‌بخش برزبانِ اقدس گذشت - و بسعی و اِلحاحِ مقربانِ بارگاه عزت قرار یافت که حضرت راهِ پتّن را یکسو گذاشته متوجّهِ گجرات شوند و یکی از چابک روانِ کاردان رفته لشکرِ پتّن را ملحق گرداند - خواجه غیاث‌الدّین علی آصف خان باین‌خدمت رخصت یافت - و گیتی‌خدیو بهمعنانیٔ جنودِ اقبال نیم شب ازانجا متوجّهِ پیش شدند - و چاشتِ دوشنبه ساحتِ قصبهٔ مالیانه[۲] (که پنج‌کروهیٔ پتّن است) معسکرِ فیروزمندی گشت و مقارنِ آن خان‌کلان با لشکرِ خود و وزیرخان و شاه فخرالدّین و طیّب[۳] خان و کهنکار و دیگر اُمرا (که پیشتر از سنوحِ قضیّهٔ شورش[۴] از روی دوربینی تعین شده بودند - و چون راه مخوّف بود بواسطهٔ احتیاط در پتّن توقّف داشتند) بدولتِ زمین‌بوس سربلند[۵] گشتند ۰

و درین‌منزل افواجِ قاهره بآئینِ‌شایسته ترتیب یافت - در قول (که محلِّ قورِ خاصه است) میرزا خان و شجاعت‌خان و سیّد محمودخانِ بارهه و صادق‌خان و طایفهٔ از بهادران قرار گرفتند و برانغار بزورِ بازوی اخلاصِ خان‌کلان و دیگر دلاورانِ کار طلب انتظام گرفت - و در جرانغار وزیرخان و طبقهٔ از دلیرانِ نامور نامزد شدند - و محمّدقلی‌خان توقبای و ترخان دیوانه و جمعی را در جای هراول اشارتِ عالی شد - و خاطرِ دوربینِ شاهنشاهی بران قرار گرفت که خود با جوقی از مخلصانِ عقیدت‌منش طرح باشند - قریبِ صد سوار (که هریکی ازان برهزاران تواند زد) ملازمِ رکاب نصرت‌قرین شدند ۰　۰ نظم ۰

رُمحِ هریک شهابِ جیبه‌گسل ۰ تیغِ هریک درفشِ خاره‌گذار
همه رستم کمان و آرش تیر ۰ همه آهو سوار و شیـــر شکار
همه در کارِ خدمتش کامل ۰ همه در شغلِ طاعتش بیدار

آخرهای روزِ دوشنبه از قصبهٔ مالیانه نهضت فرمودند - و شگونه را (که از قراولانِ خاصه بود) حکم شد که مسارعت نموده باحمدآباد رود - و نویدِ مقدمِ نصرت‌قرین را بمتحصّنانِ امّیدوار رسانده آمادهٔ نبرد گرداند - که چون این جنودِ غیبی نزدیک شود لشکرِ احمدآباد نیز برآمده ملحق گردد و تمامِ شب و برخی از روزِ سه‌شنبه مجاهدانِ دولت در رکابِ اقبال قرین گرمِ رفتار بودند ۰

چون پاسی از روز گذشت بموضعِ جوتیانه (که از مُضافاتِ قصبهٔ کوهی‌ست[۶]) رسیدند - آنجا بوضوح پیوست که جمعی از مُخالفانِ سیه‌بخت بسرکردگیِ رلولیا ملازمِ شیرخان فولادی قلعه گیری را

---

(۲) نسخهٔ [ز] بالیسانه (۳) نسخهٔ [ی] قطب خان (۴) نسخهٔ [ل] شورش افزا (۵) در [اکثر نسخه] تارک سای گشتند (۶) در [بعضی نسخه] کری - و نسخهٔ [ز] گری ۰

مستحکم ساخته آمادهٔ پیکارند - و همانا این مُدبران را خیال آنست که از پشتِ خان‌کلان جمعی را بر سرِ کوهی فرستاده است - بنابران فوجِ بیرون‌آمده صف‌آرائی میکنند - همان‌زمان بجمعی از دلاورانِ لشکرِ منصور حکمِ مقدّس نفاذ یافت که پیشتر شتافته آن گروهِ شقاوت‌سرشت را از خوابِ غفلت بیدار گردانند - در لحظهٔ تیزدستانِ عرصهٔ اقبال جمعی کثیر را از هم گذراندند - و طبقهٔ گریخته درونِ قلعه درآمدند - و بهادرانِ سعادت‌پیوند درمقامِ گرفتنِ قلعه بودند که رایاتِ اقبال بآن نزدیک رسیده در بازارِ آن‌شهر زمانی وقفهٔ آگاهی‌فرمود - و خبرت‌گزینانِ رکابِ دولت را طلب داشته پرسیدند که اکنون (که این‌گروه قلعگی[۲] شده‌اند) صلاح‌دیدکار چیست - طایفهٔ مغلوبِ تهوّر (که از حساب‌دانی چندان وقوفی نداشتند) بعرض رسانیدند که بتائیدِ ایزدی گشایشِ این‌قلعه فرموده قدم پیشتر باید نهاد - آن گوهرِ یکتای دانائی و کارشناسی فرمودند که گرفتنِ این‌حصارِ مختصر چه خواهد بود همگی همّتِ والا در تقدیمِ این‌تعب آنست که شور افزایانِ گجرات بدست درآیند - اگر توجّه بگرفتنِ این قلعه مصروف شود ازانجا که عالمِ قلعه‌گیری‌ست شاید کار بچند روزکشد - درین‌صورت ظنِّ غالب آنکه غنیم صیتِ موکبِ مقدّسِ شاهنشاهی شنیده خود را بگوشهٔ سلامت رساند و ظاهر آنست که قلعه از آمدشدِ افواجِ گیتی ستان (که پیهم میرسند) بی مشقّتی گشوده گردد درهمین‌اثنا بندوقی بیکی از سپاهیان (که نزدیکِ آن خدیوِ معلّی ایستاده بود) رسید - و آن را همّت یاوری نکرده بیدلیها بظهور آورد - و چون ملاحظه رفت[۳] گلولهٔ بندوق از جامه گذشته سرد شده بود - بمیامنِ مجاورتِ ذاتِ مقدّس بخیر انجامید[۴] ● ● بیت ●

بروز قضا نیزهٔ[۵] جوشن درد ● ز پیراهنِ بی‌اجل نگذرد

آخر همه را رای بران قرار گرفت که بر زبانِ اقدس گذشت - ازانجا قطعِ نظر فرموده پیشتر سبک‌خرام گشتند - و دو کروه گذشته برای آسودگی وقفهٔ استراحت فرمودند - و شبِ دیگر میرزا یوسف‌خان و قاسم‌خان و جمعی از اُمرا (که از عقب می‌آمدند) بمشعلها دررسیدند - متحصّنانِ قلعه این را فوجِ خاصهٔ شاهنشاهی دانسته بی‌جنگ برآمده راهِ ادبار گرفتند - و فرمودهٔ گیتی‌خدیو بظهور پیوست - عنفوانِ سحرِ روزِ چهارشنبه بآئینی که انتظام یافته‌بود جهانگیرِ جهان‌نورد با دلی آرامیده و خاطری شکفته و نیّتی حق‌اساس و کرداری شایسته متوجّه پیش شدند ●

و چون سعکوهر احمدآباد نزولِ موکبِ اقبال شد آصف‌خان را بسرعت روانهٔ آن‌مصرِ جامع ساختند - که بتائیدِ الٰهی ظلالِ معدلت برمفارقِ ساکنانِ این‌مرز و بوم افکندیم - باید که اُمرا

---

(۲) نسخهٔ [ی] قلعه گیر (۳) در [اکثر نسخه] رفت بندوق از جامه (۴) نسخهٔ [ی] گذشت
(۵) نسخهٔ [ا ز] تیر ●

ما عل سپاس‌گذار و همّت خدمت‌گزین بموکب همایون پیوندند - بهادران اخلاص‌مند (که درین گرم‌روی جهان‌اقبال همعنان و چون نصرت همرکاب بوده در اکثر اوقات دولت حضور داشتند) بدین تفصیل اند - میرزاخان خلف بیرام‌خان - سیف‌خان کوکه - زین‌خان کوکه - حسین (۲) خواجه عبدالله‌خان - جگنّاتهه - رایسال - جیمل - جگمال پتوار - خواجه غیاث‌الدّین علی آصف‌خان راجه بیربر - راجه دیپ‌چند - میرغیاث‌الدّین‌علی (۳) نقیب‌خان - محمّد زمان - بهادرخان (۴) مانسنگهه (۵) درباری - سیّد خواجه - شیخ عبدالرّحیم - رامداس‌کچهواهه - رام‌چند - بهادرخان نوبدار - سانول (۶) داس - جادون کایتهه درباری - سرخ بدخشی - دوار بهلا - هرداس (۷) - تارا چند خواص - لعل کلانوت ٭

و چون رایات اقبال نزدیک بغنیم شد خود بدولت متوجّه جیبه‌پوشیدن و جیبه‌بخشیدن شدند - و از سوانح عبرت افزا آنکه جیمل پسر رویسی بکتر گران پوشیده در نظر اقدس درآمد - آن منبع عاطفت را دل برو بخشوده از جیبه‌خانهٔ خاصه زرهے باو مکرمت فرمودند - و بکتر او را بکهی نبیرهٔ مالدیو (که برهنه بود) مرحمت نمودند - جیمل (چون پیش رویسی میرود) از حقیقت بکتر (که برو اعتماد داشت) می پرسد - چون از حال آن آگاهی می‌یابد بواسطهٔ کوتهی دریافت (از عداوتی که با خاندان مالدیو داشت - و از خوبی که (۸) بکتر را بود - و از همّتی که نداشته) کس فرستاده بکتر را طلب میکند - قاصد از بے‌دانشی سررشتهٔ تمیز را گم‌کرده پیغام‌گذار میشود - شهریار آفاق از فراخی حوصله قبح آنرا در نظر نیاورده فرمودند که ما عوض آن زره خاصه عنایت کرده‌ایم - این سخن لطفی ندارد - رویسی از نادانی خود جیبهٔ خود را فرود آورده برهنه میشود - این کوه وقار و تمکین (که بایستے آن مدهوش معامله نافهمی را ادب فرمودے) از قدرشناسی سلاحے (که در برداشتند) فرود آوردند - که (هرگاه ملازمان ما درین نبرد مردآزمائی خود را ببرهنگی قرار دهند) از مردی نباشد که ما مسلّح باشیم - راجه بهگونت‌داس (چون از بیراهه رفتن رویسی خبردار میشود) نصائح ارجمند گفته سرکه در کاسهٔ سربدمست او می اندازد - و او را سرزنش عظیم کرده در مقام ندامت و معذرت می‌آرد - و سر خجلت در پیش افکنده بدرگاه والا می‌شتابد - و حقیقت بنگ خوردن رویسی را معروض داشته التماس مرحمت مینماید - خدیو

---

(۲) نسخهٔ [ا] حسین خان - و نسخهٔ [ب] حسین خان کوکه - و نسخهٔ [ی] خواجه حسین (۳) در نسخهٔ [ی] این نام نیست (۴) نسخهٔ [ب] پیاز خان - و نسخهٔ [ی] بهار خان (۵) مانسنگهه درباری - وفا - سید خوبجه (۶) نسخهٔ [ز] سانوله داس (۷) در [بعضی نسخه] پرداس (۸) نسخهٔ [ا] که در بکتر او بود ٭

عاطفت‌منش ملتمس اورا ارتفاع قبول داده گذرانیدند - و ازانجا بآئین شایسته روانه پیش شدند در اثنای راه اسپ نور بیضا[۲] در عین سواري نشست - راجه بهگونت‌داس آمده فتح گجرات را تهنیت گفته بعرض رسانید که سه نشان فیروزمندي بظهور آمد - که نزد تجربه‌کاران هندوستان هریکدام دلیل مستقلّ نصرت‌مندي‌ست - اوّل آنکه در امثال این اوقات اسپ‌سواري صاحب اقبال نشیند - دوم وزیدن باد مراد است از عقب لشکر منصور که رو بروی غنیم دارد - سیوم همراه شدن زاغ و غلیواز بسیار که همراه ما میروند - عرضهٔ او پسندیده آمد - و باعث نشاط خواطر بسیارے از حاضران محفل مقدّس شد ه

رسیدن موکب مقدس شاهنشاهي بحوالیٔ احمدآباد - و لوای نصرت

افراختن - و فیروزمند شدن بر محمد حسین میرزا

(اگرچه برآمد کارها و گشاد مشکلها از مکامن مشیّت ایزدي لمعهٔ ظهور میدهد) امّا دیده وران آگاه دل (که از سعادت‌پذیری ازلي و تکاپوی همّت خویش نقیب بنهان‌خانهٔ تقدیر زده اندے شناسای رموز تکوین شده‌اند) نیکو مي‌دانند که حصول مقاصد دیني و دنیوي و پرده‌گشائی مخدّرات مطالب صوري و معنوي درگرو همّت درست و اندیشهٔ راست و کردار شایسته است خصوصًا آنچه وجههٔ همّت فرمانروایان عالي‌نژاد میگردد روزگار بسا دیوار عوائق برروی آن مي‌برآرد امّا (هرگاه اقبالمندان سعادت‌پیوند بسیاری مشغله را از افزونی اسباب هوشمندي دانسته قدردان منصب والای سلطنت گردند - و مدارج احوال طبقات مردم را دریافته هریکے را بکارش داشته جهان‌آرا شوند - و آراستن نشأهٔ صورت را ترتیب عالم معني انگارند - و کار دنیا را چون ظاهرپرستان مغایر و مباین عالم معني ندانسته انتظام ظاهررا ازگزیده ترین پرستشهای دادار جهان‌آفرین شناسند) هرآینه درهرچه همّت بندند کارسازان جهان ابداع آنرا بخوبترین روشها سرانجام بخشند و کارهای شگرف (که قوّت بشري بآن وفانکند - و درحوصلهٔ روزگار نگنجد) درزودترین زمانها میسّرگردد بلکه (آنچه نخواهند - و بخاطر روشن آنها راه نیابد) مُبدعان جهان ایجاد آنرا دربهترین طرزهای ظهور خلعت هستي پوشانند - و امروز این صفات والا (که سرمایهٔ دولت عُظمی‌ست) بے شایبهٔ تکلّف سخن‌گستران نکته‌طراز در ذات مقدّس شاهنشاهي افزونتر ازانست که اندازهٔ آن بعقل زمانیان درآید و از اینجاست که افزایش دولت خداداد این‌خدیو والا[۳] و چهره‌گشائی مقاصد این بزرگ‌کردهٔ ایزدي از حیطهٔ مختصر ادراکات امکاني بیرون‌است - اگرچه دانم (که نکوهیده‌گوهر کوته‌بین این مقدّمات

---

(۲) نسخهٔ [ب] بوز بیضا (۳) نسخهٔ [ب] والا نژاد ه

[illegible] را از جنس ستودن مدّاحان رسمي داند) لیکن مرا (چون دوربین اقبالنامه خطاب والاَفطرت
[illegible] ضمیر دوریاب است) از رهگذر بداندیشی آن رمدبین چشم غبارے پیرامون صفوتکدهٔ خاطر من
نمي نشیند - دوربین تحقیق دوست تقلید دشمن [اگر در روزنامچهٔ احوال مقدّس شاهنشاهي
(که بر صفحات ایّام رقمزدهٔ کلک اهتمام است) نگاهے درست کند - و غورے ژرف نماید] داند
که آنچه این نظّارگی انجمن هستي مي نویسد از دریا قطرهٔ ست - و از بیابان ذرّهٔ - خصوصًا
این یورش عبرت بخش (۲) دولت افزا که طراز کارنامهای بزرگان دولت تواند شد ●

القصّهٔ بطولها خدیو جهان بعزمے درست و نیّتے حق اندیش و توکّلے عظیم و همّتے عالي
و [illegible] بلند (با آنکه اگر اندک توجّه فرمایند سه صد چهارصد سوار سره بادنی اشارتے درکمتر فرصتے
فراهم آید) چنین راه دور و دراز (که قافلها بدو ماه و سه ماه قطع کنند) چندین مفاوز و محالّ
ارباب عصیان را با معدودے از ملتزمان رکاب سعادت طي فرموده در عرض نه روز با هنگامهٔ اوباش
خلاف اندوز (که از بیست هزار کس افزون بود) پیوسته روز بهرام بیستم شهریور ماه الٰهي موافق
چهارشنبه پنجم جمادی الاولی عرصهٔ پیکار را آراسته فیروزمند گشتند - و شرح این داستان بدیع
بطرز اختصار آنست که رایات نصرت شعاع نزدیک بغنیم رسید - و اثرے از لشکر گجرات ظاهر نشد
بعضے از بار یافتهای درگاه عزیمت شبخون را معروض داشتند - خدیو عالم را این رای (که صورت
خدعه داشت) پسند نیامد ● ● بیت ●

شبیخون بود پیشهٔ بیدلان ● ازین ننگ دارند خیل یلان

[illegible] در تائید ایزدي بسته متوجّه نبرد شدند - حکم نواختن نقّاره و انداختن سورن شد ● بیت ●

ز نای نبردي (۳) برآمد خروش ● غل (۴) کوس درکشور افکند جوش

مخالفان تیره رای مغرور کثرت خود گشته محاصره را تنگ ساخته بودند - و آمدن شیرخان
فولادي را منتظر ●

چون موکب معلّی نزدیک دریای سابرمتي (۵) رسید حکم مقدّس نفاذ یافت که فوجها بآئینے
که ترتیب یافته از آب بگذرند - اُمرا انتظار لشکر گجرات برده در پیش شتافتن ملاحظه داشتند
درین اثنا قریب سه صد سوار گجراتي (که از مقام سرکیچ (۶) برگشته بودند) نمایان شدند - آنحضرت
به بندوقچیان خاصه مثل سالباهن و قادر قلي و رنجیت و چندے دیگر از موشکافان کم خطا
[illegible] عالي فرمودند که بجانب این تبه کاران مدبر بندوق اندازند - آن طایفه گریخته بمورچلهای

(۲) نسخهٔ [ل] حیرت بخش (۳) نسخهٔ [ا] بپروین - و نسخهٔ [ب ی] نبردش (۴) نسخهٔ [ا]
کوس - و در [بعضے نسخه] بم کوس (۵) نسخهٔ [ل] سانبرمتي (۶) در [اکثر نسخه] سرکنج ●

خود شتافتند - و آوازِ کرنا و صدای نقّاره دران سر زمین پیچیده بود - جوقی از مخالفانِ تیره بخت را گمان آنکه شیرخان فولادي ست که مي‌آید - و برخی را یقین اینکه خان‌کلان از پتن بقصدِ کمکِ خانِ‌اعظم میرسد - محمّد حسین میرزا ازین غلغلهٔ هوش‌ربای سراسیمه وار خود برسمِ قراولي برآمد - سبحان قلي تُرک و چندے از بهادرانِ اخلاص‌گزین پیشترک از موکبِ مقدّس بکنارِ دریا رسیده تفحّصِ حالِ مخالف میکردند - میرزا آوازِ بلند ساخته استفسارِ حالِ این فوج نمود سبحان قلي ترک (باندیشهٔ آنکه رعب در غنیم پدیدآید - و سنگِ تفرقه در جمعیّتِ این‌گروه افتد) جواب داد که ای بیخبر اینک حضرتِ شاهنشاهي خود بدولت و اقبال با لشکرے گران میرسند چه ایستادهٔ - و چه میپرسي - زود رفته این جمعِ مُدبر را بیکسو راهبري نمای - [اگرچه دلش از شکوهِ پادشاهي (که پرتوے ست از فرِ ایزدي) از جای رفته بود] امّا ازانجا (که گلیمِ بختِ او را سیاه بافته‌بودند) برزبان آورد که ای[2] برادر مي‌ترساني - و از خود میگوئي - اگر نموده واقع است از فیلانِ پادشاهي نشانے بده - و ازفزونیِ لشکر آگاهي‌بخش - این‌چه سخن‌است که گذارش مینمائي و حال آنکه چهارده روز است که مُسرعانِ ما پادشاه را در فتحپور گذاشته آمده اند - او چنین پاسخ سرا گشت که شهریارِ جهانگیر در عرضِ نه‌روز این راهِ دراز طی‌فرموده با فدویانِ جان نثار رسیده اند - آن تیره‌بخت این ماجرا شنیده و صورتِ صدقِ خبر در خیال منطبع یافته بجانبِ اردوی خود تاخت - و بتسویهٔ صفوف متوجّه گشت - و چون معلومِ رای جهان‌افروز شد (که غنیم از آمدنِ موکبِ مقدّس در خوابِ بیخبري ست) از غایتِ مردانگي و فتوّت در کارِ رزم چندان توقّف نفرمودند که قراولانِ چابک‌دست خبرآوردند که غنیم در مقامِ جیبه[3] پوشي و صف‌آرائي‌ست حکمِ عالي شد که فوجها از آب بگذرد - و هرچند جد گزینانِ کوشش‌منش در آوردنِ خان‌کلان اهتمام نمودند سودمند نیامد - و آن‌مردان ازاندیشهای دورِ رسمي عرض‌داشتند که غنیم بسیاراست تا رسیدنِ لشکرِ گجرات این طرفِ آب بودن سزلوارِ آئینِ دور بیني ست - برزبانِ حقیقت‌گذارِ شاهنشاهي گذشت که همگي همّتِ حق‌اساس درجمیعِ مواقف خصوصاً دربن‌یورشِ اقبال بر تائیدِ ایزدي‌ست - اگر نظر بر اعتصامِ سلسلهٔ ظاهر بودے چنین جریده نبایستے قدم درین راهِ دراز نهاد اکنون (که غنیم استعداد نموده متوجّهِ جنگ است) ایستادن و انتظار کشیدن چه لایق - چون ظاهربیني و اسباب شناسي برمزاجِ این بهادران استیلا داشت در گذشتن از آب توقّف گزیده شهریارِ گیتي‌ستان را بحرف نگاه میداشتند - آن شهسوارِ میدانِ مرد[4] آزمائي چون از ناصیهٔ

(۲) در [اکثرنسخه] ای بهادر (۳) نسخهٔ [ل] جلته پوشي (۴) نسخهٔ [ل] رزم آزمائی و در[چند نسخه] مردانگي و مرد آزمائي •

اعمال این مخولان [۲] مسبّب‌نشناس حقیقتِ حال دریافت دریای جلالت جوش زد - بالهامِ اقبال دل از همراهیِ این ظاهر بینان پرداخته بهمعنانیِ تائیدِ ایزدي سمندِ جهان‌نورد را با مخصوصانِ سعادت پیوند (که در طرح بهم‌رکابیِ آن لورنگ آرای اقبال مقرّر شده بودند) درآن دریای زخّار زدند • بیت •

دگر رهٔ بکیستن رای آویــز کرد • سبک خیز شبــدیز را تیــز کرد
تف نعلِ اسپان زمین برفروخت • بدریا شد و چشمِ ماهي بسوخت
قضـــا با سرِ نیزه انبــاز شد • نهنگِ بــلا را دهن باز شد

لسپ انداختن همان بود - و پایاب شدنِ دریا همان - هم سرمایهٔ شگفتگیِ اربابِ صورت گشت و هم مقدّمهٔ شادمانیِ نصرت شد - دربن هنگام دبلغهٔ [۳] قدسي را (که فرود آورده براجه دیب‌چند سپرده بودند - که بدست داشته همراه باشد) طلب فرمودند - او بنظرِ اقدس آورد - پیش‌بیني دبلغه را در تیزآمدنها در راه انداخته بود - بر زبانِ مقدّس گذشت که شگونِ ما خوب شد و پیشگاهِ [۴] ما گشادگي پذیرفت - و نویدِ فیروزمندي رسانید - و مقارنِ این یکے از بهادرانِ تیزدست سرِ یکے از مخالفان را بنظرِ اقدس درآورد - و آن نیز موّیدِ آن فالِ فتح‌پیرای شد - و شاهنشاهِ جهان با این گروهِ عقیدت‌مند پیشتر نهضت فرمود - اُمرای عظام از دیدِ این‌حال سررشتهٔ حساب‌داني را گسیخته ناگزیر در گذشتنِ دریا شروع کردند •

میرزا از بخت برگشتگي بجنگِ ولي‌نعمت و پادشاهِ وقت برآمد - ولي‌خان پسرِ جهجهارخان حبشي را (که معدلتِ شاهنشاهي در یورشِ اوّلِ گجرات اورا بیاسا رسانیده‌بود) سردارِ فوجِ دستِ‌راستِ خویش گردانید - و جمعےفراوان از حبشي و گجراتي را همراهِ آن سیه‌بخت ساخت - و محمّدخان پسرِ شیرخان فولادي را با طایفهٔ انبوه از افغانان بدستِ چپ مقرّر کرد و شاه میرزا و بسیارے از بدخشي و ماوراءالنّهري را (که مغز و استخوانِ آن ناعاقبت‌بینان از حریم نمکي پرورش یافته‌بود) با خود همراه گرفته بعرصه‌گاهِ محاربت روی‌آورد - و بسعیِ ناگوارِ خویش در استیصالِ خود کمرِهمّت بست - و پیکار با خدیوِ صورت و معني پیش گرفت - خدیوِ اقبال بیکے کروهیِ دریا بربلندي برآمده نظّارهٔ علاماتِ فتح و نصرت میفرمودند که آصف‌خان آمده سعادتِ زمین‌بوس دریافت - و بموقفِ عرضِ مقدّس رسانید که میرزا کوکه از قربِ وصولِ رایاتِ اقبال خبرے نداشت - و هرگاه که مژدهٔ مقدمِ شاهنشاهي میرسید آنرا از لطائفِ الحیلِ میر ابوتراب

---

(۲) نسخهٔ [ی] نبود جریان مسبب نشناس - و در [بعضِ نسخه] مشیت نشناس (۳) دبلغه بضمِ دال و بای ابجد و سکونِ لام و فتحِ غینِ معجمه خود که برسرنهند (۴) نسخهٔ [ل] بنگاهِ ما و

و سایر دولتخواهان آن مرز و بوم میدانست - بعد از قسم بسیار خاطر نشان او شد - لشکر گجرات را آراسته مستعد برآمدن است - و هنوز سرگذشت خود را تمام بعرض نرسانیده بود - و عساکر نصرت‌قرین پادشاهی نرسیده که فوجهای غنیم از میان درختان پیدا شدند - آنحضرت بدستیاری توسل ایزدی عزیمت نبرد را نطاق همت بسته پیشتر روان شدند • • مثنوی •

شهنشاه سرگرم کین برسمند • چو آتش که از باد گردد بلند
زره در بر خسرو کامکار • ز دریا برانگیخته چشمه سار
یلان گرم کین غرق جوشن همه • نهان همچو[٢] آتش در آهن همه
بهرسوی رخشنده زرین علم • شب فتنه را شمع راه عدم
هژبران بجولان عنان درعنان • بدل‌دوزی هم سنان در سنان
دلیران پلارک زنان صف شکاف • زمین‌را بجنبش[٣] درآورد ناف

محمد قلی‌خان توقبای و ترخان دیوانه و چندے از بهادران تیزدست (که تیراندازان قول و بمنزلهٔ هراول بودند) پیشترک شتافته بعد از اندک مبارزت عنان‌تاب گشتند - آن کوه تمکین و وقار راجه بهگونت‌داس را مخاطب ساخته بجمیع ملتزمان رکاب نصرت‌اعتصام فرمودند که اگرچه غنیم بظاهر بسیار است - امّا عنایت ایزد کارساز دربارهٔ این نیازمند درگاه الٰهی زیاده از آنست که در احاطهٔ اَنهام بشری درآید - طریق همراهان آنست که خود را (معتصم بحبل متین عاطفت ربّانی ساخته - و شوائب تذبذب و تزلزل در خواطر راه نداده - یکدل و یک‌روی و یک راه شده پراگندگی ظاهر از خود برکران داشته) باین فوج خون‌گرفته (که بیرقهای سرخ دارد) همرکاب نصرت بیکبار رسانند - که چنان معلوم شده که محمد حسین میرزا نشان فوج خود را بیرقهای سرخ ساخته است - و باید که هیچکدام ازین دلوران تیزدست عرصهٔ حضور را جوشش مردانگی از مسلک هنجار و کاردانی برنیاورد - و چون کار این زیاده سر متهوّر ساخته گردد خاکساران بخت برگشتهٔ دیگر را بآسانی خواهیم برداشت - و بسا سخنان خرد پسند دل بخش شجاعت افزا فرموده با هریکے از مخلصان سعادتمند لشکرے ازجنود تائید ایزدی مجدّداً همراه گردانیدند • • مثنوی •

یکے کارگه ساخت از هوش مغز • ز دیبای دانش بگفتار نغز
ز جان پود کرد و ز فرهنگ تار • زاندیشه رنگ و ز معنی نگار

محمد حسین میرزا با طایفهٔ از خون‌گرفتهای ادبارمند از کمال نخوتے که داشت از فوجهای خود

---

(٢) در [چند نسخه] همچو آهن در آتش (٣) در [اکثر نسخه] به پیچش •

جدا شده تیزتر می‌آمد - شاه قلی‌خان محرم و حسین‌خان بموقفِ عرضِ شاهنشاهي رسانیدند
که وقتِ تاختن است - تا این مغرورِ بے‌ادب سزای خود یابد - آن کاردانِ دقائقِ رزم و بزم را
برزبان گذشت که خِردِ پا برجای دوربینِ معامله دان همواره واعظ و نگاهبان و کارفرمای
آگهي‌راه است - و امروز عیارِ آن‌گوهرِ بے‌بها گرفته‌میشود - هنوز پلّه دور است - و ما بظاهر بسیار کمیم
مبادا از راهِ دور تاختن و آویزش‌کردن در جمعیّتِ مبارزان پراگندگي پدیدآید - هم کارِ شایسته
صورت نه بندد - و هم جوهرِ مردانگیِ این‌گروهِ عقیدت‌مند بظهور نیاید - و هم مسلکِ احتیاط
از دست رود - و ازآنجا (که تمثیلاتِ حسّي معاونِ تعلیمِ ظاهربینان است) برزبانِ اقدس گذشت
که اگر دست فراهم‌آورده مُشت بسته کار فرمایند هرآینه بهتر باشد ازانکه با پنجهٔ دستِ گشاده
کارگرآیند - این‌مقدّماتِ عقل‌افزا فرموده از روی دانستگي و آهستگي و پُردلي و مردانگي خرامان
خرامان مي‌شتافتند - و نظّارگیانِ بساطِ عزّت هم مدارجِ خرد مي‌آموختند - و هم مراتبِ دلیري
پذیرفته ازیکدل هزاردل میشدند - هم اخلاص را پایه فراتر میشد - و هم معامله داني رواج
و رونق مي‌یافت - هم خداشناسي بتقدیم میرسید - و هم خُلقِ ذاتي بظهور مي‌آمد - تا آنکه
فوجهای پادشاهي نیز نزدیک پیوست - امّا آن نسق و نظام نمانده بود - جمعی از بیدلانِ برانغار
باندک گرمیِ محاربه عنان‌گردانیدند - و درین‌هنگام (که مخالف نزدیک شد - و آن پهلوانِ شیرشکار
عزمِ تاختن داشت) هابا[2] جارن را نیز برزبان گذشت که وقتِ تاختن است - گفتن همان بود
و تاختن همان - آن گیتي‌خدیو با آن فدائیانِ کارطلب تیغها آخته تاختند - و غلغلهٔ اللّٰه اکبر
و زمزمهٔ سورنِ[3] یا معین زمان و زمین را فروگرفت ● ● نظم ●

سرِ تیغ چون خون‌فشان میغ شد ● دلِ میغ بر تابشِ[4] تیغ شد
بپرّید هوشِ زمـانه ز جوش ● بدرّید گوشِ سپهر از خروش

مهابتِ فرِ ایزدي (که عرصهٔ نبرد را فروگرفته‌بود) نگذاشت که چپقلشِ عظیم شود - یک دو شمشیر
هریکدیگرزد و بدل نشده که مردمِ دستِ راستِ شاهنشاهي گمراهانِ پیش دستِ خود را برداشته
بردند - و محمّد حسین میرزا (مردمِ جانبِ چپِ خدیوِ جهان را برداشته - و بگمانِ آنکه میدان
بدستِ اوست قدرے راه رفته) ایستاد - و از فوجهای خود گردے ندید - چه مقارنِ این‌حال دلیرانِ
نبرد دوستِ برانغار و جرانغار و طایفهٔ از بهادرانِ قول رسیده دادِ دلاوري دادند ●

و از تائیداتِ ایزدي (که همواره قرینِ این‌دولتِ ابد پیوند است - و درین‌هنگام جلوهٔ خاص

---

(۲) در [بعضی نسخه] هابا - و در [بعضی] جارن (۳) نسخهٔ [ل] شور یا معین (۴) نسخهٔ [ز]
تابش - و نسخهٔ [ل] آتش ●

کرد) آن بود که کهکٔ[۲] بانها (که از ادوات آتش‌بازی ست) بصوب لشکرِ اقبال می‌آمد و بنگاهبانیِ حارسانِ قضا و قدر مجاهدانِ دولت را آسیبی نمیرسید - یکی ازانها در زقّوم زارے پیچیده چنان شور انداخت که نهلی از فیلانِ نامور را (که فوج‌آرای غنیم بود) سراسیمه گردانید و از بوهم خوردگیِ او تفرقهٔ عظیم درجمعیّتِ آن بدنهادانِ شورش‌طلب پدید آمد • و این نیز ضمیمهٔ تائیدِ مبارزانِ اقبال گشت - و قدرے راه رنته خسروِ آفاق عنانِ شبدیز کشیده داشت تا سررشتهٔ حساب‌دانی استحکام پذیرد - غریب معامله روی داد - فوجِ قول هنوز نرسیده - و فوجهای دیگر با مبارزانِ طرحِ لشکرِ غنیم را برداشته بردند - شهریارِ معرکه شکار تنها دران میدانِ نبرد ایستاده مبارز طلب میکرد - و غیر از تاراچند و عالم خان[۳] از گروهِ خواص کسے دیگر در ملازمتِ اقدس نی همانا که ایزدِ جهان‌آرا حمایتِ خویش را خاطرنشانِ همگنان فرموده سررشتهٔ عقلِ مخلصانِ دوراندیش میگسلانید - و الّا بایستے که چندین از بهادرانِ اخلاص‌مند پاسِ حضورِ اقدس داشته همراهیِ آنحضرت را از اجلِّ عباداتِ الٰهي و اهمِّ مهمّاتِ پادشاهي مي‌شمردند - و درین هنگامِ تنهائي (حاشا تنهائي چون گویم - که جنودِ تائید و عساکرِ اقبال از یمین و یسار جولان میدادند) وا نمودند که محمّد حسین میرزا با طایفهٔ از ناحق‌شناسان دران دشت سراسیمه وار در زد و خورد است مانسنگهه درباري بحضورِ اقدس با غنیم درمنظرِ شاهنشاهي کارزار نموده غالب‌آمد - و راگهوداس کچهواهه (که سلاح با خود نداشت) در نظرِ گیتي‌خدیو جان‌نثاري کرده بخلوتکدهٔ بقا شتافت و محمّد رضا (که از چیلهای اخلاص‌مندِ کم‌سخنِ بسیارکردار خدمت‌نفروش بود) نیز در برابرِ خدیوِ جهان دادِ مردانگي داده زخمي ازاسپ افتاد - و کرن نبیرهٔ مالدیو نیز در دیدبانیِ آن دوربین جلادت نمود • • بیت •

چنان جنگ برجنگیان تیز شد • که دست و گریبان هم‌آویز شد
همه خون وخوی باهم آمیختند • ز دندان بزخم آتش انگیختند

اگرچه درین روز جمیع ملتزمانِ رکابِ نصرت اعتصام کارنامها بظهور آوردند امّا این چند کس با آنکه از سربرآرایِ دولت آگاهي نداشتند در آمرایِ پادشاهي جوهرِ مردانگي و عقیدتمندي را ظاهر گردانیدند •

در اثنای شورشِ زد و خورد یکے از سیه روزانِ شوره بخت متوجّهِ آن خداوندِ جهان شده شمشیر برسر[۴] اسپ انداخت - اسپ در چراغ‌پائي بود که آن شهسوارِ عرصهٔ اقبال بدستِ چپ

---

(۲) نسخهٔ [ل] کنک بانها (۳) در [چند نسخه] خان بلاول (۴) نسخهٔ [ب] بربینیِ اسپ و نسخهٔ [ی] بر اسپ •

زین اسپ را گرفته بار داشتند - و از روی چستي و چابکدستي برچهه را (که بدستِ راستِ حضرت بود) چنان حوالهٔ آن مُدبر فرمودند که بضربِ دستِ قدرت از سلاحِ او گذشته فرو نشست نه نیروی تائیدِ ایزدي در مقامِ کشیدن بودند که دیگربار کار فرمایند سنین آن شکست و سراسیمه روی بگریز نهاده بود که سیه‌بختي دیگر آمده شمشیر بر رانِ مقدّسِ شاهنشاهي داخت - نگاهبانِ حقیقي از آسیبِ آن حِراست فرمود - و از دورباشِ فَرِّ الٰهي (۲) راهِ ادبار پیش گرفت ن بے سعادت اندکے راه رفته بود که بخت برگشتهٔ خیره چشمے دیگر آمده نیزه بجانبِ پیشوای صورت و معني حواله کرد - چیله گوجر بزخمِ برچهه او را مقهور ساخت - خدیوِ جهان مزنی شجاعت و فراخیِ حوصله میدان‌آرای بود - و در میانِ چندین ازدحامِ بدگوهرانِ متهور رنامهٔ (که طرازِ کارنامهای باستاني تواند شد) بظهور آورد • نظم •

پیلِ اژدها کُش بگرز و به تیر • سوارِ هزبر افکن و گُرد گیـر
نشـارندهٔ خنجــرِ سر فشان • نشـانندهٔ خونِ گردن کشـان
گهی ریخت خون و گه انگیخت گرد • گهی خست پیل و گهی کُشت مرد

زین هنگام قولِ پادشاهي بهزاران (۳) خاطرِ دردمند نزدیک شد - چه سرخ بدخشي از بدذاتي بیغردي زخمي پیشِ این‌فوج آمده خبرهای ناخوش از جانبِ آن سرمایهٔ نظامِ عالم رسانده بود چون نظرِ شهریارِ شیردل برین‌فوج افتاد از وفورِ دوراندیشي و رزم‌آرائي متوجّهِ قول شده آواز برآوردند بهادران خود را زودتر رسانده کارِ این بےسعادتان بانجام رسانید - شجاعت خان و چندے سعادت‌مندان آوازِ آن پیشوای ظاهر و باطن دریافته عنان‌ریز متوجّهِ دفعِ آن تیره بختان مدند - و محمّد حسین میرزا و جمعے را (که دران (۴) عرصه گاه بےآزرمي میگشتند) یکبارگي رداشتند - و پیشتر ازین بعضے از کارطلبانِ قول (چون سیّد محمود خانِ بارهه - و رای رایسنگهه فرحت خان - و جمعے) بےتاب ازین‌فوج جدا شده نبرد آزمای شده بودند - و بمحضِ سطوتِ همّت و علوِّ اقبالِ شاهنشاهي نسائمِ فیروزمندي وزید - و شقائقِ بهروزي شکفت - و چنین تحِ بزرگ (که عنوانِ فتوحاتِ جهانگشائي تواند شد) بظهور آمد - خدیوِ گیتي‌ستان مراسمِ پاسِ ایزدي بدل و زبان و جوارح بتقدیم رسانده آهسته‌آهسته بصوبِ احمدآباد عنانِ اقبال تافتند م تحقیقِ مبارزانِ اقبال‌مند و هم استکشافِ سببِ دیر رسیدنِ میرزا کوکه و لشکرِ گجرات میفرمودند لعل کلانوت بعرض رسانید که سیف‌خان کوکلتاش جانفشاني کرده مسافرِ ملکِ تقدّس شد معدنِ مهرباني و منبعِ قدرداني را ازین سانحهٔ اندوه افزا توزّعِ خاطر دست داد - و بفروغِ

(۲) نسخهٔ [ب] قهرِ الٰهي (۳) نسخهٔ [ز] بهزیران (۴) نسخهٔ [ز] دران عرصه گاه بےآزار مي‌گشتند •

درين‌هنگام (که خديو عالم را از گذشتنِ اين‌چنين مخلصِ صميمي و دير رسيدنِ ميرزا کوکه انفصامِ ضميرِ مقدّس بود) مبشّرانِ بارگاهِ تقدّس براى پاسِ[۲] خاطرِ هميشه‌بهارِ شاهنشاهي مژده برانگيختند - و خبر رسانانِ سعادت‌پيوند بموقفِ عرض رسانيدند که محمّدحسين‌ميرزا بدستِ اولياى دولت دستگير شد - برزبانِ اقدس رفت که اگر خردِ دوربين تجويز کردے خونِ اينچنين ناحق‌شناس خوردمے - و در سانحهٔ کوکه باين رنگ تسلّي‌پذير شدمے - امّا چه توان کرد که عاطفتِ فطري و رافتِ ذاتيِ[۳] درگسستنِ علاقهٔ نفسِ شريرِ او وامي‌ايستد - مقارنِ اين‌حال آن کافرنعمتِ خود[۴] شناسِ حق‌ندان را بحضورِ اقدس آوردند - زخمے برروى داشت - دران هنگام (که اين مُدبِر از فرِشکوهِ شاهنشاهي و هجوم‌آوردنِ بهادرانِ قول زخمي شده راهِ گريز پيش‌گرفت) پاى اسپش بخاربستِ زقّوم رسيده برزمينِ مذلّت مي‌افتد - گداعلي از يکّهاى پادشاهي خود را رسانيده ميگويد که بيا ترا ازين‌معرکه برآرم - او تن در مي‌دهد - و او را پيشِ اسپِ خود سوار کرده متوجّه بساطِ حضور ميگردد - و يکے از ملازمانِ خان‌کلان در هنگامِ سوار ساختن همراه ميشود - چون بحضورِ والا آوردند هردو بتلاشِ جلدوىِ خدمت گرفتنِ ميرزا را نسبت بخود ميکردند - ايستادهاى بساطِ قُدس ازو استکشاف نمودند - آن شوريده بخت (چون از خوابِ[۵] غفلتِ بيخردي برخاسته بود) حرفِ راست برزبانِ او گذشت که مرا نمکِ پادشاهِ دين ودنيا گرفت - آن‌خديوِ مردمي چون اين‌شوريدهٔ شور بخت را بدان‌حال مي‌بيند درياى عاطفت بجوش مي‌آيد - و حکمِ مقدّس صادر ميشود که دستهاى اورا از پس گشاده از پيش بندند - و به مانسنگهه درباري سپارند - و هم درين‌اثنا شاه مدد را (که کوکهٔ ميرزا بود - و دربيدولتي همسرِ[۶] او) بحضورِ اقدس آوردند - آنحضرت برچهه (که به نيروى بازوى تائيدِ ايزدي در دست داشتند) باو حواله فرمودند - همان زمان بقعرِ نيستي فرو شد - و مذکورِ بارگاهِ حضور گشت که درکارنامهٔ سرنال بهويت برادرِ راجه بهگونت داس از دستِ او جامِ فنا درکشيده بود *

و از بدائعِ عواطفِ شاهنشاهي (که درينولا بظهور آمد) آنست که شهريارِ دادگر ايستاده محمدت و شکرِ الٰهي بجاى مي‌آوردند - درين اثنا بقدرِ شورے شد - چون تفحّص نمودند بظهور پيوست که محمّدحسين‌ميرزا از مانسنگهه درباري آب مي‌طلبيد - فرحت‌خان چيله برين آگاهي يافته بدو دستِ خويش برسرِ او ميزند * و شورش مينمايد که در کدام آئين رواست که با چنين نادولتخواهي و شورانگيزي آب داده شود - آن سرچشمهٔ احسان و مهرباني از شنيدنِ

---

(۲) در [اکثرنسخه] پاداش (۳) در [چندنسخه] مقتضي (۴) نسخهٔ [ل] حق نشناس (٥) نسخهٔ [ز] خولب بيخوردي - و نسخهٔ [اب] بيخبري (۶) نسخهٔ [ب] هميشه همراه او بود *

این سرگذشت بفرحت‌خان اعتراض فرمودند - و آبِ خاصه طلب‌داشته سیرابِ عنایتش ساختند ابرِ مرحمت بارید - برقِ مهربانی اشتعال گرفت - حوصله را روز بازار نمود - قدردانی را آرایش پدیدآمد - جرم‌بخشی و مجرم نوازی را رتبه بلند گشت - جوهرِ والای فطرت درخشید - گوهرِ یکتای فتوت انجلا یافت - نقدِ اهلیّت را عیار گرفته آمد - معرکهٔ مردانگی را داد داده شد - امثالِ این امور در نظرِ ظاهربینِ پابستگانِ سلسلهٔ تعلّق غرابت‌بخش است - امّا دوربینِ معنی پرست (که اندکے برشرحِ شمائلِ بزرگیِ این مجموعهٔ کمالاتِ انفسی و آفاقی اطّلاع یافته باشد) از شنید و دیدِ این جلائلِ نعوت استبعاد نکند - بلکه آنرا سجیّهٔ ذاتیّه و عادتِ مالوفهٔ آن بزرگ‌نهاد شناسد ×

و (چون بتائیدِ روز افزونِ الٰهی چنین کارنامهٔ حیرت‌افزا بظهور آمد - و میرزا کوکه و لشکرِ گجرات نرسید - و بیشترے از روز گذشت) آنحضرت ازانجا (که توقّف فرموده بودند) پیشتر روان شدند - و محمّد حسین‌میرزا را برای رایسنگهه سپردند که برفیل انداخته بشهرآورد - دریں‌هنگام (که اکثرے از بهادران تردّد و قطره نموده در مقامِ استراحت شده بگوشهٔ شتافتند - و قریبِ صدکس ملازمِ رکابِ فیروزی‌بخش بودند) ناگاه فوجے سترگ از پیش پیدا شد زیاده از پنج‌هزار کس - اربابِ خبرت در مقامِ قیاس و تخمین شدند - جمعے گمان بردند که میرزا کوکه و لشکرِ گجرات باشد و برخے خیال کردند که شاه میرزا ست - آن خود در مبادیِ پیکار راهِ گریز پیش گرفته بجانبِ محمودآباد شتافته بود - بعد از زمانے بتشخیصِ خسروانی محقّق گشت که اختیارالملک ادبارمند می‌آید - برنامیهٔ احوالِ بیشترے از مردم که در رکابِ نصرت بودند (چه از رهگذرِ فرطِ خیرخواهیِ شاهنشاهی که کسِ کم در رکابِ دولت حاضراست - و چه از بیدلیِ طبقهٔ دیگر) غبارِ اضطراب نشست - و شهریارِ صف شکنِ لشکرشکار چون شیرِ نر[۲] مست (که در جوشِ جوانی آغازِ غرّش و مستی میدماید) شوق و نشاطِ غریب ظاهر فرمود - و همّت دردلدهی و ثبات‌خاطرِ اصحابِ حضور پیشتر[۳] از دفعِ مخالف بست ×

× بیت ×

یکے تن که با او بود کردگار × نباید که اندیشد از صد هزار

چوسرسبزیش‌داد یزدانِ پاک × دگر ازسپاهیِ دشمن چه باک

و بنفسِ اقدس آمادهٔ پیکار گشته برخنگِ جهان‌نورد سوار شدند - و درهمّت‌بخشی و شجاعت افزائی سخنانِ بلند بر زبانِ اقدس گذراندند - وحکمِ معلّی برنولختنِ نقّاره و کرنا شرفِ ارتفاع یافت نقّارچی را دهشت چنان گرفته بود که نه گوشِ او حکمِ مقدّس می‌شنید - و نه در مقامِ کارِ خود می‌درآمد - تا بتهدیدِ برچهه بهوش آمده بنیادِ نولختنِ کوسِ اقبال کرد - و شجاعت‌خان

(۲) نسخهٔ [اب] شیرمست - و نسخهٔ [زي] شیرسرمست (۳) نسخهٔ [ل] بیشتر در دفعِ مخالف ×

راجه بهگونت داس و چندے از بهادران اخلاص‌گزین تیزدست قدرے پیشترک شده شروع در تیراندازي نمودند - و بر زبان حقیقت ترجمان گذشت که بهجلوي مکنید - و منتظر فتوح غیبي باشید - که عنقریب سر او را خواهند آورد - و درین شور و شغب بسعي راجه بهگونت داس و راي رایسنگهه بفرمودند تا محمّد حسین میرزا را (که سرمایهٔ شورش و فساد بود) از هم گذراندند کسی را (که ایزد توانا خواهد که بکتم عدم فرو برد) عاطفت و مهربانیء شاهنشاهي چه سود کند لیکن یگانهٔ آفرینش را (که متکفّل مقاصد او رأفت الٰهي ست) همین سزد که منبع لطف و معدن عاطفت باشد - آن فوج که بشکوه مي‌نمود هرچند نزدیکتر شد پراگنده ترگشت - و اختیارالملک جدا شده با معدودے در سرعت اهتمام داشت که خود را از ورطهٔ هلاکت بساحل نجات کشد از صدمهٔ خار بست زقّوم از خانهٔ زین برروی زمین افتاد - سُهراب ترکمان (که از یکّهای پادشاهي بود) از دور قصد کرده از عقب او میرفت - درین پالغز رسیده دوش او را از بار سر سبک ساخت درین‌هنگام اقسام اضطراب بے دلانه کرد - و نا مردانه فرو شد •

و تفصیل حال این‌بیدولت آنست که با بسیارے از بخت برگشتها در محاصرهٔ احمدآباد اهتمام داشت - و خرسنگ راه میرزا کوکه و قطب‌الدّین خان و جمعے دیگر بود - گرفتاریء میرزا محمّد حسین و نصرت اولیاي دولت را شنیده ازروی اضطراب گریزان میرفت - کور باطنان را کو چشم بینش‌پذیر و کجا دل دانش سگال که صلاح کار خود بینند - و سرانجام پیکار نمایند - آن سیه بخت تبه[2] روزگار خود با دویست کس از دست راست موکب مقدّس پادشاهي سراسیمه‌گذشت - و فوج کلان او با فیلان آراسته از دست چپ آنحضرت غبار ادبار بر سر خود بیخته بخاکدان خسران گم شد و بتائید ایزدي بخوبترین وجه صورت فتح در آئینهٔ مراد جلوه‌گر آمد - کار چندین هزار ساله در نه روز ترتیب یافت - چه روز اوّل عزیمت از دارالخلافه اکثر در وداع ملازمان عتبهٔ اقبال سپري شده بود - و این روز نصرت را (که از مبادیء آن نزول اقبال فرمودند) حساب نتوان کرد از آنچه در معرکهٔ دار و گیر و هنگامهٔ زد و خورد از مخالفان تیره راي قالب تهي کرده بودند[3] تا هزار و دویست کس بشمار درآمد - و آنچه زخمین برآمده در مزارع و مراتع حواشي و حواليء معرکه خاک زوایای فنا گشتند از پانصد کس متجاوز بودند - و آنها (که زخمین بیرون شتافته بتکاپوی سخت نیم جانے بدر بردند) نیز همین قدر تواند بود - زمانه بزبان حال تهنیت‌گو آمده باین مضمون طنطنهٔ اقبال و ترانهٔ نشاط ترنّم داشت • شعر •

مخالفان ترا یک بیک بدولت تو • زمانه در فتن آخرالزّمان انداخت

---

(۲) نسخهٔ [ا] تیره روزگار - و نسخهٔ [ل] تبه کار (۳) نسخهٔ [ل] تا دو هزار و دویست کس •

یکی بمرد و یکی را فلک بخنجر کین * گلو برید و یکی را زخان و مان انداخت

و همانا که این نظم بدیع مترجم احوال خسران اساس این برادران بدگوهر فتنه جوی بود - ابراهیم حسین میرزا در بند سعید خان بگو نیستی فرو رفت - و محمّد حسین میرزا در نبردگاه اقبال بر نطع بساط قهرمان شاهنشاهی طعمهٔ تیغ خون آشام گردید - و شاه میرزا خاک بےناموسی بر فرق خود ریخته بیابان نورد مرحلهٔ آوارگی شد - و همگی بهادران نصرت قرین از جمیع افواج فیروزی مند قریب صد کس شربت گوارای(۲) شهادت کشیده باشند - سرآمد آن جان نثاران(۳) حقیقت گزین سیف خان کوکه بود - و سهراب خاله زادهٔ صادق خان و راگهوداس و تمرعلی(۴) جلایر نیز نقد حیات بخازن(۵) اجل سپردند *

و (چون خاطر اقدس از سانحهٔ عبرت افزای اختیارالملک وا پرداخته توجّه پیش داشت) قدرے از روز مانده بود که باز فوجے آراسته پدید آمد - دلاوران نصرت اعتضاد متوجّه پیش شدند و نزدیک بود که بےمحابا با یکدیگر در آویزند - شیخ محمّد غزنوی پیشتر رسیده آمد - و معلوم شد که میرزا کوکه است - خواطر اولیای دولت یکبارگی بمسرّت گرائید - و حضرت شاهنشاهی از آمدن میرزا انبساط فرموده انواع تفقّدات بظهور آوردند - و چنانچه پدران شفقت منش بفرزندان اخلاص مند خود پیش آیند میرزای سعادت(۶) پیوند را در کنار عاطفت گرفته کامیاب مهربانی ساختند - قطب الدّین خان و سایر اُمرای گجرات بزمین بوس والا سربلندی یافتند - و این گروه شکر جان بخشی چگونه(۷) ادا توانند کرد لوازم نیازمندی بتقدیم رسانده بسجدات مخلصانه روشن پیشانی شدند - درین اثنا سهراب مذکور سر آن سرگشته را آورده مورد استحسان اولیای دولت شد - و آنحضرت جبهه سای سجدهٔ سپاس ایزدی گشتند - آنچه برزبان اقدس گذشته بود جلوه نمای مظاهر فعلی شد و بجهت عبرت عوام و خبرت خواص پرتو اشارت تافت که منارے از سر باغیان مرتفع گردانند و آخرهای روز فیروزی آنحضرت بدولت و اقبال در احمدآباد نزول اجلال فرمودند - و منازل سلاطین گجرات از برکات قدوم شاهنشاهی رفعت پذیر گشت - و فتح نامها باطراف ممالک طُغرای اصدار یافت - و مُسرعان بهر ناحیتی مسرّت رسان جهانیان شدند - مظفّر خان و اُمرای صوبهٔ مالوه و راجه مانسنگهه را مناشیر توقّف صادر شد که (چون صورت فتح بخوبترین وجه بر صفحهٔ اقبال

---

(۲) نسخهٔ [ا] خوشگوار (۳) نسخهٔ [ب] جان فشان - و نسخهٔ [ل] جانبازان (۴) نسخهٔ [ل] مهرعلی جلایر (۵) در [اکثر نسخه] بخازن ستودهٔ نامی سپردند - و در [بعضی نسخه] بخازن اجل ستودهٔ نامی سپردند (۶) نسخهٔ [ب] سعادت منش را (۷) نسخهٔ [ب] چگونه توانند کرد - و نسخهٔ [ل] چگونه توانند ادا کرد *

نقش بست - و عزیمت مراجعت مصمّم گشت) در دارالخلافه شرف ملازمت خواهند دریافت
و اورنگ نشین اقبال دران منازل دلگشا در بر آوردن پایهای مخلصان جان‌نثار و خدمت پذیری
بندگان عقیدت‌مند پرداخته دست نوال برگشادند - و بعطایای گرانمایهٔ خسروانی هریک را
عزّ اختصاص بخشیدند - و طوائف انام از خرد و بزرگ بنوازش پادشاهی کامیاب گشتند - میرزا کوکه
نسبت ببعضی از ارباب عمائم و اصحاب انزوا شکوه گونه معروض داشت - که باین فتنه اندوزان
همراز بودند - چون در نمیزگاه خسروانی بے‌تصنّعی و بے‌تصرّفی آنها معلوم شد مشمول عواطف
پادشاهی گشتند - ازانجمله از شیخ وجیه‌الدّین (که بعلم معقول و منقول متّصف بود - و بآداب
قناعت[۲] و عزلت و اصلاح نفس اشتغال داشت) چنان ظاهر ساخت که اموال حرام‌خواران از خانهٔ
این مرد برآمد - حضرت از شیخ پرسیدند که شما را بامثال این امور چه مناسبت - مولوی
بعرض رسانید که آشنائیها و شرم رو سبب آن شد که خانهٔ از خانهای خود را بآنها داده بودم
چون آثار راستی از حال او ظاهر بود از شدائد روزگار ایمنی یافت - و همچنین فرزندان میرغیاث‌الدّین
قادری را آوردند - که اموال اختیارالملک در خانهٔ ایشان بود - ایشان نیز بدور بینی و غریب پروری
خدیو عالم نجات یافتند - و درهمین ایّام شیخ مظفّر خویش شیخ عبدالنّبی را (که صدر گجرات
بود) حاضر ساخت - پیشتر ازین (بواسطهٔ آنکه از آز و آرزو رشوتها از مردم گرفتی) میرزا او را
کف پای زده بود - چون بنظر اقدس درآوردند در ظلّ نبوّت‌آباد شاهنشاهی درآمده سالم ماند
و همچنین جمعی کثیر از مخالفان دولت را زخمین بنظر درآوردند - و از وفور مهربانی خدیو جهان
نجات یافتند - و بعد ازان بخانهای اعتماد خان گجراتی شرف ورود ارزانی داشته در انتظام روابط
آن ملک آئینهای جهان‌آرای قرار دادند - و ستم رسیدهای روزگار را بمیامن داد و دهش تازه
بجارات شد - و شکست و ریخت حوادث تلافی و تدارک یافت - و خراب‌آباد عالم نضارت
و طراوت نو پذیرفت *

و درین ایّام (که منازل اعتماد خان محلّ نزول قدسی بود) شجاعت خان از گزاف جبلّی
پا از اندازهٔ اعتدال بیرون نهاده هرزه درآئی بنیاد کرد - و نسبت بمنعم خان خانخانان حرفهای
ناشایسته برزبان راند - هم ادب مجلس معلّی مرعی نداشت - و هم مراعات نورهٔ این دولت
ابد قرین را (که حافظ حدود و مرتّب مراتب است) فرو گذاشت - (هرکه با بزرگترے از خود
و آنکه سپه سالار دولت قاهره با ادب زیست نکند) بزم آرای سلطنت (هم بجهت مکافات
کردار نکوهیدهٔ او - و هم بملاحظهٔ تربیت و هدایت - و هم بمحافظت عزّت برکشیدهٔ خویش)

---

(۲) نسخهٔ [ل] نشست (۳) در [چند نسخه] فنا - یعنی فنا درطلب معبود *

سرزنشِ زبانی (که اصالت‌منشان را زخمش کاری‌تر از شمشیرِ آبدار است) فرماید - لاجرم او را ادبِ شایسته فرموده همراهِ قاسم‌علی خان کردند - که از بارگاهِ حضور رانده پیشِ خانخانان برد تا بهرچه او را سزاوار داند از لطف و قهر و عفو و انتقام در عمل آورد - و الحق این تنبیه و تادیبِ او تنها نبود بلکه درسِ ادب بر جمهورِ ساده لوحانِ درگاه فرمودند - و درهمان‌هنگام قطب‌الدین‌خان و نورنگ‌خان و جمعی را بصوبِ بروچ (که شاه میرزا بآنجانب گریخته بود) فرستادند - که آن آوارهٔ تیهِ ادبار را دستگیر کرده سزای او را درکنارِ او نهند - و راجه بهگونت‌داس و شاه‌قلی‌خان محرم و لشکرخان و جمعی کثیر از ملازمانِ عتبهٔ دولت را رخصت کردند که از راهِ ایدر بولایتِ رانا درآمده جمیعِ گردن‌کشانِ آنحدود را ایل سازند - و هرکه سر از سجودِ اطاعت پیچد او را به تنبیه و تادیبِ شایسته از خوابِ غفلت بیدار گردانند - و حکومتِ شهرِ پتّن بدستورِ سابق بخان‌کلان مفوّض شد - و دندوقه و دولقه (۲) و بعضی محالِّ دیگر در وجهِ جایگیرِ وزیر خان داده او را در آنحدود گذاشتند *

معاودت رایات جهان‌گشای بصوب دارالخلافه

(چون خاطرِ انتظام‌بخشِ شاهنشاهی در عرضِ یازده روز از مهمّات کلّیهٔ مملکتِ گجرات فارغ شد) روز روز سی و یکمِ شهریور ماهِ الٰهی موافقِ یکشنبه شازدهمِ جمادی‌الاولی بقایدِ اقبال عزیمتِ دارالخلافه پیش‌نهادِ همّتِ والا گشت - و دران روز معمورهٔ محمودآباد مستقرِّ اعلامِ ظفر شعاع شد - روزِ دیگر قصبهٔ دولقه مخیّمِ سرادقاتِ عزّت گردید - و دربن منزلِ دلگشا یک روز مقام فرموده میرزا کوکه را بعواطفِ خسروانی اعزازِ صوری بخشیدند - و بتلقینِ نصائحِ ارجمند اعتبارِ معنوی افزوده رخصت ارزانی داشتند - و خواجه غیاث الدّین علی قزوینی بخشی را (که بحسنِ خدمت و طلاقتِ لسان اتّصاف داشت - و دربن یورش خدماتِ مستحسنه بتقدیم رسانیده بود) بخطابِ آصفخانی سرافراز ساخته بجهتِ نشستِ مهمّاتِ بخشیگریِ صوبهٔ گجرات گذاشتند - که باستصوابِ میرزا کوکه رونقِ این‌کار را طلبگار باشد - و صورتِ اتمامِ مهمّاتِ گجرات دربن منزل بمعنیِ اختتام پیراسته شد - و روزِ اردی بهشت سیوم مهر ماهِ الٰهی بسرعتِ افکارِ دوربین متوجّهِ دارالخلافه شدند - و بدو منزل بقصبهٔ کهی نزولِ اقبال شد - و ازانجا بدو مرحله ست‌پور (۳) محلِّ ورودِ موکبِ شاهنشاهی گشت - و درانجا بمسامعِ اقبال رسید که لشکرے (که بسرکردگیِ راجه بهگونت داس براهِ ایدر فرستاده بودند) گذرِ شان بقصبهٔ بدهنگر (۴) افتاد - و رلولیا غلام

---

(۲) نسخهٔ [ل] دوارقه (۳) در [چند نسخه] سهت پور - و نسخهٔ [ل] بهت (۴) نسخهٔ [م] بدنگر *

بعد از سهپهر شنبي يک و نيم پاس از روزِ باد بيست و دوم مهر ماهِ الٰهي موافق دو شنبه هشتم جمادي الاخري جهانگير جهان آرا متوجّهِ دارالخلافه شد - و دران روز بهجت افروز خلايقي انبوه از اعيانِ دولت و اشرافِ ملک و سرانِ هر ديار باستقبال شتافته بودند - و صحرا(۲) از خواص و عوام پُر بود - و آنحضرت پاسے از روزِ مذکور مانده چون عافيت در جان و روح در تن بدارالاقبالِ فتحپور در آمدند - آبِ تازه بجوي آمد - و عالم گلستان شد - حضراتِ بيگمان و شاهزادهاي رفعت پيوند و پردگيانِ سراپردهٔ عصمت بديدارِ سعادت بخش کامياب صورت و معني گشتند - و مراسمِ نثار و ايثار بخوبترين وجه بظهور آمد - ديدهاي مشتاقان نور افزاي گشت - و دلهاي منتظران بنشاط جاوداني گرائيد - و بتائيدِ ايزدي در چهل و سه روز اين رفتن بملکِ دوردست و جهانگيري و عالم آرائي و معاودت بظهور آمد •

کدام نکته سنجِ دقيقه پرداز را حد آنست که شرحِ خصوصيّاتِ اين سانحهٔ عبرت بخش را تواند در سمطِ تحرير کشيد - جائے (که نظّارگيان درمنتهاي حيرت و اقصاي تعجّب باشند) مُستمعان چه نمودار توانند برداشت - خديوِ عدالت گستر در چنين ايّام کامروائي و ظهورِ چندين امورِ بديع (که(۳) بسا بزرگانِ پيشين از ظهورِ هزار يکِ اين مراتب پالغزِ غفلت يافته در مستلذّاتِ جسماني مي پرداختند) بر خلافِ مزاجِ زمانه و زمانيان در افزايشِ هوشمندي و آرايشِ مسندِ دادِ دهي بوده در ترقّياتِ معنوي کوشيدن گرفت - و عالم را بميامنِ نيّتِ رفعت اساس و کردارِ دانش پسند نور پذيرِ مراتبِ حق شناسي و حقيقت پذيرائي گردانيد - و بزرگانِ مملکت و اعيانِ دولت از اطرافِ ممالکِ محروسه نطاقِ آستان بوس بسته بمطالبِ خود رسيدن گرفتند - و يکماه نگذشته بود که راجه بهگونت داس با لشکرے (که از راهِ ايدر فرستاده بودند) خدماتِ شايسته کرده ادراکِ دولتِ آستان بوس نمود و پايهٔ اعتبارِ شان در افزايش آمد - و پسرِ رشيدِ رانا امرا(۴) نام را بملازمت آورده در سلکِ عاکفانِ آستانِ جلالت منسلک گردانيد - و رلوليا را (که در تسخيرِ قلعهٔ بدهه نگر بدست افتاده بود) نيز بدرگاهِ معلّي آورد - و مشمولِ عاطفتِ پادشاهي(۵) گشت •

و مجملے از احوالِ نصرت مآلِ اين فوجِ ظفر اعتصام آنست که بفر اقبال در اندک فرصتے قلعهٔ متينِ بدهه نگر را باستيلاي تمام بتصرّف درآورده متوجّهِ ايدر شد - و زميندارِ ايدر راي نراين داس راتهور بآموزگاريِ بختِ بيدار قدومِ اُمراي پادشاهي را سرمايهٔ افتخارِ خويش دانست - و باستقبال شتافته خدماتِ شايسته بجاي آورد - و پيشکشے درخورِ حالِ خويش بعزمِ نثارِ(۶) درگاهِ جهان آراي

---

(۲) در [بعضي نسخه] صحرا صحرا (۳) در [بعضي نسخه] که ساير بزرگان (۴) نسخهٔ [ب] پرتاپ نام را (۵) نسخهٔ [ل] شاهنشاهي (۶) نسخهٔ [ل] نياز درگاه •

صورت و معني سرانجام داد - و [چون بحوالي گلکنده[۲] (که محلِ اقامتِ رانا بود) مضربِ خیامِ عسکرِ فیروزي مند شد] رانا کوکا[۳] اظهارِ خجالت و ندامت از روزگارِ گذشته و امتداد در تقصیرِ خدمت نموده از راهِ انقیاد و استشفاع راجه بهگونت داس را آمده دید - و راجه را بآئینِ بزرگي بخانهٔ خویش برده مراسمِ میزباني بجای آورد - و پسرِ رشیدِ خویش را همراه ساخت - و چنان وا نمود که از نامساعديِ بخت - توحّشے بخاطرِ من راه یافته بود - اکنون بوسیلهٔ شما التجا بدرگاهِ مقدّس مي‌برم[۴] - و فرزندِ خود را به‌بندگي مي‌فرستم - و بمرورِ ایّام خاطرِ وحشت زدهٔ خود را تسلّي‌داده خود هم بدولتِ بساطبوس مشرّف خواهم گشت - و بعد از اندک فرصتے راجه تودرمل نیز از گجرات آمده احرازِ دولتِ ملازمت نمود - و جمعِ متنقّحِ آن مملکت را بدفترخانهٔ عالي[۵] سپرد و در هنگامِ آمدن رانا او را نیز آمده دید - و اظهارِ چاپلوسي و فروتني نمود ●

و از سوانحِ رسیدنِ مظفّرخان بآستان‌بوسِ والا ستاد - و بمنصبِ بزرگِ وکالت سربلند شدن (هرچند چنین اورنگ‌آرای دین و دنیا را وکیلے در نشأهٔ صورت نمي‌باشد - و وزیرے در عالمِ ظاهر صورت نمي‌بندد - و عقلِ دوربینِ فراخ‌حوصلهٔ خدیوِ جهان متکفّلِ جمیعِ اشغالِ سلطنت است) لیکن خلافت‌پیرای ملکِ صوري و معنوي (چه بجهتِ پرده آرائیِ خویش - و چه بملاحظهٔ نیازمنديِ درگاهِ صمدیّت - و چه بواسطهٔ افزودنِ اعتبارِ مخلصانِ کاردان) هرچند گاهے جمیعِ مهمّاتِ کارخانهٔ سلطنت را بیکے از طرزدانانِ بساطِ عزّت میسپارد - ازانجمله درینولا چنان بخاطرِ الهام پذیرِ شاهنشاهي متمکّن‌شد که خدمتِ وکالت باز بمظفّرخان مفوّض گردد - از گجرات حکمِ معلّی نفاذ یافته بود که مظفّرخان را از هرجا که رسیده باشد برگردانند - و (چون راياتِ فیروزي بدارالخلافه نزولِ فیض‌انتما فرماید) دولتِ بساطبوس[۶] دریابد - مظفّرخان خالدین‌خان[۷] و میرک[۸] خان کولابي و شاه قلي میمندي[۹] و خواجه شمس‌الدّین و جمعے دیگررا از لشکرِ مالوه همراه گرفته باستعدادِ شایسته از سارنگ پور متوجّهِ گجرات شد - و نزدیکِ اُجین براجه مانسنگهه (که از کچهیواره عزمِ گجرات داشت) پیوست - خواجه شمس‌الدّین خافي میگفت که در سیرا از دقائقِ نجوم اطّلاع داشتند میگفتند این لشکر بزودي خواهد برگشت - مظفّرخان آنها را بجهتِ امتحان مقیّد طور داشته بود بقصبهٔ دهوب[۱۰] (که برزخے ست میانِ مالوه و گجرات) نوشتهٔ آصف خان و قاسم‌علي سیستاني

---

(۲) نسخهٔ [ز] کول کنده - و در [اکثر نسخه] کوکنده - و در [بعضے] لوکنده (۳) نسخهٔ [ل] کتیکا (۴) نسخهٔ [ل] مي‌آرم (۵) نسخهٔ [ب] اعلی (۶) نسخهٔ [ل] آستانبوس (۷) نسخهٔ [ز] خالدین - بدون خان (۸) در [اکثر نسخه] میرکي خان (۹) نسخهٔ [ل] مهمندي (۱۰) در [چند نسخه] دهوپ ●

بهم رسید - که بمیامنِ اقبالِ شاهنشاهي فتحِ گجرات صورتِ دلپذیر بست - و اهلِ[۲] تمرّد و بغي از فرازِ استکبار بنشیبِ ادبار فروشدند - و فرمانِ مُطاع صادر شد که هرجا که اُمرای عظام رسیده باشند توقّف نموده مستعدّ رفتنِ دارالخلافه شوند - از دقیقه بینیِ آن دو فردِ[۳] تجرّد گزین تعجّبها شد و از نویدِ فتح و فیروزي شادمانیها بتقدیم رسانیده لشکرِ نصرت پیوند معاودت نمود - و مانسنگهه بجهانگیر خود شتافت - و مظفّرخان هنوز بسارنگپور نفس راست نکرده بود که خبرِ وصولِ رایاتِ اقبال بمرکزِ خلافت رسید - جریده بتاریخِ روزِ انیران[۴] سيِ اُم آبان ماهِ الهي احرازِ دولتِ آستان‌بوس نموده شرفِ کورنش دریافت - و محفوفِ انواعِ عاطفتِ شاهنشاهي گشت - و بشرفِ منصبِ والای وکالت اختصاص گرفت - و از روی کارداني (که مُودعِ عقلِ او بود) در تمشیتِ مهمّاتِ ملکي و مالي بوزف‌نگاهي همّت بست - (چون بخدمتِ مرجوعه روی اهتمام آورد - و به نیرنگیِ اقبالِ شاهنشاهي موردِ خدماتِ خرد پسند گشت) از نامساعدیِ بخت در اندک فرصتي چشمِ او فروغِ تائیدِ دولتِ خداداد را در نیافته خود بین آمد - و تجرّعِ بادهٔ هوش‌ربای دنیا آغاز شد همواره بخود گمانِ کار پردازي و نیک‌سرانجامي بردے - و انتظامِ سلسلهٔ صورت را بخود منسوب داشتي و ازان (که اسمِ وکالت را آن‌گیهان‌خدیو بجهتِ مصالحِ دولت برو اطلاق کرده بود) آن سادهٔ لوح رفته رفته خود را سزاوارِ آن دانسته در خود آرائي افزود - و بسرِ تغافل و اغماضِ شاهنشاهي نرسیده برخود نظر انداخته خود آرای گشت - تا آنکه سخنِ داغِ سپاهي درمیان آمد - و او (چون نشهٔ بدمستیِ اعتبار داشت - و عقلِ او زنگ آلود بود) بحقیقتِ معامله نرسیده یافه درائي پیش گرفت ٭

و اجمالِ این تفصیل آنست ازبسکه میانِ آقا و نوکر مخالفات میشد بر خاطرِ اقدس گران مي‌آمد - چه ملازمانِ دونِ همّتِ زر بنده (که از فروغِ عقل و اخلاص نصیبه نداشت) سودِ خود را در زیانِ دیگران مي‌اندیشیدند - و فراوان بےانصافي و بےتمیزي و قدر ناشناسي بکار میرفت و لهٰذا نوکر باندک ناملائمي خاکِ بیوفائي بر فرقِ احوالِ خویش انداخته صاحبِ دیگر گزیدے[۵] - و از تبعرائي بر قبحِ بیوفائي نرسیدے - و آقا و سردار نیز مغلوبِ آز بوده در جمعِ مال کوشیدے نه در ابقای ناموس - و همواره چیزِ اندک بنوکر داده در عوضِ ناموس درهم و دینار فراهم آوردے - خاطرِ جهان‌آرای شاهنشاهي [که تقسیمِ رواتب و وظائف و ادرارات را (که نخستین کارِ فرمانروایانِ والا ست) برای پردگي‌شدنِ خویش ترک کرده بود] بران شد که این پرده از پیش بردارد

---

(۲) نسخهٔ [ا ب] اهل بغي و تمرد (۳) نسخهٔ [ی] مرد تجرد گزین (۴) نسخهٔ [ل] شنیده

(۵) نسخهٔ [ل] گزیدے - و آقای دیگر گرفتي و از تبه رائي ٭

و آئینِ معدلت را [۲] بفروغِ خردِ دوربینِ خود سرانجام بخشد - بنابران (معاملهٔ قانونِ داغ - و خالصه ساختنِ ممالکِ محروسه - و مراتبِ پایهای اعیانِ دولت مقرّر فرمودن - و در خورِ جمعیّت و خدمت و اخلاص و بےغرضي و کارطلبي رعایت کردن) در خاطرِ اقدس میگذشت که از مکامنِ قوّت بفعل در آرد - و (چون پیوسته مشاغلِ معنوي فراوان‌تر از مهمّاتِ صوري بود - و مخاطبی و معاونے لایقِ این کار نمي‌یافت) بعضے اوقات بمحرمانِ بزمِ مقدّس مذکور فرمودے - و راجه‌تودرمل بعرض رسانیدے که اندیشهٔ صواب پیرامونِ خاطرِ اقدس میگردد - و از عمومِ نا معامله فهمیِ عالمیان جز این بدل نمیرسد - خصوصاً هرگاه بیشترے از عساکرِ نصرت‌طراز سخن شنو اخلاص‌گزین باشد - و بااین صلاحِ کارِ آن‌گروه وجههٔ همّت گردد - لیکن ظنِّ غالب آنست که منعم‌خان و مظفّرخان باین معامله راضي نباشند - و دربن‌هنگام (که مظفّرخان معامله‌آرای درگاه والا شد) با او این سخن درمیان آوردند - و او از خودآرائي و معامله نشناسي در رواجِ آن آئینِ مقدّس تساهل نمود و از نظرِ عاطفت افتاد ٭

(۳) نهضتِ موکبِ همایون باز بصوبِ بنگ و بهار - و سزا یافتن بد معاشان فتنه شعار

همگي همّتِ حقیقت‌اساسِ انجمن آرای سلطنتِ زمانِ مسعودِ ما آنست که ساکنانِ هر دیار از خرد و بزرگ باندازهٔ دریافتِ خود پرستشِ دادارِ بیچون نموده ظاهرِ خویش را با باطن همرنگ گردانند - و پای ادب از گلیمِ خود دراز نساخته در خود پرستي و خود آرائي نباشند - بلکه ازین‌پایه فراترک شده از اسبابِ انتظام شوند - تا چنانچه خطابِ باطلي را مستحق نباشند در خورِ القابِ عاطلي و معطّلي هم نگردند - و بهر دیارے (که گیتي‌خدیو لشکر کشید) و هر طایفهٔ (که از صدماتِ افواجِ جهانگشای متادّب گشت) تمامیِ نهمتِ جهان‌آرا اصلاحِ حالِ آن بلاد و هدایتِ آن‌گروه بود - لهٰذا دربن مدّت سلیمان کرراني (که ایالتِ بنگ و بهار داشت) (چون پیوسته اندازهٔ حالتِ خویش دانسته آدابِ فرمان‌برداري بجای مي‌آورد) سریرآرای اقبال همین صورتِ اطاعتِ ظاهري را ببهای فرمان‌برداریِ باطني خریدے - و آن گروه از عساکرِ فیروزي‌مندِ شاهنشاهي آسیبی ندیدے - و هرچند (بمقتضای خبثِ باطن در پیشگاهِ سیاست آوردني بودند) امّا دانای روزگار را چون ناظمیِ ظاهر ضمیمهٔ آرایش و انتظامِ باطني شده است

---

(۲) نسخهٔ [ا] و آئین معدلت را (۳) نسخهٔ [ا ی ل] همت گماشتن حضرت شاهنشاهي بتسخیر بنگ و بهار و لوازم این کار سرانجام دادن ٭

جلیابِ ظاهري را وسیلهٔ نجاتِ آن گروه گردانیده بود - دریں هنگام [که او رختِ هستي بر بست و نوبتِ جوانانِ تیره رای بدمست (که از سیه بختي در حفظِ ظاهر غفلت ورزند) رسید علي‌الخصوص دریں وقت که ریاستِ آن دیار به داؤد پسرِ خردِ سلیمان منسوب گشت] طیلسانِ تزویرِ صوریِ ایشان دریده شد - و او پای از اندازهٔ خود دراز کشیده از اسبابِ شورشِ آن ناحیت شد - چنانچه پیشتر ازیں نبذے گفته آمد - همّتِ جهان‌کشای شاهنشاهي بتادیبِ آن گروه و مراعاتِ احوالِ رعایای آن دیار پرداخت - اگرچه پیشتر ازیں‌زمان مستوجبِ تنبیه شده بود نیکی بمُقتضای قانونِ سلطنتِ کُبریٰ (که اهم را بر مهم مقدّم ساخته جهان‌آرائي بتقدیم میرسد) ایں کارِ مهم قدرے در پردهٔ تاخیر مانده بود - اکنوں (که اَیتیِ خدیوِ جهان پرور خاطر از فتنه‌انگیزانِ گجرات وا پرداخت) روی توجّهِ والا باصلاحِ ممالکِ شرقیّه و بر انداختنِ گردن کشانِ نخوت‌مندِ آں‌حدود آورد - بمجرّدِ رسیدنِ موکبِ مقدّس بمستقرِّ سلطنت لشکرخان میربخشي و پرمانند خویشِ راجه تودرمل را (که سربراهیِ نواره یعني انتظامِ کشتیهای جنگي مشتمل بر توپخانه و عملهٔ آن باو[۲] متعلّق بود) با نواره فرستادند - و مناشیرِ مطاعه مجدّداً بامرای کبار و جایگیر دارانِ آنحدود شرفِ نفاذ یافت که بکجهتي و اتّفاق را شیمهٔ خود ساخته از صلاح‌دیدِ منعم‌خان خانخانان بیروں نباشند *

و از خصائصِ دولتِ خدیوِ زمانِ ما آنست که کارے (که اولیای دولت بصد اهتمام نتوانند کرد) مخالفانِ ایں بارگاهِ مقدّس بتقدیم میرسانند - چنانچه بتازگي مصداقِ ایں‌معني کشتنِ داؤد است لودي‌خان افغان را - او در گربزت دست دراز داشت - و در تدبیر دل قوي و نفسِ ناطقهٔ دیارِ شرقیّه شده برآمدِ کارِ طوائفِ افغانان را طلبکار بود - بتائیدِ اقبالِ روز افزونِ شاهنشاهي از داؤد (که بر داشتهٔ او بود) مخالفت کرد - چنانچه پیشتر در ضمنِ سوانح گذارش[۳] یافت که کشتنِ داؤد پسرِ تاج عمزادهٔ خود را سببِ برهمزدگیِ خاطرِ لودي گشت - و منعم خان خانخانان ازاں داهیهٔ خطیر نجات یافت - (چوں نسبتِ معنوي باین دولتِ ابدقرین درست نساخته بود - و بظاهر با ولي‌نعمتِ خود برآمده) آن همه عقل عقیلهٔ او شد - و افغانانِ یکجهت ازو برگشتند - و داؤد بسعيِ قتلو[۴] و گوجر و شمس‌خان موسی‌زئي و اسمٰعیل سلاحدار و جمعے دیگر گذهي را استحکام داد - و در بذلِ خزینهٔ سلیمان دستِ اهتمام گشود - کم‌نظرانِ مگس همّت برو گرد آمدند - و لودي (که بر عقلِ مکر اندوزِ تجربه‌کارِ خود و آشنایانِ بےحقیقتِ گزاف‌گوی خویش در غرور افزائي بود) بناکامي تن داده بقلعهٔ رهتاس متحصّن شد - داؤد جمعے را بر سرِ او

---

(۲) در [اکثرنسخه‌ها] باو بود (۳) نسخهٔ [ل] نگارش یافت (۴) نسخهٔ [ا] قیلو . و نسخهٔ [ل] قیلو *

تعین نمود تا نزدیک رهتاس رسودند - لودي بناگزیر ملتجي بدرگاه معلّی شده استمداد از منعم‌خان نمود - خانخانان هاشم خان و تنکري قلي خان و باري تواچي باشي و مولانا محمود آخوند و جمعی را فرستاد که بشمشیر و عقل معاضدت او نمایند - و خود هم عزیمت پیش نمود که شاید لودی آمده به بیند - و مهمّ بنگ و بهار بآساني صورت یابد ●

دریندلا (که دارالخلافه از فروغ معدلتِ شاهنشاهي روشني‌افزای عالم بود) شرحِ این‌سوانح بمسامع اقبال رسید - و بزبانِ فعل مژدهٔ فتح و نصرت رسانید - آنحضرت شطرے از توجّهٔ عالي را درتحصیلِ و تیسیرِگشایشِ آن‌ملک مصروف داشتند - اگرچه لشکرِ انبوه بآن‌خدمت نامزد شده بود لیکن همه[۲] کس را این حالت نیست که در مراسمِ خدمت غایبانه برابرِحاضرانه باشند - برای تحریضِ ضعیف‌اعتقادان و سوداگرطبیعتان (که خدمتِ بےبها و تردّدِ بے مجرا را ضایع انگارند و درگروِ منفعتِ نقد باشند) راجه تودرمل را (که بامانت و دیانت و عنایت و محرمیّتِ درگاه امتیازِ تمام داشت) تعین‌فرمودند - تا در احضارِ مردم و دیدنِ شانِ لشکر اهتمام نماید - و آن دو گروه زربنده لو را جاسوسِ خدمت دانسته بکاهلي و فتنه‌اندوزي (که شیمهٔ این‌دو طایفه است) نگرایند و بچستي و چالاکي غایب را چون حاضر دانسته بشعارِ بندگانِ اخلاص‌مند خدمت آرای باشند ●

منعم‌خان خانخانان درکنارِ ترمهاني[۳] (که مجمعِ آبِ گنگ و جون و سرو است) رسیده بود که راجه تودرمل آمد - و در گرمیءِ هنگامهٔ دولت‌افزای همّت بست - در اندک فرصتے لشکرےگران مجتمع شد - ترتیبِ افواجِ این لشکرِ اقبال برین‌نسق قرار یافت - قول بتدبیر[۴] و شمشیرِ خانخانان و جمعی از ملازمانِ عتبهٔ دولت استحکام گرفت - و مجنون‌خان و بابا خان و طایفهٔ دیگر در انتظامِ مهمّاتِ برانغار معیّن‌گشتند - و محمّد قلي‌خان برلاس و قیاخان و اشرف خان و جمعی دیگر ناظمِ جرانغار شدند - و خان عالم و میرزا علي و جمعی دیگر بهراولي کار طلب بودند - و چون راجه شانِ لشکرِ اقبال‌مند دید لشکرخان و برخے از ملازمانِ خانخانان از آب گذشتند - نظام با فوجے انبوه از افغانان (که قلعهٔ بتارکي ساخته در برابرِ لشکرِ منصور بود) فرار نمود - و در همین اثنا نوشتهٔ تنکري قلي و آنجماعه که رفته‌بودند رسید که لودي ما را رخصت داد - و خود بداؤد صلح کرد و اینک باستعدادِ فراوان بر سرِ پرخاش و پیکار است - اگرچه این خبر قدرے بر ظاهربینان دشوار نمود امّا اقبالِ ازل‌پیوند اسبابِ فیروزي سرانجام داده مسرّت آرای شد - چنانچه می بعد سرِّ این منصوبهٔ بدیع پدید گردد ●

الغرض لودي را تسویلاتِ داؤد (که بتعلیمِ قتلو و گوجر بود) ازراهِ راست برد - و چنین

---

(۲) نسخهٔ [ل] هرکس (۳) نسخهٔ [ی] تریبني (۴) نسخهٔ [ز] بتدبیر و شیمهٔ - با بتدبیر و تمیز ●

پیغام داد که تو بجای سلیمانی - اگر بواسطهٔ حبِّ این‌خاندان بمن بخشم برآمده باشی حقِّ دولت گذارده - مرا ناخوش نیامده - و بتو در جمیعِ امور استظهار تمام است - درینوقت (که عساکرِ والا شکوه بر سر آمده) از فرطِ خیر اندیشی (که پیوسته بظهور آورده) کمرِ همّت به پیکار بر بند - لشکر و خزانه و توپخانه را بتو همراه میکنم - بعد از درازیِ سخن بوسیلهٔ گوجر میانِ داؤد و لودی صورتِ صلح نقش بست - و داؤد تسلّی نموده اورا پیشتر از خود فرستاد - و بعد از چند روز لودی از بخت‌برگشتگی آمده روبروی لشکرِ منصور قلعهٔ ساخته بجنگ و ستیزه پیش آمد - و همواره برکنارِ دریای‌سون جنگِ کشتی میشد - و پیوسته نصرت از جانبِ اولیای دولت بود - بهادرانِ چابک‌دست از آب گذشته جنگ می‌انداختند - و از اطراف و جوانبِ مخالفان بتک و تاز پیش‌می‌آمدند روزے جمعی را بسرکردگیِ لعل‌خان از آب گذرانده برسرِ جرانده‌کوت[2] فرستادند - او بقدمِ اخلاص تیزدستی کرده دست‌بردے شایسته نمود - و چهارده کشتیِ مخالف بدستِ او افتاد - بسیارے از اهلِ عناد بگردابِ فنا فرو رفتند - و پسرِ لعل‌خان این جانِ ناپایدار سپردنی را در خدمتِ صاحب‌خود داده[3] سرخ‌روی ازل و ابد شد - و مقارنِ این‌حال هرج و مرج در افغانان پدید آمد و کشته شدنِ لودی اشتهار یافت *

و حقیقتِ این قضیّه آنست که (چون لودی مطمئن‌خاطر شده هنگامهٔ نبرد گرم داشت) داؤد از عقب رسیده بخانهٔ جلال‌خان کدهوریه[4] آمد - و کس فرستاد که لودی و کالو و پهول[5] (که وکیلِ لودی بود) بیایند - که بعضے سخنان درمیان‌است - لودی بدلجمعیِ تمام با پهول روانه شد - و کالو همراهی نکرد - و گفت مرا ازین طلب بوی‌خیر نمی‌آید - داؤد در نخستین‌حال نسبت بلودی لوازمِ تعظیم بجای آورد - و بعد ازان خود برخاست - قتلو و جمعے آمده در مقامِ گرفتنِ او شدند - ملازمِ لودی (که شمشیرِ او داشت) چون بر آثارِ غدر آگاهی یافت شمشیر بقصدِ قتلو انداخت - درین اثنا سرهنگان پاره پاره اش کردند - و لودی را مقیّد ساختند - و در افغانان شورشِ شگرف پدید آمد - و همه اعیان در کشتنِ او اتّفاق نمودند - داؤد ازو پرسید که چه باید کرد او چنین پاسخ‌آرای شد که درعرض و ناموسِ من نبایستے دست‌انداخت - و اکنون (که باغوای کوتاه اندیشان درین‌بلا افتادم) صلاحِ حال آنست که بخلوتکدهٔ عدم آرامش یابم - و آن بیدولتان از تیره راکی قصدِ دولتِ خویش کرده اورا با پهول بنهانخانهٔ عدم فرستادند - از آثارات[6] اقبالِ خداداد آنکه لودی افغان (که بهزار تدبیر دور ساختنِ او از میان دشوار بود) باهتمامِ مخالفان برداشته آمد

---

(۲) در [چند نسخه] جرانده کوت (۳) نسخهٔ [ل] سپرده (۴) نسخهٔ [ا ی] کدهوریه (۵) نسخهٔ [ا ی] بهول (٦) نسخهٔ [ب ی] امارات *

و اسمعیل پسرِ لودي را (که بسیار خرد بود) خیراندیشانِ او پیشِ خانخانان آوردند - و خانخانان
تأثیرِ شایسته از آبِ سون گذشت - و از فرطِ مراسمِ حزم و خدوک اندازی یافه درایانِ هرزه‌گوی
کارِ آسانی را دشوار گرفت - از کشتنِ(۲) لودي چنان تفرقه در لشکرِ مخالف افتاده بود که (اگر مبارزانِ
اقبال‌منده همّت و حوصله را فراخ ساخته تیزدستي مي‌نمودند) بزودي و آساني کار بانجام میرسید
لیکن (چون گشادِ این‌کار در گروِ وقتِ خاص بمیامنِ ورودِ رایاتِ همایونِ شاهنشاهي باز بسته بود)
در ازای چابکي و چستي مراسمِ احتیاط و تأنّي افزودند - تمامِ لشکر جیبه پوشیده سوار میشد
و راجه تودرمل و لشکرخان و اعتمادخان خواجه‌سرا پیش رفته جای نزولِ لشکرِ نصرت‌قرین میدیدند
و آن‌زمین را بمردم قسمت مي‌نمودند - و در اندک فرصتي قلعهٔ حصین و خندقِ عمیق صورت میگرفت
همچنان تا نواحیِ پتّنه راهِ حزم و احتیاط مي‌سپردند *

و از روزافزونیِ اقبالِ شاهنشاهي آنکه داوُد با چندین لشکر و اسبابِ جنگ از راهِ بیدلي رفته
درونِ قلعهٔ پتّنه متحصّن شد - و بپای خود مسجونِ گلخانهٔ(۳) ادبار گشت - و افواجِ گیتي‌ستان بشکوهِ
اقبال‌طراز مورچلها قسمت نموده محاصره کردند - و عرائض مشتمل بر شرحِ سوانحِ تائیداتِ آسماني
و تفصیلِ نیرنگیِ دولتِ روزافزون نوشته بدرگاهِ مقدّس فرستادند - و آن شرائفِ ارقام سرمایهٔ افزایشِ
شکرِ ایزدي گشت - شاهنشاهِ آفاق در دارالخلافهٔ آگره طبقاتِ انام را بعواطفِ(۴) خسرواني ممتاز ساخته
در عادات و عبادات هدایت میفرمود - هم در بخشش و بخشایش کارنامها مي‌پرداخت - و هم
در معموریِ ملکِ صورت و آبادانیِ عالمِ باطن تکاپو میکرد - و برخلافِ بیشترے از بزرگانِ دوران
شکرِ الٰهي را بزبانِ فعل ادا مینمود - ولایت را با سلطنت همرنگ ساخته بود - و خاک‌نشیني را
با اورنگ آرائي همسنگ کرده *

و از جلائلِ سجایای شاهنشاهي (که درینولا بظهور آمد) آنست که چون بمسامعِ عُلیا رسید
[که سیف‌خان کوکلتاش (که در نیکوخدمتي و اخلاص‌افزائي جان‌فشاني نموده کامیابِ ملکِ بقا
گشت) و شیخ محمّد بخاري (که در یورشِ اوّلِ گجرات مردانه و مخلصانه بخلوتگاهِ(۵) شهادت شتافت)
هم مبلغهای گرانمند(۶) ذمّهٔ این دو مخلصِ عاقبت‌محمود گرانبار است] مواهبِ عاطفتِ شاهنشاهي
مخلصانِ فدوي را بادای جمیعِ آن‌وامهای گران سبکسار ساخت - و خواطرِ برهم‌زدهٔ قرض‌خواهان را
جمعیّت بخشید - و همواره ازان منبعِ بینش و معدنِ فرهنگ سخنانِ بلند و آئینهای والا بظهور
میرسد - اگر انموذجے ازان نگاشتهٔ کلکِ صدق رقم گردد سادہ‌لوحانِ دبستانِ آفرینش بے مبالغه

(۲) نسخهٔ [ب] کشتنی (۳) نسخهٔ [ي] گلخن - و گلخن بمعنی آتشخانهٔ حمام (۴) در [چندنسخه]
(۵) نسخهٔ [ز] بجلوه گاه (۶) نسخهٔ [ل] گران *

حمل بر اطرای مادحان[۲] نمایند - و باوجود آنکه باطنِ مقدّسِ شاهنشاهي آلودهٔ علومِ رسمي و معلوماتِ مکتسبي نیست لیکن (چون عنصرِ قدسي بیواسطهٔ بشري و رابطهٔ ملکي پذیرای نورِ مطلق است) بیشواست کلماتِ قدسیّه ازان منهلِ فیض بظهور مي‌آمد - چنانچه در خاتمهٔ این شگرف‌نامه نبذے ازان نکاتِ الهامي تحریر خواهد یافت - ازانجمله درین ایّام روزِ جمعه در مسجدِ جامعِ فتحپور منزلِ برکات فرموده نظّارگیِ مجمعِ ظاهرپرستان بودند - مولانا عبدالرّحمٰن واعظ (که دران نزدیکي از ماوراء النّهر آمده بود) سخنانِ موعظت مذکور میساخت - در اثنای آن ذکرِ کفرِ آبای نبوي و وعیدِ دوزخ بر زبان آرد - آنحضرت بفرمودند همانا این نقل از صدق فروغي ندارد - چه هرگاه شفاعتِ چندین گناهکاران باین وسیله مقبول باشد مادر و پدر چون محروم مانند - و بکفرِ مخلّد چگونه منسوب گردند - حاضرانِ محفلِ قدس آفرین‌گو شده سجدهٔ عقیدت بتقدیم رسانیدند •

و از سوانحِ جشنِ ختانِ شاهزادهای والا گوهر دریا نژاد است - ازانجا (که احیای رسومِ باستانیان در نظامِ نشأهٔ ظاهر رکنے ست قوي - و اقتفای[۳] آثارِ پیشینیان در انتظامِ ملکِ صورت اصلے ست اصیل علی الخصوص که طیلسان‌آرایان و عمامه‌بندان رسم و عادت را منسوب بنوامیسِ الٰهي داشته باشند سیّما که فرمان‌دهانِ چارسوی دنیا برای جشن‌آرائي تقریب‌جوی اند - و بجهتِ بخشش و بخشایش باعثِ طلب) بنابران اساسِ ختانِ شاهزادهای پاک طینت بخاطرِ اقدسِ فراهم آوردهٔ جهانِ صورت و معني رسید - و کاردانانِ جدگزین برای سرانجامِ این‌انجمنِ دلگشا نامزد شدند - ابوابِ خرّمي گشوده گشت - و اسبابِ شادماني آماده شد - و بخشش و بخشایش را بازار رونق افزود - همّت را اساسِ بلند نهادند - و فطرت را پرده از روی برداشته آمد - و تیزگزینانِ نغمه دوست را مستي (که پیرایهٔ هوشیاري‌ست) افزایش گرفت - و بنفائسِ ایقاعاتِ[۴] موسیقي علّتِ سودا از سرِ شوریدگانِ بزمِ محبّت بیرون رفت - طبیعت پروران غذا جوی را معدهٔ خواهش ممتلي‌شد - آزمندانِ درازآرزو کامروا گشتند - شادي از بزمگاهِ خاص ببارگاهِ عام آمد • ابیات •

دَها و دهش دارد و مردمي • سروشے ست در صورتِ آدمي

فراخ افکند بارگه را بساط • باندازه خندد چو یابد نشاط

روزِ آذر نهمِ آبان ماهِ الٰهي موافقِ پنجشنبه بیست و پنجمِ جمادی‌الآخر این سه قدسي طینتانِ والا فطرت را بآئینِ شایسته بختانِ مسعود پذیرای عشرت ساختند - و نهالِ پیرای حدائقِ آمال گشتند • رباعي •

شد ریخته برگِ گلِ سوري از باد • یا غنچه نقابے ز رخِ خویش گشاد

---

(۲) نسخهٔ [ي] مدلحان (۳) نسخهٔ [ل] اقتدای (۴) ایقاع - پست و رست کردن سرودگو آوازرا •

نہالی کہ چوبست میوۂ(۲) نخل مراد * جرمی کہ شگوفہ داشت از شاخ افتاد

خرد و بزرگ را روزگار خوش شد - و فرمانروای ظاهر و باطن را (کہ پیوستہ بے سبب گنجہا را در کنار مسکینان و غریبان نہادہ) چنین باعث دلگشا بظہور آمد - مستبصر(۳) داند کہ چہ قسم بذل و نوال را روز بازار شدہ باشد - نخلبند روزگار بظاهر هنگامۂ خلائق را آرایش مي بخشد - و بباطن خلوت با ایزد بیچون خود داشتہ از صحو نقوش کوني رنگین خیال و نگارین دل است * * قطعہ *

سبحان‌اللہ ز فرط بے تمثالي * دانش بود(۴) از ساحت ذاتش عالي

یک قطرہ ز فیض او نیابم محروم * یک ذرّہ ز نور او نہ بینم خالي

از سوانح بہجت بخش سعادت افزا آنکہ آن آسمان وقار را بعظائم(۵) امور وزن فرمودند - و از بخشش و بخشایش جہانیان کامیاب مسرّت گشتند * * قطعہ *

شاہے کہ دلش طلسم اعظم دارند * نہ گنج فلک بوزن او کم دارند

از فرط بزرگي نتوان وزنش کرد * در یک طرفش مگر(۶) دو عالم دارند

فرستادن شاهزادۂ والا گوهر سلطان سلیم بدبستان دانش آموزي

شهریار دانش پژوہ فرزندان گرامي را بے تعیین اتالیقے در حوزۂ عاطفت خویش داشتہ هموارہ بخوبترین جہے (کہ در باستاني زمانہ مثل آن کمتر نشان دهند) تربیت میفرماید - و بفنون دانائي روز بروز شني افزاي نفوس قدسیۂ ایشان است - درین هنگام [اگرچہ آن نور حدیقۂ اقبال پیوستہ در بساط حضور و محفل(۷) شاهنشاهي اکتساب اقسام کمالات صوري و معنوي مي فرماید - و زمان زمان میامن انفاس مقدسہ و توجہات منیفۂ آنحضرت خاطر مصفّای آن گلدستۂ بہارستان دولت برای مراتب نور است - هم آداب معدلت و رعیّت پروري و آئین قطع معاملات (کہ دران آشنا بیگانہ یکسان باشد) مي آموزد - و هم غرائب رموز نفس و بدائع تصفیۂ خاطر را دانش پذیر میگردد حتیاج نبود کہ آن نونہال اقبال را بمکتب سپردہ آموزگار گذارند(۸)] لیکن [چون رسمے ست متاني (کہ بزرگان دوربین فرزندان مستعد را بتعلیم آراستہ ظاهران پراستہ باطن منسوب گردانند) بدید و شنید و گفتار و کردار آن مصفّی شمائل ملکات گزیدہ روز افزون شود - و ازانچہ در حضور

---

(۲) نسخۂ [ا] گل نخل (۳) در [چند نسخہ] منبصر (۴) در [بعضی نسخہ] ذاتش بود از ساحت انش عالي (۵) در [چند نسخہ] بعظائم امور (۶) نسخۂ [ا] اگر دو عالم (۷) نسخۂ [ب] محفل رب شاهنشاهي (۸) در [اکثر نسخہ] گردانند *

اقدس آن والا فطرتان آموخته باشند در هنگام دوربین صوري صحبت و مکالمت آنچنان شایسته معنی حالي شاي گردد - و نیز بوسیلهٔ این خدمت مستعدان روزگار از تنگنای معیشت برآیند - و ذریعهٔ شمول افضال و عموم احسان گردد - و هم دست آویز شفاعت مضطران و گناهکاران سرانجام یابد چه درین بارگاه عالي اساس انتظام جهانیان (چنانچه بر تنبیه و تادیب و مالش و کشش متمردان و گردنکشان نهاده اند) همانطور باغماض و عفو و بخشش و بخشایش این نگارخانهٔ نظرفریب را زیب و زینت داده - و هنگام استیلای قُوای غضبي کارپردازان جهان را فرصت عفو کمتر بدست افتد و از بنجا ست که دوربینان عرصهٔ آفرینش پیوسته بتکاپوی سخت جمعی از فرمانبران اخلاص مند را آن مکنت مي دهند که در هنگام شورش قوت غضبي عنان اختیار صاحب بدست آورند - و بوسیلهٔ عرض خویش گناهکاران را نجات بخشند - چه اگر آن مجرم نبوده است خود عبادتے بظهور آمده و نگذاشته که صاحب مصدر امرے ناحق شود - و اگر في الواقع مجرم بوده است چون بنیان آدمي بر لغزش و نسیان و سهو و خطاست بسیار مجرمان باشند که نقوش جرائم آن طبقه بزلال عفو و صفح شسته اند که قدر آدمي بغایت گرامي ست - و در زمان غلیان غضب فرصت تشخیص و تمیز کمتر باشد - ناگزیر قانون ریاست آنست که هر آقا در خور پایهٔ خود بتکاپوی خویش از نوکر و غیر آن کسے را بهم رساند که او را اینقدر حالت و اعتبار باشد که در چنین اوقات نازک دلیری تواند کرد - و کلمة الحق تواند رسانید] بادشاه دین[۲] و دنیا را برای این مقاصد ارجمند و دیگر امور (که دانای دوربین بیند و داند) بخاطر قدسي مناظر رسید که نور قندیل جلالت گوهر اکلیل خلافت شاهزاده سلطان سلیم را (که دانش آموز مدرسهٔ الٰهي ست) بیئے از مهذبان اخلاق منسوب ساخته بخدمت تعلیم مشرف سازد - مولانا میرکلان هروي (که بفضائل صوري و معنوي اختصاص داشت) بدین منصب سترگ سربلند گشت - روز خرداد ششم آذر ماه الٰهي موافق چهارشنبه بیست و دوم شهر رجب جشنے دلکش آراستند - و نفس قدسي سمات آن قرة العین سلطنت (که از فوائح تائیدات الٰهي و روائح توفیقات ایزدي حالت قبول فیض و استعداد ادراکات بلند درو پدید آمده بود) آغاز تعلیم صوري فرمودند - و این درخشنده چراغ ایوان خلافت را بزیب تفهیم روشني افزودند آغاز این مقصد گرامي بنام مقدس ایزدي فرموده در معمورهٔ فیض الٰهي گشودند - و پس از ان آغاز حروف ابجد (که اساس مقدمات علمي و مدار مطارحات صوري برانست) نموده بشاهراه دانش رهبري کردند - و مقدسان ملأ اعلی چون دولتمندان بارگاه حضور بزبان حال و لسان مقال مراسم تهنیت بجای آورده ثناگر شدند - و زمزمهٔ دعا از خرد و بزرگ بلندآوازه گشت ○

---

(۲) نسخهٔ [ب] دین پناه را ○

و از سوانح مسرّت آرای این سالِ فرخنده ورودِ بهجت افزای پرده نشینِ بارگاه عفّت که بانوی دودمانِ والا حاجي بيگم است - این مقدّسهٔ سراپردهٔ سعادت ازان باز (که از طوافِ حرمین شریفین تشریف آوردند) باوجود فرطِ علاقهٔ محبّت و روابطِ توجّه (که با خدیو زمان داشتند) در دهلي اقامت گزیده بودند - و در جوارِ روضهٔ مقدّسهٔ حضرتِ جهانباني جنّت آشیاني مواندِ افضال گسترده در لوازمِ خیرات و مبرّات بسر مي بردند - درینولا (که فتوحاتِ گجرات و جشنهای والا بظهور آمد) آن مخدّرهٔ سرادقاتِ کرامت روزِ مارِ اسفند بیست و نهم دی ماهِ الٰهي برسمِ تهنیت تشریف آوردند - و شهریارِ قدردان باستقبال شتافته شرائفِ اعزاز و جلائلِ احترام بتقدیم رسانیدند - ایشان دخترِ طغائی والدهٔ حضرتِ جهانباني جنّت آشیاني اند - الامان میرزا از ایشان بوجود آمده بود - و حضرتِ جنّت آشیاني ایشان را بسیار محترم و گرامي میداشتند از زبانِ اقدسِ شاهنشاهي سامعه افروز گشتم که آن قدر عنایت و لطف (که از ایشان بنسبتِ من بظهور مي آمد) و آن مقدار علاقهٔ خاطرِ من (که بایشان بود) از اندازهٔ گفت بیرون است - و هرکه بر حقیقت آگاه نبود ایشان را والدهٔ حقیقیِ من انگاشتي - در زمانِ شش سالگي مرا دردِ دندان بیقرار داشت - فرمودند که داروئی مجرّب داریم - و برخاستند که آنرا بیارند - حضرتِ مریم مکاني ازانجا که عالمِ حزم و احتیاط است در پیچ و تاب شدند که مبادا دارو بخوردِ من بدهند - و بجهتِ ملاحظهٔ حضرتِ جنّت آشیاني اظهار نمي توانستند نمود - و سعي میکردند که مرا برخیزانده بخانهٔ خود برند - و من جدائي از ملازمتِ این قدسي قباب نمیتوانستم کرد - دریں اثنا دارو آوردند و ازانجا (که مزاجِ زمانه مي دانستند) و از فرطِ محبّتي (که بمن داشتند) پارهٔ ازان بے اظهارِ امرسه میل فرمودند - و بعد ازان در دندانِ من مالیدند - هم خواطرِ ظاهربینان تسلّي یافت و هم دردِ من تسکین گرفت *

و از سوانح آنست که سیّد محمود خان و سایرِ ساداتِ بارهه و سیّد محمّد امروهه [۲] را با جمعي کثیر از دلاورانِ کارگذار برسرِ ولایتِ مدهکر (که بر تعنّت و تمرّد ایستاده بود) تعین فرمودند و سادات دادِ مردانگي داده آن ملک را بعمل آوردند - و اربابِ تمرّد را دست ازان ولایت کوتاه شد و دران نزدیکي پیمانهٔ هستيِ سیّد محمود خان پُر گشت *

و همدرین سال میرمحسن رضوی مشهدي (که برسمِ رسالت در یورشِ اوّلِ گجرات بدکن فرستاده بودند) پیشکشهای حاکمِ دکن و عرضه داشتِ او مشتمل بر فرطِ اطاعت و انقیاد آورده سعادتِ ملازمت دریافت - و مجملِ این مفصّل آنست که دربن هنگام (که محمّد حسین میرزا

(۲) در [چند نسخه] امهروهه *

و جمعی از سیه‌گلیمانِ ادبار گریخته بدکن شتافته بودند) رای ممالک‌آرای اقتضای آن کرد که یکی از کاردانان را پیشِ حاکمِ دکن فرستاده بنصائحِ ارجمند بشاهراهِ اطاعت مهتدی گردانند - تا مخالفانِ فتنه‌اندوز را بدرگاهِ والا فرستند - یا ازان حدود برآورد - برای انجامِ این خدمت میرِ مذکور مقرّر شد و نظام‌الملک حاکمِ احمدنگر اگرچه توفیقِ آن نیافت که آن سیه بختان را مقیّد ساخته بسپارد امّا این‌قدر بهره‌مندِ سعادت گشت که در ولایتِ خویش جای‌نداد - و پیشکشهای لایق مصحوبِ معتمدانِ خدمت‌گزین فرستاده اظهارِ دولتخواهي نمود - و میرِ مذکور ناشکیبائیِ دکنیان و تزلزل درنهادِ شان بمسامعِ اقبال رسانید - که از صدماتِ موکبِ پادشاهي و فتوحاتی (که دربنولا روی داده) این‌طبقه بغریب حالتی مبتلا گشته اند - و اسباب و اموال را از بلاد و امصارِ خویش در شعابِ جبال برداشته نگاه میدارند - لیکن بمقتضای آئینِ شهنشاهِ ملک آرای (که اهم را بر مهم تقدیم میفرمایند) تسخیرِ دکن موقوف داشته همگی‌همّتِ خسروانی در گرفتنِ دیارِ شرقي و تادیبِ سرکشانِ آن سر زمین مصروف ساختند - و چون چشمداشت چنان بود [که از افواجِ گیتي‌ستان (که بسرکردگیِ منعم‌خان در محاصرهٔ قلعهٔ پتّنه اهتمام دارند - چنانچه گذارش یافت) این مهم باهتمام خواهد رسید] توقّف فرموده گوش برآواز بودند که اگر وقت چنین تقاضا کند (که خود هم بدولت و اقبال توجّه فرمایند) عنانِ عزیمت بآن صوب معطوف گردد *

و از سوانحِ آنکه اورنگ نشینِ فرهنگ آرای سمندِ اقبال را جلوه دادند - و بجشن‌آرائیِ عیدِ رمضان افاضهٔ انوار فرمودند - دران مجمع بدیع و انجمنِ عالي بمسامعِ قدسي رسید که صفوت قباب خواجه عبدالشّهید نبیرهٔ هدایت‌پناه ناصرالدّین خواجه عبیداللّٰه (که بخواجه احرار معروف اند) سعادتِ حضور دارند - (چون حق‌اساسي و خداجوئیِ این خواجهٔ آراسته ظاهر مظنونِ بعضی و متیقّنِ طایفهٔ بود) خدیوِ زمان از فرطِ یزدان پرستي و دادار شناسي توجّه فرموده درویش نوازي کردند و خواجه را از اسافلِ صفوف برداشته نزدیکِ خود جای دادند - سبحان‌اللّٰه باوجودِ گنجوریِ خزائنِ صوري و معنوي در طلبِ الٰهي بیقرار اند - و در تکاپوی تحصیلِ رضای او چنین بے‌آرام - سطوتِ سلطنتِ معنوي هرگاه ازین جست‌وجوی باز ندارد دورباشِ شوکتِ صوري چگونه در آن‌را فراز تواندکرد کسے را (که از بخت بلندي شناسای مراتبِ کوني و الٰهي گردانیده جهانبانیِ این دوعالمِ سترگ ارزاني داشته شد) اگر ذاتِ اقدسِ او مظهرِ چنین بدائعِ امور گردد چرا شگرف نماید *

توجه فرمودن گیهان‌خدیو بصوب خطهٔ اجمیر

سریرآرای اقبال (از فراخیِ حوصله و فزونیِ احتیاط و بسیاریِ آزرم و فراوانیِ دریافت)

در عموم مطالب و خصوص مقاصد (چه امور کلّي و چه کارهای جزوي) بر بساط نیازمندي بوده توسّل بدرگاه کبریای احدیّت میفرماید - و از فرط حق‌شناسي از صفوتکدهٔ ضمیر بیرون شتافته احترام منسوبانِ خانوادهٔ دادار پرستان را از لوازم این کار سترگ میشمارد - و با آنکه رموز شناسانِ جهانِ صورت بل ظاهر بینانِ راستي‌منش این عالم از گمان بیقین گرائیده‌اند (که روز افزونیِ سطوتِ[۲] صوري و دولت‌افزائي معنوي و گشایشِ ملکِ ظاهر و باطن و حصولِ جلائلِ مستلذّاتِ عنصري و روحاني بمیامنِ ذاتِ بی‌همالِ این یگانهٔ بارگاهِ آفرینش است) لیکن از کمالِ میمنتِ ذاتي و یزدان‌شناسي و یکتادلي نظرِ دور بین آن جوهرِ یکتای نگارین خانهٔ هستي برخود نمي‌افتد - و آنرا خاص از بارگاهِ صمدیّت مي‌داند - و لهذا هرگاه کارے پیشنهادِ خاطرِ اقدس میگردد نخستین تجدیدِ مراتبِ بازگشت بعتبهٔ ایزدي میفرمایند - و این را غازهٔ چهرهٔ اقبال میشمرند - درین هنگام چنان بر پیشگاه ضمیرِ آسمان‌پیوند پرتو مي‌انداخت که همانا خدمتِ تسخیرِ ملکِ بهار و بنگاله ازان گروه صورت نگیرد - و در تیسیرِ این مراد و تحصیلِ این مقصود رایاتِ مقدّس را بآنصوب نهضت باید فرمود - بنابران مدارجِ توجّهاتِ قدسي بظهور آمد - و طوافِ روضهٔ معینیّه را ازین باب اندیشیده برای اتمامِ طرزهای استفتاح و انجامِ آئینهای استمداد روزِ اورمزد غرّهٔ اسفندارمذ ماهِ الٰهي موافقِ سه شنبه شاردهمِ شوّال نهضتِ موکبِ مقدّس بصوبِ اجمیر شد - و منزلِ اوّل در حواشيِ دابر[۳] اتّفاق افتاد - و چهار روز درین مرحلهٔ دلگشا توقّف فرمودند - و طبقاتِ انام کامروای ظاهر و باطن گشتند - خواجه عبدالشّهید ادراکِ محفلِ مقدّس نموده رخصتِ شهر حاصل کرد - و روزے (که رایاتِ جهانگشای به توده نزولِ اجلال فرمود) میرزا کوکه از فرطِ شوق و وفورِ اخلاص برسمِ ایلغار از گجرات رسید - و آنحضرت برای کامروائيِ او قدمے چند بجانبِ او شتافته سربلندِ دولت گردانیدند - و مشمولِ جزائلِ تفقّداتِ خسروانی ساختند - و روزِ اشتاد بیست و ششمِ اسفندارمذ ماهِ الٰهي در هفت کروهیِ اجمیر مخیّمِ سرادقاتِ عظمت شد - روزِ دیگر پیاده (چنانچه آئینِ آن‌شهسوار عرصهٔ صورت و معني‌ست - که قدمِ فلک فرسا را غبار آلودِ راهِ نیاز میسازند) بمرقدِ منوّر توجّه نمودند - و در آخرهای روز بآن بقعهٔ منیفه رسیده لوازمِ زیارت بجای آوردند - و اربابِ احتیاج و سایرِ منسوبانِ این بقعهٔ گرامي بجزائلِ عطایای شاهنشاهي حظِّ وافر برداشتند - هم باطن را پایه بلند شد - و هم ظاهر بمعدلت رتبت گرفت هم بزرگانِ روزگار را وقت خوش‌شد - و هم فرودستانِ زمانه را آسودگي پدید آمد - بعد از استیفای مراسمِ زیارت بمنازلِ دلگشای (که درینولا نزدیک باتمام پیوسته بود) بفرّخي و خجستگي نزولِ اجلال[۴]

---

(۲) نسخهٔ [ل] سطوت صورت ودولت افزائي و گشایش (۳) نسخهٔ [ب ی] دابر (۴) نسخهٔ [ی] اقبال ●

فرمودند - و توجّهِ عالي در بر انداختنِ اربابِ تمرّد و عصیان و نواختنِ اصحابِ عقیدت و انقیاد مبذول داشتند - و رای‌رام‌داس را (که بکاردانی و آهستگی اتّصاف داشت) بدیوانیِ سرکارِ اعلی منسوب گردانیدند - و حکمِ جهان‌مُطاع نفاذ یافت که دفترداران بدستورِ سابق کسانِ راجه تودرمل باشند - تا هم مهمّ دیوانی از دور بودنِ راجه اختلال نپذیرد - و رقمِ عزل بر حالِ او کشیده نیاید و هم خدمت گزینی را اعتبار افزوده گردد *

آغاز سال نوزدهم الٰهی از تاریخ جلوس شاهنشاهی

یعنی سال مهر از دورِ دوم

درین موسم (که بهارستانِ معنی در جلوه‌گری بود) میمنتِ قدومِ نوروزی ظاهر را همرنگ باطن گردانید - و باطن را از صفای ملکوت فراتر برده تقدّسِ لاهوت بخشید * بیت *

باز گشته دران شکفته حریم * حجرهٔ غنچه از کلیدِ نسیم

گل کُله برفشانده از سرِخویش * دلقِ صدتوی کرده در برِخویش

عندلیبان بصیحهٔ[2] تهلیل * سبحه گردان و لبْ[3] بذکرِ جمیل

گل بمغزِ جهان شمامه زده * شاخ بر نطعِ گل عمامه زده

روزِ پنجشنبه پس از سپری شدنِ یک ساعت و چهل[4] و یک دقیقه هفدهمِ ذی‌القعدهٔ (۹۸۱) نهصد و هشتاد و یکمِ قمری نور افزای صورت و معنی پرتوِ خاص ببرجِ حمل انداخت - و خاکیانِ افسرده را چون افلاکیانِ مقدّس زیب و زینتِ تازه کرامت فرمود - و آغازِ سالِ نوزدهم از دورِ دوم بخرّمی و فرخندگی شد - آن گوهرِ یکتای خلافت در روضهٔ معینیّه جشنی بزرگ ترتیب داد و مجلسِ والا انتظام یافت - عطرِ گلهای بهارِ صوری و معنوی و بخورِ عنبرآمیزِ نشأهٔ ظاهری و باطنی هوای شادروانِ محفلِ اعلی را غالیه سای و دماغِ مجلسیانِ جشنِ قدسی را بعطرسائی نافه گشای گردانید - اربابِ ظاهر به مسرّت‌آرائیِ خاطر پرداخته دادِ دلگشائی میدادند - و صوفیانِ صفّهٔ صفا در وجد آمده آستین بردو جهان می‌افشاندند - تمامِ روز و شب آن دریادل گنجینهٔ بخشش از زرِ سرخ و سفید خوان خوان و دامن دامن برحاضرانِ بارگاهِ اقدس اکرام فرمود - و عمومِ خلائق فیضِ وافر یافتند - و دلهای آزمندان آرامش گرفت *

و دریناولا (که موکبِ همایون خطهٔ دلگشای اجمیر را بنورِ معدلت صفای خاص بخشیده بود) بمسامعِ اقبال رسید که چندرسین پسرِ راجه مالدیو از بیخردی و بےطالعی

(۲) نسخهٔ [ب] بچهچهه تهلیل (۳) در [چند نسخه] دل (۴) نسخهٔ [ل] چهل دقیقه *

راهِ اطاعت و انقیاد (که سرمایهٔ امن و امانِ او بود) گذاشته دمِ مخالفت میزند - و قلعهٔ سوانه را (که مستحکم‌ترینِ قلاعِ صوبهٔ اجمیراست) استحکام داده پناهِ روزِ ادبارِ خویش اندیشید - خاطرِ جهان‌گشای از استماعِ این سانحه بر رعایای آن دیار ببخشود - و شاه قلي خان محرم و رای رایسنگهه و شمال‌خان(۲) و کیسوداس پسرِ جیمل(۳) میرتهه وال و جگت‌رای پسرِ دهرمچند(۴) و جمعی از بهادرانِ هردانی را برای تنبیهِ آن نخوت‌مند نامزد فرمودند - و همچنانکه شیوهٔ مقدّسِ شاهنشاهي ست مواعظِ ارجمند و نصائحِ والا را آویزهٔ گوشِ سعادت‌پذیرِ ایشان گردانیده رخصت دادند - و حکمِ معلّی شد که عتبهٔ اقبالِ ما جلوه‌گاهِ عاطفت و بخشایش است - آن گمراهِ بادیهٔ نادانی را (اگر چراغِ خرد در ظلمت‌آبادِ ادبارش افروخته گردد - و از کردارِ خویش خجالت‌مند شود) بعواطفِ خسروانی امّیدوار گردانند - فرستادها باعتضادِ اقبالِ روزافزون روی بشهرِ سوجت آوردند - کله نبیرهٔ رای مالدیو آنجا دمِ استکبار میزد - از سطوتِ فوجِ پادشاهي بقلعهٔ سرباري(۵) (که در تنگنای کوهستان است) شتافت - اُمرای اهتمام پیشه تعاقب نموده آن قلعه‌را سوختند - و او ازانجا بکوهِ کورنبه(۶) در آمد - بهادرانِ نصرت قرین گروه را از دشت ندانسته تکامشي شدند - کله (چون صورتِ گرفتاریِ خویش معاینه کرد) دست در دامنِ عجز زده بوسیلهٔ راست کیشانِ درست اندیش بلشکرِ منصور پیوست - و کیسوداس برادرِ خود را و مهیس داس و پرتهی راج راتهور را برای خدمت گزیني همراه ساخت - و خود برای درست ساختنِ شکستهای خویش رخصت گرفته ماند ●

و (چون این کار بتائیدِ سماوي از پیش رفت - و در جمعیّتِ چندرسین فتورے راه یافت) اُمرای عقیدت‌مند متوجّهِ شهرِ سوانه(۷) شدند - راول سکهراج(۸) از هواخواهانِ آن مُدبر بریاستِ آنجا سرِ استکبار مي‌افراخت - درین‌هنگام برخے از ملازمانِ رای رایسنگهه بسرکردگیِ گوپال‌داس بتاختِ ولایتِ او شتافتند - چندرسین سوجا و دیبي‌داس را با برخے از دلیران بمعاونتِ راول فرستاد و دران زمان (که آن‌فوج بعضے از مواضع و قریاتِ او را تاراج نموده راهِ معاودت مي‌سپرد) راول با جمعیّت رسید - و عرصهٔ نبرد آراسته شد - و دلاورانِ طرفین کارنامهای مردانگي بظهور آوردند سوجا و دیبي‌داس و مان برادرِ راول درین مصافِ مردآزمائي بگونیستي شتافتند - و بتائید

(۲) نسخه [ا] شمال خان سلطان و کیسوداس - و در [اکثر نسخه] شمال خان و سلطان و کیسوداس پسران جیمل (۳) در [چند نسخه] جیتمل (۴) در [بعضے نسخه] دهرمنکد - و نسخهٔ [ز] دهرمنگد (۵) نسخهٔ [ی] سرباري - و نسخهٔ [ل] مرماري (۶) نسخهٔ [ا] کوبنه - و نسخهٔ [ی] کورسه (۷) نسخهٔ [ی] متهرا (۸) در [اکثر نسخه] میکهراج - و نسخهٔ [ی] میتهراج ●

ایزدی علمِ فتح بر افراخته شد - رای رایسنگهه از شنیدنِ پیکار خود بناوردگاه روی آورد - و پیش
از رسیدنِ او اقبالِ روز افزونِ شاهنشاهی چهرهٔ[۲] آرائی مراد کرده بود - چون راول چنین شکست یافت
از سر بیراههٔ رفتن باز آمد - و پسرِ خود را همراهِ لشکرِ منصور ساخت - و افواجِ نصرت تائید ازانجا
متوجّهٔ تسخیرِ سوانه شدند - چندر سین بودنِ خود را در قلعه مصلحت ندیده به پتّای راتهور
و پنّای بقّال سپرد - اولیای دولت بمحاصرهٔ آن همّت گماشتند - چون ضمیرِ اقدسِ شاهنشاهی
از مهمّاتِ این صوبه فراغ یافت روزِ امرداد هفتمِ فروردین ماهِ الٰهی موافقِ[۳] چهارشنبه بیست و سیومِ
ذی القعده بهمعنانیِ دولتِ روز افزون متوجّهِ دارالخلافه شدند - و داد دهان و عشرت گزینان
نهضت فرمودند - روزِ رام بیست و یکمِ فروردین ماهِ الٰهی لوای نصرت اعتلا در دارالخلافهٔ فتحپور
افاضهٔ انوار فرموده ابوابِ معدلت و رعیّت پروری و ظالم گدازی و مظلوم نوازی بر روی
عالمیان گشوده گشت *

درین هنگام (که آغازِ موسمِ باران بود) عرائضِ منعم‌خان خانخانان از سمتِ ممالکِ شرقی
بیهم رسید که محاصرهٔ حصارِ پتّنه بامتداد کشید - (اگرچه پیوسته عیارِ مردانگیِ مبارزانِ طرفین
گرفته میشود - و نصرت قرینِ اولیای دولت است) لیکن (چون از یک جانبِ قلعه دریا ست) آذوق
بدرونیان وافر میرسد - و سامانِ قلعه داری بر وجهِ دلخواه صورت می‌بندد - و لشکر و توپخانه
و خزینه و فیلِ فراوان سرمایهٔ نخوتِ آن‌گروه است - و از درآمدِ موسمِ ابر و باران و طوفانِ خیزشِ
آب و باد خاطرِ لشکرِ منصور متزلزل و مضطرب - اگر لوای عاطفتِ آن خدیوِ جهانگیر پرتوِ توجّه
برین دیار اندازد هرآینه این عقدهٔ مشکل بآسانی گشوده آید - و دران عرائض بسا سوانح و وقائع
(که محرّکِ نهضتِ والا تواند شد) مذکور بود - ازانجمله شهادتِ کاکرعلی‌خان و پسرِ[۴] او (که روزے
بر سرِ غنیم روی مبارزت آوردند - و کارزارِ نمایان بتقدیم رسانیده گروهے عظیم را بصمصامِ شجاعت
کار تمام ساخته خود نیز[۵] مردانه شربتِ واپسین در کشیدند) و کارنامهٔ تردّدِ خان‌عالم (که سحرے
از راهِ دور بجانبِ پنج‌پهاری گرم‌روی کرد - و بصوبِ دروازهٔ نخّاس آمده نمایان تاخت - و فیلهای
بزرگ و غنائمِ گرامی بدست آورده مراجعت نمود - و حیرت‌افزای نظّارگیانِ دشوار پسند گشت)
و آمدنِ حسن[۶] خان پتّنی و بکنگشِ او قصدِ بندِ پن‌پن کردن *

و شرحِ این‌سانحه آنکه حسن خان پتّنی از ابطالِ روزگار و شجعانِ زمانه بود - بتصمیمِ
سعادتِ دولتخواهی از مخالفانِ ادبارمند جدا شده بلشکرِ منصور پیوست - و منعم خان او را

---

(۲) نسخهٔ [ی] چهرهٔ مراد گشوده بود (۳) در [چند نسخه] موافق صبح چهارشنبه (۴) در [بعضے نسخه] پسران او (۵) نسخهٔ [ز] نیز شیر مردانه (۶) در [بعضے نسخه] حسین خان *

مستمالِ عواطفِ شاهنشاهي ساخته سرکارِ سارن بجاگیرِ او مقرّر کرد - او برای اطمینان و دلجمعي
لوبهایِ دولت و گرمیِ هنگامهٔ خود پیوسته در استیصالِ مخالفان سخنانِ دلنشین بر دیباچهٔ ظهور
می‌نگاشت - ازانجمله بپرتو بیان روشن ساخت که در کار ناگزیر وقت است - تا بتائیدِ آسماني
این عقدهٔ مشکل نمای گشایش یابد - نخستین بندِ دریای پن‌پن را باید شکست - تا درین موسم
آبهائی (که روی باین حدود آورده هر روز در افزوني ست) در آبِ گنگ بریزد - وگرنه آبها اطرافِ
قلعه را خواهد فرو گرفت - و کار بر محاصران دشوار خواهد شد - دوم آنکه بکار فرمائیِ تدبیر و نیروی
تیزدستي حاجي‌پور را از دستِ تصرّفِ غنیم مستخلص باید گردانید - که بیشتر آذوقِ قلعه ازان
معمور است - منعم‌خان تسخیرِ حاجي‌پور بخانِ عالم فرمود - او پاسخ‌آرای شد که من از بارگاهِ
شاهنشاهي بهراولیِ این لشکر مامورم - و ازین گفتگوی این معامله در التوا مانده بانجام نرسید
و مجنون خان و طایفهٔ از بهادران بجهتِ شکستنِ بند مقرّر شدند - این مبارزانِ سعادت پیوند
شباشب رفته آن خدمت بطرزِ دلگزین بتقدیم رسانیدند - و بآئینِ شایسته عقدهٔ این کار گشوده آمد
و از نیرنگیِ اقبالِ شاهنشاهي آنکه سلیمان و بابومنکلي (۲) از کبارِ اُمرای غنیم (که بپاسبانیِ این بند
هوش افزای بودند) دران شب بخوابِ غفلت غنودند - و از خجالتِ کارِ خود آوارهٔ براریِ ادبار گشته
روی بجانبِ گهوزا گهات نهادند ٭

و (چون محاصره بامتداد کشیده بود - و عنانِ همّتِ والا بتسخیرِ دیارِ شرقي میلانِ انعطاف
داشت) بوصولِ عرائضِ منعم خان عزیمتِ جهان‌گشای مصمّم شد - و موکبِ جهان‌نوردِ شاهنشاهي
بقایدِ اقبال از فتحپور بآگره نزولِ اجلال فرمود - و بوارقِ اهتمام در انتظامِ اسباب و موادِّ
این یورشِ عالي از پیشگاهِ اجلال تافت - و بترتیب و تنسیقِ کشتیهای بزرگ و ابداع و اختراعِ
این کارگاهِ شگرف چابک دستانِ خدمت‌گزین مخصوص گشتند - و بتلقینِ عقلِ دوربین مقرّر شد
که حضرتِ شاهنشاهي با شاهزادهای گرامي و بعضے پردگیانِ سرادقِ عصمت و خلاصهٔ مقرّبانِ
بساطِ بزم و رزم بر کشتي نشینند - و دیگر عساکرِ اقبال و اردوی بزرگ از راهِ خشکي روانه گردد
و سزاوارانِ کارگذارِ خدمت دوست (که غیبتِ شان بر حضور چیره دستي نماید) باحضارِ عساکر
تعین شدند - و شاهنشاهِ گیتي‌ستان در دارالخلافهٔ آگره بسرانجامِ این یورش توجّه داشته جهان‌آرائي را
عبادتِ ایزدي شمردند ٭

درین هنگام نقش‌بندِ این نگارین‌نامه ابوالفضلِ مبارک بموجبِ اشارتِ عالي و بشارتِ غیبي
بسجدهٔ درگاهِ مقدّسِ شاهنشاهي سربلندي یافت - و بتائیدِ الٰهي نخوتِ خودپرستي را آغازِ چاره‌گري

---

(۲) نسخهٔ [ز] بابومنگلي ٭

پدید آمد - و مجملی ازین سانحه آنست که تا از خلوتکدهٔ بطون بکثرت سرای وجود آمد در پنج سالگی تمیزِ رسمی بهم رسید - و بنظرِ تربیتِ پدرِ صوری و معنوی خود در پانزده سالگی بر علومِ حکمی و علومِ نقلی اطّلاع یافت - (اگرچه درِ دانش گشودند - و به‌پیشگاهِ حکمت بار دادند) امّا از نامساعدیِ بخت خودبین و خویشتن آرای شد - لختی در رونقِ هنگامهٔ خود پای همّت افشرد - و هجومِ دانائی طلبان نزدِ او سرمایهٔ افزونیِ رعونت گشت - و از شورشِ بے‌تمیزی و بے‌انصافیِ این گروه نشهٔ تجرّد و اختیارِ عزلت در سر افتاد - اگرچه روزها صومعهٔ خویش را بدرسِ علوم نورافزای بود امّا شبها راهِ صحرا گرفته بشوریدگانِ کوی طلب رسیدے - و ازان تهی‌دستانِ گنجینه‌دار دریوزهٔ همّت نمودے - و اختلافِ دانایانِ ظاهربین و رواجِ بازارِ تقلیدیانِ صورت پرست مرا در تنگنای حیرت سراسیمه داشت - نه طاقتِ خموشیدن و نه قوّتِ خروشیدن بود - اگرچه مقدّماتِ موعظتِ پدرِ بزرگوار بدشتِ دیوانگی نمی‌برد لیکن شورستانِ خاطرِ مرا علاج مفید نمی‌آمد گاه دل بصحبتِ دانایانِ خطّهٔ خطا کشیدے - و گاه بمرتاضانِ کوهِ لُبنان[2] خاطر را میل پدید آمدے گاه شوقِ بهمزبانیِ جوگیانِ تبّت[3] آرام گسل گشتے - و گاه همنفسیِ پادریانِ پرتگال دامنِ عزیمتم گرفتے و گاه همنشینیِ موبدانِ فارس و رموزدانیِ ژند واستا شکیب ربای خاطر شدے - چه دل از صحبتِ اربابِ صحو و اصحابِ سکرِ دیارِ خویش گرفته بود - [اگرچه ناهارِ طلبِ من از مصرِ جامعِ کمالاتِ صوری و معنوی (که عبارت از ملازمتِ فیض منقبتِ پدرِ بزرگوار است) شکستے] لیکن (چون آن یگانهٔ کارگاهِ آفرینش در جلبابِ استتار بود) دردِ مرا درمان نبخشد - و از نادانیِ خویش نشاءهٔ ظاهرِ وی را مخالفِ عُقبیٰ دانسته ازان وضع نهایتِ بیقراری داشتے - و از صحبتِ این گروه دوری جستے - تا آنکه بخت یاوری کرد - و از آوازهٔ دانشِ مکتسبیِ این حیرانِ انجمنِ هستی مذکورِ محفلِ مقدّس شد - برادرانِ گرامی و دوستانِ خیر اندیش و خویشانِ محبّت گزین و شاگردانِ همزبان بربن شدند که ترا احرازِ دولتِ ملازمتِ خدیوِ صورت و معنی باید کرد - مرا سرِ این کار نبود و اندیشهٔ سودای تعلّق خاطرِ تجرّدگزین را سراسیمه میساخت - چه چشمِ دوربین نگشوده بود و همّت درگروِ گسستنِ سلاسلِ تقیّد - وبرسمِ نادانانِ ملکِ‌صورت ظاهر را نقیضِ باطن و قید را مغایرِ اطلاق می‌شمرد - تا آنکه خدای مجازی پرده از روی‌کار برداشته رهنمای حقیقت شد - و نیرنگیِ ابداعیانِ تقدیر را روشن ساخته طیلسانِ پندار از سر کشید - و کمالاتِ معنویِ اورنگ نشینِ اقبال را بعباراتِ دلپذیر در خلوتکده‌های حضور و انجمنهای انصاف خاطرنشین گردانید - و به تقریرِ خردگزین

---

(۲) نسخهٔ [ی] کوه نشین (۳) در [بعضی نسخه] لابهای - و لاب نام حکیمی بود - و یحتمل که مجازا ازان حکیم مراد گیرند - و نسخهٔ [ا ل] لانهای - و نسخهٔ [ب] لامهای •

بر دیباچهٔ خاطر جلوهٔ ظهور داد که ایزد پرستي و دادار شناسیِ این گوهرِ قدسي نژاد را کسے کمتر شناسد - امروز قافله سالارِ قوافلِ تعلّق و تجرّد و مجمعِ بحرینِ دین و دنیا و مشرقِ انوارِ صوریه و معنوي اوست - او را کثرتِ تعلّقاتِ صوري مانعِ وحدتِ معنوي نیست - هم قیدِ ظاهر دارد و هم اطلاقِ باطن - گشایشِ کارهای(۲) صوري و معنوي ازانجاست - ناگزیر رضای اورا بر خواهشِ خویش مقدّم داشتم - و (چون خاطرِ گنجینه دارِ معنیِ من از متاعِ دنیا تهیدست بود) برای پیشکشِ درگاهِ والا آیة‌الکرسي را تفسیرے نوشتم - و درین زمان (که رایاتِ اقبال بدار الخلافه نزولِ اجلال فرمود) سعادتِ کورنش دریافتم - و آن نگاشته را عذرِ تهیدستیِ خود گردانیدم - عاطفتِ شاهنشاهي آنرا بحسنِ قبول پذیرفت - و نظرهای خاص برمن انداخت - و بدولتِ ملازمت (که اکسیرِ اهلیّت است) آن شورشِ خاطر روی بتسکین آورد - و محبّتِ ذاتِ این قدسي‌اساس یکبارگي دل را فروگرفت در همان ایّام یورشِ دیارِ شرقي پیش‌نهادِ همّتِ والا شد - این خاک‌نشین را فطرت نمیگذاشت که با بزرگانِ آن درگاه توسّل جوید - و عاکفانِ آستانهٔ عزّت را از افزونیِ اشغالِ سلطنت فرصتِ پرداختن با گم‌نامانِ کنجِ خمول نبود - از ملازمت بازماندم - (اگرچه اندیشهٔ پیشین در مکامنِ خاطر جلوهٔ حیرت داشت) لیکن رابطهٔ روحانیِ این بزرگِ دین و دنیا در دل همواره ناخن زدے و چون گیهان‌خدیو فتحِ بلادِ شرقي کرده بدارالخلافهٔ فتحپور معاودت فرمود پیش‌بیني و دوریابیِ آن دانای نهانخانهٔ اسرارِ الٰهي منِ عزلت گزین را بیاد آورد - و بسعادتِ آستان بوس رسیدم و این سراسیمهٔ گردِ تیهٔ حیرت و هیمان را روی براه افتاد - چنانچه مجملے در ضمنِ سوانحِ آن هنگامِ سعادت طراز ایراد یابد ٭

و از سوانحِ آنکه شجاعت‌خان از پیشِ خانخانان آمده شرفِ ملازمت دریافت - پیش ازین گذارش یافته که بواسطهٔ تادیب و تنبیه او را مصحوبِ قاسم‌علي‌خان پیشِ خانخانان فرستاده بودند خانخانان ازین عاطفتِ کُبری سجدهٔ سپاس بجای‌آورد - و فرستاده را عزیز و محترم داشته گناه او را در خواست نمود - و ازانجا که عفو فرمودن و عذر پذیرفتن شیمهٔ والای شاهنشاهي‌ست ملتمسِ او را پذیرفته بسعادتِ طلب اختصاص بخشیدند - روزِ امرداد هفتمِ خرداد ماهِ الٰهي نه فیلِ گزین از غنائمِ خانِ عالم بنظرِ همایون گذشت - ازانجمله گج رتن (که فیلِ والا شکوه بود) داخلِ فیلانِ خاصه گشت و در اندک فرصتے و کم زمانے بتوجّهِ جهان‌گشای گیتي‌خدیو اسبابِ این یورش سرانجام یافت و کشتیهای بدیع پیکر بطرّاحیِ فکرتِ دوربینِ آنحضرت چنان باتمام رسید که شرحِ شکوه و تفصیلِ نمودنِ آن بگفت در نیاید - اقسامِ منازلِ دلگشای و انواعِ مناظرِ فرح‌بخش و حدائق و بساتین

---

(۲) نسخهٔ [ي ل] کار صوری - و در نسخهٔ [ز] لفظ کار نیست ٭

(که هنرمندانِ کار شناس در سطحِ زمین نتوانند پرداخت) در کشتیهای فسیح فضا تعبیه نمودند و سرِ هر یکی ازان خانهای آبي را بصورتِ یکی از جانوران ساخته نظّارگیان را پا لغزِ نظر گردانیدند و متصدّیانِ اشغال برای هر کارخانه (که بمنزلهٔ ملکیْست[2]) کشتیهای بزرگ ترتیب دادند - مخصوصانِ عتبهٔ اقبال نیز در خورِ حالت و مکنتِ خویش منازلِ حیرت افزای بر سطحِ آب انتظام بخشیدند شگرفیِ فنونِ طرّاحي و نظر فریبیِ مراتبِ آشیانها[3] و تعجّب آرائیِ رفعت و لطافتِ پایها[4] و تعدّدِ نشیمنها و بوالعجبیِ منظرها و نفائسِ پوششهای آن نوادرِ مخترعات اگر راقمِ این منشورِ اقبال از قرارِ واقع گوید زمانیان آنرا از قسمِ مبالغاتِ دبیران انگارند *

و از سوانح آنکه حضرتِ شاهنشاهي برای تربیت و بر آوردن از حجاب خدمتِ سرکردنِ اردوی[5] بزرگ و سرانجامِ آن بنامِ مظفّرخان مقرّر ساختند - و او از فسادِ جوهرِ عقل در قبولِ این شغلِ سترگ سخنانِ بے حساب بعرض رسانده بارِ دیگر از نظرِ عاطفت افتاد - و این کار بمیرزا یوسف خان رضوي مفوّض شد *

و از سوانح آنکه درین هنگام (که رایاتِ همایون متوجّهِ بلادِ شرقي بود) نامنتظميِ صوبهٔ گجرات بسمعِ والا رسید که پسرانِ اختیار الملک سر بشورش برداشته اند - میرزا کوکه را بجلائلِ تفقّداتِ شاهنشاهي اختصاص بخشیده رخصت فرمودند *

یورش[6] موکب مقدس شاهنشاهي از راه دریا بصوب دیار شرقي .

قانونِ سلطنتِ کبری و آئینِ فرمان‌دهانِ دادگر (که انتساقِ مهمّاتِ دیني و دنیوي و انتظامِ ضوابطِ صوري و معنوي باز بسته بآنست) اقتضا مي‌فرماید که (چنانچه بر ذمّهٔ فرمان‌پذیرانِ سعادت‌مند بداده قناعت گزیدن طُغرای لزوم دارد - تا از[7] برای گرد آوریِ آنچه در دست نیست پراگنده دل نباشند - و پای ارادت از اندازهٔ سعادت بیرون نیارند) همان نوعِ فرمان روایانِ انصاف‌گزینِ معدلت دوست را لازمِ فطرت و فرضِ وقت است که بر مملکتها (که در تصرّف داشته باشند) اکتفا نفرمایند - و دل در تسخیرِ ملکِ دیگر بستن را از عباداتِ گزیده شمارند - و نکته‌ایست بس روشن

---

(۲) نسخهٔ [ي] فلکیست (۳) نسخهٔ [ا] آحنانها (۴) نسخهٔ [ل] خانها (۵) نسخهٔ [ي] اولیلی اردوي بزرگ (۶) نسخهٔ [ا] یورش موکب شاهنشاهي بصوب بلاد شرقي - و نسخهٔ [ب] نهضت موکب مقدس شاهنشاهي بدیار شرقیه از راه دریا - و نسخهٔ [ل] گشایش بهکر به نیروي اقبال روز افزون (۷) در [چند نسخه] تا بنقد از برای *

که دیو بهنان را بسواد دیده باید نوشت - دانش‌پروران انصاف گرای از شناسائی مزاج زمانه گفته اند که این معمورهٔ عالم (که از رهگذر بےتوجّهی عالی فطرتان انقسام پذیرفته) اگر بیکی از فراخ حوصلهای کاردان دادگر قرار گیرد هرآینه غبار اختلاف فرو نشیند - و جهانیان آسایش یابند قرین است که چمن‌آرای اقبال زمان ما پیوسته در بند ملکی و تسخیر ولایتی دیگر است •

و چون سرانجام این یورش عالی صورت گرفت شهاب‌الدّین احمدخان را (که وکیل دیوان خالصه و راتق و فاتق این خدمت گرامی بود) در آگره گذاشتند - و درهمین اثنا طیّب[۲] خان را معزول ساخته رای بهگوانداس را مستوفی تمام ممالک محروسه گردانیدند - و رای پرکهوتم را بمنصب بخشیگری خلعت امتیاز بخشیدند - و پادشاه صورت و معنی دل درخدا و همّت در آسودگی خلائق بسته بقاید توفیق ایزدی روز دیباذر هشتم تیر ماه الهی موافق سه‌شنبه بیست و نهم صفر بدولت و اقبال با شاهزادهای والا گوهر و مخدّرات تتق عصمت در کشتی نشستند • • ابیات •

ساخته از حکمت کار آگهان • خانهٔ گردنده بگرد جهان

نادرهٔ حکم خدای حکیم • خانه روان خانگیانش مقیم

اهل سفر را همه بر وی گذر • همره او ساکن و او در سفر

و اسامی[۳] مشاهیر مقرّبان بساط حضور (که دربن یورش همایون بسعادت همراهی اختصاص یافتند) بدین تفصیل است - راجه بهگونت داس - راجه مانسنگهه - زین خان کوکه - شهباز خان - صادق خان قاسم‌خان میربحر - راجه بیربر - جلال‌خان - میرزادهٔ علی‌خان - سیّد عبدالله خان - مادهو سنگهه نقیب خان - قمرخان - میرشریف - نیابت خان - سیّد محمّد خان موجی - حکیم عین‌الملک ملک الشّعرا شیخ فیضی - پیشرو خان - و از اهل سعادت شیخ عبدالنّبی صدر و حکیم الملک و قاضی یعقوب و برخی دیگر شرافت حضور داشتند •

و از غرائب آنکه دو فیل کوه‌پیکر باد رفتار را همراه گرفتند - نخستین بال سندر با دو مادهٔ فیل در یک‌منزل جای‌گزید - خوبیهای این فیل از اندازهٔ گفت بیرون است - با سطوت صف شکنی و کوه‌اندازی کمال تمکین و غایت وقار گلگونهٔ چهرهٔ حال او بود - در عین مستی نشان هوشیاری ازو ظاهر میشد - بے اشارت فیلبان پای از اندازه[۴] بیرون ننهادے - دیگر فیل سمن‌نام (که همتای آن بیعدیل بود) با دو مادهٔ فیل درکشتی دیگر آرامش گرفت - و دیدهٔ ازین معنی تعجّب افزای بود - از کثرت اقسام کشتی و انداختن بادبانهای آسمانی ارتفاع و تلاطم امواج دریا و شدّت باد و طغیان سحائب و امطار و تصادم صواعق و درخشیدن بوارق غریب حالتی نمود ازین

(۲) نسخهٔ [ا ب] طبیب (۳) نسخهٔ [ا ب] اسامی مقربان (۴) نسخهٔ [ب ب] اندازهٔ کار •

روز مهر شاریور تیر ماه الهي (که قصبهٔ آناره مخیّم شادروان عزّت گشت) در اثنای راه دریای جون جوش و خروش طوفاني کرد - و برخے ازان منازل دریائي بموج خیز فنا فروشد - روز رام در حدود قصبهٔ کالپي برای مصالح ملک توقّف گزیدند - و روز انیران سیم تیر ماه الهي در موضع چکور زنّاردارے سیه درون تباه عقل (که از فزونيِ شهوت و مغلوبيِ خرد با دختر خود ملاعبت زنا شوئي کردے) بیاسا رسید - و روز شب بالهاباس نزول اجلال شد - و روز اورمزد غرّهٔ امرداد ماه الهي (که ازان منزل دلگشا نهضت روی نمود) آب کمال طغیاني داشت - و عواصف ریاح در تیز روي کار از افراط گذرانید و بازنهٔ کشتي فرو رفت - و به نقّارخانه نیز آسیبي رسید - و بتائید الهي بسلامت برآمد - و چون خاطر جهانگشای میخواست (که اغروق و اردوی بزرگ در بلدهٔ جونپور توقّف نماید) بموجب فرمان عالي محسن خان (که حراست آن شهر داشت) مراکب سواري راه خشکي آورد - لیکن رای ممالک[۲] آرای اقتضای آن نفرمود که ازین مقام سرادق مقدّس را روانه سازند - و در نزدیکي الهاباس قاسم‌علي خان از پیش خانخانان آمده بسعادت زمین‌بوس افتخار یافت - و حقیقت استیلای عساکر والا بعرض اقدس رسانید - درین روز حضرت شاهنشاهي حسین‌خان را یاد فرمودند که درین یورش دولت افزای چرا در رکاب سعادت نیست - بعرض اشرف رسانیدند که سودا[۳] بر مزاج او استیلا یافته بتاخت زیردستان و تاراج رعایا روزگار میگذراند - بر مسامع علیّه این معني گراني کرد و چون این یورش عالي درمیان بود هیچکس به تنبیه او تعین نشد - روز بهمن دوم امرداد ماه الهي در شهر بنارس رایت وصول افراخته گشت - درین روز نیز آب طغیان داشت - خصوصًا نزدیک حصار چنانچه که کارشناسان بحار[۴] ازو در هراس بودند - جمعے کثیر از کشتي برآمده راه خشکي گرفتند خسرو آفاق دل در مشیّت ایزدي بسته همانطور شگفته خاطر و گشاده پیشاني بر سر کشتي نهضت میفرمودند - و ازانجا شیربیگ تواچي باشي را بر زورقے باد سرعت نشانده پیش خانخانان فرستادند - که نوید قرب رایات اقبال رسانیده تائیدبخش عساکر دولت گردد - و سه روز دران شهر دلکش موکب مقدّس توقّف نمود - و روز خرداد[۵] بموضع کودني[۶] از اعمال سیّد پور (که دران منزل آب کودني بدریای گنگ اتّصال مي یابد) لنگر انداختند - درین روز عبور اردوی بزرگ بقرب رایات همایون شد میرزا یوسف خان و برخے از اُمرا سعادت زمین‌بوس دریافتند ٭

(اگرچه شاهنشاه جهان پرور بموجب خوی و عادت پیرسته درظاهر بمشاغل سلطنت کُبری پرداختے) لیکن هموارہ بمُقتضای خلوت در انجمن با ایزد بیچون راز داشتے - و لحظهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ل] جهان‌آرای (۳) نسخهٔ [ز ل] که سودا بر مزاج یابس او (۴) نسخهٔ [ا] روزگار (۵) در [اکثر نسخه] دی بمهر (۶) نسخهٔ [ا ي] کوري ٭

از محاسبهٔ نفساني فارغ نشده - و براى تقويتِ اين‌نسبت و پردهٔ آرائي نغمه‌سنجان دلفريب زمزمهٔ ملالت‌گسل و ترانهٔ شوق‌افزا درحواشي و حوالى بارگاهِ مقدّس سرائيده - و در بسيارے از اوقاتِ حضور مير شريف برادرِ نقيب‌خان كتابِ عشقيّه[۲] را بآوازِ دلنشين ميخواند - و آنحضرت بارها از نقابِ استتار برآمده رقّت مي‌فرمودند - و مژها تر ميداشتند - يا رب اين‌درياى دانش و بحرِ آگاهي از وزيدن تندبادِ ناداني و بيراهه رفتنِ مردم قطراتِ اندوه ميريخت - يا براى تعليمِ نرم‌دلي و نيازمندي سنگين‌دلانِ انجمن اين‌گلاب ريزان بود - يا از هجومِ اشغالِ معني از نگارخانهٔ صورت بتنگ آمده غمگسارى خويش ميفرمود - يا از فراخي حوصله و بے‌منتها بودنِ بحرِ فيضِ ايزدي گنجهاى معني را اندك دانسته از معدنِ دانائي غم‌نايافت مي‌تراويد * 　　* قطعه *

بر كشتيِ نوح ناخدا ميطلبم * درخانهٔ خويش آشنا ميطلبم

يعقوب نيم هيچ‌كسم درچه نيست * حيرت دارم كه من كرا مي‌طلبم

و پيشتر ازان (كه راياتِ نصرت شعاع از مستقرِّ سلطنت نهضت فرمايد) عرائضِ خانخانان و ديگر اُمراى عظام برين‌نمط مي‌آمد كه اگر نهضتِ موكبِ مقدّس تا جونپور اتّفاق افتد هرآينه صلاحِ دولت است - و درين‌صورت داؤد بناگزير آوارهٔ دشتِ ادبار خواهد شد - و بر زبانِ اقدس (كه ترجمانِ اسرارِ الٰهي ست) ميگذشت كه اين سخني بيش نيست - و تا آنكه هماى عظمتِ ما سايه بران عرصه نيندازد و شاهبازِ جلالِ ما در هواى آن ملك پر و بال نگشايد صيدِ اين آرزو صورت‌پذير نيست - ليكن همّتِ والا (نظر بر تربيتِ بندهاى خويش) چنان ميخواست كه لواى اين فتح از ملازمانِ عتبهٔ اقبال ارتفاع يابد - بنابران بحكمِ مقدّس كشتيها را از درياى[۳] كودي بالا كشيدند كه در جونپور لختي توقّف افتد - تا (آنچه اُمرا عرضه‌داشت مينمودند - و از بارگاهِ اقبال جواب صادر ميشد) دلنشينِ خرد و بزرگ شود - لاجرم روزِ مرداد هفتمِ امرداد ماهِ الٰهي راياتِ اقبال در حدودِ موضعِ بهرايچ از اعمالِ پرگنهٔ كراكت نزولِ دولت فرمود - و روزِ ديباذر بموضعِ يحيي‌پور از توابعِ جونپور وقوفِ معدلت داشت كه عرائضِ اولياى دولت بموقفِ اجلال رسيد كه (اگر چترِ فلك شكوهِ شاهنشاهي زودتر سايهٔ عاطفت بر فرقِ اين گروهِ اخلاص‌مند اندازد) هرآينه اين عُقدهٔ دشوار بآساني گشوده گردد - و بموجبِ استشارهٔ عقلِ كامل (كه ناظمِ مراتبِ سلطنت است) روزِ آذر شاهزادهاى اقبال مندِ سعادت منش و مقدّسانِ شبستانِ عصمت را براهِ آبِ كودي رخصتِ جونپور فرمودند - و حكيم الملك و شيخ احمد و اخلاص‌خان و جمعے ديگر از ملازمانِ عقيدت‌مند را بخدمت و ملازمت گذاشته خود علمِ معاودت افراخته متوجّهِ پتنه شدند *

---

(۲) در[اكثر نسخه] عشيقه (۳) نسخهٔ [ب ز ي] از راهِ دريا بالا *

سبحان الله شهنشاهِ زمان از شمولِ خیر اندیشي کار افزائیِ ارباب اخلاص میطلبد - و ایزدِ بیچون بمقتضای هزاران عنایت (که دربارهٔ این برگزیدهٔ خویش دارد) میخواهد که جمیعِ مهمّاتِ شگرف و کارهای سترگ ازان معدنِ بزرگي بانجام رسد - تا هم عظمتِ این بزرگ کردار یقینِ عمومِ خلائق گردد - و هم نوکرانِ زیر بندهٔ را منّتی برچنین یگانهٔ ایزد شناس نباشد - و لهذا آن کار آسان بران لشکرِ دشوار نمود - تا خود طلبکارِ نهضتِ موکبِ مقدّس شدند - و آنحضرت استمداد از جنودِ تائیداتِ غیبي طلبیده تسخیرِ ولایتِ تلنگ و بهار پیش نهادِ همّتِ والا ساختند - درین هنگام نوید رسانانِ مسرّت بخش مژدهٔ فتحِ ولایتِ بکر[۲] را رسانیده عنوان آرای فتوحاتِ سترگ گشتند - و مُنهیانِ غیب درین وقتِ سعادت پیرای تهنیت بر تهنیت افزودند - نخستین تسخیرِ قلعهٔ بکر (که گیتي گشایانِ کامل اقتداررا زود دست ندهد) از ملازمانِ میانهٔ این خدیوِ صورت و معني اتمام یافت - دیگر آنکه تفاوُل بر نصرتِ اولیای دولت (که کمرِ همّت بگشادِ ممالکِ شرقي بسته بودند) پدید آمد ه

گره گشائیِ مشکلاتِ عالم و حصولِ مقاصدِ ارجمند (اگرچه در کار فرمائیِ معامله شناسانِ کارطلبِ جدّآور شناسند) لیکن دانایِ دور بین داند که بیشتر حصولِ مطالبِ بزرگ بنیّتِ خیر و عملِ شایستهٔ فرمانروایِ جهان باز بسته است - و بر نظّارگیانِ کارنامهای باستاني پیدا ست که مرادِ بے طرزِ نخستین در کنار ننهاده آید - و بے حصولِ وجهِ دوم مقصود صورت نه بندد ازین روست که اورنگ نشینِ اقبال هر کارے (که همّت بران گماشت) بآئینِ دلنشین صورت گرفت و بهر مہرے سترگ (که بگوشهٔ چشم نگریست) بانجام رسید - چنانچه بر دانای سوانح و وقائعِ این دولتِ ابد قرین کمالِ ظهور دارد - و بتازگي چهره آرای این مقصود فتحِ بکراست - و شرحِ این داستانِ سرور افزا آنکه در اساطیرِ پیشین تحریر یافت که محبّ علي خان و مجاهد خان ماسدعلی ناهید بیگم بجانبِ تته رخصت یافتند - و سلطان محمود اظهارِ مخالفت نمود فرستادها بمیامنِ تائیداتِ غیبي و مساعیِ همّت کارهای شایسته بتقدیم رسانیده به محاصرهٔ بکر پرداختند - و او متحصّن گشته در لوازمِ قلعه‌داري اهتمام نمود - از اقبالِ شاهنشاهي درین حصار قحط پدید آمد - و او (براسطهٔ فرطِ احتیاط یا مزیدِ خسّت و دناءت) باوجودِ فراوانیِ غلّهای نو حبوبِ بیست ساله و سي ساله را (که بمرورِ ایّام در قلعه فراهم آمده بود) بمردم مي داد و مادّهٔ اوجاع و اورام میگشت - و از غضبِ ایزدي وبا شیوع یافت - و از غرائبِ اتّفاقات آنکه دران دیار (که عارضهٔ ورم پدید آمد) هر کس (که پوستِ درختِ سرس را جوشانده میخورد) صحّت مي یافت - و آنرا بوزنِ طلا مي خریدند ه

---

(۲) در [بعضے نسخه] بهکر را ه

و چون زمانه سلطان محمود را در تنگنای معیشت آورد بدرگاه والا معروض داشت که پیوسته در شاهراه اطاعت و فرمانبرداري بودم - از واژوني بخت گذشت آنچه[۲] بر من گذشت اکنون قلعه را پیشکش شاهزادهٔ والا شکوه سترگ فطرت بزرگ منش خرد پژوه حقیقت پیرای سلطان سلیم میکنم - و بوسیلهٔ آن گوهر یکتای خلافت خود را بستهٔ فتراک دولت ابد طراز میگردانم - و لیکن (چون میان من و محب علي خان غبارے پدید آمده) در سپردن قلعه باو جز صورت خواري خود نمي‌بینم - و نیز کارزارها روی داده از آزار او ایمن نیستم - امید که یکے از بندگان درگاه رخصت یابد - تا قلعه و ولایت را باو سپرده ناصیه‌سای عتبهٔ اقبال شوم - آن معدن فتوت ملتمس اورا بموقف قبول ارتفاع بخشید - و میر گیسو را (که از قدیمان کاردان بود) فرستاد - پیشتر ازانکه او بآن دیار رسد سلطان محمود رخت هستي بربسته بود - و اهل قلعه منتظر آمدن او - چون رآنحدود پیوست مجاهدخان قلعهٔ کنجابه[۳] را محاصره داشت - دختر محب علي خان سامعه بیگم والدهٔ مجاهد خان آمدن میر گیسو را شنیده برآشفت - و از تبه رائي غراے چند را سرمایهٔ پیکار[۴] گردانید - و از بے‌آزرمي کار برو تنگ ساخت - و نزدیک بود که میر گرفتار شود - خواجه مقیم هروي پدر خواجه نظام‌الدین احمد بخشي (که بامیني آن ناحیت رفته بود) محب علي خان را بنصائح هوش افزا از پرخاش بیجا و عربدهٔ بے‌هنجار گذرانید - و چون میر گیسو بقلعه پیوست کلید باو سپردند - و چنین ملکے آبادان بدست در آمد - محب علي‌خان و مجاهدخان از بد نهادي و خام‌طمعي دل ازان ملک بر نمي‌کندیدند - و بودن هم بے‌حکم اقدس مشکل - محب علي‌خان راه مصالحت شتافت - عاقبت کار میر گیسو بران قرار داد که مجاهد خان بجانب پتّنه رود و محب علي‌خان با زن و زاد در قصبهٔ لوهري سکونت گزینند - و چون بقرارداد مذکور عمل رفت میر گیسو جمعے‌کثیر را برکشتیها نشانده برسر محب علي‌خان فرستاد - او تاب مقاومت نیاورده بجانب ماتیله[۵] شتافت - و آینده‌ها بغارت شهر دراز دستي کردند - سامعه بیگم در حویلی خود را مستحکم کرده بمدافعه و محاربه بر خاست - یک شبانه روز از کمال تهور و کارداني آن چاردیوار را نگاهداشت - و دران هنگام که کار برو تنگ شده بود مجاهد خان بایلغار رسید و مردم را شکست داد - و سه ماه دیگر این طرف آب را متصرف بود - تا وقتیکه بکر به ترسون‌خان قرار گرفت - و برادران او بآنصوب شتافتند - میر گیسو میخواست که از تبه‌رائي قلعه را محکم سازد آخر سعادت رهنمون او شد - و ازان خیال فاسد باز آمد - ولایتے (که بکچند بیگانهٔ باستقلال داشته

---

(۲) در [چند نسخه] گذشت برمن آنچه گذشت (۳) نسخهٔ [ا] کنجابه - و در [بعضی نسخه] کهفانه (۴) در [چند نسخه] شکار (۵) در [اکثر نسخه] سامعه بیگم حویلی ه

غرور افزای بود) بخاصیتی (که دران سرزمین تعبیه نهاده اند) ارباب اطاعت و انقیاد را بر سر تمرّد و خلاف مي‌آرد - وگرنه این مردم کجا - و خود فروشي و سرکشي کجا •

چون مجملے ازین عطیهٔ غیبي گذارش یافت باز بهمان شاهراه مقصود شتافته سررشتهٔ معني را بپیوند میدهد - روز آبان دهم امرداد ماه الٰهي کشتیهای پادشاهي از آب کودي گذشته بدریای گنگ پیوست - و حواشي موضع چوچک‌پور مستقرّ رایات منصور گردید - و میرزا یوسف خان با اردوی بزرگ بموکب همایون ملحق گشت - و بعد ازین هر جا که جهازهای پادشاهي را لنگر مي‌نهادند برابر آن مضرب خیام فلک‌ارتفاع میشد - و تمام اردوی بزرگ بآئین عظمت فرود مي‌آمدند روز دیگر آنحضرت بر فیل مبارک‌قدم سوار شده بنفس اشرف اهتمام فرمودند - و قریب پانصد فیل بسرکردگي آن شیر بیشهٔ هیجا دران دریای موج‌خیز در آمدند - و نظّارگیان بران نمود حیران بودند - و در عین طغیان آبها بشمول عنایت[۲] ایزدي سلامت‌روي قرین حال ایشان بود مگر یک فیل پوسکا[۳] نام (که دران نزدیکي مست طافح[۴] بود) بگرداب فنا فرو رفت - و در اثنای دریا نوردي و موج خیزي ماهیء بزرگ بلندي‌گرای شد - و بر مقدم شاهنشاهي آرامش پذیرفت رمز دانان کارگاه ایجاد این را بر حصول مقصود و کامروائي[۵] اشارتے شایسته دانسته سپاس ایزدي بجای آوردند - و روز ماه دوازدهم امرداد ماه الٰهي عرصهٔ غازیپور مقرّ اعلام ظفر قرین شد •

حضرت شاهنشاهي ازان روز بهجت افروز (که عزیمت این یورش فرمودند) هر روز از کشتي فرود آمده بشکار چیته و آهو عشرت‌پذیر بودند - ظاهر بینان را اسباب مشغولي سرانجام مي‌یافت - و منسوبان این کارخانه بمقاصد خود فایز میشدند - و شهریار دوربین باین گروه هنگامهٔ صورت آراسته بعیش و عشرت مي‌پرداختند - و بباطن مستغرق انوار خدا شناسي و حق‌پرستي بوده در معموري ملک معني توجّه مبذول میداشتند - و درین میان نظّارگیان انصاف‌گزین ازان مجموعهٔ نسخهٔ تقدیر امارات حصول مقاصد وجههٔ همّت میداشتند - ازانجمله بقرار هر روزه دران نشاط‌گاه شکار آهوئے بجلوهٔ ظهور درآمد - یوز تمام غیرت[۶] باد سرعت را گشاد فرمودند - آهو بروباه بازي از چنگ او برآمده پیشدستي برباد گرفت - درین هنگام یوز دیگر رسیده کار او بانجام رسانید آن دوربین غیب دان بحاضران بارگاه قرب فرمودند که در عنفوان این عشرت از حال این نخچیر فال دلخواه بر گرفته بودیم - چنان بر پیشطاق ضمیر آسمان پیوند پرتو مي‌اندازد که او درین مرتبه

(۲) نسخهٔ [ی] ملاطفت (۳) نسخهٔ [ای] توسکا - و در [بعضی نسخه] لوسنکار - و در [بعضی] لوسکا (۴) نسخهٔ [ل] طافح بگرداب فنا فرورفت (۵) نسخهٔ [ی] کامراني (۶) نسخهٔ [ل] تمام عقل باد سرعت را •

اسیرِ چنگالِ قهرِ پادشاهي نشود - و بار دیگر بسعيِ شکاریانِ اقبال گرفتار گردد - و عاقبت همان شد که پرتوِ غیبي بر مرآتِ خاطرِ اشراق‌پذیر تافته بود - چنانچه شرحِ آن بلسانِ قلم خواهد آمد ●

روزِ تیر سیزدهمِ امرداد ماهِ الٰهي داس‌پور (که بر ساحلِ گنگ است) آرامگاهِ بختیانِ ریگِ دریا و لنگرگاهِ کشتیانِ بادپا شد - اعتماد خان خواجه سرا از محاصره برسمِ استقبالِ موکبِ منصور بکشتیِ تیزرو نشسته باحرازِ دولتِ بساط بوس سرافراز آمد - و حقیقتِ موافق و مخالف را بعرضِ اقدس رسانید - و غنیم را بغایت قوي وا نمود - انجمن‌آرای اقبال برای انبساطِ دلهای خواص پرده از غیب برداشته نویدِ نصرت و فیروزمندي رسانید - و بجهتِ اطمینانِ خاطرهای شوریدهٔ عوام سیّد میرکي پسرِ میر عبدالکریم جفری اصفهاني را طلب داشته باستخراجِ احوالِ این یورش و استکشافِ اوضاعِ استقبال مامور گردانیدند - و او بآئینِ ضوابطِ این فن مفرداتِ حروف را استنباط نموده از ترتیب و تالیفِ این بیت برآورد ● ● بیت ●

بزودي اکبر از بختِ همایون ● برد ملک از کفِ داوٗد بیرون

ظاهربینانِ سادهٔ لوح را از صورتِ این واقعه دستاویزِ تسکینِ سرانجام یافت - و حیلهٔ جویانِ تاویل طلب را روزِ فتح عرقِ خجالت بررو نشست - و درانولا (که بدارالخلافهٔ آگره نزولِ اجلال فرموده یورشِ مملکتِ شرقیّه را سامان میفرمودند) نیز میرِ مذکور را بجهتِ تسلّیِ خواطرِ ظاهربینان باستخراجِ مطالب حکم فرمودند - و میر این بیت برآورده بود ● ● بیت ●

گرچه باشد لشکرے جرّار بےحدّ و شمار ● لیک باشد فتح و نصرت در قدومِ شهریار

روزِ گوش چهاردهمِ امرداد ماهِ الٰهي (که گذرِ چوسه لنگرگاهِ جهازهای کوه پیکر شد) عرضه‌داشتِ خانخانان نویدِ فتحِ مجدّد رسانید - و تفصیلِ این مژدهٔ بهجت افزا آنکه از رنود و اوباشِ افغان بسرکردگیِ عیسی‌خانِ نیازي (که در کارزار نمودن و کار سرکردن علم برد) بر مورچلِ قیاخان ریختند و جنگِ عظیم درپیوست - و از مورچلهای لشکرِ منصور برخي از تیزدستانِ عرصهٔ جلادت خود را رسانیده دادِ مردانگي دادند - و به نیروی اقبالِ شاهنشاهي و ثباتِ پائیِ قیا خان و رسیدنِ راجه تودرمل غنیمِ غبارآلودِ هزیمت گشت - و مبارزانِ دولت گلچینِ نشاط شدند - و عیسی‌خان بدستِ یکي از غلامانِ لشکرخان (بے آنکه او را شناسد) غبارِ نیستي برفرقِ ادبارِ خود بیخت از استماعِ این مژدهٔ نصرت (که مقدّمة الجیشِ فتوحات تواند بود) لشکرِ اقبال را صیتِ ابتهاج فرو گرفت - و از غایتِ عاطفت عرضه‌داشتِ خانخانان را بجنس پیشِ حضرتِ شاهزادهای اقبالمند

(۲) نسخهٔ [ی] الهام غیبي (۳) نسخهٔ [ل] اشراق پذیرفته بود (۴) در [بعضی نسخه] استنباط (۵) در [چند نسخه] جوسا - و در [بعضی] چوسا (۶) نسخهٔ [ی] بهجت بخش ●

فرستادند که فکرانهٔ خواطرِ مقدّسه را چارهگر باشد - دریں روز اردوی معلّی (که از راهِ خشکي مي‌آمد) از نهرِ کنباس[2] (که بدریای گنگ ملحق میشود) گذشت - و فیلِ خاصه غرق شد و این نهر را اهلِ هند بشامت نسبت دهند - روزِ دیگر بر ساحلِ دریای گنگ (که از سرچشمهٔ فیضِ ایزدي مالامال بود) مقام شد - و به نیروی صاحب اهتمامانِ بارگاهِ سلطنت تمامیِ افواجِ جهانگشای بسطوت و سلامت عبور نمودند - روزِ مهر (که عرصهٔ موضعِ ترمني[3] از اعمالِ برجپور مضربِ خیامِ سپهرِ ارتفاع گشت) عرضه داشتِ منعم خان بنظرِ اشرف در آمد - خلاصهٔ مضمون آنکه راباتِ ظفرطراز را از راهِ دریا بآئینِ مقرّر آمدن اصلح است - و توجّهِ اردوی بزرگ از راهِ خشکي مناسب میداند - و التماس نموده بود که لشکرِ فیروزي مند را دریں امتداد محاصره از تواترِ امطار و کثرتِ بارانِ مذکوره در ادواتِ مبارزت و آلاتِ محاربت راه یافته - اگر دریں هنگام از فورِ خاصهٔ شاهنشاهي امداد رسد از توجّهِ ابدیّ‌تائید دور نیست - ملتمسِ او عزّتِ قبول یافت - و اقسامِ اسلحه و انواعِ آویزش را فرستادند - روزِ رشن هیزدهمِ امرداد ماهِ الهي حوالیِ موضعِ لودي‌پور نزولِ اجلال فرمودند - دریں روز نیز آب در طغیان بود - یکی از کشتیهای چیته خانه فرو رفت و از چیتهای خاصه دولت‌خان و دلرنگ را پیمانهٔ هستي پُرشد - و کشتیِ قاضیِ[4] عسکر و بهگوانداس خزانچي و شیربیگ در موج‌خیزِ طوفاني فروشد - روزِ فروردین نوزدهمِ امرداد ماهِ الهي راباتِ جهانگیري محاذیِ قصبهٔ منیر[5] علمِ دولت افراخت - دریں‌جا آبِ سون بدریای گنگ رسیده گمنام میشود - روزِ دیگر کشتیها را در همان لنگرگاه داشته حکمِ قضا تمثال نافذ گشت که صادق‌خان و شهباز خان اهتمام نموده اردوی بزرگ را از آبِ سون بگذرانند و مبلغی گرانمند میرغیاث‌الدّین‌علي نقیب‌خان را سپرده رخصت فرمودند - که در روضهٔ منوّرهٔ مغفرت پرور شیخ یحیی منیري (که در قصبهٔ منیر است) رفته بمنسوبانِ آن بقعه قسمت کند و استمدادِ همّت نماید ●

شیخ پسرِ شیخ اسرائیل‌است از جملهٔ اولیای هندوستان - نسبتِ خداشناسي را هم بسلسلهٔ چشتیّه میرساند - و هم بطایفهٔ فردوسیّه - اهلِ زمانه را در حقِ شیخ اعتقادِ بسیار است گویند شیخ را آرزوی فرزند سراسیمه داشت - بملازمتِ شیخ شرف‌الدّین پاني‌پتهي[6] رسید - ایشان از صفای باطن این آرزوی او را در یافته بمژدهٔ فرزند خوشوقت گردانیدند - و فرمودند که همنامِ ما کني - شیخ اگرچه از کشورِ هند نبرآمد - امّا سراپای عالمِ معني را بداغ ام همّت سیر نمود

(۲) نسخهٔ [ي] کرمِ نلسی (۳) نسخهٔ [ا ب ي] برجپور (۴) نسخهٔ [ل] قاضي معسکر (۵) نسخهٔ [ب] میز (۶) پاني پتهه ●

و عیوب نفس اماره و فنون تلبیسات او دریافته در تکمیل خویش کمربست - و سخنان او در طایفهٔ صوفیه امتیاز عظیم دارد - و کتاب معدن‌المعاني و گنج لا یخفی و شرح آداب المریدین و جواهر الکلام او ست - و سه مجموعهٔ معارف و حقائق آگین (که ببعضی از مخلصان و منسوبان خویش بآئین صحائف و طرز رسائل نوشته است) یکی منضمن بصد و پنجاه مفاوضه است و دیگرے مشتمل بر صد هدایت‌نامه - و در سیومین بیست و پنج مکتوب مندرج - و شیخ زمان سلطان محمود[2] را دریافت - و در بدایت حال کوه و صحرا گزیده ریاضتهای سخت کشیدے - تا آنکه در دهلي بشرف ملازمت شیخ نظام سعادت پذیر شد - و باشارت ایشان بخدمت شیخ نجم‌الدین مردوسي رفته ارادت آورد - روز رام بیست و یکم امرداد ماه الهي (که رایات نصرت‌طراز از ساحت شیرپور درخشان شد) راجه تودرمل آمده ادراک زمین‌بوس نمود - و حقائق احوال لشکر منصور بشرح معروض‌داشت - و در باب آمدن منعم‌خان باستقبال و تعیین مسافت راه استمزاج نمود حکم والا شد که (چون مهم محاصره درپیش دارد) زیاده از دوکروه نیاید - و سایر امرا بجای[3] خویش در مورچلهای خود باشند - و همان‌شب راجه را مشمول عاطفت ساخته رخصت ارزاني‌داشتند و درین‌ایام عرب پسر هاشم‌خان را (که بآداب خدمت ملتزم بود - و به نیابت پدر خود عرائض مشتمل بر سوانح بلاد شرقي میگذرانید) بخطاب نیابت‌خاني[4] عز امتیاز بخشیدند *

رسیدن[5] موکب مقدس شاهنشاهي بظاهر پتنه و همت در گشاد آن بستن

جهانگیر کشورگشای در چنین‌موسم پرشورش و تواتر باران دائمي و جریان سیلابهای طوفاني بقاید[6] دولت و رهنمونی اقبال راه دریا گزیدند - و با خاطر آرامیده و دل عشرت گزین روز باد بیست و دوم امرداد ماه الهي مطابق چهارشنبه پانزدهم ربیع الثاني بآن‌منزل مقصود نزول اقبال فرمودند - و در دو کروهی این‌مرحله خانخانان کشتیها را باقسام آتش‌بازیها و توبچیان و رعد اندازان آراسته شرف ملازمت دریافت - و بجلائل تفقدات شاهنشاهي مخصوص گشت - و باشارت عالي متکفلان اشغال آتش‌بازي توپها را آتش‌در دادند - غلغلهٔ قرع‌دخان و بخار و صدمهٔ ارتفاع گرد و غبار زمین و زمان را در لرزه آورد - و آن‌حوالي و نواحي چند فرسنگ در چند فرسنگ چون روز

(۲) نسخهٔ [ي] سلطان محمد تغلق را (۳) نسخهٔ [ز ي]* بحال خویش (۴) نسخهٔ [ز ل] نیابت‌خاني خلعت عز امتیاز (۵) نسخهٔ [ل] توجه رایات عالي بجانب پتنه و بدست آمدن حاجي پور (۶) نسخهٔ [ز ل] بقاید رهنمونی دولت و اقبال *

صدای دیرلحظه تاریک گشت - و این صدای هولناک در دماغِ مخالفانِ تیره بخت پیچید - و زهرهٔ متمنان آب شد - و دلِ سیه‌جگران در اضطراب افتاد - و نقارهٔ فتح بلندآوازه گردید - صفیرِ[2] نفیر و کرنا نویدِ نصرت بگوشِ هوشِ زمانیان در داد - و در ساعتِ مسعود روی توجّه بساحل آورده سمندِاقبال را جلوه دادند - و در منزلِ خانخانان (که نشیمنهای عالي ترتیب یافته[3] بود) نزولِ دولت شد و او از طرائفِ جواهر و جلائلِ امتعه و نفائسِ اشیا برسمِ پیشکش و نثار سرانجام داده پرده گشای آدابِ اخلاص شد - و محمّد قلي خان برلاس و قیاخان و اشرف خان و مجنون خان و خان عالم و سایرِ اُمرای والا شکوه (که درین لشکرِ نصرت طراز بودند) به ترتیبِ منزلت و آئینِ رتبت جبهه سای آستانِ اقبال شدند - و پس ازان دیگر سرداران و ناموران جوق جوق و فوج فوج بدولتِ زمین بوس جویای سربلندي گشتند - و هرکدام بنوازشهای خاص امتیاز یافت و بعنایاتِ سترگ مخصوص شد •

روزِ دیگر اطرافِ قلعه بنظرِ امعانِ شاهنشاهي (که محیطِ عالمِ صغیر و کبیر است) در آمد و تسخیرِ حاجي‌پور از اسبابِ گشایشِ این‌حصار دانسته همّتِ جهانگشای برتحصیلِ این امنیّت مصروف داشتند - آن قلعه ایست محاذیِ پتنه - دریای گنگ بعرضِ دوکروه تخمیناً بهزاران جوش و خروش درمیانِ این دو شهر میگذرد - روزِ دیگر میرزا علي عالم‌شاهي و سیّد شمس بخاري با پسران و راجه گجپتي و فوجے از بهادرانِ اخلاص‌مند را بسرکردگیِ خان عالم تعین فرمودند که بر بحتیانِ دریا نوردِ کشتي سوار شده با توپخانهٔ شایسته آن قلعه را (که استظهارِ فتنهٔ[4] گران است) تسخیر نمایند •

و هم درین روز ایلچیِ داؤد بوسیلهٔ خانخانان دولتِ بساط بوس دریافت - پیشتر از ارتفاعِ رایاتِ اقبال درین‌حدود خانخانان خالدین خان را پیشِ داؤد فرستاده بنصیحتهای ارجمند برو بخشوده بود - خلاصهٔ اندرز آنکه هنوز سررشتهٔ کار بدستِ او ست - روزنامچهٔ احوالِ خود را مطالعه نماید - و نظرے ژرف در نیرنگیِ اقبال و روز افزونیِ دولتِ شاهنشاهي انداخته برخود ببخشاید - و سببِ خونِ چندین جانداران و باعثِ[5] ویرانیِ مال و ناموسِ مردم نگردد - مستیِ دنیا را اندازه ایست - چرا بخود نمي‌آید - و خود را بستهٔ فتراکِ این دولتِ خداداد نمي‌گرداند او پس از تامّلِ بسیار از راهِ گربزت و حیله سازي مصحوبِ خالدین‌خان یکے از اعیانِ خود را فرستاده انواعِ نیازمندي درمیان آورد - و چنان عرضه داشت که حاشا نامِ سروري برخود نهسندم

(۲) در [چند نسخه] صفیر و نفیر کرنا (۳) نسخهٔ [ي] دادهٔ بود (۴) نسخهٔ [ی] فتنه انگیزان
(۵) در [بعضي نسخه] باعث وبال و ویرانیِ •

لودي (که مرا درین ورطهٔ پندار انداخته بود) بسزای کردارِ خود رسید - اکنون اطاعتِ شاهنشاهي
سرلوحهٔ خاطرم گرفته است - هر قدر جای (که بمن مکرمت میشود) آنرا سرمایهٔ سعادتِ خود
میدانم - و (چون بمقتضای خردسالي و مستيِ شباب از من خطائی بظهور آمده است) مادام
که تدارک آن خدماتِ شایسته بتقدیم نرسانم بخود قرارِ آستان‌بوس نمیتوانم داد •

شهریارِ دانش پژوه مکامنِ درونیِ او را دریافته چنین پاسخ آرای شدند که ما بمقتضای
طینتِ[2] حق اندک پذیرِ بسیار بخشیم - چاشنیِ عفوِ ما در انتقام نیست - اگر داؤد درین سخن‌سرائي[3]
از مشعلهٔ صدق پرتوی دارد بر عتبهٔ اقبال جبهه‌فرسای گردد - تا بدستِ تفقّدِ ما گردِ ادبار از تارکِ
بختِ او افشانده شود - وگرنه یکی از سه کار گزیند - تا مال و جانِ چندین هزار کس عرضهٔ تلف نگردد
نخستین آنکه یک کسِ او در معسکرِ اقبال آمده نظّارگي شود - و یک کس ازین جانب دران لشکر
مراسمِ دیده‌باني بجای آرد - تا هیچ‌کس از طرفین به نبردگاه نشتابد - و ما هر دو در میدانِ نبرد
درآمده بهر سلاح که او داند[4] با هم آویزش کنیم - تا بسرنوشتِ ازلي و تائیدِ آسماني هرکه فیروز شود
ملک ازو باشد - و اگر همّت باین یاوري نکند یکی از لشکریانِ خود را (که به نیروی مردانگي
و زورِ بازو و فزونیِ دانشِ نبرد ممتاز باشد) اختیار کند - و ما نیز یکی از تیزدستانِ[5] عرصهٔ شهامت
(نه آزرمِ غازهٔ چهرهٔ او بود) در برابرِ او فرستیم - و این دو ستیزه مرد دران[6] نبردگاه رسمِ مبارزت
بجای آرند - هرکه نصرت یابد لشکرِ او ظفر طراز گردد - و اگر دران سپاه چنین شیرمرد نباشد
از جنودِ فیلانِ کارپرداز یکی را انتخاب کند - تا ما نیز فیلی فلک شکوهِ تمام شدّت را بجلوهٔ خاص
درآریم - هر کدام غالب آید فتح ازان طرف باشد - آن افغان پسر را از سخن‌آرائیِ این شیرشکارِ
عرصهٔ آگاهي زهره درید - و عقل تباه گشت - چون زنگارین دل بود توفیقِ فرمان پذیري نیافت
و ازانجا که فطرت نداشت بهیچ یکی ازان وجوهِ حق‌گرای دلنهاد نشد •

و از سوانح آنکه آن شاهسوارِ عرصهٔ دولت فیلِ کوه پیکرِ باد رفتار را درجلوهٔ اقبال درآورده
بتماشای فرازگاهِ پنج پهاڑي (که در برابرِ آن حصار است) بهمعنانیِ تائیدِ الٰهي و قایدِ فرِ ایزدي
توجّه فرمودند - و این پنج گنبدِ خشتي اند مصمّت[7] که فرماندهانِ باستاني یادکار گذاشته اند
پهاڑي بزبانِ هندي کوهچه را گویند - یعني پنج گنبد که در بلندي به پنج کوهچه مانده
و افغانانِ تیره رای از بی‌آزرمي و سیه‌دلي توپها سرداده بسعيِ خود نکالِ ابدي سرانجام نمودند

---

(۲) نسخهٔ [ل] طینت حق (۳) نسخهٔ [ي] سخن پیرائي (۴) در [بعضی نسخه] که او صلاح داند
(۵) نسخهٔ [ل] زبر دستان (۶) نسخهٔ [ل] دران ناورد گاه . و در [چند نسخه] دران بزم ناورد گاه
(۷) نسخهٔ [ی] مثمن •

و حضرت شاهنشاهي در حصارِ حضانتِ ایزدي تماشائی بدائع آفرینش بودند - نگاهبانیِ خدیوِ هستي و پایهٔ توکّلِ والا خاطرنشانِ آشنا و بیگانه شد *

و از سوانحِ اقبال بدست آمدنِ حاجي‌پور است - و اجمالِ این تفصیل آنکه روزِ آراد بیست و پنجمِ امرداد ماهِ الٰهي چاشتگاهِ بلند روشن شد که تلزمِ هیجا از جانبِ حاجي‌پور در موج‌خیز است - شهریارِ دوربین بمورچلِ شاهم خان (که ازانجا آن مصر نمایان بود) عنان‌تاب گشته در نصرتِ اولیای دولت توجّهِ اقلیم‌گشای فرمودند - اگرچه تردّدِ بهادرانِ جنگ جوی چنانچه باید تشخیص نمي‌یافت امّا این‌قدر پیدا بود که سواطعِ سنانِ آتشبار معرکه افروز است و لوامعِ شمشیرِ صاعقه کردار مخالف‌سوز - و هنگامے (که جنگ ترازو شده بود - و پاسے از روز مانده) حضرتِ شاهنشاهي چندے از نبرد آزمایان را در کشتیهای جنگي بتائیدِ جنودِ اقبال فرستادند قلعه‌نشینانِ تهوّرگزینِ پتّنه ازمشاهدهٔ این‌حال چند غرابِ مبارزت برسرِراه[2] داشته آمادهٔ پیکار شدند دلیرانِ جنگ‌آزموده باعتضادِ تائیدِ الٰهي دستِ جلادت گشاده غنیم را برداشتند - و پیشتر ازانکه این نوعِ نصرت اعتصام بآن لشکرِ ظفرقرین پیوندد بمیامنِ دولتِ روزافزون چنان حصارِ حصین گشاده شد - و شکوهِ سطوتِ شاهنشاهي زهرهٔ آهنین جگران را آب ساخت - و گروهے انبوه ازین بخت‌برگشتگانِ آشفته دماغ بخاکِ هلاکت غبارآلودِ مذلّت گشتند *

و تفصیلِ این‌اجمال آنکه چون خان‌عالم باین‌خدمت سرافرازي یافت جمعے از رود بانانِ حقیقت‌دان رهنمای او شدند - آخرهای روزِ دین بیست و چهارمِ امرداد ماهِ الٰهي بکشتي درآمدند راهبرانِ تیزهوش کشتیهای این شجاعت‌مندانِ نبرد دوست را بالا رویه برده[3] شباشب بآئینے (که غنیم اطّلاع نیابد) بنهرے (که از آبِ گنگ جدا شده متّصل بحاجي‌پور میرود) رسانیدند نخوت‌آرایانِ قلعه نشین در گردابِ اندیشه فرو شدند - ناچار بختیانِ دریا نورد را بتوپخانه آراسته در مبارزت مبادرت نمودند - نخستین ضربزنها[4] و بندوقها را گشاد دادند - و شرارهٔ این‌طوفانِ آتش ارتفاع گرفت - و نزدیک بود که صورتِ استیلا و استعلای این‌گروهِ بدکار در آئینهٔ اوهامِ نظّارگیان نمودار شود - درین‌اثنا آن غرابهای شاهنشاهي (که فروغِ نصرت باخود داشت) پرتوِ فیروزمندي انداخت - و یکبارگي پای ثباتِ آن بد اندیشانِ تیره روزگار بلغزش درآمد - لیکن (چون از طغیانِ آب بدشواري کشتیهای لشکرِ منصور را سربالا مي‌کشیدند) کارِ آن گروه بانجام نمي‌رسید - رهنمونیِ مبشّرانِ اقبال این دریا نوردان را بالا رویه بجانبِ[5] گندمک برده بصوبِ حاجي‌پور سرداد

---

(۲) نسخهٔ [ل] سرِراه (۳) نسخهٔ [ل] بردیه برده (۴) نسخهٔ [ي] ضربزنها و توپها و بندوقها را

(۵) در [چند نسخه] بجانبِ دریاي گنڈک *

اگرچه از فراز قلعه بارش توپ بود لیکن جائی (که حراست ایزدی پیشکار دولت مؤید[۲] باشد) از بد اندیشی فزایت امکان چه گشاید - نبرد آزمایان جنگ جوی بزور بازوی تائید یافتهٔ الٰهی از کشتیها برآمده بجولان رخش در آمدند - فتح خان پسر غازی خان و ابراهیم[۳] خان و الهدیه سروالی[۴] (که سرداران این گروه بودند) کوچه بند کرده سرگرم پیکار شدند - فتح خان با بسیارے از مخالفان دران هنگامهٔ مرد آزمائی فرو شد - و برخے بتکاپوی هرچه تمامتر ازان ورطهٔ هلاک بیرون شتافتند - بعضے نوباش شهررا آتش زده دست بتاراج گشادند - و قلعه بتائید جنود غیبی بتصرف اولیای دولت درآمد - راجه گجپتي و پیاده روان شمشیرباز و میرزا علي بیگ علمشاهي و سید شمس الدین بخاري و پسران او درین نبردگاه بخان عالم همپائی شایسته کردند - و جمیع بهادران نصرت قرین را دست بکار رسید - و بمیامن تائیدات سماوي کار دشوار بآساني برآمد ●

مفتوح شدن قلعهٔ پتنه به نیروی اقبال شاهنشاهي و فرار نمودن داؤد و ایلغار فرمودن شهریار جهانگیر

[چون چمن پیرایان نوبهار هستي از مبادیٔ انکشاف سحر اقبال تا امروز (که آغاز گلخندهٔ سحر سعادت است) پیوسته در تربیت این نونهال برومند و آراستن چارچمن این دولت اند] هرگلبن اُمید (که سایه نشین آن شجرهٔ آسماني ظلال شد) هرآینه از جویبار عشرت و چشمه سار نشاط شاداب گشت - و روز بروز اغصان آمالش بثمرات مراد کامیاب - و هر تلخ کام کج سرشت (که سر به بے اعتدالي کشیده خار آشوب درراه گلچینان این سرابستان همیشه بهار انشاند) سوختهٔ برق زوال شد - و هرکه خود را بستهٔ فتراک این عتبهٔ جلال ساخت از حوادث زمان نجات یافته کارش روزافزون گشت - و [هرکه (از نا[۵]فهمیدگي یا از بیخردي یا از بدمستي) اندیشهٔ مخالفت بخود راه داد] لگدکوب زمان شد - و پایمال شدائد دوران - نه اسباب دنیا بکار او آمد - و نه معاونان صورت سودمند شدند - و هرکارے (که پیشنهاد همّت والای شاهنشاهي گشت) هرچند بچشم عادتیان روزگار نشوار مینمود بآسان ترین وجوه انجام پذیرفت - چنانچه اندکے از بسیار درین شگرفنامه ایراد یافته و مي یابد - آرے این کار عنایت است نه ساختگي - و این معامله دولت است نه پرداختگي - و بتازگي (آنچه درینولا ببرکات ذات مقدس شاهنشاهي بانجام رسید) گریختن داؤد است بے جنگ - و بدست آمدن قلعهٔ پتنه ●

---

(۲) در [بعضے نسخه] موید (۳) نسخهٔ [ي] ابراهیم کرراني (۴) در [بعضے نسخه] شرواني • و در [بعضے] سزاولی (۵) در [چند نسخه] نافهمیدگي که از بیخردي یا بدمستي پدید آید اندیشهٔ ●

(چون فر الٰهي از ماهچهٔ رایات اقبال بران مرزوبوم افتاد - و بوارق لمعان عظمت و قدرت بران دیار تافت) اساس مبانیء غرور الوس افغانان تزلزل پذیرفت - و از سراسیمگي[۲] گمرهي گزیدند و [چون آن پیغامهای شاهنشاهي (که زهرهٔ آهنین جگران از نهیب آن آب میشد) بآن گروه رسید و مقاتی آن بهادران والا شکوه فتح حاجي‌پور نمودند] داؤد (که سرخوش نشهٔ غفلت بود) بهوش آمده زمانے در کار خود نگریست - نه چراغ تدبیرش را نورے ماند - و نه شمع ضمیرش را فروغے از تیرگی بخت راه سعادت را گذاشته در هنگامے (که بایستے خجالت‌مند بوده احراز دولت آستان‌بوس نماید) بدشت ادبار درآمد - و شب آرام بیست و پنجم امرداد ماه الٰهي از دروازهٔ خرد قلعه برکشتیء تیزرو نشسته راه بنگاله پیش گرفت - و گوجرخان (که میر شمشیر آن گروه بود) از راه دروازهٔ آهوخانه با تمامیء فیلان و عموم سپاهیان براه خشکي رو بگریز نهاد - و نخوت و استکبار این جماعه یکباره بباد فنا رفت - و صلاح کار خویش در[۳] فساد دانسته برخے در موج‌خیز دریا و جمعے در تنگنای طوق و طایفهٔ در گوهای خندق بهاریهٔ فنا شتافتند - و کشتي را از دریا ندانسته جمعے انبوه بقعر نیستي فرو رفتند - و طایفهٔ کثرت را از قلت تفرقه نکرده با کشتي غرقهٔ بحر فنا گشتند و بسیارے از فزونیء هجوم در ته پا مانده بخاک مذلت یکسان شدند - پیشروانرا راه گذر بسته گشت و پس‌ماندگان را ازدحام پیش سد راه آمد - سرها (که نخوتگاه بیخردي بود) بپای مذلت فرسودگي یافت - و افسرهای استکبار بافسار اشتر و استر پابند شد - طایفهٔ از هول جان فراز و نشیب را یکسان شمرده خود را از اوج ثریا بثری برمي‌تافتند - چنانچه خندق قلعه از اقسام جانداران انباشته گشت - و طبقهٔ انبوه از همراهان گوجر غریق بحر فنا شدند - و جمعے از تهور خود را در گرداب بلا انداخته قرین سیل هلاکت گشتند - آن شب که صبح فیروزمندي را آبستن بود غریب شورشے در قلعه پدید آمد - جمعے از کم‌فطرتان معامله‌نافهم بر شبخون قیاس میکردند - و کاردانان بارگاه مقدس برهم خوردن و گریختن افغانان را یقین میدانستند - آن شاه‌سوار میدان اقبال همان زمان بال[۴] سندر را (که در چندین هزار فیل بحسن منظر و لطف کردار و شکوه آسماني و تیزیء آتش و سبکیء باد و وقار زمین امتیاز داشت) طلب داشته سوار دولت شدند *

و چون بر پیشگاه خاطر اقدس ناکامي و گریختن غنیم پرتو انداخته بود همت والا اقتضای آن داشت که در همان ظلام شب نور افروز نصرت گردند - خانخانان زمین نیاز بلب ادب بوسیده عرضه‌داشت که (چون علم نور از مشرق اقبال سرزند) عزیمت پیش فرمایند - هم پاس قانون حزم و احتیاط بتقدیم رسیده باشد - و هم درین فرصت احوال غنیم بپرتو تشخیص روشني خواهد گرفت

---

(۲) نسخهٔ [ي] سراسیمگي دل (۳) نسخهٔ [ل] در فرار خود (۴) در [بعضے نسخه] دل سندره

شهریارِ بلنداقبال ملتمسِ او را بآرایشِ قبول زینت دادند - و صبحِ روزِ اشتاد بیست و ششمِ امرداد
سالِ الهی رایاتِ نصرت‌طراز از دروازهٔ دهلی بشهرِ پتّنه سایه‌افکن شد - و نوئینانِ بزرگ و خوانینِ
والاشکوه و امرای نامدار آدابِ تهنیت بجای‌آوردند - و غنائمِ فراوان از نقد و جنس خصوصاً فیلانِ
نامور بقسمتِ اولیای دولت درآمد - در ساعتِ نجومی از روز بمهمّاتِ شهر پرداخته خانخانان را
با بسیارے از خدمت‌گزینانِ کارطلبِ عقیدت‌مند مقرّر فرمودند که بآهستگی و آرامش اردوی
سترگ را می‌آورده باشند - و خود بر نور بیضا (که سرآمدِ اسپانِ خاصه بود) جلوهٔ اقبال داده
با فوجے از بهادرانِ اخلاص‌طراز از راهِ خشکی ایلغار فرمودند - که (اگر داؤد از راهِ دریا شتابانِ بادیهٔ
ادبار گشت) گوجر (که خلاصهٔ[2] فیلان را سرکرده میبرد[3]) گرفتار گردد - چون بدریای پن‌پن رسیدند
آب در غایتِ طغیان بود - خدیوِ عالم اعتضاد بر تائیدِ ایزدی فرموده سمندِ اقبال را در آب جولان داد
مریدانِ عقیدت‌گزین بیتابانه خود را دران موج‌خیز انداختند - و برهنمونیِ بخت و همعنانیِ
دولت عبورِ موکبِ والا شد - و گردِ آسیبے بدامنِ منسوبانِ این منزل‌گزینِ عرصهٔ توکّل نرسید
کرامتِ پادشاهی بظهور آمد - و آثارِ ولایت پدید گشت - که در چنان آبے (که بسیارے
از مخالفانِ سبکپای تیزرفتار با شناسائیِ مداخل و مخارج نتوانستند خود را بساحلِ نجات
رسانید) شهریارِ گیتی‌ستان با جمیعِ لشکرِ اقبال بقایدِ دولتِ پایدار بآسانی و شگفتگی گذاره فرمود
و بتیزروی[4] (که بر باد پیشی گرفتے) بآئینِ تکامشی نزدیک بقصبهٔ دریاپور (که سی کروه تخمیناً باشد)
یک‌جلو رانده[5] عنان باز کشیدند - و چون روز در جلوهٔ شام بود خاطرِ ملتزمانِ رکابِ نصرت اعتصام
منظور داشته در کنارِ آبِ گنگ وقوفِ رحمت فرمودند - و مجنون خان و شهباز خان و برخے
از امرای کارطلب را بدنبالِ هزیمتیان فرستادند - چون قلمِ تقدیر نرفته بود بآن مدبرانِ گریزپای
نتوانستند رسید - امّا بسیارے ازان گروهِ واژون بخت از سراسیمگیِ عقل و فروگرفتگیِ ادبار در دریاچها
و خلابها بکوِ نیستی شتافتند - و درین فتح (که طرازِ فتوحاتِ سترگ تواند شد) دویست
و شصت و پنج فیل از ضمائمِ غنائم گشت - اگر بشرحِ بدائعِ این جاندارانِ کوه پیکر و ذکرِ جلائلِ
نوادرِ آن پردازد این شگرفنامه (که غازهٔ اختصار برروی دارد) بر نتابد - و درین شب (که رایاتِ
اقبال بکنارِ دریای گنگ نزولِ سعادت داشت) چندے از کشتیهای افغانان پُر اسباب و اموال
ببادبانیِ مراد[6] در حوالیِ مخیّمِ اقبال پیوست - و غنائمِ فراوان در حوزهٔ تصرّفِ مجاهدانِ
همّت گرای درآمد - و درین روزِ فیروزمندی عمومِ اُردوی بازاری از نشیبِ خندق و دریای پن‌پن

---

(۲) نسخهٔ [ل] خاصه فیلان را (۳) نسخهٔ [ب] میبرود (۴) نسخهٔ [ب ز] تیز پوئی (۵) نسخهٔ [ب ی] آمده (۶) در [بعضی نسخه] باد مراد ۰

و از نهر آبی (که در هفت هشت کروهی دریاپور بود) و از ساحل دریای گنگ فرو رفتنهای آب را بلطائف الحیل کشیده همیانهای زر و اسلحه بدر آوردند - و عامهٔ خلائق این لشکر بزرگ کامیاب خواهش شدند - و از نیرنگی اقبال و مددکاری بخت بلند و نیروی همت سترگ شاهنشاهی چنین لشکرے آراسته را (که داؤد باستظهار آن همواره از غرور گزافها گفتے - و یافه‌درائی کردے) بے‌جنگ خاک ادبار برمفارق‌شان ریخته شد - و آبروی دین و دنیا گرفته آمد - و حسین پسر عدلی (که از واژونی بخت و تیرگی عقل گریخته بغنیم پیوسته بود) بدست افتاد - و بسعي خانخانان بیاسا رسید - و به تنویر روشنان سماوي و امداد جنود غیبي چنین فتحے بزرگ (که دوربینان عرصهٔ صورت دشوار مي‌اندیشیدند) و اتمام[3] این کار سترگ (که در حوصلهٔ روزگار نمیگنجد[4]) درین موسم باران (که غنیم آنرا حصارے[5] حصین مي‌شمرد) بر وجهے آسان و طرزے دل پسند از پردهٔ خفا بجلوه‌گاه ظهور آمد ٭

و (چون خانخانان باردوی بزرگ جبهه سای عقیدت گشت) باشارهٔ همایون صفوتکدهٔ قدس را آراستند - و نزهت سرای خلوت زینت‌گرفت - و انجمن‌زار خسرواني ازغیر پرداخته آمد. دولت منشان خرد پژوه و بخت آوران دیده ور و معامله شناسان حقیقت بین (که با راستي و درستي مردانگي و دولتخواهي غازهٔ چهرهٔ روزگار ایشان بود) حفظ مراتب و پاس حدود نموده سخن‌گذار و نکته[6] سرای شدند - و هرکدام (در خور صفای جوهر و اندازهٔ دریافت) لازم وقت و مستحسن حال را بموقف عرض مقدس (که عیارگاه نقود جواهر دانش‌اندوزي و محک طلای خالص دوربیني ست) رسانیدند - گروهے (که شعاع بینش آنها از مناظر صورت[7] نگذرد) چنان معروض داشتند که تا سپري شدن موسم باران ولایت بهاررا (که نو بتصرف اولیای دولت در آمده) از خس‌وخاشاک مخالف پاک باید ساخت - و درعنفوان طلوع سهیل دلنهاد تسخیر بنگاله شد و جمعے از تیزجلوي و فرط مردانگي و برخے از کارداني و معامله فهمي چنان نمودند که بے‌توقف دست به بنگاله زدن و غنیم را فرصت سرانجام ندادن ناگزیر[8] است - و حضرت شاهنشاهي از وفور غیب‌بیني و فروغ نیر باطن سخن این‌گروه را پسندیده همت جهانگشای بتسخیر بنگاله بستند (اگرچه خاطر اقدس میخواست که خود بگره‌گشائي این عقدهٔ مشکل نمای پردازند) لیکن (چون ترازوی کارشناسي بدست عقل صلاح اندیش بود) فرمودهٔ سلطان خرد را فرمان ایزدي

---

(۲) نسخهٔ [ی] بیافه درآمدے (۳) نسخهٔ [ب] اهتمام (۴) در [بعضے‌نسخه] نمي‌گنجید (۵) نسخهٔ [ل] حصارهای (۶) نسخهٔ [ی] نکته پیرای (۷) نسخهٔ [ب ی] صواب (۸) نسخهٔ [ا ب ی] ناگزیر کار سپاهي ست ٭

شمرده توقّف گزیدند - چه از گریوهٔ نظر بگلستان هدایت[۲] رسیده مشام هوشمندان بختور را عطرآگین ساخته‌اند که هر خدمتی (که از اُمرای خرد تمشیت یابد) بطبقهٔ اوسط نباید فرمود - و کارے (که از دست این طایفهٔ خدمت گزین انجام یابد) نوئینان بزرگ را حواله نباید کرد - و آنچه ازین گروهٔ والا سرانجام شود فرزندان و خویشان را نباید بران کار داشت - و مقاصدے (که ازین طایفهٔ دولت آرا صورت اتمام پذیرد) محافظتِ حدودِ رتبهٔ عُلیای خویش (که از مهین عطایای ایزدی ست) نموده خود بنفس نفیس متکفّل آن نباید شد - که انتظام نشأهٔ صورت (که بقدردانی و حفظ اعتبار و پاسِ جاه و آرایش ظاهر باز بسته است) در معنی پاسبانئ عطایای الٰهی و سپاس ایزدی بزبان کردار ادا کردن است - سبحان‌الله دور بینان تماشائی و سپاس گزیدن کردار را چه دیدها و اندیشها ست همین حفظ اعتبار و غم جاه در گروهِ تجرّدگزینان صحرا نشین نکوهیده ترین صفات است - و در کارپردازان تعلّق اساس از بهین عبادات ایزدی - و این یورش نصرت قرین در مبادی حال بملاحظهٔ همین دیدِ بلند در احتجاب توقّف بود لیکن (چون از اُمرا همّت محتجب شد - و استدعای حضور اقدس نمودند) ناگزیر مراعاتِ خاطر آن گروه فرموده تشریف ارزانی داشتند - دربنولا (که فتوحات سترگ جلوهٔ ظهور داد و روز افزونئ اقبال شاهنشاهی بتازگی زنگ زدای ارباب ظاهر گشت - و همّتها در افزایش درآمد و فطرتها روی ببلندی نهاد - و دلها کارطلب شد) منعم‌خان خانخانان انجاح این مقصود و انجام این امنیّت را بر ذمّهٔ خود گرفته استدعای این خدمت نمود - ملتمس او بمعرض قبول داشته مشمول عواطف خسروانی گردانیدند - و بسیارے از اُمرای والا شکوه و سایر منصب‌داران و یکّه‌جوانان زیاده از بیست هزار کس با سامان یورش و ساز پیکار و سایر اسباب جهانگشائی و ملک‌گیری همراه ساختند و برای آسودگی و آسانئ کار او در حدودِ بهار جایگیر فرمودند - و جونپور بخالصهٔ شریفه منسوب گشت - و وزارت آن برضوی خان تفویض یافت - و راجه تودرمل را (که کاردان و عقیدت‌مند بود) علم و نقّاره عنایت فرمودند - و محفوف عواطف[۳] بیکران گردانیده همراه ساختند - و همچنین جمیع ملازمان عتبهٔ اقبال را (که درین لشکر نامزد شدند) بمنصبهای بزرگ و جایگیرهای[۴] سیرحاصل و اعتبارهای بلند مخصوص گردانیدند - و نصائح ارجمند را (که در هنگام کامروائی و دولت‌افزائی مصاحب بے غنی بوده نگذارد که مآل کار ببدمستی گراید - و سررشتهٔ حق‌شناسی گسسته گردد) آویزهٔ گوش هوش این بخت‌مندان خدمت‌گزین[۵] ساختند - و چنانچه پایهٔ صورت این مخلصان را افزودند حالت معنوی را افزایش بخشیدند ●

---

(۲) نسخهٔ [ي] نزاهت (۳) نسخهٔ [ی] عنایت و عواطف (۴) نسخهٔ [ز] جایگیرهاي سره

(۵) نسخهٔ [ل] گزین خدمت ●

و روزِ اورمزد غرهٔ شهریور ماهِ الٰهي خانخانان را رخصتِ بنگاله فرموده بجونپور (که فرزندانِ بخت‌مند و پردگیانِ سرادقِ عزّت آنجا بودند) معاودت نمودند - اعیانِ امرا (که بتسخیرِ بنگاله رخصت یافته) بدین تفصیل اند - محمّد قلي خان برلاس - مجنون‌خان قاقشال - قیا خان اشرف خان - خان‌عالم - شاهم خان - باقي‌خان - راجه تودرمل - لشکرخان - بابا خان - حیدرخان میرزا قلي خان - لعل‌خان - پاینده محمّد خان - معین خان - حاجي یوسف‌خان - نقیب خان ... خان قزویني - میرزا علي علمشاهي - صالح‌عاقل - وزیرجمیل - و آنروز ظاهرِ قصبهٔ غیاث پور بر ساحلِ دریای گنگ مضربِ خیامِ ظفرطراز گردید - و مهچهٔ لوای[2] دولتِ ابدپیوند چهار روز دران منزل لامع بود - لختی از اوقاتِ خجسته بدیدنِ فیلانِ داژدمي مصروف شد - و میرزا یوسف‌خان را بآئینِ پیش اشارتِ مقدّس شد که حراستِ اردوی بزرگ نموده از راهِ خشکي شتابد - و شبِ اسفندارمذ پنجم شهریور ماهِ الٰهي برفیلِ آسمان‌شکوه جلوهٔ اقبال کرده ازان‌مرحله نهضت فرمودند ... تباشیرِ اقبال لمعانِ تباشیرِ صبحِ کامراني شد - و روزِ خرداد ظاهرِ شهرِ دلگشای دریاپور از ورودِ رایاتِ والا نور پذیر گشت - و دران مرزِ دلگشای زمانے خاطرِ بهجت پیرای را بنشاط[3] جنگِ فیلانِ مستِ داژدمي مشغول گردانیدند ●

و (چون در دینِ سلطنت و آئینِ جهانداري قناعت در ملک‌ستاني چون حرصِ تجرّد گزینان نکوهیدهٔ عقل و نا پسندیدهٔ خرد پژوهان است) تسخیرِ قلعهٔ رهتاس پیشنهادِ همّتِ والا شد آن‌قلعه در متانت و رصانت عدیل و نظیر ندارد - و چندین دیه برفرازِ آن آبادان است - و چندان زراعت میشود و آنقدر آذوق بهم‌میرسد که نگاهبانان را بسند آید - و چشمهای خوش‌گوار فراوان و با وجودِ آنکه بر بالای کوهے ست (که بآسمان همسري دارد - و در ما بینِ آن آبِ چاه بعمقِ بسیار بدید آید) دران حصارِ رفیع باندک کندن آبِ شیرین لبریز کند - این قلعه را هیبت خان کراني و پسرش بهادرخان استحکام داده بخوابِ غفلت غنوده بودند - فرحت خان باین خدمت نامزد شد - و مظفّرخان را (که در روزِ رخصتِ امرای بنگ از راهِ خشکي خجلت زده باردوی معلّی پیوسته بود) بے آنکه بسعادتِ پا بوس استسعاد یابد بهمراهيِ او تعین فرمودند - و نخوت و نازشِ بیجای او را باین‌طرز چاره‌گر آمدند - و حاجي‌خان سیستاني و فتح‌خان میدانی[4] و خدا داد برلاس و خواجه شمس‌الدّین خافي و باقي‌خان کولابي و برخے از نبرد دوستانِ همّت‌گزین‌را بکمکِ او نوشتند - و این فوجِ نصرت قرین را به پندهای هوش افزا گرانبار گردانیده رخصت فرمودند ●

(۲) نسخهٔ [ل] لوای ظفر دولت (۳) در [بعضے نسخه] بانبساط (۴) نسخهٔ [ا] مهدغاني و نسخهٔ [ب و غیره] مسند عالي ●

و چون خاطر خطیر ازین مهم وا پرداخت روز مرداد هفتم شهریور ماه الٰهی از پتنه گذشته در حدود شیرپور نزول موکب منصور شد - و آن روز منزل میرزا یوسف خان (که از راه خشکی اردوی بزرگ را سرکرده آورده بود) بقدوم شاهنشاهی سعادت افزای گشت - و روز دیگر فتحپور پتنه (که بیست و یک کروه راه بود) مستقرّ اردوی ظفرقرین شد - و درین روز آب سون را (که در تلاطم طغیان بود) عبور فرمودند - و صادق خان را رخصت دادند که او نیز همراه اردوی بزرگ باشد و احتیاط بلیغ نماید که عموم خلائقِ موکب انجم شمار و سایر منسوبان بیوتات علی‌الخصوص فیلان خاصه درجای مناسب از آب بگذرند - و روز آذر نهم شهریور ماه الٰهی ایلغار فرموده آخرهای روز بگذر چوسه تشریف آوردند - آب گنگ در نزونی عرض و بسیاری عمق و تلاطم امواج بیم‌آور پُردلان بود - در حضانت تائید ایزدی بکشتی درآمده عبور فرمودند - و میرخان یساول را با جمعی از صاحب اهتمامان جدگزین گذاشتند - که درین گذر بوده مردم را باحتیاط و اعتدال گذرانند - و خود گرم رفتار شده چنان تند راندند که اکثرے از تیزروان عرصهٔ سبکپائی در اثنای راه ماندند - و آن شهسوار اقبال با چندے از برق‌رفتاران سعادت منش روز آبان دهم شهریور ماه الٰهی بخطّهٔ دلگشای جونپور نزول اقبال فرمود - عالمیان را (که ناگاه چشم بران جمال جان افزای افتاد) غریو از نهاد ایشان برآمد و غلغلهٔ[۲] شادی و زمزمهٔ شوق بگوش ملکوتیان قدسی رسید - شاهزادهای والا گوهر شرف ملازمت دریافته مسرّت آرای شدند - و مخدّرات شبستان اقبال ملتزم حدود مراتب شده کامیاب سعادت گشتند - و ملازمان عتبهٔ اقبال و اعیان آن ملک سجدهٔ آستان عزّت نموده روسفیدی دو جهان را سامان دادند - عالم رونق بهار پذیرفت - و جهانیان را جان تازه بتن درآمد - آنحضرت هرکدام را نوازش فرموده توجّه به تنظیم مهام سلطنت و تنسیق جلائل امور گماشته ابواب معدلت بر روی زمانیان گشودند - و ازانجا (که دور اندیشی و احتیاط‌گزینی ستون دولت است) شهریار دانش پژوه دران مصرِ جامع توقّف فرمودند - تا ولایت بهار بدل‌جمعی اولیای دولت از غبار فتنه اندوزان یکبارگی مصفّا گردد - و باعتضاد چنین شهنشاه سترگ اقبال ثبات پائی و کارافزائی افواج کشورگشای (که بصوب بنگاله رخصت یافته است) روی دهد - و گشایش آن ملک و تسخیر آن ولایت بزودی دلخواه صورت شایسته گیرد •

و از سوانح آنکه قاسم خان (که او را کاسو گفتندے) و محمود خان و جمعی از افغانان بد اندیش بحدود بهار آمده شور افزای شدند - گیهان‌خدیو میرزاده علی خان و شاه غازی خان تبریزی را با بسیارے از بهادران خدمت دوست رخصت فرمودند - و حکم شد که محسن‌خان

---

(۲) در [چند نسخه] غلغلهٔ شوق و زمزمهٔ شادی •

و سایر جایگیرداران آنحدود یکجا فراهم آمده در تسکین شورش و تصفیهٔ آن ملک کمر اهتمام بربندند نام بردها فرمان پذیرفته بسلّمِ نیکوخدمتي بر غرفهٔ اعتبار برآمدند - و شور انگیزانِ فرومایه در تو اعتبار سرنگون شدند - و غبار فتنه یکبارگي فرونشست *

و از سوانح آنکه بمسامعِ همایون رسید که خانِ عالم باعتمادِ عاطفت و مرحمت (بے آنکه رخصت نامهٔ خانخانان داشته باشد) بدرگاهِ مقدّس جبهه‌سای است - ازانجا (که پاسبانيِ حکم ناگزیرِ فرمان‌روائي ست) بدورباشِ عتابِ شاهنشاهي دوري گزین شد - طایفهٔ از نیک اندیشانِ سخن‌ساز بموقفِ عرض رسانیدند که او بنه و بارِ خود را در اردو گذاشته خود بعرضِ[2] مهمّات جریده روی نیاز بدرگاهِ سلاطینِ مطاف آورده است - اورنگ‌نشینِ پوزش‌پذیر معذرتِ این گروهِ صلاح‌اندیش بسمعِ قبول پذیرفته بار دادند - و او کامیاب آرزو گشته رخصتِ انصراف یافت *

و از سوانحِ هدایت بخشِ ظاهر پرستان و مزیدِ آگاهيِ معني شناسان پندهای نزولِ رحمتِ ایزدي ست - و اجمالِ این داستانِ عبرت‌بخش آنکه چندگاه بارانِ افضال از آسمانِ تقدیر برکشت و کارِ زمانیانِ نزولِ سعادت نفرمود - و کشاورزان و برزگران و عمومِ آدمیان از بیمِ قحط بفغان آمده همه یکدل و یکـزبان بدرگاهِ این یگانهٔ آفرینش (که ولایت با سلطنت فراهم آورده رونق‌بخشِ ظاهر و باطن است) التماس نمودند که از دادارِ توانا گشایشِ درهای رحمت طلبدارند تا بوسیلهٔ نیازمنديِ برگزیدهٔ خویش بر عالمیان ببخشاید - و گره از کارِ فروبستهٔ جهانیان گشوده گردد * فرد *

قوي بندي تو یا قیوم[3] دانا * گره از روزگارِ خلق بگشای

بر زبانِ اقدس گذشت که خواستن و دعا کردن رسم و آئینِ شهرستانِ صورت است - وگرنه دادارِ مهربان همه‌چیز میداند - و پیش[4] از خواهش آنرا بر لوحهٔ تقدیر نگاشته - و همانا (جمعی از بزرگانِ دین که براهِ دعا رفته اند) غرض آنست که خفتگانِ شبِ دیجورِ ناداني بیدار شده راهِ نیازمندي (که پیرایهٔ عبودیت و سرمایهٔ سعادت است) پیش گیرند - شفقتِ الٰهي در حقّ بندگان ازان بیشتر است که رحمتِ خود را موقوف برطلبِ ما دارد - یا بیادش دهیم یا تعلیمِ مهرباني کنیم * مصراع * خدا[5] را رهِ رحمت آموختي *

در همان حال (که این ایزد شناسي ازان گوهرآمودِ حقیقت تراوش نمود) ابرِ رحمت پدید آمد

---

(۲) در [چند نسخه] بغرض مهمات (۳) نسخهٔ [ل] قیوم و دانا (۴) در [بعضی نسخه] پیش از خواهش (۵) نسخهٔ [ا] حق را تو کوي رحمت آموختي - و نسخهٔ [ل] حق را کوکبای رحمت آموختي - و در [بعضی نسخه] حق را گوئیا رحمت آموختي - والله اعلم *

و تا یک هفته بارانِ افضال تواتر داشت - و مزارع و مراتع سرسبز و شاداب گشت - تشنه دلانِ آرزو سیراب شدند - و ضعیف دلانِ بارگاهِ معرفت را اطمینانِ سترگ و دریافتِ یقینِ گرامی روی داد و شناسایی مرتبهٔ عُلیای شاهنشاهي گشته در عبودیت و ارادت افزودند *

و از سوانحِ این ایّام معاتب گشتنِ صادق خان است - و اجمالِ این مفصّل آنکه میرزا یوسف خان و صادق خان (که باهتمامِ اردوی معلّی مامور بودند) روزِ آبان دهمِ مهر ماهِ الٰهي بدرگاهِ والا رسیدند - و چنان روشن شد که لال خان فیلِ خاصه در گذرِ چوسه فرو رفته است صادق خان (که در گذرانیدنِ آن احتیاطِ لایق وجدّے شگرف بجای نیاورده) از نظرِ عاطفت افتاد و جاگیرِ او بخالصهٔ شریفه تعلّق گرفت - و او را بے آنکه دولتِ[2] کورنش دریابد بصوبِ ولایتِ تته تسییل کردند - و فرمودند که [تا گزیدهٔ فیلی (که بدلِ آن بےبدل تواند شد) بنظرِ اقدس نیاورد] بکورنش سرافراز نگردد *

توجّه نمودن موکب مقدس شاهنشاهي بدار الخلافه

و در اثنای راه خبر فتح بنگاله رسیدن

(چون خاطرِ جهان‌آرای شاهنشاهي از مهمّاتِ این ملک واپرداخت - و عزیمتِ دار الخلافهٔ فتحپور مصمّم شد) روزِ ماه دوازدهمِ مهر ماهِ الٰهي بساعتِ میمنت بخشِ سعادت افزا از شهرِ جونپور رایتِ مراجعت بر افراشتند - و موضعِ خانپور مخیّمِ سرادقاتِ اقبال گشت - حضرتِ شاهنشاهي باوجودِ استشمامِ فتح و فیروزي برای تسکینِ خاطرِ برخے از ملتزمانِ رکابِ اقدس (که از ظاهر بینیِ خویش تردّد داشتند - که حالِ اُمرای شرقي بکجا انجامد) درین منزل وقوفِ اجلال فرمودند - که ناگهاني مژدهٔ نصرتِ لشکرِ بنگاله رسید - و جمهورِ خلائق اطمینان پذیرفتند - و غیب دانِ گیهان‌خدیو خاطرنشینِ سعادت پذیرانِ بخت بیدار گشت - و تفصیلِ این اجمال آنکه چون افواجِ گیتي‌گشای بعزیمتِ تسخیرِ ولایتِ بنگاله رخصت یافت نخستین قصبهٔ سورج‌گدهه مفتوح شد - و افغانان تابِ لشکرِ منصور نیاورده بےجنگ راهِ ادبار سپردند - بعد ازان قصبهٔ منگیر در حیطهٔ تصرّف در آمد راجه سنگرام زمیندارِ گورکهپور و پورنمل راجهٔ کیدهور[3] و بسیارے از زمیندارانِ آن‌ناحیت خود را بفتراکِ این دولتِ ابد طراز بستند - خانخانان از روی کاردانی لشکرگران را در چنین موسمِ باران از راهِ[4] دریا و خشکي بآئینِ شایسته سرکردهٔ روی اهتمام بفیروزمندي آورد - و (چون فرطِ توجّهِ

---

(۲) نسخهٔ [ی] ادراک دولت کورنش نماید (۳) نسخهٔ [ا] کیدور - و نسخهٔ [ي] کیدور

(۴) نسخهٔ [ز] از راهِ خشکي بآئین *

شاهنشاهي راهنماي اين گروهِ كار طلب بود) هرجا كه رسيدند نصرت روی داد - و بهاگل‌پور و كهل‌گانو (٢) (كه افغان‌نشيني بود) باقبالِ روزافزون بے‌جنگ بدست آمد •

و چون موضعِ كونه موردِ لشكرِ ظفر قرين شد بتحقيق پيوست كه اسمٰعيل خان سلحدار (كه داؤد لو را از تهي مغزي خانخانان لقب كرده است) با لشكرِ بسيار آن حصارِ حصين را مستحكم داده - و مشكل‌تر آنكه از موردِ لشكرِ اقبال تا گدهي در زيرِ آب است - و نزولِ عساكرِ گردون‌شكوه متعذّر دارد - پوشيده نماند كه گدهي دروازهٔ بنگاله است - از يک طرفِ او كوه سربفلک كشيده كه عروج بآن بلندي پياده را دشوار است - تا بسوار چه رسد - و ازين‌طرف چندين دريا با گنگ اتّصال يافته موج‌زنان ميگذرد - و دران ميان قلعهٔ متين اساس نهادهٔ حكّامِ آن‌ديار است - درين مرحلهٔ دولت اساس مجمعِ كنكاش آراسته شد - و خردِ پژوهانِ كار ديده در چارهٔ گزيني در آمدند رای همه برين قرار گرفت كه از همين‌منزل گشايشِ اين‌عقده را طلبكار شوند - زمينداران آن ناحيت چنين وا نمودند كه در ولايتِ تبلي (٣) راجه راهِ‌ست نهاني - اگرچه چاروای باربردار را ازان گريوه گذاره نتواند شد امّا سوارانِ چابک دست را بلطائف‌الحيل عبور ميسّراست - مناسبِ دولت آنكه افواجِ گيتي‌گشا دل‌نهادِ گدهي شده ازين‌شاهراه عزيمتِ ملک‌گيري نمايند - و برخے از مبارزانِ همّتمند ازان راه درآيند - هرآينه درين صورت غنيم پا لغزِ ناشكيبائي شده مسلکِ فرار پيش ميگيرد بنابران مجنون‌خان قاقشال را با فوجے از بهادرانِ خدمت‌جوی بآن‌صوب فرستادند - و قياخان را با طايفهٔ از مبارزانِ ناموس دوست بصوبِ گدهي رخصت دادند - و باقي اعيانِ لشكر در مقامِ رفتن بودند كه سطوتِ اقبالِ شاهنشاهي غنيم را از پای درآورد - نخستين جمعے از ملازمانِ خانخانان آنجا اندكے تردّد كرده بيم‌افزای آن‌گروه شدند - و چون قياخان با فوجے آراسته بآن حواشي پيوست يكبارگي ازان‌طايفهٔ مدبر سررشتهٔ تدبير گسيخت - سراسيمه وار راهِ گريز پيش گرفتند و چنان جائے (كه بجنگ كمتر بدست‌افتد) بتائيدِ الٰهي بآسان‌روش بدست آمد - و صباحِ آن (كه مطلعِ انوارِ اقبال بود) خانخانان رسيده اساسِ سپاسِ ايزدي را بلند گردانيد - و مجنون‌خان بقايدِ نصرت آن‌گريوه را در نورديده همان روز ملحق شد - زمينداران شايسته دولتخواهي كرده بودند اگر افغانان در حصارِ محكم شدے بآمدنِ اين فوج تزلزل در ثباتِ ايشان بيفتادے - امّا بتوفيقِ ايزدي بےوسيله كارِ دشوار آسان شد - ازين نويدِ فيروزمندي اورنگ‌نشينِ فرهنگ آرای ستايشِ ايزدي و نيايشِ دادارِ توانا فرموده بارگاهِ نشاط را فراخ ساخت •

و از سوانحِ آنكه درين منزلِ نصرت اساس غازي‌خان بدخشي (كه از كابل احرامِ سجدهٔ

---

(٢) نسخهٔ [ز] كهل‌گانو (٣) در [بعضے نسخه] تبلي - و در [بعضے] بنلي •

آستانِ والا بصفابود) جبهٔ افزای جبههٔ اخلاص گشت - او از گریوهٔ علمِ ظاهر فراترک شده بگلشنِ سرای حقیقت استشمامِ روائحِ میمنود - از میامنِ توجّهاتِ قدسیِ شاهنشاهي و برکاتِ ارادتِ آن خدیوِ الٰهي بسیارے از نشیب و فرازِ راهِ خدا طلبي برآمده بغرفهٔ[۲] تحقیق بلندي گراست - و فیروزه خاصه خیل (که از مخصوصانِ میرزا حکیم بود) و جمعے دیگر ازان دیار بگرد آوریِ سعادتِ ابدي باندیشهٔ خدمتِ این آستانِ مقدّس روی شرمگیني را بدولی عتبهٔ اقبال مالیدند - و هریکے زیاده از رتبه بنوازشِ شاهنشاهي بخت‌مند آمد - و ازان جا گیهان خدیو بقایدِ اقبال با ضمیرے آسمان پیوند و خاطرے سپاس‌گرای و کردارے خرد پسند روی بدارالخلافهٔ آورد - و منزل بمنزل (بظاهر در عبادتِ معدلت و عشرتِ شکار - و بباطن راز پردازِ ایزدي بوده) دادِ خلوت در انجمن میدادند - و روزِ دیبادین بیست وسیومِ مهر ماهِ الٰهي [که اسکندرپور (که نزدیک مانکپور است) مخیّمِ سرادقاتِ دولت شد] عرضداشتِ خانخانان رسید - خلاصهٔ مضمون آنکه داؤد راهِ ادبار پیش‌گرفت و باقبالِ روز افزونِ شاهنشاهي افواجِ قاهره بدارالملکِ ټانده درآمد - وشرحِ این‌تائیدِ ایزدي آنست که چون گدهي گشایش یافت داؤدِ ادبارمند تابِ صدماتِ لشکرِ منصور نیاورده[۳] - و روی بگریز نهاده بادیه پیمای ادبار شد - و دریای گنگ از ټانده بدو شعبه انقسام مي‌یابد - یکے جانبِ بندر ساتگام که بارڈیسه منتهي میشود - و دیگر بطرفِ محمود آباد و فتح آباد و سنارگانو و چنگانو داؤد از راهِ دریا ساتکام رویه سرعت نمود - که بحدودِ اُڑیسه شاید غبارِ فتنه تواند انگیخت خانخانان روزِ کوش چهاردهمِ مهر ماهِ الٰهي در شهر ټانده (که مرکزِ بنگاله است) در آمده در رواج و رونقِ آئینهای معدلت (که از بارگاهِ خلافت شرفِ نفاذ یافته بود) همّت گماشت و گفتارِ شهریارِ جهان پرور بکردار درآمد - لطفِ الٰهي روز افزون شد - زبانِ قول و لسانِ فعل بافعالِ جوارح و اعمالِ دل شکرِ الٰهي را طلبکار آمدند - و منشورِ عاطفت باسمِ خانخانان شرفِ نفاذ یافت و خدماتِ مستحسنِ او بتحسین و آفرینِ شاهنشاهي رسید - و ازان جا بپرده‌نشینیِ عشرتِ شکار با دلِ سپاس‌گزین و ظاهرِ عشرت طلب متوجّه پیش شدند ●

و از سوانحِ این‌ایّام سپري شدنِ روزگارِ خواجه‌جهان است - او بواسطهٔ انحرافِ مزاجِ عنصري در جونپور بود - بسرنوشتِ آسماني دربن‌هنگام فیلے مست بجانبِ او دوید - و پایش بطناب بند شده افتاد - و حالِ او یکبارگي تباه گشت - و بحوالیِ لکهنوٗ پیمانهٔ هستیِ او پُر شد - خوشا سعادتمندے که در پیشِ ولي‌نعمت ساغرِ زندگانیِ او لبریز شود - و در نیکوخدمتي و عقیدتمندي

(۲) در [اکثر نسخه] بر غرفهٔ بلند تحقیق گراست - و در [بعضی نسخه] تحقیق گرائي ست (۳) نسخهٔ [ي] نیاورده ره نورد بادیهٔ فرار شد ●

و پیمانه جوئی کار او بانجام رسد - و روزِ اردي بهشت سیوم آبان ماهِ الٰهي ساحلِ دریای گنگ نزدیک قنّوج مستقرِّ رایاتِ اقبال شد - و چون موکبِ همایون بحدودِ بیتالي[۲] رسید حسین‌خان (که درین لشکر بمزاجِ سودائي خویش در مانده از سعادتِ ملازمت محروم بود) بدرگاهِ والا آمده دولتِ کورنش نیافت - و چون بسرمنزلِ دارالخلافه موردِ سرادقاتِ جلال شد عزیمتِ طوافِ اولیای دهلي و اجمیر درخاطرِ خدا پرستِ این یگانهٔ عالمِ یزدان‌شناسي درجوش آمد - اوائلِ آبان ماهِ الٰهي دهلي مقرِّ راياتِ نصرت اعتصام گشت - و شرائطِ تعظیم و لوازمِ احترامِ گذشتها (که نیکانِ جهان را درحقِ آنها خدا پرستي و خدا شناسي مظنون بل متیقّن است) بتقدیم رسید و از نیروی صوري و معنوي صاحبِ زمان ساکنانِ آن مرزوبوم احتظاظِ وافر یافتند ٭

و از سوانح آنکه حسین‌خان از غلبهٔ سودا اسبابِ دولت را از خود دور ساخته قلندري گزید شاهنشاهِ قدردان بداروی عاطفت چاره‌گر آمدند - و تیرے از ترکشِ خامهٔ عنایت فرمودند که باعتضادِ آن جایگیرِ خود را (که بخالصهٔ شریفه اختصاص یافته) در تصرّف آورد - و در سرانجامِ سپاهیانِ همّت گمارد - بنازم همّت و حوصلهٔ فراخ را که دربرابرِ تقصیر احسان مبذول است - و در مقابلِ عصیان افضال درکار - و ازین منزلِ دلگشای از راهِ نارنول بخطّهٔ فیض اساسِ اجمیر عنانِ عزیمت انعطاف یافت - و حوالیِ نارنول درشکارگاهِ خانجهان (که از لاهور احرامِ آستان‌بوس نموده بود) ناگهاني درنورستانِ حضور درآمد - و باعثِ انبساطِ خاطرِ همایون شد - و بشرائفِ مراحمِ شاهنشاهي اختصاص گرفت - و هم درحواشيِ نارنول خان‌اعظم میرزا کوکه ازگجرات بدنبالِ شوق راهِ دراز طی‌کرده ناصیه‌سای عتبهٔ اقبال گشت - و بجلائلِ عواطفِ شاهنشاهي سربلندي یافت - و اوائلِ دی ماهِ الٰهي خطّهٔ دلگشای اجمیر مطلعِ انوارِ شاهنشاهي شد - آدابِ طواف و مراسمِ زیارت بتقدیم رسید - و لوازمِ داد و دهش بظهور آمد - و روزها و شبها دران مشهدِ نور افزا جشنهای عالي منتظم‌شد - و طبقاتِ انام فیضِ وافر برگرفتند - اماجدِ حُکما و اعاظمِ عُلما از کلماتِ قدسیّهٔ آنحضرت استفاضه نمودند و حاجتمندانِ ملکِ صورت و معني کامروای گشتند - دادارِ جهان‌آرای آن عنصرِ قدسي ملکات را برای تکمیلِ ناقصان و کارافزائیِ کاملان دیر داراد ٭

و درین ایّام (که اجمیر از قدومِ شاهنشاهي مظهرِ اشاعتِ فیض و کرامتِ نور بود) رای رایسنگهه از قلعهٔ سوانه جریده ببارگاهِ مقدّس آمده بموقفِ عرض رسانید که چندرسینِ مالدیو درحدودِ جودهپور از سیهٔ گلیمیِ خود سرِ استکبار بردارد - و لشکرے (که درتسخیرِ سوانه پای همّت افشرده) بدفعِ او نمي‌تواند پرداخت - اگر فوجي از مبارزانِ[۳] اقبال رخصت یابد هرآینه تبهکاریِ او

---

(۲) نسخهٔ [ز] تپتالي - و نسخهٔ [ي] بنیالي - یا پنّیالي (۳) نسخهٔ [ل] ملازمانِ اقبال ٭

باصلاح انجامد - ملتمسِ او بپایهٔ قبول ارتفاع یافت - و مصحفِ الطاف ساخته بخدمتِ مرجوعه رخصت فرمودند - و طیّب‌خان و سیّدبیگ توقبای و سبحان‌قلي ترک و خرّم و عظمت خان و سهورداس[2] و برخے از مجاهدانِ خدمت‌گزین‌را بر سرِ چندرسین فرستادند - آن غنوده‌بخت از حدود رامپور خود را بگریوهای سخت کشید - فوجِ نصرت قرین (اقبالِ روز افزونِ گیتي‌خدیو را آسان‌سازِ دشواریها دانسته) روی بآن کوهستان‌آورد - چندے را دست بکار رسید - و بسیارے از اربابِ عصیان پایمالِ شدائد گشتند - و آن مُدبر تابِ مقاومت نیاورده آوارهٔ دشتِ ادبار شد - و غازیانِ سعادت اندوز از معامله نافهمي و کوتاه بیني گریختنِ او را انجامِ کار دانسته بے طلب بدرگاهِ معلّی معاودت نمودند - چون بمسامعِ اقبال رسید برای رهنمونيِ آئینِ خدمت این بیراهه‌روان را (که مسلکِ نافرماني را سپردند) از پایهٔ اعتبار برانداختند - و در اندک فرصتے خاطرِ اقدس از جلائلِ امورِ این ناحیت فراغ یافت - و روزِ رام بیست و یکمِ دی ماهِ الٰهي خان‌اعظم[3] را بجلائلِ تفقّدات اختصاص بخشیده برای انتظامِ مهمّاتِ گجرات رخصت ارزاني داشتند - و خود بقایدِ اقبال متوجّهِ دارالخلافه شدند ●

و از سوانح آنکه برای شگفتگيِ ره‌نوردانِ طلب و آسایشِ رنج‌گزیدانِ سفر یرلیغِ مُطاع صادر شد که از دارالخلافهٔ آگره تا اجمیر در هریک کروه جائے سرانجام داده منارے بران اساس نهند و آنرا بشاخهای آهو زینت بخشند - تا گم کردگان راه را دلیلے بهم رسد - و واماندگانِ طریق را قوّتے پدید آید ●

رسیدنِ موکبِ[4] مقدس شاهنشاهي بدارالخلافه

مسندآرای خلافت بفرّخي و فیروزمندي (که نشانِ فرِایزدي‌ست) در مدّتِ هفت ماه کارِ چندین ساله (از گشایشِ ملکِ نو - و انتظامِ پراگندگیهای کهن - و نوازشِ مخلصانِ خدمت‌گذار و برانداختنِ ناسپاسانِ ملک - و افزونيِ معدلت - و عمومِ مهرباني - و فنونِ عبادت) بتقدیم رسانیده گشاده پیشاني دادگستري را روز بازار دادند - و روزِ اردي‌بهشت سیومِ بهمن ماهِ الٰهي دارالخلافهٔ فتحپور را بقدومِ میمنت‌افزای نور پذیر گردانیدند ● رباعي ●

چه پرتو ست که اقبال در جهان افکند ● چه غلغل است که دولت در آسمان افکند

غبارِ موکبِ شاهي‌ست یا نسیمِ مراد ● که بوی امن و امان در مشامِ جان افکند

---

(۲) نسخهٔ [ز] سیهور دلس - و نسخهٔ [ی] سورداس - و نسخهٔ [ل] سیوا داس (۳) نسخهٔ [ل] اعظم خان را (۴) نسخهٔ [ل] موکب منصور مقدس ●

مراتب سلطنت و مدارج جهانباني (که اساس آن بر هوش‌افزائي و قدرداني ست) افزودند و آنچه جهانیان را (چه در زمان باستاني و چه در روزگار حال) سرمایهٔ غفلت تواندبود خدیو عالم را از سعید اختري و بلند فطرتي اسباب مزید آگاهي ست - و [هرچند ایزد تعالی این پاک طینت را مراتب عالي (از فزوني ملک - و فراواني مخلصان - و برافتادن اعدا - و بدست آمدن عجائب دنیا و گشایش در دانش - و ادراکات بلند) عنایت مي‌فرماید] آن تائیدیافتهٔ الٰهي را نیازمندي افزون میگردد - و تشنگي طلب افزایش مي‌یابد •

درین هنگام (که دار الخلافه از مقدم گرامي روشني افزود) برای آرایش ملک معني عبادتخانهٔ اساس فرمودند که آن خانهٔ رفعت پیرای چهار ایوان داشت - اگرچه همواره فیض الٰهي در سازکردهٔ قابل و مستعد را جویا ست امّا چون خدیو عالم بمقتضای عموم رافت بآئین ظاهر بینان نیز سلوک مي‌فرمایند بنابران شب جمعه را (که غازهٔ اشتهار سعادت بر روی دارد) برای افاضت گزیدند - و صلای عام شد که دران شب نوراني طبقات انام و طوائف مردم (از گروه دانش پژوهان صوري و معنوي - و آگهي‌طلبان عموم خلائق - و محتاجان هر طایفه) در حوالي آن بقعهٔ مقدّس گرد آیند - و مراتب نفس‌داني و مدارج حق شناسي بآئینهای مختلف و روشهای متنوّع بطراز تنقیح و بیان روشن در منصّهٔ ظهور گراید - عیار دانش و کردار گرفته شود - و جوهر آدمیّت جلا پذیرد - حق‌اساسان ببارگاه قبول درآیند - و زر اندودان بکنج کساد شتابند - بزم خدا شناسي و ایزد پرستي رونق یابد - و هنگامهٔ خلق پرستي از پایهٔ خود فرود آید - غبار آلودگان کنج خمول چهره‌آرای دولت گردند - و چرب زبانان تهي‌مغز معرکه آرائي از پای درآیند - و در فضای دلگشای آن منزل حق‌اساس هزاران هزار مستعدّان هفت اقلیم بآداب دلنشین آمده انتظار قدوم شاهنشاهي مي‌بردند - و گیهان خدیو با پیشاني گشاده و روی شکفته و دل نسیم و خاطر دانا زلال عاطفت بران تشنه لبان بادیهٔ انتظار ریخته نقّادي فرموده - گروه گروه‌را سره کرده - و طایفه طایفه را عیار گرفتے - و بهر یکے از مسکینان گرد آلود (تا بعمامه بندان و طیلسان افکنان چه رسد) وا رسیده کامیاب آرزو گردانیده - و ازان بارعام بنظر دورسیر خود از هر طبقه جمعے را گزیده دران انجمن صفا پژوه اساس بزم حقیقت نهاده - و گاه برای تعلیم حاضران بارگاه اقدس بندگان مزاجدان آدم شناس‌را فرستاده - و آن دیده وران تامّل گزین هر جنس‌مردم را بکورنش رسانیده - و آن صیرفي اهلیّت بتجدید بنظر دوربین درآورده چندے را طلبداشته - و همواره دران انجمن صورت و معني چهار بزم والا ترتیب مي یافت - در عبادتکدهٔ شرقي نوئینان بزرگ و اُمرای عالي شکوه (که در حجابستان تعلّق فروغ آگاهي از ناصیهٔ حال ایشان لمعهٔ ظهور داشت) جای میگرفتند

و در نشیمنِ جنوبی حکمت پژوهانِ دیده‌ور (از نور پذیرانِ روزستانِ اشراق و آرامش گزینانِ شبستانِ نظر) بدبستانِ[۲] دانش آموزی می‌نشستند - و در انجمنِ مغربیِ مهین‌نسبانِ عالی حسب کسبِ سعادت میکردند - و در نزهت گاهِ شمال صوفیانِ صافی‌دل محوِ تجلّیاتِ انفسی و آفاقی میشدند - و برخی از فراخ حوصلهای بخت‌مند[۳] (که بمیامنِ توجّهاتِ قدسی ازین مراتبِ آگهی بهره‌مند بودند) در هر چهار خلوتکده نورِ مشعلِ شناسائی می‌افروختند - نکاتِ بلند و سخنانِ دقیق برزبانِ مقدّس میگذشت - و حقائقِ کونی و الٰهی ازان رمزدانِ بارگاه حقیقت تراوش می‌نمود - که پیشروانِ عرصهٔ شهود و چابکدستانِ گریوهٔ نظر بحسرت آتش می‌گرفتند - و ازین عالم است آنچه ظهیر میگوید • بیت •

در معرضِ تجلّیِ افکارِ[۴] خاطرش • خجلت همه نصیبِ گل و گلستان دهد

و طوائفِ دانش‌اندوزانِ انصاف گرای بتقریرِ مقاصد و تحریرِ مطالب جوهر نمای استعداد میشدند - مشکلاتِ طبقاتِ انام را گشادے شایسته روی میداد - و آئینهٔ دانشِ مستعدّانِ زمان جلا می‌پذیرفت - و تمامِ آن شب را بچنین طرزِ خاص پسندِ عام‌گزین زنده میداشتند مراتبِ قیاسی و مدارجِ شهودی بعیار میرسید - و انجمن‌آرای حکمت پژوه در جمیعِ نشیب و فرازِ صحرای آگاهی بے فکر و رویت سخنانِ حقیقت آمودِ هوش افزا گفته چراغِ بینش را نورافزای میشدند - و بمیامنِ توجّهاتِ قدسی محقّق از مقلّد جدا میشد - و ناسرگیِ زرِ اندودانِ دانش پرتوِ انکشاف می‌یافت • بیت •

قلبِ اندودهٔ حافظ برِ او خرج نشد • که معامل بهمه عیبِ نهان بینا بود

و اصنافِ استعدادات از ظلمتِ خفا ببارگاهِ ظهور می‌شتافت - بل از گوِ عدم برفرازِ وجود جلوه میکرد - اگر بتفصیلِ سوانحِ نورآگینِ این محفلِ قدسی پرداخته آید و ذکرِ دانش آموزیِ این دبستانِ حقیقت نگاشته گردد دفترے علیحده باید •

درین بهارستانِ آگاهی محرّرِ این شگرفنامه تجدیدِ ملازمت نمود - و ولادتِ ثانی جلوهٔ ظهور داد - و اجمالِ این داستانِ هدایت‌بخش آنکه در مبادیِ این سال در دارالخلافهٔ آگره بسجدهٔ خدمت ناصیه[۵] افروز گشت - و چون رعونتِ دانشِ رسمی در سرداشت باوجودِ فرطِ اخلاص و عقیدت (که از پدرِ بزرگوارِ خویش اکتساب نموده بود) از سفرِ دیارِ شرقی تقاعد ورزید - اگرچه سامانِ رفتن بسفر نداشت امّا خاطرِ بت‌پرستِ خودبین در آهنگِ این یورش هم نشد - وهمچنان در بتکدهٔ دانشِ

---

(۲) نسخهٔ [ی] دبستانِ دانش آموزی می‌بستند (۳) نسخهٔ [ل] بخت‌بلند (۴) نسخهٔ [ل] ابکار (۵) در [چند نسخه] ناصیه سای •

خویش رولمطلبافزا بود - عزیمتِ غربتِ صوري و نظّارگیِ عالم در خاطر جوش میزد - و بے رخصتِ پدرِ بزرگوار دران عالم‌نوردي میبخت نمیدانست - و آن معدنِ عاطفت دلنهادِ تودیع نمیشد - تا آنکه از دیارِ شرقي مرجعت نامهٔ اشرفِ برادران آمد که شهریارِ جهان آرا ترا یاد فرموده - چون در نگارخانهٔ اسباب کوته‌دست بود عزیمتِ خدمت از قوّت بفعل نیامد •

و از غرائب آنکه در هنگامے (که استیلای افغانان اشتهار داشت - و هرزه‌گویانِ شهر ژاژخا بودند) شبے از شبها (که خاطر از تعلّقاتِ کوني فارغ بعالمِ مثال شتافت) ناگاه دریچهٔ از عالمِ غیب گشودند - و فتحِ بلادِ شرقي بعنوانے که صورتِ وقوع یافت (از ابتدای محاصره تا هنگامے که داؤد بعدمخانه فرو رفت) و حصولِ دولتِ ملازمتِ این حیرانِ انجمنِ آفرینش و مراتبِ توجّهات (که از مکامنِ قوّت بفعل آمد) در پیشِ چشمِ عبرت بین نمودار ساختند و دران شبِ دراز هربار (که[۲] از مثال بحس مي‌آمد) بخلافِ عادت از استلذاذِ آن بخواب میرفت و بدیع تر آنکه باز چون بجهانِ مثال مي‌شتافت ازانجا (که آن سانحه مانده بود) آغاز میشد همان سحر[۳] بخلوتکدهٔ پدرِ بزرگوار رفته ازانچه نموده بودند بعرض رسانید - انبساطِ عظیم فرمودند و بشارتها دادند - آرزوی ملازمت در سویدای دل افزود - و فاتحهٔ سورهٔ فتح‌را تفسیر تسویدنمود - تا آنرا تحفهٔ مجلسِ مقدّس گرداند - و (چون راياتِ اقبال باجمیر رسید - و مکرّر دران بزمِ دانش این‌شوریدهٔ شورستانِ هستي را یادکردند - و از ملاطفهٔ گرامي برادرِ سترگِ صوري و معنوي حقیقت روشن‌شد) شوقِ عتبه‌بوسي افزوده - چون راياتِ اقبال بفتحپور نزولِ اجلال فرمود رخصت از والدِ صوري و معنوي حاصل کرده بفتحپور شتافتم - و همگي‌همّت آن بود که روزے چند تماشای جمالِ جهان‌آرای گیهان خدیو نموده بکنجِ خمول رفته با خود هنگامهٔ پیکار آراید - و تمامیِ مکامنِ ضمیر مشوّش آنکه بادیهٔ هولناکِ غربت پی‌سپرِ اقدامِ همّت گردد - که دل از دیدِ مردمِ دیارِ خود بتنگ آمده بود و سرِ هنگامهٔ تعلّق نداشت - و هزاران اندیشه گردِ سراپای خاطر جولان میکرد - عقلِ علاقه‌گسل نداشت که بے میانجیِ تدبیر خارستانِ تنهائي را پرنیانِ آسایش گرداند - و چون دران مصرِ جامع اتّفاقِ نزول افتاد مهربانے نبود که تفقّد نماید - رعونت نمیگذاشت که وسیله جوید - و منزلے نداشت که زمانے دران چراغِ خلوت افروزد - برادرِ افزون بسال و دانش مرا بزاویهٔ خود رهبري فرمود - و چون از راتبه خوارانِ مایدهٔ معنوي بود ناگزیر خواهشِ آن سالارِ معني پذیرفتم - روزِ دیگر بمسجدِ جامع (که از عماراتِ سترگِ شاهنشاهي‌ست) عبور افتاد - ناگاه دران انجمنِ بزرگ گیهان‌خدیو سایهٔ عاطفت انداختند - از دور بدولتِ کورنش نوربذیر گشتم - و بحسابِ خردِ مصلحت‌آموز خرسندي داشتم

---

(۲) در [بعضی نسخه] که از خیال بحس (۳) در [بعضی نسخه] همان شب •

که اگر شاهنشاه ترا نمي بيند تو خود آن نورِ اقدس همي‌بيني - و اگر ملحوظِ انظارِ شاهنشاهي نيستم بديدارِ اقدس جلا افزاى بصارت و بصيرت گشته ام - در همين انديشه محوِ قدرتِ ايزدي بودم كه شهريارِ قدردانى از دوربينىِ خود نظرِ تربيت انداخته طلب فرمودند - ازانجا (كه حالِ زمانه و وضعِ زمانيان در پيشگاهِ خاطر پايهٔ ظهور داشت - و بُعدِ مسافت ضميمهٔ آن) انجامِ خواهشِ خويش دريافته نظّارگي بود - تا آنكه از فروغِ توجّهِ شاهنشاهي روشن‌شد كه بختِ من ياوري كرده است و كوكبِ طالعِ من از هبوط برآمده - پيشتر شتافتم - و ناصيه‌ساى آستانِ جلال گشتم - زمانے دران مجمع دين و دنيا (كه صدهزاران ملل و نحل فراهم آمده بودند) باين حيرانِ انجمنِ هستي خطاب داشتند و حالِ مرا (چنانچه من هم نميدانستم) بخاصانِ بزمِ اقدس وا مي نمودند - كمندے چند در گردنِ جان افتاد - و دل‌را بگروگانىِ بارگاه تعلّق بردند - (اگرچه دو سالِ ديگر آرزوى قريب بفعل گرد سراپئي خاطرم گرفته بود - و در تنگناى باطنِ ما دلِ شوريده چنين‌سرائيدے كه اينک از اهلِ مدينه و اصحابِ تعلّق برآمده در فسحت آبادِ يكتائي و نزهت‌گاهِ وحدت عشرت‌آمودِ فطرت ميگردي) امّا عاطفتِ شاهنشاهي روزبروز مرا از زمينِ خسي براوجِ كسي برمي‌آورد - و برمدارجِ تربيت پايه پايه ارتفاع مي‌بخشيد - چنانچه كليدِ بيت‌المقدّسِ مقصود بدست افتاد - و حقيقتِ دين و دنيا پرده از روى برداشت - نخستين از شورشِ[2] خواهش برآمدم - و آغازِ ولادتِ دوم شد و از بخت‌مندي بغرفهٔ والاى ارادتِ اين‌هادىِ‌آفاق بلنديِ‌گراى گرديدم - و بعنفوانِ[3] سيومين ولادت مسرّت روى‌داد - و از شكمِ پندار بملكِ نياز آمده ببارگاهِ اطمينانِ صلحِ‌كل صدرنشين گشتم - و بميامنِ تائيداتِ ايزدي از وفورِ نورافزائىِ اورنگ‌نشينِ اقبال از خارستانِ صلحِ‌كل بگلستانِ هميشه بهارِ محبّتِ گلِ عشرت پيرائي شدم - و مادرِ روزگار را چارمين فرزند پديدآمد - و درين پايه تكاپوى من آنست كه دران باغستانِ بےخارستان و بهارستانِ بيخزان غرفهٔ عالي عمارت پذيرد - تا بميامنِ پرتوِ نظرِ شاهنشاهي بذريعهٔ ثبات پائي امِّ فطرت را مولودِ خامس جلوه‌گر آيد - و بسعادت‌افزائىِ رضاى كل سرافراز گردد - تا شورشِ دوئىِ خواهش روى در نيستي‌آرد - و (چون درين‌آسمانِ تقدّس نشيمنے‌دلنشين بدست افتد) برهنمونىِ اين پيش‌بينِ بزمِ‌آفرينش[4] بولادتِ ششم آبروى تازه گرفته بدرياى فروغ درآيد و به پيشگاهِ چهارطاقِ تسليم (كه خواهش را دران پي كرده اند) مربّع نشينِ عرصهٔ آگهي گردد تا در ولادتِ سابع (كه زمانِ گسستنِ علائقِ عنصري‌ست) بارِ تعلّق را از دوشِ فطرت افكنده بخلوتكدهٔ[5] هستىِ نيست نما عشرت آمود شود - و بدلِ فارغ و پيشانى‌گشاده بآن بارگاهِ تقدّس فرصتِ تجريد

---

(۲) نسخهٔ [ل] سوزش (۳) نسخهٔ [ا] بعنوان (۴) نسخهٔ [ا] پيشرو بزم (۵) نسخهٔ [ل] بخلوتگاهِ نيستىِ هست نماى ॰

و رخصتِ تفرید را بارمغاني برد - تا در ولادتِ هشتم در موطنِ تناسخي یا[۲] موقفِ حشري در گروِ آرزوئي نباشد *

و از سوانحِ آنکه جاپگیرِ منعم‌خان خانخانان در بنگاله مقرّر شد - دران‌هنگام (که خدیوِ آگاهي بصوبهٔ دیارِ شرقي نهضت فرمودند) نیولِ او در صوبهٔ بهار قرار گرفته بود - دربنولا (که[۳] مخالفانِ بنگاله شکست بر شکست یافتند - و آن‌ملک موردِ امن گشت) خواجه شاه منصور شیرازي را بدرگاهِ والا فرستاده التماسِ جاپگیرِ بنگاله نمود - عاطفتِ شاهنشاهي ملتمسِ او را پذیرفت *

و از سوانحِ آنکه در اطرافِ دارالخلافهٔ آگره مثلِ بافتهٔ عنکبوت لیکن بمراتب ازان گنده‌تر بر مزارع و مراتع افتاد - و در بعضی جا نیم جریب و بعضی جا کمتر ازان طول و عرض داشت و همانا که حکمتِ بالغهٔ ایزدي عفونتِ هوا را چنین چاره‌گر آمده عاطفتِ خود را بر عالمیان جلوهٔ خاص داد *

آئین‌داغ را رواج بخشیدن - و جهانیان‌را براستي و وفا هدایت فرمودن[۴]

زینت بخشِ اورنگِ سلطنت فرهنگ آرای بزمِ آفرینش هیچ ماهے و سالے نگذرد که آئینهای خجسته را جلوهٔ اختراع ندهد - و بفروغِ خردِ دور بینِ خویش (که مرآتِ حقائقِ کوني و الٰهي‌ست) مایهای آسودگي نهاده جهان‌آرائي نفرماید - دربنولا بجهتِ انتظامِ حالِ سپاهي و رعیّت و افزایشِ ملک و بالشِ دولت نظرهای دور انداخته ضوابطِ شگرف و قوانینِ سترگ مقرّر فرمود - ازانجمله رسمِ داغ است - بر دیده‌ورانِ انصاف گزین بنقابِ خفا در نیاید که آدمي پیوسته مقهورِ آز و مغلوبِ خشم باشد - و از استیلای قوّتِ غضبي و شهوي خرد پژوهانِ بالغ‌نظر را باندک تساهل و کمتر تغافل چراغِ والا فروغِ خرد خاک‌پوش گردد - تا بفرومایگانِ نابخرد چه رسد و با این‌حال انصاف و مردمي کمیاب چه که نایاب - و خدیوِ آفاق در نقابِ بے توجّهي - هرآینه در بسیارے از گروهِ آقا و طبقهٔ نوکر شورشِ حرص و طوفانِ بےحقیقتي پدید آید - بآئینِ[۵] امداد آنچه از درگاه مي‌یافتند آنرا از نوکر بازداشته حرص‌افزای میشدند - و نوکر خاکِ بیوفائي بر فرقِ روزگارِ خویش بیخته در هرچندے بیکے ساختے - و هرجائي بوده از شره و آز نیاسودے و از هجومِ بے انصافان و عمومِ این بیراهه روي آنکه بآزرمِ ذاتي و معدلت پژوهي راهِ سویّت سپرده

---

(۲) در [بعضی نسخه] تا موقف (۳) نسخهٔ [ی] چون مخالفان (۴) نسخهٔ [ل] فرمودن و دیگر پایهای بزرگ (۵) در [چند نسخه] تابین باشي آنچه از درگاه مي‌یافت آنرا از نوکر باز داشته حرص‌افزای میشد *

فنامت و حقیقت گزیده غبارآلود تهمت بوده - [اگرچه در عنفوان این سال (قبل ازانکه بورش بلاد شرقي پیشنهاد همّتِ والا گردد) نیّر این اندیشهٔ حقیقت اساس از مشرق ضمیر صافي پرتو انداخته بود - و کار پردازان پیشگاه اقبال شروع دران نمودند] لیکن تنسیق و تنظیم این کار سترگ درین هنگام (که رایات اقبال بدارالخلافه معدلت آرای شد) صورتِ اتمام گرفت - و تنقیح این معامله و تعین مراتب منصب تشخیص پذیرفته رونق و رواج یافت - و نیز رای جهان آرای شاهنشاهي برای انتظام مبانی ملک و آسودگی رعیّت ممالک محروسه را بخالصه منسوب ساخت درین هنگام (که شهریار معدلت پژوه[۲] در پرده آرائي عیار مردم گرفتی) متصدّیان اشغال سلطنت بلاد و امصار و قصبات و قریات را جمعهای بیحساب افزودے - و در نقصان و افزایش آن دست تصرّف گشادے - هرکه دلِ این گروه بدست آوردے بکام خود رسیدے - و هرکرا دل بهوَّاهای نشدے خسران مند گشتي - و نیز هرکه معمور نعمت بودے از بے انصافي و حرص اندوزي ناسپاسي کردے - و آنکه کم یافتی از بےقناعتي و بےاخلاصي در نالش بودے - درین زمان (که لوامع صبح اقبال در تابش و خدیو اورنگ آرای در برانداختن نقاب بود) برخی از توجّه والا مبذول این کار فرموده نخستین ممالک محروسه را خالصه گردانیدند - اُمرا و سایر ملازمان درگاه را علوفهٔ نقد مقرّر شد - و باندازهٔ عقیدت و سرکردن جمعیّت پایهای مناسب[۳] تعین یافت - و کاردانان دیانت مند نامزد شدند که ملک وسیع هندوستان را بقید ضبط درآورده حال حاصل را قرار[۴] دهند تا یکبارگي تغلّب پیشها را بازار طمع کساد گیرد - و (با آنکه صوبهٔ بنگ و بهار و گجرات را بمقتضای دور بیني و قدرداني بحالِ خود داشته بودند - و کابل و قندهار و غزني و کشمیر و تته و سواد بجور و تیراه و بنگش و سورت و اوتیسه فتح نشده بود) یکصد و هشتاد و دو عامل عدالت گزین رخصت یافتند که خالصات را حراست نمایند - و چون هر عامل را آنقدر جای سپرده بودند (که مبلغ کرور تنگه ازان ارتفاع یافتی) بزبان روزگار نام او کروري شد - و درینوقت سرآمد پیشکاران خدمت شهباز خان و خواجه غیاث الدّین علي آصف خان و رای پرکهوتم[۵] و رای رامداس پاسِ احکام پادشاهي داشته فرمان پذیر بودند - و باین طرز بدیع هم سپاهي را سامان شگرف و هم ملک را نظامی شایسته پدید آمد - و هم از وبال خیانت و نکالِ بےحقیقتي میانتی شد - و نیز ضمیر اصابت اندیش شاهنشاهي برای افزونی آبادانی مملکت توجّه بتحقیق جریب فرمود - در زمان باستاني آنرا از رسن میساختند - و در خشکي و تري تفاوت میکرد - و دست آویز ارباب تغلّب میشد - شاهنشاه

---

(۲) نسخهٔ [ز] معدلت دوست (۳) در [چند نسخه] مناصب (۴) نسخهٔ [ب] قرارهم دهند
(۵) نسخهٔ [ا] پرمونم ٭

حقیقت این ارغني (که آنرا بزبانِ هندي بانس میگویند) طنابے اختراع نمود - و آنرا بحلقهای آهني اتّصال بخشیده پیرایهٔ سعادت گردانید - و بوسیلهٔ این آئینِ حق‌اساس سرمایهٔ آسودگیِ جهانیان پدید آمد - و آبادانیِ ملک افزایش گرفت - و راهِ تزویر و ناراستي بستگي پذیرفت *

و از آئینهای سترگ قرارِ واقعه نویسي و تعینِ نویسندهای هشیار مغزِ حساب دان است درین هنگامِ ابتسامِ اقبال بر خاطرِ دانش پژوه پرتو انداخت - و بفرمانِ والا این طرزِ انتظام بخش فروغِ رونق یافت - و مقرّر شد که بامعانِ نظر و تاملِ وافر آنچه از بارگاهِ خلافت لمعهٔ ظهور بخشد در قیدِ تحریر درآید - تا کاربردازانِ سلطنت را اعتضادے شایسته بدست افتد - و احکامِ فرمان روائي را پاسبانیئ گزیده قرار گیرد - للّه الحمد که چنانچه مرکوزِ نهانخانهٔ ضمیرِ قدسي سرشت بود همچنان بعمل‌خانهٔ اقبال پیوست - و بفروغِ این طریقِ انیق عبادت گزینِ نشأهٔ تعلّق بتقدیم رسید و تفصیلِ این آئینهای والا در دفترِ آخر نگارش یافته *

و از سوانح آنکه عفّت‌نهاد عصمت قباب قیمه[2] بانو صبیّهٔ عرب شاه در پرستارانِ شبستانِ دولت در آمد - و جشنِ بزرگ سرانجام یافت - و اعیانِ اکابر و اماجدِ آمرا و سایرِ ارکانِ دولت سعادتِ حضور دریافته شادي‌آمود گشتند *　　* بیت *

بوستان بر بوستان افکنده زین بهجت نثار * آسمان بر آسمان افکنده زین شادي کُلاه

نبرد آرائیِ منعم خان خانخانان در اقصای[3] بنگاله
و شکست یافتنِ داود - و سایر سوانح آن دیار

(چون بتائیدِ الٰهي و امدادِ سماوي معمورهٔ بنگاله مفتوح گشت) داود بجانبِ ساتگام و اڈیسه روان شد - و کالاپهار و سلیمان و بابومنکلي و برخے از افغانان بجانبِ گهوڑاگهات شتافتند و همچنین هرگروهے بطرفے رفته فتنه افزای شدند - خانخانان باتّفاقِ راجه تودرمل در تانده (که دارالملکِ آن ناحیت است) رحلِ اقامت افکند - و به تنظیمِ مهمّاتِ ملکي و مالي پرداختن گرفت و بقوانینِ معدلت‌آئینِ شاهنشاهي آشوبِ ملکِ بنگاله را چاره گر شده - و در حواشي و اطرافِ آن معموره افواجِ نصرت قرین تعین نمود - تا یکبارگي آن نزهتگاه از خس و خاشاکِ مخالف صفا پذیرد محمّد قلي خان توقبای و خواجه عبداللّه و نیابت خان و قمر خان و مقبول خان و طالب بیگ و ناصر بیگ و طبقهٔ از مبارزانِ[4] کارطلب را بسرکردگیِ محمّدقلي‌خان برلاس بجانبِ ساتگام فرستاد که داود را فرصتِ سامان نداده بدست آرند - و مجنون‌خان و باباخان و جبّاري و میرزا بیگ

---

(۲) نسخهٔ [ل] تسیمه (۳) نسخهٔ [ل] در فضای بنگاله (۴) نسخهٔ [ی] بهادران *

و خالدین و طایفهٔ دیگررا بصوبِ گهوزاگهات رخصت کرد - تا شورشِ آن‌صوب را فرو نشانند و میرادخان را با گروهی از گزیدهٔ مردانِ دلاور بجانبِ فتح‌آباد و بکله[۲] فرستاد - تا آن ناحیت امن‌آباد گردد - و اعتمادخان را با جمعی از مجاهدانِ دولت بجانبِ سنارگانو نامزد گردانید تا دستِ ستمکارانِ آن حواشي از کار افتد ٭

(چون چارهٔ[۳] آسودگیِ عمومِ رعایای آن‌دیار انتظام گرفت) اشتهار یافت که جنید کراني (که از درگاهِ والا فرار نموده بود) خاکِ ناکامي بر فرقِ روزگارِ خود ریخته مایوس از گجرات و دکن بحدودِ جهارکهند آمده درکمینِ فتنه[۴] اندوزي و شرانگیزي ست - راجه تودرمل و قیاخان و نظر بهادر و ابوالقاسم نمکین[۵] و طایفهٔ از غازیانِ شهامت اندیش بدفعِ این شوریده بخت همت گماشتند - و بتائیداتِ آسماني فرستادها مصدرِ خدماتِ شایسته شدند - و مخالفانِ دولت خایب و خاسر روی بدشتِ ادبار نهادند - قاقشالان درحدودِ گهوزاگهات کارزار کرده جوهرِ مردانگي را بعیار رسانیدند - و غنیم غبارآلودِ ناکامي بجانبِ کوچ فرار نمود - و سلیمان منکلي بعدم‌آباد شتافت و مبارزانِ اقبال غنائمِ فراوان اندوختند - و زن[۶] و زادِ افغانان اسیر شد - و آن ملکِ وسیع آبادان در تصرفِ اولیای دولت درآمد - و از صیتِ سطوتِ غازیانِ همت گزین جنید (که از جهارکهند برآمده سرِ شورش برداشته بود) برگشته در خفایای جبال گمنامي گزید - و آن فوجِ ظفر اعتصام معاودت نموده ببردوان آمد ٭

درین هنگام محمود خان پسرِ سکندرخان و محمد خان و چندے دیگر ازان خودسرانِ بادیهٔ شورش در قصبهٔ سلیم‌پور گردِ فتنه انگیختند - راجه فوجے شایسته بر سرِ آن گروهِ تبه‌کار فرستاده معرکهٔ جنگ آراست - محمدخان بخاکستانِ نیستي گردآلود شد - و پسرِ سکندر گریخته آوارهٔ دشتِ ادبار گشت و درین اثنا آگهي آمد که جنید از گوخمول برآمده شور افزاست - راجه بآئینِ کاردانانِ خدمت‌گزین روی همت بآنصوب آورد - او خود از جهارکهند پیشِ داؤد رفته بود که شاید باو نردِ دغا بازد و دست‌آویزِ شورش بهم‌رساند - از خود سري و زیاده طلبي صحبتِ او بر نیامده راهِ معاودت میسپرد که آوازهٔ لشکرِ منصور اورا در حیرت انداخت - نظربهادر و ابوالقاسم نمکین و محمد خان پسرِ سلطان آدم‌گکهر و امام قلي چولک و بهارهمل کهتري و برخے از دلاوران (که پیشِ پیشِ فوجِ نصرت اعتصام میرفتند) از معامله نافهمي دورتر شدند - و لوازمِ هوشمندي بتقدیم نرسید - جنید بر سرِ آنها

---

(۲) نسخهٔ [ل] تکله - و نسخهٔ [زی] بنکاله (۳) نسخهٔ [ا] چارهٔ کار عموم (۴) نسخهٔ [ا ب ز] فتنه انگیزي‌ست - و نسخهٔ [ی] فتنه اندوزي‌ست (۵) در [بعضے نسخه] نمکین - و در بعضے] نمکي (۶) در [چند نسخه] وزن و زاد ٭

رنجهي - محمّد خان و بهارهمل و چندے دیگر مردانگي بجلی‌آورده جانفشاني نمودند - چون این خبر براجه تودرمل رسید باگاهي هوشمندي و طرز نبرد شناسان بتادیب آن مُدبر روان شد جنید تاب مقاومت نیاورده بسرعت بجانب جهارکهند گریخت - و بعنایت روز افزون ایزدي غبار فتنه فرو نشست *

و از سوانح آنکه یار محمّد ارغون قراول نزدیک مولهیر[2] رفته دست بتاخت و تاراج گشود و اسباب و اموال بسیار بتصرّف او درآمد - و اپار (که از فیلان نامور آن‌دیار بود) ضمیمهٔ غنائم او شد و هرچند منعم‌خان خانخانان اورا طلبداشت بعذر پیش آمد - و در حدود جهارکهند شتافته در جمع اموال کوشید - و اوباشان آن دیار همراهي گزیدند - وازانجا تا شهر بلگهتهه[3] تاراج کنان بجنگل لوني[4] وکنکر (که پناه جای بنه و بار افغانان بود) شتافت - و درانجا دست بردے لایق نمود و غنیمت بسیار بدست افتاد - و همگي نیّت آن داشت که از راه جهارکهند بدرگاه والا شتابد - و باین ذریعه گردآمدهای خود را بمامن رساند - چون بمقام تاره[5] آمد بهویت چوهان و شهاب پسر دهنجي[6] بجنگل در آمدند - و فوج نصرت‌قرین همّت در تعاقب بست - بهویت از حیله اندوزي آمده دید و برمکامن‌حال آگهي یافته در لباس دوستي دشمني‌اندیش شد - و جنید برهنمائي او شبخون برد و همگي اندوختهٔ او و تمامي مال‌سوداگر و جمیع اسباب این‌قافلهٔ بزرگ بدست آورد - آن‌غنوده خرد از خواب غفلت بیدارشد - وبرهنموني بخت خود را بلشکر راجه رسانید - و از نهیب این‌فوج‌اقبال جنید باز بهمان خفایای کوهستان پناه برد *

و محمّد قلي خان برلاس آن لشکر آسماني‌تائید را بطرز هوشمندان معامله شناس سرکرده بصوب داؤد مرحله پیمای شد - چون بیست کروهی ساتگام مورد افواج گیتي‌گشای گشت غنیم را پای ثبات بلغزش درآمد - خاک ادبار برفرق خود بیخته بصوب اوڈیسه پي‌سپر راه گریز گشت این‌فوج ظفرطراز به بندر ساتگام رحل اقامت انداخت - و ابواب معدلت گشوده بانتظام پراگندگیهای آن‌ناحیت اشتغال نمود - درین‌هنگام مُسرعان راست‌گوی خبر رسانیدند که سرهري[7] نفس‌ناطقهٔ داؤد نفائس خزینه را برداشته بولایت چهتر[8] شتابان است - محمّدقلي‌خان هرچند سرعت‌نمود سودمندنیامد - آن‌سبکپای تمام‌حیله خودرا بمامن رسانیده - و همگي اندیشهٔ اعیان این‌لشکر آن بود که در همین حدود آسایش‌طلب گردند - درین اثنا راجه تودرمل بآن‌فوج عقیدتمند پیوست

(۲) نسخهٔ [ا] مولیه (۳) نسخه [ب] بلکنه - ونسخهٔ [ی] تل‌گنهه (۴) نسخهٔ [ب] لوني و لنکر ونسخهٔ [ز] لوني و کهنکر - ونسخهٔ [ی] توني و لنکر - والله اعلم (۵) نسخهٔ [اب] پاره - ونسخهٔ [ز] باره (۶) در [اکثر نسخه] پسرنجوي (۷) نسخهٔ [ی] نرهر (۸) نسخهٔ [ز ل] جسر - یا چلره

ز توجّه بصوبِ اوڈیسه و استیصالِ داؤد سعادتِ درخت همّت افزای اخلاص‌طراز درمیان آورده
ه نیروی عاقبت‌اندیشی و بردباری چارهٔ هرزه درایانِ نادان کرده بسعیِ شگرف محمّد قلی خان
س را باین جلوهٔ اقبال دلیلِ سعادت گشت - و دران هنگام (که قصبهٔ مندل‌پور موردِ افواج
ان‌کشای شده) باواسطِ دی ماهِ الٰهی محمّد قلی خان را روزگار سپری گردید - غیر ازانکه زمانِ افطار
خورده و حرارتے بر وی غلبه کرد سببے دیگر ظاهر نشد - برخے از دوربینانِ عرصهٔ آگهی این را
نتائجِ بد اندیشی یکے از غلامانِ خواجه سرا فرا گرفتند - و ازین سانحهٔ ناگزیر دران اردو بےانتظامیئ[۲]
د آمد - و بازارِ فتنه‌طلبانِ روزگار گرمی پذیرفت - اکثرِ مردم قیاخان را (که سرِ هرزه درایان بود
ر خانخانان رنجیده خاطر) سردار ساخته قرار دادند که از جهازکهنه متوجّهِ درگاه شوند - و دفع
ید را دستآویزِ کورنش گردانند - هرچند راجه تودرمل عقل و اخلاصِ خویش را بکار برد
مند نیامد - مسرعان فرستاده خانخانان را آگهی بخشید - و چارهٔ بازداشتنِ این گروه را
رستادنِ زر با یکے از چرب‌زبانانِ یکتادل منحصر ساخت - او مبلغِ گرانمند مصحوبِ لشکرخان
ناده در امّید و بیم گشود - فرستادهٔ بصلاح دیدِ راجه زربندها را بقدر آرامش داد - و بدوربینی
حیِ منعم‌خان شاهم‌خان و خواجه عبدالله و طبقهٔ از دلاورانِ خدمت‌گزین نیز درین لشکر پیوستند
رسیدنِ این فوج عقیدت‌مند انتظام گونه پدید آمد - و استیصالِ داؤد را بخاطرے مذبذب
ناخوش قرار داده راه‌نورد شدند ؞

داؤد (که در اقصای هندوستان شتافته میخواست که در گوشهٔ خمول بسربرد) از استماعِ
لاف در لشکرِ منصور و دلدهیهای جهان[۳] خان (که ایالتِ اوڈیسه از جانبِ او داشت) بقصدِ
ر معاودت نمود - اُمرا از بردوان برآمده براهِ مدارن[۴] کوچ‌بکوچ بچتوه[۵] شتافتند - (چون پیوسته
ے پیشانیِ اکثرِ اعیانِ این لشکر غبارآلودِ ناسپاسی بود) راجه از دوربینی اندیشید که اگر حال
نهج باشد روزِ نبرد (که زمانِ جوششِ دریای عقیدت و شجاعت است) کار چگونه بانجام رسد
ونه اگر خانخانان پیوندد ظاهر آنست که بد دلی و نکوهیده بینی برخے از معامله نافهمان
ع نرساند - باین خیالِ صواب‌قرین نگاشته فرستاد - خانخانان از دور اندیشیهای کهن‌سالان
یگذرانید - و این‌قدر نگاهِ مستبصرانه نمیکرد که اگر آسیبے بآن لشکرِ نصرت‌اعتصام رسد هرآینه
شواری خواهد کشید - در چنین هنگام غیب دانِ گیهان خدیو دستگیری فرمود - و اجمالِ
ستانِ هدایت آنست که سزاوارانِ جدگزین فرمانِ مقدّس آوردند - خلاصهٔ مضمونِ آن منشورِ دولت

(۲) نسخهٔ [ل] بیطاقتی (۳) در [بعضی نسخه] خانجهان (۴) نسخهٔ [ل] بداؤن (۵) در
چند نسخه] بهپلور ؞

آنکه (چون بمآئید سماوي آن ملک معموره در حوزهٔ تصرّفِ اولیای دولت درآمده - و ساکنانِ آن مرز و بوم بمعدلتِ روزافزون کامیابِ خواهش شده اند) از راهِ دیده وري و دوربینيِ زبونیِ غنیم را آسان نشمرده همّت در استیصالِ آن فتنه‌جوي گمارد - تا یکبارگي توطّنِ‌گزینانِ آن‌بوم از اندیشهٔ شورشِ او آسوده گردند - خانخانان ناگزیر امتثالِ حکمِ اقدس نموده بعزمِ این‌کار برآمد - و با سرانجامِ خردِ پسند در جنود با جنودِ اقبال پیوست - داؤد با لشکرِ فراوان درحدودِ هرپور[۲] (که برزخي ست میانِ بنگاله و اوڈیسه) در استحکامِ مداخل اهتمام‌گزین آمد - بسیارے از اعیانِ لشکر و عمومِ سپاهي (از کوتهيِ حوصله و پستيِ فطرت و ناشناسائيِ کار و بداندیشيِ باطن و کاهلي‌ذات) دلنهادِ خدمت نمیشدند و اقتضای همّتِ این‌گروه آن بود که یک‌گونه صلحے درمیان‌آید - خانخانان انجمنے از کارآگهان ساخته نخستین بابے چند از دفترِ اقبالِ شاهنشاهي برخوانده در دلدهي و جگربخشي استادي بکار برد و پس ازان درگشایشِ این عقدهٔ مشکل‌نمای و پاسبانيِ ناموس و دولت سخن‌سرا گشت و هریک باندازهٔ شناسائي و مردانگي و مقدارِ عقیدتمندي و فراخيِ حوصله پاسخ آرای شد - برخے صلح را برجنگ مقدّم داشته سلامت‌جوی آمدند - و بعضے محاربت را برمصالحت[۳] گزیده زنگ زدای جوهرِ مردانگي شدند - و طایفهٔ دل برجنگ نهاده از صعوبتِ مسالک تامّل گزین بودند - و طبقهٔ از فزونيِ شجاعت مشکل‌را از آسان تفرقه ننهاده شوقِ پیکار داشتند - آخر بسعيِ راجه تودرمل و ثبات‌پائيِ منعم‌خان خانخانان همه را رای برمحاربت قرارگرفت - لیکن جویای مسلکے دیگر شدند - که عزیمتِ این‌کار از رو برو دشوار بود - الیاس‌خان لنگاه و طایفهٔ[۴] از واقفانِ خبایای ملک راهے آسانتر نشان داده خدمتِ شایسته بجای آوردند - و جد گزینانِ کار طلب بتسهیل و تصفیهٔ آن‌طریق رخصت یافتند - و بچستي و چالاکي ازان معبر بملکِ اوڈیسه درآمدند داؤد را آن‌همه تدبیر در استحکامِ راه بطلان پذیرفت - با خاطرے پراگنده برگشته بقصدِ پیکار شد و در مقامِ تکروهي[۵] تقابلِ این‌دو لشکر رویداد - و آن عرصهٔ ناوردگاه بلمعانِ سیوفِ بهادرانِ همّت‌مند آرایش گرفت - دلاوران و نام‌آوران از هردو طرف برآمده آویزشهای نمایان میکردند - و نقدِ مردانگي را بمعیارِ کامل میرسانیدند - تا آنکه بمیامنِ دولتِ روزافزونِ شاهنشاهي روزِ دینِ بیست و چهارمِ اسفندارمذ ماهِ الٰهي موافقِ جمعه بیستمِ ذی‌القعده داؤد شکست یافت و جمعےکثیر بکوِ عدم فروشدند - و شرحِ این عطیّهٔ کُبری آنست که چون خانخانان عزیمتِ این پیکارِ دولت افزای را مصمّم ساخت فوجها برین‌نسق قرار گرفت - قول بفروغِ کاردانيِ او روشني افزا گشت

---

(۲) نسخهٔ [ی] دهرپور (۳) نسخهٔ [ز] مسالمت - و در [بعضےنسخه] مساهلت (۴) در [چندنسخه] و طایفهٔ از دانش منشان خبایای ملک (۵) نسخهٔ [ل] تکروی ٭

و لشکرخان و هاشم‌خان و محسن‌خان و بسیارے از مجاهدان نصرت طراز بهمپائی او دلنهاد شدند و التمش بشجاعت قیا خان و خانزاده محمّد خان پسر کوچک علي خان بدخشي و برخی از بهادران رونق گرفت - و فوج هراول بمردانگي و عقیدتمندی خان عالم استحکام یافت و خواجه عبدالله و شهروبه خان و سیّد عبدالله و میرزا علي علمشاهي و شاه طاهر و شاه خلیل و طالب خان و نیابت‌خان و میرزا محمّد جلایر و خان‌قلي دیوانه و حافظ کوسه و شجاع بیگ از پیش‌قدمان این فوج ظفرقرین بودند - و برانغار به نیروی همّت و تدبیر شاهم خان جلایر و محمّد قلي‌خان توقبای و پاینده محمّدخان و اعتماد خان و قتلق قدم خان و سیّد شمس‌الدّین بخاري منتظم‌گشت - و جوانغار بدیده‌وري و ثبات پائی اشرف‌خان و راجه تردرمل و مظفّرمغل و یارمحمّد قراول و ابوالقاسم نمکین و چندے دیگر از مبارزان خدمت‌دوست منضبط شد *

و چون غنیم روبروی افواج کشور گشای آمد هرروز دران عرصهٔ مرد آزمائي عیار همّت گرفته میشد - و مردانگیها و دلاوریها از جانبین بتقدیم میرسید * * نظم *

زبس خون که هرجای پاشیده بود * زمین همچو روی خراشیده بود

سه روز این‌چنین بود خون ریختن * نماندند گُردان ز آویختن

و دران تاریخ بواسطهٔ مواجهت ستاره عزیمت محاربه در سر نداشته بدستور هرروز دلیران مست پیکار بودند - یکبارگي مخالف صفوف مبارزت آراسته برآمد - در قلب‌گاه داؤد بسعي خود اسباب نکال مي‌اندوخت - و میمنه بشومیء سکندر برادر خان جهان تیرگي پذیرفت - و میسره از تیه رائیء اسمعیل خان زبوني‌گرفت [۲] - و مقدّمه از زیاده سریء گوجرخان روی در فساد داشت یکبارگي شورش پدیدآمد - خانخانان ناگزیر باعتضاد اقبال شاهنشاهي در ترتیب فوجهای ظفرتائید همّت بست - خان‌عالم از ریعان شباب و افزونیء شهامت سررشتهٔ تدبیرگسیخت - و تیز جلوي کرده دورتر شتافت - و گروه اوقچیي دست بکار بردند - و معرکهٔ زد و خورد شراره افزای شد خانخانان ازین بیراهي برآشفت - و درشت‌گویان پیروے [۳] را فرستاده او را بعنف بازگردانید و هنوز آن فوج اقبال انتظام شایسته نگرفته بود گوجرخان (فیلان سبک‌پای تیزرو تمام غیرت را در پیش و تهوّرگزیفان نخوت‌مند را در پس داشته) به پیکار درآمد - و چون قطاسهای سیاه و پوستهای جانوران بدندان و سر وگردن آن سباع بسته رعب و مهابت افزوده بود اسپان فوج هراول را از دیدن این اشکال بوالعجب و شنود آوازهای مهیب روی همّت برگشت - هرچند فارسان عرصهٔ شهامت کوشش نمودند سودمند نیفتاد - و جمعیّت دلاوران این‌فوج را سررشتهٔ انتظام گسیخت - خان‌عالم

---

(۲) در [اکثر نسخه] کار دشوار بود (۳) نسخهٔ [ل] در پي او فرستاده *

بکارزار در آمدند - شاهم خان جلایر از شنیدنِ دلیریهای گوجر و برهم شدن مرجها پالغز همّت شده در نعطافِ جلو بود - سیّد شمس‌الدّین بخاري و طایفهٔ از دلیرانِ جان نثار (که با او سرِ یکجهتي را گرم داشتند) در آرامشِ دل و عزیمت‌افروزي ستهای تاخِ شیرینِ اثر بجلوه‌گاهِ بیان آورده چاره گزیدند - تا سایرِ آدرش[۲] این دریادلانِ نبردآرای ناموس‌دوست عیار اندیشه فرونشست نامورانِ برانغار بکدل و یکجهت شده روی بجرانغارِ نثیم نهادند - و هنگامهٔ کارزار آرایش گرفت و جواهر فطرت را روزبازار شد - در اندک زمانی مخالف را برداشته[۴] بقول رسانیدند - و دریی هنگام (که میانِ راجه و داؤد کارزار ترازو شده بود) برانغارِ موکبِ ظفرلوا بمدِ ایزدي یکبارگي نمایان شد و شکیب ربای آن گروهِ نخوت‌گزین گشت - داؤد (هرچند خبرِ شکستِ هراول و التمش و قول عساکرِ منصور شنود) از شکوهِ اقبالِ شاهنشاهي آنرا فریبِ نبرد شناسانِ کاردان انگاشته در سنگلاخِ بیدلي حیرت داشت که این‌فوج سترگ نیز نزدیک شد - آن ناسپاس دل ببی‌آزرمي نهاده بدشتِ ادبار شتابان‌گشت - و سنگِ تفرقه در جمعیّتِ او افتاد - و مقارنِ این‌حال خبرِ فروشدنِ گوجر رسید - سرعت در گریز آورد - و سپاهِ نصرت‌قرین تیغها آخته از دنبال شدند - و بسیاری ازان بخت برگشتگان بخوابِ نیستي غنودند - و صحرا از خونِ کشتها لاله زار گشت * * ابیات *

بهر گوشه مستی بر افتاد خوار * چه مستی که هرگز نشد هوشیار

یکی بزمگه بود گفتي نه رزم * دلیران درو بادهٔ خوارانِ بزم

غنائمِ فراوان فراهم‌آمد - و دولتِ صوري و معنوي روی‌آورد - و سعادت دین و دنیا بحصول پیوست اولیای دولت کامیابِ خواهش گشته بسجدهٔ نیایش ناصیهٔ بخت را روشني‌بخشیدند *

ای جویای آگهي چشمِ عبرت‌بین بگشای - و رنگ‌آمیزیِ تائیدِ ایزدي را بچشمِ اعتبار بنگر - و انکار را باعتراف و اعتراف را باعتقاد و اعتقاد را بپایهٔ والای اخلاص رسانده کامیابِ حقیقت شو * * بیت *

به بختِ بلندش خرد ره ندارد * زهی قوّتِ بخت الله اکبر

خانخانان پس از چنان ناامّیدي بتائیدِ دولتِ ابدپیوند بچنین فتحِ شگرف ارجمندي یافت جراحاتِ عنصري و ریشهای دروني بمرهمِ نصرت اندمال پذیرفت - اگرچه پیش‌ازین بنگاله در حوزهٔ تصرّف درآمده بود لیکن بشمارِ مبصرانِ دیده ور امروز فتحِ این‌ملکِ وسیع روی‌داد - و موهبتی عُظمی از مکامنِ غیب بمجلای ظهور شتافت - اقبال بالید - و پایهٔ دولت بلند شد - خانخانان در حواشیِ

---

(۲) در [بعضی بآبیاريِ (۳) نسخهٔ [ل] نبرد آزمای (۴) نسخهٔ [ب] از شکوهِ اقبال شاهنشاهي برداشته *

این نبردگاه صفزل گزیده در مسالک شکر قدم فراخ نهاد - و در مراتب سپاس دولت روز افزون همت گماشت - و روز دیگر از افزونی بدکاری آن گروه کافرنعمت و استیلای قوت غضبي در گردآوري اسیران ناوردگاه سعي شگرف نمود - و آن گرفتاران دشت ادبار را علاقه‌گسل تن و نفوس شریر آمد و از سرهای بی‌مغز نخوت‌منشان هشت‌منارهٔ آسماني‌ارتفاع اساس‌نهاده عبرت‌افزای نظارگیان شد چون نوید این فتح سترگ و مژدهٔ بالش دولت بمسامع همایون رسید سرمایهٔ مزید آگاهي گشت و مراسم سپاس بتقدیم آمد - و مراتب شکر بظهور پیوست - مناشیر عاطفت کبری صادر شد و پایهٔ اعتبار مخلصان خدمت‌گزین بلندي پذیرفت - رتبهٔ صورت این گروه ارتفاع گرفت - و مرتبهٔ معنی این طایفه اعتلا یافت •

و از سوانح این ایّام آنکه لشکرخان را پیمانهٔ زندگي لبالب گشت - ازان زخم عنیف (که در روز هیجا از پای در آورده بود) حال او بصحّت گرائید - لیکن از بے‌پروائي و سهل انگاشتن ایّام نقاهت قالب تهي کرد •

و از سوانح سپري شدن کار یارمحمّد ارغون است - او از قراولان پادشاهي بود - و خدمت نزدیک کردے - در بنگاله نیکوکاري اورا بخارستان خود آرائي برد - و بتکاپوی خود اسباب مکنت‌را فراهم آورد - و با لشکر بیگي[۲] دم‌استکبار زد - هرچند فیل آپار را (که بدست آورده بود) طلبداشت نفرستاد - و اندرز اورا سودمند نیامد - درین جنگ نیز در اخذ غنائم با چندے از ملازمان او کاربشورش رسانید - چون آن‌گروه داد طلبیدند کینهٔ پیشین شرار افروخت - بے‌آنکه غورے در معامله نماید و نگاهے ژرف کند بسیاست دست غضب برگشاد - چندان بزدند که تار و پود هستي او گسیخته آمد - اگرچه بحال او ستم رفت امّا بسیارے از تبه رایان خود سر را بسعادت آباد سخن‌شنوي رهنمون شد •

آغاز سال بیستم الٰهي از جلوس اقدس شاهنشاهي

یعني سال آبان از دور دوم

درین هنگام معدلت افروزي و جهان‌آرائي نشاط افزایان بهار تهنیت گویان رسیدند و جهان جهان عشرت و عالم عالم سرور را ارمغاني آوردند •　　• نظم •

امروز روز شادي و امسال سال گل • نیکوست حال[۳] دل که نکوباد حال گل

گل چیست نامه‌ست ز بستان تهنیت • گل‌چیست رقعه ایست زجاه و جلال گل

---

(۲) در [چند نسخه] با پیکار بیگي (۳) نسخهٔ [ی] حال ماکه •

روز جمعه بیست و هفتم ذی‌القعده (۹۸۲) نهصد و هشتاد و دوم هلالي بعد از سپري شدن هفت ساعت و سي و پنج دقیقه چهره آرای جهان بفرخي و فرخندگي پرتو جمال ببرج حمل انداخت ۰ ۰ ابیات ۰

بر دست صبا نگار بستند ۰ پیرایهٔ نوبهار بستند

دوران ببهار رنگ و بو داد ۰ گلدسته بدست آرزو داد

و آغاز سال بیستم از دور دوم شد - رسم نشاط و شادماني پایهٔ شمول گرفت - و عیش و عشرت صورت عموم یافت - (همچنانکه ربیع آفاقي سال بسال در افزونیٔ حسن[۲] و آرایش نوخاستگان نبات و شوق‌افزودن نظّارگیان لوامع صورت است) بهار اقبال اورنگ‌نشیني (روزبروز در نشو و نمای دوشیزگان معني و رواج و رونق پردگیان استعداد[۳] کوني و الٰهي بوده) چمن‌آرای سلطنت است - عشرت گزینان چمن‌راز معني را آن کامیابي‌ست که گل دوستان[۴] صورت را در بهار عنصري بفراغ دلي و مراد پیرائي روی ندهد - درین محمدت نامهٔ الٰهي [اگرچه اساس کار بر شرح نیرنگیٔ اقبال ظاهر نهاده زبان‌را رنگین و نامه را نگارین میسازد - و (بملاحظهٔ آنکه فرمان روای ملک بے پایان معني را دل فراخ‌حوصلهٔ بسیار دان بصد مشعل توفیق نتواند سراپای آنرا سرمهٔ بینش سازد) دست و قلم و کاغذ و مداد را کجا زهرهٔ[۵] آن باشد که از عهدهٔ این کار سترگ برآید] لیکن ازانجا (که همّت یاور و بخت مساعد و نطرت قرین‌است) اندکے ازان دریای مالامال افضال تراوش ظهور دادهٔ تفسیدهٔ دلان دشت طلب را سیراب میگرداند - و برخے ازان نورستان[۶] حقیقت را بلمع[۷] شرح چراغ بینش افروخته ظلمتیان رسم و عادت را نورآگین میکند - ای غنودهٔ بخت گشایش چشم باطن اگر چنان اندشتهٔ (که بدست همّت تو نیست) بازکردن دیدهٔ ظاهر بخواهش تو بازبسته‌اند - چرا مستبصرانه نمیگشائي و نگاهے در روزنامچهٔ احوال خدیو جهان نمیکني - و اگر ترا طاقت تماشای آن‌شواهد قدسي‌نیست مطالعهٔ اطوار دولت روزافزون منسوبان این‌درگاه والا چرا از دست میدهي - و اگر از نا مساعدی بخت و غرض اندائیٔ خرد باین‌سعادت نرسیدهٔ امروز نگاهے باین‌اقبال‌نامه کن - تا برکات مقدّس این یکتای بیهمال برتو آشکارا گردد - و اگرسیاه دروني پرده برچشم ظاهربین تو فروهشته است از حال منتسبان این‌دولت عبرتے برگیر - و از نیرنگیٔ آثار دولت بر سترگیٔ احوال گیتي‌خدیو اعتراف‌گزین - [هرگاه کارے (که در باستاني زمانه از فرمان‌روایان بزرگ‌منش بدشواري مي‌برآمد) امروز از ملازمان گیتي‌خدیو بآساني بجلوه‌گاه ظهور مي‌شتابد] پس از ظاهر بباطن گرای که این میمنت

---

(۲) نسخهٔ [ا] جشن (۳) نسخهٔ [ا] استار (۴) نسخهٔ [ا] گل خوبان صورت را (۵) نسخهٔ [ل] بهرهٔ (۶) در [چند نسخه] نورستگان (۷) در [بعضے نسخه] بنور چراغ ۰

روز جمعه بیست و هفتمِ ذی‌القعده (۹۸۲) نهصد و هشتاد و دوم هلالي بعد از سپري شدنِ
هفت ساعت و سي و پنج دقيقه چهرهٔ آرای جهان بفرّخي و فرخندگي پرتوِ جمال
ببرجِ حمل انداخت * * ابيات *

بر دستِ صبا نگار بستند * پيرايهٔ نوبهار بستند
دوران ببهار رنگ و بو داد * گلدستهٔ بدستِ آرزو داد

... دوم شد - رسمِ نشاط و شادماني پايهٔ شمول گرفت - و عيش و عشرت
... چنانکه ربيع آفاقي سال بسال در افزونيِ حسن(۲) و آرايشِ نوخاستگانِ نبات
... نواصعِ صورت است) بهارِ اقبالِ اورنگ نشيني (روزبروز در نشو و نمای دوشيزگانِ
... استعدادِ(۳) کوني و الٰهي بوده) چمن‌آرای سلطنت است - عشرت گزينانِ
... است که گل دوستانِ(۴) صورت را در بهارِ عنصري بفراغ دلي و مرادِ پيرائي
... مدت نامهٔ الٰهي [اگرچه اساسِ کار بر شرحِ نيرنگيِ اقبالِ ظاهر نهاده
... نگارش ميسازد - و (بملاحظهٔ آنکه فرمان روای ملکِ بے پايانِ معني را
... بصد مشعلِ توفيق نتواند سراپای آنرا سرمهٔ بينش سازد) دست
... چهرهٔ(۵) آن باشد که از عهدهٔ اين کارِ سترگ برآيد] ليکن ازانجا (که همّت ياور
... فطرت قرين است) اندکے ازان دريای مالامالِ افضال تراوشِ ظهور داده تفسيده دلانِ
... سراب ميگرداند - و برخے ازان نورستانِ(۶) حقيقت را بلمعِ(۷) شرحِ چراغِ بينش افروخته
... نورآگين ميکند - ای غنوده بخت گشايشِ چشمِ باطن اگرچنان اندشتهٔ (که
... نيست) بازکردنِ ديدهٔ ظاهر بخواهشِ تو باز بسته‌اند - چرا مستبصرانه نميگشائي
... احوالِ خديوِ جهان نميکني - و اگر ترا طاقتِ تماشای آن شواهدِ قدسي نيست
... دولتِ روزافزونِ منسوبانِ اين درگاهِ والا چرا از دست ميدهي - و اگر از نا مساعديِ
... نداني خرد باين سعادت نرسيدهٔ امروز نگاهے باين اقبال‌نامه کن - تا برکاتِ مقدّس
... حال برتو آشکارا گردد - و اگر سياهٔ دروني پرده برچشمِ ظاهربينِ تو فروهشته است
... سعادتِ اين دولت عبرتے برگير - و از نيرنگيِ آثارِ دولت بر سترگيِ احوالِ گيتي‌خديو
... - [هرگاه کارے (که در باستاني زمانه از فرمان‌روايانِ بزرگ‌منش بدشواري مي‌برآمد)
امروز از ملازمانِ گيتي‌خديو بآساني بجلوه‌گاهِ ظهور مي‌شتابد] پس از ظاهر بباطن گرای که اين ميمنت

(۲) نسخهٔ [۱] جشن (۳) نسخهٔ [۱] استقرار (۴) نسخهٔ [۱] گل خسپان صورت را (۵) نسخهٔ [ل]
... (۶) در چند نسخه [نورستگان (۷) در [بعضے نسخه] بروز چراغ *

نفس مقدس کیست - و ناصیهٔ دل‌را چون پیشانیٔ سر بسجدهٔ این آستانِ آسمانیِ پایه روشنائي بخش تا بایین آئین سعادت‌منشان نخستین نشاهٔ ظاهر سرانجام شایسته یابد - و هم در گلشنِ همیشه بهارِ باطن گذارش دهند - و بتازگي آنچه در عنفوانِ این سالِ فرخنده چهره‌آرای اقبال شد آنست که داؤد (که افسرِ فرمانروائي برسر داشت) آنرا پای‌اندازِ بارگاهِ اقبالِ شاهنشاهي ساخته داخلِ ملازمانِ عتبهٔ اقبال گشت •

دیدن داؤد منعم‌خان خانخانان را - و بزم یکجهتي باهم آراستن

[چون بتائیدِ جنودِ سماوي (که پیوسته در اقبال‌افزائیِ گیهان‌خدیو و ارتفاعِ اعلامِ دولت است) داؤد خاکِ بےآزرمي بر تارکِ روزگارِ خود بیخته فرار نمود - و گوجر با بسیارے از نخوت‌گزینان بتو نیستي فرو شد - چنانچه مجملے ازان گذارش یافت] خانخانان بصلاحِ کارشناسانِ دولت منش شاهم‌خان جلایر و راجه تودرمل را بتکامشیِ آن آوارهٔ دشتِ ادبار رخصت داد - و قبول‌خان و محمّد قلي‌خان توقبای و سعید بدخشي و قمرخان و شاه طاهر و شاه خلیل و طالب بخشي[۲] و بسیارے از مجاهدانِ عرصهٔ اقبال و مبارزانِ خدمت‌گزین را درین لشکرِ ظفرطراز نوشت و این جنودِ نصرت‌قرین دل‌نهادِ خدمت شده باقدام[۳] آگهي بی‌سپرِ زادِ همّت گشتند - آن بدمستِ بادهٔ کامیابي خمارآلودِ ناکامي شده شتابانِ کنجِ خمول و گرنجِ گمنامي بود - چون قصبهٔ بهدرک موردِ امواجِ کشورگشای شد آگهي آمد که آن تیزرو عرصهٔ ادبار را در عینِ سرعت جهان‌خان پیوست و بدلدهیِ او بقلعهٔ کتک (که از قلاعِ حصینِ آن دیار است) روی آورد - و اوباشِ آن مالک گردِ او فراهم آمده اند - و تمامیِ اندیشهٔ خودسران آنکه اگر لشکرِ نصرت طراز را گذر باین[۴] حوالي افتد عرصهٔ مبارزت آراسته گردد - که آن شکستِ ناگهاني از عدمِ محافظتِ قوانینِ احتیاط روی داد و اگر توقّف نماید در سرانجامِ اسبابِ پیکار کوشش رود - تا در هنگامِ مناسب بلوازمِ انتقام توانیم پرداخت - از شنودِ این خبر کهن‌سالانِ غنوده‌بخت سراسیمه شدند - و فتنه‌جویانِ شورش‌طلب را هنگامهٔ هرزه درائي گرمي پذیرفت - هرچند راجه تودرمل دانش‌منشي و عقیدت‌مندي را بکاربرده در تسلّي و تسکینِ این گروه همّت‌بست سودمند نیامد - ناگزیر استدعای حضورِ خانخانان نمود - و صریح نوشت که کارِ دشوار به نیروی اقبالِ شاهنشاهي آسان شده است - اگر بامّیدِ این مردمِ خودبینِ روزشمار کارنساز گذاشته شود هرآینه بدشواري کشد - لایقِ اخلاص و معامله‌شناسي آنکه اهتمامِ این کار را بر ذمّتِ خود لازم شمرند - و بے شایبهٔ توقّف روی توجّه باینصوب آرند

---

(۲) نسخهٔ [ا ب] بدخشي (۳) نسخهٔ [ز ل] باقدام همت (۴) نسخهٔ [ل] باین دیار •

خانخانان را با آنکه زخمها اندمال نیافته بود سُکاس سوار همّت بانجام این امنیّت گماشت - به تیزی و چستی در همان شهر آمده هنگامه افروز خدمت شد - آز بندگان تهی مغز را ببخشش و بخشایش و ناموس دوستان خودآرای را بخشمین نگاه از تیره رائی بازداشته عزیمت پیش نمود - بآئین کارشناسان خدمت گزین نزدیک آن حصار حصین (که افغانان تیره رای پناه اندیشیده بودند) رسید - پای شکیب این گروه مدبر بلغزش در آمد - نه سامان قلعه‌داری - و نه اسباب پیکار و نه جای گریز - و جنود اقبال فوج در فوج - داؤد بوهنمائی مکر اندوزان حیله مند راه گریزت پیش گرفت - و بعجز و زاری گرائیده در مصالحت زد - و قتّو[2] و شیخ نظام و برخی از اعیان را فرستاد و این فریب کاران جادوفن بزر و سخن[3] سران لشکر منصور را بصلح آوردند - و کهن سالان غنوده بخت (که از تیره رائی بلطائف الحیل درآرایش هنگامهٔ غنیم تکاپو نمایند - و آنرا وسیلهٔ مزید اعتبار انگارند) داستان مصالحت را غنیمت شمردند - راجه تودرمل (که بر حقیقت کار آگهی داشت) هرچند دست و پا زد سودمند نیامد - و مشعل هدایت او دران ظلمت آباد غرض نور نبخشید - خانخانان هاشم خان و قتلق قدم خان را فرستاده شرائط صلح را تنقیح داد - خلاصهٔ پیمان آنکه نخستین داؤد آمده تسلیم نوکری درگاه مقدّس نماید - و فیلان نامور و پیشکش گزیده بدرگاه والا فرستد - و پس از چندگاه (که مورد خدمات پسندیده گردد) روی شرمگینی خود را بآستان مقدّس شاهنشاهی برده رنگ زدای عقیدت شود - و بنقد یکی[4] از خویشان معتمد خود را بدرگاه والا روانه سازد - تا ملتزم حواشی عزّت بوده مذکّر[5] او باشد *

داؤد (که کارش باضطرار گرائیده بود) همه را بحسن تلقّی قبول نمود - و سیوم اردی بهشت ماه الهی موافق غرّهٔ محرم (۹۸۳) نهصد و هشتاد و سه هنگامهٔ دولت آراسته گشت - و بزم مصالحت زینت گرفت - پیشتر ازان بیرون اردوی ظفرطراز جائی[6] منزّه دلگشای ترتیب یافت و بانواع آرایش حیرت افزای نظّارگیان آمد - و خانخانان باعیان دولت بتاریخ مذکور در عشرت گاه آمده جشن آرای شد - اشرف خان و حاجی خان سیستانی شتافته داؤد را با بزرگان آن لشکر آوردند - خانخانان تا[7] سر گلیم باستقبال شتافته گرم خوئیها نمود - او شمشیر خود را گشوده گذاشت یعنی از سپاهگری برآمدم - و خود را بآن درگاه مقدّس سپردم - تا بدانچه مصلحت دید ارکان دولت باشد بجای آورند - خانخانان آنرا بملازمان خود سپرد - و پس از زمانے از جانب

---

(۲) نسخهٔ [ا ب ی] قتلو (۳) نسخهٔ [ب] بزور سخن (۴) نسخهٔ [ل] یکی از معتمدان خود را (۵) نسخهٔ [ی] وکیل او (۶) در [بعضی نسخه] جای نزه - و در [بعضی] جای تنزه (۷) نسخهٔ [ل] باعیان لشکر تا سر گلیم *

نسبهٔ خلافت خلعتي والا داده شمشير بكمرِ مرصّع حمايل ساخت - داؤد به بیعتِ فروتني روی خود را بصوبِ دارالخلافه داشته سجدهٔ ملازمت بجای آورد - و نفائسِ امتعه و شرائفِ اسباب آن دیار و فیلانِ نامور و خزینهٔ وافر برسمِ پیشکش گذرانید - و شیخ محمّد پسرِ بایزید را (که برادرزادهٔ او بود) بخدمتِ درگاهِ مقدّس همراه ساخت - و اکثرِ آنروز بخرّمي و عشرتِ آن جشنِ سپهري شد - و در هنگام رخصت بعضي محالِّ اوڑیسه به تیولِ او دادند - و او را از تنگنای زندگي بوسعت‌آبادِ انبساط رخصت داده نشاطِ معاودت کردند - و عمومِ مردم شادمانیها بظهور آوردند - مگر راجه تودرمل که در اندیشهٔ دراز سر بجیبِ تفکّر داشت - و دران بزمگاه حاضر نشد - و بر صلح‌نامه مهر نکرد - و ازانجا (که دنیا جای بادافراهِ اعمال است) هرکدام بزود تریِن اوقات بپاداش رسید *

و از سوانح شورشِ گهوڑاگهات است - و اجمالِ این تفصیل آنکه درین وقت (که عبورِ[۲] خانخانان با اکثرِ عساکرِ والا شکوه بصوبِ کنک اتّفاق افتاد) کالا پهاڑ و بابوی منکلي و طایفهٔ از افغانانِ تیره بخت گردِ شورش انگیخته بر سرِ قاقشالان ریختند - و این گروه اندک جنگی کرده آبروی حمیّت و حیا را بخاکِ بےناموسي انباشتند - و افغانان ولایتِ گهوڑاگهات را متصرّف شده تعاقب نمودند - و اُمرای قاقشال در هیچ جای پای همّت نیفشرده بحوالیِ ٹانڈه عنان کشیدند - خانخانان بسرعت معاودت نمود - و بشهرِ ٹانڈه در نیامده از حواشیِ آن روبروی غنیم شتافت - و مخالف از هجومِ اوباشِ آنطرفِ آبِ گنگ نخوت‌آرای بود - دیده ورانِ لشکرِ منصور بالا رویهٔ آب جائی (که دریای گنگ دو شعبه میشود) یک جسر بانجام رسانده همّت در بستنِ دیگر گماشته بودند که غنیم را پای ثبات بلغزش درآمد - و غبارآلودِ خاکدانِ ادبار راهِ هزیمت پیش گرفت - خانخانان با لشکرِ نصرت اعتصام تا حدودِ ٹانڈه شتافت - و ازانجا فوجِ عقیدت‌گزین را بسرکردگیِ مجنون‌خان بولایتِ گهوڑاگهات فرستاد - و مجاهدانِ اقبال آن ملک را بتازگي مستخلص گردانیدند - و فتنه اندوزان بزوایای خمول فرو شدند - و خانخانان سپاسِ ایزدي و شکرِ اقبالِ پادشاهي بجای آورده معاودت نمود *

سوانحِ صوبهٔ بهار - و کارافزائیِ مظفرخان - و بتازگي نواختنِ اورا

جزائل[۳] عطایای شاهنشاهي (که نسبت بعمومِ خلائق شرفِ ظهور دارد) از اندازهٔ احصاء و مقیاسِ تخمین بیرون است - و عامّهٔ مردم در پاداشِ آن بناتوانيِ اعترافِ گزین - تا منسوبانِ خاصِ بارگاهِ خلافت (که صدر نشینانِ محفلِ انصاف اند) در برابرِ نعمِ نا متناهي چه بار گشایند

---

(۲) نسخهٔ [ی] رفتن خانخانان (۳) نسخهٔ [ی] جلائل *

انجمن کرا یارا و کجا گنجائي که در اندیشهٔ معارضه باشد - بعمرهای‌دراز بدست آویزی کار افزایان بجهت پیش[۲] کارشناسانِ آزرم منش از صد هزار یکی را عوض نتوان سامان نمود - لیکن نخستین مرتبهٔ حسابدانی آنست که شناسای مراتب عاطفت گشته فهرستِ جرائدِ نیازمندي را فراموش نگرداند - و نطاقِ همّت بخبندگي بندد - و هرچه از قسمِ نیکوکاري وسیله گردد مقدّمهٔ سعادت اندیشیِ خود شمرده یکی از هزاران شکرِ فعلي انگارد - تا همواره خجلت‌مند و شرمگین بوده سر رشتهٔ چنین[۳] از دست ندهد - و دیدِ متاعِ ناستودهٔ خدمتِ همگنان و نیکوئیِ جنسِ کاربندیِ خویش را سرمایهٔ بدمستي نسازد - باشد که باین زیستِ ستوده بمدارجِ اخلاص رسیده مقیمِ آستانِ عبودیت شود - و خدمت‌فروشي را گذاشته مهرِ خاموشي برلب نهد - خوشا بختمندے که در مراتبِ نشیب و فرازِ ملازمت ازین رهگذر گردِ انفعال بر چهرهٔ روزگارِ او نه نشیند - و اگر از نامساعدیِ طالع غبارآلودِ عرصهٔ خجالت گردد بآبِ صافِ مهیدگي خود را شست و شو داده بگشاده پیشاني و شگفته روئي در تقضای گذشته بسر برد - (چون نویسم که این طاعت را دل نبود) بلکه انفاسِ مانده را بفروغِ نیّتِ دوامِ فرمان‌پذیري و کارگذاري پرتوِ حضور بخشد و زمان زمان از سرِ شایستگي کون و مکان را نورافزای دارد - و چهره افروزِ این داستان بنازگيِ حالِ مظفّر خان است •

در داستانهای پیشین گذارش یافت که خدیوِ عالم بجهتِ هوشیاري و آگاهي او را هنگامِ مراجعت از فتحِ پتنه از کمکیانِ فرحت خان ساخته (بے آنکه بکورنش شرفِ اختصاص یابد) بخدمتِ گشایشِ قلعهٔ رهتاس گذاشته بودند - تا قدرِ رعایت و تربیتِ شاهنشاهي را اگر بآئینِ اخلاص‌نهادان نتواند شناخت معاملهٔ سوداگري و سررشتهٔ احسان‌پذیري از دست ندهد - و پیوسته درعوضِ جلائلِ عواطف متاعِ ستودگیِ خدمت را آماده دارد - او چندگاه از دستِ خوی نکوهیده در خارستانِ ناکامي دشنه بردل و جگر میزد - و ازانجا (که در سرشتِ او دولتمندي ودیعت‌نهادهٔ دستِ قدرت بود) بسخنانِ هوش‌افزای خواجه شمس‌الدّین خافي از شورشِ طبیعت برآمده دل‌نهادِ خدمت شد - و اندکے از اندوختهای خود برآورده سامانِ لشکر نمود - و جونده و شهسوار را (که از افزونیِ اشغالِ سلطنت بکسے جایگیر نشده بود) به نیروی‌شجاعت درتصرّف آورد و از روی دریافت بسامانِ خود پرداخت - و آمادهٔ آن شد که چون فرحت خان با سایرِ آمرا بگردِ قلعه پای‌همّت افشرده بخدمتگري[۴] روی عقیدت آورد - ازانجا که نیّت و عزیمت را اثرهاست) در همان چند روز بمردانگي جوهرِ او روی‌نما آمد - و اجمالِ این تفصیل آنکه روزے بهادر

(۲) نسخهٔ [ب] و پیش شناسان آزرم منش (۳) نسخهٔ [ی] حساب را (۴) نسخهٔ [ل] بخدمتگذاري •

پسر هیبت‌خان از قلعهٔ رهتاس برآمده شورافزای شد - مظفّرخان تیزدستی نموده سزای شایسته در کنار او نهاد - و مال و منال و فیلان او بدست آورد - و بمحض آن اندیشهٔ حقیقت‌اساس آن رفته بجوی باز آمد - و بنقد دران حواشی و حوالی لوای اعتبار افراخت - و در همان نزدیکی امرا بمحاصره پرداختند - او بگشاده پیشانی همراهی فرحت خان گزیده در انجام آن اهتمام نمود - و اندک فرصت گذشته بود که لمعهٔ عاطفت گیهان‌خدیو بر ساحت احوال او پرتو انداخت - و از بارگاه خلافت فرمان عنایت صادر شد که (اگر او باتّفاق سایر ملازمان درگاه میعاد گرفتن قلعه مقرّر سازد) خود در انصرام آن کار سترگ کوشش نماید - و (اگر تعهّد نتواند نمود با گشایش آن بزمان دراز وابسته داند) آنرا موقوف داشته بسزا دادن افغانان تمرّد نهاد[2] (که در صوبهٔ بهار فتنه انگیخته اند) تکاپوی نموده نخستین بشاهراه خدمت رهنمون گردد - اگر دولت را طلبکار شده التجا بدرگاه آورند به بخشش و بخشایش سربلند گرداند - و اگرنه آن بدکاران را مالش داده مایهٔ عبرت سایر کوته‌اندیشان شود ●

مظفّرخان از ورود منشور سعادت سجدهٔ نیایش بجای‌آورده معروض‌داشت که اسباب قلعه‌گیری دربن‌لشکر انتظام نداشت - تعهّد نتوانست نمود - و شایستهٔ دولت ابدپیوند هم آنکه نخستین این عرصهٔ دلگشا از خار[3] و خس ناسپاسان پاک گردد - و پس ازان با دلی نشاط‌مند و خاطری خدمت‌جوی باتّفاق جنود اقبال باستیصال نخوت‌مندان تیره بخت آن ملک همّت بست - میرزاده علی‌خان و برخی از مجاهدان[4] کارطلب (که حضرت شاهنشاهی هنگام معاودت دربن دیار گذاشته بودند) همراه شدند - ومحسن خان و آتاق و عرب بهادر و طایفهٔ از سپاه (که بانتظام جایگیر منعم‌خان اشتغال داشتند) نیز پیوستند - و کارهای شایسته بتقدیم رسید - و معاملهٔ دانیء او را غبار گرفته آمد - و در تمامیء آن‌صوبه غبار تمرّدگزینان فرونشست - وآدم‌خان پنّنی از ابراهیم پور و دریا خان کاشی از قصبهٔ چرکان[5] بی‌جنگ گریخته بجانب جهارکهند پی‌سپر دشت ادبار شدند ●

و چون کاری دران معموره نماند گماشتگان منعم‌خان بر روزبهیء مظفّرخان حسد برده بی‌آزرمی وداع کردند - او (چون جایگیر معیّن نداشت) ناگزیر بصوب جونده و شهسرام معاودت نمود ... داد برلاس و خواجه شمس‌الدّین رفاقت گزیدند - در اثنای راه آگهی شد که مستکبران رهتاس آن دو قصبه را متصرّف شده اند - ازانجا (که بخت مُعاضد و اختر موافق بود) گرد اندیشه بر دامن همّت او ننشست - و با دلی کارطلب روی بآن جانب آورده - و بفروغ شمشیر

---

(۲) نسخهٔ [ل] بدنهاد (۳) نسخهٔ [ا ب ی] از خس و خاشاک (۴) نسخهٔ [ا] ملازمان - و نسخهٔ [...] ... نسخهٔ [...] ... ●

سماوی آنکه طایفهٔ از شناسندگانِ این مرز راهے دیگر نشان دادند - و قرار یافت که روبروی گریوه افواجِ نصرت طراز روان شود - و آن قدر آهستگی بکار رود که موجِ اران راه بعقبِ غنیم نزدیک رسد دران هنگام باعتضادِ جنودِ غیبی عرصهٔ مبارزت آراسته گردد - همه را رای بران قرار گرفت - سردارِ غول مظفّرخان شد - و در برانغار فتح‌خان میدانی[۲] مقرر گشت - و بزرگِ جرانغار فرحت خان را ساختند - و در هراول میرزادهٔ علی‌خان و قراطاق خان و حسین خان آحته و آغاق و باقیِ کولابی و سهراب ترکمان و عرب بهادر و شیر[۳] محمّد دیوانه و کوچک قندوزی[۴] و بسیارے از پردلانِ کار طلب معیّن گشتند - و خواجه شمس‌الدّین با برخے از بهادرانِ نبردآزمای نامزد شد که از راهِ دیگر از عقبِ این گروهِ مخالف درآید - غنیم از استحکامِ گریوه و هجومِ اوباش در کمالِ غرور بود که ناگهانی رسیدنِ افواجِ منصور روبرو و آمدنِ فوجِ عقب مقارن افتاد - و پای شکیبائی این گروه بلغزید - و همّت در نقابِ احتجاب مختفی شد - فتحِ سترگ رویداد - و غنائمِ فراوان بدست آمد - و اُمرا اهتمام در تعاقب نمودند - و در حدودِ گریوهٔ رام پور از اعمالِ جهاز کهند مخالفان فوجها ترتیب دادهٔ برگشتند - عُمدهٔ این گروهِ نخوت مند آدم پتّنی پسرِ فتح خان و دریا خان کاکر و جلال خان سور و حسین خان و غازی خان و یوسف پتّنی و عمرخان کاکر و محمود کاسو[۵] بودند - مظفرخان از روی کاردانی آدابِ نبرد را ملتزم شدهٔ میدانِ کارزار را آرایش داد • بیت •

بغرّید کوس و برآمد نبرد • برخشید تیغ و بجوشید گرد

سواران بیک جا برآمیختند • پیادهٔ جدا درهم آویختند

ز خونِ دلیران و گردِ سپاه • زمین گشت لعل و هوا شد سیاه

و مبارزانِ حقیقت گزین گرمِ شگرف کاری بودند که خواجه شمس‌الدّین و طایفهٔ از تیزدستانِ کارشناس بآئینِ پیشین از عقبِ غنیم درآمدهٔ دادِ مردانگی دادند - حسین خان و غازی خان و جلال خان سور (که از دلاورانِ نامی و نام آورانِ دلیر بودند) دران[۶] عیارگاهِ مردانگی بخاکِ هلاکت افتادند - چون دستِ مخالف از کار ماند بپای گریز راهِ ادبار پیش گرفت - و بمیامنِ اقبالِ شاهنشاهی فتحِ سترگ چهره افروزِ شادمانی گشت - و مراسمِ شکر و آدابِ سپاس بتقدیم رسید و از پاسِ لوازمِ احتیاط سپاهِ نصرت قرین صلاح در توقّف ندیدهٔ بفیروزمندی معاودت کردند و هرکدام بجای خود شتافته آسایش طلب شد •

جنید (که عزیمتِ بهار داشت) از شنودِ این سانحهٔ دولت افزا قدم پیش ننهادهٔ

---

(۲) در [بعضی نسخه] مسند عالی (۳) نسخه [ز] پیر محمد (۴) نسخهٔ [ل] قندهاری (۵) در [چند نسخه] حسین خان غازی و یوسف (۶) نسخهٔ (ی) دران عساکر مردانگی نمودهٔ بخاک •

مرمت جوئی گشت - و از سوانح آنکه چند روزے ازین نگذشته بود که جنید قابو دانسته در نزهت‌آبادِ صوبهٔ بهار گردِ شورش انگیخت - آمرای آندیار در شهر پتنه فراهم‌آمده بچاره گری نشستند - و به مظفّرخان مراسلات بکنادلی فرستاده استمداد نمودند - و او اعتضاد بر اقبالِ روز افزون شاهنشاهي نموده متوجّه شد - ازانجا (که ثبات پائي و خدمت‌گزیني و عقیدت‌مندي را آثار بدیع باشد) پیش از وصول بمقصد منشورِ مقدّس رسید - و پایهٔ اعتبار او افزایش گرفت - از مطاوی عاطفت روشن شد که بزبانِ خموشيِّ حقیقتِ نیکو خدمتیِ او بر پیشگاهِ ضمیرِ خلافت پرتو انداخته است - سرکارِ حاجي‌پور (که در تیولِ محمّدقاني‌خان برلاس مقرّر بود) باو مکرمت فرمودند ازین نویدِ کام‌افزا گلچینِ بوستانِ اخلاص شد - و نهالِ همّت ببالش درآمد - دل‌را گشایش روی‌داد و عزیمت را بال گشود - و خاطر کارافزای‌گشت - و با حوصلهٔ فراخ بأمرا پیوست - و در استیصالِ بدنهادانِ فتنه انگیز پای‌جلادت افشرد - و آبِ پن‌پن را پل بسته عبور کرد ۰

درین‌اثنا مستعجلانِ خانخانان رسیدند که در پیکارِ جنید شتاب‌زدگي بکار نبرند که قرارداد خاطر آنست که درین نزدیکي بآن‌دیار رسیده شود - آمرا فسخِ عزیمت نموده توقّف گزیدند هرچند مظفّرخان داستانِ موعظت و کارستانِ معاملت به تنقیحِ عبارت تفصیل داد سودمند نیامد خاطرش از بودن و برگشتن غبار آلودِ تردّد شد - و کارطلبیِ او دران پایه بود که تنها به پیکارِ جنید همّت بندد که شورشِ حاجي‌پور بلند آوازه گشت - ناگزیر بآنصوب عنانِ عزیمت(۲) منصرف داشت و مفصّلِ(۳) این‌مجمل آنکه تاج خان پنوار و فتح خان موسی‌زئي و شهبازخان عربي و سلیمان پنوار و نهان‌رای آمده میر محمود(۴) شوکتي را (که از جانبِ مظفّرخان در حاجي‌پور بود) ازهم گذرانیده و تا صد کس بخوابستانِ نیستي غنودند - ناگزیر دست از کارِ جنید باز داشته (با خداداد برلاس و عرب و خواجه شمس‌الدّین و قلیلي از مجاهدانِ خدمت درست) بصوبِ حاجي‌پور روی آورد و باوجودِ کثرتِ مخالف باعتضادِ دولتِ(۵) ابدقرین همّت در پیکار بست - چون رو برو گذشتن متعذّر بود از آبِ گنگ عبور نموده بقصبهٔ سوانه(۶) آمد - درمیانِ او و حاجي‌پور دریای گندک طُغیان داشت - افغانان از افزونیِ جمعیّتِ خود و کمیِ لشکرِ منصور مغرور بودند - ازانجا (که همّت کلیدِ مقصود با خود دارد - و اقبال با عزائمِ درست همدوش) اسبابِ فیروزمندي روی در انتظام آورد نخستین آدمي‌کرن زمیندارِ جوبتارن(۷) درسلکِ یکجهتان درآمد - و درین‌هنگام (که آن‌طرف هجوم اوباش بود - و ازین جانب مدارا بِ خدمت‌گزین آهنگِ گذشتن داشتند - و بظاهر حصولِ این‌امنیّت

---

(۲) نسخهٔ [ب ی ل] نصرت (۳) در [بعضی نسخه] و مجمل این مفصل (۴) نسخهٔ [ل] محمد
(۵) نسخهٔ [ل] دولت روز افزون ا دقرین (۶) در [چند نسخه] سوانح (۷) نسخهٔ [ا] چوپارن ۰

شمار می‌نمود) زمیندار مذکور رهنمای منزلگاه نصرت شد که در گشایش کار و برآمد مقصود چنین بعرض میرسد که بالا رویهٔ این دریا گروهی از خویشاوندان من توطّن دارند - و کشتیهای استوار آنجا بهم میرسد - مناسب دولت آنکه لشکر فیروزی بهمین دستور در برابر غنیم جلوهٔ اقبال کند و ... خوشدلی سراید - و برخی از تیز روان عرصهٔ جلادت نامزد شوند - تا این گروه را شباشب از آب گذرانم - و هرگاه این مبارزان همّت‌مند نزدیک رسند فوجی آراسته روبروی غنیم جنگ‌کنان عبره نماید در هنگام رد و خورد و صیت آی‌آی آن تیزدستان معرکهٔ شهامت سنگ تفرقه در جمعیّت آباد مخالف خواهند انداخت - بنا برین گزیده تدبیر سه صد سره مرد جنگی بسرکردگی قاسم‌علی سیستانی و عرب بهادر رهنورد بادیهٔ سعادت گشتند - و قاصدان جلد شناور مقرّر شدند - که پی در پی خبر گذشتن و نزدیک رسیدن آن دلاوران نامور رسانند - و (چون جهان بضیای نیّر اکبر و نور اعظم روشنی پذیرفت - و آگهی شد که آن جوق بهادران از آب گذشته نزدیکی گرای اند) مظفّرخان تمنهای را با ... از جوانان نبرد آزمای حقیقت اندوز بسرکردگی خواجه شمس‌الدّین و خدا داد برلاس برسر غنیم روانه گردانید - افغانان غنوده بخت به بندوق و تیر درآمده شور افزای شدند - درین اثنا آواز کوس و کورکهٔ آن فوج نصرت اعتصام سامعه‌کوب مخالف گشت - ناگزیر کار دل بتاراج داده رو بگریز نهاد - جمعی کثیر غبارآلود شورستان نیستی شدند - و حاجی‌پور مستخلص شد - و غنائم فراوان بدست مجاهدان دولت افتاد - اهل پتنه (که از بد گوهری تماشائی بوده دست از معاونت کوتاه داشته بودند) خجلت‌زده آمدند - این گروه (اگر بر حسن جهان‌آرای اقبال شاهنشاهی نظر کرده بودی از معامله دانی داشتی - یا ریزه[۲] چینی بزم نمک‌شناسان نمودی) در کار ولی نعمت خلاف گرای نشدی - و در چندین اندوه خجالت نبودی •

و از سوانح عبرت‌افزای آنکه (چون به‌نیروی درنت ابدی‌تائید فتح حاجی‌پور روی‌داد - و پایهٔ دانش مظفّرخان بلندی‌گرفت) خبرگذاران راستی‌منش چنان نمودند که آن طرف نهر مدهه‌گندک فتح‌خان موسی‌زئی و جلال‌خان عربی و سلیم‌خان برمیه و ستری و چتری[۳] و بسیاری از افغانان نخوتمند فراهم‌آمده اندیشهٔ شورش دارند - مظفّرخان از دور بینی و کارطلبی بعزیمت دفع این گروه روانه گشت - چون حوالی آن رود معسکر اقبال شد با تنی چند از خواص بشناسائی حقیقت دریا و جای گذر برآمد - تا بچشم ژرف‌نگاه خود مشخّص گرداند - اگرچه عرض آن‌نهر کمتر از گزانداز بود امّا عمق بسیار داشت - در تشخیص گذرگاه از آنطرف قریب دوبست سوار بنظر درآمد خواجه شمس‌الدّین و عرب بهادر و طایفهٔ از دلیران کارشناس را اشارت کرد که دورتر از آب

---

(۲) نسخهٔ [ی] ریزه چین بزم نمک‌شناسان بودی (۳) نسخهٔ [ا] خیری - و نسخهٔ [ز] چیروی •

شورش رد و کیر بر زمین آمده از خود رفت - و چون به مظفّرخان پیوست سجدهٔ نیایش شاهنشاهی بجای آورده عموم مردم را بشناسائی این مُرشد آفاق رهنمونی کرد - و چون از حقیقت کار استکشاف رست بر دیباجهٔ اعلان نگارش نمود که دران حضور بیخوابی چنان نمودند که گیتی خدیو به مدد اقبال هنگامهٔ نبرد آراسته مژده رسان نصرت اند - و به نیروی سطوت آن شهسوار عرصهٔ آگهی عظیم را آبروی ریخته آمد - و بدست تفقّد مرا ازان خاکستان بیهوشی برداشته یاوری فرمودند بخود آمدم - و توانائی سترگ یافته ببال تائید پرواز کنان نوید ابدال را دارمعانی آوردم - و انعطاف عنان نموده همّت را پذیرهٔ ظفر گردانید - رسمیان هزیمتی را کجا دل و کو گوش تا سامعه افروز آگهی گردند - این نمودار حقیقت را داستان تزویر[۲] یا نیرنگی خیال دانسته برآمدن ازین هنگامهٔ هولناک محال می‌شمردند - تا بنصرت و فیروزمندی چه رسد - ناگاه آن فوج نصرت اعتصام رسید و ناامیدان زندگانی را مژدهٔ جان تازه رسانید - و بای دادگان عرض را نشاط ناموس نو بخشید ظاهر پرستان سعادت منش را از لوامع تائید ایزدی شمع بینش افروخته شد - آنان (که از بختمندی و دوربینی بدید خوارق بر سترگی شمائل انجمن آرای حقیقت آگاهی یافته پرستار بوالعجبیهای قدرت اند) بر حصول این لمعهٔ اهتدا سپاس دادار جهان آفرین بجای آوردند - و گروهی را (که درجلباب پندار تاریک نشین کوهستان خود بینی بودند) روزنهٔ نور گشادند - روز دیگر به بنگاه افغانان رفته غارت عام کردند - و غنائم موفور بدست آمد - و شورش بدنهادان ینبارگی تسکین یافت *

و از سوانح آنکه افغانان مذکور پناه بتاج خان پنوار برده نفس راست کردند - و بتدبیر آن بدکیش غبار فتنه ارتفاع گرفت - و از افزونی مال و کمی خرد وهجوم اوباش پیکار جوی برخاستند مظفّرخان به پیسپری مسلک احتیاط از آب مدهه‌گندک گذشته معاودت نمود - و در جائی (که سه طرف آن آب مذکور و یک جانب خلاب عظیم داشت) پای همّت افشرد - و در جمع سپاهی و فراهم آمدن اسباب نبرد چاره‌گزین آمد - آن گروه متهوّر را درین معاودت نخوت افزود - رو بروی لشکر منصور دایره گزیدند - و از قلبی جای جز حسرت ناکامی بدست نیامد - و هرچند بیشتر کوشش رفت خار ناامیدی در پای خواهش فروتر شد - و چون روزی چند نیرنگی اقبال شاهنشاهی چنین ظهور داشت بآئین دیگر جمال آرائی کرد - و سپاه نصرت طراز افزود - و بسیاری از زمینداران آن ناحیت دل در معاضدت بستند - و از فروغ خرد سرانجام جسر را وسیلهٔ فیروزمندی دانسته تکاپوی نمودند - قنطرهٔ شایسته ترتیب یافت - و ازانجا (که احتیاط گزینی طراز بخت والا ست) اندیشیدند که مبادا درهنگام عبور موکب ظفر (که تورک نبرد منتظم نمی‌باشد) امری دلگزای

(۲) نسخهٔ [ی] تدبیر *

ظهور آمد - رای بران قرار گرفت که شبها برخی از تیزدستان عرصهٔ جلادت در پیشگاه جسر زمین را حفر کنند - و از خاکهای آن پناهی سازند - تا سپاه نصرت را زمان تسویهٔ معرف بدست آید - هرچندکه دربن خدمت به گشاده پیشانی دل نمی‌نهاد - خواجه شمس‌الدّین خافی (چون حال کاران را چنین مذبذب یافت - و سرکردهٔ لشکر را سراسیمه دید) از روی بُردلی و شگفتگی انجام این خدمت را بر ذمّهٔ اخلاص‌گزین خویش گرفت - و در اندک زمانے به پایان رسانید - افغانان از گریوت و خدیعت دایره را خالی ساخته بگریختن[۲] شدند - بابن خیال که چون جنود اقبال بگذرد عدم را گریخته اندیشیده بتاراج آن پردازد - شاید دربن هنگام غفلت دست بردی توان نمود مظفرخان مراسم حزم را منظور داشته جمعی کثیر از سپاهی و اردو بازاری را تعین نمود تا دربن حال (که آن تیره رایان مُدبر فریب آرایند) در اتمام ایں امنیّت کوشش رود - افغانان از حقیقت کار آگهی یافته دست از حیلت باز داشتند - و (چون لشکر انبوه بر سر این گذشتها هجوم آورد) پیادها دل بای داده فرار نمودند - و از بیدلی این گروه ضعیف‌خاطر طایفهٔ از سواران جنگ[۳] دوست را نیز پای همّت بلغزید - و از صدمات گریزندها پُل شکست - هزیمتیان خود را بآب زدند - قریب سه صد کس از سوار و پیاده در موج‌خیز دریا فروشدند - و خواجه شمس‌الدّین و خداداد برلاس و چندے از مبارزان ناموس جوی دران هنگام به تیراندازی اشتعال نموده در مرتبه غنیم را بر داشتند - و بار سیوم (که کار خدمت گزینان باضطراب انجامیده بود) تیرے باسپ حسین‌خان سرکردهٔ فوج مخالف رسید - و برزمین آمد - تفرقه دران جمعیّت افتاد - و بابن شیرمردان آسیبی نرسید - و بعد از تکاپوی بسیار بسعی چابک دستان کار شناس باز جسر عالی باتمام پیوست اولیای اقبال بشکوه تمامتر از آب عبور کردند - افغانان بپالغزی همّت گریخته خود را به قلب‌گاه تاج‌خان رسانیدند - و مظفّرخان بهمعنانی دولت تعاقب این ادبار گزینان فتنه افزای نمود و چون لشکر منصور نزدیک شد مُنهیان راست گوی آگهی دادند که اکثر اعیان این فرقهٔ گمراه دربن نزدیکی جای خندق ملاحظه میکنند - و در خیال ندارند که فوج ظفرموج بابن زودی چندین مسافت دور را پی‌سپر اقدام همّت توانند کرد - مظفّرخان خداداد برلاس و برخی از مجاهدان را سراست اُردو گذاشته عزیمت گرفتاری آن نخوت‌منداں بدکیش نمود - و ناگهانی برسر آن گروه استیلا یافت - و باندک آویزش نسیم تائید ایزدی وزید - و مخالف گریختن را غنیمت دانست و بسیارے ازان گروه بدنهاد بگو نیستی فروشدند - ازانجمله سر تاج‌خان پنوار را نادانسته حاجی‌خان پهلوان بریده آورد - و جمال‌خان غلزی (که از دلاوران نامور بود) زنده بدست آمد

---

(۲) در [چند نسخه] بر علجی شدند (۳) نسخهٔ [ی] جنگ‌جوی را ٭

و بسیارے اسیر شمشیر و گرفتار کمند شدند - و موهبتی سترگ به نیروی اقبال روزافزون لمعهٔ ظهور بخشید و ظلام شب و تراکم اشهار مگذاشت که اعیان دولت بر منازل آن گروه دست برده نمایند - امّا بسیارے از بهادران بآن سرزمین رسیده غنیمت فراوان بدست آوردند - مباح آن روانهٔ یورت ایشان شدند بسی از وصول لشکر ظفرقرین آن تیره رایان خود آرای پریشان شده از سراسیمگی و بیچارگی خود را ... و آنچه پناه خود اندیشیده بودند سرمایهٔ هلاکت گشت - و جمعی بصد خون جگر ... بساحل نجات آمدند - و اساس اوباش بد نهادان برکنده آمد ٭

واقع آنکه چون این شورش تسکین یافت ستری و چتری[۲] با برخی از افغانان اتّفاق نموده ... را در تصرّف آوردند - و آن ملکی ست معمور ... کروه طول و بیست کروه در عرض ... و در میان دریای گنگ موج خیز است - مظفّرخان از آگهی این شورش وزیر جمیل ... برلاس و خواجه شمس الدّین و میرزا جلال الدّین و بنیاد بیگ خان و تنگری قلی ... بهادران خدمت گزین را همراه گرفته روی عزیمت باستیصال آن گروه آورد - و چون ... ظفرطراز بآن ناحیت پیوستند تهوّر گزینان آن سرزمین آمادهٔ پیکار شدند - و نبرد سترگ ... فتح خان (که سرآمد اعیان آن مردم بود) با هفتاد و نه سر مرد مردانه فرو شد ... بحوزهٔ تصرّف درآمد ٭

... چون لوای بخت مظفّرخان بحسن اخلاص و لطف تردّد ارتفاع گرفت) منعم خان ... حدود باشد - نامهٔ بتاکید ارسال داشت که درساعت متوجّه عتبهٔ خلافت گردد ... (که زمان محنت کشی و ناکامی روی درانجام نهاده وقت تمتّع برداشتن ازان مالک ... نوشته سراسیمگی روی داد - چه حکم مقدّس چنان بود که هرگاه خانخانان ... درگاه والا شتابد - در چنین شوریدگی باطن منشور عاطفت رسید - که از بے توجّهی ... مقصود راهنمونی اوست - ملول خاطر نباشد - و التفات معنوی را شامل حال ... آنحدود سرگرمی نماید - و اگر خانخانان رخصت دهد تا آنکه فرمان طلب ... این صوب نگردد - از سنوح[۴] این غیب دانی مظفّرخان را اخلاص بلندی گرای آمد ... دریچهٔ معنی گشوده شد - و پس از سپاس صوری و معنوی در حدود حاجی پور ... - و گلگشت شادمانی از سرگرفت - و (چون گوهر عقیدت او جلا یافت ... با معامله فهمی به بستان سرای حساب دانی آمد) در اندک فرصتی دولت روز به

---

[۲] ... نسخه] ستری (م) نسخهٔ [ز] تکوه - و نسخهٔ [ی] تکوا - و نسخهٔ [ل] بکر (م)
...] از فتوح ٭

روی آورد[۲] - و سرگرمِ نیکو بندگی شد - و خدیوِ دوربین خدمتهای اورا پذیرفته اعتبار افزود - و حراستِ آن ملکِ وسیع از گذرِ چوسه تا گدهي بتدبیر و شجاعتِ او تفویض یافت - و حکمِ عالي شد که سپاهِ آن صوبه از خرد تا بزرگ در صلاح‌دیدِ او بوده کارافزای شوند - او از روی عقیدت و دانستگي پاسِ فرمانِ سلطنت و احکامِ خلافت نموده عدالت پیرای گشت •

و از سوانحِ نوازشِ فرمودنِ امرای گجرات است - خوی ستودهٔ شهریارِ آفاق لمعهٔ ظهور دارد که به نیروی توجّهاتِ ابداعي ناقصانِ بارگاهِ دین و دنیا را استعدادِ کمال مي‌بخشند - و مستعدّانِ صافي گوهر را بافزایشِ مدارجِ فرهنگ و افزونیِ مراتبِ اعتبار بپایهٔ والا میرسانند - و همواره باکسیرِ نظرِ عاطفت (از خاک زر و ازگل دُر برآورده) رنگ‌آمیزیِ بزمِ صورت و معني را بر دوشِ فطرت لازم دارند - خاصّه[۳] گروهی را (که شایستگیِ کردارِ شان آئینهٔ مکامنِ دلها ست) در اندک فرصتی چهره گشای پرده نشینانِ دروني شده جمال مي‌آرایند - و حسن مي‌بخشند - و بتازگي مصداقِ این داستانِ اقبال اعتبارافزودنِ اعیانِ گجرات است •

چون در یورشِ[۴] نخستینِ رایاتِ اقبال سایهٔ معدلت بران دیار انداخت این گروه بقلاوزیِ سعادت جبهه‌سای نیاز گشتند - لیکن از واژونیِ بخت و بدگوهریِ ذات (چون التجا از صمیمِ دل نبود - و باطن با ظاهر تطابق و تعاضد نداشت) از کم‌بیني و کوته اندیشي جمعي فرار اختیار کردند و برخي در مقامِ گریز بودند - خدیوِ عالم از وفورِ مهرباني و فرطِ قدرشناسي نظر برحالِ عمومِ خلائق و خصوصِ تربیتِ آن تیره خردان شایستهٔ نیستي را چندگاه از تصرّف باز داشتند - درین سالِ همایون اورنگ نشینِ معدلت آثار (پشیماني از ناصیهٔ حالِ آن طایفه دریافته) نظرِ خاص انداختند اعتمادخان را (که بعقلِ معاش و وفورِ تمکین و فرطِ صلاح امتیاز داشت) بمزیدِ عاطفت اختصاص فرموده ریاستِ دربارِ مشکوی اقدس باو تفویض فرمودند - که [آنچه درین بارگاهِ سترگ (که نمونهٔ مشاغلِ عالمِ بالا ست) از نقیر و قطمیر فیصل یابد - خصوصًا معاملهٔ جوهر و مرصّع آلات] بدیده‌وري و دوربیني و راست‌اندیشیِ او قرار گیرد - و الغ‌خان حبشي را نواخته به تیولِ مناسب سرفراز گردانیدند و[۵] ملک اشرف بحکومتِ شهرِ تهانیسر اختصاص یافت - و وجیه‌الملک را بسربراهیِ بعضی خالصاتِ گجرات فرستادند •

و از سوانح آنکه صادق خان بسجدهٔ عتبهٔ قدسي جلا افزای ناصیهٔ عبودیت شد - و عاطفتِ شاهنشاهي پوزشِ لغزشِ او پذیرفته محفوفِ الطاف گردانید - در یورشِ بلادِ شرقي خدیوِ عالم او را

---

(۲) نسخهٔ [ز] . وزي آورد (۳) نسخهٔ [ل] شایسته گروهي را (۴) نسخهٔ [ب] در یورشِ آن ناحیه نخستین (۵) در [چند نسخه] ملک اشرق . و در [بعضی] ملک الشرق •

بپاداشِ به خدمتي بدشتِ غربت فرستادند - تا بباد افراهِ آن بهوش گراید - و در کارِ پادشاهان (خرد را از بزرگ جدا نساخته) بهمگي فطرت و تمامیِ همّت فرمان پذیر گردد - اگرچه بظاهر چنانِ حکمِ مقدّس نفاذ یافته بود (که دران صحرای طلب درجست وجویِ نیلِ گزیده گام فراخ زند اگر بدالِ آن به بدل نتواند شد درسرانجام جرمانه بکار آید) امّا درمعني او را بصوبِ دبستانِ عقیدت آموزي و خدمت شناسي گسیل کردند - تا غبارِ غرورِ کارداني ونخوتِ معامله شناسي از پیشِ بصر و بصیرتِ او دور گردد - و همواره از روی دانش و بینش نیازمندي گزیند - او دریں هنگام نشیب و فرازِ روزگار را پیموده رویِ ارادت بدرگاهِ مقدّس آورد - و بسجدهٔ ندامت رنگ زدای جوهرِ اخلاص شد و صد فیل برسمِ جرمانه گذرانید - (چون آثارِ راستي از پیشانيِ او تابش داشت - و نشانهای درستي از دیباجهٔ حالِ او پدید بود) به بخشش و بخشایش بلندي گرای آمد - که کوشش کرد که نیافت و که خاطر را پاک ساخت که کامِ دل بر نگرفت - درِ فیض کشوده و صلای عام درداده اند ٭

و از سوانحِ کفران نمودنِ حسینِ خان و بکیفرِ آن رسیدن است - هرکرا روزِ ادبار و زمانِ نکبت پیش آید نخستین عقلِ او را تیره گردانند - و اندیشهٔ او تباه شود - سود خود را در زیانِ اندیشد و از کردارِ شایسته دور ماند - و از شاهراهِ سعادت بر کناره رود ٭　　٭ بیت ٭

چو تیره شود مرد را روزگار ٭ همه آن کند کش نیاید بکار

و بتازگي مصداقِ این حال شورشِ این ساده لوح است - او پیشتر با بیرام خان مي بود - ازان باز (که در سلکِ ملتزمانِ بارگاهِ مقدّس درآمد) ازانجا (که دریای عاطفت در موج خیز است - و بازارِ قدرداني گرم) تهوّرِ او را بشجاعت خریده و خدمت گزیني او را باخلاصمندي گرفته محفوفِ انواعِ عنایات میساختند - و با آنکه سرانجامِ انتظامِ کثرت نمي دانست - باميدِ شناسائي پایهٔ والای امارت مي بخشیدند - دران هنگام (که رایاتِ همایون عزیمتِ دیارِ شرقي فرمود) او را روزِ ادبار ازان خدمت متقاعد ساخت - و چون روی خجالت بدرگاهِ والا آورد خدیوِ جهان بپاداشِ آن تقصیر از سعادتِ کورنش باز داشتند - هنگام آن بود که در مراتبِ صورت و مدارجِ معني به نیرویِ[۲] خدمت همّت افزای گردد - از افزونيِ سودا و وارونيِ بخت سررشتهٔ حساب گسیخت - و از وفورِ خواهشِ متاعِ دنیا[۳] و اسبابِ دولت را بتاراج داده راهِ تجرّد پیش گرفت و شهریارِ خرده دان با دیدِ چنین بیدانشي برحالِ او بخشوده نوازش فرمودند - و جایگیرِ او را مسلّم داشته بسرانجامِ داغ رخصت دادند - چون از بساطِ قرب دورتر شد از تیرگیِ رای و آشفتگیِ عقل درتاخت و تاراجِ آن نواحي دستِ جرأت بر گشاد - و از فنونِ جنون یا از شعبِ گریزت گفتني

---

(۲) نسخهٔ [ا ی] به نیروی همت خدمت افزای گردد (۳) در[بعضی نسخه] دین ٭

که همگي همّت درين تکاپوی تحصیلِ اسبابِ داغ است - و غارت کنان بصوبِ بسنت پور
(که از سرکارِ کماوُن است) شتافت - که صیتِ معادن و معموریِ آن ملک در جوهرِ هوشمندیِ او
اختلال انداخته بود - ازآنجا [که کارسازانِ جهانِ آفرینش چنین بر دوشِ همّت نقشِ لزوم
آراسته اند (که بدکاران و بداندیشانِ این بارگاهِ خلافت را تکاپویِ سخت در سزا یافتن بخشند)
تا بوسیلهٔ خود بپادافراه رسند] این مدهوشِ ادبار در نکال و هلاکِ خود شتاب آورد - و از گسیختنِ
سررشتهٔ تدبیر درآن سرزمین جنگ بےتوزک کرده شکست یافت - و به تیر و بندوق زخمي شد
و پیشتر ازانکه حقیقتِ حال بسمعِ همایون رسد بنزلِ مکافات گرفتار آمد - و چون شورشِ او
بمسامعِ اقبال رسید صادق‌خان را با بعضے از ساداتِ بارهه و امروهه و طایفهٔ دیگر از مُبارزان فرستادند
(اگرچه بواسطهٔ زخم‌کاري از بدمستي و تخیّلاتِ باطل قدرے بهوش‌آمده خمار آلود بود) لیکن
از صیتِ سطوتِ فوجِ نصرت‌اعتصام هشیارتر گشت - و اوباشِ بدگوهر از گردِ او پراگنده شدند
و بسعيِ هوا خواهان مصلحت چنان دید که کشتي‌سوار شده خود را پیشِ منعم‌خان خانخانان رساند
شاید که بوسیلهٔ آن سپه‌سالار جرائمِ او بطیلسانِ مسامحت پوشیده آید - از حدودِ گذهه مکتیسر
بکشتي درآمده روی در سرعت داشت - تیز دستانِ عرصهٔ آگاهي در حدودِ قصبهٔ مارهره[2] رسیده
بدست آوردند - و باشارتِ والای گیهان‌خدیو بدارالخلافهٔ آگره در منازلِ او گذاشته باستلامِ آستانِ مقدّس
شتافتند - و در اندک فرصت بهمان زخمِ جانکاه روی در نقابِ اختفا آورد - و همانا که خاطرِ غیب‌دانِ
شاهنشاهي برحالِ او آگاهي داشت - از آزرمِ ذاتي و عاطفتِ فطري نخواستند که او را در سفرِ
آخرین خجلت‌زده بینند •

و از سوانحِ آنکه حکیم ابوالفتح و حکیم همام و حکیم نورالدّین فرزندانِ مولانا عبدالرّزاق گیلاني
(که در[3] حکمتِ نظر و طالع بینشِ فراوان سرمهٔ دیده‌وریِ او بود) در اواسطِ امرداد ماهِ الٰهي ناصیه افروزِ
عقیدت گشتند - و بعواطفِ روز افزون سربلندي‌گرفتند - (چون گیلان بدستِ فرمان روای ایران درآمد
و خان احمد والیِ آنجا از معامله نشناسي بزندان افتاد) مولانا عبدالرّزاق از حقیقت‌اندوزي
و راست‌کیشي در شکنجهٔ[4] بند قالب تهي‌کرد - این‌جوانانِ سعادت‌منش باین درگاهِ والا پناه آوردند
و جوهرِ دانش و بخت‌مندیِ ایشان بتوجّهاتِ قدسي افزایش یافت - (اگرچه هرسه برادر
در کمالاتِ رسمي از ممتازانِ زمان بودند) امّا حکیم ابوالفتح را شناسائیِ نبضِ زمانه و دریافتِ روزگار
و خواندنِ سوادِ پیشاني و بسا از صفاتِ آدمیّت غازهٔ چهرهٔ هوشمندي بود •

---

(۲) در [چند نسخه] بارهره (۳) نسخهٔ [ل] که در حکمت نظر دنبالهٔ بینش فراوان (۴) نسخهٔ
[ی] در شکنجهٔ عقیدت •

توجه برخی از پردگیان بارگاه خلافت و صدرنشینان سرادقات عفت بصوب حجاز

(عصمت نقاب - تقدس احتجاب - مستورهٔ معجرا[۲] حلم و حیا مخدرهٔ مقدمهٔ عزت , نیریا) گلبدن بیگم عمهٔ مقدسهٔ حضرت شاهنشاهی از دیرگاه نذر طواف اماکن شریفه داشتند بجهت ناایمنی راه و سوانح روزگار این عزیمت از مکمن بطون بمنصهٔ ظهور نیامده - دریننولا [که عرصهٔ دلگشای هندوستان دارالامن شد - و اوباش خانهٔ گجرات مسکن معدلت دوستان نیک اندیش گشت - و امیران جزائر فرنگ (که سنگ راه سفر گزیدان حجاز بودند) ایل و منقاد شدند و صیت معدلت و خدا پرستی گیهان خدیو قاف تا قاف گرمت - و طبقات انام از شمول آگاهی و دوام داد دهی در آسایش آباد ایمنی درآمدند] آن نور افروز عصمت را نیر شوق از مشرق گریبان ضمیر طلوع کرد - و آن عزیمت آرام گسل خاطر شریف ایشان گشت - و (چون لوامع حقیقت از پیشگاه ضمیر[۳] آسمان پیوند پرتو انداخت) با وجود کمال تعلق و فرط ارتباط خواهش خود را بر ارادهٔ ایشان ترجیح ندادند - و نیز همگی همت علیا و قصوای نیت حق اندیش آنست که هر طایفه بمقتضای عقیدت کامیاب عبادت گشته پرستار ایزد گردند - مبلغهای گرانمند از نقد و جنس همراه ساخته رخصت فرمودند - و باین تقریب برخی از مخصوصان شبستان اقبال را نیز این آرزو شکیب ربای آمد - شهریار دوربین حق اساس هریک را نقد تمنا در کنار ریخته از بار آرزو سبکدوش گردانیدند - و اسامی عفت نهادان (که در ملازمت آن یکتای مرحلهٔ آگاهی توفیق خدمت یافتند) نقاب گزین سرادقات دولت سلیمه سلطان بیگم و حاجی بیگم و گلعذار بیگم فرزندان گرامی میرزا کامران - و سلطان بیگم حرم میرزا عسکری - و ام کلثوم خانم نبیرهٔ حضرت گلبدن بیگم - و گلنار آغا (که در حرمهای حضرت فردوس مکانی انسلاک داشت) و بی بی صفیه[۴] - و بی بی سروسهی و شاهم آغا (که از خدمت گزینان مشکوی حضرت جهانبانی جنت آشیانی بودند) و سلیمه خانم دختر خضر خواجه خان - اواخر مهر ماه الهی این گروه سعادت منش ناقهٔ شوق را محمل بستند و طایفه طایفه مردم کامیاب زاد و راحله شده متابعت گزیدند - و بجهت تعظیم و احترام سرکردهٔ این سفرگزینان گلدستهٔ اقبال شاهزاده سلطان مراد را اشارت والا شد که تا ساحل دریای جنوبی در ملازمت باشد - روز نخستین در حوالی دابر نزول سعادت فرمودند - و دران مقام درة التاج سلطنت کبری خلف الصدق خلافت عظمی شاهزاده سلطان سلیم با اکثر اعیان دولت رسیده

---

(۲) در [چند نسخه] معجر (۳) نسخهٔ [ی] ضمیر اقدس آسمان پیوند (۴) نسخهٔ [ب ل] حنیفه •

مراسمِ تبجیل و تکریم بجای آوردند - و ازانجا (که خاطرِ دوربینِ این پیشوای قافلهٔ سعادت نگرانی داشت که مبادا بآن نوبادهٔ خلافت بواسطهٔ صغرِ سن درین سفرِ دراز آسیبی رسد) استدعای بازداشتنِ آن تازه نهالِ گلشنِ حق پسندی فرمودند - و بذروهٔ قبول رسید - و بحکمِ مقدس باقی خان رومی خان و عبد الرّحمن بیگ و برخی از دیده ورانِ خدمت گزینِ بارگاهِ اقبال همراه شدند و فرمانِ والا شد که اُمرای والا شکوه و اعیانِ هرسرزمین و مستحفظانِ ثغور و پاسدانانِ حدود و رود باران و امیرانِ بنادر لوازمِ نیکو بلدگی بتقدیم رسانند[۲] •

و از سوانحِ فرستادنِ حاجی حبیب‌الله کاشی ست به بندرِ گوده - درین هنگام (که ولایتِ گجرات داخلِ ممالکِ محروسه شد - و اکثرِ بنادرِ آن ناحیت بحوزهٔ تصرّف در آمد - و حُکّامِ بنادرِ فرنگ سلسله‌جنبانِ نیاز و نیایش گشتند) بسا از بدائع و نوادرِ هنرمندانِ کارپردازِ آن دیار خاطرنشانِ همایون شد بنابران حاجی را (که در بارگاهِ حضور بکاردانی و راست‌اندیشی و درست بینی از بندگانِ شایسته بود) تعیین فرمودند - تا مبلغی گرانمند و گزیدهٔ متاعِ هندوستان را بگوده برده غرائب و عجائبِ آن دیار را برای نزهتِ خواطر باین حدود آورد - و بسیارے از دیده‌ورانِ هنر پیشه را (که برسائیِ فهم و شناسائیِ کار شرق را با جد هم‌آغوش داشتند) همراه ساختند تا همچنانکه مصنوعاتِ غریبهٔ آن بلاد را نقل افتد صنائعِ بدیعهٔ آن مرز را نیز تحویل شود •

و از سوانحِ تعیین فرمودنِ هفت چوکی ست - (اگرچه همیشه ملازمانِ عتبهٔ اقبال کیشک داشتی و پیوسته لوازمِ خدمت بتقدیم رسانیدے - و همواره منتظرِ فرمانِ مقدّس بوده دوامِ حضور را عباداتِ ایزدی شمردے) لیکن ضابطه[۳] طرازِ تنقیح نداشت - آنان (که نطاقِ عقیدت برمیانِ دل بسته از سود و زیان پاکدامن زیستی) و آنجماعهٔ کارافزای سوداگرِ طبیعت (که سود را در سودای خدمت دانستی) بے تعیینِ وقت جمیع ازمنه را هنگامِ برآمدِ مقصود شناختی - و تلاشِ دوامِ حضور کردے امّا غیرِ این دوگروه از تبه‌رائی و خودبینی و کسالتِ طبیعت نفع را در ضرر اندیشیده بتخیّلاتِ واهی و تسویلاتِ باطل دلنشینِ خدمت نشدے - و راهِ کاهلی سپرده ذخیرهٔ نکالِ ابدی سرانجام دادے درین هنگام (که عنفوانِ ابتسامِ بهارِ دولت است) بر پیشگاهِ خاطرِ اقدس آئینِ هفت چوکی پرتو انداخت - جمیع بندگانِ درگاه را (که در بارگاهِ خلافت سعادتِ بار داشتند) هفت بخش ساخته هرقسمے را بکیشکِ یک شبانروزی مقرّر گردانیده یکے از بزرگانِ دولت را سالارِ آن طبقه ساختند تا برجمیعِ مهمّاتِ آنروز آگاهی یافته ناظمِ اشتاتِ معامله باشد - و همچنان یکے از طرز دانانِ بساطِ قرب را بمنصبِ میرعرضی اختصاص بخشیدند - که عرائض و ملتمساتِ جهانیان را

---

(۲) نسخهٔ [ی] رسانند و بسلامت بگذرانند (۳) در [بعضی نسخه] ضابطهٔ طریقه تنقیح نداشت •

بے ملاحظهٔ اغراضِ نفسانی در هنگامِ کیشکِ خود بموقفِ عرض رساند - و عالمیان را از محنتِ انتظار و سرگردانیِ گوناگون خلاص کند - ازین عاطفتِ کُبری طبقاتِ انام بکامِ خویش رسیدند و مقاصدِ خلائق (که از شکوهِ سلطنت ناگفته ماندے) بعرض رسیدن گرفت - پایهٔ اصحابِ عقیدت ارتفاع یافت(۲) - بازارِ معامله دانان رونق پذیرفت - اهلِ خدمت را روزِ عیار پدیدآمد - کاهل‌منشان را دولت‌آبادِ جد هدایت شد - و نادانانِ بیوقت‌گوی هرزه درای از تباه‌کاری برآمدند - بارگاهِ سلطنت را طراوتِ خاص روی داد - و هنگامهٔ تعلّق گرمی گرفت ●

و از سوانحِ هبوطِ اخترِ بخت‌مندیِ میرزا کوکه است - ازانجا (که فرطِ عاطفتِ پادشاهی او را از حضیضِ خسی باوجِ کسی برآورده بود - و بدوامِ خدمت رموزدانِ بزمِ تقدّس و مزاج‌شناسِ روزگار گشته) از گجرات باستیهان(۳) طلب فرمودند - تا از پیشِ قدمانِ رونق افزائیِ معاملهٔ داغ گردد و دیگر چون بتحقیق پیوسته بود (که میرزا سلیمان احرامِ سجدهٔ عتبهٔ والا بسته‌است) او نیز درانِ بزمِ دلگشا شمعِ بینش را نور افزاید - روزِ اشتاد بیست و ششمِ مهر ماهِ الٰهی ناصیه سای آستانِ جلال آمد و مشمولِ عواطفِ بیکران گشت - و ازانجا (که جوششِ اعتبارِ پادشاهان را هر حوصله بر نتابد) او از بادهٔ کامیابی و دور بودن از بساطِ عزّت و هجومِ خوش‌آمدگویان پالغزِ مسلکِ هوشمندی گشت - نخستین در معاملهٔ داغ (که طرازِ نظامِ عالمیان و طرزِ رهنمائیِ سداد گزینی ست) سخنان درمیان‌آورد - که سوداگر مشربانِ معامله فهم چنان نسرایند - تا بمخلصانِ صافی گوهر چه رسد - و شهریارِ مهرگزین (ازانجا که او را چون فرزندانِ رضا جوی تربیت فرموده) ناشنوده گرفته - و چون نصائحِ بختمندی سودمند نیامد از فرطِ دوستداری (که مبادا در بلای ناگزیر افتد که چارهٔ نه پذیرد - و سرمایهٔ بیراهیِ گروهے دیگر شود) آئینِ سلطنت را با دینِ فتوّت قرین ساخته او را چندگاه از غرفهٔ امارت فرود آوردند - و از شرفِ اختلاط بازداشته در باغِ خودش جای دادند که در همان سرای بهجت بوده با مال و منال و اغروقِ خود بنشیند - و عبرت از روزگار برگیرد و قدرِ عاطفت و تربیت شناسد - و از سوانحِ آنکه چندے از نافهمیدگی و تقلیدگزینی از چنین باده‌آشامی به بیهوشی گرائیدند - مرحمتِ پادشاهی چاره‌گر آمد ●

چون قانونِ داغ رواج پذیرفت دکانچهٔ تزویر را کساد پدید آمد - اهلِ جد را زمانِ خدمت بدست افتاد - وکسل‌گزینان را هنگامِ ادبار رسید - آنان (که سپاهی داشتند - و از دیانت‌مندی و ناموس‌دوستی از مالِ خود سر براهِ حقّ نوکر کردندے) زمانِ ظهورِ جوهرِ فطرت و وقتِ بهورِ(۴) راستیِ این گروه قریب شد - و از روی دیده‌وری داغ کرده اسبابِ مزیدِ دولت برای خود

---

(۲) نسخهٔ [ز] سرسبز ارتفاع یافت (۳) در [چند نسخه] باسپ‌هام (۴) در [اکثر نسخه] ظهور ●

سرانجام دادند - و ناکسانے (که مال‌بنده بوده بجای‌لشکر زر مي‌اندوختند) حال‌شان تباه گشت ازانجمله شجاعت خان و میرزا عبدالله و میر معزّالملک و قاسم خان کوه بر و دوست محمّد ماما دوست و محمّد امین صاحب ترجیه را از بساط حضور محروم ساخته به بنگاله فرستادند تا منعم خان خانخانان موافق جمعیّت هرکدام دران حدود جایگیر نماید - چه سجیّهٔ عالي و شیمهٔ والا ست که بارباب جرائم چنین سلوک رود - و پردهٔ دریدهٔ این گروه را بطیلسان فتوّت پوشیده آمد (اگرچه صورت پرستان ظاهربین این‌را از قسم عنایت و آثار جمال شمرند) امّا درون‌شناسان معني‌پرست از بے انفعالیهای سترگ دانسته از سیاسات بزرگ قهري اعتبار کنند - چه اخلاص پیشهای عقیدتمند را عدابے الیم‌تر از حرمان‌صوري (که ازراه قهر باشد) نشان نداده‌اند - [اگرچه دوربیدان عرصهٔ معنوي به نسبت طایفهٔ (که بپایهٔ والای اخلاص نرسیده اند) از قسم عاطفت انگارند] امّا در دید اهل‌تحقیق (که خاصّ‌الخاص بزم دانائي اند) متیقّن باشد که آن گروه مرحوم[۲] گمراه را بطرز ایشان گذاشتن در رنگ بیمار علاج پذیررا دارو نکرده بطبیعت سپردن از اعاظم فنون قهر است ٭

التجا آوردن میرزا سلیمان بدرگاه مقدس شاهنشاهي

از آغاز طلوع نیّر اقبال تا امروز (که عنفوان ظهور تباشیر دولت ابد پیوند است) نخلبندان بوستان قضا و کارگذاران بارگاه تقدیر دوچیز را برهمّت والا طراز لزوم داده‌اند - نخستین صافي‌درونان عقیدت‌گزین را در خور وقت از خلوت کدهٔ خمول بر آورده بجلوه‌گاه عیان آراسته مورد جلائل نعوت سعادت میگردانند - یکے را افسر امارت بر سر مي‌نهند - و دیگرے را بتشریف کرامت اختصاص میبخشند - برخےرا نیروی زنگ زدائیء خرد میدهند - و طایفهٔ را نورافزای گوهر شمشیر میسازند دوم بدگوهران تیره دل را بگونیای تحقیق اندازه گرفته بکمتر توجّهی بل‌بےکوششے از اورنگ نشینیء دولت بباد‌افراه مشعلهٔ آگاهي مي‌افروزند - جماعتے را بفنون خواري و شرمندگي آغشته مورد انواع نکال ساخته به خراب آباد عدم میفرستند - و طبقهٔ را باقسام بیماریها سرزنش کرده بصد گونه دردمندي و جانکاهیء شکیب ربا دل شکنند - بعضے را غبارآلود خاکستان آزستان داشته در نکوهیده ترین زندگاني مبتلا دارند - و بسیارے را سرگردان بادیهٔ ناکامي ساخته برای گذارش سجدهٔ ندامت بدرگاه والا آورند - چنانچه درین شگرفنامه جابجا بدان اشارت رفته - و بتازگي مرآت این مقصود سرگذشت میرزا سلیمان است - آزان باز (که حضرت فردوس‌مکاني او را ایالت بدخشان عنایت‌فرموده بودند) پیوسته لوازم اطاعت و آداب نیکوخدمتي بجای‌مي‌آورد

(۲) در [بعضے نسخه] مرحوم گمراه را ٭

و ازانجا (که کامروائیِ صورت و همنشینیِ بد و دوستیِ خوش[۲]آمد گویان چراغِ خرد را فرونشاند - و دیدهٔ مصلحت‌بینی را رمدین سازد - راست‌گویانِ سعادت‌منش را پیشِ او قدرے نماند - و مدّاحانِ تهی‌دستِ بد درون را بازارگرمی پذیرد - نه صلاحِ خود دریابد - و نه دیگرے را قدرتِ گویائی بود و اگر هستی‌دشمنی از فرطِ خیرخواهی حرفِ حقیقت بر زبان آورد از ناشنوائی سربگریبانِ اندوه نشد) لهذا (چون میرزا را در تنگنای کوهستانِ بدخشان آرزوهای مختصر برآمد) سررشتهٔ عبودیت از دست داد - و از تیرگیِ[۳] رای و واژونیِ بخت در عنفوانِ این دولتِ ابد قرین سرِ استکبار برافراشت و نامِ بزرگی بر خود نهاده عزیمتِ گرفتنِ کابل نمود - چنانچه مجملے گذارش یافته - (هرچند خدیوِ عالم بواسطهٔ پرده‌آرائی و نقاب گزینی متوجّه آن نشد - و اولیای دولت از افزونیِ مشاغلِ ملکِ وسیعِ هندوستان بآن نپرداختند) لیکن کار فرمایانِ ابداع در نیرنگیِ شکوهِ این‌دولت پا بر جا بوده او را در مدارجِ احوال و مراتبِ اوقات شربتِ ناکامی چشاندند - و برای اتمامِ پاداش و ظهورِ پایهٔ سترگِ عاطفتِ شاهنشاهی بدرگاهِ سلاطین مطاف ملتجی‌گردانیدند - ازانجا (که شادابیِ گلشنِ سخن‌سرائی در سر دارد) چندے ازان حوادث (که یکے بعدِ دیگرے از نهانخانهٔ تقدیر جلوهٔ عبرت داد) می‌نگارد - نخستین آمدنِ خانم است - و غبارِ نفاق میانِ او و حرم بیگم بلند شدن - و تخمِ وحشت کاشتن دران سرزمین - حرم‌بیگم دخترِ سلطان ویس کولابی‌ست از گروهِ قبچاق - به تربیتِ سلطان محمود میرزا بلندی‌گرای آمد - و (چون این عفّت‌نهاد را بمیرزا سلیمان پیوند کردند) آثارِ رشد و کاردانی در سرانجامِ ملک و انتظامِ سپاهی بظهور آورد - و استیلای او بجائے رسید که میرزا سیاستهائے را (که خود از عهدهٔ آن نتوانستے بر آمد) باو حواله کردے - و خانم محترمه خانم نام دارد دخترِ شاه محمّد سلطان کاشغری - درحبالهٔ عقدِ میرزا کامران بود - از کابل عزیمتِ کاشغر کرد - در اثنای راه چون عبورِ او به بدخشان افتاد میرزا سلیمان را طبیعت دررنجش آورده درمقامِ خواستگاریِ او درآمد حرم‌بیگم کینِ او در دل گرفت - و بفنونِ اوستادی پیشدستی نموده او را بمیرزا ابراهیم پسرِ خود پیوندِ زناشوئی داد - ازین باز پیوسته بد اندیشی را در دل گرفتند[۴] - چنانچه نتائجِ آن برخے برسمِ اختصار نگاشته آمد ٭

و از وقائعی (که سلسلهٔ انتظامِ بدخشان از هم‌گسیخت) آنست که این‌گروه از بیدانشی دامنِ عفّتِ حرم‌بیگم را با حیدرعلی بیگ (که برادرِ دوستدار بود) گردآلودِ تهمت گردانیدند و فرطِ توجّه و مهربانیِ بیگم تیره رایانِ بد نهاد را برین ژاژخائی دلیر ساخت - و میرزا ابراهیم ازمستیِ جوانی بسخنِ بدگوئیِ هرزه درایانِ فتنه دوست آن بیگناه را از هم گذرانید - و در ندامتِ

(۲) در [بعضی نسخه] خوش‌آمد چراغ خرد را (۳) نسخهٔ [ل] تیره رائی (۴) نسخهٔ [ل] گرفت ٭

جاوید درماند - و همانا باعث خسارت بدخشیان استیلای بیگم بود - که از بی‌تدبیری و قدرنشناسی راه مدارا (که اساس کارگاه تعلق است) یکبارگی گذشته] زمان و مکان و محل و مقدار سیاست را منظور نداشتی - و چون غبار دروغ سازان فرو نشست بیگم کین را با تدبیر آمیخته در برانداختن اعیان ملک (که بدگویان شورش افزا بودند) همت گماشت - و از امورے (که سرمایهٔ خسران ساکنان آن مرز شد) نارلهٔ جانکاه میرزا ابراهیم است - چنانچه مجملی گذارش یافت از سنوح این قضیهٔ دلکوب بیگم با جمیع بدخشیان (که دران لشکر بودند) کمر عداوت بربست و دشمنی خصوص[2] بعموم کشید - و با خانم زبان طعنه دراز کرد - و قدم او را شوم گرفت - و بارها در مکالمات رسمی و مطارحات عرفی بطنز گفتی که تو رهگذری بودی - ترا بخیال نیکی برداشته تربیت کردیم - ندانستیم که خاصیت چنین داشتی - و امثال این مقدمات (که کم دانشان سرایند) درمیان آوردے - و همگی خیال آنکه از سلوک چنین ستوه آمده بکاشغر رود - و میرزا شاهرخ را در کنار عاطفت خود تربیت نماید - خانم از اندیشهٔ جدائی شاهرخ میرزا از همه وا پرداخته طعنهای جان‌کاه را ناشنوده انگاشتی - و پیوسته در کمین انتقام عشرت تخیلی نمودے - و از اسبابے (که سرمایهٔ تجدید نفاق اهل بدخشان شد) آمدن چوچک خانم کوچ عبدالرّشیدخان کاشغری‌ست با دو پسر خود صوفی‌سلطان و ابوسعید سلطان بجهت مراسم تعزیت میرزا ابراهیم - پس از تقدیم لوازم پرسش و رسوم سوگواری حرم‌بیگم را از سیاه‌پوشی برآورد - و چون مجلس بانجام رسید از فرط اندوه و افزونی غم بار بلباس ماتم درآمد - چوچک‌خانم آزرده گشت - و دل در نکوهش حال او بست و بملاحظهٔ قرابت قریب دلنهاد معاونت خانم شد - و بارها بزبان آورد که حرم بیگم را لایق آنست که سررشتهٔ توره را از دست ندهد - و در مراسم احترام خانم دقیقهٔ فرو نگذارد و در نشستها پستی بطلبد •

و آنچه افروزندهٔ[3] آتش مخالفت[4] بدخشیان بتازگی شد آنست که میرنظمی اتالیق میرزا شاهرخ و جمعی کثیر از اعیان بدخشان و شیخ بابای والی (که از حرص اندوزی و حیله سازی لباس درویشی را زبان گدیهٔ خود ساخته بود) صوفی‌سلطان پسر چوچک[5] خانم کوچ عبدالرّشید خان کاشغری را به بزرگی برداشته در تزویرجای درویش مذکور (که بزبان وقت خانقاه گویند) هم‌قسم شدند که نقش هستی حرم‌بیگم از دیباچهٔ روزگار سترده آید - و میرزا سلیمان را عزلت‌نشین کنج خمول گردانند - دریں اثنا یکی از محرمان هنگامهٔ شورش حقیقت را بمیرزا رسانید - همان زمان

---

(۲) در[چند نسخه] عموم بخصوص کشید - باخانم (۳) نسخهٔ [ز] افروزینهٔ (۴) نسخهٔ [ل مخالفان بدخشان (۵) نسخهٔ [ز] جبرجک خانم - و نسخهٔ [ل] کوچک خانم •

باتفاقِ وقّاص سلطان (که رهینِ احسانِ او بود) بصوبِ فرخار شتافت - و حرم بیگم بجانبِ کولاب رفت - تا سامانِ پیکار نموده شورشِ کاشغریان را چاره گزیند - و چون خانم ازین سانحه آگهی یافت در خجالت فرو شد - و آن خود سرِ شوریده باطن را طلب داشته سرزنش نمود آن جوانِ بیراهه رو پاسخ داد که لغزش از اندیشهای تباهِ میرنظمی و برخے از بدخشیانِ بداندیش و آن درویشِ آراسته ظاهرِ خراب درون است - چوچک خانم شرمنده[2] با فرزندان متوجّه کاشغر شد و حقیقتِ پاکدامنیِ خویش و بداندیشیِ آن فتنه افزایانِ پراگنده دل نگاشته معذرت‌آرای گشت چون میرزا سلیمان از حقیقتِ کار آگهی پذیرفت کاردانانِ حیرت‌گزین فرستاده عذر خواست و استدعای ملاقات نمود - چوچک خانم صوفی‌سلطان و مردمِ خود را بکاشغر فرستاده خود با ابوسعید سلطان و رحیم خان وقفهٔ یگانگی[3] کرد - میرزا و حرم‌بیگم دران سرزمین رسیده بزمِ دوستی را نظام بخشیدند - و برای تشییدِ مبانیِ یکجهتی خانم دخترِ کلانِ خود را بابو سعید سلطان نسبت کرده رستاق را بجهاز دادند - و بعد از تجدیدِ مراسمِ یکتادلی و تازه ساختنِ پیوندِ خویشی چوچک خانم بکاشغر شتافت - و فرزندِ خودرا بخدمتِ میرزا سپرد - میرزا در مقامِ تادیبِ فتنه اندوزانِ سرکش درآمد - برخےرا بکوِ نیستی فرستاد - و طایفهٔ را بزندانِ ناکامی مقیّد گردانید - و آن درویش[4] را با گروهے تشهیر کرده اخراج نمود - و طبقهٔ بتکاپوی شگرف ازان دیار راهِ گریز پیش گرفتند ٭

و یکے از صوادرِ پریشانی‌افزای بدخشیان آنکه حرم‌بیگم حکومتِ کولاب را بندیمِ قبوزی تفویض نموده سرمایهٔ شورشِ آن ناحیت گشت - و این معنی برلشکرِ کولاب گران آمد - و از بے‌مایگیِ حقیقت و آزرم عبدالغفور پسرِ جهانگیرعلی‌بیگ برادر زادهٔ بیگم را (که در قراتگین بود) برداشته ندیم را از هم گذراندند - حرم‌بیگم میرزا شاهرخ را از قندوز و ابوسعید سلطان را از رستاق همراه گرفته بر سرِ کولاب شتافت - اربابِ خلاف بقراتگین متحصّن شدند - بیگم همّت در محاصره بست - و میر افلاطون (که عمدهٔ لشکرِ بیگم بود) از آب گذشته در سدِّ مداخل و مخارجِ آن‌ناحیت اهتمام داشت - عبدالغفور با برخے از متحصّنان بر سرِ او ریخت - و روزگارِ او سپری شد - مقارنِ این کولابیانِ لشکرِ بیگم خاکِ بے‌حقیقتی برفرقِ روزگارِ خود انداخته بغنیم درآمدند - بیگم ناگزیر برگشتن و تیز رفتن را صلاح دیده معاودت نمود - و او را بدگوهری بتعاقب شتافت - و بخانم و میرزاشاهرخ رسید - و ازانجا (که قدرے ازسعادت در نهادِ او بود) دستِ تطاول جز بمال و منال دراز نکرده باعزاز رخصت داد - حرم بیگم از ناکامیهای روزگارِ بوقلمون سراسیمگی داشت که ناگهانی میرزا شاهرخ غمزدای آمد - بیگم فرمود که شوهرِ من پدرِ ترا در غنیم گذاشته شتاب‌زدگی نمود

---

(۲) نسخهٔ [ی] برهم شده (۳) نسخهٔ [ل] رکابی (۴) نسخهٔ [ی] درویش حیله مند را ٭

من نوا در گروه مخالف ماند؛ از نادانی سرعت گزیدم - خدای بر من بخشود - و در اندک فرصتی با میرزا سلیمان و لشکرهای آن سرزمین روی مبارزت بصوب کولاب آورد - عبد الغفور بقرغر پناه برد و اسباب و اموال اندوختهٔ او بدست افتاد - و از بواعث پراگندگی بدخشان[2] آنست که (ملازمان میرزا سلیمان از کابلستان چون بتوجه میرزا حکیم و سران آندیار بحال تباه بر آمدند - چنانچه ایمائی بران رفته) میرزا سلیمان بکابل آمد - و چون کار نساخته برگشت محمدقلی شغالی و چندے را (که در خدمت مساهله نموده بودند) مقید گردانید - و برخے را بردن و طایفهٔ را بسرزنش پیش آمد و حاجی تمن بیگ را از تغیر محمدقلی ایالت قندوز داد - و قنغربای و یوسف[3] قلی و بیرکچی خاکسار و سعید بیگ پسر او و حاجی فخرکی و باقی بیگ و جمعے گریخته پیش حاجی تمن بیگ شتافتند و آن فرومایه بآن بدخدمتان ناسپاس همداستان گشت - و میرزا شاهرخ هفت ساله را باتفاق خانم بر گرفته گرد نفاق انگیختند - و همگی اندیشهٔ این گروه آنکه ولایت میرزا ابراهیم بمیرزا شاهرخ باز گردد - و دکانے دیگر سرانجام یابد - و ملاذ بد ذاتان رونق گیرد - میرزا سلیمان فتنه اندوزی این شورش طلبان شنوده متوجه نشاندن این غبار گشت - بدگوهران شور افزا در قلعه را فراز کرده لوازم تحصن بتقدیم رسانیدند - قریب چهل روز امتداد محاصره کشید - و از جد گزینی میرزا سلیمان و تکاپوی برخے از نیک اندیشان میرزا شاهرخ سعادت ملازمت میرزا دریافت - و تمامی آن گروه حق ناشناس گرفتار شدند - میرزا آن بدنهادان مکس طبیعت[4] را بند کرده به قراتگین روانه گردانید و از حیلهمندی این بدکاران با ساکنان آن قلعه ساخته مهرعلی را (که ایالت آنجا داشت) بے ناموس کردند - و هنوز کسے را بکلانی نگرفته بودند که اعیان قراتگین بآن خود سران تبه رای گفتند که نه در ما کسے شایان سرداری ست و نه در شما - از دو کار یکے ناگزیر است - یا میرزا شاهرخ را بدست آورید - تا در پیش او خدمت گزینیم - یا ازین دیار بر آمده اندیشهٔ بخود کنید - و کار بآن پایه رسید که این گروه را دستگیر سازند - ناچار آن شورش طلبان بعنوان درویشی به بلخ شتافتند و حرم بیگم حاکم آنجا را تنسوقات فرستاده استدعای سزا دادن نمود - آن گروه بوسیلهٔ شیخ حسین خوارزمی نجات یافته بکابل آمدند - و از ناسازگاری و تذبذب رای حاجی تمن بیگ و چندے برگشته به بدخشان شتافتند - و سعید بدخشی و تنگری بردی قوش بیگی و حاجی بیگ و باقی بیگ و برخے دیگر بدرگاه جهان پناه روی التجا آوردند - و چون این شورش فرونشست محمدقلی را اعتبار افزوده قندوز باو دادند - و شاه طیب را (که بحرم بیگم قرابت قریب داشت) اتالیق میرزا ساختند *

---

(۲) نسخهٔ [ب] بدخشیان (۳) در [بعضے نسخه] یوسف فخرکی و برکچی (۴) نسخهٔ [ب] طینت *

و از سوانح (که مکافات قدر نشناسی و ناسپاسی میرزا سلیمان تواند شد) آن بود که فتنه اندوزان خیره چشم بار دیگر میرزا شاهرخ را دست‌آویز شورش گردانیدند - و مجمل این مفصل آنست که فرمان‌روای برخی از ممالک توران عبدالله‌خان بتسخیر حصار پرداخت حصاریان از میرزا سلیمان استمداد و استعانت نمودند - میرزا برای پاس مراسم خویشی تازه ملاحظهٔ دوراندیشی پیش‌بینان (که مبادا آن‌ملک ازان طایفه مستخلص گردد - و نوبت پیکار بدر رسد) عزیمت آن نمود که لشکر بدخشان را فراهم‌آورده متوجه آنصوب شود - و در نظم مهمات ولایت و سرانجام لشکر اشتغال نمود - و ثغور و حدود خود را بمردم کاردان تعهد گزین سپرد درین اثنا از شوریشتی و بدنهادی محمدقلی شغالی (که مدار معامله بود) در تعهد مهمات سخندان دور از حساب بر دیباجهٔ اعلان نهاد - و در چنین وقت (که اراده را پی باید کرد) مراهشهای گوناگون از بدگوهری (چنانچه رسم فرومایهای تهی‌مغز است) بظهور آورد - میرزا از نبید بدسرشتی او لختی در حیرت فروشد - و زمانی ذکر ناهنجاریهای گذشتهٔ او را لطمهٔ سرزنش گردانید - و در همان‌مجلس معتمدان را بطلب حرم‌بیگم فرستاد - تا بادافراه آنرا بآن عصمت‌قباب حواله نماید - محمدقلی را حال دیگرگون گشت - و از گریزت درد شکم بهانه ساخته از مجلس برآمد - و متوجه قندوز شد - که در استحکام آن کوشیده فتنه‌افزای گردد - و خواجه‌بیگ برادر حرد خود را به طالقان[۲] فرستاد که با خانم تجدید عهود سابق نموده میرزا شاهرخ را بدست آورد و غبار وحشت و گرد شورش انگیزد - آن فتنه افزای به ملاعلی و مست‌علی (که درسرکار خانم مسار الیه بودند) سخن یکی ساخته اندیشهٔ تباه در سر گرفت - و خانم و میرزا شاهرخ (که بسن پانزده سالگی رسیده بود) به بهانهٔ گلگشت از شهر طالقان برآمدند - شاه طیب ازین برآمدن ناگهانی در اندیشه شد - و بسرعت رسیده بدیدبانی اشتغال نمود - و ملا علی و مست علی و جهانگیر بیگ و محرم بیگ و پیرقلی و خاکی خانه‌زاد و چندے از بد سرشتان باستصواب خانم قرار دادند که شاه طیب تنهاست - کار او را بانجام باید رسانید - اما از سطوت حرم بیگم هیچ یکی را جرأت یاوری نکرد - و پس از گفت‌وگوی بسیار میرزا شاهرخ باغوای این[۳] گمراهان تیردوز کرد - و نام بردها بکارد از هم گذرانیدند - و میرزا از سادہ لوحی و مستی شباب به بدآموزی تیره رایان مصدر این‌کار ناستوده شد *

و چون خبر گریختن محمد قلی بمیرزا رسید بسرعت روی به قندوز آورد - محمد قلی فرصت استحکام قلعه نیافته راه گریز پیش‌گرفت - میرزا قندوز را بتصرف در آورد - و (چون سانحهٔ

---

(۲) در [چند نسخه] تالقان - و در [بعضے جا] طایقان آمده (۳) نسخهٔ [ب] این جماعه *

شاه طیّب و شورشِ شاهرخ میرزا معلوم شد) متوجّهِ فرونشاندنِ این گردِ خلاف گشت - خانم همان زمان (که چنین بیراهي رویداد) میرزا شاهرخ را گرفته بصوبِ هندوکوه روان شد که (اگر ایماق رجوع آورد - و محمّد قلي ملحق گردد) به بدخشان معاودت نماید - و گرنه بدرگاهِ والا شتافته ناصیه سای آستانِ جلال شود - چه خانم از قدیم نسبتِ خدمت و عقیدت بحضرتِ شاهنشاهي داشت و ملاطفتِ خدیوِ عالم او را استظهارے عظیم بود - چون بحوالیِ هندوکوه رسیدند ایماق ... جمعي ... آمدند - و محمّد قلي نیز پیوست - میرزا شاهرخ مراجعت[2] نموده باندک سعي ... بدست آورد - و ازانجا بجانبِ کمهرد روان شد - سبز تولکچي حاکمِ آنجا آمده دید ... خانم را دریں سرزمین گذاشته بغوري رفت - سلطان ابراهیم (که نسبتِ خویشي ... داشت) غوري‌را استحکام داد - هرچند پسرِ او را روبروی آوردند (که اگر قلعه نسپاري ... تو بخاکستانِ هلاکت غبار آلود خواهد گشت) او چنان پاسخ پیرا شد که هرکه آبروی ... بسعيِ خود ریزد خونِ او ریخته بهٔ - و در حراستِ آن قلعه چون اخلاص[3] نهادان ... شد - و میرزا سلیمان این شورش شنوده عزیمتِ آنحدود داشت که حرم‌بیگم ودیعتِ ... بکشم رفته لوازمِ تعزیت بجای آورد - و ازانجا متوجّهِ غوري شد - شاهرخ میرزا ... باندراب شتافت - میرزا بجانبِ هندوکوه عزیمت نمود تا اموال و زن و زادِ ایماق بدست آرد[4] - وجمعیّتِ میرزا شاهرخ پراگنده گردد - دریں‌اثنا به مکرافزائیِ بدنهادان میرزا شاهرخ عرضه داشت که محالِّ متعلّقهٔ میرزا ابراهیم را وا گذارند - تا شورش فرو نشیند - و اتّفاق و یکجهتي بدید آید - میرزا سلیمان بجوابِ آن نپرداخت - چون مالِ ایماق بدست آمد و جمعیّتِ میرزا شاهرخ اختلال راه یافت ناگزیر بسراب رفت - و ازانجا بخوست شتافت که تنگنائي[5] بدخشان‌را پناهِ خود سازد - میرزا سلیمان از راهِ دشت متوجّهِ آنصوب شد - و در وقتي (که میرزا شاهرخ بدو راههٔ غوري و قندوز رسیده تردّد داشت - که بکدام صوب شتابد) ناگهاني فوجِ هراولِ میرزا سلیمان بسرکردگیِ مهرعلي رسید - و جمعیّتِ میرزا پراگنده شد - میرزا شاهرخ و محمّد قلي و نور[6] بیگ برادرِ او و سبز[7] تولکچي و قلیچ از واژونیِ بخت برگشته در مبارزت کارنامه بتقدیم رسانیده غنیم را برداشتند - و خود را بکوه کشیده انجمن‌رویه روان شدند - میرزا سلیمان اردوی میرزا شاهرخ را تاراج نموده متوجّهِ حرم شد - و میرزا شاهرخ بعد از کوه پیمائي و گریوه نوردي و ناکامیِ بسیار از غفلتِ نگاهبانان قندوز را بدست آورد - چون بنه و بارِ بسیارے از بدخشیان

(۲) نسخهٔ [ل] معاودت (۳) نسخهٔ [ی] بزرگ نهادان (۴) نسخهٔ [ی] آورد (۵) نسخهٔ [ا] ارک بدخشان را (۶) نسخهٔ [ب] نور محمد برادر او (۷) نسخهٔ [ل] میر تولکچي •

بزعم بود مردم میرزا سلیمان جدا شده آمدن گرفتند - و اکثر مردم نا مردم اسباب نکال ابدی سرانجام دادند - میرزا از مشاهدهٔ این‌حال بطالقان روان شد - محمّد قلي شغالي و اکثر اعیان بدخشان را رای آن بود که تعاقب نموده میرزا را از هم گذرانند - میرزا شاهرخ از سعادت ذاتي و آزرم طبعي دران تند باد بےتمیزي و سنگلاخ بےمهري سخن آن تبه‌کاران بد اندیش نشنوده بکشور سرای حقیقت خرامید - و در قندور طرح اقامت انداخت - میرزا سلیمان از راه ملاطفت معارضهٔ فرستاده ولایت میرزا ابراهیم را باو مفوّض داشت - و روزے چند نگذشته بود که بد ذاتان آن مرز و بوم در میان[۲] آوردند که کولاب هم سپاهي‌خیز است - و هم جائےست حصین میرزا سلیمان میخواهد که آنرا استحکام دهد - اگر پیشتر ازان در حیطهٔ تصرّف درآورده شود مناسب می‌نماید - میرزا شاهرخ از مقدّمات این تیره خاطران مگس طبیعت برهم خوردگي بهم رسانده متوجّه طالقان شد - چون بآن‌حواشي پیوست هرکه با میرزا سلیمان بود از بد نهادي و بےدولتي راه بیوفائي سپرده پیش میرزا شاهرخ آمد - و آن نکوهیده سرشتان بدگوهر فرصت یافته سخنان زرانددود در اغوا و اضلال آن ساده لوح همّت گماشتند - میرزا با وجود استیلای آن‌گروه سررشتهٔ سعادت نگسیخت - و از راه نیازمندي درآمده استدعای ملازمت کرد - میرزا سلیمان پاسخ داد که نخستین خانم آمده سرمایهٔ تسکین خاطر من گردد - و پس ازان بدیدار گرامي روشني‌افزای بصر و بصیرت شوند - میرزا شاهرخ این‌امنیّت پذیرفت - و بآداب خدمت شتافته شرف ملازمت دریافت - و چندگاه (که در طالقان بودند) میرزا سلیمان از افزوني واهمه خانم را از پیش خود رخصت نمي‌داد - محمّد قلي و برادران او از بدگوهري بمردم میرزا آزارها رسانیدند میرزا شاهرخ چندے ازان خودسران تبه رای‌را تنبیه شایسته نمود - و برای‌افزونی احترام و تمهید اسباب دلجوئي جشنے منتظم شد - و دران سورگاه ایمان[۳] و عهود در میان‌آمد - و قرار گرفت که همواره شاهرخ میرزا از شاهراه رضاجوئی میرزا بیرون نشتابد ٭

[چون پیمانها تاکید پذیرفت - و سوگندها (که آئین رسمیان است) خوردند] میرزا سلیمان را بزبان[۴] آمد که در زمان حیات میرزا ابراهیم داعیهٔ سفر حجاز و طواف امکنهٔ شریفه پیرامون خاطر میگشت - اکنون آن خواهش دل را سراسیمه دارد - آرزو آنست که بخوشحالي رخصت دهند و بقسمی (که بتازگي خورده اند) وفا شود - میرزا شاهرخ از سعادت و آزرم در قبول این‌مطلب والا ایستاد - و چون سلطان واهمه استیلای عظیم داشت هر نیازے که بظهور آوردے آنرا امر دیگر تصوّر کردے - و چون هیچگونه تسلّي پذیر نشد ناگزیر باعزاز و احترام با مال و منال وداع کرد

(۲) نسخهٔ [ي] بخاطر آوردند (۳) نسخهٔ [ب] پیمان (۴) نسخهٔ [ي] بزبان آورد ٭

میرزا ازانجا بکابل آمد - و همگي اندیشه آن داشت که بیک‌رنگي پاداش میرزا شاهرخ نماید
اگر حکیم میرزا یاوري‌دهد مراجعت نموده انتقام خویش کشد - و اگر در کابل شورشی تواندانگیخت
درین هم تکاپوی رود - و آنرا ذریعهٔ گرفتن بدخشان سازد - و اگر نه بدرگاه مقدّس شاهنشاهي شتافته
در انجام مکنون خاطر جست‌وجوی نماید - میرزا حکیم چون نقوش شورش از ناصیهٔ حال او
دریافت معتمدان را همراه ساخته بصوب هندوستان روانه گردانید - میرزا از حدود بکرام عرضداشتی
محتوي بر هزاران خجالت و ندامت[۲] بدرگاه والا فرستاد - شهریار فراخ‌حوصلهٔ قدردان والا فطرت
بکشاده پیشاني و شکفته دلي پورش پذیرفته نوازش فرمودند - و بامرای پنجاب منشور مُطاع
شرف نفاذ یافت که مراسم استقبال و تهنیت بجای آورده در لوازم ضیافت و احترام کوشند
و خواجه آقا جان‌را[۳] از ملتزمان بارگاه حضور با نفائس و شرائف هندوستان روانه ساختند که پیش‌شتافته
منوی عواطف شاهنشاهي را خاطرنشان آن بادیه پیمای غربت نماید - او برساحل دریای سند
مسرّت افزای خاطر میرزا شد - و دل غم‌آمود وهمگین او را بشادي هم‌آغوش ساخته اطمینان بخشید
و همچنان درهرچندگاه یکی از طرز دانان بارگاه اقبال را با نوازشی تازه بصوب او فرستاده دل میدادند
و جان مي‌بخشیدند - و کارگران تقدیر دربن کهنه سرای دنیا (که مکافات‌خانهٔ کردار است) او را
بواسطهٔ آن‌لغزش باستاني درخاکستان ناکامي غبارآلود حوادث گردانیدند - و چون نصیبهٔ ازسعادت
داشت روی نیاز بدرگاه مقدّس آورد - و ازانجا (که عتبهٔ اقبال گیتي‌خدیو چشمه‌سار مردمي
و آزرم است) بفنون‌عاطفت مشمول شد - و فرستادها میرزا را بعضی در حدود سند و برخی
در نواحی بهیره رسیده بتعظیم و تبجیل خوش دل گردانیدند - و آمرا درحواشي و حوالی
تیول خود مراسم استقبال و لوازم احترام بجای‌آوردند - و چون نزدیک بدارالخلافه رسید نوئینان
والا شکوه و آمرای بزرگ و ارکان دولت و اعیان ملک بحکم والا فوج فوج و جرق جرق آراسته پذیرا شدند
و چون در سعکروهي بار شوق گشود گیهان‌خدیو قدردان از وفور بزرگ‌منشي و فرط عاطفت
بآنصوب سلك اقبال را جلوه دادند - کار پردازان بارگاه خلافت دولتخانهٔ مقدّس و آن مصر جامع را
آئین بسته بودند - و عالم را نگارخانهٔ چین ساخته - از پیشگاه دولت‌سرای عزّت تا سرمنزل
فیلان کوه تمثال باد[۴] رفتار را بسلاسل طلا و نقره و پوششهای زرّین و جواهر گران بها حسن افزوده
دو رویه داشته بودند - پای نظر از جای میرفت - و چشم دل را حیرت مي‌افزود - و درمیان
هر دو زنجیر فیل یک‌قلاده چیته بشرائف جواهر و نفائس لباس برمهد گردون مزیّن جلوه‌گر بود
و نظرفریب دور بینان میشد - و در زیب افزائی مسالک شهر و زینت پذیری مناظر صحرا

---

(۲) نسخهٔ [ل] و فراوان ندامت (۳) در [چند نسخه] آقاجهان (۴) نسخهٔ [ی] باد پیمای را *

روز امرداد هفتم آبان ماهِ الٰهي گیهان‌خدیو بوقارِ آسماني بر سمندِ سعادت جلوهٔ دولت فرمود - کوکبهٔ شاهي و شکوهِ سلطنت و فرِ اقبال جلاافزای بینشِ میرزا گشت - از فرازِ زین بنشیب[۲] زمین آمد رویهای تارک شتابان شده پیش‌دوید - شاهنشاهِ والا گوهر (که فروتنیِ مراتبِ صورت را وسیلهٔ فراوانیِ ستایش و نیازمندي ساخته اند) نزولِ صعودي فرموده کورنش دادند - میرزا بسجدهٔ آستانِ مقدّس ناصیهٔ بخت را ضیای بهروزي بخشید - و بفنونِ عواطف سربلندي یافت - و یکبارگي اندوه بهره رویهای پیشین و غم افزائیهای ناهنجاریِ شاهرخ میرزا و ملالِ بدسلوکیِ حکیم میرزا و پراگندگیِ سربت از صفحهٔ ضمیرِ وهم‌گرای او سترده آمد - و آزان جا با دلِ ستایش‌گزین و زبانِ سپاس‌گذار بساطِ مراجعت فرمودند - میرزا سرا پا شکرِ سعادتِ قرب یافته در ظلالِ موکبِ همایون ملتزمِ آداب بندگي شد - و شهریارِ هشیارخرامِ قدردان نوازش‌کنان ببارگاهِ اقبال آمدند - جشنِ والا ترتیب یافت و بزمِ عالي پیراسته گشت ● بیت ●

عجب بزمگاهے برآراسته ● فراوان درو جشنِ[۳] ناکاسته

بهرگوشه خوبانِ چین و چگل ● رباینده هوش و فریبنده دل

و محفلِ مقدّس بسخنانِ دلاویزِ گیتي‌آرای حکمت پژوه فرهنگ افزای ملکوتیانِ قدس شد دانش‌اندوزانِ دوربین را حیرت در گرفت - رامش‌گران را نغمه فراموش گشت - بیداري را بخواب تعبیر کردند - صبحِ تمیز دمید - و بوارقِ هوشمندي نورافزای شد - میرزا را ولادتے تازه چهرهٔ افروز هستي آمد - و جوشِ نشاطِ دیگر یافت - انجمنے دید که نقشِ آن در عالمِ خیال نشان ندهند فرمان‌روائے در نظر آمد که سترگیِ شکوهش در اندیشهٔ مختصرِ او چه که در حوصلهٔ فراخِ زمانه نگنجد طبقاتِ مردمِ پالغزِ نظر و هوش‌ربای بصیرت شدند ●

دران جشنِ پیراسته شاهنشاهِ دریا دل دستِ نوال گشاده میرزا را با جمیعِ وارداںِ بزمِ اقدس بجزالِ بخشش بے‌نیاز گردانیدند - و ازانجا (که همگي همّتِ او ایالتِ کوهستانِ بدخشان بود) به نویدِ حصولِ آن امنیّت نیز مسرور و مبتهج شد - و بر لوحهٔ بیان نگارش یافت که خاطر را بنزهت‌سرای اطمینان مسرّت بخشد - که درین‌نزدیکي افواجِ کشورگشای صوبهٔ پنجاب بسرکردگیِ خان‌جهان از بارگاهِ اقبال رخصت خواهد یافت - و در کمتر فرصتے بدخشان و آن‌نواحي در حوزهٔ تصرّفِ او خواهد درآمد - میرزا سجدهٔ نیایش بجای‌آورده بسرورِ جاوداني انس گرفت ●

و از سوانح آنکه راجه تودرمل روزِ دیبادین بیست و سیوم آبان ماهِ الٰهي بسجدهٔ حضورِ معلّی رنگ زدای پیشاني شد - و پنجاه و چهار فیلِ نامور با جلائلِ نفائسِ دیارِ بنگاله (که در جنگ

(۲) نسخهٔ [ل] به پشت (۳) نسخهٔ [ای] حسن ●

گروهي و هنگام صلح بدست‌آمده بود) بنظر اقدس درآورد - و حقیقت سرگذشت آن ملک را بآئینے (که پیشتر گذارش یافته) به بیان تنقیح طراز[3] بموقف عرض مقدّس رسانید - و محفوف الطاف گوناگون گشت - و خدمات مالي و ملکي برای رزین او تفویض فرموده او را مشرف دیوان ساختند - از درراستي[4] و کم‌آزري خدمت‌گزین آمد - و در بے‌طمعي رواج‌بخش مهمّات شد - کاشکے کینه‌ور انتقام‌کش نبودے که اندک ناملایمي در کشت‌زار خاطر نشو و نما یابد - و بالش و افزایش ندهد - این خصلت را خرد گزینان دوربین در عموم جهانیان از نکوهیده ترین خصائل شمارند علی الخصوص در ریاست‌مندے که مهمّات عالمیان باو مفوّض باشد - و بوکالت این چنین خدیوعالم مختص گردد - و اگر تعصّب دیني غازهٔ چهرهٔ نطرت او نبودے رذیلت نخستین چندان نکوهیدگي نداشتے - و باین حال نظر بر عموم زمانیان در سیر دلي و بےطمعي (که بازار آن پیوسته کساد دارد) در خدمت‌گذاري و کدورزي و کارداني و قدرشناسي کم‌نظیرچه که بےعدیل بود *

و از سوانح آنکه ولایت گذهه از تغیر رای سرجن صادق‌خان را جاگیر کرده بانتظام آن حدود رخصت ارزاني داشتند - و رای سرجن را چناده جایگیر شد *

و از سوانح آنکه معصوم خان از کابلستان آمده استسعاد ملازمت نمود - او را بمنصب والا اختصاص فرموده به بهار فرستادند - او از سادات تربت خراسان است - عمّش میر عزیز در ملازمت حضرت جهانباني برتبهٔ وزارت رسیده بود - و بمیرزا حکیم نسبت کوکلتاشي داشت - در شجاعت و کار سرکردن نام گرفت - خواجه حسن نقشبندي از غبار خاطر (که دنیا پرستان را باندک توهّمے بهم میرسد) در مقام استیصال او شد - از عاقبت بیني بدرگاه والا پناه آورد - و به نظر عاطفت منحوظ گشت - و همدرین‌سال میر سیّد محمّد میرعدل را ایالت بهکر عنایت فرمودند *

و از سوانح آنکه جلال خان شربت گوارای واپسین نوشید - پیشتر گذارش یافته که او را بکمک لشکر سوانه فرستادند - چون بمیرتهه رسید سلطان سنگهه و رام سنگهه برادران رای رایسنگهه و علي‌قلي خویش شاه قلي‌خان محرم پیغام دادند که بحکم مقدّس همّت در استیصال چندرسین بسته ایم - او باستظهار کوهستان و دشواری مسالک و هجوم متهوّران جان نثار دم استقلال میزند هنگام مدد است - جلال خان بسرعت روانهٔ آنحدود گشت - چندرسین از آمدن این امواج اقبال سروباه بازي درآمد - و به تزویرگاه شتافت - مبارزان اقبال باطن او را ظاهر دانسته بر سر او رفتند او در کوه کنوجه[5] پناه گرفته بجنگ آمد - جمعے کثیر بگو هلاکت فروشدند - و چون آبروی او

(۲) در [بعضے نسخه] گروهي - و در [بعضے] تکروی (۳) نسخهٔ [ي] و طراز تحقیق (۴) نسخهٔ [ا ب] در راستي و درستي و کم آزاري (۵) در [چند نسخه] کنوچه *

رخنه شد ناگزیر بکنجِ خمول در شعابِ جبال گمنام گشت - و اُمرا در قلعهٔ رام‌گدهه بهجت آرای گسستند - دریں هنگام یکے از حیله‌مندان گریزت[2] اندیش اظهارِ آن نمود که من دیبی داس ام - و اوباش گردِ او فراهم آمدند - بسیارے را یقین بود که او در جنگِ میرزا شرف‌الدّین حسین در حدودِ میرتهه رختِ هستي بربسته است - دربنولا آن مدّعي چنین نمود که دران عرصهٔ نبرد زخمي بر بستر خاکستانِ بجان‌کندن افتاده بودم - مرا تجرّدنهادے مهرگزین بردوشِ عاطفت گرفت - و بزاویهٔ آسایشِ خود برده برجراحتِ من مرهم نهاد - و بطلسمِ مهرباني و کارشناسیِ او زخمِ من اندمال یافت - و در ملازمتِ او بطوافِ مواطنِ قدس و مشاهدِ نیض مشرّف گشتم - اکنون برحصتِ او باز طیلسانِ تعلّق بردوش گرفته ام - برخے گرویدند - و طایفهٔ لطمهٔ انکار زدند - او بصحبتِ جلال خان پیوست - تا بدست‌آویزِ نیکو خدمتي مذکورِ محفلِ مقدّس شاهنشاهي گردد که ناگاه روزگارِ نیرنگ‌سازِ مُشعبد بازیچهٔ دیگر بر روی کار آورد - و اجمالِ این تفصیل آنکه دربنولا (که در جستجوی چندرسین گام تدبیر میزدند) آن تزویر پیشه رسانید که آن گم‌گشتهٔ تیهِ ادبار درجایگیرِ کلا پسرِ رام رای برادرزادهٔ خود روی بدیوارِ خمول دارد - فوجِ نصرت‌قرین برسرِ منازلِ او شتافت کلا از سیه‌بختي بگریوهٔ انکار التجا برد - و بفسون و فریب شمال خان‌را بخود یکے ساخته در استیصالِ دیبي داسِ مذکور اهتمام نمود - شمال خان روزے او را بخانهٔ خود آورده در مقامِ گرفتن شد او به نیروی مردانگي ازان ورطه برآمد - و از اعیانِ لشکرِ نصرت‌قرین مایوس گشته از حیله اندوزي نه کلا رفته مصاحب شد - روزِ شهریور چهارمِ آذر ماهِ الٰهي (که سپاهیانِ لشکرِ منصور باطراف شتافته بودند) دیبي داس را با چندے از تهوّرگزیدانِ نخوت‌مند در تکاپوی کینه‌کشي چراغِ بینش فرونشست - منزلِ جلال خان را خانهٔ شمال‌خان انگاشته به پیکار درآمد - او بے سازِ جنگ بآویزشهای مردانه نقدِ حیات سپرد - و آن بدگوهرِ حیله اندوز ازانجا بر سرِ دایرهٔ شمال خان رفت دریں اثنا جیمل با بسیارے از مبارزانِ کارطلب رسیده آن فتنه را فرونشاند - و چون این سانحه بمسامعِ همایون رسید سیّد احمد و سیّد هاشم و جمعےدیگر از ساداتِ بارهه را بمالشِ نخوت‌مندانِ آن سرزمین تعین‌فرمودند - فرستادها جواهرِ عقیدت و کارداني را بعیارگاه رسانیده مصدرِ جلائلِ خدمات گشتند - و اربابِ عصیان و اصحابِ شورش را سرنگون نهادند ●

تفویض فرمودن حکومت بنگاله بخانجهان[3]

روزِ مار اسفند بیست و نهمِ آبان ماهِ الٰهي عرائضِ حقیقت نویسانِ آن ملک رسید

---

(۲) نسخهٔ [ب] گریزت شعار (۳) نسخهٔ [ی] و از سوانحِ سپري شدن روزگارِ منعم خان است ●

که روز خور پانزدهم آبان ماهِ الهي منعم خان‌را روزگار سپري شد - و داؤد از بد نهادي نقضِ پیمان نموده بشورش برداشت - و اُمرا از کم‌خردي و تبه‌رائي و حسد اندوزي پای همّت نیفشرده بی‌جنگ ازان ملکِ معمور برآمدند - و اکنون در خلالِ طرق سرگردانِ بادیهٔ حیرت و هیمان اند - نه رای بودن و نه روی رفتن بآستانِ مقدّس دارند - و تفصیلِ این داستانِ عبرت بخش برسمِ اجمال آنست که چون منعم خان خانخانان هنگامه آرای صلح گشت بصوبِ گهوزا گهات شتافته گردِ فتنهٔ آشوب را فرونشاند - و ازانجا معاودت نموده شهرِ گور را (که در زمانِ پیش دارالملک بود) آبادانی ساخت - هم بجهتِ آنکه گهوزا گهات (که چشمه زای فتنه اندوزان است) نزدیکِ عساکرِ گردون شکوه باشد - و غبارِ شورشِ آنحدود یکبارگي فرونشیند - و نیز این جای دلگشای (که قلعهٔ شرف و عماراتِ سترگ دارد) تعمیر پذیرد - غافل ازین‌که بتداولِ روزگار و خرابی عمارات هوای آن‌جا خواصِ سمّیت اکتساب نموده - خاصه در زمانِ سپري شدنِ موسمِ باران - که در اکثرِ بلادِ بنگاله آب‌گردش مي‌شود - و هرچند شناسندگانِ حقائقِ آن مرز گفتند سودمند نیامد - دست بتوکّلِ عام پسند زده جهانے را در گردابِ فنا داشت - توکّلِ خاصانِ بارگاهِ تحقیق آنست که پاسِ مراتبِ تدبیر و فروغِ خرد (که نگاهبانیء[2] عالمِ اسباب است) داشته کارسازي آنرا بایزدِ بیچون حواله کند - نه بآن عقلِ صواب اندیش و اسبابِ ظاهر - و ازین جهت اشرف خان حیدر خان معین‌الدّین احمدخان فرنخودي لعل‌خان حاجي‌خان‌سیستاني هاشم‌خان‌محسن‌خان حاجي یوسف خان قتلوزخان میرزا قلي‌خان ابوالحسن شاه طاهر شاه خلیل و بسیارے از اُمرا (که هریکے شایستهٔ معرکه آرائي و کشورگشائي بود) بربسترِ خوابستان هم‌آغوشِ نیستي غنودند - و شورشِ قالب تهي‌کردن عموم پذیرفت - اگرچه دران سال در تمامیء دیارِ شرق تندبادِ فنا تزلزل در ارکانِ زندگاني انداخته بود لیکن دران شهر ظهورِ طوفاني داشت *

خانخانان (چون برخلافِ رای اکثرِ مردم کوشیده بود) برسخنِ خود ایستاده عبرت نمیگرفت (چون جوششِ فنا از اندازه گذشت - و از تباهیء حال آگاهي یافت) درچاره گري نشست درین اثنا خبرِ فتنهٔ جنید در صوبهٔ بهار شیوع پیدا کرد - و باعثِ برآمدن ازان گروهٔ نیستي بدست افتاد - و بعزیمتِ عبورِ آن‌ناحیه ازان شهرِ مصائب برآمد - شگفت‌تر آنکه دران طوفانِ وبا (که بلای مصیبت عموم داشت) گردِ آسیبي بردامنِ هستیء او نه نشست - و بمجرّدِ رسیدن بتّانده باندک بیماري پیمانهٔ حیاتِ او لبریز شد - و ازین سانحه اختلالِ عظیم در جمعیّتِ آبادِ لشکرِ منصور پدید آمد - [اگرچه اولیای‌دولت شاهم خان‌را بریاست برگرفتند - و اعتمادخان خواجه سرا

---

(۲) نسخهٔ [ا] که نگاهبان - و نسخهٔ [ب] که نگارساز *

(که بعقل و تدبیر امتیاز داشت) طیلسانِ کارسازي بردوش گرفت] لیکن (از بےاتّفاقیِ امرای لشکر - و وهم‌گرایی آمدنِ بیشترے - و کوتهیِ حوصلهٔ عمومِ مصلحت بینان - و شعله افزائیِ اسبابِ نفاق) کنگشها بصدرِ یکتائي نه‌نشست - و شمع افروزیِ خیر اندیشان نورِ یکجهتي نه بخشید - داؤد را از شنیدنِ این‌قضایا رگِ بدنهادي بجنبش درآمد - جلبابِ آزرم از رو برگرفته شکست عهد نمود - و نظر بهادر را در قصبهٔ بهدرک[۲] محاصره کرد - و به پیمان آورده از هم گذرانید و مراد خان از شهرِ جلیسّر پالغزِ همّت گشته بےآویزش به ٹانده آمد - و در چنین زمانِ غبارآلودِ شورش عیسیِ زمیندار از بدگوهري برسرِ شاه بردي (که سربراهیِ کارخانهٔ کشتي و توپخانهٔ آن صوبه باو مفوّض بود) گردِ پیکار برانگیخت - اگرچه پایِ همّت افشرده علمِ نصرت افراخت لیکن از ومورِ توهّمِ آن سرزمین را گذاشته با توپخانه و نواره بأُمرا پیوست - و بزرگانِ سپاهِ نصرت‌طراز از دل‌گرفتگیِ ارانِ دیار و فقدانِ خیراندیشِ دانش‌اندوز سررشتهٔ کار از دست داده از آبِ گنگ مقابلِ شهرِ گَور[۳] عبره کردند - همگي نیّتِ این کم فطرتانِ تباه‌اندیشه آنکه اندوختهای خودرا ازین‌دیار برآورده - و سخنِ بیرونيِ آنکه آب را درمیان داده دل‌نهادِ پیکار میگردیم - مردمانِ قاقشال نیز در حدودِ گهوراگهات خواهند همراه شد - چون ازان‌آب گذشتند تنلق قدم مزوّرنامهٔ ظاهرساخته خبرهای ناخوش از جانبِ خدیوعالم شهرت داد - این آزدوستانِ ناموس دشمن ارجونهٔ مذکور را دستاویزِ خود ساخته از راهِ پُرنیه و ترهت متوجّهِ بهار شدند - و چنان ملکِ معمور[۴] را بناشایستگي نگاه نداشته از دست دادند - غریب‌تر آنکه درین‌هنگام آدم تاج‌بند[۵] (که فرامینِ مقدّس بخانخانان و امرای بنگاله برده بود) از شرارتِ ذاتي و رشدِ بدگوهران درین‌شورش فیلخانه و اموالِ منعم‌خان را بتصرّفِ خویش درآورد - و هزاران ابوابِ اخذ و جرگشوده بظاهر نمودے که بحکمِ والای شاهنشاهي درخواست میکوشم - و بباطن در آزمندي فروشده بزعمِ خود خانهٔ خویش را آبادان میساخت و بتکاپوی سخت اسبابِ نکالِ ابدي سرانجام میداد ●

و چون این‌سوانح بمسامعِ اقبال رسید بخاطرِ اقدس چنان راه یافت که بنگاله را بمیرزا سلیمان مرحمت فرمایند - تا دران ملکِ معمور تدارکِ ایّامِ ناکامي کند - و ذخیرهٔ شادمانیِ ایّامِ زندگاني بردارد - و (اگر با این حال آرزوی سرداریِ بدخشان و بودنِ آن کوهستان در سر داشته باشد) باندک توجّه حصولِ آن امنیّت نیز میسّر خواهد شد - میرزا سلیمان‌را از تندبادِ کینه‌کشیِ میرزا شاهرخ و فزونیِ مولفِ سنگلانِ موطن چراغِ فکرت و تدبیر فرونشست - و از نویدِ این عطیّهٔ کُبری

(۲) نسخهٔ [اعن] بدرکهه - و در [بعضی نسخه] بدرک (۳) نسخهٔ [ا] گهوراگهاط (۴) در [چند نسخه] معمور فراخ را (۵) در [بعضی نسخه] تاج منده ●

آثارِ بهجت از ناصیهٔ اطوارِ او پدید نیامد - گیتی خدیو برحالِ آن ساده لوح بخشوده بمژدهٔ بستر خواهشِ کوتاه او را آرام بخشیدند - لیکن ازانجا (که کتابهٔ پیشطاقِ جهانداری و فرمان روائی آنست که اهم را برمهم گزیده سررشتهٔ اساسِ سلطنت از دست نگذارند) خان‌جهان‌را (که با لشکرِ نصرت‌اعتصام بتسخیرِ بدخشان آماده شده بود) بگشایشِ ولایتِ بنگاله و تصفیتِ آن ناحیت نامزد فرمودند - و بنصائحِ خرد افزای سعادت‌آموز (که سرمایهٔ آسودگیِ جهانیان و دست‌آویزِ رضامندیِ ایزدی ست) اختصاص بخشیدند - و شبِ اسفندارمذ پنجمِ آذر ماهِ الهی بتفقّداتِ والا پایهٔ اعتبارافزوده بریاستِ آن ملک رخصت کردند - و راجه تودرمل‌را (که از معامله دانانِ کارشناس بود) نیز همراه ساختند - و حکمِ مقدّس بنفاذ پیوست که جمیعِ اُمرای بنگ و زمینداران آن بلاد خان‌جهان را کارفرمای احکامِ خلافت دانسته صلاح‌دیدِ او را مرضیِ خاطرِ همایون انگاشته در گشایش و آبادانیِ ملک تکاپوی شایسته نمایند - و ایالتِ پنجاب از تغیرِ او بشاه قلی خان محرم (که در شجاعت‌منشان درست اندیش امتیاز دارد) تفویض یافت •

خان‌جهان بآئینِ بخت‌مندانِ عقیدت‌گزین روی بخدمت آورد - اُمرای بنگاله در صوبهٔ بهار حوالیِ بهاگل‌پور رسیده بودند که ورودِ عساکرِ ظفرطراز شد - این سرگشتگانِ خطرگاهِ غرض را سراسیمگی افزود - نه رای برگشتن و همراهی گزیدن - و نه روی برتافتن و عزیمتِ درگاه نمودن اندیشه‌ی بساطِ شرم افکنده (ناسازگاریِ آن ملک و مسمومگشتنِ هوای آن‌دیار و فروشدنِ بسیارے ازمردم بر دیباچه انصاح[2] نهاده) از معاودت تقاعد نمودند - و برخے ازبدنهادانِ فتنه‌اندوز معاملهٔ مذهب بمیان آورده در سرداریِ خان جهان شروعِ هرزه درائی کردند - بفرِ سطوتِ شاهنشاهی و تدبیرافزائیِ راجه تودرمل و فراخیِ حوصلهٔ خان‌جهان همه مهرِ خاموشی برلب نهاده همراهی گزیدند سمعدر قلی خان با طایفهٔ از دلاورانِ کارطلب درپیشدستانِ لشکرِ منصور جای گرفت - و به نیروی تائیدِ ایزدی و کارافزائی و خدمت‌گزینیِ این پیش‌روانِ عرصهٔ گُردلی گدهی (که دروازهٔ ملکِ بنگاله است) باندک سعی مستخلص‌گشت - و ایاز خاصه‌خیل (که ضبطِ آنجا باو متعلّق بود) بدست افتاد - و درگوِ نیستی خاکسار شد - داؤد ازفرطِ غرورِ بدگوهرانه خیالِ آمدنِ افواجِ گیتی‌گشای را باین زودی نمی کرد - ناگهانی از شکوه میتِ جنودِ اقبال در مقامِ چاره‌گری شد و به نیرنستی مقامِ آک‌محل[3] را (که یک طرفِ او دریا حصاری میکند - و جانبِ دیگر کوهِ سترگ توانقِ وصول سرانجام دهد - و درپیش خلابِ عظیم مسالکِ طرق را مسدود دارد) برای معسکر گزید که قطعِ نظر ازآنکه پناهگاه ست استوار معظمِ ولایتِ بنگاله‌را پیشگاه است - چنانچه نشینندگانِ این مرحلهٔ

دشوار گذار از آسیب حوادث رستگارند عموم آن مملکت نیز بنقد از پی سپهری مواکب اقبال محفوظ ماند - خانجهان با جنود نصرت در برابر صفوف نبرد را آماده گردانید - لیکن از عوائق مکانی زمانی عرصهٔ مبارزت آراسته نشده - همواره چابکدستان آوردگاه از هرطرف برآمده سرفشانی و جانستانی کوشش گرفتند - و مایهٔ عیار گوهر مردانگی افزایش گرفت *

و از سوانح آنکه در قصبهٔ پتن گجرات روز فروردین نوزدهم دی ماه الٰهی میرمحمّدخان خان کلان را نقل روح از کالبد خاکی گسیخت - و بعالم تجرّد و جهان علوی شتافت - و خدیو قدرشناس مغفرت او در خواسته پس ماندگان او را بنوازش خسروانی غم زدائی فرمود *

و از سوانح رخصت یافتن میرزا سلیمان است بسفر حجاز - ازان باز (که میرزا ناصیه افروز خدمت گشت) پیوسته محفوف عواطف شاهنشاهی می بود - و در محافل قدس بشرائف مکارم و جلائل عطایا اختصاص می یافت - ازانجا (که سراپای خاطر او را بادافراه شاهرخ میرزا و خواهش حکومت کوهستان بدخشان فرو گرفته بود) گره از دل او برنمی گشاد - و چون خانجهان بصوب بنگاله رفت و در برآمدن آرزوهایش قدرے تاخیر شد از واژونی بخت و شتابزدگی حقیقت کار در نیافته رخصت حجاز طلبید - که شاید ازان راه خود را تواند بآن سرزمین رسانید - و بوسیلهٔ گریزت کارے پیش برد - آنحضرت پاس خاطر او داشته وداع فرمودند - و قلیچ خان و روپسی و برخے از ملتزمان خدمت را همراه ساختند - که از محالّ دشوار عبور بدرقه شده به بنادر گجرات رسانند و زاد چندین ساله و جهازے شایسته برای او مقرّر شد - نام بردها از راه آسایش و آسودگی میرزا را به بندر سورت رسانیده روانهٔ حجاز کردند *

نهضت موکب شاهنشاهی بصوب اجمیر

چمن پیرای خلافت از وفور ایزد پرستی و فرط حق اندیشی نظر بر عموم خواطر ظاهر بینان[۲] انداخته سلوک می فرماید - و مقدّمات نورآمود را (که بر پیشگاه ضمیر اقدس از آسمان فتوّت و عرش نطرت برتو می اندازد) از افزونی توسّع حوصله و فراوانی نبض شناسی زمانه کمتر ببارگاه ظهور می آورد - چه طعمهٔ شیران بیشه گنجشکان کنج خانه را بکار نیاید - و راتبهٔ فیلان کوه پیکر برای پشّهای ضعیف بنیه بخرج نرود - و غذای تندرستان روحانی به بیماران طبیعت سودمند نیفتد و لهٰذا سریرآرای سلطنت پاس حال طبقات انام داشته باندازهٔ آن نور[۳] افروز سلوک است - و چون ذات مقدّس مجمع بحرین کونی و الٰهی ست - ازین رهگذر غبار فتورے در خلوتکدهٔ معنوی ارتفاع

(۲) نسخهٔ [ی] صفوت (۳) در [چند نسخه] نور افزای *

مي‌يابد - و با وجودِ اورنگ نشینئ ملکِ معني و جهان افروزئ بوارقِ نورستانِ حقیقت پرستش معبودِ حقیقي را در نظامِ ظاهر نیز اندیشیده چون صورت‌آرایان خدای خود را مي‌پرستند بتدریج ملائیانِ روزگار را معني پرست میگرداند - و ازین روی طوافِ مشاهدِ جمعی از پیش‌روانِ قافلهٔ وجود را (که در حقِّ این گروه بعضی را تیقّنِ دادار پرستي و قبولِ الٰهي ست - و طایفهٔ را گمانِ یزدان شناسي و نظرِ مرحمتِ ایزدي) چون اربابِ ظاهر عبادتِ معنوي شمرده تکاپوی سخت مي‌نماید[۲] - و صورت‌پرستان را باین‌گزیده روش آشنای بزمِ معامله دانی ساخته بشاهراهِ حقیقت رهنمون میگردد - وچون نبض‌شناسِ روزگار علاجِ این‌بیماران چنین اندیشیده درین‌صورتِ خاک پرسي گردے بر دامنِ کبریای او نمي‌نشیند - بارها در خلوت سرای تقدّس بر زبانِ حقائق‌نگار جلوهٔ ظهور داده که [هرگاه نشانِ سترگیِ آدم (که بشناسائیِ حقیقت وگردآوریِ کردارِ شایسته باز گردد) در خانهٔ عنصري (که منزلگاهِ تعشّق و تودّد است - و آنرا بزبانِ روزگار بدن خوانند) پدید نباشد] در زندانِ خاکستاني چگونه جسته آید - و نیز [چون در منازلِ[۳] اعتدالِ زماني (که اجساد[۴] عبارت ازان‌است) شهسوارِ مقصود را پیِ‌گم‌شود] پس از گسستنِ تار و پودِ مزاجي در زندانِ موتي (که گذرگاهِ تندبادِ قهرِ ایزدی‌ست) کجا اُمّید داشته‌آید - هرگاه در خانهٔ خودش نتوان یافت در خانهٔ خاک چگونه نقاب گشاید - اگر دیدهٔ[۵] انصاف‌بین بودے خانهٔ خانه‌خراب را (که گور نامند) معمور نکردندے لیکن این‌سخن بهرگوش در نرود - و بهردل نه نشیند - پس ناگزیرِ فطرتِ مزاج شناسانِ فراخ حوصله آنکه از دیدِ این خزانِ بےبهار گلشنِ خاطر را در عواصفِ شورش ندارند - و اندیشهٔ[۶] زمانیان را (که بدین‌طرز عبادتِ ایزدي انگاشته اند) تماشائي بوده عشرتِ بهارِ بےخزان بجای‌آرند - وازین رهگذر صدرآرای اقبال شبِ زمیاد بیست و هشتمِ بهمن ماهِ الٰهي از دارالخلافهٔ فتحپور بصوبِ اجمیر نهضت فرمود - و معدلت افروز و نشاط افزای منزل بمنزل رهگرای‌شد - و بهمعنانئ تائیدِ ایزدي روزِ اشتاد بیست و ششمِ اسفندارمذ ماهِ الٰهي خطّهٔ فیض‌اساسِ اجمیر مخیّمِ سرادقاتِ همایون گشت و بآئینِ معتاد از یک‌منزل پیاده روی بمشهدِ قدسي آوردند - و ظاهر را ذریعهٔ نور افزائئ باطن ساخته گلچینِ بوستانِ حقیقت[۷] آمدند - و مبلغی گرانمند بعتبه نشینانِ آن آستان تقسیم یافت و جلائلِ وظائف باهلِ انتظار قرار گرفت - آزمندان را توانگر دل گردانیدند - و آسوده خاطران را صدر نشینِ بارگاهِ قبول ساختند - و از میمنتِ نزولِ راياتِ عالي آن دیار نضارتِ دیگر یافت

---

(۲) نسخهٔ [ا] مي فرماید (۳) نسخهٔ [ا] مناظر (۴) در [بعضے نسخه] اجساد احیا (۵) در [چند نسخه] دیدهٔ انصاف رهدبین نبودے (۶) نسخهٔ [ا] اندیشهٔ ایشان را (۷) نسخهٔ [ب] حقیقت افروزي ●

شم مراسمِ ظاهري بجهای‌آمد - و هم ملکِ معنوي نگارین شد - گل‌را پایه افزودند - و دل‌را ضیا بخشیدند
درین کامفستانِ صورت بزرگ‌داشتنِ گروهِ ایزدپرست و استمدادِ همّت نمودن از ایشان و تبجیلِ
...سوستانِ این طبقه گزیده خصلتی ست حق‌پسند علی‌الخصوص از پادشاهانِ والا شکوه - و للّه‌الحمد
که این سجیّهٔ ارجمند چون سایرِ خصالِ گرامي درذاتِ مقدّسِ شاهنشاهي ودیعت نهادهٔ دستِ
قدرت است - و هرگاه این‌خوی ستوده در بزرگانِ ظاهر پایهٔ والا دارد در بلندپروازانِ عالمِ معني
و عالي‌فطرتانِ فراخ‌حوصله (که پیشوائیِ این دو نشاه را فراهم آورده اند - چنانچه این معني
از شعشعهٔ ناصیهٔ گیهان‌خدیو مي‌تابد) اندازهٔ شکوهِ آنرا که تواند گفت • 　　• قطعه •

سخنم شد بلند مي ترسم • که مرا جزوے از دهان بجهد
ره نوردِ بیانِ عجب تند است • ترسم از دستِ من عنان بجهد

آغاز سال بیست ویکم الٰهي از جلوس مقدّس شاهنشاهي

یعني سال آذر از دور دوم

درین بهارستانِ عدالت‌افزای نسیمِ اعتدالِ ربیعي وزیدن گرفت - عالمِ صورت چون شهرستانِ
باطنِ خسروِ آفاق طراوت یافت • 　　• بیت •

صبا بسبزه بیاراست باغِ[۲] دُنیا را • نمونه گشت زمین مرغزارِ عُقبیٰ را
کجاست مجنون[۳] تا عرضه داده دریابد • نگارخانهٔ حسن و جمالِ لیلیٰ را

شب یکشنبه نهمِ ذی‌الحجّه پس از سپري‌شدنِ یک ساعت و نوزده دقیقه آن‌نورافروزِ صورت و معني
ببرجِ حمل نظرِ خاص انداخت - و آغازِ سالِ بیست ویکم از دورِ دوم پدیدآمد - بزمِ سلطنت را
از نگارستانِ حقیقت بهارِ بیخزان چهره افروزِ نشاط شد • 　　• بیت •

تبارک اللّه ازین جنبشِ نسیمِ صبا • که لطفِ صنعتِ او از کجاست تا بکجا
بسوی دیده و دل تحفـــها فرستادند • مجاهدانِ طبیعت بدستِ نشو و نما

در عنفوانِ این سالِ فرخنده در افزایشِ آسودگیِ عمومِ توطّن‌گزینانِ صوبهٔ گجرات عاطفتِ والا نگاهِ تازه
فرمود - ازان باز (که میرزا کوکه از نامساعدیِ بخت گام بیراهه زد - و حکیم آفاق او را از امارت
بازداشته بدبستانِ دانش‌آموزي فرستاد) در مکامنِ صفوت‌کدهٔ باطن آن بود که اگر از غنودگیِ بخت
بیدار شده راهِ سعادت پیش‌گیرد بر همان‌نمط او را برای حراستِ آن ملک رخصت فرمایند
چون هنگامِ آن نرسیده بود میرزا خان و وزیر خان و میر علاءالدّوله و سیّد مظفّر و بهاکداس[۴] را (که

(۲) در [اکثر نسخه] دار دنیا را (۳) نسخهٔ [ز] قیس که تا عرضه داده (۴) نسخهٔ [ز] بیاک داس •

هر یکی در کارِ خویش نشانِ ممتازِ روزگار داشت) بپاسبانیِ مال و جان و ناموس و دین (که کالای عموم جهانیان ازین نگذرد) و فراهم آوردنِ پراگندگیهای آندیار رخصت فرمودند - و چنانچه بفنونِ(۲) جلائلِ عواطف پایهٔ اعتبارِ ظاهر افزودند گرانبارِ جواهرِ اندرز ساخته رتبهٔ معنوی را افزایش دادند سرداریِ آن صوبه بنامِ میرزاخان مقرّر گشت - و حلّ و عقدِ مهمّات برای‌رزینِ وزیرخان تفویض یافت و امینیِ آن معمورهٔ دلگشا بعدالت‌منشیِ میرعلاءالدّوله منتظم گردید - و منصبِ جلیل‌القدرِ دیوانی بکارگذاریِ بهاگداس تعلّق پذیرفت - و بخشیگریِ افواجِ کشورگشایِ آن‌ناحیت بکیاستِ میرمظفّر قرار گرفت - نام بردها در اندک فرصتی رفته ایمنی‌افزای آندیار شدند ٭

و از سوانحِ دولت‌افزای فرستادنِ جنودِ اقبال بر سرِ رانا ست - چون گزیده‌ترینِ عباداتِ نشاءٔ تعلّق (که چراغِ تجرّد گزینان فروغ ازان گیرد) آنست [که فرمان روایانِ والا اقتدار بروشنیِ خردِ دوربین و لمعانِ شمشیرِ جهان‌آرای تاریکیِ خرابهٔ استکبار زدوده گردن‌کشانِ پیغولهٔ نخوت را رهنوردِ شهرستانِ نیاز گردانند - و اگر واژونیِ بخت شان توقیعِ دوام داشته باشد عرصهٔ عبرت‌افزای گیتی را از خس و خاشاکِ وجودِ این گروه (که بیشتری بدگوهرِ شورش‌منش و برخی هرزه‌کارِ فرومایه اند) پاک سازند - تا بدکاران بپادافراهِ خود رسند - و جهانیان آسودگی گزینند - و هریک در ظلالِ ایمنی طرزِ خویش عباداتِ ایزدی و عاداتِ بشری را ذریعهٔ سپاسِ یزدانی سازد - هم ملکِ صورت آرامش و آرایش پذیرد - و هم عالمِ معنی روی در تضاعف و تزاید آرد] بنا برین اندیشهٔ حق اساس چون سرکشی و گردن‌افرازیِ رانا و گریزت و حیله سازیِ او از اندازه گذشت همّتِ والا در براندا ختنِ او برتو توجّه انداخت - کنور مانسنگهه (که بعقل و اخلاص و شجاعت از یکتایانِ(۳) بارگاهِ اقبال است و در بعضی از مدارجِ عنایت او را بخطابِ والای فرزندی اختصاص بخشیده بودند) باین خدمت نامزد شد - و روزِ دیبادین بیست و سیومِ فروردین ماهِ الٰهی موافقِ دوشنبه دومِ محرّم سنه (۹۸۴) نهصد و هشتاد و چهار از خطّهٔ دلگشای اجمیر رخصت فرمودند - و غازی خان بدخشی و خواجه غیاث الدّین علی آصف‌خان و سیّد احمد و سیّد هاشم بارهه و جگنّاتهه و سیّد راجو و مهترخان و مادهو سنگهه و مجاهد بیگ و کهنگار(۴) و رای لونکرن و بسیاری از بهادرانِ نصرت‌قرین و دلاورانِ جلادت منش را همراه ساختند - و از فرطِ مهربانی بآئینِ اختصار و جوامعِ کلم و بیانِ روشن آنچه بمراتبِ کونی و الٰهی درخور باشد دیباجهٔ نصیحت را نگار بستند و فرهنگ‌افزائی فرمودند ٭

---

(۲) نسخهٔ [ز] بجلائل فنون عواطف (۳) نسخهٔ [ا] نیکنامان (۴) در [بعضی نسخه] کهنگار - و در [بعضی] کهنکار - و در [بعضی جا] کنکار آمده ٭

و از سوانح آنکه هم دربنولا میرزا یوسف خان و مسندعالي فتح خان و سیّد عمر بخاري و شیخ محمّد فزلوبي و سیّد قاسم را بجانب پنجاب فرستادند - که از اسباب افزایش ایمني و امزونيع آرامش آندیار گردند ٭

و از سوانح گشایش قلعهٔ سوانه است از قلاع نامور صوبهٔ اجمیر که در تصرّف چندرسین بود و پتا راتهور در حراست آن اهتمام‌داشت - (چون شاه قلي‌خان‌محرم و رای رایسنگهه با آن جنود اقبال کار را شایسته سرنکردند - و اسپان‌مجاهدان از پای افتادند - و بنایافت قضیم و علیق[۲] حال عموم سپاهي باضطرار کشید) نخستین سیّد احمد و سیّد قاسم و سیّد هاشم و جلال خان و شمال‌خان و بسیارے از مبارزان همّت‌گزین تعین شدند - که در گشاد آن حصار کوشش‌نمایند - و لشکر پیش بدرگاه مقدّس شتابد - اُمرا در تیول خود شتافته در سامان یورش شدند - دربن میان سانحهٔ جلال‌خان روی‌نمود - و تمرّدمنشان آن‌ناحیت سربشورش برداشتند - علی‌الخصوص کلا پسر رام‌رای ببیرهٔ رای مالدیو و بسیارے از سرکشان آن سرزمین در قلعهٔ دیوکور[۳] فراهم آمدند - سادات بارهه و سایر اعیان‌لشکر بدفع آن‌گمراهان دژنشین همّت گماشتند - و کار سوانه بتاخیر پیوست - بنابران شهباز خان از درگاه والا تعین‌شد که آن لشکر را برسرکار برده خود متوجّه عتبهٔ اقبال گردد - و چون قریب بآن‌ناحیت رسید آگهي‌شد که لشکر نصرت قرین درگرد آن قلعه عبرت[۴] گرای است و از تردّدهای پیاپی و آویزشهای سترگ کار بصعوبت انجامیده - شهبازخان با همّت اخلاص‌قرین و دل کارپرداز پیوست - و بےتوقّف متوجّه تسخیر قلعه شد - و عرصهٔ مبارزت ببوارق سیوف مجاهدان روشني پذیرفت - و بتائید سماوي (که هم‌آغوش صافي درونان جدّآور است) فیروزمندي روی‌داد و گروهے انبوه بکوِ نیستي نگونسار آمدند - و آن قلعه مفتوح شد - و گردن‌کشان گرفتار گشتند و برخے از بهادران سادات بارهه را دران تهانه گذاشته روی همّت به تسخیر سوانه آورد - در هفت کروهي آن قلعهٔ سنگین بود دوبارهٔ[۵] نام - چون بر حواشي آن عبور افتاد راجپوتان الوس راتهور درانجا فراهم آمده نخوت‌آرای بودند - هرچند بشاهراه فرمان پذیري ره نمون شد سودمند نیامد - ناگزیر دل‌نهاد گشایش گردید - و ساباطها اساس یافت - در اندک فرصتے به نیروی اقبال روزافزون آن قلعهٔ حصین نیز گشوده آمد - و خون بسیارے از تهوّرمنشان استکبارگزین بخاکستان بےناموسي ریخته شد - و این نیروزمندي بزرگ مقدّمهٔ گشایش سوانه و بیم‌افزای دلهای دژنشینان گشت - و ازانجا باستظهار دولت ابد پیوند در گرفتن سوانه پای همّت افشرد

---

(۲) نسخهٔ [ز] علف - و علیق بمعنی علف ستور (۳) نسخهٔ [ز] دیکور - و نسخهٔ [ی] دن‌کور

(۴) نسخهٔ [ا ب ی] مشرف (۵) نسخهٔ [ز] دونارهٔ - و در [بعضی نسخه] دوتارهٔ ٭

و لشکر پیش را رخصتِ درگاه نمود - و در ساباط سازي و سرانجامِ اسباب گره گشائی این عقدهٔ دشوار نما ظاهر را با باطن یکرنگ گردانید - و فروغِ تدبیر را با نیروی شجاعت فراهم آورد و در کمتر فرصتے متحصّنانِ آن دژ بزینهار برآمدند - و آن قلعه را برادمردان اخلاص‌گزین سپرده سجدهٔ عتبهٔ اقبال شتابان گشت - و دران هنگام (که راياتِ همایون در خطّهٔ فیض اساس اجمیر ورودِ مرحمت داشت) ناصیه‌سای خدمت آمد - و بفنونِ الطافِ شاهنشاهي اختصاص گرفت و چون مهمّاتِ این‌حدود سرانجام یافت روزِ حور پانزدهمِ اردي بهشت ماهِ الٰهي بهمعنانیءِ جنودِ سماوي از اجمیر بجانبِ دارالخلافه نشاطِ معاودت فرمودند - دستِ نوال گشاده و چشمِ عبرت بین گشوده مرحله آرای گشتند - روزِ باد بیست و دومِ اردي‌بهشت دارالسّلطنتِ فتحپور مستقرِّ اعلامِ ظفرطراز شد - همّتِ والای خسرواني بمشاغلِ جهان‌افروزي بیشتر از پیشتر توجّه مبذول داشت و گلشنِ روزگار را طراوتے تازه پدیدآمد ٭

و از سوانحِ تعین‌کردنِ لشکرِ بهار است برصوبهٔ بنگاله - پیشتر گذارش یافت که افواجِ گیهان‌ستان بعد از گشایشِ گڈهي در مقامِ آک‌محل با غنیم روبروی شدند - و ازان باز پیوسته سوارانِ بام (که زمان[۲] زمان آمدشد نمودندے) دربنولا چنان بمسامعِ همایون رسانیدند که موسمِ باران (که درین دیار طوفاني کند) رسیده آمد - اگر فوجے از عساکرِ ظفرطراز بتازگي تعین‌شود هرآینه فتحِ بنگاله دلخواه صورت بندد - بنا بران فرمانِ مقدّس بنامِ مظفّرخان و سایرِ اُمرای صوبهٔ بهار شرفِ نفاذ یافت که لشکرِ آن ناحیت را سرانجام داده متوجّه بنگاله گردند - و نیز دربن‌هنگام (چون تنگدستي و کم‌آذوقي جنودِ نصرت خاطرنشین شد) سفائنِ مالامالِ نقد و جنس روانه ساختند و نگرانیءِ ضعیف‌دلانِ آن هنگامه چاره پذیرفت - و خاطرستانِ غنیم بخاکِ تذبذب انباشته آمد و نیز در همین‌ایّام ازان افواجِ گیتي‌گشای چنین گذارش نمودند که روزے خواجه عبداللّٰه نقشبندي (که از فروغِ عقیدت نورآگین بود) در مورچلِ خود با برخے از ملازمان پیشترک رفته طلبگارِ نبرد شد جمعے انبوه از مخالف در عرصهٔ پیکار پیشدستي نمودند - همراهانِ خواجه غبارآلودِ بےآزرمي شده راهِ گریز پیش‌گرفتند - و خواجه پای جلادت افشرده بسیارےرا علاقه‌گسلِ هستي آمد - و آخر نقدِ حیات درباخته برآسمانِ نیکنامي عروج‌نمود - حضرتِ شاهنشاهي ازین‌سانحه تاسّفها که غازهٔ چهرهٔ تعلّق‌است فرموده فرزندان و منسوبانِ او را بعواطفِ گوناگون مرهم بندِ دلهای افگار شدند ٭

و از سوانحِ فرستادنِ شهبازخان بر سرِ گجپتي ست - و اجمالِ این‌تفصیل آنکه او از زمینداران ناموِرِ صوبهٔ بهار است - همواره با مبارزانِ عتبهٔ خلافت همراهي نمودے - و در فتحِ بنگاله خدماتِ

---

(۲) نسخهٔ [۱] هرزمان ٭

شایسته بجای آورده بود - بتخیّل واهي رخصت گونه گرفته بولایت خود آمد - و در هنگام شورش بنگاله بخانجهان پناه آورد - چون خانجهان بانواع نصرت اعتصام در حوالي و حواشي یورت او گذشت از وارونی بخت و بدسرشتي ذات کناره جسته توفیق همراهي نیافت - چون تقابل جنود اقبال بامتداد کشید آن بدکیش فساد اندیش رهزني و ضعیف آزاري را بیشتر طلبکار شد و بدنهادان واقعه جوي گرد او فراهم آمدند - رفته رفته هنگامهٔ فتنه افزائي او رونق گرفت از تیره رائي و کم بیني راهزني او به بلاد و امصار کشید - و چون بحواشي قصبهٔ آره گرد استیلا برانگیخت فرحت‌خان جایگیردار آن ناحیت مصلحت در پیکار ندیده تحصّن گزید - از بدنهادي سعي با داؤد یکی ساخته در انسداد طرق سعي‌گرای آمد - و بیشرو خان را (که از راه کشتي بطریق ایلغار از دارالخلافه بصوب بنگاله شتابان بود) بدست آورده مقیّد گردانید - و از تیرگی رای و خیرگی بخت پای از گلیم خود بیرون نهاد - و ازانجا (که آئیني مُبدعان بارگاه تقدیر است که برخی از ناسپاسان تبه‌کار را برکشند تا در افتادن سختي بینند - و خورد نشکند) این سیه دل را چند روز چون شعلهٔ خس افروخته بر معارج بیراهي فرصت دادند - و فرحت‌خان با پسر و قراطاق خان در پیکار آن مُدبر فروشدند - و مجمل این داستان آنکه فرهنگ‌خان پسر فرحت خان محاصرهٔ آره شنوده از تیول خود متوجّهٔ آنصوب گشت - و قراطاق خان (که دران نواحي بود) نیز پیوست - و در قرب آن حصار با نوارهٔ آن زیانکار چارسوی سعادت مبارزت روی‌داد - و مخالف را شکسته از آب سون مردانه[۲] عبور کردند - و آن خودسر[۳] تهي‌مغز از فزونی غرور با متهوّران اوباش روی به پیکار آورد - و عرصهٔ کارزار آراسته شد - نخستین فرهنگ‌خان چپقلشهای مردانه بجای آورده دو بار شمشیر به‌گجیتي رسانید و نزدیک بود که آن شرارهٔ شورش فرونشیند - شمشیرباران چابکدست اسپ اورا پي‌کردند - پیاده داد مردانگي داده رونورد بادیهٔ نیستي شد - پس‌ازان قراطاق هم بتکاپوی دلاوري رخت هستي بربست و فرحت خان ازین سانحهٔ جان‌گزای آگاهي پذیرفته از افزوني مهر پدري از قلعه برآمد - و بآئین دوستداران جان‌نثاري کرده سفر ملک تقدّس گزید ٭

چون حقیقت شورش این بدگوهر فرومایه بمسامع همایون رسید روز رام بیست و یکم خرداد ماه الٰهي شهباز خان را (که بحسن عقیدت و خدمتگذاري ممتاز بود) بسزا دادن آن بدکار رخصت فرمودند - و حکم والا شرف صدور یافت که سعید خان و مخصوص خان و سایر ملازمان عتبهٔ اقبال که دران ناحیت اند بسامان شایسته ملحق شوند - و از روی یکتادلي و کارطلبي کار اورا سپري گردانند شهباز خان کاربند فرمان مقدّس شده بآن حدود شتافت - و اُمرا امتثال یرلیغ والا نموده بزودترین

---

(۲) نسخهٔ [ا] عبور مردانه کردند (۳) نسخهٔ [ا] خودبین ٭

پیوستند - آن ناعاقبت‌بین استعلای نزولي را ارتقای عروجي اندیشیده نخوت افزای شد
از تصبات و قریات را در تصرّف آرد - و درآهنگِ آن بود که بصوبِ غازي‌پور رود - که بنه
و زادِ خانجهان درانجا سکونت داشت - دریں‌هنگام لشکرِ نصرت‌قرین رسید - و او از غروری
برگسسته نبردآرای شد - و بمیامنِ اقبالِ شاهنشاهي در اندک فرصتی سزای‌سزاوار یافت
محلی نگاشته آید •

از سوانح فرستادنِ شهاب‌الدّین احمد خان است بحدودِ مالوه - همّتِ والا (که همواره
معموري ولایت و آباداني دلها و دادده‌ي ستم‌رسیدها توجّه دارد) در آسودگی توطّن‌گزینانِ
آن ملک (که ولایتی ست وسیع و دیاری ست دلگشا) پرداخت - و شهاب‌الدّین احمد خان را
(که نکارداني و رعیّت پروري ممتاز بود) پایهٔ اعتبار افزوده بمنصبِ پنجهزاري عزِّافتخار بخشیدند
و بروز دیبادین بیست و سیومِ خرداد ماهِ الٰهي بآنصوب رخصت فرمودند - و گوشِ بختمندیِ او را
بجواهرِ اندرز گرانبار ساخته هوش افزودند - خلاصهٔ این داستانِ حقیقت آنکه احکامِ سلطنت را
پاسبانی بوده غبارِ شورشِ بیدادگران فرو نشاند - و ستم‌رسیدهای حوادثِ روزگار را کامیابِ معدلت
سازد - و بدنهادانِ شرارت منش را اصلاح باستیصال نماید - و نیک‌ذاتانِ خیراندیش را نیروی اعتبار
بخشد - و در معموریِ زمین کوششِ فراوان بجای‌آرد - و شکوهِ صورت را از نظر انداخته در افزایشِ
گوهرِ جانداران سطوت‌را با عاطفت پیوند‌داده تکاپوی‌سخت نماید - که بسا جلائلِ قبائل[۲] از بےتوجّهیِ
ناظمانِ جهان در خاکستانِ خمول گردآلودِ خفا مي‌ماند - نخستین آن نظرِ جهان‌افروز بر مراتبِ
آدمیّت افتد که مشعله افروزِ انوارِ هستي[۳] و فهرستِ جرائدِ کوني و الٰهي بوده پاسبانیِ جهانیان
از ستمگر نماید - و ستم‌رسیدهای حوادث را کامیابِ عدالت گرداند - و بفروغِ دیده‌وري گفت‌وگویِ
عمومِ باستانیان را بےکاوشِ فراوان نپذیرفته چراغِ آگاهي افروزد - تا در گوِ تقلید پرستي فرو نرفته
پای رویت نشکند - و اندازهٔ حالِ طوائفِ این بوالعجب ترکیب به نیروی ژرف‌نگاهي دریابد
تا در عنایت و رعایت تقدیمِ مرجوح بر راجح نکند - و هر یکےرا در پایهٔ خود داشته در انتظامِ صورت
و معني کوشد - اوّلین پایه (که سترگیِ آن باندیشهٔ مختصرِ عادتیانِ رسمي چه که در صفوت‌کدهٔ
باطنِ حقیقت‌پژوهانِ معني در نیاید) مرتبهٔ آن یکتای جهانِ‌آفرینش‌است که از تائیداتِ غیبي
بمیامنِ دوربیني و راست کرداري و فراخ حوصلگي و باربرداري و شمولِ مهرباني فرمان‌روای
عالمِ ظاهر و باطن باشد - دوم آن گوهرِ والای خرد پژوه که از دوامِ آگهیِ جهانِ ظاهر به نیروی
قدرتِ الٰهي نظام‌بخشِ آشوب‌خانهٔ دنیا گردد - و توقیعِ معدلت‌افزای چهره آرای دیباچهٔ

---

(۲) در [چند نسخه] قوابل - و در [بعضی] عوامل (۳) در [اکثر نسخه] آثار هستي •

سعادتِ او شود - سیوم بختمند دانش‌اساسی[۲] که این دو بزرگِ الٰهي را همراز و این دو گزیدهٔ هستي را یاور باشد - چهارم کاربندِ حرفه[۳] که رواجِ سکّهٔ سلطنت بآن وابسته است - پنجم آن جهان‌آرای معنیِ شهامت که از پیکارِ دایمي با خویش و آراستنِ دروني و بیروني بر اورنگ ریاستِ معنوي جمال آراید - و درین پایه بجهتِ آن نگارش‌یافت که اورا این دولتِ پایدار بدریعهٔ آرامشِ جهان‌است نه بے گیتي‌افروزِ صورت تحقیق نیابد - ششم عمومِ تجرّد گزیدانِ جدّافزای که بکوششِ فراوان جویای مرتبهٔ عالي باشند - هرچند تفصیلِ مدارجِ هریکے ازین شش‌طایفه دردیباچهٔ ایضاح نهادن جای نتابد لیکن برخے از مراتبِ قسمِ سادس نوشته رهنمای مدارجِ سخن میگردد - بزرگترینِ این گروه آن صافي ضمیرِ روشن‌درون است که بفروغِ آگهي بگلشن‌سرای تسلیم آرامش یابد - و نقوشِ خواهش از لوحهٔ باطن سترده بعشرتِ جاوید پیوندد - و ازان فروتر آن سترگ‌دانشِ بزرگ‌کردار است که گلچینِ چمن‌زارِ رضای کل بوده خواهشِ خویشتن را منحصر در مرضیّاتِ الٰهي شمرد - و سوانحِ ناملایم سرمایهٔ چینِ پیشانیِ دلِ او نشود - و پس ازان آن پایهٔ دریافتن[۴] است که بتوانائیِ سعادتِ ازلي در عشرت‌آبادِ محبّتِ کل اساسِ منزل نهد - و همگي اطوار را دوستدار باشد - و چنانچه بسیارے از طبقاتِ دوستان را خارِ ناخوشنودي در کامِ خواهش شکند او نیز در برخے از اوضاع غبارآلودِ گله باشد لیکن در مکامنِ ضمیر واپس‌ترینِ این بادیهٔ دانائي آن کوتاه دیدِ انصاف‌طراز است که از چهار دیوارِ خویشتن‌گزیني قدم فراتر ننهد - و بغوامضِ تحقیق نرسیده حق را منحصر در آئینِ خود شناسد و طبقاتِ مخالف را معذورِ ناداني انگاشته راهِ مصالحه سپرد - و شورشِ آویزش و غبارِ تنفّر در حواشیِ دولت‌سرای او راه نیابد - و آن جویای جنگِ کل (که از واژونیِ طالع و کوتهیِ شناسائي فیضِ عامِ ایزدي را مخصوصِ سلسلهٔ خود دانسته عذرِ بیدانشیِ دیگران نپذیرد - و آزارِ خلاف‌گزینان را عبادتِ الٰهي اندیشد) بیشترے از صیرفیانِ حقیقت‌پژوه بیرون از دایرهٔ اهلیّت و آدمیّت شمرده هیچگونه این تیره رای را سزاوارِ ستودگي ندانند - لیکن طایفهٔ را گمان آنکه اگر مکامنِ خاطرِ ظلمانیِ او تیرگیِ غرض و ریا نداشته باشد آن معذورِ مرحوم را دران بے‌تصنّعي ستایش کنند - و آن ششمین را (که در ظلمت‌آبادِ تعصّب بآن جهانِ بے‌خبري خود فروشِ ریا آلود بود) بدتر از مار و کژدم انگاشته از دیدارِ او پرهیز لازم دانند - و این مراتب را در نشاهٔ تعلّق چندان بهائے و رواجے نبود - عبادتِ او را در کارهای دیگر اندوخته اند - مزیّتِ راستي و بے‌طمعي و مردانگي و حقیقت‌گزیني و معامله داني و جدکاري چهره‌افروزِ بختمندیِ او گردد - و بقدرِ این‌صفات مراتبِ بزرگیِ او باشد - و نقائضِ نعوتِ مذکوره هر مقدار که در آدمي

---

(۲) نسخهٔ [ا] داش پرستي (۳) در [چند نسخه] صرفه (۴) نسخهٔ [ا ب] دریافتني ست ۰

فراهم آید فرومایه و بدگوهر خوانند - هر عالي‌نظرتے (که مدارِ تربیت و اعتبار و اساسِ سیاست و تنبیه برآن نهد) دولتِ او پایدار و تائیدِ ایزدي یاور بود - و بدترینِ این‌طبقات آنست که برای سودِ خود زیانِ دیگران اندیشد - و در رونق‌افزائیِ هنگامهٔ خویش بداندیشي و تبه‌کاري دست‌آویز سازد - و ناظمانِ صورت را ازین مراتبِ تجرّدمندان جز صلح با طایفهٔ (که در کارِ دولت سرمایهٔ خلل باشند) مصلحت نبود - و اگر یکے از دولتِ فرمان‌روائیِ معني بدین مراتب تحقیق پذیرد بظاهر چنان وانماید که ازان آگاهي ندارد - تا سررشتهٔ انتظامِ کوني گسیخته نگردد - بر ذمّتِ فراهم‌آرندگانِ جهانِ مشوّش نشانِ لزوم دارد که شناسای منزلتهای مذکور شده بدوامِ آگهي پاس دارند - و زبدهٔ سخن آنست که مدارِ مبانیِ تعلّق بر راستي ست - که از میامنِ آن حقیقت اندوزي و جان‌نثاري و سایرِ صفاتِ ستودهٔ این لباس فراهم آید - و مناطِ تجرّد بر عزلت یعني در کنجِ خمول بسر بردن تا از چشمِ خویشتن پنهان‌گردد - نه آنکه زبانِ دربورہ سازد - و گوشه‌نشیني[۲] نام کند - و در هر دو راهِ شایستگي حسنِ نیّت[۳] غازهٔ چهرهٔ حسن بل‌مایهٔ خوبي بود - لیکن در نخستین تکاپوی نظامِ کل (اگرچه درضمنِ کنّاسي بود و آن‌دیگررا سگباني) هنجاراست - تا از مکائدِ نفس ایمن‌شده بتصفیهٔ باطن شرفِ اختصاص یابد - و چون پاسِ منازلِ این زندهٔ پاینده داشته آید به نگاهِ عاطفت در حراستِ اقسامِ کار تکاپوی‌شایسته بجای‌آرد که پیشطاقِ تعیّش را مایهٔ[۴] سترگ است - و باید که مدارجِ کشاورزي و خرّاسي و عصّاري و بارکشي و سرّاحي[۵] و غیرِ آن ملحوظ و منظور گردد - و بعد ازان به بینشِ مهرآمود تیمارِ[۶] اسپ نماید که اورا اساسِ[۷] دولتخانهٔ سلطنت گویند - و شناسای انواعِ این نیروی‌افزای آدمي گشته سررشتهٔ اندازه از دست ندهد - و آنگاه درافزایشِ جواهرِ فیل کوشش فرماید - که شکوه‌افزائي و صفوف افکني و حصار[۸]آرائي و احمال‌پذیري از شمائلِ اوست - و چون این‌تربیت چهرہ افروزِ قدرداني شود دلرا بپرورشِ شتر و استر[۹] و خر (که در باربرداري و کم خوري از یاورانِ هنگامهٔ داروگیر اند) نهاده رونق‌افزای چهارسوی نشاهٔ تعلّق گردد - الحق هرکه این‌اندرزِ شایسته[۱۰] بکاربرد و سررشتهٔ این‌قدرداني‌را دست‌آویزِ سلوک سازد بکمتر زمانے کارهای‌صورت و معنیِ او دلخواه برآید - و منشورِ کامروائیِ ابد بنامِ نامیِ او توقیعِ قبول گیرد *

و ازسوانحِ فروشدنِ میرشریف قزویني‌ست - ازانجا [که درضمنِ چوگان بازي (که در آدابِ آویزش

---

(۲) نسخهٔ [ب] و خانقاه و ژنده را گوشه‌نشیني (۳) نسخهٔ [ی] خوبي (۴) نسخهٔ [ای] پایهٔ سترگ است (۵) در [بعضی نسخه] سردهي (٦) نسخهٔ [ب] سر اسپ شمار نماید - و نسخهٔ [ی] اسپ تیمار نماید (۷) در [چند نسخه] اساس کار دولتخانهٔ (۸) نسخهٔ [ب] حصار اندازي (۹) در [اکثر نسخه] خچر (۱۰) در [اکثر نسخه] دانسته *

ر تکاپوی چابکنش نیروی سترگ بخشد) تربیتِ مجاهدانِ دولت ر جواهرافزائیِ خیول (که گزیدهٔ سپاهیگریست) سرانجام یابد] خاطرِ حقیقت پژوهِ شاهنشاهي عبادت را در نقابِ عشرت جلوهٔ ظهور میدهد - و باین اندیشه روزِ آراد بیست و پنجمِ خرداد ماهِ الٰهي بساطِ چوگان‌بازي چهره‌افروزِ سلطنت بود - و میر غیاث‌الدّین نقیب‌خان و میر شریف مرزندانِ میرعبداللّطیف قزوینی متوجّهِ شاهنشاهي درین بزمِ آگهي شرفِ اختصاص داشتند - در عینِ گرم‌تازیها آسپانِ این دو برادر مصادمه نمودند - آن جوانِ نوکار از صولتِ آن صدمه بزمین آمد - هوش از سر رفت - و خون از گوش تراوید - و دران میدان (که نظّاره‌گاهِ عالمیان بود) خدیوِ عالم نزولِ عاطفت فرمودهٔ سایهٔ آمرزش انداخت - و نظّارگیانِ حواشیِ بارگاه چون گیهان‌خدیورا بر سمندِ اقبال ندیدند مشاهدهٔ هجوم نمودند غریو و ولولهٔ سترگ پدیدآمد - و فتنه‌اندوزانِ بدنهاد هنگامه ساختند - و لحظهٔ نگذشته‌بود که آن فراهم‌آورِ پراگنده‌گیهای روزگار بالتماسِ قطب‌الدّین خان سوارشده درانِ میدانِ شورش جلوهٔ اقبال فرمود و آن غبارِ وحشت فرونشست - و درکمتر زمانے و اندک فرصتے آن افتاده را پیوندِ عنصري گسیخت اورنگ‌نشینِ هشیار خرام برسرِ مزارِ آن مسافرِ اقلیمِ عدم رحمت‌افزای ایزدي شده نقودِ گرانمند بمنسوبانِ او عنایت فرمود - تا دوشِ خاطرِ آن گران‌خوابِ نیستي از بارِ وام سبک گردد - و هنگامهٔ نوال گرمي پذیرد - باشد که خرسندیِ دل او را درین سفرِ هولناک یاوري نماید *

روشن شدن چراغستان اقبال شاهنشاهي و فروشدن رانا در تیرگیِ گریز

درسوانحِ پیشین گذارش یافت که رانا را شکوهِ سلسلهٔ نیاکانِ خود و سلوکِ فرمانروایان باستانیِ عرصهٔ هندوستان نخوت افزودے - و مستحکمیِ جا و فراوانیِ ملک و افزونیِ ولایت و انبوهیِ راجپوتانِ جان بناموس ده پردهٔ بصیرتِ او شدے - فنونِ نیرنگیِ اقبالِ شاهنشاهي را ندیده از شاهراهِ فرمان‌پذیري بیراهه شتافت - چمن‌آرای جهان کنور مانسنگهه را با فوجے اخلاصمند نامزد فرمود که اورا از خوابِ بدمستي بیدار ساخته رهنمای دبستانِ سعادت پذیري گردد - آنرا (که سیه‌گلیمیِ ازلي باشد) هرآینه اسبابِ بیداري سرمایهٔ افزایشِ غنودگي شود - افواج گیتي‌ستان را روزے چند در قصبهٔ ماندل‌گده بجهتِ آمدنِ اُمرا و فراهم‌شدنِ لشکر توقّف روی‌داد - و رانا درین‌هنگامِ آگاهي از بیدانشي استکبار افزوده بشورش درآمد - و نظر بر اقبالِ ابد پیوند نینداخته سردارِ لشکرِ منصور را زمیندارِ زیردستِ خود مي‌اندیشید - و همگي تخیّلِ تباهِ او آن بود که در همان قصبه آمده گردِ پیکار انگیزد - لیکن هواخواهانِ او نمیگذاشتند که ازین جسارت خسارت‌افزای گردد *

و چون عساکرِ گردون‌شکوه فراهم آمد کنور مانسنگهه باعتضادِ دولتِ[۲] روز افزون صفوفِ مبارزت آراسته بصوبِ کوکنده[۳] موطنِ آن غنوده بخت روانه شد .. قول را بشجاعت و فرهنگِ خویش آرایش داد - سادات بارهه رونق‌افزای برانغار شدند - و غازی‌خان بدخشی و رای لونکرن مجاهدانِ جرانغار را اعتضاد بخشیدند - و جگنّاتهه و خواجه غیاث الدّین علي آصف‌خان پیش‌قدمانِ هراول را نیروی همت افزودند - و مادهوسنگهه و چندے از نام‌دارانِ جنگ‌جوی در التمش قرار گرفتند - و مهترخان دلاورانِ چنداول را استظهار آمد - و از طرفِ غنیم غرورافزای تنب رانا بود - دستِ راست بسرکردگیِ رام[۴] شاه راجهٔ گوالیار استحکام داشت - و جانبِ چپ بکارفرمائیِ بیدا[۵] مانا از قومِ جهاله استقرار داشت - و رامداس پسرِ جیمل مقدّمهٔ شورش بود - رانا از ظلمتِ استکبار سرِ صف‌آرائي نداشت - تیره‌درون اندیشان ترتیب گونه داده مسارعت نمود - روزِ امرداد هفتمِ تیرماهِ الٰهي پاسے از روز برآمده بود که در موضعِ کهنمور[۶] (که دهنهٔ[۷] گریوه بیرون از اعمالِ کوکنده است) این دو لشکرِ جنگ دوست و دشمن درهم آریختند - و کوششها و کششها چهره افروزِ مردانگي شد - نرخِ جان ارزان و ناموس گران‌بها گشت • بیت •

چو لشکر بلشکر در آمیختند • قیامت ز گیتي بر انگیختند

به جنبش درآمد دو دریای‌خون • شد از موجِ آتش زمین لاله گون

مبارزانِ دستِ راستِ غنیم دلاورانِ جرانغارِ لشکرِ منصور را بر داشتند - و دلیرانِ هراولِ مخالف نیز زور زدند - بسیارے از بهادرانِ عساکرِ فیروزي‌مند را پای ثبات از جای بلغزید - جگنّاتهه دادِ مردانگي داده آمادهٔ جانفشاني بود که جان‌ستانانِ التمش پیوستند - و کنور مانسنگهه نیز دل‌افزای تیز دستانِ عرصهٔ پیکار شد - و جرانغارِ مخالف هم بر برانغارِ موکبِ ظفرطراز چیره دستي نمود سیّد هاشم از اسپ جدا شد - سیّد راجو یاوري‌کرده سوارگردانید - و غازي‌خان بدخشي از کارطلبي رجوعِ سعادت کرده بهراول پیوست - جانستاني و جان‌نشاني را روز بازار شد - و نبرد آزمایانِ طرفین جان را در معرضِ فنا داشته محافظتِ ناموس میکردند - و همچنانکه رادمردان هنگامهٔ[۸] پرالعجبیها کرده حیرت افزودند فیلانِ نامورِ رزمگاه کارنامهای شگرف بظهور آوردند - از طرفِ غنیم فیلِ لونا[۹] معرکهٔ صف‌شکني آراسته بود - جمال‌خان فوجدار از لشکرِ منصور فیلِ گجمکته را

(۲) نسخهٔ [ا ی] اقبال (۳) در [بعضی جا] گلکنده آمده - اما این جا در [همگي نسخها] کوکنده است (۴) نسخهٔ [ی] رام‌ساه (۵) نسخهٔ [ا] میدا ومانا - و نسخهٔ [ب] بیداد مانا - و نسخهٔ [ز] بهدان ما و نسخهٔ [ی] مداد مانا - والله اعلم (۶) نسخهٔ [ز] کهمنور (۷) نسخهٔ [ب] دیهه (۸) در [همگي نسخها] چنین است - یا هنگامهای بوالعجب باشد (۹) نسخهٔ [ی] نوبا •

رو بروی آورد - از تصادم این دو کوه تمثال برق‌کردار ثبات‌پایان دیده‌ور را در قوائم همت تزلزل افتاد و در هنگامی که فیل لشکر منصور زخمی روی بهزیمت داشت بتائید اقبال روزافزون بندوقی به فیلبان مخالف رسید - و دست از کارزار بازداشته برگشت - و درین اثنا پرتاب خویش رانا فیل رام‌پرشاد را (که سرآمد فیلان او بود) ساز جنگ کرده عربده افزود - و بسیارے از بهادران را برداشت - و در چنین بالعزم مردانگی کمال‌خان از لشکر نصرت‌قرین فیل گجراج را آورده نبردآرای شد - و پنجو فیل رن‌مدار را رو بروی فیل رام پرشاد داشته نادره کاری بظهور آورد - نزدیک بود که این فیل آسمان‌شکوه را نیز بای همت بلرزه درآید - به نیروی اقبال روزافزون فیلبان رام پرشاد نشانهٔ تیر هلاکت گشت و آن فیل نامی (که بارها ذکرش در محافل قدس گذشته بود) داخل غنائم شد - تا نیم‌روز عرصهٔ جلادت و شهامت شگفت‌افزای تجربه اندوزان دیده‌ور بود ٭　　٭ نظم ٭

بسے یک بدیگر درآویختند ٭ بسے خون بناوردگه ریختند

جگرتاب شد نعرهای بلند ٭ گلو گیر شد حلقهای کمند

رامداس پسر جیمل از ضرب دست جگناتهه بخراب‌آباد عدم شتافت - و راجه رام‌شاه با سه پسر سالباهن و بهانسنگهه[۲] و پرتاب سنگهه داد مردانگی داده بگو نیستی سرنگون افتاد - و درین شرارهٔ افروزی زد وگیر و گرمیٔ نوائر اقبال کنور مانسنگهه و رانا باهم نزدیک رسیده در کارزار شدند - و در پیش ظاهر بینان صورت‌گزین چنان نمود که میدان مبارزت بدست استیلای مخالف درآید که یکبارگی بارقهٔ تائید ایزدی (که استظهار این‌دولت ابدی‌طراز است) لوامع انور نصرت شد - و از اسباب ظاهر آنکه درین شورش چنداول با فوجے آراسته رسیده آمد - و چنان شهرت یافت که گیتی‌خدیو بر بارهٔ باد پیمای اقبال بآئین ایلغار سایهٔ سطوت برین رزمگاه انداخت - غریو از مجاهدان دولت برخاست - و غنیم را (که زمان زمان از کار افزائی صورت رعونت و نخوت افزودے) دل از جای رفت - و از مهبّ امداد سماوی نسیم فیروزی برگلبن آمال فدویان وزیدن گرفت - و غنچهٔ مراد این جان‌فشانان عقیدت منش بشگفتن درآمد - خود بینی و پندار برسوائی و خاکساری تبدیل یافته عیار اقبال ابدپیوند تازگی گرفت - مخلصان را عقیدت افزود - ساده لوحان را اخلاص روی‌داد - منکران را صبح سعادت اعتراف و اعتقاد دمید - غنیم را شب دیجور ادبار پیش‌آمد - قریب صد و پنجاه کس از غازیان ظفرقرین سرخروی شده رخت هستی بربستند - و از غنیم زیاده از پانصد کس گزیده[۳] غبارآلود خاکستان نیستی گشت - از تفسیدگی حرارت و واماندگی آریزش دل در تعاقب ننهادند و کنور بمراسم سپاس دولت روزافزون چهرهٔ بخت افروخته روز دیگر بکوکنده روی‌آورد - و آن مُدبر

(۲) نسخهٔ [ی] بهاوسنگهه (۳) نسخهٔ [ز] گزیده مرد ٭

فرار نموده در تنگناهای کوهستان بگریوهٔ خمول شتافت - و لشکر منصور دران مصر جامع اقامت گزیده مرفدالقی مشتمل بر نیرنگی اقبال ابدی اعتصام و خدمت افزائی مجاهدان دولت و دلیرپهلی دیار پاهنگی بارگاه ایزدی با جلائل غنائم خاصه فیل رام‌پرشاد مصحوب مولانا عبدالقادر بداونی (که از جرگهٔ اهل‌سعادت رخصت این یورش گرفته بود) فرستادند - روز مبارک دوازدهم تیر ماه الٰهی مژدهٔ نصرت بمسامع همایون رسید - اورنگ‌نشین قدردان نیایش ایزدی بجای‌آورده پایهٔ مخلصان جان‌نثار بلند گردانید - و در همین روز سیّد عبدالله خان را بر اسپ بام بدیار شرقی فرستادند - که مژدهٔ توجّه رایات جهانگشای بامرای آن ناحیت رساند - و هم بنوید این‌فیروزی شگرف نشاط افزای گردد و اگر سپاه صوبهٔ بهار بمعاونت خانجهان نرفته باشد سزاولی نماید - و در هنگام رخصت بزبان حقیقت‌نگار فرمودند که بر پیشطاق باطن مقدّس (که جلوه‌گاه معنیّات قدسي است) پرتو آگاهي مي‌افتد که چنانچه بگذارش این‌تائید آسماني شادي را بآن دیار مي‌بري همان طرز گرانبار مسرّت نامهٔ نشاط را بر جناح همّت گرفته مژدهٔ گشایش بنگاله ببارگاه خلافت خواهي آورد ٭

نهضت موکب جهانگشای شاهنشاهي بصوب بنگاله
و از نخستین منزل معاودت فیروزي نمودن

چون زمان پاداش کردار شایستهٔ جهانیان رسد ایزد جهان‌آرای فرمان‌روای معدلت درست آگاه دل هوشیار خرام خرد پژوه دوربین را ببارگاه ظهور آورد که قدر مراتب طبقات دریافته از روی دیده وري در افزایش جواهر استعدادات همّت گمارد - و کارهای کوني و الٰهي بپایهٔ والای کمال بلندي‌گرای آید - انجمن بےغرضي آراسته فروغ رضامندي ایزدي عالم را فرو گیرد - و از فراخ حوصلگي و نیک‌سگالي آن گیتي‌خدیو هر گروهے بکام دل رسیده پرستش معبود خویش نمایند - و مکافات این گوهرین زیست آنکه همان‌طرز که او را گنجور جهان معني گردانند کلید خزائن ملک صورت سپرده گره گشائي کارهای دشوار بدو تفویض یابد - چنانچه اخترشناسان از زایچهٔ مقدّس شاهنشاهي و دور بینان از لوحهٔ ناصیهٔ نورانی آن‌خدیو فرهنگ این‌نقش بدیع مي‌خوانند - و ساده‌لوحان درست‌بین انصاف‌گزین (۲) از دیدن آثار این دولت ابدقرین بجز اعتراف گزیر ندارند - و چهره‌گشای این مراد بتازگي روز نخستین عزیمت بنگاله نوید فیروزي رسیدن و معاودت فرمودن حضرت شاهنشاهي ست بدار الاقبال فتحپور ٭

و گذارش این داستان هوش‌افزای بآئین اختصار چنان است که برخے معتمدان درست بین

(۲) در [اکثر نسخه] درست یاب انصاف‌گزین ٭

راست گوی از دیار شرقی آمده معروض داشتند که نیّر اقبال روز افزون این دولت ابدپیوند همواره بر کشور نصرت قرین لوامع ظهور دارد - چنانچه اسمعیل نام افغانے (که داؤد او را خطاب خانجهاني داده بود) بموربچل قاقشالان در کوهستان عدم غبارآلود مذلّت گشت - و با این حال اعیان لشکر منصور را رای آنست که بے ورود رایات جهانگشای انوار فیروزمندي از مشرق اقبال تابش کمتر کند لیکن پاس مدارج ادب نموده این را بصریح نمي‌توانند در عرائض مندرج گردانید - اورنگ نشین احتیاط اندوز بکارسازان بارگاه والا فرمود که سامان یورش نمایند - که عساکر گردون‌شکوه از راه دریا و مسالک خشکي بآن دیار شتابد - و قاسم خان را بدار الخلافهٔ آگره رخصت فرمودند - که در سرانجام منازل دریا تیزدستي نماید - در اندک فرصت جدّ آوران کارشناس کار چندین ساله را بپرایهٔ انجام دادند ●

ازانجا (که اساطین دانش و سلاطین فرهنگ کار امروز را بفردا گذاشتن در هیچ[2] امر نه پسندیده اند - و در سوانح ملکي نکوهیده‌تر شمرند) شاهنشاه والا همّت در عین شورش موسم باران (که بسا کوشش‌منشان بارگاه کارگذاري را به پناه توقّف باز دارد) توسّل بمبدای فیّاض فرموده روز آبان دهم امرداد ماه الٰهي موافق یکشنبه بیست و پنجم ربیع الآخر از دار السّلطنهٔ فتحپور نهضت فرمودند ●　　● مثنوي ●

شاه شد از خانهٔ دولت سوار ● خانهٔ دولت شد ازو بختیار

کوکبهٔ چون فلک آراسته ● ماه علم تا بفلک خاسته

هیکل فیلان بزمین خم نکند ● زلزله در عرصهٔ عالم فکند

عزیمت والا آن بود که از دار الخلافهٔ آگره با برخے از خاصان و جلیسان[3] بساط تقدّس براه دریا توجّه فرمایند - و عساکر گردون شکوه از راه خشکي جهان گشائي و گیتي‌ستاني نماید - هرچند موسم آن نبود که لشکر گران در جنبش آید امّا چون خدیو عالم را نظر بر انتظام ملک بود آسودگی سپاه را در دفع مخالف اندیشیدند - و در اثنای راه با چندے از شایستگان خطاب فرمودند که دوش دریچهٔ از عالم غیب در نشأهٔ مثالي گشاده چنان بر پیشگاه باطن حقیقت پژوه جلوه دادند که در اندک فرصتے و کمتر زمانے نوید فتح ممالک شرقي مسرّت آرای سوامع گردد - و ساکنان آن مرز و بوم بمعدلت روزافزون در ظلال عافیت عشرت آسایش نمایند - آنروز (که در حوالیِ موضع برار از مضافات دار الملک آگره ورود اقبال شد - و آن سرزمین بقدوم شاهنشاهي اهتزاز عزّت یافت) در عنفوان پرده‌آرائی شب سیّد عبدالله خان در یازده روز راه دراز پیموده بفیروزمندی اولیای اقبال و فروشدن ناسپاسان

---

(۲) نسخهٔ [ب] هیچگاه (۳) نسخهٔ [ب ی] اچکیان ●

نصرت‌گزین و گشایش ملک بنگاله مشاعل تهنیت افروخت - و بجهت عبرت جهانیان سر داؤد را در جلوخانهٔ بارگاه والا انداخت - غریو از نظارگیان آثار اقبال برآمد - و عالمیان را نشاط گوناگون در گرفت - اگرچه بنظر ظاهر بینان فیروزی سترگ در عالم صورت روی‌داد لیکن در پیشگاه دیده وران ژرف نگاه جهان معنی گشایش یافت - آبله پایان بادیهٔ جستجوی را رهبری پدیدآمد - جویندگان گم کرده راه (که طلب این گوهر شب چراغ در ظلمت‌آباد ژنده پوشان آرزمند کردندے) شهریار آفاق را رهنمای حقیقت دریافته کار از سر گرفتند - و به دو کرامت بزرگ (که نفرس دران راه نیابد و قیاس و قرینه را گنجائی نبود) شمع دیده‌وری افروختند - کوران گلشن‌سرای هستی از جوشش چشمهٔ بینائی و یافت هزاران چشم آگاهی شادی‌آمود بزم شهود گشتند - و لنگان عرصهٔ شناسائی را پای دانش‌خرام بهم رسید - رمدیافتگان دیدهٔ بینش را توتیای بصارت سرانجام پذیرفت - و لرزندگان شاهراه طلب را اعضای[۲] استقامت بدست درآمد - نخستین آنکه در هنگام رخصت سیّد عبدالله بر زبان آن خلاصهٔ آفرینش رفته بود که خبر فتح و فیروزی را تو خواهی آورد - دوم آنکه در همین روز در اثنای راه حضور شهودی را به نشأهٔ مثالی تعبیر فرموده نوید فتح و فیروزی میرسانیدند ●

حضرت شاهنشاهی بحصول این دو فتح والا نیازمندی افزوده در مراسم سپاس ایزدی همّت بستند - و گشایش این عقدهٔ دشوار اگرچه در حقیقت امر از میامن توجّهات قدسی گیهان‌خدیو است امّا در عالم ظاهر فراخ‌حوصلگی و کارشناسی و دوام جدگزینی خان‌جهان و راجه تودرمل و اهتمام سزاواران بے رو[۳] در چهره‌آرائی مقصود از گزیده تر اسباب توان شمرد - چون لشکر آسمانی تائید را در حدود آک‌محل با داؤد مقابلهٔ کارزار افتاد از قلبی جای میدان رزم آراسته نمیشد همواره بهادران هر دو طرف برآمده عیار همّت میگرفتند - و جوهر مردانگی را ببازار می‌آوردند و همگی اندیشهٔ تباه مغروران نخوت‌مند آن بود که هنگام رسیدن موسم باران هرآینه این لشکر روی در پراگندگی خواهد آورد - و اعیان لشکر نصرت‌قرین (که بیشترے از الوس چغتائی بودند) نمی‌خواستند که اینچنین مهمّ بزرگ بسرکردگی خان‌جهان (که از قوم قزلباش است) شرف انجام یابد - آن عقیدت نبود که برای کار صاحب خود مخالفت کیش و آئین منظور نداشته در برآمد مراد کوشند - ناگزیر چنین اندیشهای نا درست سدّ راه سعادت این گروه میشد - و نیز لشکر بنگاله بواسطهٔ شیوع وبا دل ازان دیار برکنده تمامی سعی آن داشت که این کار پیش نرود آن فروغ خرد کجاست تا دریابد که در پُر شدن پیمانهٔ زندگانی زمان و مکان سود و زیان نرساند مدّتے (که در علم ایزدی‌ست) همان‌قدر بظهور آید - خواه در بیشهٔ شیران بسر برد - خواه بر کنار

(۲) نسخهٔ [ی] عصای (۳) یعنی بے انفعال ●

چشمهٔ زندگي عشرت گزیند - و آن اخلاص کو که درخدمتِ وليِ‌نعمتِ خود جانفشاني کرده منّت سرخود نهد - و نیز چون در چشمِ صورت‌پرستان غنیم در کیفیّت و کمّیّت جلوهٔ افزایش داشت دلِ بمبارزت نمي‌نهادند - آن دوربیني نداشتند که برجنودِ اقبالِ روزافزونِ شاهنشاهي نگاهِ تشخیص نمایند - و نیز از مستحکمِ جا هنگامهٔ نبرد رونق نمي‌پذیرفت - آن فطرت نبود که استحکامِ جا را به نیروی دولت موازنه کنند - و نیز اشتدادِ باران و طُغیانِ آبها از رزم‌آرائي باز میداشت - از فُقدانِ شناسائيِ حقیقت آفاتِ آفاقي را بامداداتِ انفسي نمي‌سنجیدند - و نیز عسرتِ علّه و تسعّرِ نرخِ اشیا در نیروی همّت فتور انداخته بود - از بے توکّلي و خود بیني مسبّب نشناخته گِردِ اسباب مي‌شدند ٭

خانجهان و راجه تودرمل از تائیدِ اخلاص‌مندي و مزاج‌شناسيِ زمانه هرزه گوئیهای مردم ناشنوده دردلدهي و همّت بخشي وجدکاري کوششِ فراوان بجای‌آوردند - و ناملایمیِ همراهان را ببهای گران خریده جوهرِ خدمت بعیارِ تحسین میرسانیدند - وچون از نقوشِ پیشانیِ حالِ این‌گروه گشایشِ مقصود خوانده نمي‌شد درآمدنِ لشکرِ بهار همّت گماشته نوشتها فرستادند - و در روائیِ این‌کار و برآمدِ این‌امنیّت از درگاهِ والا استمداد نمودند - مظفّرخان باندیشهای مختصر کوته فطرتانِ روزگار وقت میگذرانید - تا آنکه سزاوارانِ بےروی جدگزین از درگاه رفتند - او ناگزیر باتّفاقِ شجاعت‌خان و محبّ علي خان و معصوم خان کابلي و میرمعزّالملک و سمانجي‌خان و میرزاده علي خان و ترخان دیوانه وسایرِاعیانِ‌آنصوبه لشکرے شایسته سرانجام داده رویِ‌بخدمت آورد - و در حدودِ کاکل پور[۲] مظفّرخان را رای برقرارداد نخستین شد - و از سخن‌آرائي و نکته‌گوئي با اکثرِبزرگانِ لشکر مقرّر ساخت که موسمِ باران شورشِ طوفاني دارد - دریں هنگام رفتن بآن ملک و کارنساختن خود را بای دادن است - مناسبِ دولت آنکه تا سپري شدنِ زمانِ باریدن درهمین‌حدود اقامت گزیده شود خانجهان (که از امتدادِ مقابله و اشتدادِ عسرت ستوه آمده است) معاودت نماید - در عنفوانِ طلوعِ سهیل (که آبها روی در نقصان آرد - و هواها خوشنما گردد) اولیای اقبال از راهِ یکتادلي متوجّهِ تسخیرِ بنگاله و استیصالِ افغانان شوند - دریں‌اثنا محبّ علي‌خان رسید - و از آگهیِ‌آن شورش[۳] پاسخ آرای شد که این بمیزانِ عقیدت بل‌معاملت سنجیدگي ندارد - هرگاه فرمان‌روای دانش‌پژوه دریں‌هنگام حکمِ‌جزم فرستاده باشند (که بصوبِ بنگاله شتافته پیکارآرای شویم) دیگر مصلحت بیني و تدبیراندیشي و توقّف‌گزیني را شایستگي نبود - بلی منشورِ مُطاع داشته یکدل و یکجهت روی بخدمت باید آورد[۴] - و کارِ دراز شده را بیاوریِ ایزدي و اقبالِ پادشاهي بانجام رسانید

(۲) نسخه [ز] باکل پور (۳) در [چندنسخه] بشورش (۴) در [بعضی نسخه] آورید ٭

ازانجا که این اندیشهٔ همّت‌الزای از سرچشمهٔ عقیدت و اخلاص بود دلنشین همگنان آمد - و آن طایفهٔ سنگ‌انداز تعویق خواهی نخواهی پذیرفته در میان آوردند که پیشتر از پیوستن بآن جنود سماوی تائید کارشناسان معتمد فرستادهٔ مبانی عهد و پیمان استوار گردانند - که چون عساکر فیروزی لوا یکجا شوند کارزار را در نقاب تاخیر نداشته بانجام این کار سترگ پای همّت بیفشرند - که مبادا رای اعیان لشکر پیش دل‌نهاد مبارزت نشدهٔ انتظار موکب مقدّس شاهنشاهی برند - و این لشکر نیز در چنین موسم از پای درافتد - بنابران میر معزّالملک و وزیر جمیل را فرستادهٔ خاطر ازان اندیشه فراهم آوردند ٭

چون نقش تسویف سترده آمد ناگزیر روانهٔ آن صوب شدند - روز مار اسفند بیست و نهم تیر ماه الٰهی لشکر بهار و بنگ پیوسته عشرت اقبال نمودند - خانجهان با کبار امرا پذیرا شدهٔ لوازم احترام بتقدیم رسانید - و درنشیمن خویش آوردهٔ جشن نشاط آراست - روز دیگر بمنزل‌گاه مظفّرخان رفته خلوتکدهٔ کنکش را مصفّا گردانید - بعد از درازی سخن و کوتاهی داستان دل‌نهاد کارزار[۲] شدهٔ بترتیب افواج و تسویهٔ صفوف پرداختند - قول بشایستگی خانجهان آراسته گشت - و برانغار بشکوه لشکر بهار رونق گرفت - و درجرانغار راجه تودرمل و جبّاری و باباخان قاقشال و اعتماد خان خواجهسرا و راجه گوپال و جمعی دیگر مقرّر شدند - و در هراول شاهم خان و مراد خان و جان محمّد بهسودی و اسمٰعیل بیگ ازبک و جمعی هنگامه افروز گشتند - و سر التمش اسمٰعیل قلی‌خان و قیاخان و برخی از مجاهدان قرار یافتند - و فوجهای غنیم بدین تفصیل پای جسارت افشردند - در قول داوٴد جای[۳] گرفت - دست راست کالاپهاز مقرّر شد - و دست چپ به جنید نامزد گشت - و در هراول خانجهان حاکم اوڈیسه و قتلو پرخاش‌جوی آمدند - روز سی و یکم تیر ماه الٰهی موافق روز پنجشنبه پانزدهم ربیع الثانی عساکر نصرت طراز روی برزمگاه آوردند - اگرچه تمام آن عرصه را آب فروگرفته راه جسر بر سر آن نبود بهادران جنود اقبال دامنهٔ کوه پیش‌نهاد همّت ساخته باعتضاد دولت روز افزون عزیمت ناموس‌آرائی و جانفشانی کردند - راهی شایسته پدید آمد - و نوید فیروزمندی ازین یافت ناگهانی شنودهٔ ترانهٔ طرب ساز کردند - و بآرایش صفوف پرداخته جویای کامروائی شدند چون قدری راه پی‌سپر اقدام همّت گردید سیاه آبی عمیق پیش‌آمد - نه روی گذشتن و نه رای برگشتن صورت پرستان ظاهرنگاه را بسیلاب اندوه فرو برد - و ژرف بینان اقبال تائید چشم عبرت گشادهٔ منتظر نیرنگی نیروی دولت شدند - درکمتر زمانی لوامع غیبی چهره‌افروز شادمانی گردید و آن دریای دشوار عبور پایاب گشت - کاردانان خبرت منش این‌سانحه را بمژدگی نصرت برگرفتند

---

(۲) نسخهٔ [ی] پیکار (۳) نسخهٔ [ی] نامزد گشت ٭

غنیم بر حقیقت حال آگهي یافته نبرد را طلبگار آمد - بابا خان قاقشال و جمعی بهادران جرانغار جنید فیروزي از آب گذشته تیزدستي نمودند - کالاپهاز و دلیران فوج مخالف پای ثبات افشرده جوهر مردانگي ببازار نبرد آوردند - هنگامهٔ کارزار گرمي پذیرفت - و عرصهٔ مبارزت رونق افزود • • بیت •

سنان بر سینهـــا سرلیز کرده • جهـــان را روز رستـــاخیز کرده

زخون چندان روان شد جوی درجوی • که خون میرفت و سر میبرد چون گوی

از نا مساعدی بخت بابا خان عنان تاب شد - مقارن آن جبّاري و برخی از دلاوران خدمت گزین پیوسته نیروی معاودت بخشیدند - آویزشهای سخت زنگ زدای جوهر مردانگي آمد - و نزدیک بود که مجاهدان دولت را قوائم همّت بلرزه درآید - راجه تودرمل با همّت اخلاص قرین و فطرت شجاعت پیوند رسید - و پای افشران عرصهٔ نبرد را اعتضاد سترگ روی داد - جان ستانان همّت مند کار از سر گرفته جوشش دیگر کردند - و هوش را پیرایهٔ عزیمت ساخته به چپقلشهای حیرت افزای غنیم را برداشتند کالا پهاز زخمین شده نجات در گریختن دید - بهادران پُر دل میدان وغا آراسته صلاح در تعاقب ندیدند - که خلابهای عظیم در پیش بود - و آگهي از فوجهای دیگر هم نداشتند - ناگزیر عنان کشیده تماشائی جلوهٔ اقبال شدند - غازیان برانغار در عیار افروزی شجاعت بودند که غنیم غبار آلود خاکستان ادبار گشت - و کارزارے سزاوار نگارش بظهور نیامد - و جنید (که شمشیر افغانان بود و شناسای فنون نبرد) بتائید آسماني زمین پیمای خواري شد - و باعث آنکه در همین شب (که آبستن صبح فیروزي بود) توپے از لشکر منصور بر جنید (که بر چارپائي غنوده بود) رسید - و از مصادمهٔ پایهٔ[۲] ران او خورد بشکست - و از والا همّتان هراول مراد خان و جمعی دیگر از آب گذشته پیشدستي نمودند - تهوّر منشان هنگامهٔ غنیم داد دلیري داده مبارزان اقبال را برداشتند - درین اثنا دیگر غازیان هراول و التمش پیوسته برگشتها را پای مراجعت دادند - و قدم جلادت افشرده عیار جان ستاني گرفتند • • مثنوي •

دو لشکر بهم کینه خواه آمدند • دلیران بناورد گاه آمدند

فرو رفت و بر رفت روز نبرد • بماهي نم خون و برماه گرد

یلان را زخون لعل تیغ ستیز • یکے جان سپار و یکے در گریز

شکسته سلاح و گسسته کمر • نه یارای دست و نه نیروی سر

خانجهان (که سرگروه مقدّمهٔ غنیم بود) بخراب آباد عدم شتافت - و سنگ تفرقه در جمعیّت مخالف افتاد - هنوز جنگ بقول نرسیده بود که انوار ماهچهٔ عنایت ایزدي جهان افروز شد - و نیّر

---

(۲) نسخهٔ [ب] پایه با ران او •

نبالِ شاهنشاهي روشني[۲] افزود - سپاهِ منصور از هرطرف تعاقبِ گریختها نمودند - و فوجهای مخالف از شرارهٔ تیغ آتش بار متاعِ ناموس سوخته سراسیمهٔ دشتِ هزیمت گشتند - بسیارے از سرگردانانِ بادیهٔ ادبار بِرودها و دریاها شتافته در موجخیزِ طوفاني کالای زندگاني را به سیلابِ فنا دادند - خانجهان بآئینِ گزیده درجستوجوی پیکار راه‌نورد بود که عرصهٔ نبرد را آوازهٔ فیروزمندي فرو گرفت - گلبانگِ تهنیت سوامع را افروزش بخشید - از هرجانبي صیتِ نقّاره صلّای[۳] شادي در داد - و دریں غلغلهٔ عشرت و ترانهٔ نشاط دارِدِ تباه خرد را مقیّد آوردند - همانا که اسپِ او در خلاب پای‌بند شد - و طالب بدخشي پسرِ خواجه ابراهیم (که از معتمدانِ میرزا هندال بود) از بدگوهري آن سرمایهٔ شورش را ازاں عرصهٔ کارزار اسپ[۴] داده کسیل نمود - ناگاه یکي از ناشناسان مُراد سیستاني و حسیني بیگ کُرد را آگاهي داد - آن بهادرانِ حقیقت‌گزین او را گرفته آوردند - دریں هنگام آن بد اندیش نیز همراهي گزیده بعزیمتِ[۵] شراکت بعربده درآمد - و از ظهورِ سانحه خجلت‌آلود گشت - خانجهان ازاں فتنه‌اندوز پرسید که آن پیمان که بستي و آن سوگند که خوردي چه شد او جلبابِ شرم از پیش برداشته بجواب درآمد که آن پیوندے بود با خانخانان - زمانے فرودآئید تا داستانِ دوستي سرائیده عهدے تازه اساس یابد - ازانجا (که گفتار آبادان در تیرگیِ خرابهٔ کردار فروغ نه بخشد) خانجهان از وفورِ کارداني نیرنگیِ حیله‌اندوزي و فسانه‌سازیِ آن بدگوهر فرا گرفته فرمود تا او را از گرانباریِ سرِ شوریده مغز سبکبار گردانیدند - و همان زمان همراهِ سیّد عبداللّه ساخته حقیقتِ اقبال‌آرائي عرض‌داشت - و تنهٔ آن فرومایهٔ پیمان‌شکنِ ناسپاس را بتّانده (که دارالملکِ آن‌دیار است) بر دار زدند ٭ ٭ مثنوي ٭

تعالی اللّه کرا باشد چنیں‌بخت ٭ که گیرد عالمے بے جنبشِ سخت
زہے چترِ بلندِ گوهرینش ٭ که ظلّ اللّه بود سایه نشینش
هنوزش[۶] تیغ[۷] تیز اندر نهفت است ٭ هنوزش یک گل از صد ناشکفته است
هنوزش فتحهای غیب پیش است ٭ هنوزش مژدها ز اندازه بیش است

چوں حقیقتِ ایں فتحِ بزرگ روشن شد نیایشِ یزدانِ مالک بخش و سپاسِ دادارِ شکوه افزا را اساسِ تازه نهاده آمد - بازارِ بخشش و بخشایش و افزودنِ مراتب رواج پذیرفت - و بنقده سیّد عبداللّه بجزائلِ انعامات اختصاص گرفت - و چندان زرِ سرخ و سفید در دامنِ امّیدِ او ریختند که نتوانست

---

(۲) نسخهٔ [ا ب] روشني افروز سپاه منصور گردید - و از هرطرف (۳) نسخهٔ [ا ز] صدای (۴) در [بعضی‌نسخه] دست دادهٔ (۵) در [بعضی‌نسخه] بدفع ستم شریکي - و در [بعضی] بعزیمت ستم شریکي (٦) در نسخهٔ [ز] ایں را مصراع دوم ساخته و دوم را اول (۷) در [چند نسخه] تیغ و تیر ٭

برداشت • و فتحنامهای نشاط افروز بوالیان اکناف[۲] و ناظمان ملک شرف صدور یافت - ز هے بخت والا که در عرض بیست و پنج روز به ثبات پائي و همّت گزینی مخلصان حقیقت اعتصام چنین دو فتح بزرگ (که از شهریاران عالي شکوهِ باستاني بروزگاران نقش ظهور کمتر بسته) عبرت افزای دیده وران شد - نخستین ریخته شدن آبروی رانا بخاکستان هزیمت - دوم گشایش ملک بنگاله و بیاسا رسیدن داؤد - اگرچه ظاهربینان را از ظهور امثال این سوانح شگفت آید لیکن آنان (که بجلائل نیّت و شرائف[۳] کردار خیرسگالیء اورنگ‌نشین اقبال آگاهي دارند - و باندازهٔ دانائیء خود حق‌شناسي و یزدان پرستي و خدایابیء خدیو مقدّس دریافته اند) از هزاران میمنت یکی انگاشته ناصیه‌آرای عقیدت گردند •

و چون عموم خلائق از چنین یورش دور دست بےهنگام در ستوه بودند آن جهان آگاهي سرعت مراجعت را پیشرو قوافل سپاس‌گزیني دانسته در عنفوان تباشیر صبح فیروزمندي بهمعنانیء اقبال روزافزون نشاط معاودت فرموده بدارالخلافهٔ فتحپور سایهٔ معدلت گستردند - جشنهای عالي ترتیب یافت - و بزمهای والا چهره‌گشای عشرت شد - پایهٔ صورت بلندي‌گرای آمد - و روزبازار معني رواج تازه یافت - و موجهٔ بخششهای سترگ تشنگان بادیهٔ احتیاج را سیراب ساخت • نظم •

چو دریائی که موج انداز گردد • گهر بیرون فشانده باز گردد
رعیّت پرور از بخشایش عام • چوبارانے که مي‌بارد بهنگام

از فروغ عدالت گیهان‌خدیو و حسن سعي[۴] خان‌جهان و یاوریء راجه تودرمل آن ملک وسیع بدست آمده مورد امن و عافیت شد - و عموم خلائق با تخالف مشارب و تباین اطوار بنزهتگاه آسایش درآمدند - و خاطر اقدس یکبارگي ازان ملک (که آنرا از قدیم بلغاکخانه گویند) مراهم گشت - یعني همواره از بدگوهران آن مرز و بوم غبار شورش ارتفاع یابد و همچنانکه اورنگ‌نشین فرهنگ افروز از دید آثار نیک اندیشي و خوب کرداري نیایش توفیق ایزدي بجای آورده دواعیء همّت را بالش بخشید جمهور آدمیان شکر نیک اختریء خویش را (که چنین فرمان‌روای دانش اندوز مهرآمود پرستار ایزد پاسبان رعیّت دوستدار بخشش و بخشایش یافته اند) عقد لزوم بر دامن باطن بسته فنون سعادت را غازهٔ چهرهٔ زندگیء خود گردانیدند • • بیت •

زمانه تا بود دوران او باد • برات دور در فرمان او باد

(۲) در [اکثر نسخه] اخلاص (۳) نسخهٔ [ا] شرائف طویت گزیدهٔ خیرسگالی (۴) نسخهٔ [ب ز] پاسبانیء •

و از سوانح آنکه قطب‌الدّین‌خان برتبهٔ پنجهزاری شرف اختصاص یافت - کدام روز که آن کارشناس ملک صورت و معنی منسوبان دولت ابدپیوند را از دور و نزدیک بپایهٔ عُلیای امارت نرساند - و ازانجا (که سرانجام نشأ صورت بانزایش تدریجی انتظام پذیرد) قانون نصفت و سویّت را شمسهٔ پیشطاق آگهی ساخته مدارج خدمت‌گذاران بارگاه سلطنت مرتبه بمرتبه می‌افزاید - هم عیار جوهر جهانیان گرفته میشود - و هم بازار دنیا رواج می‌یابد - اگر شرح آن نگاشته آید این شگرف‌نامه بر نتابد - ناگزیر باعاظم امور پرداخته از جزئیّات دست باز دارد - نی نی[2] هر جزئی بارگاه والا کلّی عالم بالاست - لیکن شرح تمامی سوانح این دولت دوام طراز از حیطهٔ حوصلهٔ بشری بیرون است تا بمن شوریده‌دل انجمن امکان چه رسد - خصوصاً که بارهای تعلّق بر دوش عنصری گرفته با دل سبک و خاطر پراگنده آهنگ تجرّد حقیقی و گریوهٔ نشینی تنگنای خمول و گسستن علاقهٔ هیولانی آرام ربای اطمینان بود - و (چون در نگارش این داستان آگهی برخلاف رسمیان عادتی عبادت ایزدی و سپاس نعمت رسیدگی رهنمای بادیهٔ حقیقت است) با چنین کشاکش مختلف بعزیمتی درست و فطرتی حق‌گزین و دلی تسلیم[3] روی در سرانجام این کار سترگ دارد - و بحکم قدسی توقیع خرد اگر دست بدامن کل نرسد ناچار از جزو کناره نتوان گرفت - و اگر بگلگشت راه نباشد از استشمام روائح نتوان روی درهم کشید - لاجرم بذکر برخی صوادر بارگاه اقبال اوّلاً سرمایهٔ سعادت خود سرانجام میدهد و ثانیاً آگهی‌طلبان انصاف‌منش حال و آینده را ارمغانی تازه آماده میسازد - باشد که ذریعهٔ آن شود که در دلی جای گیرد - و از صدر نشینان قبول گردد •

و از سوانح فرستادن فوجی ظفرطراز بسزادادن دودا پسر رای سرجن حاکم رنتهپور است آن بدنهاد فرومایه بی رخصت بموطن خود بوندی[4] شتافته دست تطاول برگشود - اورنگ نشین دادگر صفدرخان و بهادرخان و محمّدحسین شیخ و کانْدر[5] رای و جاندون سلطان و جیمل و طایفهٔ از نبرد دوستان خدمت‌گزین را نامزد فرمود که آن بدمست ناعاقبت‌بین را خمارآلود ناکامی سازند و عموم توطّن‌گزینان را حراست نموده استظلال عافیت نمایند •

نهضت موکب مقدس بصوب اجمیر

خدیو خداپرست حق‌سگال را روز اسفندارمذ پنجم مهرماه الٰهی عزیمت طواف روضهٔ فیض‌بخش خواجه معین‌الدّین سنجری از مشرق خاطر قدسی سربرزد - با برخی از ملتزمان بارگاه تقدّس و طایفهٔ

---

(۲) در [بعضی نسخه] بی غلطم (۳) در [بعضی نسخه] دلی بی‌غم (۴) نسخهٔ [ا] لوندی (۵) نسخهٔ [ا] کاندا - و نسخهٔ [ب] کاندی •

از اُمرای عقیدت‌منش سمندِ اقبال را جلوهٔ مراد دادند - در نخستین منزل میرزا خان بحکمِ والا از گجرات آمده بسجدهٔ پیشانی و زمین‌بوسِ مژگانی افتخار یافت - پادشاهِ دانش پژوه کثرت را نقابِ وحدت ساخته شبِ مهرشازدهم مهرماهِ اِلٰهی در خطّهٔ فیض‌اساسِ اجمیر نزولِ رحمت فرمودند مراسمِ زیارتِ آن مشهدِ قدسی بجای آمد - و طوائفِ انام (که از اکنافِ جهان و اطرافِ عالم برای استیفای حاجات گرد آمده بودند) کامروای عشرت گردیدند - و عمومِ خلائق و جمهورِ مردم از موائدِ افضال بهرهٔ وافر و نصیبهٔ وافی برداشتند - نغمه‌پردازان در فنونِ موسیقی سامعه افروز آمدند - اصحابِ شوق دست‌افشان و پای‌کوبان غمزدا گشتند ۞ ع ۞ مطربان هم باده میدادند لیک از راهِ گوش ۞ مظاهرِ شهرستانِ عادت را آئین بستند - و بباطنِ آبیاریِ گلشن‌سرای حقیقت طراوت تازه آورد ۞

و از سوانحِ آنکه کنورِ مانسنگهه و سایرِ اُمرای اینصوب جبهه‌سای آستانِ جلال گشته صفا افزای آئینهٔ پیشانی شدند - این گروهِ عقیدت‌مند بعد از طلوعِ لوامعِ اقبال و فروشدنِ ستارهٔ بخت رانا بکوهستانِ هزیمت درکوکنده[۲] (که بنگاهِ آن شوریده رای بود) رخت اقامت افکندند - آن راندهٔ درگاهِ ایزدی در تنگناهای کوهستان روی در خمول آورد - و اُمرا دوراندیشی بکار برده در جستجوی او تکاپوی ننمودند - و از رهگذرِ دشوار یابیِ آذوق ازان سنگلاخ برآمده در فراخنای صحرا لوای عشرت برافراختند - حیله اندوزانِ هنگامه ساز چنان بمسامعِ همایون رسانیدند که در استیصالِ آن گردآلودِ خاکستانِ خواری تساهل ورزیده اند - و نزدیک بود (که اُمرا در عتابِ سطوتِ پادشاهی درآیند) از دیده وریِ وژرف‌نگاهی (که آئینِ والای گیتی‌خدیو است) پرده از روی تسویلِ آن سخن‌سازانِ بدکیش برداشته آمد - و از سوانحِ عشرت افزای آنکه روزِ باد بیست و دوم مهرماهِ اِلٰهی (که سعادتِ زمان و فرخندگیِ وقت لمعهٔ ظهور داشت) آن نقدِ گنجینهٔ آفرینش را بآئینِ مقرّر بجلائلِ امور سنجیده بخشش و بخشایش را عیار گرفتند ۞

و از سوانحِ آمدنِ پیشرو خانِ بدرگاهِ مقدّس و رسانیدنِ مژدهای فیروزمندیِ نخستین شکستِ پامتیِ گجپتی و رسیدنِ ببادافراه - و اجمالِ این تفصیل آنکه از واژونیِ بخت و صعوبتِ مداخل و دشواریِ مخارجِ بنگاهِ راهِ فرمان‌پذیری گذاشته نخوت آرای شد - چنانچه مجملی گذارش پذیرفت - و در اندیشهٔ تاراجِ غازی‌پور بود که شهبازخان با جنودِ اقبال رسید - اساسِ ثباتِ آن تبه‌کار بلرزش درآمد - صلاحِ کار در گریز دیده بصوبِ گذرِ چوسه شتاب آورد - و مبارزانِ نصرت‌قرین در تعاقب همّت بسته جدگزین آمدند - او از آبِ گنگ گذشته بعزیمتِ پیکار پای افشرد بهادرانِ کارطلب بتکاپوی تمام سفائن بهم رسانیده روی در عبره نهادند - از نیروی همّت‌مندی

(۲) نسخهٔ [۱] کوه کنده ۞

این گروه بدمشت انهزام[2] سرگردان شد - و کشتیها و توپها و برخی از اسباب مکنت او بتصرف غازیان شهامت‌منش درآمد - در اثنای راه عبور فوج ظفرقرین بحوالی قلعهٔ مهد[3] افتاد - مبارزان گیتی‌گشا در محاصرهٔ آن پای جلادت افشردند - و سنکرام سردار حصار سپردن کلید را دست‌آویز گشایش مقصود گردانید - شهبازخان آن دژ را بکاردانان سپرده سزای گجپتی پیش‌نهاد عزیمت ساخت - آن مُدبر بدرختان[4] حواشی بهوج‌پور (که نشیب و فراز بسیار داشت) پناه برد - مجاهدان عقیدت‌گزین هرچند عرصهٔ تیزدستی پیمودند سودمند نیامد - آن غنودهٔ بخت از دورباش سطوت اقبال صلاح در پیکار ندید - لشکر منصور معاودت نموده مسلک دیگر پیش گرفت - روز دیگر آن قابوجوی فرصت جوی برکنار رود آمده تا شب گرد پیکار برانگیخت - و از شکستگیهای زمین و تنگنائیهای مرز بهادران پُردل را خرد صلاح اندیش نگذاشت که روبروی غنیم عبره نمایند - برهنمونی سنکرام بغارتگری بنگاه او گام فراخ نهادند - و در چندین جا مبارزتهای سترگ و نصرتهای والا روی نمود چون آن تاریک باطن از نورستان روز ناامید شد شبخون آورد - و بسعی خویش در ظلمت‌آباد ادبار سرنگون آمده غبارآلود خجالت به‌جگدیس‌پور (که محکم‌ترین جایهای او ست) شتافت - و کارافزایان لشکر نصرت‌طراز[5] قریب دو ماه دربریدن درخت‌زار آن حوالي تیزدستي کردند - به نیروی اقبال شاهنشاهي قلعه مسخّر شد - و زن و زاد آن بدسرشت اسیر کمند قهرمان سطوت ایزدي آمد - و او گردآلود خاکستان بےناموسي روی در خمول آورد ٭

و نیز پیشروخان معروض داشت که دران شب (که آبستن فتح بزرگ بود) بتوجّه شاهنشاهي حمایت ایزدي حصار من گشت - تا ازان بلای جانکاه رستگاري یافتم ٭ و شرح این موهبت والا بطرز اختصار چنان‌است - ازان باز که در بند آن نخوت‌مند خودسر افتادم هیچ روزے نبود که آنرا دم واپسین نشمرده‌ام - و از برکات یادکرد گیهان‌خدیو گزندے نمیرسید - خامه زمانے که با جنود اقبال کارزار داشت - و از همه بدیعتر شبی (که آن گران‌خواب تیره‌بختي بادیه‌پیمای هزیمت گشت) قریب هفتاد آدم از گرفتاران رهنمای عدمستان شدند - ازانجمله چهار کس از همراهان من بودند هرکدام را بیکے از حق ناشناسان سپرد - که دران تنگنای درخت زار از هم گذراند - آنکه بجان‌ستانی این ناامّید مقرّر بود مرا بگوشهٔ برده درگسیختن تار و پود هستی من همّت گماشت - و من ذات مقدّس شاهنشاهي را وسیلهٔ تقرّب ایزدي ساخته روی نیاز بمبدای فیّاض آوردم - و سر بگریبان توجّه فرو بردم - که اگر حراست این کاخ استخواني صورت نه بندد در نزهت‌گاه تقدّس غرفهٔ عالي

---

(۲) نسخهٔ [ی] انهدام (۳) نسخهٔ [ب ی] مهدا (۴) نسخهٔ [ا] بدقت بسیار (۵) نسخهٔ [ب] نصرت قرین ٭

لباس یابد - و چون زمانِ دراز سپري شد و اثرے ازان جلّادِ آهن جگر پدید نیامد سر برداشتم و به نیایش و نیازمندي پیش آمده زبانِ استکشاف گشود - که از صدر نشینانِ بزمِ شهودي با گزیده مردِ کارگاهِ طلسمي - هرچند همّت گماشتم نیروی دست یاوري نکرد - من در پاسخِ او داستانِ بیکوخدگي و نیرنگیِ اقبالِ شاهنشاهي را سرائیده بار رهگرای شدم - هنوز این گفتارِ حقیقت سپري نشده بود که کجبختي را گذر برما افتاد - ازانجا (که خواب آلود ناکامي بود و بختِ بد پرده برچشمِ آگهیِ او فرو هشته) این داستانِ عبرت را افسانهٔ سخن سازان اندیشیده مرا بجانستانے دیگر سپرد او نیز در برانداختنِ اساسِ عنصري کوششِ فراوان نمود - و من همچنان تصوّرِ ذاتِ مقدّسِ خدیوِ صورت و معني را حرزِ خود ساخته متوجّهِ درگاهِ الٰهي بودم - هرچند این تناورِ زورمند نیروی خود را بکار برد شمشیر از نیام برنیامد - ناگاه آن آوارهٔ دشتِ ادبار را بار برما گذر افتاد - از ظهورِ سرگذشت برآشفته روی درهم آورد - چون سراسیمگیِ سترگ داشت (از یک جانب بیمِ جان و ترسِ گرفتاري بدرگیِ ازلیِ جوهرِ عقلِ او بود - و از طرفِ دیگر اندیشهٔ بنه و بار رساندن بمامن[۲]) راهِ سعادت گم کرد و باشارتِ او همان جلّاد مرا بر فیل گرفته روان شد - تا در آرام جای بفراغِ خاطر کار بانجام رساند فیل نو استینناس و بدراه بود - آن مرد آزار یافته خود را بپایان انداخت - و در وقتِ افتادن لگدے باو رسید - و هوش از سر برفت - و مقارنِ آن فیل آوازے هولناک کرده رو بگریز نهاد از شنیدنِ این صدای مهیب هرکدام از فیلانِ دیگر بناحیتے شتابان شد - در اندک فرصتے به بیابانے رسیدم که نشانِ آدمیان نبود - دران تیز روي هردو دستِ خود را (که بسته بودند) در گردنِ فیلبان انداختم - تا گلوی او را بیفشرم - و چون کارِ او سپري شود خود را بگوشهٔ سلامت رسانم - و فیلبان را خیال آنکه خود را بمن محکم میسازد - آخر حقیقتِ کار دانسته او بهزار حیله خودرا بپایان انداخت و فیل همچنان گرمِ دویدن بود - در لوامعِ سحري آرامش گزید - خویشتن را ناگزیر بر زمین افکندم و بروی افتادم - و از خود رفتم - نیم روز نیّرِ آگاهي لمعهٔ بینش داد - با هزار گونه ناتواني براه آوردم - سوارے بنظر درآمد - و مرا بیگانه اندیشیده تیز روان شد - و من از گروهِ آشنا پنداشته آواز برکشیدم - شناسائي پذیرفته سجدهٔ شکر بجای آورد - او یکے از منتسبان بود که در جستجوی من گام فراخ میزد - بر شگرف آثاري[۳] تصوّرِ آن ذاتِ قدسي و نیرنگیِ تائیداتِ ایزدي نیایش کنان بخانهٔ زین برآمده عشرت گزین و سپاس آرای شدم - درین هنگام آوازِ نقّاره رسید - بآنصوب شتافتم عرب بهادر را با جمعے از سپاه دیدیم که در تفحّصِ حالِ من بود - بهمعنانیِ او به شهباز خان پیوسته حقیقتِ دستگیریِ شاهنشاهِ صورت و معني گذارش نمودم - جهانے از ظهورِ این کرامتِ بزرگ

---

(۲) نسخهٔ [ا] بمامني (۳) نسخهٔ [ا] شگرف کاري •

ناصیه سای آستان عقیدت گشتند - بنازم برنگ‌آمیزی تصرفات والا که دوران حواشی بساط عزت را
پنهان پرتو دیده‌بانی حراست و رهنمائی میفرماید - و سعادت منشان بارگاه حضور از دید لوامع
غیبی جلا افروز دیدهٔ دل میشوند - چنانچه بارها درین یورش همایون فرزندان گسسته امید او را
بنوید زندگی و مژدهٔ آمدن شادی‌آمود گردانیدند - برخے از فرو رفتگان گرداب بے‌دانشی (که تراوش
حقیقت را دلدهیهای رسمی اندیشیده) از غنودگی بےخبری عرق‌آلود خجالت برخاستند
لله الحمد که همواره اورنگ‌نشینی وحدت در کثرت بفنون بدائع اخلاص‌گزینان ملک صفا را بفزونستان
افزایش میبرد - و تیره بختان ظلمت‌آباد نادانی را چراغ هدایت افروخته آشنای روشنائی میگرداند
انفاس مقدس خدا شناسان بلند اقبال اگر امثال این عجائب نتیجه بخشد چه شگفت - و جبهه سایان
آستان[۲] نفوس قدسی را اگر اینچنین فرجے بعد از شدت روی دهد چه بدیع - لیکن عادتیان
مختصر همت از کوتهی دریافت برگزیدگی حقیقی و پیشوائی معنوی در ژنده پوشان صحرای
تجرد پنداشته از ظهور اینچنین خوارق هزاران بار استعجاب بر حوامل گران پای خاطر بربندند
و از غرائبی که عرضه داشت آنکه در اثنای گرم‌روییها بشخصے مسلسل رسیدم - او بر تنهائی من بخشوده
ملازم خود را همراه ساخت - در برابر این مردمی اورا خلاص گردانیدم - و در همین روز چنانچه او از یمن
جدائی آن[۳] مشوم از تنگنای وحشت برآمد من بشومی قدم او بزندان افتادم - و در مبادی شبی که سحرش
ازین بند جانکاه رهائی یافتم او را با بسیارے از اسیران بکو نیستی فرستاده بودند - و همان‌طرز که از
شامت صحبت او ببلا گرفتار شدم از برکت دوری او کامیاب خرسندی گشتم •

و از سوانح زدودن نقش هستی بیرن[۴]سال است - [چون پرتو سواطع[۵] سماوی (که چراغ افروز
اقبال روزافزون ست) گیتی را آوارهٔ دشت ادبار ساخت - و با آنکه شبرگدهه آسا دژے پناه سترگ بود
از سراسیمگی و بیم‌ناکی خار ناکامی در پا بکوهستان رهتاس شتافته طیلسان خمول بر دوش گرفت]
بیرن‌سال برادر او با بسیارے از بهادران شورش‌منش درخت‌زار پر نشیب و فراز آن حواشی را
گوشهٔ اطمینان خود گردانید - تیزدستان عرصهٔ مردانگی پی آن مدبر گرفته ناگهانی ریختند - او با جمعے
انبوه بکوهستان فنا فرو شد - و غنائم فراوان بدست آمد •

و از سوانح اقبال‌افزای گرفتن قلعهٔ رهتاس است - ازانجا (که اخلاص‌گزینی و کارافزائی
و خدمت نفروشی کلید کامروائی و گره گشائی معاقد امور و جلائل مقاصد است - که حصول آنرا جهانیان
دشوار پندارند) بمیامن این کردار گزین قلعهٔ (که تسخیر آن بیاوری اسباب پایهٔ تعذر داشت)

---

(۲) در [بعضی نسخه] آستانی مقدس را (۳) در [چند نسخه] آن میّار (۴) نسخهٔ [ا ی] پوری‌سال
(۵) نسخهٔ [ب] سعادت سماوی •

آسان روشی و کمتر سعی میسّرگشت - چون گجپتی درخمارستان ناکامی بغمهای گوناگون پایمال حوادث گردید پسر او سریرام با متهوّران شوریده رای لوازم قلعه داری سرانجام داده در شیرگدهه نفس‌گیر استکبار شد - شهبازخان با جنود ساری اعتصام در محاصرهٔ آن پای جلادت افشرده درساختن ساباط و سایر مراسم قلعه‌گیری اشتغال نمود - بیشترے از سرکشان آن سرزمین پی‌سپر شاهراه فرمان‌پذیری گشتند - درین هنگام از رنگ‌آمیزی اقبال گلے تازه چهره‌افروز چمن‌زار خواهش شد و مجمل این مفصّل آنکه درینولا (که این ناحیت از امیرے بزرگ خالی بود) رهتاس بدست جنید افتاد - و بسیّد محمّد نام از معتمدان خود سپرد - چون کار او سپری شد چندگاه باندیشهٔ تباه در حراست آن اهتمام کرد - و از فُقدان استظهار شایسته با خویشتن سگالید که بذریعهٔ یکے از مرتمنان بارگاه دولت بدست‌آویز چنین پیشکشے خود را از منتسبان سعادت اندوز گرداند - لیکن از وفور سطوت اظهار نکردے - درین هنگام راهداران حواشی آن حصار آسمانی ارتفاع (که بے اتّفاق آن مردم نزدیک آن کوه شدن دشوار باشد) از سهم[۲] ناکی شکوه لشکر منصور آمده دولتخواهی گزیدند - و مظفّرخان نیز با عساکر صوبهٔ بهار روی بتسخیر نهاد - متحصّنان را پای شکیب از جای رفت - بمقتضای جنسیّت معتمدان خود را پیش شهبازخان فرستاده امان طلبیدند - او بگشاده پیشانی قبول خواهشهای آن گروه نمود - و با برخے از دلاوران بسرعت شتافته درآمد - و دژنشینان حیرت‌زده را کامروای مسرّت گردانیده سپاس ایزدی بجای آورد - و مظفّرخان از شنودن[۳] آن نصرت انبساط بخش اندوهگین بازگشت *

و از سوانح گشایش قلعهٔ شیرگدهه است - چون به‌نیرنگی اقبال روزافزون رهتاس بدست آمد توطّن گزینان این کوه‌پایه را پای همّت بلرزید - و پیشتر از آنکه پرده از روی کار برگیرند سریرام سرگروه این گروه از افزونی هوشمندی شکوه این دولت ابدپیوند دریافته شهبازخان را دید - و کلید قلعه سپرده واژونی بخت را چاره‌گر شد *

و از سوانح فرستادن افواج نصرت قرین بصوب جالور و سروهی و کامیاب شدن ایشان - چون بمسامع همایون رسید (که تاج‌خان جالوری سر از فرمانبرداری پیچیده - و دیوره[۴] رای سروهی نیز از نادانی پاسبان احکام بندگی نیست) ترسون‌خان و رای رایسنگهه و سیّد هاشم بارهه و برخے از کاردانان هنگامهٔ مبارزت نامزد شدند که نخستین بسخنان دلاویز موعظت رهنمای شاهراه اطاعت گردند اگر باین طرز دانا پسند خردگزین کارساخته گردد مسلک پیکار نسپردن احراز رضامندی الٰهی اعتقاد کنند - و گرنه بعرصهٔ نبردگاه پای همّت افشرده مرضی ایزدی منحصر در گسیختن تار و پود هستی آن نفوس شرارت اندوز دانند - مبارزان خدمت‌گذار در اندک فرصت بجالور رسیدند - و تاج‌خان

---

(۲) در [چند نسخه] بیم ناکی (۳) نسخهٔ [ب] منوح (۴) نسخهٔ [ا ب ی] و سلطان دیوره رای *

دستآویز ندامت خود را به فتراکِ دولت ابدپیوند بست - و چون این کار بآسان روش ساخته آمد عزیمتِ سروهی نمودند - رای آنجا را نیز بخت غنوده بیدار گشت - و با روی شرمگین به منصبان دولت پیوست - و باتّفاق تاج‌خان بعبادتِ سجدهٔ آستانِ مقدّس روانه شد - و بحکمِ والا ... خان بایالتِ پتنِ گجرات شتافت - وسیّد هاشم و رای رایسنگهه در قصبهٔ نادوت (۲) رختِ اقامت ... متمرّدانِ آن ناحیت را ایل کردند - و مداخل و مخارجِ رانا بسته آمد •

و از سوانحِ توجّهِ رایاتِ جهانگشای بصوبِ کوکنده است - خاطرِ مقدّس انتظامِ ملکی را ... شکارِ آنجانب اندیشید - تا سرکشانِ آن ناحیت یکبارگی آوارهٔ دشتِ ناکامی گردند - و از فیضِ قدومِ شاهنشاهی ساکنانِ آن مرز و بوم نورِ سعادت گزینند (۳) - و تماشای صنائع ایزدی روشنی افزای ... استعداد شود - و بر انداختنِ بدکاران چون نواختنِ خیراندیشان (که از گزیده‌ترینِ عباداتِ ایزدی و سرچشمهٔ مکارمِ کونی و الٰهی ست) بهنجارِ شایسته بے شایبهٔ منّتِ خدمت فروشان بے مداخلهٔ تزویراتِ گروهِ فتنه اندوز تحقیق‌پذیرد - و طرازِ صورت بطرزِ معنی سرانجام یابد - چه خوش کارے ست که هم غازهٔ عبادت بر روی دارد - و هم چهرهٔ افروزیِ تربیت را دستاویزے سترگ اگرچه در نظرِ نخستین خیراندیشی در حقِ نیکان است لیکن بژرف‌نگاهی روشن گردد که در بارهٔ بدکاران نیکوئی خواستن بود - و هرچند در دیدِ اوّلی تنبیه کردنِ سرکشانِ شورش‌منش نماید امّا بمعنی سرمایهٔ سعادتِ اخلاص‌گزینانِ عقیدت‌منش باشد - که به نیروی تکاپوی شایسته عیارِ جوهر بمیزانِ ... رسد - تا نواختنِ پیشین و سرمایه افزودنِ حال خاطرنشینِ صورتیانِ عادتی گردد - و پیداست ... اشغالِ سلطنت اوّلاً بالذّات بر ذمّتِ اورنگ‌نشینانِ فراخ‌حوصله از بارگاهِ سلطانِ خرد نشانِ لزوم ... رو شاهنشاهِ خداشناس کارے (که از ملازمانِ عتبهٔ اقبال بخوبترین وجهے تمشیت نیابد) ... بنفسِ اقدس همّت می‌بندند - بنابران دریں ایّام (که عنفوانِ شعشعهٔ نیّرِ اقبال است) ظهور انداخت (که رانا درکوهستانِ جنوبی سر بشورش برداشته است - و رای نراینداس ... اندر علمِ استکبار می‌افرازد - و همچنان طایفهٔ دیگر از بدگوهری مفارقِ نخوت می‌خارند) ناحیت پیش‌نهادِ عزیمتِ والا شد - روز مار اسفند بیست و نهم مهر ماهِ الٰهی باشارهٔ عالی اُمرا و طوائفِ ملازمان (که دریں یورش سعادتِ حضور داشتند) جوق جوق بزیورِ فولاد آراسته رآمدن گرفتند •

• بیت •

یلان غرقِ آهن ز سر تا بپای • چو صورت که گیرد در آئینه جای
چنان مرد خود را درآهن گرفت • که مژگانِ او شکلِ سوزن گرفت

---

(۲) نسخهٔ [ی] نادوت (۳) نسخهٔ [ا] گیرند •

دریں ... آں شهسوارِ عرصهٔ آگهي بیشترے بر فیلِ بالصدر جلوهٔ اقبال داشت - با آنکه عنوانِ سواري
... سکار بود و بجز چندین ملتزمانِ خدمت سعادتِ حضور نداشتند لشکرِ گران بظهور آمد
... ماهِ الهي به پرستشِ ایزدي (که در انتظامِ نشأهٔ صورت سرانجام پذیرد) از خطّهٔ
... و بصوبِ توکنده نهضت فرمودند - و بحکمِ والا اُمرای‌کشک هر روز بعد از خدمت‌گذاري
... پاسبانانِ مراسمِ آگهي شدندے - و هنگامِ نیکوبندگی حضور در پیشگاهِ تقدّس شرفِ کورنش
... چون راياتِ اقبال بقربِ گاهِ مقصد رسید بسیارے از نخوت‌گزینانِ آن مرز جبهه‌سائی عبودیت
... - رانا از سطوتِ شکوهِ شاهنشاهي در کوهستانِ خمول فرو شد - از راهِ دیده وري و دوراندیشي
...الدّین خان و راجه بهگونتداس و کنور مانسنگهه با برخی از منتسبانِ بارگاهِ خلافت رخصت یافتند
که در حالِ جبال درآمده آن گروه‌نشینِ بدکیش را بدست آورند - و قلیج‌خان و خواجه غیاث‌الدّین علي
آصف خان و میر غیاث‌الدّین علي نقیب خان و تیمور بدخشي و میر ابوالغیث و نورم قلیج(۲)
و بسیارے از مجاهدانِ عرصهٔ نصرت را دریں‌تاریخ بصوبِ ایدر فرستادند - که آن سرزمین را از خس
و خاشاکِ ناسپاسانِ گردن افراز پاک سازند •

و از سوانحِ توجّه فرمودنِ اورنگ‌نشینِ اقبال بیورشِ حجاز - و بالتماسِ اعیانِ دولت فسخِ
آن عزیمت نمودن - گیتي‌خدیو از وفورِ خداپرستي و فرطِ حق‌شناسي در گرد آوریِ رضای(۳)
ایزدي دوامِ تکاپوی دارند - و با وجودِ گلچوری خزائنِ صورت و معني از فراخیِ حوصله و افزونیِ
استعداد یافته را ناهارشکیِ خواهش ندارند - و ازانجا (که شمسهٔ پیشطاقِ بینش را نورِ جهان‌افروزِ
حقیقت فروگرفته) بر حسنِ روزافزونِ خویشتن نگاه نیفتد - و همواره بینشِ جویائي از سراپای مشرقِ
خاطر تابان و فروزان باشد - و در جست‌وجوی نشانِ آن بے‌نشان پای همّت رهگرای بود - دریں اثنا
طایفهٔ از لوندانِ ملکِ سادهٔ لوحي (بیتابیِ شهسوارِ تقدّس را در عباداتِ جسماني خاصه طوافِ
مشاهدِ دوردست دیده) سیرِ حجاز را بتازگي سامعه‌افروزِ آن پویای بادیهٔ طلب گردانیدند
و با آنکه از فروغ افزائیِ خرد در پیشگاهِ خاطرِ حق‌اندیش روشن بود (که آن گامِ نخستینِ تجرّد گزینانِ
حق‌جوی ست - و رفتگانِ این راهِ دراز چه جای رسیدگانِ سرچشمهٔ مقصود ازین خاکستانِ صورت پرستي
دامن برچیده همّت در کارِ دیگر بسته اند - و بزرگانِ ملکِ تعلّق را مهمّ دیگر در پیش - و عبادات
این گروه بآئینِ دیگر - خاصه فرمان‌دهانِ دادگر خصوصاً چنین گیتي‌آرای که بارِ جهانیان بر دوش
معدلت گرفته ولایتِ چندین سلاطینِ والا شکوه را بفنونِ تدبیر و لمعانِ شمشیر دارالامن دارد
کجا این قسمِ عبادات در حقِّ ایشان تجویز کرده آید) شهریارِ خدا دوست را بمقتضای سرانجامِ اسبابِ

---

(۲) نسخهٔ [ز] نورقلیج (۳) نسخهٔ [ی] رضاجوئیِ ایزدي •

سالا جامعیّت عزیمت این سفر دامنگیر همّت شد - منظوران بارگاه سلطنت و دانش منشان بزم اقدس بهیشهای نشاء تعلّق و تجرّد را (چنانچه بر خاطر حقیقت آمود روشن بود) مذکور ساختند و بعرض (که حق اساسان راستی اندوز معروض دارند) بموقف عرض مقدّس رسانیدند که برخی از حقیقت اندوزان والا فطرت (که به نسبت این طایفهٔ قدسی امثال این امور روا داشته اند) مشروط بآنست که ازان گرد فتور بنزهت آباد رعیّت پروری نه نشیند - سریر آرای معدلت بمقتضای دریافت والای خویش و بموجب پاس خاطر اخلاص مندان یکدادل نقش آن داعیه از لوحهٔ خاطر ستردند - و چون صورت لزومی انعقاد یافته بود رای صواب اندیش بران قرار گرفت - که یکی از دست کرداران معامله دان بآن دیار فرستاده شود - تا همچنانکه بآن بازگشت معنوی جوهر[2] گرانبهای حقیقت زدوده آمد باین ادای نیابتی پاس ظاهر نیز شده باشد - سلطان خواجه نقشبندی را (که از صفات مذکوره نصیبهٔ فراوان داشت) در تاریخ مسطور امیر حاج گردانیده رخصت ارزانی داشتند - و مبلغ شش لک روپیه نقد و دوازده هزار خلعت ضمیمهٔ افضال گشت - تا بفروغ دیده وری مراتب شایستگان احسان دریافته بخشش ستوده نماید - و عامّهٔ غربت گزینان این راه دراز را بجزائل انعام بی نیاز گرداند - و حکم مقدّس شرف نفاذ یافت که تجرّد منشان آن مرز (که از شغل پیراستن نفس فرصت مکاسب و حرف ندارند) و سایر احتیاج مندان قناعت پیشهٔ آن بوم نگاشتهٔ قلم تحقیق ساخته نسخهٔ منقّح بدرگاه والا آورد - غرض ازین اندیشهٔ قدسی آنکه هرسال یکی از آگاه دلان بارگاه اقبال بدان دیار رفته عموم محتاجان آن ناحیت را از مایدهٔ احسان شاهنشاهی چون آرزومندان سایر اقلیم احتظاظ وافر بخشد - درین قافلهٔ سعادت اصناف آدمی علی الخصوص منسوبان خانوادهٔ نظر و اشراق و منتسبان استدلال و شهود فراوان بار دولت بستند - هرگز چنین وفود برکات طلب از هندوستان عزیمت آن صوب نکرده بودند - سعادت یار کوکه و شاه خواجه و ملک[3] محمود و قاضی عمادالملک و مولانا عبدالرحمن واعظ و ملّا عبدالله وفادار و خواجه اشرف و خواجه حسین علی فرخاری و مولانا فضلی نوشاد و شاه میرزا و جمال خان بلوچ رهنورد غربت گشتند - و از وفور عاطفت فرمان مطاع شد که امرای رخصت یافته بدرقه باشند - آن[4] کاروان بزرگ از راه گریوهٔ هلدی با لشکر منصور بکوکنده شتافت - و از تنگیها و عقبها گذشته به پنواره رسید - ازانجا قطب الدّین خان و راجه بهگوانداس و سایر لشکر فیروزی (که باستیصال رانا تعین شده بودند) بآن[5] حدود معاودت نموده بصوب کوکنده روانه شدند - و چون بموطن آن شوریده بخت پیوستند از سطوت عساکر نصرت اعتصام بکوه خمول

---

(۲) در [اکثر نسخه] نشان تخم حقیقت - و در [بعضی نسخه] حقیقی (۳) نسخهٔ [ا] ملک محمود بهار و قاضی (۴) در [چند نسخه] سران کاروان بزرگ (۵) در [بعضی نسخه] بآن خدمت معاودت نموده •

فرو رفته طیلسانِ خفا برسر گرفت - و افواجِ ظفرطراز (که بصوبِ ایدر رخصت یافته بود) در ملازمت
این سفرگرایانِ قدسي‌مقام منزل بمنزل کام عافیت زده روزِ امرداد هفتمِ آبان ماهِ الٰهي بآن حوالي
پیوستند - نصرت آرایانِ آن سرزمین خود را به تنگناهای[۲] کوهستان کشیدند - و جمعی[۳] از راجپوتان
تهورمنش بمعابد و منازل پای جلادت افشرده قرار مردن دادند - طایفهٔ از بهادرانِ نصرت‌قرین مثل
هیرهٔ[۴] بهان و عمرخان افغان و حسن‌بهادر باستیصالِ آن‌گروه شتافتند - تیره بختانِ غنوده رای تیغها آخته
و سرچها راست کرده بعرصهٔ جانفشاني تیزدستي نمودند - بسیارے از مجاهدانِ دولت عنان‌تاب
گشته روی گردانیدند - نامبردها جوهرِ ثبات‌پائي را ببازارِ شگفت آورده هنگامه‌افروزِ حیرت شدند
عمرخان[۵] و حسن بهادر شربتِ گوارای واپسین نوشیده نزهت‌سرای آسایش خرامیدند - و آن
گردن‌کشانِ بے‌دانش درگوِ نیستي نگونسار[۶] افتادند - و آن شهر با غنائم فراوان بتصرّفِ اولیای دولت
درآمد - و اُمرای صایب‌تدبیر در حراست و عمارت بازارِ[۷] معدلت گشادند - ازانجا قافلهٔ حاج
بصوبِ گجرات عزیمت نمود - تیمورِ بدخشي با جمعی از اعیان در خدمتِ بدرقه سعادت اندوخت
از بے‌موسمیِ سفرِ دریا در احمدآباد توقّف گزیدند *

و از سوانح آنکه شهریارِ دوربین خواجه شاه منصور شیرازي را (که دانای رموزِ حساب‌داني بود)
بمنصبِ والای وزارت عزّتِ سترگ[۸] بخشید - او در پیشین‌زمان باشرافِ عطریات شرفِ اختصاص‌داشت
از تیزیِ فهم و جوششِ رُشد با مظفّرخان آویزشِ زباني کرده حرمان‌گرای شد - و پس از ناکامیِ
بسیار بمنعم خان پیوست - و دران هنگام (که بکارسازیِ بنگاله بدرگاهِ مقدّس‌آمد) از نقوشِ
پیشانیِ او رقومِ کارداني بیشتر ظاهر شد - و پس از سپري شدنِ روزگارِ منعم‌خان راجه تودرمل
بجهتِ محاسباتِ سرکار بقیدِ مذلّت کشیده مُسلسل گردانید - بزم‌آرای سلطنت از وفورِ قدرداني
منشورِ مُطاع فرستاده طلب فرمود - درین ایّام (که عُنفوانِ ابتسامِ بهارِ دولت است) به جبین‌سائیِ
آستانِ مقدّس بلا[۹] افزای ناصیهٔ بخت‌مندي آمد - و بے سپارشِ نزدیکانِ بساطِ حضور (که بیشتر
ظهورِ مکامنِ استعدادات بآن وسیله تحقیق پذیرد) و بے تجاربِ روزگار (که کارآگهان آنرا دستاویزِ
برداشتنِ بندگان سازند) پایهٔ اعتبارِ خواجه ارتفاع یافت - (اگرچه فراخیِ حوصله و فزونیِ دریافت
شهریارِ گیتي‌خداوند از یاوریِ دستورِ بے‌نیاز است - و فروغِ خردِ آن یکتای جهان‌آفرینش عمومِ

---

(۲) نسخهٔ [ل] به تنگنای کوهستان (۳) نسخهٔ [ی] جمعی انبوه (۴) نسخهٔ [ی] بیرهٔ بهان
و نسخهٔ [ل] دهیرهٔ بهان (۵) نسخهٔ [ل] عمرخان بهادر و حسن خان بهادر (۶) نسخهٔ [ی] سرنگون
افتادند - و نسخهٔ [ل] نگون افتادند (۷) در [چندنسخه] بازار معدلت گشادند (۸) در [بعضی‌نسخه]
عزسترگ (۹) نسخهٔ [ل] نورافزای *

کارسازان سلطنت را در تنگنای تعطّل دارد) لیکن از فرط حق‌شناسي و چشم پوشیدن از شعشعهٔ جمال خدادادِ خویش همواره طینتش جویای سرو آدم مي‌نماید - و پیوسته بر لوحهٔ زبانِ عنصري و دیباجهٔ لسانِ حالِ خواهشِ چنین‌گزیده مردے نگارد - و پایهٔ او را بنفسِ دوم و چشمِ سیوم تعبیر کند و همانا ایزدِ بیچون میخواهد که ذاتِ مقدّسِ شاهنشاهي از نقاب‌گزیني و پرده‌آرائي بازآید - و توانینِ انتظام بخشِ جهانیان (که دستورالعملِ کارفرمایانِ عالمیان تواند شد) ازین بزرگ کردهٔ خود بظهور آرد - و حسنِ جهان‌افروزِ گیهان‌خدیو خاطرنشینِ خرد و بزرگ گردد - و [اگر چنین دانش‌منشِ فراخ‌حوصله یکتای بارگاهِ بے‌همال (که دلِ صواب‌اندیش جویای اوست) بدست افتادے] طایفهٔ از کوته نظرانِ چهاردیوارِ صورت (۲) درین تخیّل خسران (۳) زده شدندے که این آئینهای شگرف از فروغِ خردمندیِ اوست - و با آنکه خرد پژوهانِ زمانه شایستگیِ وزارتِ این یگانهٔ ایزدي ندارند لیکن ازانجا (که خسروِ آفاق سررشتهٔ ظاهر با سلسلهٔ معنوي پیوند داده پاسِ لوازمِ این‌دو کارِ سترگ میدارد) روزِ کوش چهاردهم آبان ماهِ الٰهي خواجه را باین پایهٔ والا اختصاص بخشیده بلندمرتبه گردانیدند اگرچه از علومِ رسمي بهره نداشت لیکن در گروهِ نیک‌بختان بشیوا زباني و شگرف‌کرداري سرآمدِ یکتایانِ روزگار بود - و با چنین نیروی سترگ از فراخ‌حوصلگي چهرهٔ سعادت افروخته داشتے ●

و از سوانح آنکه چون حوالیِ قصبهٔ (۴) موهي مخیّمِ سرادقاتِ اقبال شد شهاب‌الدّین احمد خان و شاه فخرالدّین مشهدي و شاه بداغ خان و مطّلب (۵) خان و سایرِ امرای صوبهٔ مالوه بناصیه‌سائیِ آستانِ مقدّس سربلندي یافتند - و هر کدام باندازهٔ جلای گوهرِ اخلاص مشمولِ عاطفت گشت روزے چند آن سرزمین بشعاعِ دانشِ حقیقت آمودِ شاهنشاهي روشني پذیرفت - و حالِ ساکنانِ آن مرز انتظامِ پسندیده گرفت - و از دوربیني و کارداني بهادران (۶) مثلِ غازي‌خان بدخشي و شریف‌خان اتکه و مجاهد خان و سبحان‌قلي ترک را با برخے از کارطلبان در قصبهٔ موهي جلی دادند و عبدالرّحمٰن مویّد بیگ و عبدالرّحمٰن جلال‌الدّین بیگ را با طایفهٔ از همّت‌مندان در مداریه گذاشتند و همچنین در محالِّ دیگر مردمِ مردانهٔ کارکرده تعین یافتند - تا هرگاه آن بدکیشِ فتنه اندوز از گریوهٔ خمول برآید بباداَفراه رسد - و چون خاطرِ اقدس از مهمّاتِ این حدود واپرداخت روزِ مهر شازدهم آذر ماهِ الٰهي ازان منزلِ فیروزي از راهِ بانسواله بصوبِ مالوه نهضت فرمودند - و همگي مکامنِ ضمیرِ قدسي آنکه از برکاتِ قدومِ (۷) همایون آن سرزمین فروغِ معدلت گیرد - و عامّهٔ خلائق در ظلالِ عافیت آسایش و آرامش یابند ●

---

(۲) نسخهٔ [ا] جهان صورت (۳) در [اکثرنسخه] حیرت زده (۴) نسخهٔ [ب ی] قصبهٔ موی (۵) نسخهٔ [ا] قطب خان (۶) نسخهٔ [ل] بهادرخان و غازي خان (۷) در [چندنسخه] قدم همایون ●

و از سوانح معاتب شدن قطب‌الدین خان و راجه بهگونت‌داس است - و اجمال این تفصیل آنکه بزرگان دولت جنود اقبال را سرکرده به بنگاه رانا هنگامه آرای بودند - چون ازان شوریده‌حال نشانی پدید نیامد از شتاب‌زدگی (که آنکه حکم قدسي‌طراز شرف صدور یابد) بمجرّد شنیدن توجّه رایات نصرت روی بدرگاه مقدّس آوردند - و ازانجا (که پاسبانی احکام سلطنت نخستین بر ذمّت فرمانروایان والا شکوه است - و پایهٔ دوم بر صفائح خواطر خدمت‌پذیران نقش لزوم دارد) این وجوه دولت را کورنش‌نداده خجلت آلود عتاب گردانیدند - و چون نقوش ندامت از خطوط پیشانی بدریعهٔ درست‌خوانان این(۲) سواد روشن شد گفتار کوتهی رسائي و اعتراف لغزش تصدیق فرموده رخصت بار دادند ۰

و از سوانح آنکه در هنگام عبور مرکب آسماني‌سیر بحواشي اودیپور عرائض حقائق گذاران صوبهٔ گجرات بموقف عرض اقدس رسید که طایفهٔ از معامله نشناسان در عموم همراهان قافلهٔ حاج خدوک انداخته از حکّام بنادر فرنگ بیمناک ساخته‌اند(۳) - و هرچند حضرات قدسي بسخنان خردافزا نصیحت میفرمایند و اعیان دولت دلدهي‌میکنند اطمینان خاطر عامّه صورت نمیگیرد - و از وفور عاطفت آن گروه غربت‌گزیده را نمي‌توانند بناکامي گذاشت - بنابران قلیچ‌خان را (که برخی از بنادر گجرات در تصرّف او بود) باسپ بام از لشکر ایدر طلب‌داشته رخصت آن‌دیار فرمودند که بر ساحل دریای‌شور رفته خدمت پذیري و نیایش‌گري آن‌گروه بیگانه(۴) را بر لوحهٔ(۵) ظهور اندازد - تا ضعیف دلان آن‌قافله بلمعهٔ آرامش درآیند - به نیروی اقبال شاهنشاهي در اندک فرصتي این‌خدمت حسن‌انجام گرفت - و نقاب‌گزینان بارگاه عصمت در جهاز سلیمي عشرت‌گرای آمدند - و سلطان‌خواجه با سایر اعیان در جهاز الٰهي بار سفر بست - و حکّام نصاری و بزرگان هر زمین قدوم‌گرامي را محترم داشته سرمایهٔ سعادت جاوید اندوختند ۰

و از سوانح آنکه چون شعشعهٔ رایات همایون در حوالی بانسواله(۶) پرتو شکوه انداخت راول پرتاپ بزرگ آن‌ناحیت (که همواره دم استقلال و استکبار زدے) و راول اسکرن مرزبان‌دونگرپور(۷) و دیگر سرکشان آن بوم آمده سجدهٔ خجالت بتقدیم رسانیدند - و ازانجا (که شیمهٔ مقدّس گیهان‌خدیو عذر پذیري و عاجزنوازي ست) شرمندگی کم‌خدمتي را بافروختگی کارگذاري گرفته جان و ناموس و ملک آن‌گروه را در حمایت معدلت و رافت درآوردند - و بتفقّدات خاص بلندي‌گرای آمدند ۰

و از سوانح آنکه میر زاده‌علي‌خان بسجود نیایش جلا افزای پیشاني‌شد - و شصت و پنج فیل

---

(۲) نسخهٔ [ب ل] آن سواد (۳) نسخهٔ [ب] ساختند (۴) نسخهٔ [ل] نیکان را (۵) نسخهٔ [ب] منصهٔ ظهور (۶) نسخهٔ [ز] بانسواره (۷) در [چند نسخه] دونگرپور ۰

از جملهٔ غنائم دیار شرقی بنظر عالي درآورده حقیقت بدائع آن مرزستان و نیکوخدمتیهای جان سپاران[2] سعادت گزین بتفصیل معروض داشت - و موجب سپاس دادار بی همتا[3] گشت ٭

و از سوانح آنکه افواج نصرت لوا بصوب کوکنده نامزد[4] شد - دریں هنگام بمسامع همایون رسید که بسیار گریوهای سخت و تنگناهای دشوارعبور را اسباب سرکشي انگاشته تباه اندیش است - روز نه سپهر پانزدهم دي ماه الٰهي راجه بهگونت داس و کنور مانسنگهه و میرزاخان بیرام خان و قاسم خان میربحر و طایفهٔ از بهادران کارشناس را روانهٔ آنحدود گردانیدند - و بتوجّهات والای شاهنشاهي ساحت آن ملک از خارستان تمرّد پاک ساخته بعرمان پذیران انصاف مند پیرایه دادند ٭

و از سوانح آنکه در نواحی بانسواله راجه تودرمل و اعتماد خان خواجه سرا از بنگاله کامیاب خدمت آمده ناصیه سای عتبهٔ اقبال گشتند - و جلائل غنائم آن دیار را (که ازان جمله سه صد و چهار فیل نامور بودند) در پیشگاه مناظر قدسي آورده ستایش نیرنگی دولت[5] روزافزون در کامروائی اولیای دولت و ناکامی اعدا و پاک شدن آن دیار از ناسپاسان و آرامش عموم توطّن گزینان آن بوم گذارش نموده در نیایش ایزدي افزودند ٭

و از سوانح آنکه در حدود دیبالپور رحمان قلي خان قوش بیگي از سفر حجاز آمده بسجدهٔ خلوص عقیدت پرستش قدرت حقیقیء الٰهي نمود - و عرائض شُرفا و سایر اعیان آن ملک در پیشگاه حضور آورده بنظر عاطفت سربلندي یافت - روزے چند آن سرزمین بجهت مصالح ملکي مخیّم سرادقات اقبال بود ٭

و از سوانح فرستادن راجه بیربر[6] و رای لونکرن به دونگرپور است - و اجمال این تفصیل آنکه راجهٔ آنجا از بختمندي بوسیلهٔ مقرّبان بارگاه مقدّس عرضه داشت که دختر او (که بعفّت و دانش از ممتازان زمانه است) داخل پرستاران مشکوی سپهرمثال گردد - هم گوهروالا بجای خویش قرار گیرد و هم منتسبان او را استظهارے سترگ بدست آید - اورنگ نشین اقبال برحسن اخلاص او نظر انداخته آن ملتمس را بپایهٔ قبول ارتفاع بخشیدند - و آن دو مرتمن بارگاه خلافت را رخصت دادند تا بآئین گزیده آن حجاب نشین حجلهٔ تقدّس را بشبستان اقبال رسانند ٭

و از سوانح آنکه روز فروردین نوزدهم اسفندارمذ ماه الٰهي عرضداشت رای رایسنگهه نوید گشایش سروهي و تسخیر الوگدهه[7] رسانیده بهجت افزای شد - و اختصار این داستان مسرّت آنکه رای سروهي سلطان دیوره از بخت برگشتگي و توحّش ذاتي بوطن جای خود روی ادبار آورد - باشارت همایون

---

(۲) نسخهٔ [ب] جان نثاران (۳) نسخهٔ [ی] بے همال (۴) نسخهٔ [ب] دربن اثنا (۵) نسخهٔ [ا] اقبال روزافزون (۶) نسخهٔ [ا] تودرمل (۷) نسخهٔ [ز] ابوگدهه ٭

رای رایسنگهه و سیّد هاشم و طایفهٔ دیگر از بهادران خدمت‌گزین عزیمت تسخیر آن نمودند و آن آشفته رای تیره روزگار را سزای نافرمان‌برداری در کنار نهادند - نخستین دران حدود رفته بجهاصرا لو پای همّت افشردند - و ازانجا (که حصار دشوارگشا داشت - و عقل حسابدان نبود) اعالی جبال را پناه اندیشیده نخوت غرور افزود - مبارزان اقبال رحل اقامت انداخته از شتاب‌زدگی آهستگی گرائیدند - و رای رایسنگهه بُنه و بار را از وطن‌گاه خویش طلب‌داشت - آن غنوده بخت با جمعی از دلیران جنگ جوی درّ اثنای راه بران قافله ریخت - برخی از راجپوتان ناموس دوست (که بسرکردگی رایمل همراه آغروق بودند) بازوی[2] جلادت گشوده جوهر مردانگی را بعیارگاه رسانیدند بهکار سترگ روی[3] داد - و از طرفین بسیارے از مبارزان رخت هستی بربستند - و بمیامن اقبال روزافزون آن گریوه‌نشین تهوّر شکست یافته آوارهٔ دشت ناکامی شد - و از سروهی دست باز داشته بکاپری‌سخت به[4] ابوگدهه شتافت - و آن ولایت بحسن عمل کارگذاران ضمیمهٔ ممالک محروسه گشت و سعادت‌منشان خدمت دوست متوجّه آنصوب شدند - نام این در اصل اربُدا اچل است - بفتح همزه و سکون را و ضمّ با و دال و الف و فتح همزه و جیم فارسی و سکون لام - بتداول السن و تحریفات روزگار باین نام خوانند - گویند اربُدا نام روحانیئست که بلباس زنان درآمده رهنمائی گمراهان بادیهٔ طلب فرماید - و اچل عبارت ازکوه است - یعنی آن پیکر قدسی بدان‌جای نسبت خاص دارد - و این نزدیک سروهی ست در اقصای صوبهٔ اجمیر گجرات‌رویه - ارتفاع آن هفت کروه باشد - و بر فراز آن کوهها رانا در زمان باستانی قلعهٔ آسمانی‌پایه اساس‌نهاد - راه برآمد بغایت‌دشوار - چشمهای گوارا و چاههای شیرین و اراضی آبادان آنقدر که تحصّن گزینان حصن را بسند باشد - و انواع گلها و اصناف ریاحین و هوای نشاط‌افزا و شوق افروز است - اهل‌ثروت برای تیمّن و تبرّک دران‌نواحی معابد و منازل خیر ساخته‌اند - این گروه نصرت‌طراز باستظهار اقبال روزافزون بآن‌قلعه پیوستند - و چنین حصار حصین را (که فرمان‌دهان والا شکوه بدشواری توانند گشود) این جوق اخلاص‌گزین بکمتر سعی بدست آوردند سطوت سلطنت شاهنشاهی سلطان[5] را سراسیمه ساخته نیازمند گردانید - بزینهار از ملتزمان سعادت شد و کلید آن‌دژ را سرمایهٔ گشایش گره بخت ساخته باولیای نصرت سپرد - رای رایسنگهه بکاردانان آگاه‌دل گذاشته باتّفاق رای سروهی روی بدرگاه سلاطین‌مطاف آورد ◦

و از سوانح فرستادن جنود اقبال است بصوب خاندیس - راجه‌علی‌خان حاکم آن‌مرز باستظهار سایر حکّام دکن درفرمان‌پذیری و خدمت‌گذاری قدم سست برمیداشت - گیتی‌خداوند از وفور عاطفت

(۲) در [بعض نسخه] بار جلادت (۳) نسخهٔ [ی] روی نمود (۴) نسخهٔ [ز] نه ابوگدهه
(۵) نسخهٔ [ل] اورا ◦

که هنگامه‌آرای شریف و وضیع و چهره‌افروز سعادت خرد و بزرگ است) روز بهرام بیستم اسفندارمذ ماه الهي لشکرے شایسته بسرکردگی شهاب‌الدین احمد خان بآنصوب نامزد فرمود - قطب‌الدین خان و شجاعت‌خان و باقي‌خان و نورنگ‌خان و میرزا نجات[۲] خان و علي‌دوست خان و بسیارے از مبارزان والا قدر باین خدمت قرار گرفتند - و از بارگاه خلافت فرمان شد که نخستین غنودگان بادیهٔ بیهوشي را بسخنان دلاویز آگهي‌بخش بشهرستان حقیقت آورده گلچین بوستان نیکوبندگي گردانند - و اگر آن واژونی طالع گران‌خواب بدگوهري باشند کام[۳] همت فراختر نهاده بلوامع سیوف هندي رنگ‌زدای ظلمتیان آن‌دیار گردند - و آن معموره را بدادگران تامان‌گزین بےغرض جدکار سپرده پاسبانی عموم رعایا (که ودائع ایزدي اند) بردوش فطرت لازم گیرند *

و از سوانح رخصت فرمودن راجه تودرمل است بصوب گجرات - چون بمسامع همایون رسید که آن ناحیت از بےپروائی وزیرخان غبارآلود ناایمني گشت آن کاردان مؤتمن را رخصت دادند که بزودي رفته باتفاق اعیان ملک در انتظام کوشد - او بقدم[۴] سرعت شتافته جوهر کاردانی خویش بجهانیان نمود - و عموم توطن‌گزینان و واردان آن‌دیار عشرت‌آمود عافیت گشتند *

و از سوانح آنکه در حدود دیبالپور شهبازخان از دیار شرقي کامیاب دیرخدمتي جبهه‌سای آستان جلال آمد - چون گشایش رهتاس و فتح گجپتي و سایر نیکوکاریهای او بموقف عرض مقدس رسید حکم والا شد که رهتاس بحراست محب‌علي خان گذاشته روی بندگي بعتبهٔ قدسي آورد روز اشتاد بیست و ششم اسفندارمذ ماه الهي جبین عقیدت بر عتبهٔ اقبال سوده سربلندي یافت و محفوف انواع مراحم پادشاهي گشت - و (چون مکنون ضمیر قدسي آن بود که افواج گیتي‌گشای بصوب دکن زودتر شتافته آن‌دیار را مورد امن و مرکز عدل گردانند) اشارت عالي شد که سامان لشکر نصرت‌اعتصام را بمعیار تصحیح رسانده جنود اقبال را سزاول باشد - بحکم والا این خدمت بجای آورد و دران هنگام (که موکب همایون بدارالخلافه نزول اقبال داشت) بسعادت کورنش بلندي‌گرای آمد *

و از سوانح گشایش ایدر و آن‌حواشي ست - پیشتر گذارش یافت که چون رای آن سرزمین را اختر بختمندي در افق ادبار فرورشد بمقتضای آنکه سلاطین معدلت‌پژوه طبیب روزگار و حکیم آفاق‌اند فوجے از کدآوران[۵] اخلاص‌گزین فرستادند - که اگر سخنان دلاویز اندرز کارگر نیاید نقش هستی او از صفحهٔ کاینات سترده گردانند - آن بےدانش از فرومایگي و بدگوهري داستان موعظت را سرمایهٔ استکبار گردانید - و چون قلیچ‌خان را بخدمت بنادر گجرات طلبداشتند در اندیشهای تباه‌تر افتاد

---

(۲) نسخهٔ [ب] نجابت علي خان (۳) نسخهٔ [ل] پای همت (۴) نسخهٔ [ل] باقدام سرعت
(۵) نسخهٔ [ب] از دلاوران *

و سعی خویش غبارآلود خاکستان بےناموسي شد - و اجمال این تائید آسماني آنکه آن دو چیز
سرمایهٔ رعونت‌افزائي شده پرده بر بینش او فروهشتند - و در کمتر فرصتے بیهوشي او بیدمستي کشید
و از نابینائي نیرنگی اقبال روزافزون آسا راول برخے از تهوّرگزیدان بادیهٔ ادبار را با خود متّفق ساخته
بآرایش عرصهٔ مبارزت از تنگنای کوهستان درآمد - اولیای دولت بدستیاری نیک‌اختري پیمان
یکجهتي و یکتادلي تازه کرده بصوب آن نخوت‌گزین غرورافزای عزیمت را مصمّم گردانیدند - شب کوش
چهاردهم اسفندارمذ ماه الهي شیرخان را با جمعے از بهادران حزم‌اندیش بپاسباني اردو گذاشته
ره‌نورد عرصهٔ (۲) پیکار شدند - در قول خواجه غیاث‌الدّین علي آصف‌خان با طایفهٔ از مبارزان رزم‌آرای
پای جلادت افشرد - و تیمور بدخشي با جمعے از جنگ (۳) دوستان نبرد آزما برانغار را شکوه
شجاعت‌مندي پیرایه داد - و میر ابوالليث (۴) با برخے از نگاهبانان ثغور ناموس نیروی جرانغار آمد
و میرزا مقیم نقشبندي و نور قلیچ و دهیره (۵) پرمان و میر غیاث‌الدّین (۶) و گروهے از نیزوران میدان وغا
در فوج هراول جویای جانستاني و سرفشاني شدند - شمال‌خان و گداعلي و چندے از کارشناسان رزم
در کمین‌گاه جستجوی شتافتند - غنیم از فرط غرور دوجوق شده پیهم جلوریز مي‌آمد - میرزا مقیم
با برخے از غازیان هراول تیزدستي نمود - و مظفّر خود را از قول رسانید - رادمردان لشکر منصور
بدمادش یکدیگر عنان از دست داده آویزش پیکار نمودند - راجپوتان تهوّرگزین برچها راست‌کرده
در هم آویختند - چپقلشهای عبرت‌بخش (۷) حیرت‌افزا روی‌داد - و جوهر همّت و مردانگي بعیارگاه
رسیده تابش دیگر بخشید *

* نظم *

بغرّید کوس و بر آمد نبـــرد * برخشید تیغ و بجوشید گرد
روان خون چو مي نعرهٔ شان بانگ زیر * پیاله سر خنجر و نُقل تیر

نورقلیچ باوجود زخم بازو دست (۸) از کار باز نداشت - و مظفّر از هجوم راجپوتان بزمین آمد - و بیاوری
تیزدستان همّت‌گزین سوار شده نبردآرای گردید - و دهیره پرمان دران آوردگاه مردآزما کارنامهٔ حیرت (۹) افزای
بتقدیم رسانید - دریں هنگامهٔ زد وگیر فوج هراول را پای همّت از جای رفت - نامبردها پاس ناموس داشته
بجانفشاني ایستادند - میرزا مقیم دران گرمي آویزش شربت گوارای واپسین در کشید - و قطب خان نیز
از همراهان او بآئین اخلاص‌گزینان نقد زندگاني در باخت - دریں هنگام (که هراول را آن چشم‌زخم رسید)

---

(۲) نسخهٔ [ی] بادیهٔ پیکار (۳) نسخهٔ [ل] نبرد دوستان جنگ‌آزمای (۴) در [اکثرنسخه] ابوالغیث (۵) نسخهٔ [ی] دهیرهٔ نربهان - و در [بعضے جا] هیرهٔ بهان - والله اعلم (۶) نسخهٔ [ل] عنایت الله - و در [اکثرنسخه] غیاث‌الله (۷) نسخهٔ [ی] مردانهٔ عبرت بخش (۸) نسخهٔ [ل] دست از کار نداشت (۹) در [اکثرنسخه] حیرت افروز *

نوجهاى فيروزي‌طراز پيهم آمدند - و دل باقبال[2] ابدپيوند بسته بكارزار در شدند - مخالف پاى تهور افسوده گرد پيكار انگيخت - و باندازهٔ توانائي جلادت نموده غبارآلود بے آزرمي روى در هزيمت نهاد اولياى دولت بميامنِ تائيدات[3] روزافزون در نيمروز ناامیدي كامياب خواهش شده عشرت از سر گرفتند چون داستانِ نصرت بعرضِ همايون رسيد جلائلِ سپاسِ ايزدي بجاى آمد - خدمتگذارانِ همت‌مدش بعاطفتِ خسرواني پايهٔ[4] امتياز يافتند ●

آغاز سال بيست ودوم آلهي از جلوس اقدس شاهنشاهي

يعني سال دى از دور دوم

شهريارِ معدلت[5] دوست در حواشى ديبالپور عبادتِ نشأهٔ تجرّد و تعلّق را در نقاب شكار تفهيم رسانيده صورت را با معني مزاجِ يكتائي مي‌بخشيد - و ظاهررا پايهٔ باطن ميداد - گلبانگ اعتدالِ ربيعي چهره افروزِ انبساط آمد - نشاط را بارگاه فراخ زدند - و هنگامهٔ بخشش رونقِ ديگر پذيرفت شبِ دوشنبه بيستم ذى‌الحجه بعد از هفت ساعت و دوازده دقيقه آن فروغ‌افزاى نورستانِ ايزدي برتوِ خرّمي بحمل انداخت - مناظرِ صورت را رنگ‌آميزيِ مطالعِ انوارِ حقيقت در گرفت - آسمان جواهرِ نيساني بارمغانيء زمين فرو ريخت - و از[6] بنثارِ قدومِ نورسيدگانِ ملكِ تقدّس هزاران نقشِ دلفريب بيرون فرستاد - گيتي[7] خديو مراسمِ سپاسگذاري را آئينِ تازه پيش گرفت - و بخشايش را روز بهجت پديد آمد - عمومِ مردم باندازهٔ ديدِ خويش بمژدگانيء زمانِ خجسته در هر چمني انجمني ساخته از بستان‌سراى عشرت دامن دامن گلچينِ مراد گشتند ● ● بيت ●

جهان از نقشِ قدرت شد چو صورت‌خانهٔ مانى ● چمن از نورِ حكمت شد چو فكرِ بوعلي‌سينا

زمين از خرّمي گوئي گشاده آسمانستے ● گشاده آسمان گوئي شكفته بوستانستے

بخجستگي سالِ دهم از دورِ دوم نويدِ عشرتِ جاويد آورد - و پيغام نشاطِ دايم رسانيد - اميد كه جميع منتسبانِ انفس و آفاق بميامنِ اين‌دولتِ ابدي‌اعتصام كامياب يك‌نسبتي گردند ●

و از سوانحِ خرامش فرمودنِ ماهي بيگم است بجهانِ معني - آن نونهالِ گلشن‌سراى خلافت نبيرهٔ راول هرراج[8] مرزبانِ جيسلمير است - خاك‌تودهٔ دنيا را انبارخانهٔ غم انگاشته هيزدهمِ

---

(۲) نسخهٔ [ى] باقبال مويد بسته - و نسخهٔ [ل] باقبال نصرت پيوند بسته (۳) نسخهٔ [ل] تائيدات ايزدي در نيمروز (۴) نسخهٔ [ب] پايهٔ اعتبار يافتند (۵) نسخهٔ [ل] معدلت افروز (۶) نسخهٔ [ل] و دايهٔ زمين به نثار قدوم (۷) نسخهٔ [ي ل] گيتي خداوند (۸) در [بعضى نسخه] دهر راج ●

فروردین ماهِ الٰهي روی از عالمِ صورت درکشید - و به گلچیدنِ بوستانِ خزاني بیش از یک سال نه ایستاد • • مثنوي •

ژرف است محیطِ این جزیره • خاک سیه است و آبِ تیره

از رفتنِ آن گلِ بهشتي • در موجهٔ دل شکست کشتي

پرستارانِ مشکوی اقبال خرمن‌خرمن سرشک ریزان خروشهای آتشین و جوشهای جان‌خراش نمودند حالِ گیهان‌خدیو را چگونه نویسم - در کالبدِ گفت درنیاید - هرگاه آن سرچشمهٔ مهرباني از فروشدنِ فرزندانِ عمومِ اخلاص‌گزیدان باندوهِ فراوان گراید دوربینِ ژرف‌نگاه اندک پَی تواند برد که در فوتِ فرزندِ خویش بران گیتي‌خداوندِ مهرگرای[۲] چه رفته باشد - لیکن فرمان‌روای ملکِ آگهي گریوهٔ صبر در نوردیده نزهتگاهِ آرامش گزیدند • • بیت •

بقا باد شهٔ را به نیروی بخت • بدو باد سرسبزیِ تاج و تخت

در عُنفوانِ این سالِ فرخنده گشایشِ قلعهٔ بوندي ناصیه‌پیرای دولت شد - و دودا پسرِ رای سرجن بپاداش رسید - پیشتر فوجی بر سرِ این فرومایهٔ بدکیش فرستاده بودند - چون روشن شد (که آن‌گروه از کارنشناسي راهِ مُدارا مي‌سپرند) روزِ بهرام بیستمِ فروردین ماهِ الٰهي موافقِ دهمِ محرم سنه (۹۸۵) نهصد و هشتاد و پنج از نواحیِ رامپور زین‌خان کوکلتاش را بآیینِ خدمت رخصت فرمودند و رای‌سرجن که بآن مُدبر نسبتِ پدري و بهوج که پیوندِ برادري دارد و رام‌چند[۳] و کرمسي و چندے از مجاهدانِ اقبال‌را همراه گردانیدند - و فرمان شد که اُمرای‌پیش نیز پیوسته یکتادلي‌گزینند[۴] - از راهِ اخلاص درانجامِ این‌کار تکاپوی‌شایسته نمودند - درکمترفرصتي قلعهٔ بوندي بتصرّفِ غازیانِ شهامت‌گزین درآمد - و آن‌گریوه‌نشینِ ادبار خود را به‌تنگناهای کوهستان کشید - چون‌آن‌حدود از شورش آرامش یافت زین‌خان کوکه بحکمِ مقدّس بهوج را با اکثرے از مبارزانِ دولت بحراستِ آن‌ناحیت گذاشته باتّفاقِ رای سرجن عزیمتِ درگاهِ والا نمود - در نخستین منزل شورشِ آن سرزمین شنوده بجز معاودت چاره ندید - و اجمالِ این‌تفصیل آنکه بیشترے از سپاه دران‌کوهستان از امتدادِ ایّام بستوه آمده بودند چون کوکه بارِ همّت بر راحلهٔ شوق بست بدگوهرانِ فرومایهٔ[۵] لشکر آوازهٔ رسیدنِ دودا انداخته دستِ غارت گشودند - و اردوبازار با بسیارے ازان شهرِ معمور بتاراج رفت - و اُمرا از ترسناکي و ناشناسائي درآهنگِ برآمدن شدند - کوکلتاش با رایِ رزین و همّتي شگرف و عزمے درست برگشته رختِ اقامت انداخت - و بتائیداتِ ایزدي و دواعیِ خرد برلواعجِ‌شوق چیره دستي یافت - خدمتِ

---

(۲) نسخهٔ [ل] گیتي‌خدیو مهر گرای (۳) در [بعضی‌نسخه] رام چندر و کرمسي (۴) در [چندنسخه] یکتائي گزینند (۵) نسخهٔ [ل] فرومایه بلشکر آوازهٔ •

غایبانه بر ملازمت حضور پایهٔ افزایش گرفت - رای سرجن را به برخی از مصالح رخصت درگاه داده در نظم پراگندگی آن ناحیت شد - بیسامانی[۲] ظاهر و بیدلی عامه را در پیشگاه اخلاص قدری نماند بغبارگی غبار فتنه فرو نشست - و دلهای رفته عشرت[۳] بازگشت نمودند - تبه‌کاران هرزه اندیش رهی در خمول آوردند - و گریوه نشینان تمرد سزاهای شایسته یافتند - روز کوش چهاردهم اردی‌بهشت ماه الهی قلعهٔ رنتهپور مضرب خیام نصرت گردید - گیهان‌خدیو فراز[۴] قلعه برآمده زمانی در منازل رای‌سرجن وقفهٔ آسایش فرمودند - و ازانجا داد دهان و رعیت پروران متوجه دارالخلافهٔ فتحپور گشتند و چون سایهٔ اقبال بران حواشی و حوالی افتاد اجلهٔ امرا و اعاظم اهالی و سایر طبقات انام جبهه‌سای سعادت آمده لوازم نثار بجای‌آوردند - و هریک بعاطفتی‌خاص کامیاب صورت و معنی شد رمازیان عشرت ازسر گرفتند - و دولت در بالش آمد - شب روز سی و یکم اردی بهشت ماه الهی آن مصر دولت از وصول موکب مقدس فروغ تازه یافت - معدلت را پایه بلندی‌گرای شد خدا پرستی را بارگاهی دیگر زدند ●

و از سوانح آمدن زین‌خان‌کوکه بدرگاه والا ست - و داستان نصرتمندی او بموقف عرض مقدس رسیدن - پیشتر گذشت که او در حدود بوندی رحل اقامت انداخته در تصفیهٔ مناهل آن ملک همت گماشت - بسیاری از ریزه سپاهی دریں‌هنگام جهت کمیابی اسباب معیشت راه بیحقیقتی سپردند - آن غنودهٔ بخت شوریده حال را چون نظر بر نیرنگ‌سازی اقبال شاهنشاهی نیفتاده بود از فوج نصرت‌اعتصام حساب نگرفته نخوت‌آرای شد - و بدگوهری چند فراهم‌آورده بر فراز کوه اونت[۵] گردن علم شقاوت برافراشت - آن کوهی ست والا ارتفاع دشوارعبور - همگی اندیشهٔ تباه آنکه فرصت یافته اردوی ظفر قرین را گزندی رساند - زین خان کوکه از وفور دانش و فرط شجاعت مبارزان لشکر را سه فوج ساخته پیشدستی کرد - و برخی از مجاهدان کارطلب را تحریض[۶] بر آمدن آن آسمانی پایه نمود - و خود باتفاق رای بهوج باستظهار گریوه نوردان همت‌گزین پای جلادت افشرد - پیش‌قدمان هنگامهٔ مردانگی از تنگناها گذشته نزدیک فراز بودند که مخالف آگهی یافته بسیاری از تهورمنشان را پیشتر از خود روانه ساخت - شناسندگان رموز رزم در بندوق‌اندازی شدند - و بمیامن اقبال روز افزون یکبارگی سه مرد نامی غنیم بگوعدم فرورفتند - و سایر پیش‌آیندگان را پای ثبات بلغزش درآمد از ظهور شعشعهٔ تائید یزدانی[۷] کوکه تیزتر شتافت - و در هنگامی (که آن خاکسار با جوقی[۸] مقهوران از گذشتن

---

(۲) در [چند نسخه] نا بیسامانی ظاهر (۳) در [بعض‌نسخه] بازگشت عشرت (۴) نسخهٔ [ب ی] از قلعه برآمده (۵) نسخهٔ [ز] اونت کژون (۶) یا تحریض که بمعنی برانگیختن است (۷) نسخهٔ [ی] ایزدی (۸) در [اکثرنسخه] جوقی مقهور ●

آن ناموران بشورش درآمده گردِ پیکار انگیخته بود) با جمعی از بهادرانِ ناموس‌دوست پیوست ، نبردی سترگ روی داد - آویزشهای سخت جوهرِ همّت را بپایهٔ ظهور آورد • نظم •

زتیر و سپرها که در کار بود • بیابان نه بستان که گلزار بود

درخشندهٔ شمشیرهای بنفش • ز دیدهٔ بصر می ربود از درفش

و از بختمندی و نیک‌اختری غنیم در سنگستانِ ناکامی آبله‌پای آمد - صد و بیست کس از نامورانِ مخالف دران آوردگاه مردانه فروشدند - و بآئینِ بیدلان آن گریوه‌نشینِ استکبار غبارآلودِ خاکستانِ هزیمت شد - و چون آن ناحیت از غبارِ شورش صفا پذیرفت، پاسبانیِ آن برزی‌بهوج سپرد - و ناصیهٔ سعادت را بسجودِ آستانِ مقدّس جلا افزوده مشمولِ عواطفِ شاهنشاهی گردید •

و از سوانح تجدیدِ انتظامِ خزانه است - بحکمِ سلطانِ خرد پاسِ اموال و افزایشِ نقود درآئینِ فرمانروائی از گزیدهٔ[2] عباداتِ دارالملکِ تعلّق است - (اگرچه همّتِ والای گیتی‌خدیو بمقتضای قافله‌سالاریِ جهانِ معنی بمعبودِ حقیقی پرداخته نقشِ دوئی از پیشطاقِ بینش سترده دارد) لیکن نگاهداشتِ مراسمِ شهودیِ ملکِ صورت (که غازهٔ چهرهٔ جامعیّتِ فراخ حوصلهای بلند فطرتِ والاگوهر است) چون اورنگ‌نشینانِ ظاهرآرای طرازِ دوام و نقشِ لزوم دارد - و ازان گردے بر ساحتِ تقدّس نه نشیند - و غبارے در گلشن سرای وحدت ارتفاع نیابد - و ازانجا (که عباداتِ این[3] یکتای جهانِ آفرینش چون طاعاتِ مترسّمانِ روزگار قضا ندارد - و هر جزوِ زمان نیتِ آن آسمانی سیر بنیایشِ خاص و پرستشِ مخصوص لب‌ریز) این امنیّت را (که شایستهٔ نشأهٔ تعلّق است) بے‌حجابِ تعویق و نقابِ تسویف از صفوتکدهٔ باطن ببارگاهِ ظهور آورد - صادق‌خان و خواجه شاه‌منصور و چندے از کاردانانِ دیانت‌مند را (که محلِّ اعتماد و قسطاسِ وقوف بودند) از عشرت‌آبادِ فتحپور بدارالخلافهٔ آگره رخصت فرمودند - که صیرفیِ تحقیق را بخزائنِ عامره برده عیارِ راستیِ خازنان و مشرفان و پاسبانان بگیرند - بزرف‌نگاهیِ فرستادها پاک گوهریِ منسوبانِ این کارخانهٔ سترگ روشن شد و بنوازشِ اعتبار بلندی‌گرای آمدند •

سعادت اتالیقی یافتن سعید خان در ملازمت

شاهزاده سلطان دانیال

فرمودهٔ خرد پرورانِ جهان‌آرای و پسندیدهٔ دانش‌پژوهانِ آگاه‌دل است که بزرگانِ هشیار خرام بر دیدبانیِ خود بسند نکرده بستان‌سرای زندگانیِ فرزندانِ گرامی و سایرِ نوخاستگانِ باغِ فطرت را

(۲) نسخهٔ [ب] گزیدهٔ ترین عبادات (۳) نسخهٔ [ب] این جوهر یکتای •

همواره بآبیاری دانش و بینش سرسبز و شاداب گردانند - و این نخلبندی را اگرچه دست‌افزار فراوان باشد بیکی نخستین تعین خدمت‌گزینان شایسته‌خو ست - تا در ماند و بود و نشست و برخاست و سواری و بیداری و شادی و غمی از فرمان‌پذیری سلطان عقل بیرون نروند - و پیوسته از دید شمائل ستودهٔ آنها نور گوهر افزوده آید - و هنگام غضب (که دران بیشترے را عنان آگهی گسیخته‌گردد) از شاهراه سعادت بکسو نشوند - وانتظام این سلسله بدانست که در خدمت خردسالان جوانان آزرم‌دوست و در ملازمت برنایان پیران تجربه‌مند گذارند - تا تیرگی سال‌نرسیدگی بروشنی خرد کارکرده[2] گراید - دوم گشادگی معیشت که بےخواهش آن‌گروه اسباب‌عیش (از منازل دلگشای و مراکب گزیده و همسران[3] شایسته و غذاهای گوارا) سرانجام‌پذیرد - و این کار آنگاه منتظم گردد که از روی فهمیدگی به‌نیروی همّت والا چنان مقرّر گردانند که تاخیر و تعطیل دران راه نیابد - و سررشتهٔ آنرا بدست دیانت‌مندان سعادت‌طراز سپارند - سیوم گزیده اتالیقی که آنرا آستان کاخ دولت شمارند - تا بفروغ رای روشن او خادم و مخدوم ره نورد گلشن‌سرای حق شناسی و سپاس‌گذاری گردند - و بدست آمدن این‌سره مردم بدوربینی اورنگ آرای ژرف‌نگاه بود بےسفارش دامن‌آلودگان آز که بچرب‌زبانی خود را در اعیان دولت می‌آرند - اگر حقیقت اندوزی و دانش‌منشی و فراخ‌حوصلگی و تمکین‌گزینی وسطوت ظاهری و کارگذاری و مردانگی و آزرم دوستی و کسالت‌دشمنی و حسدنکوهی وآهنگ صلح کل فراهم آید خود چه بهتر که برگزیدن چنین گوهر بےبها نیایش سترگ بود روزگاران باید که این چنین صیدے بدام اقبال افتد - و اگر هریکے ازین خوهای ستوده غازهٔ تمامی بر چهره نداشته باشد بدشوار پسندی بهرهٔ هرکدام را ببهای گران برگرفته اورا بآن خدمت نامزد گردانند - و اگر نشان همه یافته‌نشود بیشتر را بنرخ آن برگیرند - که گوهر شایستهٔ افسر بزرگی و اکلیل دولت پژوهی کمتر پدید[4] آید - و هرگاه نخستین پایهٔ کمال چنین پرده نشین نایابی بود گزیده مرتبهٔ چهارم (که بانسان کامل ازان تفسیر رود) همانا بر فراز عنقا جای دارد - و اگر چنین‌نادره گوهر هم بدست نیاید از حقیقت اندوزی و مزاج‌شناسی زمانه و گردآوری حیا نصیبه داشته باشد تا یکبارگی این نام گرامی بےمعنی نبود - للّه الحمد که شاهنشاه دانش‌پژوه همواره در مراتب مناصب سیّما این منصب والا از راه دیده‌وری خرامش میفرماید - و ازانجا [که سعیدخان را با بزرگی نژاد ازان سه خوی (که سرانجام کارگاه تعلّق بدان باز گردد) بهرهٔ فراوان بود] بااتالیقی شاهزادهٔ والا گوهر خجسته طالع سلطان دانیال (که از زمان خرد سالی نشان فرخندگی از آئینهٔ پیشانی او لامع است[5] - و هنگام غفلت نور آگهی از مشرق حال او تابان) سربلندی بخشیدند - او بسپاسگذاری این موهبت[6] کبری

---

(۲) در [بعضی نسخه] کار کرده آید (۳) نسخهٔ [ل] همراهان (۴) در [بعضی نسخه] بدست آید
(۵) نسخهٔ [ز] بود (۶) نسخهٔ [ی] موهبت والا ٭

بزمهای عالی ترتیب داد - و پیشکشهای شایسته گذرانید - و بقدوم میمنت افروز شاهزاده منازل او فروغ سعادت گرفت ●

و از سوانح آبله برآوردن شاهزادهٔ والا گوهر سلطان سلیم است - دوازدهم خرداد ماه الهی آثار این نمودار آگهی شد - و آن پیکر قدسی را عارضهٔ تب از جای برد - کشورخدای مهرآمود بربالین آن نوباوهٔ بوستان اقبال بگریبان تامّل سر کشیدند - و از صفائح تقدیر نقش تندرستی برخوانده پیغام گذار عافیت شدند - همچنان ریاضت اندوزان صافی دل و ستاره شناسان صواب اندیش و فال گیران ژرف نگاه نوید شادمانی رسانیدند - لیکن (چون طبیبان مسیحانفس و پزشکان تجربه اندوز در تعیین بیماری دلیرتر حرف سرائی نکردندے) پردگیان مشکوی اقبال و عموم ملتزمان بارگاه حضور را دل بجای نمی آمد - درین کشاکش گفتار قدرے جُدری چهره افروز گشت - و اَطبّا نیز مژده رسان صحّت شدند - و در کمتر فرصتی بخشکی گرائیده جشن صحّت آراسته شد - جهان عشرت گذاری و عالم نشاط افروزی را رونقی دیگر پدید آمد - سعادت پژوهان بر غیب دانی گیهان خدیو آگهی پذیرفته سجود نیایش بجای آوردند ●

و از سوانح آمدن عرائض نظام الملک دکنی ست با تنسوقات آندیار - باقی خان را گرانبار اندرزهای گرامی ساخته برهنمائی او فرستاده بودند - او احکام بارگاه سلطنت را پذیرا آمده وفا خان را از معتمدان خود همراه گردانید - روز دی بمهر پانزدهم خرداد ماه الهی آمدها بدولت کورنش بهٔ روز گشتند - و فیلان نامور و نفائس آن دیار بنظر مقدّس درآمد ●

و از سوانح آنکه بمیامن انفاس قدسی شیخ جمال بختیار از جان کاهی رستگاری یافت - درین شوره زار دنیا از دیرگاه روائی دارد که (چون فرمان روای جهان یکے را نواخته بدولت تقرّب سربلند سازد) دوستان حقیقت منش وخیرخواهان تمام عیار ازان دولت (که بروزگار او پدید آمد) کارافزائی و رونق معاملهٔ او را طلبگار باشند - و جمهور ملتزمان بارگاه از نکوهیده گوهران و دشمنان دوست نما و دوستان کوتاه خرد از بیماری حسد همواره در برانداختن بنیان هستی آن گزیده مرد کوشش نمایند - و اندیشهای تباه و فکرهای دور بکار برند - و او از میامن انتساب خاص در حراست ایزدی مسرّت پیرای باشد - بنا برین خوی ناستوده برخے تنگ چشمان ناتوان بین از جاه افزائی شیخ برنج درشده شربت زندگی را به بیخبری آبدار مسموم گردانیدند - بمجرّد آشامیدن آثار تغیر از ناصیهٔ حال او پدید آمد - و داراب[۲] (که یکے از پیش خدمتان حضور است) از دوستی قدرے ازان آب نوشید - او نیز همان زمان بگرداب سراسیمگی درآمد - یکشبانه روز دران خطرگاه جان گزا پریشان ماندند - چون بموقف عرض مقدّس رسید لختی

---

(۲) در [بعضی نسخه] و روپ ●

از معالجات صوری و نبذے از ادویۂ روحانی بکار[۲] آن مسمومان نا امید بردند - بیامن توجّهات قدسی بحضرتگاه صحّت آسایش یافتند ٭

و از سوانح شورش افزودن مظفّرحسین میرزا است - دران هنگام (که رایات جهانگشائی تسخیر گجرات نمود) میرزایان سزای کردار یافته هرکدام بناحیتی سرگردانِ بادیۂ ادبار شد - گلرخ سلطان بیگم زادۂ او بغنودن کاردانی و جدگزینی آن خود سالِ نا آزموده کاررا ببلادِ دکن برد - چنانچه گفته آمد ازانجا که روی از قبلۂ اقبال برتافته بود کارسازانِ بارگاه قضا او را گرد آلودِ ناامیدی گردانیدند چون درانِ ناحیت خارِ ناکامی در پای خواهشِ او درآمد سعیِ برخے از بدنهادانِ فرومایه گجرات را خالی پنداشته بآنصوب روانه شد - هرزه‌درایانِ ازآرخای پسِ کوچه را زبان دراز گشت چون بمسامعِ اقبال رسید ازانجا (که دوربینی و پاسبانیِ مراسمِ حزم ناگزیرِ همّتِ والای فرمان‌روایانِ آگهدل است) روزِ مهر شاردهمِ خرداد ماهِ الٰهی منشورِ مُطاع بنفاذ پیوست که اُمرای عالی‌شکوه دفعِ شورشِ گجرات را بر تسخیرِ خاندیس و آن ناحیت مقدّم دانسته بدانصوب گرایند - آن‌گروه از نابینائیِ فروغِ اقبالِ روزافزونِ شاهنشاهی انجامِ آن‌خدمت بیرون از حوصلۂ خود دانسته روز میگذرانیدند - و نیز جوششِ آزمندی بربن داشته‌بود که بطنطنۂ حرف‌سرائی از حکّامِ آندیار زرها‌گرفته طرحِ مصالحت اندازند - و باین خیانتِ ملکی (که در حقیقت بنیادِ سعادتِ خود کندن‌است) خواهند که بامِ قصرِ دولتِ خود اندایند ٭　٭ ع ٭　٭ زهے تصوّرِ باطل زهی خیالِ محال ٭

در بیجاگذهه چنین زمزمۂ ناسپاسی داشتند که یرلیغِ مقدّس رسید - هزاران منّت بر جان نهاده ازان‌گروه کامیابِ خواهش هریکی به تیولِ خویش بازگشت - و چون[۳] نیّت گردآلود بود خدمت مرجوعه بے آن‌گروه انتظام شایسته گرفت - ماتمِ فطرت و همّتِ نابوده چرا داشته اند - اگر سوگ این بازرگانانِ کم‌بین (که سررشتۂ سوداگری از دست داده اند) گرفته شود گنجایش دارد - امّا کجا وقت و کو فرصت - حکّامِ دکن (که از توجّهِ جنودِ گیتی‌گشا آرام گسل بودند) آسایش گزیدند و از دوربینی (بآنچه اعیانِ لشکر را داده بودند بسند نکرده) نفائسِ آن‌مرز را مصحوبِ طرز شناسانِ بارگاهِ سلطنت فرستادند ٭

روشن‌شدن عرصۂ مبارزت بفروغ شمشیر وزیرخان و راجه تودرمل و شکست یافتن مظفر حسین میرزا

ازانجا (که ابداعیانِ فسحت‌جای تقدیر از نیک سگالی و معدلت‌پژوهی اورنگ نشین

(۲) نسخۂ [ل] بکار آن مسمومان فره‌وردند (۳) نسخۂ [ز] نیت و کردار آلودة بود ٭

فرهنگ‌آرای قوائمِ سریرِ خلافتِ عُظمی را نیرو بخشیده‌اند - و بکردارهای ستودهٔ آن مهرآمودِ فراخ حوصلهٔ رموز شناسِ آفرینش بنقش و نگار جاوید آراسته) هر سبک‌سرے کوته خردے (که در نزهت‌گاهِ مملکت گردِ شورش انگیخت - یا اندیشهٔ تباه تیرگی‌افزای خاطرِ او شد) بے سعیِ کارفرمایانِ خدمت‌گزین (تا بتوجهٔ والای شاهنشاهي چه رسد) زمانه باداِفراه آنرا بشگرف‌آئین سرانجام میدهد گاه مال را (که بادهٔ هوش ربای فرومایگان است) بتاراج داده خمار آلودِ خواهش میگرداند گاه جان را (که بُنگاهِ تبه‌رائيّ و بدکرداري ست) از افزایشِ سیه‌روئي برگیرد - گاه پردگیانِ ناموس را نقابِ عزّت دریده هنگامه پیرای رسوائي گردد - گاه نفائسِ کالای دنیا را غارتیده عُریانِ چهارسوی ازل و ابد سازد - همواره مراتبِ نیک‌بختي و بداختری آن گروه دریافته پاسِ این دولت نماید - هر فرومایهٔ بدگوهر (که نکبتِ حال رهنمای بادیهٔ سعادتِ او نتواند شد) بشکوهیده‌ترین روش غبارآلودِ خاکستانِ نیستي شود - و آنرا (که ناکامیِ روزگار اندرزگوی حقیقت باشد - و از خشم‌گیتیِ[۲] زمانه پندپذیرفته ره‌نوردِ نزهت‌آبادِ دولت آید) هنگامِ سخت‌گیری از تندبادِ فنا جان بسلامت برد - چنانچه چهره‌آرای این‌مقصود حالِ مظفّرحسین‌میرزا تواند بود - و اجمالِ این‌تفصیل آنکه وزیرخان در انتظامِ سپاه و آسایشِ زیردستان و استیصالِ[۳] بدکاران کاربندِ شایستگي شد - پیش از ظهورِ این‌سانحه شهریارِ غیب‌دان راجه تودرمل را (که در کاردانی و خدمت‌گزیني و مردانگي از یکتایانِ جهانِ هستي بود) بآن دیار فرستادند - که در رواج و رونقِ کارِ او همّت گمارد و بیاوری دیده‌وري پراگندگیهای آن حواشي را منتظم گرداند - راجه بسرعت خود را بدان سرزمین رسانیده در فراهم‌آوردنِ پریشانیهای آن‌ملک تکاپوی‌ستوده نمود - نخستین بسلطانپور و ندربار شتافته تنسیقِ مناسب داد - پس‌ازان مهمّاتِ سورت و آن نواحي را بفروغِ معدلت روشني بخشید - و ازانجا مشاغلِ بروچ و بروده و جانپانیر را بانجام رسانیده باحمدآباد آمد - و باتّفاقِ وزیرخان حوالیِ آن مصرِ سعادت را بلوامعِ دادِ دهي مي‌افروخت که شورشِ فتنه بلندي‌گرای شد - مهرعلي کولابي از نوکرانِ ابراهیم حسین میرزا با لختی از فرومایگانِ بدگوهر همداستان شده آن خردِ سالِ ناتجربه‌کار را از مرزِ دکن بگجرات آورد - و درحواشیِ سلطانپور شرارهٔ فتنه برافروختند - برخی از همراهان عارف و زاهد پسرانِ شریف‌خان از تبه‌کاري و تیره رائي داغ بیوفائي بر پیشاني نهاده باو پیوستند - و چون بنواحیِ بروده رسید داروغهٔ شهر پالغزِ همّت شده بیرون شتافت - و آن شهرِ بزرگ بے جنگ از دست رفت - باز بهادر به پیکار برآمد - از فرومایگیِ ملازمانِ ناسپاس کارے نساخت - وزیرخان در بسیچِ آن بود که باحمدآباد تحصّن گزیند - راجه تودرمل به نیروی اقبالِ شاهنشاهي همّت

---

(۲) نسخهٔ [ل] خشم گیتي‌خدیو (۳) نسخهٔ [ل] مالش بد کاران ٭

در کارکشائي بصف - و او را از شهربند بصحرا برآورده آمادهٔ مبارزت گردانید - و بدلی کارطلب و خاطرے خدمت‌گزین بصوب بروده رهگرای شدند - چون چارکروهي قصبهٔ اولیای دولت نزول نمودند رای نهاد آن گروه خوابیده بخت بلغزش درآمد - دست از نبرد برداشته کهنبایت روبه رفتند و لشکر فیروزي بصوب آن دل‌بای‌دادها راه بآهستگي پیمود - مخالف را از آگهيِ حالِ دل رفته بازآمد در حوالیِ کهنبایت عنانِ ادبار کشیده گردِ شورش برانگیخت - سیّد هاشم عامل خالصه نخستین برآمده دستبردے ستوده نمود - و از فزونيِ غنیم متحصّن شد - چون افواجِ گیتي‌ستان نزدیک رسیدند محاصره گذاشته بجانبِ جونه‌گذهه شتاب آورد - و در حدودِ دولقه روز زمیاد بیست و هشتم خرداد ماهِ الٰهي آمرای عقیدت‌گزین[۲] پیوستند - و عرصهٔ مبارزت را بفروغِ همّت پذیرای نور گردانیدند قلب‌گاه بشهامتِ وزیرخان اعتضاد یافت - و خواجه یحیی نقشبندي و وجیه الملک و برخی از حقیقت‌منِدانِ برانغار را آراستند - و راجه تودرمل و روپ[۳] رای گجراتي و شیخ ولي و بهاک[۴] داس با طایفهٔ از راد مردانِ جرانغار را استظهار آمدند - و ازآنجا (که بیدلي[۵] و دوروئي ظلمت‌افزای حالِ افواج بود) غنیم برگشته پای جلادت افشرد - همگي اندیشهٔ این بد نهادانِ شورش‌منش آنکه سجهرد رده‌آرائي[۶] و رو برو شدنِ صفوف بیشترے هنگامه افروزِ ما خواهند شد - و برخے شتابانِ راهِ گریز همانا وزیرخان و راجه را باچندے روزگار بپایان میرسد - و تمامیِ همّت در چاره‌گریِ راجه بسته بودند چه میدانستند که دران صف هستيِ دشمنانِ ناموس‌دوست بسپارند - بنابران میرزا با برخے ازمُدبرانِ ناعاقبت‌بین بجانبِ وزیرخان گام سست برداشت - و مهرعلي[۷] سرمایهٔ فساد با خلاصهٔ تیز دستانِ نبهره‌مند[۸] بصوبِ راجه آمده عرصه‌آرای پیکار شد * بیت *

چو لشکر بلشکر درآورد روی * مُبارز برون آمد از هر دو سوی

چنان گرم شد آتشِ کارزار * که از نعلِ اسپان برآمد شرار

راجه به نیروی ثبات پائي چهره افروز نصرت گشت - و بهادرانِ اخلاص‌مند در بساطِ جانستاني سپاسِ ایزدي بجای آوردند - هیزده کس نامي از جانبِ مخالف بخراب‌آبادِ عدم شتافت و از دوربالشِ اقبالِ شاهنشاهي پس از آویزشِ بسیار آبروی او ریخته آمد - و به تباه‌ترین روشها غبارآلودِ هزیمت گردید - سپاهیانِ دستِ راست بے‌چپقلشِ شایسته روی در گریز آوردند - و همان‌طرز بیشترے از قولِ آبله پای خارستانِ بیدلي شدند - وزیرخان با برخے از حقیقت اساسان در صددِ

---

(۲) نسخهٔ [ب] عقیدت‌کیش (۳) نسخهٔ [ا] و رتن رای (۴) در [چند نسخه] پیاک داس
(۵) نسخهٔ [ا ی] بیدليِ درونيِ ظلمت افزای - و نسخهٔ [ز] بیدلي وواژوني ظلمت افزای (۶) نسخهٔ
[ا] نبرد آرائي (۷) نسخهٔ [ب] مهرعلي (۸) نسخهٔ [ل] همت مند *

جانفشانی شد - و نزدیک بود که کار او در نیکو خدمتی بانجام رسد - ناگاه راجه تودرمل غنیم را
برداشته با هزاران فیل رسید - و یکبارگی تار و پود هنگامهٔ مغروران تباه رای گسیخته آمد - بسیارے
را مورد باهیهٔ نیستی شدند - و لختی بکمند مذلت گرفتار آمدند - و مظفر حسین میرزا با چندے
از بخت برگشتگی بصوب جونه‌گدهه شتافت *

* بیت *

چنان بازگشتند هرکس که زیست * که بر زندگی شان بباید گریست

منهی ستوگ عشرت‌افزای جهانیان گشت - و غنیمت فراوان بدست اولیای نصرت درآمد - هر دولت‌منشی
(که در حصار اخلاص اساس منزل نهد) اگر عالم‌عالم موشگافان نادره کار فراهم آیند گزندے باو نرسد
و هر هنرمندے (که فرمان‌پذیری را جلاافزای آئینهٔ ناموس گردانند) کارهای دشوار در پیشگاه
عزمت او طراز آسانی گیرد - هر سعادت‌پژوهے (که نیک‌سگالی با پیمان یکتادلی نطاق آرای همت او
باشد) از هجوم فرومایگان بدگوهر غبارے بر نزهتگاه مقصود او ننشیند - و هر کارشناسے (که
آهنگ خدمت‌فروشی در چکامن خاطر او نگذرد - و حرف خویشتن‌نمائی بر دیباچهٔ زبان نگارش‌نیابد)
کارسازان[2] ملک تقدیر هنگامه افروز او شوند - و هرکرا بارگاه سعادت گشاده باشد و نصیبهٔ ازین
خوبهای ستوده بردارد خیرسگالی و نیک‌نامی او گوی برزن آسمان و زمین را فرو گیرد - و مال فراوان
و ناموس پایدار و دین حقیقی بفرق سر پویان جبهه‌سای آستان او آیند - چنانچه اولیای دولت را
درین[3] شوره زارے آزرمی بمیامن بهره‌مندی از خصائل ستوده مذکور جمال‌آرای شد - و شناسای این دولت
کبری گشته ستایش و نیازمندی را طراوت تازه بخشیدند - ازانجا (که پیشگاه نیایش ایزدی بندگان
خدمت پذیر سپاس فرمان‌روایان دادگر است که پرتو فیض الهی اولاً بر بام اقبال ایشان فروغ[4] دهد
و ثانیاً از برکات آن کاخستان[5] آرزوی پیوستگان دولت روشنی پذیرد) عریضهٔ ستایش‌آمود اقبال
شاهنشاهی با گزیدهٔ فیلان غنائم مصحوب دهارو روانه ساختند - از استماع این موهبت والا سپاس الهی
بلندی‌گرای شد - و عالمیان بهجت‌آرای صورت و معنی گشتند - و هم دربنولا ایلچیان سلطان حسین
میرزا از قندهار آمده بسجدهٔ عقیدت ناصیه‌افروز سعادت شدند - خلاصهٔ سفارت تجدید پیوند
نیکوبندگی و خدمت‌گزینی بود - شهریار قدردان فرستادهارا کامروای خواهش رخصت فرمودند *

و از سوانح فرستادن سپاه فیروزی برهنمونی راجه مدهکراست - ازانجا (که آئین ملک‌داری
و رسم جهانبانی ست که همواره بدست‌آویز مالش و نکوهش بدمستان بادهٔ خودکامی را هوش‌افزوده
رهنمای خدمت پذیری گردانند - و بافزایش عزت و اعتبار آگاه دلان بیدار مغز چمن‌زار دولت را

(۲) نسخهٔ [ل] کارسازان تقدیر (۳) نسخهٔ [ب] درین مرز شورهٔ زار (۴) در [بعضی‌نسخه] جلوهٔ فروغ
دهد (۵) نسخهٔ [ای] خاکستان *

شاداب سازند - تا بندگان فرمان‌گرای و گردن‌کشان نخوت‌مند بپاداش کردار رسند - و ستایش ایزدي
ستایش الهي بآئین خردگزین بجای آید) دربنولا (چون آن زمیندار از فراوانی ملک و فزونی
سرمستان بدکیش و قلبی جای و تباهی خرد و دوستی خوشامدگویان شاهراه فرمان‌پذیري گذاشته
در بادیهٔ ادبار شد) روز اورمزد غرهٔ تیرماه الهي صادق خان و راجه اسکرن و موتهه راجه
و گنج خان حبشي و برخی[3] از بهادران خدمت‌گذار[4] نامزد شدند - که آن گریوه نشین نخوت را
از خواب بیدانشي بیدار سازند •

و از سوانح فرستادن دستم‌خان[5] است بایالت صوبهٔ اجمیر - شهریار آفاق بمقتضای دیده‌وري
(که نقد گنجینهٔ شناخت است) نقوش رعیت‌پروري و معدلت‌اندیشي از ناصیهٔ حال او دریافته
پایهٔ اعتبار افزودند - و سرکار رنتهپور به تیول او مقرر فرموده بحراست آنصوب رخصت ارزاني داشتند
که در گلشن‌سرای فراخ‌حوصلگي رخت اقامت انداخته بدستیاري دل و دیده پراگندگیهای
آندیار را فراهم آورد - و پاس احکام عدالت داشته نیروی همت را بتکاپوی صورت درشادوش دارد
تا عموم مردم از تیرگی ستم و تاریکی بیداد بنورستان حق‌پذیري درآیند - و زندگی شایسته
با کردار ستوده پیوند دوام یابد - جهانباني گلچین چارچمن دنیا و عقبی آید - و فرمان پژوهي
بمسرت‌گاه جاوید خرامد •

و از سوانح رسیدن رای لونکرن و راجه بیربر است - گذارش یافت که از حدود دیبال پور
این دو موتمن بارگاه اقبال را بسرافرازی رای دونگرپور رخصت فرموده بودند - درین هنگام نشاط افروز
و زمان طرب‌افزا روز رام بیست و یکم تیرماه الهي مسرت‌آرای نیکوخدمتي بجبین‌سائی عتبهٔ همایون
ناصیهٔ بخت‌مندي را جلای تازه بخشیدند - و آن عصمت‌اعتصام والا گوهر را بآئین بزرگان بشبستان
تقدس درآوردند - انجمن تعلق را نگار بستند - و جهان معني را آذین کردند - گوهر یکتا بگنجور حقیقت
پسند - و گروهی را تکیه‌گاهی سترگ پدید آمد •

و از سوانح رسیدن ایلچیان شاهرخ میرزا ست - عفت‌قباب خانم والدهٔ میرزا از فروغ
دیده‌وري و دوربیني نقوش فرمان‌روائی معني و حروف جهان‌افروزی صورت از پیشطاق ناصیهٔ مقدس
شاهنشاهي دریافته از صغرسن پیوند عقیدت را استحکام داده بود - لیکن از سرگذشت میرزا سلیمان
بیمناکي داشت - که برخاطر حقیقت‌پیرای گیهان‌خدیو چگونه پرتو اندازد - وسخن‌ساران بی‌صرفه گوی
ناهموار روش بموقف عرض رسانند - و هر ناخشنودي آن فرمان‌فرمای صورت و معني اختلال

(۲) نسخهٔ [ب] سپاس الهي (۳) در [چند نسخه] برخی دیگر (۴) نسخهٔ [ا] خدمت گزین
(۵) در [بعضی نسخه] رستم خان •

در مبانی عزّت (۲) و اساس زندگی شاهرخ میرزا اندازد - و اگر مرا سرمایهٔ این شورش تصوّر فرمایند
سنگالِ ابدی گرایم - و نیز از عکسِ ضمیرِ او بود که عاطفتِ گیتی‌خداوند میرزا را بفرزندی برگرفته
سربلندی بخشد - عبدالرّحمن بیگ و میرزا عاشق عرائضِ آن پرده‌نشینِ عزّت و میرزا شاهرخ را
با جلائلِ نفائسِ آن دیار در اوائلِ امرداد ماهِ الٰهی با هزاران بار ضراعت و نیازمندی بدرگاهِ قدسی
آوردند - شهریارِ آگاه دل از وفورِ مردمی و فرطِ مهربانی و محبّتِ دیرین و عاطفتِ تازه معذرتها پذیرفته
نوازش فرمودند - و کامیاب شادمانی رخصتِ (۳) انصراف دادند - و هم درینولا حکیم (۴) عین الملک
از دکن ناصیه‌سای عتبهٔ اقبال آمد - او را برهنمائی عادل‌خانِ بیجاپوری فرستاده بودند - درین هنگام
آن خدمت بجای آورده نیایشِ او را بموقفِ عرضِ مقدّس رسانید - و رشیدالملک را با عرضداشت
و شرائفِ متاعِ آن بلاد بنظرِ همایون سربلندی بخشید •

و از سوانحِ آمدنِ ایلچیِ فرمان‌روای توران عبدالله خان با نامهٔ یکتادلی و شرائفِ تُحَف
و هدایا - از شکوهِ اقبالِ روزافزون پیشتر ازین سلسله‌جنبانِ دوستی شده بود - بنا (۵) بر اندیشهٔ تسخیر
ممالکِ موروثی و ظهورِ حالِ پیمانهای او چندان توجّه نفرمودند - و مدّتها در اردوی معلّی تکاپوی
داشت - چنانکه در نخستین یورشِ گجرات غبارِ لشکرِ منصور بود - کارنامهٔ سرتال هوش ربای او شد
و چون بفیروزمندی بازگشتند بالتماسِ اعیانِ دولت پاسخ نگاشته روانه ساختند - و بجهت آنکه سلسلهٔ
مراسلت گسسته‌پیوند باشد کسی از بارگاهِ خلافت همراهِ او نشد - چون بدان دیار رسید نیرنگیِ اقبالِ
شاهنشاهِ صورت و معنی گذارش نمود - مرزبانِ آن ناحیت از (۶) عاقبت‌اندیشی بلابه‌گری (۷) درآمد - و گرمتر
حروفِ نیایش و نیازمندی سرائیده مدارجِ مصادقت را بر دیباجهٔ ظهور نگاشت - اساسِ سخن
بران نهاده بود که شهریارِ جهانگیر از صوبِ هندوستان یورشِ ایران فرماید - تا به نیروی یکجهتی
عراق و خراسان و فارس از اورنگ‌نشینِ آن مرز مستخلص گردد - خدیوِ عالم بمقتضای فتوّت
و مردمی آمده را بفنونِ نوازش خوشدل گردانیده رخصت فرمودند - و میرزا فولاد را با برخی
از نفائسِ هندوستان همراه ساخته تورانیان را آرامش‌بخشیدند (۸) - و پاسخ‌آرای (۹) شدند که آن سلسله را
انتسابِ خاص بخاندانِ نبوّت است - پاسِ آن داشته اختلافِ آئین و کیش را سرمایهٔ آویزش
ملک‌ستانی نمی‌سازیم - و گزیده آشنائیهای پیشین نیز ضمیرِ حقیقت‌اندوز را ازین داعیه باز میدارد

---

(۲) در [چند نسخه] عشرت (۳) در [اکثر نسخه] رخصت انصراف شد (۴) نسخهٔ [ل] حکیم الملک
(۵) نسخهٔ [ز] بنابر تسخیر ممالک موروثی (۶) نسخهٔ [ا] از عاقبت‌بینی اندیشیده بلابه‌گری درآمده
(۷) در [بعضی نسخه] بلابه درآمد (۸) نسخهٔ [ز] آرامش بخشیده پاسخ آرای شدند (۹) نسخهٔ [ب]
و دران گلدستهٔ دوستی پاسخ آرای شدند •

و چون درین گلدستهٔ دوستی والیِ ایران را بعزّت یاد نکرده بود اندرزهای هوش‌افزای در نکوهیدگیِ آن نرموده حقِّ سترگ ثابت گردانیدند ●

نهضت موکب همایون بصوب اجمیر بار دیگر

ازانجا (که یورشِ فرمان‌روایانِ معدلت دوست مایهٔ آسایشِ عالمیان و روزبازارِ دادگری‌ست) همواره[2] خاطرِ اقدس بسیر و شکار توجّه دارد - علی‌الخصوص که درین ضمن احترامِ یکے از بزرگانِ صاحبدل باشد - ازین دید ژرفِ حقیقت شناس بآئینِ هرساله عزیمتِ خطّهٔ فیض‌بخشِ اجمیر مصمّم شد - و شبِ باد بیست و دومِ شهریور ماهِ الٰهی سمندِ اقبال را رهگرای مشهدِ[3] قدسي گردانیدند - روزے (که مرحلهٔ کروهه[4] مضربِ خیامِ همایون گشت) در اثنای راه بر فیلِ زن‌سذکار (که از شورشِ تندخوئي و جوششِ بدمستي تجربه کارانِ این وادي به نزدیکِ آن نرفتندے) شکفته دل و گشاده پیشاني به نیروی تیزدستي برآمدند - آن عربده‌کار از شکوهِ اقبال فرمان‌پذیر آمد نظّارگیان را حیرت فروگرفت - ظاهر[5] بینانِ صورت پرست را ازین بدائع شگفت آمد - لیکن دوربینانِ صفوتکده باندازهٔ معني‌شناسي چهره‌گشای سعادت گردیدند - طایفهٔ یکے از هزاران خوبی ستودهٔ گیتي‌خدیو شمردند - و برخے را فروغِ تائید بخشید - و گروهے از کریوهٔ انکار برآمده بگلشن‌سرای ارادت در آمدند - و همواره ازلی[6] والا خردِ عالي‌قدر کارنامهای بدیع تراوشِ ظهور یابد - ازانجمله درین یورش روزے فتح‌خان چیته‌بان ازدردِ چشم بیدلیها نمود - و از ناامّیدیِ پزشکانِ آزموده به نیایش درآمد آن مسیح‌نفس بدمِ گیرا چارهٔ فرمودند - و بظاهر نیشتررا بکار داشته آسایش افزودند - طبیبانِ روزگار حرفتِ مکتسبي را پیشِ حکمتِ موهبتي قدرے ننهاده سجدهٔ نیایش بجای‌آوردند ●

و از سوانح لبریزشدنِ پیمانهٔ زندگیِ شیخ احمد فرزندِ میانیِ شیخ‌سلیم فتحپوري‌ست - در تعلّقیانِ روزگار بسا خوبیهای گزیده غازهٔ چهرهٔ او بود - زبان را شکایت‌آلودِ جهانیان نکردے - و از دیدِ ناملایم چندان زبونِ غم نگشتے - با آزرم و تمکین همنشیني گزیدے - از دستگیریِ عقیدت و نیکو بندگیِ در جرگهٔ اُمرا انتظام یافت - و باتکّگیِ[7] شاهزادهٔ بزرگِ صورت و معني شهرهٔ آفاق گشت - در یورشِ مالوه هوازدگي دریافت - و از ناپرهیزي و نه نیوشیدنِ سخن بدارالخلافه آمد - و انجامِ کار بفالج کشید - و درین سال (که رایاتِ[8] جهانگشای بصوبِ اجمیر نهضت میفرمود) اورا در پیشگاهِ بینشِ

---

(۲) نسخهٔ [ب] پیوسته (۳) نسخهٔ [ز] مرقد قدسي (۴) در [چند نسخه] کروهر (۵) نسخهٔ [ب] ظاهر نگاهان صورت پرست را (۶) نسخهٔ [ب] ازان خسرو عالي‌گوهر (۷) نسخهٔ [ا] و باتالیقي (۸) در [چند نسخه] همچهٔ رایات ●

جهان‌خدیو آوردند - بسجود نیایش رخصت واپسین گرفت - و چون بخانه رسید نفس آخرین
بفرمان منزل‌گاه نیستي شد - زهے والا بختي که او را درقدم مرشد و پادشاه زندگانی ناپایدار
سپری گردد - اگر در برآمد کار دولت آن نقد گرانمایه درباخت جوهر مردانگي و حقیقت‌منشي
جلوه‌گاه ظهور آورد - وگرنه بارے پردهٔ ناموس نیکوبندگي دریده آمدے - ازانجا (که هنگامهٔ
رسمیان دروی و آشنایان سرپل گرم است) چنین داستان دیده‌وري بهرگوش ندرآید - لیکن آن
شرائف دانش بینای بختمند وفاگزین (که دربن‌نامه خطاب باو مبرود) نراوش صفوتکدهٔ ضمیر خود
اندوخته بآمرین گراید •

و از سوانح آنکه سیّد حامد بخاري را بایالت مُلتان بلندپایه گردانیدند - و پندهای هوش‌افزا
(که سرمایهٔ دستگیری بیچارگان و مالش بدکاران و آسودگیء نوطّن‌گزینان آن دیار باشد) فرموده
رخصت دادند - او فرمان‌پذیر اندرزهای سعادت گشته درتکاپوی آن شد که بهنیروی کوشش و آگهي
بامنهٔ دانش را منزل‌گاه کردار رساند •

و از سوانح رسیدن راجه تودرمل از ملک گجرات - و بفنون عواطف خسرواني محفوف شدن
در هنگامے (که موکب همایون در[2] حواشیء قصبهٔ بساور نزول سعادت داشت) راجه با بسیارے
اعتدلی بدولت آستان‌بوس سربلندي یافت - و نیرنگیء اقبال شاهنشاهي را با هزاران داستان دولت
گزارش نموده بسجود نیایش ناصیه‌افروز بخت‌مندي شد - و بسے از بدگوهران شورش‌منش را
که سرگروه آنها دوده[3] بیگ بود) مُسلسل در پیشگاه معدلت حاضر گردانید - چون زندگاني را
درخور نبودند بیاسای آن گروه چهره‌گشائیء عدالت شد - و بدستور پیشین تنسیق مهمّات وزارت
بدربن او تفویض یافت - و بمیامن توجّهات قدسي براستي و درستي در انتظام امور سلطنت
دبن هوشمندانه گرفت[4] •

شورش[5] نمودن مظفرحسین‌میرزا بار دیگر - و گرد[6]آلود ناکامي شدن

ایزد توانا خرد تباه نبخشاد که هزاران آئین نکوهیده ازان پدیدار گردد - و خرابیء جهان
آرد - و اگر ازین ناشایستگي پناه یابد از همنشینیء بدگوهران فرومایه اجتناب[7] لازم شمرد - که بسا
سعادتمندان نوبین را از صحبت این شوابدهٔ رایان نیکي ببدي گراید - و صلاح بفساد انجامد
صحبت آدمي را دانش‌پژوهان دزد پنهاني گفته‌اند - بیخواهش خوی دمساران برگیرد - و ازانچه

(۲) نسخهٔ [ا ب ل] در قصبهٔ بساور (۳) در [چندنسخه] ددة بیگ (۴) نسخهٔ [ل] از سر گرفت
(۵) نسخهٔ [ب] شورش مظفرحسین‌میرزا (٦) در [بعضی‌نسخه] گرد آلود (۷) در [چندنسخه] پرهیز •

نصرت داشته باشد بروزگاران بر خود پسندند - و بفارگي چهره‌افروز این‌داستان حال مظفر حسین
میرزاست که با پاک‌نهادی و صفای گوهر بهمزبانی همراهان تبه‌رای سرمایهٔ نکال خویش آماده
گردانید - و ازانجا (که در سرشت او سعادت بود) جان بسلامت برد - و بداندیشان یافه درآی بگو
مستي غبارآلود گشتند - دریں ایّام (که پدران و نیاکان اورا آن پیش آمد که گذارش یافت)
هنگام آن بود که بتابشگاه غفلت نه غنودے - لیکن از هجوم شورش مستان بے خود (که سرگروه
آنها مهرعلي بود) عنان نیک‌سگالي از دست داده بار گرد فتنه برانگیخت - و بتائیدات سماوي
در اندک زمانے فرونشست - چون راجه تودرمل از گجرات متوجّه آستان اقبال شد آن بد کیشان
ساده اندیش عبرت نگرفته میرزا را بار دست‌آویز تباه‌کاري گردانیدند - نخستین بر بازرگانان کهنبایت
دست ستمگاري برگشوده مال فراوان اندوختند - وزیرخان باعتضاد دولت ایزدي‌اعتصام از احمدآباد
برآمده بآنصوب شتاب آورد - و در حدود پیرپور[2] داستان بے آزرمي همراهان باز بهادر تذبذب
در توائم همّت او انداخت - از قصبهٔ سرنال بقصد مبارزت برآمد - بیشترے از نوکران فرومایهٔ
برنده بتخیّل نادرست جدائي گزیده بغنیم پیوستند - وزیرخان از ظهور این‌سانحه باندیشهٔ دراز
فرو شد - و چون نقوش بیوفائي از ناصیهٔ ملازمان بدگوهر پیدا بود برگشته باحمدآباد تحصّن گزید
روز دیبادفر هشتم شهریور ماه الٰهي غنوده بختان بدکردار با هزاران شورش محاصره نمودند - و بسیارے
از واقعه طلبان فرصت‌جوی بمخالف پیوسته هنگامهٔ بداندیشي گرم ساختند - عکس همّتان درون
حصار را نیز حال دگرگون شد - وزیرخان بفروغ اخلاص روزافزون بیچاره گري نشست - گروهے را
مُسلسل گردانید - و برخے را بفنون دلدهي سرگرم پیکار ساخت - چون از کمک ظاهري گسسته امّید بوده
دل بفرو شدن گرو کرده انتظار نیرنگي اقبال میبرد - و از دوزبانان دروني در هراس بوده هر روز
مورچل را تغیر میداد - در زمانے (که از آویزش شبازوزي بستوه آمده بود) تائید سماوي لوامع نشاط
افروخت - و گروه مخالف بخاکستان ناکامي غبارآلود شدند - و اجمال این داستان نصرت آنکه
پانزدهم شهریور ماه الٰهي غنیم تبه‌رای سخن با درونیان یکے ساخته هجوم آورد - و نردبانها نهاده
در صدد برآمدن گشت - چندے از خود سران بکام خویش رسیده دست بیغما گشادند - و برخے
در میان راه بودند - از گشادگاه[3] تقدیر بندوقے بمهرعلي رسید - و همان زمان آن سردفتر عربده‌کاران
بعرامُشخانهٔ نیستي شتافت - از دید نیرنگي اقبال روز افزون یکبارگي آن گروه بے آزرم را در عین
چیره دستي پای جسارت از جای رفت - با هزاران سراسیمگي بصوب ندربار روی گریز نهادند

---

(۲) نسخهٔ [ا] هرپور - و نسخهٔ [ب] پیر بور - و در [بعضی نسخه] پیري پور (۳) نسخهٔ [ب]
دریں‌هنگام از گشادگاه تقدیر ه

از بس که متحصّنان بیمناک[۲] بودند بگمانِ نوبت‌آرائي کسے بیرون نیامد - چون پاسے از روز دیگر گذشت حقیقتِ اقبالِ گیهان‌خدیو بتارگي خاطرنشانِ دور و نزدیک شد - جهانیان به نیایشِ ایزدي شتافته خلودِ دولتِ بیهمال را طلبکار شدند ٭ ٭ قطعه ٭

همیشه تا که ز تاثیرِ مهر و بارشِ ابر ٭ دهانِ غنچهٔ گل را صبا بخنداند

لبِ مرادِ تو از خنده هیچ بسته مباد ٭ که خصم را بسزا دولتِ تو گریاند

دو چیز سرمایهٔ نیک‌بختي و سعادت‌اندوزي ست - دلِ دانش‌پژوه - و دیدهٔ عبرت‌بین - هرکه از روزي‌بخت ازین دو گوهرِ گران‌مایه تهي‌دست آید روزگار اورا بشمتر زمانے در گوِ نیستي فرو برده بسوی ازل و ابد گرداند - چنانچه حالِ مهرعلي ازین آگاهي بخشیده - از فروغِ لوامعِ اقبالِ شاهنشاهي بدسپذیر نگشته شورش‌افزائی شد - و در اندک فرصتے تیردرز قدرانداز تقدیر گشته بخرابهٔ نکالِ ابد جای گرفت - و آن کس (که در اصلِ فطرت سعادت‌منشِ دولت‌مدد باشد) اگر از بد مصاحبي روزے چند در بادیهٔ گمراهي افتد او را در بوتهٔ ناکامي گدازش دهند - تا از غبارِ آلایش برآمده عیارِ کمال گیرد - چنانچه سرگذشتِ مظفرحسین‌میرزا چهره‌آرای این مراد است - باغوای کوته اندیشانِ بدسگال راهِ ناسپاسي رفت - روزگار او را در سنگ‌لاخِ ناامّیدي آبله‌پای ساخت - و ازانجا (که سعادت‌نهاد بود) حراستِ ایزدي درکنفِ خویش درآورده موردِ مراحمِ خسرواني گردانید - چنانچه در جای خویش نگارش یابد ٭

و از سوانحِ فروغ یافتنِ ناصیهٔ مظفّرخان است بسجودِ آستانِ مقدّس - گذارش یافت که بجهتِ پاداشِ کردار اورا از بساطِ قُرب دور داشته بودند - از نیک‌اختري در دشتِ هولناکِ حرمان نیایشِ حضور پیش‌گرفته در جدگزیني وخدمت‌افزائي و فرمان‌پذیري فطرت را با همّت هم‌آغوش گردانید - و شناخت را با کردار پیوندِ شایسته داد - از تکاپوی دائمي و قدرداني و کارشناسي و ملائمت‌کیشي[۳] برفرازِ نیکوکاري برآمد - جوهرِ نیکوبندگي از چون بعیارِ صیرفیانِ بارگاهِ خلافت رسید پرتوِ عاطفت بر ساحتِ احوالِ او تافته فرمانِ طلب شد - بیست و نهم شهریور ماهِ الهي از صوبهٔ بهار آمده در حواشیِ هنس‌محل بسجدهٔ عقیدت روشني‌افزای ناصیه گشت - و نفائسِ آندیار برسمِ پیشکش ببارگاهِ حضور آورد - و چهار لک روپیه نقد بآئینِ نثار گذرانید - اورنگ‌نشینِ فرهنگ آرای بفنونِ عواطف سربلندي بخشوده اعتبار افزود - و حکمِ مقدّس شرفِ نفاذ یافت که بتقدیر و تطمیرِ مهمّاتِ سلطنت وا رسیده پاسبانیِ احکامِ معدلت نماید - وراجه تودرمل و خواجه

---

(۲) نسخهٔ [ب] سهمناک بودند (۳) در [بعضي نسخه] ملایم کیشي - و در [اکثر نسخه] ناملایم کیشي ٭

شاه منصور باستصواب او كارنامهٔ خدمت بجاى آورند - و بفرّخي و فرخندگي چهارم[2] مهر ماهِ الٰهي شهر دلگشاى اجمير از ورودِ راياتِ همايون نورآگين شد - بآئينِ بزرگان ژرف‌نگاه بآن مشهدِ مقدّس شتافته ايزد بيچون را پرستش نمودند - و منتظرانِ قدومِ قدسي كامياب خواهش شدند ٭

و هم درينولا (كه زمانه سعادت داشت - و روزگار بالش اقبال) فرمان‌پذيرانِ باگاه خلافت شهريارِ والا گوهر را بطلا و ساير جلائلِ امور بركشيدند بجزائلِ بخشش و افضال آرزومندانِ جهان‌را بے‌نياز گردانيدند - نخستين آن دريا نوالِ عالي‌فطرت براى گردآوريِ رضامنديِ ايزدي خرمن خرمن و دامن دامن از زرِ سرخ و سفيد مكرمت فرمود - پس‌ازان كارپردازانِ خدمت باشارتِ همايون طبقات انام را پاسِ مراتب داشته زربخشي كردند - و همدرين اثنا از فرطِ آگاهي و وفورِ حق پژوهي بمحبّ‌علي خانِ مير خليفه (كه آثارِ تجربت و شناسائي از ناصيهٔ حالِ او پديد بود) خلعتِ فاخره داده اجازت فرمودند كه همواره حاجاتِ خلائق و آنچه در پيشگاهِ تامّلِ او بحسن گرايد بموقفِ عرضِ اقدس رساند - با آنكه دوامِ آگهيِ گيهان‌خديو بمثابه‌ايست (كه آنچه بالغ‌نظرانِ دوربين جدّآور يك‌كار را بلوازمِ احتياط بجاى آرند گيتي‌خديو همگي امورِ سلطنت را بدان طرزِ شايسته بانجام ميرسانند) ليكن از بسياريِ دانش‌اندوزي و دوربيني و مزاج‌شناسيِ روزگار و بهبود سگالي بردوام چنين هشيار خرام مي‌باشد - همانا منشورِ مُطاعِ سلطانِ خرد چنان‌است كه فرمان‌روايانِ معدلت‌گزين و سايرِ بزرگانِ كثرت‌آراى بر ديده‌وري و رسائيِ خود اكتفا نفرموده يكي از هوشمندانِ نيك ذات سير چشمِ بے‌آزار را رخصتِ عرضِ مكرمت فرمايند - تا درهنگامِ هجومِ مشاغل و چيره دستيِ قُواى عضبي (كه زمانِ پالغزِ تيزروانِ عرصهٔ دانائي ست) شايستهٔ وقت را بموقفِ ابلاغ رساند - خداوندا (تا سايه و آفتاب است - و سرسبزيِ چمن از فيضِ سحاب) اين سالارِ بارگاهِ تجرّد و تعلّق بر انفس و آفاق نورگستر باد ٭ ٭ مثنوي ٭

خدايا تا مراد است آسمان را ٭ مكن زين پادشه خالي جهان را

فلك چون خاتمش زيرنگين باد ٭ كليدِ عالمش در آستين باد

و از سوانح نوشدنِ مجاهد بيگ است نبيرهٔ خواجه كلان بيگ - در حدودِ موهي از مُضافاتِ صوبهٔ اجمير به تهانه‌داري نامزد بود - كنور مانسنگهه و بيشترے از دلاورانِ آن نواحي به تنگناهاى كوه شتافته بودند - در مبادي مهر ماهِ الٰهي راجپوتانِ آن سرزمين چندے ازينهاريانِ[3] نوآبادي آمده دستِ تاراج گشودند - ازين دليري آگهي پذيرفته با رنجِ زدگي جريده بے‌سازِ پيكار برآمد و كارنامهٔ رستمي را زبردست ساخته رهگراى سفرِ واپسين شد - و سرمايهٔ نيكنامي جاويد اندوخت

---

(۲) نسخهٔ [ي] چهاردهم (۳) در [بعضي نسخه] از ديهاى نوآباد آمده ٭

شاه منصور باستصواب او کارنامهٔ خدمت بجای آورند - و بفرخی و فرخندگی [illegible]
شهر دلگشای اجمیر از روز [illegible] نورآگین شد - بانهی بزرگی از [illegible]
انرا بیچون را پرستش نمودند - و منتظران بدوم قدسی کامیاب خواهش [illegible] ٭
و هم [illegible] داشت - و روزگار بالش اقبال) [illegible]
[illegible] برکشیده [illegible] واصل [illegible]
[illegible] برای کردآوری [illegible]
[illegible] فرمود - پس از آن کاربردازان خدمت [illegible]
[illegible] - و همدرین [illegible] و [illegible]
[illegible] شناسائی از ناصیهٔ حال او پدید بود) [illegible]
[illegible] و آنچه در پیشگاه [illegible]
[illegible] گیهان خدیو بمثابه ایست (که آنچه [illegible]
[illegible] گیتی خدیو همگی امور سلطنت را بدان طرز شایسته [illegible]
[illegible] و دوربینی و مزاج شناسی روزگار و [illegible]
[illegible] منشور مطاع سلطان خود چنانست که [illegible]
[illegible] دیده وری و رسائی خود اکتفا نفرموده [illegible]
[illegible] عوض مکرمت فرمایند - [illegible]

[illegible]

[illegible] نیکو بندگی ابدا بدک لک روپیه [illegible]

[illegible] برای زبانی شهاب الدین احمد خان - چون
[illegible] - و از ناروائی داددهی آن ملک

[illegible] - والله اعلم (م) نسخهٔ [ل] آن مکان داشت

هفدهم مهر ماهِ الٰهي بر فراز قلعهٔ اجمیر صعود اقبال نموده غنودگانِ آن سرزمین را دستمایهٔ رحمت شدند - و در حواشیِ مرقدِ سیّد حسینِ خنگ‌سوار وقفهٔ آمرزش فرمودند - آن‌شب تا ظهورِ پرتوِ خورشید حقیقت شمعِ آگهي افروخته رهنمای سعادت‌پذیرانِ محفلِ قدسي بودند - بسا حقائقِ کوني و الٰهي سامعه‌افروز بخت‌ورانِ بیدار دل گشت - و خاطرِ عمارت دوستِ شاهنشاهي چون اختلالِ مبانیِ آن حصارِ آسماني‌پایه دریافت کار پردازانِ بارگاهِ سلطنت را اشارتِ همایون شد که همّت در تعمیر بسته آن عماراتِ فرسوده را تازه گردانند - در کمتر زمانے بخوبترین وجهے صورت انجام گرفت - بیست و دوم مهر ماهِ الٰهي ازان خطّهٔ فیض‌اساس عنانِ توجّه بجانبِ میرتهه معطاف یافت - بظاهر نشاطِ شکار چهرهٔ عزیمت مي‌افروخت - لیکن معدلت‌آرائي و انتظامِ آن‌ناحیت و اندوختنِ مرضیّاتِ ایزدي پیش‌نهادِ همّتِ والا بود *

چون آن سرزمین مخیّمِ اقبال گشت ضمیرِ صواب‌اندیش در تعینِ قافله‌سالارِ رهگرایانِ بادیهٔ حجاز توجّه فرمود - دوم آبان ماهِ الٰهي میر ابوتراب باین‌گزیده خدمت سرافراز شد - او از ساداتِ سلامیِ شیراز است - جدّش میر غیاث‌الدّین نبّته الله (که بسیّد شاه میر مشهور بود - و از علومِ مکتسبي بهرهٔ فراوان داشت) در زمانِ سلطان قطب‌الدّین نبیرهٔ سلطان احمد (که احمدآباد بنامِ او لساس یافته) آمد - و بوطنگاهِ[۲] خود بازگشت - بار دیگر در شورشِ شاه اسمعیل بحکومتِ سلطان محمود پیکره[۳] با دو فرزندِ خود میرکمال‌الدّین و میرقطب‌الدّین بگجرات آمده رختِ اقامت انداخت و به نیکنامي روزگارش سپري‌شد - میر ابوتراب فرزندِ میرکمال‌الدّین دران مرز و بوم اعتبار یافت و ازان باز (که گجرات در حوزهٔ تصرّفِ اولیای دولت درآمد) بفزونِ عواطفِ ظلّ‌اللّهي اختصاص گرفت - و بدولتِ ارادت چهره افروزِ سعادت شد - درین هنگام (که از بارگاهِ خلافت باین‌خدمت شرفِ اعتبار یافت) پنج‌لک روپیه نقد و ده‌هزار خلعت بجهتِ محتاجانِ آن‌مرز در عهدهٔ کاردانیِ او شد - و اعتمادخان گجراتي (که از سالها آرزوی طرافِ آن سرزمین[۴] داشت) نیز رخصت یافت[۵] - و از رشحهٔ دریای مکرمت فراوان مردم با گزین‌سامان محملِ شوق بستند - شُرفا را (که پیوسته بارسالِ عرائض و تنسوقاتِ آن ولایت سلسله‌جنبانِ نیک‌بندگي اند) بیکه لک روپیه نقد و شرائفِ اجناس یادفرمودند *

و از سوانحِ تفویض فرمودنِ ایالتِ گجرات است برای رزینِ شهاب‌الدّین احمد خان - چون آگهي شد (که وزیرخان پاسبانیِ احکامِ معدلت را بسزا نمیکند - و از ناروائیِ دادِ دهيِ آن ملک

---

(۲) نسخهٔ [ز] بوطنِ خود (۳) نسخهٔ [ب] بیکره - والله اعلم (۴) نسخهٔ [ل] آن مکان داشت (۵) در [چند نسخه] گرفت *

روی در اختلال دارد) رقم عزل بر صفحهٔ احوال او کشیده خانِ مذکور را (که از شناسائیِ معامله ، جهانگزینی در کارها و عدالت پژوهی و رعیت پروری بهره‌مند بود) ازمالوه بحراستِ این ملک بزرگ نامزد کردند - و منشورِ مقدس مشتمل براندرزهای سعادت شرفِ نفاذ یافت - قاسم‌خان و طاهرخان و سیف الملوک و میر غیاث‌الدّین علی نقیب خان و قمرخان و فیروز و شیخ معظم و شیخ جنید و برخی از ملتزمانِ بارگاهِ حضور را فرستادند - تا آسودگیِ آن دیار افزوده آید - و یرلیغ والا صادر شد که چون صوبه‌دارِ نو بآن‌حواشی آید وزیرخان بحضورِ اید، آمده بانجامِ مهمّات قدرافزای جوهرِ خود گردد و بندگان خدمت‌گزینِ پیش بدرگاهِ همایون شتابند *

و ازسوانحِ فرستادنِ افواجِ گیهان‌ستان (۲) است باستیصالِ رانا - ازآنجا (که گزیدهٔ پرستشِ نشاهٔ تعلّق آنست که باندرزهای شایسته و نیروی تدبیر گردن‌کشانِ نخوت‌مند را فرمان‌پذیر گردانند - و اگر نصیحت و نکوهش سودمند نیاید نقشِ هستیِ آن گروه را بسترند - تا وحدتِ انتظامی اختلال بپذیرد - و نزهت‌گاهِ جهان از شورشِ کثرت غبارآلود نگردد) بسال و مهِ مذکور راجه بهگونت داس و کنور مان سنگهه و پاینده خان مغل و سیّد قاسم و سیّد هاشم و سیّد راجو و الگ (۳) اسد ترکمان و کجره (۴) چوهان و برخی از مبارزانِ عقیدت‌مند را بانجامِ این کارِ سترگ رخصت فرمودند - شهباز خان میربخشی را صاحب اهتمامِ آن لشکر گردانیدند - و انتظامِ آن برای رزینِ او باز گشت در ضمنِ عشرتِ شکار پراگندگیهای این صوب انجامِ شایسته یافت - کارهائی (که در باستانی زمانه بهزاران نیرنگیِ عزیمتها صورتِ اتمام نمی‌گرفت) امروز از افزونیِ آگهی بشطری از توجّهِ طفیلی روی در انصرام می‌نهد *

و از سوانحِ فروغ افزائیِ عاطفتِ گیهان‌خدیو است - از وفورِ رافت و مهرگزینی گروها گروه آدمی با اختلافِ مشربها و تباینِ ملّتها نطاقِ نیکوبندگی برمیانِ دل بسته ندوی (۵) میزیند چنانچه بر مزاج شناسانِ روزگار بس‌شگفت نماید - غریبتر آنکه جانورانی (که رمیدگی در نهادِ ایشان سرشته اند) نیز از خوی ستودهٔ کشورخدای آرامش‌گزیدهٔ نشاطِ موانست دارند - اگر ازین نمط داستانهای راستین فراهم آرد هرآئینه در پیشگاهِ خواهش گریوهٔ دشوارعبور پدید آید - مبادا پیش از شکستفشدنِ ناهارِ جوائی یورشِ واپسین حسرت‌افزای گردد - این چابک دستِ تیز رفتار بر بادپیمایِ استعجال برآمده میخواهد که (اگر بزودی ساغرِ زندگی لبریز نگردد - و سودای دیوانگی عقلِ مصلحت‌اندوز را کالیوه نگرداند) بهزارانِ تکاپوی دایمی انموذجی از بدائعِ شمائلِ گیتی خداوند

---

(۲) نسخهٔ [ل] گیهان‌گشای است (۳) نسخهٔ [ل] لک‌لک الله ترکمان (۴) نسخهٔ [ز] کجسره چوهان (۵) نسخهٔ [ل] در غدویت میزیند *

و فهرستی از نیرنگیء تائیداتِ سماوی بعنوانِ سپاسگذاری نگارش نماید - و اگر هر یکی ازان بستانچههای دلاویزِ سخن سرائی سیراب گرداند برای شادابیء هرکدام دفترے جداگانه باید - خامه از مهرافزائی و عاطفت افروزی - که همانا[۲] بیانِ آن در کالبدِ گفتار نگنجد - و آنچه بتارکیِ زنگ‌زدای بینشِ نظّارگیانِ دشوار پسند گردید آنکه آهوئی (که سرخیلِ وحشت‌گزیدانِ ملکِ صحراست) بسانِ انس‌پذیران از دستِ آن یگانهٔ عالمِ دلجوئی دانه میخورد - آن خوانای نقوشِ پیشانیِ نشانِ شگفت‌مندی را از حاضرانِ درگاهِ[۳] قُدس دریافته فرمود که ناآزاریِ جانوران و بزبانِ عاطفت بدین خموشانِ گویا پیش آمدن اگر چنین خاصیت بخشد چه دور - این خوی‌گزیده را جاذبه ایست که افلاک و انجم را در کمندِ محبّت در آرد ٭

تربیت فرمودن فرزندان سعادت‌پژوه والا گوهر

گیهان‌خدیوِ دادگر پیوسته از دوربینی اندازهٔ حالِ طبقات انام را دریافته گلشنِ افزایش را سرسبز و شاداب دارد - و شناسای عیارِ جواهرِ مردم شده هر یکی را فراخورِ آن بهنگامِ مناسب برومندِ دولت میگرداند - و چنانچه ناگزیرِ ساقیء بزمِ سلطنت است (که فراخی و تنگیء حوصلهای جهانیان شناخته بادهٔ مردآزمای دنیا را درخورِ آن پیماید) فرمان‌فرمای زمان از فروغِ دیده‌وری این کارِ شگرف را بگزیده آئین آراسته دارد - از نیرنگیء مزاجِ روزگارِ بوقلمون گروهے را بتدریج پایهٔ اساسِ[۴] آسمانیِ اعتبار می‌بخشد - و برخے را سزاوارِ بزرگی یافته یکبارگی بر فرازگاهِ عزّت جای می‌دهد - و [چون درین ایّام (که عُنفوانِ ابتسامِ بهارِ دولتِ روزافزون است) از ناصیهٔ احوالِ فرزندانِ سعادت‌منش لوامعِ آگهی و حق‌پژوهی بر پیش‌گاهِ ضمیرِ آسمان‌پیوند پرتوِ ظهور انداخت] صغرِ سن‌را قدرے ننهاده هر یکی را بمنصبِ بزرگ اختصاص بخشیدند - و ازانجا (که سوارانِ خاصه دوازده هزار قراریافت و آن یکّه‌تازانِ عرصهٔ شهامت را بزبانِ وقت احدی گویند - و سپاهِ نوئینانِ والاشکوه و اُمرای عالی‌قدر از پنجهزار افزون نبود) پایهٔ سترگِ شاهزادهٔ خردپژوهِ اخلاص‌گزین سلطان‌سلیم ده‌هزاری مقرّر شد - و بر زبانِ گوهرآمود گذشت که نظر بر وفورِ رضاجوئی و نیک‌سیرتی و هشیاردلی و بردباری تمامیء جنودِ سماویِ اعتصام بآن نونهالِ دولت وابستگی دارد - و شاهزادهٔ عقیدت‌گزینِ آگهی‌منش سلطان مراد بمنصبِ هفت‌هزاری بلندی‌گرای شد - و شاهزادهٔ سعادت‌پذیرِ خدمت‌گذار سلطان دانیال بمرتبهٔ سترگِ شش‌هزاری شرفِ اختصاص یافت - بآبیاریء افضال بستانسرای دولت نگارین

---

(۲) در [بعضی نسخه] که همانا در کالبد گفتار نگنجد - و نسخهٔ [ل] که همانا آن در کالبد گفتار (۳) نسخهٔ [ل] بارگاهِ قدسی دریافته (۴) نسخهٔ [ل] آشنائیء اعتبار می‌بخشد ٭

گشت - چارچمنِ دنیا را رونقِ دیگر پدید آمد - از نیک‌سگالی و کارشناسی عادت پایهٔ عبادت گرفت
دوری‌آرائی پیغامِ درون‌پیرائی آورد • • نظم •

زتو نقش بست این کهن طاق را • عمارت گری کرد آفاق را
چو معمور شد ملک و دولت درست • بمعموریِ دل کمر بست چست

اگرچه شهریارِ هشیار خرام منزل بمنزل بنشاطِ شکار می‌پردازد لیکن همگی‌همّت در صیدِ دلها مصروف دارد - و بندگیهای انفسی و آفاقی زمان زمان ازان سرچشمهٔ آگاهی می‌تراود - کردارهای شایسته هرزمان بشگرف آئین بر دیباجهٔ روزگار پیرایهٔ ظهور میگیرد - در منزلِ بامری[۲] از اعمالِ میرٹهه بعرضِ اقدس رسید که خرابیِ‌کول سرمایهٔ ویرانیِ این‌مرز است - از وفورِ مهربانی بدآن‌سرزمین ورودِ فیض فرمودند - کارفرمایانِ جدگزین بحکمِ والا آنرا بأمرا قسمت نمودند - و در کاوشِ یکروزه طراوتِ انجام برگرفت • • نظم •

درخشنده حوضی چو لوحِ ضمیر • چو آئینهٔ عقل صورت پذیر
زُلالش بروشن‌دلی چون بصر • بهر قطره اش مایهٔ صد گهر

و ازسوانحِ فرستادنِ جوقی از بهادران است بصوبِ[۳] اجمیر - (چون ایستادگانِ پایهٔ سریرِ اعلی عرضداشتِ شهبازخان برخواندند - و روشن شد که او در انتظامِ لختی از ثغور خواهانِ طایفهٔ از کارشناسانِ همّت‌گزین است) بنابران شیخ ابراهیم فتحپوری را با برخی از مبارزانِ نبردآزمای رخصت دادند که در حدودِ اودپی رختِ اقامت انداخته سرکشانِ آن سرزمین را رهگرای فرمان‌پذیری سازد و بیاوریِ شهبازخان پای سعادت افشرده در بنیادافکنیِ رانا تکاپوی شایسته نماید •

نهضت[۴] فرمودن شهریار دیده‌ور بصوب پنجاب

چون مهمّاتِ این‌ناحیت حسنِ اهتمام گرفت[۵] عزیمتِ جهان‌آرای تصمیم یافت که موکبِ همایون یورشِ پنجاب گزیند - تا در نشاطِ شکار پراگندگیهای آن‌صوب نیز انتظام پذیرد - و عالمیان بفروغِ قدرشناسی بمسرّتِ روزافزون گرایند - نهمِ آبان ماهِ الهی سرادقاتِ عزّت بحواشیِ قصبهٔ ماهروت[۶] سایه‌آرای معدلت شد - کشورخدای از خوی کهترنوازی منزلِ نرایندداس برادرِ روپسی[۷] را بفروغِ قدومِ قدسی آرایش داد - او از سپاسگذاری و نیایشگری چهره‌افروزِ بختمندی آمد - بیست و هفتمِ آن ماه رایاتِ

---

(۲) نسخهٔ [ل] مامری (۳) در [چند نسخه] بصوبهٔ اجمیر (۴) نسخهٔ [ز] نهضت فرمودن موکب همایون به یورش پنجاب (۵) نسخهٔ [ل] پذیرفت (۶) نسخهٔ [ا] ماهروت (۷) نسخهٔ [ی] روپ سین را •

اقبال بحدود آنبیر[۲] نزولِ دولت فرمود - همانروز ایلچیانِ قطب‌الملک پیشکشهای گزیدهٔ بنظرِ مقدّس در آوردند - ازان میان فیلِ فتح‌مبارک در بدمستي و عربدهٔ ناکي فتنهٔ روزگار بود - و چابک‌دستانِ این پیشه از سواریِ آن بعجز گرائیدے - چون در پیشگاهِ حضور آمد، آن جهان‌پهلوانِ الٰهي به تیزدستي سرمرا آن شده بزیرپای شکوه درآورده فرمان‌پذیر گردانید - نظّارگیانِ بارگاهِ دولت را حیرت فرو گرفت و اَمدهارا نزدیک بود که از صولت و صلابتِ شاهنشاهي قالب تهي شود - بلند اقبالے (که از شکوهِ والا همّتي تسخیرِ عالمِ ملک و ملکوت فرماید) امثالِ این چیره‌دستي از چه شگفت - و بزرگ نیروئے (که بیاوریِ آگهي نفسِ هزاران نیرنگ را فرمان‌پذیر دارد) او زبون‌ساختنِ چنین جانورانِ وحشي چه دور نماید •

و از سوانح رهنمائیِ راجه تودرمل است - او (چنانچه در معامله‌شناسي و دیانت‌گزیني از یکتایانِ زمانه است) همچنان در تقلیددوستي و تعصّب‌اندوزي سرآمدِ جهانیان - آئین چنان داشت که تا صنم‌پرستي بطرزِ خاص نکردے و هزاران لابه پیش‌بست ننمودے بکارِ دیگر نپرداختي و بخوردن و آشامیدن تن در ندادے - ناگهاني در جنبشِ کوچ و مقام صنمهای آن ساده‌لوح گم شد - ازان دلنهادِ بیدانشي شده ترکِ خواب و آشام گرفت - فرهنگ‌آرای اورنگ‌نشین بر حالِ آن فرورفتهٔ گلزارِ تقلید بخشوده گرانبارِ اندرزهای سعادت گردانید - از بخت‌مندي لختے پذیرا شده روی در کردار آورد •

و از سوانح اساس نهادنِ قلعهٔ مولِ منوهرنگر است - ازانجا (که خاطرِ جهان آرای حقیقت‌بین بمعموریِ گِل چون آبادیِ دل میلِ فراوان دارد) همواره در تعمیرِ این دو عبادت‌گاه عالي هنگامهٔ تعلّق و تجرّد آراید - درینولا (که قصبهٔ آنبیر[۳] از ورودِ موکبِ مقدّس رونق و بها یافت) بمسامع همایون رسید که دران سرزمین شهرے ست باستاني - از تداولِ حوادث تلِ خاکے ازان شیوا زباني میکند - رای صلاح‌اندیش بر تجدیدِ آن عمارت توجّه فرمود - بیست و نهم[۴] آن ماه در خجسته ساعتے بدستِ همایون اساسِ آن حصار نهادند - و برخے از اُمرا بانجامِ این نامزد گشتند در کمتر زمانے حسنِ انجام گرفت - و بمنوهرداس پسرِ رای لونکرن (که زمیندارِ آنجاست - و بنظرِ تربیتِ شاهنشاهي اختصاص دارد) منسوب گردانیده مولِ منوهرنگر نام نهادند •

و از سوانح پدید آمدنِ ذوذنب است بعد از نشستنِ نیّرِ اعظم عطابخشِ عالم بکرسیِ مغرب زمین - حقیقتِ این نمودارِ آسماني برای سیرابیِ دیباچهٔ[۵] سخن نگاشته میشود - چون پرتو

---

(۲) نسخهٔ [ا] انبرسر - و نسخهٔ [ز] عنبرسر (۳) در [بعضے نسخه] عنبرسر - و در [بعضے] انبرسر

(۴) نسخهٔ [ی] آبان ماه الٰهي (۵) در [چند نسخه] دریاچهٔ سخن •

آفتاب عالم‌تاب بر خاکِ نمناک افتد از فروغِ آن نیّرِ والا گرمي پذیرد - و برخي از ریزهای آب سبک‌تر شده روی ببالا نهد - و باجزای هوائي آمیزش گرفته بلندي گراید - و این آمیخته را بخار گویند و چون زمینِ خشک تابش‌گاهِ آن فروغ‌آرای عالم گردد مایهٔ تري از مکامنِ آن بپیوست پیوندد - و بتاثیرِ حرارت ذرّاتِ خاک را از سوختگي سبکي افزوده آید - و با هوا آمیخته روی بفراز نهد - و آن درهم‌شده را دخان نامند - هریکی بردو گونه بود - یکی درونِ زمین پای‌بند گردد - و چشمها و کانها و زلزلها از فروغِ ظهور بخشد - دیگر برروی بسیط چهره‌گشای گشته خرامشِ صعودي کند - ازان ابر و باران و تگرگ و رعد و برق و چنین صورتها پدید آید - نامهای حکمتِ طبیعي این داستانِ عبرت‌بخش را بروشن بیاني گذارش نماید - اکنون لختی از پیدائیِ آن تمثالِ بدیع نوشته بستان‌سرای آگهي را شاداب میگرداند - بر نیوشندگانِ دانش پوشیده نماند که هرگاه مرّیخ بران ناحیت استیلا یابد آن مرزستان را خشک گرداند - و ابخره و ادخنهٔ غلیظ بسیار برخیزد - خاصه که در طالع سال یا فصل مرّیخ در عاشر بود - و آن برج بادي[۲] یا آتشيِ منحوس باشد - و قمر یا عطارد بادي باشد - تا بنظرِ درستي در ایشان نگاه کند - هرآینه کِشتها روی در خرابي آورد - و سرمایهٔ قحط پدید آید - بیماریها روی دهد - و نیز قوّتِ غضبي نیرو گیرد - و سررشتهٔ خردپژوهي گسیخته گردد *

القصّه [چون بخار لزج چربناک از نشست‌گاهِ زمین بنخستین طبقاتِ هوا (که بآتش آمیخته است) پیوندد] لطافت در گیرد - چنانچه دودِ چراغِ افسرده از پیوستنِ شمع افروخته افروزش یابد - آنرا شهاب گویند - و چون بزمین فرود آمدن گیرد عامّه پندارند که ستاره روی در نشیب دارد - و اگر لطف آن‌پایه ندارد بجهتِ کثافت مشتعل نسود - لیکن بسوزد - و باعتبارِ اختلافِ[۳] هوا پیکرهای گوناگون نماید - چنانچه شخصِ گیسودار یا صاحبِ دم یا نیزه بدست یا بجانوری ماند (که شاخها داشته باشد) و امثالِ آن - و بواسطهٔ تفاوتِ پایه زود زوال و دیربقا بود گاه نشانهای سرخ و سیاهِ هولناک درو نمودار گردد - و در غلیظ علاماتِ سرخ بیم افزاید - و اگر غلیظ‌تر بود نشانهای سیاه هول بخشد - و این صُور را بزبانِ باستاني ثوابتِ نجوم و ذوات‌الاذناب نامند - و هر یکی را بمناسبتِ آن صورت نامی جداگانه بود - چنانچه گیسودار را ذوذوابه گویند و دم‌دار را ذوذنب - در کتبِ هندي از صد متجاوز شمرده‌اند - و در نامهای یوناني هفت‌قسم داشته همه را بر طبیعتِ زحل و مرّیخ انگارند - ذوذوابه و ذوذنب را نحس‌تر دانند - بطلیموس گوید که درمیانِ ذوذوابه و نیّر اعظم یازده برج فاصله باشد - و برخی از یونانیان برآنند[۴] که ذوذوابه جانبِ مشرق هنگامِ طلوعِ صبح چهره افروزد - و ذوذنب از صوبِ مغرب عنفوانِ شام ظهور کند

---

(۲) نسخهٔ [ن] بادي و آتشيِ منحوس باشد (۳) در [بعضی نسخه] اختلاف مواد (۴) در [چند نسخه] سرایند *

مبادا از عهد تکرار چنین توهّم نموده باشند - و دانش‌پژوهان هندوستان آنرا دوقسم ساخته برسعادت و نحوست پی برند - و همه درین سخن زبان یکتائی دارند که آثار این بولایتی باز گردد که بر سمت‌الرّاس آن گذاره کند - یا توطّن‌گزینان آن ملک او را ببینند - و بمنسوبات آن برج که درو پیدائی بخشد - و بهنیروی جنبش کرهٔ آتش حرکت نماید - و باندازهٔ درنگ نتائج آن بظهور آید و بزرگی آثار این در نگاشتهای پیشینیان بیشتر ازان است که گفته آید - ازانجمله درسال (۶۶۲) ششصد و شصت و دو هجری ذوذوابه پدیدآمد - فروغ افزای عالم در اسد بود - و دران شب قریب یازده اصبع کسوف زیر زمینی واقع شد - غریب‌تر آنکه باندازهٔ سر آدمی بزرگ می‌نمود - و دودے از فراز آن بر می‌خاست - ببلاد تبّت و ترکستان و چین و کاشغر و فرغانه و ماوراءالنّهر و خراسان گذشت و هشتاد و پنج روز نمایش داشت - درهمهٔ آن دیار شورشها پدیدآمد - در ماوراءالنّهر و خراسان حوادث فاید[۲] و براق و غیر آن چهره گشای مقصود است - چنانچه سال و مه دیرین ازین گذارش نماید و در (۸۰۳) هشتصد و سه ذوذنبی بر سمت‌الرّاس روم پدیدآمد - مولانا عبداللّه لسان و محیی‌الدّین مغربی با سایر اخترشناسان آن زمان بموقف عرض صاحب قران رسانیدند که از گفتهای دانش‌پژوهان تجربه‌اندوز چنان دریافته میشود که لشکرے از صوب[۳] مشرق بآن دیار چیره‌دستی نماید و فرمانروای آن ناحیت دستگیر گردد - آن چهره‌افروز اقبال (که همواره اندیشهٔ یورش آن ملک داشت - و همراهان کم‌حوصله تن برضا ندادے) توجّه فرموده جوهر عزیمت خود را و ژرف‌نگاهی ستاره‌شناسان را خاطرنشین خرد و بزرگ گردانید - و در سال (۸۳۷) هشتصد و سی و هفت هلالی در اوائل میزان ذوذنب نزد اکلیل شمالی لمعهٔ بروز داد - طلوع و غروب با وی کردے - چون روزے چند برین سپهری شد حرکت خاصهٔ او پدید آمد - نیزه‌دار ازان اکلیل شمالی روبه دوری گزید - و در هشت ماه راه کمون گرفت - وبای عظیم درهرات و متعلّقات آن عبرت‌افزای شد - هر روز زیاده از هزار کس[۴] رخت هستی بربستے - و میرزا ابراهیم والی فارس و میرزا بایسنغر ارغون شاه بدخشان و شیخ زین‌الدّین خافی درین شورش فرو شدند - و منازعتے (که میرزا شاهرخ را با سکندر قرا یوسف روی داد) هم از نتائج اوست - و رازدانان آسمانی‌سیر برانند که اگر ظهور او در بدن دولتی باشد فرمانروای آن ملک یا نیابت‌گزین او را روزگار بسر آید - و اگر در مائل وتد بود اموال آن مرزبان از دست رود و در ساقط لوثاد وبا و بیماری ملال‌افزاید - و فرو شدن ناگهانی در عامّه ظهور کند - هزاران شکر ایزدی که بمیامن ذات قدسی گیهان‌خدیو آثار نحوست از قلمرو برخاسته - اگر احیاناً چنین نمودار هولناک

---

(۲) نسخهٔ [ل] رابد و براق (۳) نسخهٔ [ل] از صوب ما بدیار روم چیره دستی نماید (۴) نسخهٔ [ا] ده هزار کس •

بدند آید آسیبی سترگ بدین دیار نرسد - و باوجود چنین حراست ایزدي آن هشیارخرام بزم آگهي
بآئین مسلمان و برهمن خیرات فراوان فرمود - و جهان جهان مردم کامیاب شادماني گشتند - و اجمال
این موهبت گُهری آنکه روز آزاد بیست و پنجم آبان ماه الٰهي هنگامیکه نیّراعظم در برج عقرب
سعادت مي‌افزود در برج قوس این نشان آسماني باختر روبه مایل بشمال چهرهٔ تابش افروخت
دنبالهٔ دراز داشت - چنانچه بحدّے رسید که در بعضے بلاد تا پنج ماه دیدند - اختر شناسان آگاه‌دل
و رموزفهمان انجمن بالا چنین‌گذارش نمودند که در لختی از مساکن هندوستان غلّه گرانی پذیرد - و از
جایهای خاص نشان دادند - و فرمانروای ایران را روزگار سپري گردد - و در عراق و خراسان گرد آشوب
بر خیزد - همچنانکه گفته بودند بےکم و کاست بظهور آمد - در همان نزدیکي قافلهٔ از ایران رسید
برخے از کاردانان راستي‌منش بدرگاه همایون شرح گذشتن شاه‌طهماسپ و کشته شدن سلطان حیدر (۲)
و بسلطنت رسیدن شاه اسمٰعیل بعرض اقدس رسانیدند - و اختصار این تفصیل آنکه شاه رضوان‌قباب
پنجم خرداد ماه الٰهي سال پیش درقزوین رخت هستي بر بست - و سلطان حیدر پسر سیومین
بسعي برخے از بزرگان آن سرزمین سلطنت را مخصوص خود دانسته درمقام جمعیّت شد - و بسعي
پریي خانم (۳) خواهر نامهربان او را روزگار سپري گشت - و اسمٰعیل میرزا را (که فرزند دومین بود
و مدّت بیست و دوسال در قلعهٔ تهقهه (۴) محبوس) برآورده بداوري نشاندند - او از تیره‌رائي اکثر برادران
و بني‌اعمام را بفرامشخانهٔ نیستي فرستاد - چنانکه در یک روز سلطان ابراهیم میرزا را با یازده برادر
خود بقتل آورد - چون سرگذشت ایران بعرض اقدس رسید فرمودند رعایای آن‌ملک بادافراه ناسپاسي
فرمان‌روای خود مي‌بینند - و نزدیک باشد که این جوان سودائي دل‌آزار خون‌ریز را از بادهٔ دنیا
لب‌تر نگشته پیمانهٔ زندگي پُرشود - که مزاج روزگار بدمستي برنتابد - و چنانچه بر لوحهٔ زبان گوهرآمود
خلافت آرایش یافته‌بود بظهور آمد - غیب‌دان شهریار دانش‌پژوه را عیار دیگر گرفتند - و آن
نمایش فلکي در پیش و پس چهره‌افروز خاصیت گشت - نخستین شاه‌طهماسپ پیشتر از ظهور
این سانحه بعالم قدس شتافت - و پس ازان شاه اسمٰعیل رهگرای ملک نیستي آمد - او یکسال
و پنج ماه بخونریزي و بےآزرمي و بدمهري روزگار گذرانیده رخت هستي بربست - بسیارے
برانند که بسعي پریي خانم مسموم از عالم رفت - در حیات شاه طهماسپ مدار معاملات مالي
برو بود - و در هنگام حکومت این آشفته بخت جان‌گزا بیشتر ازان توقّع داشت - او از خود بیني
و خویشتن‌آرائي (با آنکه بسعي او بپایهٔ شاهي رسیده بود) رقم عزل بر صفحهٔ حال او کشید

---

(۲) نسخهٔ [ا] جنید (۳) در [اکثر نسخه] پریي‌خان خانم - و در [بعضے نسخه] پریي جان خانم
(۴) در [بعضے نسخه] تهقه ●

آن کوتاه خرد بمادرِ حسین بیگ حلواچي اوغلي (نه تراکیب و معاجین از دست او خورده) همداستانی گشت - شبِ بهمن دوم آذر ماهِ الهي سالِ آینده از حاکمِ گرجستان اسپ چند برسم ارمغاني آمده بود - بدیدن آن بمیدانِ چوگان شد - (چون فروفرنب سایهٔ تو دست انداخته بود - و رمزدانانِ سرائرِ تنجیم ایران موافقِ دانش منشانِ هندوستان مي‌سرائیدند) نیک اندیشانِ سعادت اندوز داستانِ آسماني خوانده استدعای توقّف نمودند - سودمند نیامد - و ازانجا بمنزلِ حسینِ بیگ (۲) (که نزدیکِ آن عرصه بود) شتافت - و کیفیِ معتاد را شریفِ قزویني از خانهٔ او آورده چنان گذارش نمود که مُهرِ حقّهٔ برداشته مینماید - چون هنگامِ ناگزیر رسیده بود سررشتهٔ آگاهي گسیخته پاسخ داد اگر از دستِ والدهٔ حسین بیگ گرفتهٔ باکے نیست - قدرے ازان بکار برد - و بحسین بیگ نیز داد - و از رازدارانِ ایران شنوده آمده که چون لختي از شب گذشت پري خانم (که خانهٔ او بهمسایگيِ آن حلوائي پسر بود) شهٔ وردي را با چندے درکسوتِ زنان فرستاد - و آن سودائيِ مدهوش را گلو و بعضے اعضای رئیسه افشرده از هم گذرانیدند - ازانجا (که سورشِ سودا و سازشِ واهمه اورا در کریوهٔ تنهائي آبلهپای داشت) هوا خواهانِ حقیقت‌منش و خیرسگالانِ دیده‌ور (که پاسبانانِ دین و دولت اند) در قرینگاهِ سلطنت راه نیافتندے - بل سایرِ اهالیِ (۳) خدمت دران حواشي قدم نمي‌توانستندے زد از شامتِ این کردارِ نکوهیده (که در عمومِ تعلّق گزینان بدترینِ خویها انگاشته بنگاهِ بلاها شمرند تا بفرمان‌روایانِ جهان‌آرای چه رسد) آن خودکامِ شوریده رای را آن پیش آمد - و ازان هیبت‌کدهٔ در بسته هیچ تراوشے ننمود - تا آنکه شب بروز آمد - و نزدیک بود که روز بشب گراید - هیچکس را یارای جست و جوی آگهي نبود - بصد دلیري میرزا سلیمان وزیر و میرزا محمّد حکیم و چندے از خاصانِ نزدیک بآن پیوستند - و کتابهٔ یاس ازان پیش‌طاق برخوانده در را شکستند - آن گسیخته رشتهٔ خردمندي را قالبِ تهي کرده یافتند - خنصرِ دستِ راست شکسته بود - و پوستِ پیشاني و بیني خراشیده - هرکرا بخت بخواب درآید چراغِ خرد افسرده گردد - و نورِ بینش فرو نشیند سلطانِ چاربالشِ کاخستانِ عنصري را بزندانیانِ تبه رای سپارد - و سرهنگانِ نابینای طبیعت سر بکامیابي بردارند - قدرِ نعمت نشناسد - جهانیان را بچشمِ حقارت بیند - حسنِ پیوندِ دلها از پیشِ نظرِ او پنهان شود - آئینِ مُدارا (که گلشنِ خلافت را آبیاري ازو ست) خشک رود گردد دوست را از دشمن تفرقه ننهد - سود را در زیانِ خویشتن داند - طبیعت پژوهي را حقیقت‌اندوزي انگارد - تدبیر را (که ستونِ تعلّق است) در شکسته بحسابِ توکّل برگیرد - کارِ خود را گذاشته به پیشهٔ دیگران پردازد - هرآئینه هرچه بیند از خود بیند - چنانچه حالِ این شوریدهٔ باطنِ خاطرفشانِ

---

(۲) در [بعضے نسخه] حسن بیگ (۳) در [چند نسخه] ذراتِ خدمت *

همگنان است - نخستین از بدگوهري در آزار پدر و ولي‌نعمت و فرمان‌روای خویش راه‌گرای
ناهنجاري شد - و آن مهرآمود حق‌اندیش از فرط دوربیني و امّید چاره‌پذیري او را پای‌بند
زندانی گردانید - و چون بسرنوشت آسماني فرمان‌روای ایران شد لوامع خرد فرونشانده در درازنای
خواهش تیرگي افزود - و سرچشمهٔ آگهي انباشته بدوست‌کشي و دشمن‌نوازي مشغوف گشت
قدر سلطنت ندانسته در خرابیء بنیان دولت تیزدستي نمود - همانا نیرنگیء ابداعیان ملک
تقدیراست که از میمنت[۲] کردار هوش‌افزای اورنگ‌نشین فرهنگ‌آرای وسعت‌آباد هندوستان را
بسرچشمهٔ مردمي و کانِ داد دهي شهرهٔ[۳] انفس و آفاق میگردانند - و عموم رعایای آن نزهت‌آباد
معمور را شناسای امام وقت ساخته در سعادت‌گاه سپاس‌گذاري آرامش میدهند • • مثنوي •

ستایش بران معدن آب و خاک • که زاید چنین گوهر تابناک
بر ان آسمان باد فرخنده روز • که دارد چنین اخترے شب‌فروز
خدایا توانی شاه درویش‌دوست • که آسایش خلق در ظلّ اوست
بسی بر سر خلق پاینده دار • بتوفیق طاعت دلش زنده دار

القصّةُ بطُولها دنیا طلبانِ بے‌حقیقت برخے سوگواري رسمي بجای آورده و بیشترے
جشنها داشته در پیِ فرمان‌روای دیگر شدند - چون از فرزندان شاهي[۴] (که سروري را شاید) نبود روی
بپريِ[۵] خانم آوردند - او مزاجِ روزگار دریافته ازان کارِ سترگ سر باز زد - و بسلطان‌محمّد خدا بنده
پسرِ بزرگ شاه طهماسپ (که از نابینائي[۶] در شورشِ شاه خونریز جان بسلامت برده بود) رهنمون‌شد
همگي اندیشه آنکه اسمِ سلطنت بران باشد - و معنیء فرمانروائي بدو باز گردد - میرزا سلیمان (که
بر حیله‌سازي[۷] و مکراندوزیء او آگاهي داشت - و از نیک‌سگالي باو همزبان نمیشد) از بیم گرفتاري
گریخته بشیراز آمد - و حقیقتِ بدکرداریء او را روشن ساخته با والدهٔ سلطان‌محمّد خدا بنده (که مادر
حقیقیء شاه اسمٰعیل بود) قرار داد که این شورافزای عربده کار را از هم باید گذرانید - چون سلطان‌محمّد
خدابنده نزدیک بقزوین شد پري خانم از سگالشِ این گروه آگاهي یافته شهر را کوچه‌بند ساخت
شمخال[۸] چرکس خالوی او با چند هزار کس هنگامه‌آرای پیکار شد - و بتکاپوی نیک اندیشان
بصلح انجامید - و بانوی ایران پوزش‌کنان پذیرا گشت - فرصت‌جویانِ دوربین هنگامِ کام‌روائي یافته
خواهش را بکرسیء قبول نشاندند - چون نزدیکِ اردو پیوست چنین گذارش نمودند که امروز ساعت

---

(۲) در [بعضی نسخه] یمن کردار (۳) نسخهٔ [ا] شهرهٔ آفاق (۴) نسخهٔ [ی] شاه (۵) نسخهٔ
[ای] بپري خان خانم (۶) نسخهٔ [ز] که از بینائی (۷) نسخهٔ [ی] حیله‌بازي (۸) نسخهٔ
[ب] شمخان - و در [بعضی نسخه] شمس خان •

خجستگي ندارد - هودج آن پرده نشین عزّت در حواشي اردو نزول سعادت فرماید - و شمخال با عموم لشکریان در حواشي فلان قریه (۲) فرود آید - صباح پیش از آنکه بمردم اردو آمیزش گیرند نخستین شمخال بزمین بوس مژگاني سرافراز آید - و پس ازان سان سپاه بگزین روشے دیده شود و بچنین داستانهای دلاویز پالغز غفلت گردانیدند - چون شب طیلسان کحلي بر روی روز کشید امیر اصلان افشار را (که از دوستان رسمي شمخال بود) بدین داشتند که رفته در خلوتکدهٔ او بزم دوستي آراید - و در اولین (۳) بیخبري کار او بانجام رساند - و آن زربندهٔ را حکومت اصفهان بجلدوی این خدمت قرار دادند - آن نافهمیدهٔ معنی آشنائي (تا برموز دوستي چه رسد) ساغر زندگي او را لبریز گردانید - و آن حقیقت‌گزین عراق را همان زمان گرفتند - و باندک فرصتی حجله نشین خلوتگاه نیستي شد ٭

و از سوانح آنکه دوم آذر ماه الهي در حواشي قصبهٔ کوټ‌پوتلي (۴) مظفّرخان و راجه تودرمل و خواجه شاه منصور را بحریم بساط عزّت طلب‌فرموده در انتظام مهام سلطنت سخن‌سرای شدند و بسا کارها تنسیق شایسته یافت - سرکار بهار بشجاعت‌خان و میر معزّالملک و برخے دیگر از ملازمان مقرّر گشت - و دار الضّرب ممالک محروسه را (که بعهدهٔ چودهري گشته بود) تقسیم فرمودند صاحب اهتمامی این کارخانهٔ متبرّک در دارالخلافهٔ فتحپور بعهدهٔ خواجه عبد الصّمد شیرین‌قلم مقرّر شد - و در لاهور بمظفّر خان - و در بنگاله براجه تودرمل - و در جون‌پور بخواجه شاه منصور و در گجرات بخواجه عمادالدّین حسین - و در پټنه بآصف خان نامزد گشت - و در همین روز فرمان شد که روپیه را چهار گوشه مسکوک سازند - نهم آذر ماه الهي لوای نصرت‌اعتصام سایهٔ معدلت بر ساحت قصبهٔ نارنول انداخت - ازانجا (که فروغ خداطلبي و ایزد شناسي سرابستان خاطر اقدس را در گرفته است) بمنزل شیخ نظام عزلت‌گزین نزول همایون شد - و آن دکان‌آرای ساده لوح را نشاط جاوید بخشیدند - و به نیروی بخت‌مندي از نایافت نشان آگهي ملالے بخاطر قدسي راه نداده جویائي‌افزودند - [چون از فراخي حوصله و افزوني طلب نظر دوربین برنقد حال خویش نمي‌افتد - و ازان رموز انفسي و آفاقي (که راتبه‌دار مایدهٔ فیض ایزدي هست) نشانے در ژنده پوشان زمانه و عمامه‌داران روزگار نمي آید] تشنگي زلال حقیقت زمان زمان افزایش میگیرد ازینجا ست که محرمان حریم کبریا درد خداجوئي را (که همت حقیقي ازان تعبیر رود) ابدي گفته اند - نه ایزد بیچون در خاطر زار امکانیان درآید - و نه پلی جویائي فرسودگي پذیرد - روزآسمان

(۲) نسخهٔ [ب] دیه (۳) نسخهٔ [ا] عنفوان - و نسخهٔ [ز] غنودن (۴) نسخهٔ [ا ب] پوتلي و نسخهٔ [ز] پوتلي - ولسخهٔ [ی] بوملي - و نسخهٔ [ل] ترملي ٭

بیست و هفتم آذر ماهِ الٰهي دار الملک دهلي بقدومِ شاهنشاهي فروغِ سعادت یافت - نخستین در طوافِ مشهدِ مقدّسِ حضرتِ جنّت‌آشیاني آدابِ زیارتِ شایسته بجای‌آمد - و زجوشِ دریای افضال معتکفانِ حواشيِ آن مهبطِ انوارِ لبریزِ خواهش شدند - و ازانجا بر سایرِ آسودگانِ آن شهر گذارهٔ آمرزش فرموده بدادارِ جان‌آفرین[2] روی نیاز آوردند - و منسوبانِ هر بقعه[3] ببخششِ فراوان اختصاص گرفتند - سیوم دی ماهِ الٰهي منازلِ شیخ فرید بخشي‌بیگي (که اکثرِ نشیمنهای آن برهت‌گاهِ دلنشین بر ساحلِ دریای جون و حواشيِ پرستش‌جای نیایش‌گرانِ هندوستان واقع است) بمقتضای التماسِ آن اخلاص‌گزینِ خدمت‌گذار از پرتوِ گیهان خدیو نور آگین شد و او را دست‌مایهٔ سربلنديِ جاوید فراهم آمد - پنجم آن ماه سرای باولي موردِ اعلامِ ظفرقرین شد و بجهتِ مشاغلِ ملکي و انبساطِ شکار روزے چند توقّف گزیده آمد - مستمندانِ آن حوالي از موائدِ عطایای شاهنشاهي کامیاب گشتند •

و از سوانحِ رسیدنِ حاجي حبیب‌الله است بدرگاهِ والا - پیشتر گذارش یافت که او را با مبلغي گرامند و صنعت‌گرانِ آگهي‌منش روانهٔ بندر کرده ساخته بودند - تا بجدکاري و ژرف نگاهي غرائبِ صنائع و جلائلِ مصنوعاتِ آن بلاد را هنگامه‌آرای این دیار گرداند - نهم ماهِ مذکور با گروهِ انبوه در لباسِ نصاری نقّاره و سرنای فرنگي نواخته بآستان‌بوسِ درگاهِ قدسي سربلند آمد و گزیدهٔ کالاهای آن ملک بنظرِ اقدس درآورد - و حرفه‌گرانے (که بدانش‌پذیري شناخته بردند) هنرها آموخته در عیارگاهِ مشکل‌پسندي آفرینها اندوختند - و نوازندگانِ آن سرزمین با گزیدهٔ سازهای آن ملک خاصه ارغنون بمحفلِ همایون پیوسته افسونِ آگهي دمیدند - از یک جانب شنوائي با بینش کشاکشِ شادماني داشت - و از یکطرف دل با خیالِ[4] دوشادوشِ نشاط بود - و همدرین منزل خواجه غیاث الدّین علي آصف خان از ایدر بسجودِ نیایش سپاس‌گذار آمد - و برادر زادهٔ خود جعفر بیگ را (که از عراق آمده بود) بسعادتِ کورنش سرافراز گردانید •

هزیمت یافتنِ راجه مدهکر باقبالِ روز افزونِ شاهنشاهي

هر کرا ستارهٔ بخت فرو شود و روزگار به تیرگي گراید نخستین روشنيِ خرد ازو برگیرند تا بسعيِ خویش آبروی خود را بشورهٔ زارِ ناکامي بریزد - و غبارآلودِ خواري و خجلت‌زدهٔ جهانِ صورت و معني آید - چنانچه حالِ این زمیندارِ فرومایهٔ تبه رای ست - درین روزبازارِ دیده‌وري

---

(۲) نسخهٔ [ب] جهان آفرین (۳) نسخهٔ [ل] هر بقعه را ببخشش فراوان اختصاص دادند

(۴) نسخهٔ [ا ب ی] با تخیل •

(که فروغ معدلت عالم را فروگرفته - و کارسازان ابداع در دولت‌آرائي تکابو دارند) آن کوتاه بینِ کم‌گرایی ثروت صورت و مکنت ظاهر و مستحکمی جای و افزونی گروه تهورگزین را سرمایهٔ نخوت ساخته از شاهراه فرمان پذیري بیرون رفت - گیهان‌خدیو دادگر صادق‌خان را با لشکری انبوه بآنصوب نامزد فرمود - که اگر بسخنان دلاویز نصیحت ره نورد سعادت نگردد سزای شایسته درکنار او نهد[۲] عساکر فیروزي‌طراز از حدود نرور داستان اندرز درمیان نهادند - آن شوریده رای شولیده‌اندیشه را سودمند نیامد - ناگزیر سرانجام جنگل‌بري نموده بقصبهٔ اوندچه[۳] (که بنگاه آن مُدبر است) روی‌آوردند - چون بنواحی قلعهٔ کرهره جنود اقبال را گذر افتاد پرمانند پنوار از همسران آن تیره روز تحصّن گزید - افواج گیتي ستان آن دژ را حلقه‌آسا گردگرفتند - و گشایش آنرا پیش‌نهاد همّت گردانیدند - هر روز برخی درونیان گرد پیکار انگیخته بادیهٔ پیمای[۴] هزیمت گشتی - و زمان زمان آثار فیروزي در معسکر اقبال چهره افروختی - در کمتر زمانی پیمانهٔ توانائی او لب‌ریز شد - زبان زاري و امان طلبي بر گشود - ازانجا (که آئین شاهنشاهي عاجزنوازي و پوزش پذیري ست) اولیای دولت پاس آن داشته زنهار دادند - نخستین عقدهٔ مشکل‌نمای این ملک گشوده آمد پای عزیمت افشرده قدم پیشتر نهادند - و ازبسکه آن‌حواشي درخت‌زار بود و عبور افواج نصرت‌اعتصام دشوار غازیان شهامت‌اندیش یک روز بدرخت‌افکني همّت گماشته صبح دیگر برهنمائی[۵] تائید آسماني آهنگ پیش مي‌نمودند - و بدین طرز هوشمندي منزل بمنزل راه نوردیده نزدیک آب دهاره[۶] (که شمال‌رویهٔ اوندچه است) ورود سعادت شد - آن گروه‌نشین واژون‌بخت لشکر گران فراهم آورده بر ساحل آن معرکه آرای گشت - دلاوران هرطرف روزبروز عرصهٔ نبرد را آرایش دادندی - و چپقلشهای مردانه (که عیار ناموس ازان برگیرند) زمان زمان حیرت افزودی - پنجم دی ماه الهي قرار گذشتن دریا و جنگ صف دادند - از نامساعدی جای و ناشایستگی راه جنود فیروزي‌اعتصام بدان توزک نماند - صادق‌خان با گروهی کار طلبان اخلاص‌گزین یک جوق شد و قاسم علي‌خان و الغ‌خان[۷] و شیخ فیروز را با برخی از مجاهدان دیده‌ور پیش داشته روی درعبره نهاد - هراول از شورش آتشبازی غنیم نتوانست گذشت - و کار غازیان شهامت‌اندیش بدشواري کشید - درین لغزش‌گاه دلها فوجداران پادشاهي کمال‌خان و محمودخان نیازی صف‌شکن را بآب زده جرأت‌افزای گردلی لشکر منصور گشتند - نخستین صادق‌خان با طایفهٔ از تیزدستان عرصهٔ شجاعت گذاره شد - و شگرف آویزشی چهره‌افروز گنداوري گشت *

* مثنوي *

---

(۲) نسخهٔ [ی] نهند (۳) نسخهٔ [ا ب ل] اندوچه - ونسخهٔ [ي] اونچه (۴) نسخهٔ [ز] بادیه‌پیمای هزیمت
(۵) نسخهٔ [ا] بتائید آسماني (۶) نسخهٔ [ی] دهارو (۷) نسخهٔ [ز ل] الغخان - ونسخهٔ [ی] قلي‌خان *

بیابان چو دریای خون شد درست * تو گوئي بروی زمین لاله رست
زمین شد بکردار دریای قیر * همه موجش از خنجر و گرز و تیر

و ازانجا (که در سواطع تائیدات ایزدي نیروی اسباب کارگر نیاید - و بنزهت‌گاه حق‌گذاري افروزي تیره[2] رایان باطل‌ستیز غبار فتور بر نخیزد) دستبردهای راد مردان حقیقت اندوز شکیب‌ربای اوباش گشت - معرکهٔ سترگ بدگوهران نخوت‌فروش روی در پراگندگي آورد - یکبارگي آن فرومایه بادیه‌پیمای هزیمت شد - و بسیارے را آب زندگي ریخته آمد - جنود نصرت طراز خان و مان اورا بیغما بردند - و از انبوهی درخت و بیگانگی زمین حال آن بدروز معلوم نشد - لختی را آن گمان که بکمین‌گاه شتافته فرصت جوی است - و برخی را اندیشه اینکه بر سر اردو شتاب‌آورده الغ خان این رای را برگزیده متوجه معسکر اقبال گردید - و فوج هراول را چنداول گذاشته دمعه دمعه مردم را پیش میفرستاد - دربن‌اثنا آن غنوده بخت کالیوه خرد از عقب برآمده غبار شورش انگیخت - بیشترے ازان فوج پالغز همت شده روی برتافتند - الغ خان با چندے از مبارزان راد دوست عنان کشیده هنگامه آرای کارزار شد - صادق‌خان با فوجے از بهادران رزم‌جوی رسیده قدم اخشران عرصهٔ جان‌فشاني را عزیمت جان‌ستاني بخشید - ابو المعالي و دیگر گریز آوران بهزاران دل پیوستند - و هریک دل از جان برگرفته بپاس ناموس ایستاد - آویزش گندآوران رونقے تازه پذیرفت - و جوهر مردانگي زنگ‌زدای ناشناسائي[3] آمد - الغ خان و ابوالمعالي و میرزا محمد سلدوز چپقشهای نمایان کرده سرخروئی کونین بدست آوردند - هورل دیو پسر بزرگ آن خوابیده عقل از صادمهٔ گچ‌نال بعدم‌خانه فرو رفت - خانجهان برادر آن تبه رای بفیل کوه پیکر در آویخته بر زمین آمد - و بچابک دستي برجسته جمدهر حواله نمود - و کارنامهٔ شجاعت آراسته خود را زخمي بدر برد - رام‌ساه پسر آن نخوت‌گزین نیز بعد از واماندگی تردد و رنجوری شگاف تیر خویشتن را از ناوردگاه بیرون انداخت - از نیرنگی اقبال روز افزون آن خرابه نشین ادبار خاکسار بادیهٔ ناکامي گشت - قریب دویست راجپوت نامي را روزگار سپری شد - و چندے از جان‌نثاران عادت‌گرای بآسیب‌گاه زخم درآمده بحراست ایزدي عشرت‌آمود عافیت گشتند - صادق خان در تراوش سپاس اقبال گذارش مي‌نمود که چون کار از دست رفته بنظر آمد ذات مقدس شهنشاهي را در پیشگاه تصور داشته بمبدای نیاز روی‌آوردم - و توجه خدیو عالم را قافله‌سالار سفر واپسین گردانیده گرم‌نبرد شدم - ناگاه رایات همایون نمودار گشت - و آن پیکر نوراني بجلوه‌گاه درآمد لحظهٔ این نمایش والا نورافزای دیده و دل بود - در لجهٔ حیرت فرو شده کارزار میکردم - و زمان زمان

(۲) نسخهٔ [ع] تیره‌دلان باطل ستیز (۳) نسخهٔ [ا ل] ناسپاسان *

بیرون تازه فروغ دیگر می‌بخشید - درین کشاکش عنصری و روحانی بمیامن آن مشاهدهٔ
بینی لوامع فیروزی تیرگی زدای آمد - و با پراگندگی دوستان و بسیاری مخالف فتحے (که در
مدینهٔ مختصر عادتیان روزگار نگنجد) چهره افروز نشاط شد - پیوسته امثال این سوانح (که
در نقاب‌گاه[۲] ظاهربینان شگرف نماید) از نفوس قدسیّه دانسته برای رهنمونی بیدانشان نیک‌اختر
آشکارا گردد - و گاه کارسازان تقدیر بےآگاهی آن یکتایان ملک هستی بجهت شناسائی صفای گوهر
بظهور آورند - تا جهانیان از وحشت‌آباد انکار برآمده نزهت‌سرای عقیدت در آیند - نیوشای
این داستان حیرت‌افزای (اگر از گروه محرمان بزم تقدّس و همرازان بارگاه صفا ست - و بر حقائق
حداشناسی خدیو عالم آگاه) این أعجوبهٔ صورت را نخستین قسم انگارد - و (اگر از سعادت[۳] منشان
منزلگاه معامله دانی ست - و بر نیک‌اندیشی و شمول مهربانی گیتی خداوند قدرے اطّلاع دارد)
از جنس دوم اندیشد ٭

و از سوانح فرستادن قاسم‌خان است بایالت دارالخلافهٔ آگره - از خاصیت آب وهوا عموم
رعایای آن حوالی در سرکشی و مردانگی و جانبازی انگشت‌نمای عرصهٔ پهنای هندوستان اند
از سطوت ظلّ‌اللّهی فرمان‌پذیر گشته پرستاری کردے - درین زمان (که موکب همایون نهضت فرمود)
از بدگوهری و ناعاقبت بینی سر بشورش برداشته بآزار فرودستان چیره‌دستی نمودند - بنابران
شهریار معدلت اندوز او را (که براستی و کاردانی و دلاوری از ناموران زمانه بود) چهاردهم دی
ماه الهی باندرزهای حوصله افزای آگهی‌افروز[۴] گرانبار دانش بآن‌خدمت رخصت ارزانی داشتند
او شاحت را فروغ کردار داده جهانے را نشاط آرامش بخشید ٭

و از سوانح لشکرکشیدن خانجهان است بجانب ساتگانو[۵] - که زه و زاد داؤد بدگوهر درآنحدود
می بود - و متی و جمشید خاصه‌خیل او با بسیارے از افغانان خیره سر دران بُنگاه سرشورش
می‌خاریدند - چون میانهٔ ولایت بنگاله از تمرّد گزینان تیره رای صاف شد خانجهان بآن‌صوب
نهضت گمشت - متی (که لختے اندوختهای گزیدهٔ داؤد را فراهم آورده بود) از نیک بختی
خواست که در سلک بندگان پادشاهی درآید - جمشید با سایر افغانان بد سرشت سخن یکے ساخته
با پیکار او برخاست - او پس از آویزش سترگ هزیمت یافته تنگنای خمول گزید - و بسیارے
اسباب مکنت او بدست آمد - یوسف بلوچ و سرمست افغان با برخی از دوستان متی بکین‌توزی
فرصت جوی شدند - روزے (که آن‌عربده کار برای دلدهی این‌مردم بخانهٔ ایشان رفته بود) پیمانهٔ

(۲) در [بعض نسخه] نقابت گاه (۳) نسخهٔ [ب] عقیدت منشان (۴) نسخهٔ [ا] آگهی افزودهٔ
(۵) نسخهٔ [ز] ساتگانو که ذخیرهٔ زه و زاد - و نسخهٔ [ی] ساتگانو و جسر که زه و زاد ٭

زندگی او را بآبِ خنجر لبریز گردانیدند - از نیرنگیِ تائیداتِ سماوي بے مبارزتِ اولیای دولت جهانکشای والاوی بخت باهم درافتاده گردِ آشوب فرو نشاندند - مادرِ داؤد با سایرِ اغروق زنهار خواسته قرار داد که چون جنودِ اقبال بحدودِ ٹانڈه شتابد با منتسبانِ خود روی نیاز بدرگاه آورد - خانجهان قبه گرفت او را پذیرفته از ساتگانو بقرارگاهِ خود بازگشت - و آن گروه پاسِ پیمان داشته خود بدین دولتِ ابدقرین پیوستند ٭

بیست و ششمِ آن ماه شهریارِ والا شکوه جریده بشکارِ حواشیِ حصار شتافت - و ازانجا برای مصرِ جامع سایهٔ معدلت گسترد - و خانهٔ مهرعلي‌خان سلدوز از فرِ قدومِ شاهنشاهي رشک‌افزای سپهرِ برین گشت - و مراسمِ نثار و پیشکش بجای‌آمد - مسندآرای اقبال اندکے پذیرفته کامیابِ عشرت گردانیدند - و ازانجا ظاهرِ قصبهٔ هانسي مضربِ خیامِ همایون گردید - کشورخدای از فزونیِ نیازمندي و نیایشگري به بقعهٔ شیخ[۲] جمال ورودِ سعادت نمود - توجّهاتِ قدسي بایزدِ جهان‌آرا گذارد و منسوبانِ روضه بجلائلِ مواهب اختصاص گرفتند - او از جانشینانِ شیخ فرید شکرگنج است باشارتِ پیر درین خطّه برهنمائیِ جویندگانِ آبشخورِ شناسائي نامزد بود - هرگاه شیخ از پیش‌طاقِ نامیهٔ گزیده مرده چنین نقشِ دلفریب برخوانده او را بناحیتِ مخصوص گردانیده فرموده که اجازت‌نامهٔ مرا بنظرِ شیخ جمال در آر - اگر رای صواب اندیشِ او مطابق افتد بخیراندیشیِ خداوندگان تکاپوی شایسته بجای آرد - وگرنه در گذارشِ[۳] خویش کوشش کن - تا سزاوارِ این پایهٔ عالی گردي - چنانچه گویند یکی را بدهلي تعین فرموده بودند - بامضای شیخ نرسید - و در نوستِ شیخ نظام‌الدّین آن توقیع فروغِ قبول یافت - همانا مقصود آن باشد که حقیقتِ صفای او خاطرنشانِ همگنان گردد - و بلند مرتبگیِ خود را بدین بزرگ داشتِ مرید چهره گشای گرداند - وگرنه چه گنجائي که مستفیض را این پایه بخشند - و چگونه در فراخنایِ ارادت چنین خرامشِ ستوده نماید ٭

و همدرینولا مولانا[۴] محمّد امین بسجودِ آستانِ مقدّس دریوزهٔ فروغِ نامیهٔ بختمندی نمود - او بزرگ زادهٔ یزد است از قریهٔ اقدا - در شیراز بدرس‌گاهِ علّامهٔ روزگار مولانا میرزا جان شیخِ او حواشیِ مطالع و تجرید و عضدي را شناسا آمد - و بدریوزهٔ دانش‌کدها اندکے از نجوم و رمل و قدرے از تاریخ آشنا شد - بروشن بیاني چهره‌افروزِ مقاصد شده - و بچیره‌روئي و چرب‌زباني خویشتن را ببهای سترگ فروختے - درین‌هنگام از عراق روی بدین عتبهٔ اقبال آورد - و بدریعهٔ مقرّبانِ

---

(۲) نسخهٔ [ا] شیخ جمال‌الدین (۳) در [چندنسخه] گذارش (۴) نسخهٔ [ا ب ل] مولانا محمد بسجود و نسخهٔ [ج] مولانا امین ٭

بارگاه خلافت جبینِ[۲] نیاز بسود - خدیوِ عالم بحسنِ ظنّی (که در بارهٔ سفارش‌گذاران داشتند) پایهٔ اعتبار افزوده همراهِ شاهزاده سلطان‌مراد بخانهٔ شیخ عبد النّبی (که مدارِ طبقهٔ اهلِ سعادت بود - بل انجامِ هر کارِ بزرگ بی رای او صورت نبستی) فرستاده گرانبارِ انفضال گردانیدند - و بفنونِ نوازش اختصاص گرفت - (چون از فطرت نصیبهٔ نداشت - و نسخهٔ همّت نخوانده بود - و فراخیِ حوصله در نیافته) در اندک زمانی عیارِ ناسرگیهای او گرفته آمد - و زراندوزیِ او خاطرنشینِ خرد و بزرگ گشت - چنانچه در جای خود گذارش یابد ●

و از سوانحِ گرفتار شدنِ مظفّرحسین میرزا ست - هر که سر از فرمان‌پذیریِ خدیوِ خدا پرست برتابد زمانه به پیکارِ او بر خیزد - و زود خارِ ناکامی بپای مرادِ او درشکند - اگر بهرهٔ از سعادت‌اندوزی نداشته باشد در گوِ نیستی نگون‌سار آید - و در خسرانِ جاوید افتد - و گرنه نیرنگیِ روزگار کالیوه ساخته آن خوابیده بخت را بدستِ صاحب‌اقبال دهد - تا در بند[۳] خانه که دبستانِ حقیقت‌آموزی‌ست رهگرای نیکوخدمتی گردد - چنانچه بتازگی داستانِ میرزا چهره‌گشای بیان است - هرچند مرومایگیِ بدگوهر او را دست‌آویزِ شورش گردانیدند در کمتر فرصتی گردآلودِ خجالت گشته آبله پای ادبار شد - از صوبهٔ گجرات باز بجانبِ دکن شتاب آورد - و در ولایتِ برار ببوخی از فتنه‌افزایانِ بدکیش پیوسته هنگامه آراست - سپاه آنملک بجنگ برخاستند - و عرصهٔ نبرد گرمی پذیرفت و ازانجا (که روی از قبلهٔ حقیقی برتافته بود) غبارآمودِ[۴] هزیمت بخاندیس آمد راجه علی خان او را گرفته از تصرّف باز داشت - اگرچه در معنی گردِ شورشِ ملکِ خود را فرو نشاند لیکن بظاهر دست‌مایهٔ دولتخواهیِ درگاهِ مقدّس گردانید - چون حقیقتِ حال بمسامعِ همایون رسید فرمانِ مُطاع مصحوبِ مقصود دنبه صادر شد که او را بدرگاهِ والا روانه سازد ●

و از سوانحِ آغارِ غبارآلود شدنِ نزهتگاهِ[۵] اعتبارِ شیخ عبدالنّبی ست - جهانبانِ خداپرستِ حق‌اندیش خویشتن را درمیان نیاورده پیوسته در معدلت‌اندوزی و داددهی چهره افروزد - و بفرمان‌پذیریِ سلطانِ خرد دوست از دشمن بازنداند ● [چون صفوت و صفای شیخ بوسیلهٔ ساده‌لوحانِ بیغرض (که از نیرنگیِ خامهٔ تقدیر ناشناسائیِ ایشان بدانائی فروخت رفته) و ثنای دامن‌آلودگانِ حرص‌اندوز (که در طیلسانِ تزویر بی‌طمعی و پاکدلی بظهور دارند) خاطرنشانِ اقدس شد] او را از نشیبِ ناکامی بفرازگاهِ عزّت برآوردند نخستین کارسازیِ اربابِ سعادت برسمِ استقلال بار تفویض یافت - و بمرورِ ایّام جلائلِ امورِ سلطنت بصوابدیدِ او باز گردید - ازانجا (که در عیارگاهِ صیرفیانِ آدم‌شناس ناسرگیهای زمانیان پایدار[۶] نماند

---

(۲) نسخهٔ [ی] جبین‌نیاز بسجود بسود - و نسخهٔ [ل] جبین‌نیاز بسجود آستان نورانی گردانید (۳) نسخهٔ [ی] بندتنخانه ; (۴) نسخهٔ [ب ل] غبارآلود (۵) نسخهٔ [ب ل] نزهت‌کدهٔ (۶) نسخهٔ [ی] پدیدار بماند ●

آن گروهِ نیکوئی‌سنج را برحقیقتِ کار آگاه گردانیدند - و درین هنگام لختی از داستانِ دکان‌آرائی و خودفروشیِ او بعرضِ شهریارِ دیده‌ور رسید - از فرطِ حزم‌اندوزی و تأمل‌گزینی (که بسا راستانِ درستکردار به نیرنگسازیِ بدنهادانِ بی‌آزرم دامن‌آلودِ تهمت شده اند) تحقیقِ حال را برِ بی‌غرضی و ژرف‌نگاهیِ خود گرفتند - و بشگرف آئینی رهگرای معامله شدند - نه دربارگاهِ مقدّس غبارِ نفور نشست و نه عامهٔ مردم ازان آگهی پذیرفتند - و چون سپهرگردان برین اندیشه چندے گذشت بطرزهای مختلف نشانِ راستیِ گفتارِ پیشین پدید آمد ٭ بیت ٭

اگرچند پنهان کند مرد راز ٭ پدید آردش روزگارِ دراز

از کمالِ دوراندیشی (که ناگزیرِ آشوب گاهِ دنیا ست) در حدودِ قصبهٔ کُهانه[۲] شیخ فرید بخاری را فرمان شد که چون موکبِ همایون ازین راه گذرد خداوندانِ سیورغالِ این مرزمین را بنظرِ اقدس درآورد - تا در پیشگاهِ حق‌اساسی پایهٔ حالِ هرکس پدید آید - و جوهرِ شایستگیِ هرکدام خاطرنشینِ ما گردد - درکمتر فرصتی پیدائی پذیرفته که از زردوستی و سفارش‌پذیری سررشتهٔ کفاف و استحقاق از دست رفت - خدیوِ عالم از فزونیِ مردمی پرده از روی کار برنگرفته نکوهیدگیِ کردار را بر هوشیارانِ خدمت نهادند - و بر زبانِ گوهرآمود گذارش یافت که آدمی از انبوهیِ مشاغل بهمه نتواند رسید - خاصه این شغلِ بزرگ افزون‌تر ازانست که یک تنه تواند پرداخت - ناگزیرِ دوربینی آنست که بهر صوبه سره مردے مقرّر گردد - و این عبادتِ سترگ تقسیم پذیرد - که حق بمرکزِ خویش قرار یابد - و پایهٔ همه یعنی حق‌دانی ببلندی گراید - درین نزدیکی صدارتِ صوبهٔ پنجاب بمولانا عبدالله سلطانپوری نامزد شد - و بآگاه دلانِ روشن‌ضمیر پرتوِ اشارت تافت - که چندے از دیانت‌مندانِ معامله‌شناسِ جدّآور (که شایانیِ این کار داشته باشند) بعرضِ مقدّس رسانند درین وقت قصبهٔ سیام[۳] از فروغِ رایاتِ همایون ظلمت‌زدای آمد - میرزا یوسفخان را بشرفِ خطاب احتصاص بخشیده فرمودند که چنان بر پیشطاقِ ضمیرِ صواب‌اندیش میتابد که عرصهٔ جهانگشای کشمیر درحوزهٔ تسخیرِ اولیای اقبال درآید - و از وفورِ عاطفت آن ملکِ دلپذیر در تیولِ او مقرّر گردد بنازم صفای گوهر و نورِ بینش را - آنچه پس از چندین سال چهره‌آرای ظهور خواهد گشت در صفوت‌کدهٔ باطن (که آئینهٔ غیب نماست) امروز لمعهٔ وضوح دارد - بست و یکمِ بهمن ماهِ الهی شادی‌وال مضربِ خیامِ دولت شد - و برهنمائیِ ایستادگانِ عتبهٔ اقبال اندرزهای سعادت‌افزا فرموده بصاحبانِ کونی والهی را نوازش دادند - میفرمودند که اگر طیلسانِ تعلّق بردوش نبودے خود را از غذای گوشت بازداشتے - و ازانجا که برگرگ‌خوئیِ زمانیان آگهی ست یکبارگی یله کردن

(۲) نسخهٔ [ا] کهانه (۳) در [بعضے نسخه] شیام ٭

مادندانِ زمانه را در تنگنای اندوه بشکنجه آوردن بود - بنابران بخاطرِ قدسي چنان پرتو انداخت که بتدریج و آهستگي دست کشیده آید - تا بر پیروانِ حقیقت‌گزین کار دشوار نگردد - و عامّه را اندیشهٔ دوراز کالبوه نگرداند - اکنون چند گاه روزِ جمعه از خوردنِ حیواني خویشتن را باز میدارد و بروزگاران گذاشته شود ●

و از سوانح عنایت فرمودنِ پرگنهٔ تهاره است بپرچمن‌قلي (۲) قوش‌بیگي - زمانے بمقتضای پیشوائي ملکِ معني در محاسبهٔ نفساني شلاورِ دریای شهود بودند - و پس از بازگشت این بخششِ والا بظهور پیوست - برخی از ملتزمانِ بارگاهِ حضور در پیدائي سبب تامّل داشتند - آن خوانای نقوشِ نامهٔ دل بر حیرت‌زدگي این گروهِ بخشوده گذارش فرمود - چون آن‌قصبه در پیشگاهِ بینش درآمد و معنی نام ازلي‌ست چنان بر پیشگاهِ خاطرِ آسمان پیوند پرتو انداخت که هرچیز از فروغِ ذاتِ قدسي نمایش دارد - و آن جز صورتِ نمودارے بیش نیست - از شورشِ ما و من وگرفتاریِ نسبت و اضافت دل خراشیده شد - و از بارگاهِ تعلّق افسردگي روی‌داد - و نزدیک‌بود که پیوندِ صوري گسیخته گردد - چون نیرنگیِ تقدیرِ ایزدي بملکِ اسباب آورد در صفوت‌کدهٔ باطن گذشت که بسپاس‌گذاري این‌قصبه را بکسے (که نامِ دادارِ بے‌همال ملاحقِ اسمِ او باشد) داده شود - دریں هنگام آن خدمت‌گزین بنظرِ همایون درآمد - و بعاطفتِ والا اختصاص گرفت - و دران محفلِ مقدّس بسا سخنانِ دلاویز فرموده بخت‌مندانِ بیدارمغز را گران‌بارِ دانش گردانیدند - و ازین آوازهٔ آگهي گران خوابانِ شبانگاهِ ناداني بیداري گزیده رهگرای بادیهٔ جویائي شدند - زهے سترگ نیروئے که در تندبادِ کثرت چراغِ وحدت افروخته خلوت در انجمن میدارد - و خوشا بزرگ‌شناسائي که سلطنت را با ولایت همشادوش داشته یکرنگي مي‌گزینند (۳) ●

● قطعه ●

شاهے که بعقل هادیِ راهِ خدا ست ● دریاب که از خدای یکدم نه جدا ست

هرچند که سایهٔ خدا خوانندش ● ما سایه نگوئیم که او نورِ خداست

نهمِ اسفندارمذ ماهِ الهي از نواحیِ لکهي تیام پور جسر بسته راياتِ اقبال از آبِ ستلج گذشت و جهان‌جهان لشکر و عالم‌عالم جانور بآسودگي و آرامیدگي گذاره شدند - و دریں‌نزدیکي شاه‌قلي‌خان محرم از لاهور جبین‌سای بختمندي آمد - و بنوازشِ پادشاهي اختصاص گرفت ●

و از سوانح فرستادنِ جنودِ سماوي‌تائید است بصوبِ بلوچستان - (چون اعیانِ آن الوس از وحشتِ ذاتي و واژونیِ بخت از فرمان‌برداري سر پیچیده آدابِ نیکوبندگي بجای نمي‌آوردند) میرزا یوسف‌خان و شاه‌قلي‌خان محرم و سیّد حامد و محمّدزمان و برخے از مجاهدانِ اخلاص‌منش را

---

(۲) در [بعضی نسخه] بهمن قلي (۳) نسخهٔ [ا] می‌گیرد ●

رخصتِ آن سرزمین فرمودند - تا نخست باندرزهای هوش‌افزا رهنمای سرگشتگانِ بادیهٔ ادبار شوند
اگر داستانِ پندگذاری سودمند نیاید بلوامعِ سیوف تیرگی‌زدای استکبار گردند - دوازدهم آن‌ماه موکب
قدسی در حدودِ پتن نزولِ اجلال فرمود - شهریارِ هشیار خرام بزیارتِ شیخ فرید شکرگنج توجّه گماشت
برای نیاز پذیری و نورافزائی انجمنِ آگهی انتظام یافت - از مبادیِ شب صبحِ حقیقت روشنی بخشید
و بهشترے از روز دیگر نیز دران مطاف بوده رسومِ پیشوائیِ ملکِ صورت و معنی بجای‌آمد - و مجاوران
آن بقعه و عمومِ توطّن‌گزینان بوالا پایه رسیده [۲] آسایش گزیدند - و درین بزمِ آگهی صوفی‌ناصر از بلخ
و ملّا مشفقی از بخارا سعادتِ حضور دریافتند - و معرفتِ او را چون شعرای این دیار عیار گرفته شده
و زیان‌زدگیِ عمر را شناسا گشته کار را از سر گرفتند ٭

آغاز سال بیست و سیوم الٰهی از جلوس [۳] اقدس شاهنشاهی

یعنی سال بهمن از دور دوم

روز سه‌شنبه دوم محرم سنه (۹۸۶) نهصد و هشتاد و شش پس از سپری‌شدنِ پنجاه و سه
دقیقه نیّر اعظم فروغ‌افزای دیده و دل برجِ حمل را نورآگین ساخت - و عنفوانِ سالِ یازدهم از دور
دوم نویدِ فرخندگی آورد - زمانیان از اعتدالِ هوا و خرّمیِ وقت جوشِ عشرت زدند - و بنشاط
گوناگون هنگامهٔ سپاس‌گذاری آراستند - ترانهٔ بےغمی بسار آمد - و طنطنهٔ شادمانی سامعه‌افروز
همگنان شد ٭ ٭ نظم ٭

نقشبندی میکند در بوستان ابرِ بهار ٭ عطرسائی میکند در گلستان بادِ سحر
کهٔ نسیمِ مشکبوی از غیب می‌آرد عبیر ٭ کهٔ شمالِ جانفزا برخاک می‌ریزد گهر

در عنفوانِ این سالِ خجسته سیوم فروردین ماهِ الٰهی حوالیِ خان پور دریای راوی را قنطره سرانجام داده
گذاره [۴] فرمودند - و ماهچهٔ رایاتِ همایون پرتوِ اقبال بر ساحتِ آن‌حواشی انداخت ٭

و از سوانح نامزد فرمودنِ شیخ ابراهیم است بایالتِ صوبهٔ دارالخلافه - او از مزاج‌شناسیِ
عالمِ صورت و کاردانیِ ملکِ ظاهر بهرهٔ داشت - حکم شد که از نهانداریِ لاولایی بدان مصرِ دولت
آمده پاسبانِ احکامِ سلطنت باشد - و به نیروی دیده‌وری بارِ فرمان‌پذیری بر دوشِ همّت
گرفته گره گشای بستگیها گردد - (اگرچه دورباشِ شکوهِ معدلت دوران را چون نزدیکان بدبستانِ
خدمت‌گذاری عشرت‌گزین دارد - و پرستاری را سرمایهٔ سعادتِ دین و دنیا می شمرند) لیکن

---

(۲) نسخهٔ [ل] بدست مایه رسیده (۳) نسخهٔ [ب ی] جلوس سعادت‌قرین شاهنشاهی (۴) نسخهٔ
[ل] عبور فرمودند ٭

ازانجا (که حزم‌اندیشي و دور سگالي خوی پسندیدهٔ اورنگ‌نشینِ اقبال است) هر ملکی بیکی از هوشیارمغزانِ آگاه دل میسپارد - و بر ستودگیِ حال نغنودهٔ سایهٔ دیدبانیِ خویش مي‌گسترد و بآئینِ خرد پژوهانِ ژرف نگاه چهار چمنِ دولت را آبیاري میکند - و پرستشِ ایزدِ جهان‌آفرین بدین طرزِ والا مینماید ٭

و از سوانحِ فرستادنِ شجاعت خان است بصُوبهٔ مالوه[۲] - چون بمسامعِ همایون رسید (که اُمرای آن ناحیت خوابِ آسودگي کردهٔ بغمگساریِ زیردستان نمي‌پردازند - و بسطتِ دنیا را پیرایهٔ طبیعت ساخته از شاهراهِ خرد کناره مي‌گیرند) باندازهٔ هر یکی اندرزهای بیدار ساز فرمودهٔ رهنمونِ شناسائي گشتند - و نام بردهٔ (که با وفورِ مردانگي از معاملهٔ داني و معدلت اندوزي نصیبه داشت) بسپهسالاریِ آن‌گروهٔ رخصت یافت - و فرمان شد که شاه بداغ خان و تولک‌خان و مطّلب خان و عمومِ سپاه در فراهم‌آوردنِ پراگندگیها یکرنگي‌گزیدهٔ بمصلحت‌دیدِ او گرایند ٭

و از سوانحِ لغشیدنِ رخشِ گیهان‌خدیو است - هرکه در سرشت قدسي و صافي گوهر و ستوده‌کردار باشد هموارهٔ در مدارجِ احوال رهگرای دیده‌وري‌بودهٔ زیب‌افزای سعادت گردد - (اگر بمقتضای نشاهٔ بشري غنودگي روی‌دهد - و از طیلسانِ امکاني فرامشي پیش‌آید) ایزدِ بگزیدنما نمودارے بیدار گردانند - و بنمایشِ شگرف آگهي بخشند - و نمودارها باندازهٔ خوابِ هرکس بر مسندِ آموزکاري نشیند - و بسا بیداریِ جهانے بپایهٔ آن شادخواب نرسد - و نظّارگیان در شگفت‌زار درآیند و بچگونگیِ آن نرسیدهٔ بحیرت درشوند - و همانا ازین جهت شبی از عشرتِ شکار بصوبِ اردوی همایون خرامش داشتند - شبدیزِ آن شهسوارِ عرصهٔ آفرینش بلغزش درآمد - فرهنگ‌آرای دور بین آنرا پیغامِ ایزدي انگاشتهٔ سجودِ نیایش بجای آورد - و پرستشِ الٰهي را اساسِ دیگر نهادهٔ شد دادارِ بے‌همال[۳] پیوسته آن ذاتِ قدسي را بر نشاطگاهِ عافیت داراد - و گردِ ناملایم بر دامنِ اقبالِ روزافزونِ آن یکتای ملکِ شناسائي نرساد ٭ ٭ مثنوي ٭

زهے دارندهٔ اورنگِ شاهي ٭ حوالت گاهِ تائیدِ الٰهي
بحمد الله که با قدرِ بلندش ٭ کمالے درنیاید جز سپندش[۴]

ظاهرنگاهانِ ساده‌لوح (که جز هوشیاري و دوام آگهي ازان یگانهٔ بارگاهِ هستي درنیابند - و نیم گامے از چهارسوی اسباب بیرون‌نیایند) هرآینه بکهین وسایل برخیزند - چنانکه یکی از پیشینیان مي‌سراید ٭ ٭ رباعي ٭

---

(۲) نسخهٔ [ل] بصوب مالوه (۳) نسخهٔ [ل] بے‌همتا (۴) نسخهٔ [ا] جز بسندش - و در [بعضی نسخه] جز سمندش ٭

رفتم بر اسپ تا به‌تیغش بکشم • گفتا بشنو نخست این عذر خوشم
نے کلو زمینم که جهان بردارم • نے چرخ چهارمم که خورشید کشم

و از سوانح گشایش قلعهٔ کوهلمیر[۲] است - آن دژ سست دشوار عبور بر کوه آسمانی پایه رانا آنرا بآئین نیاکان خویش بنگاه گردانیده - در زمان باستانی کمتر کسے سر دست[۳] گشای چیرگی شده امروز از نیرنگ‌سازی اقبال شاهنشاهی باندک توجهے آرام جای جنود فیروزی اعتصام است چون شهباز خان با دلے کارطلب و نیتے خدمت‌گزین بآن ناحیت پیوست راجه بهگونت داس و کنور مانسنگهه را رخصت درگاه والا داد - همگی بسیچ آنکه مبادا بمناسبت زمینداری باد افراه آن باطل‌ستیز دیرتر سرانجام یابد - و خود با شریف خان و غازی‌خان و میرزاخان و دیگر مجاهدان عقیدت‌منش روی در گشایش آن حصار نهاد - و از رهنمونی ستاره و کارگشائی طالع بنگاههای ژرف و راههای صواب‌اندیش سنگستانهای سترگ[۴] آن حواشی پایمال عساکر منصور گشت - و بنور افزائی اختر بختمندی گریوهای شگفت و تنگناهای شکیب ربا را بآسانی گذاره نمودند - و در هنگامے (که[۵] باندیشهٔ بومی و غریب نمیرسید) شهباز خان با عزیمتے همت آمود بگشادن قلعه پاے جلادت افشرد - و بچابکدستی و تیزپائی ره نورد تنگناها شد - و به نیروی تائید آسمانی دژ کیلواره را (که بپای[۶] خیال بدانجا نتوان رسید) بتصرف در آورد - و بهادران ناموس‌دوست بر بلندیها برآمده چیره‌دستی نمودند - مرزبان دژ را از دید لوامع تائیدات سماوی دل از خود رفت - و دست از کار افتاد بیست و چهارم فروردین ماه الهی قلعه را گرد کرده کوس شادمانی برزدند - و ترانهٔ اقبال برکشیدند از شکوه سطوت غازیان عرصهٔ شهامت پای همت آن شوریده بخت بلغزش درآمد - و سراسیمگی افزون‌تر از پیش او را روی داد - از شگرف‌کاری تقدیر توپے بزرگ از درون حصار شکسته خرمن سامان او را خاکستر گردانید - و یکبارگی سررشتهٔ مردانگی گسیخت - جریده بخفایای کوهسار[۷] شتاب آورد بسیارے از راجپوتان نامور به پیشگاه دروازه و حوالی پرستش‌جای خویش آویزش تهور پیش گرفته بجان‌نشانی ایستادند - وچپقلشهای رادمردان نموده بفرامشخانهٔ نیستی غنودند - در عنفوان لوامع صبح دولت آن عقدهٔ آسمانی گشوده گشت - و کارے (که بحوصلهٔ عادتیان زمانه در نگنجد) پرتو ظهور داد - و (چون آن نافرجام بدگوهر را درکوهستان بانسواله[۸] نشان دادند) قلعه را بغازی‌خان بدخشی سپرده بآن[۹] ناحیت گام سرعت برداشت - و روز دیگر در روارو تعاقب به نیم روزے حصار

---

(۲) نسخهٔ [ا] کونهمیر - و نسخهٔ [ب] کومنامیر - و نسخهٔ [ل] کونهلمیر (۳) نسخهٔ [ل] دست‌یافته (۴) نسخهٔ [ب] سنگریزهای سترگ (۵) نسخهٔ [ل] که باندیشهٔ آدمی غریب نماید (۶) نسخهٔ [ا ل] بپای ذوال (۷) نسخهٔ [ی] کوهستان (۸) در [چند نسخه] بانسوار (۹) در [اکثر نسخه] بآن خدمت •

نیندند را بدست اقتدار در آورد - و نیم‌شبی قلعهٔ اودیپور را متصرّف شد - و مُبارزان فیروزي غنائم فراوان اندوختند •

و از بدائع آنکه یکی از تجرّدگزینان گوشه‌نشین از دیرباز در نخستین حصار کنج خمول گزیده بود ؛ همواره مردم آن سرزمین از انفاس گرامي او تبرّک و تیمّن مي‌جستند پیشتر ازین سانحه بسه روز سحرگه بوفراز پرستشگاه رانا برآمده ترانهٔ اذان برکشید - و زبان بنوید فیروزي لشکر پادشاهي برگشاد مرزبان آن دژ در حیرت فرو شده ازین زمزمه باز پرسید - پاسخ داد که امشب مرا بنمودار چنین گشایش بیدار گردانیدند - آن غنوده رای جوش خشم زده او را از هم گذرانید - اورنگ‌نشین اقبال از مژدهٔ این مهین بخشش الٰهي نیایش ایزدي را پایهٔ دیگر برافراخت - و کارگذاران اخلاص‌گزین بالطاف گران‌مایه اختصاص یافتند - سي و یکم آن ماه در نواحيِ جنوب آن شهسوار عرصهٔ آگاهي حوالی جسر آمد[۲] - برخي از اردوی بزرگ بدیدبانيِ والا گذاره گشت - و پیش‌خدمتان رکاب همایون را بنازگي دستمایهٔ دانش کرامت فرمود - چنین لشکر انبوه را اگر چنان راهنمائی نباشد که بهنجار تواند داشت - و کرا نیروی آنکه سامان آنرا تواند نمود - طرز ره‌نوردي کوه و صحرا باز گوید - یا روش انجام قنطره و آئین کشتي نویسد - یا طریق روانه ساختن فیلان کوه پیکر در موج‌خیز دریا بنگارد یا داستان اسپهبدي ملک معني طراز - دران روز از ناشناسائيِ نوآموزان خدمت فیل خاصه بنذریک نام بزرفائی دریا فرو شد - شهریار ژرف‌نگاه از فروغ بینش کاهش مال را افزایش عمر انگاشته بزم نشاط آراست - و روزے در شکارگاه تگرگ بزرگ جوز آسا ریختن گرفت - و آنحضرت در سکهپال با ایزد بیچون رازگذاري داشتند - و در ظلال میمنت شاهنشاهي دران صحرای بے پناه همراهان سعادت گزین را آسیبی نرسید •

و از سوانح فرونشاندن ابر و ریزش باران است - و اجمال این طلسم قدسي آنکه روزے چند بارش بے‌هنگام تواتر داشت - لشکریان و عموم زبردستان ستوه آمده نالش نمودند - آن بدائع طراز انفاس گرامي بآئینه دمیده در آتش نهاد - از نیرنگي دم گیرای آن سپهر مُطاع عربدهٔ سماوي فرو نشست • • نظم •

چو همّت شود اهل‌دل را ضمان • زمین را بر آرند بر آسمان

بهمّت سرانجام ده کار ها • که آسان شود بر تو دشوار ها

و از سوانح بخشیدن گناه بلوچان است - گذارش یافت که اعیان آن الوس از تیرگي خرد و خوابیدگي بخت چشم بر دوري راه و محکمي جای انداخته گریوه رو بیراهي شدند - ازانجا (که

---

(۲) در [بعضی نسخه] جوبای خبر آمد •

برانداختنِ تباه کاران چون نواختنِ نیک‌سگالان شمسهٔ پیشطاقِ جهان‌آرائی‌ست) فرمان شد که برخی اُمرای پنجاب بصورتِ آن گروه شتافته سزای سزاوار دهند - آوازهٔ انواجِ گیتی‌گشای غنودگانِ پندار را هُشیاریِ ایکوبندگی گردانید - از بیمناکی و دوراندیشی کاردانانِ بخرد فرستادهٔ جویای پیمهار آمدند - تا بعلی دست‌آویزِ آرام‌بخش جبهه‌سای عتبهٔ قدسی کردند - شهریارِ پوزش‌پذیر نیایش و نیازمندیِ آن رمیدگانِ دشتِ بیخبری[۲] را ببهای خدمت‌گزینی برگرفت - و منشورِ مقدّس بنفاذ پیوست که عساکرِ گردون شکوه ازان عزیمت باز آیند - چه همگی نیّتِ[۳] والا در فرمانِ پذیریِ جهانیان آنست که کثرتِ ظلالِ وحدت گیرد - و سرمایهٔ آلودگی و آرامشِ عمومِ مردم انتظام یابد - نه چون چیره دستانِ زردوست لغزش را بهانهٔ مالش ساخته جز بربختنِ خون و اندوختنِ مال نیاسایند ٭

و از سوانح فراهم آوردنِ پراگندگیهای سیورغال است - بیشترے قناعت‌گزینانِ سعادت‌اندوز چون زمینِ کشت و کار بیکجای نداشتند از بے‌یاوری و کم‌نیروئی رنج‌زدهٔ گشتی - و گاه از ابنازیِ عمل‌گذارانِ خالصه و گماشتگانِ تیول‌دار آزردهٔ شدے - و نیز گروهے آرمندانِ بے‌آزرم به نیرنگِ حیله‌سازی در چند جا زمین گرفتی - و اختلافِ امکنه‌را دست‌آویزِ خیانت انگاشته درنکالِ ابدی شتافتی کشورخدای معدلت دوست از وفورِ عاطفت حکم فرمود که محالِّ ایمه با خالصه و جاگیردار آمیخته نباشد - و نیز تعدّدِ مکان را برداشته در جای‌گزیدهٔ هرکدام تنخواه نمایند - کاردانانِ آگاه دل در هر صوبه و سرکار بعمل آوردهٔ عدالت را رونق افزا شدند - بفروغِ فرمانِ قدسی زاویه نشینانِ حق‌گرای را چراغِ خرسندی افروخت - و هرزه گردانِ بادیهٔ ناراستی بسعادت‌گاهِ درستی روی آوردهٔ کار از سر گرفتند - و پاسِ مال (که بهین عبادتِ جهانِ داروگیر است) بآئینِ خرد پژوهان بجای‌آمد و نیّرِ[۴] معدلت برساحتِ عالم تابشِ دیگرداد ٭

و از سوانح درشگفت ماندنِ ظاهر بینانِ صورت آرای بغیب‌دانیِ گیهان خدیو - روزے بخلوتگاهِ قُدس آوازهٔ نقّارهٔ بمسامعِ اقبال رسید - هرچند بار یافتگانِ بزمِ حضور جولانگاهِ تفرّس[۵] پیمودند نوازندهٔ را در نیافتند - بر زبانِ گوهر بار گذشت که بر پیشگاهِ باطن پرتوِ ظهور میدهد که نادرهٔ کاریِ یار محمّد باشد - چون باز جستند همچنان بود - هموارهٔ چنین دور بینیهای شگرف ازین پیشوایِ خداشناسان برای رهنمونیِ سعادت‌مندان مشعلِ آگاهی می‌افروزد - روزے نگذرد که نقوشِ گوناگونِ صحائفِ ضمیرِ مردم چون کتابهٔ پیشطاقها[۶] بسوادخوانیِ آن یکتای دوربین ندراید - اگر تنها

---

(۲) نسخهٔ [ل] بیخودی را (۳) نسخهٔ [ل] نیت‌والای فرمان‌فرمای جهان آنست (۴) در[بعضی‌نسخه] پرتو معدلت (۵) نسخهٔ [ی] تفرس و قیاس (۶) نسخهٔ [ی] پیشطاق ٭

از دریافتِ خاطرِ این حیرانِ آرامیده نگاشته آید دفترے جداگانه نگارش یابد - تا بدانستهای رنگارنگِ جهانیان و رازدانیهای دیگران چه رسد ●

نشاط آرائیُ اورنگ نشین اقبال بشکار قمرغه و صید مقصود بدام افتادن

خدیوِ دانش‌پژوه را همواره بسیچِ والا در عشرتِ شکار آنست که بےدورباشِ سطوتِ شاهنشاهی و میانجیءِ سخن‌گذارانِ حرف سرای (که بیشترے دامن‌آلودِ غرض باشند) بر سوانحِ روزگار آگهی پذیرفته چیرهٔ دستانِ ستم پیشه را از پای اندازد - و سعادت‌گزینانِ کنجِ خمول را بر فرازِ اعتبار کشد و نیز[۲] پیوسته از باطنِ اقدس آهنگِ دریافتِ نفسِ قدسی تراوشِ شوق کند - باشد که در صحرای بےنعمتی بصورهٔ مردے اتفاقِ صحبت افتد - و بحقیقت‌طرازیِ آن شناسای[۳] رموزِ معرفت کاخِ دانائی را اساسِ تازه نهاده آید - یا از زبانِ گویای[۴] خموشی گوهرآمودِ معرفت گردد - و از کششهای درونیءِ او دل را از چون و چرا باز مانده یکجای بگروکانی برد - تا درین دشتِ تسیدهٔ خود رائی آرامگاهے سرانجام یابد - و در نشیمنِ قدسی دمِ آسایش برگرفته شود - در بدین ناهارشکنیءِ جست‌وجو دوازدهم اردی‌بهشت در حوالیءِ بهیره شکارِ قمرغه بخاطرِ سعادت‌پیرای رسید - آبِ بهت را گذاره فرموده بموئینانِ بزرگ و آمرای والا شکوه فرمان شد که از کرجهاک تا بهیره (که مسافتِ بیست و پنج کروه باشد) بآئینِ گزیده از اطرافِ نخچیر برانند - جدآورانِ کارپرداز قشون‌قشون و جوق‌جوق روی بخدمت آوردند و درین شغلِ سترگ حاجی‌خان و سایر[۵] بزرگانِ بلوچستان با هزاران شرمساری جبهه سای عتبهٔ خلافت گشتند - و پیشانیءِ تضرع و ابتهال بر خاکِ آستانِ معلی سودند - و ازانجا (که پاسِ پیمان سرآمدِ کارهای تعلق است) جرائمِ آن گروهِ تیره رای بخشوده از خاکستانِ مذلت برداشتند - و باشارتِ همایون دران جرگه جای یافتند - جد گزینانِ عرصهٔ آگاهی فرموده را بانجام رسانده بردند - که طایرِ آرزو بدام افتاد - و شیوا زبانانِ خاموش شادی‌آگینِ رستگاری آمدند - آن طلبگارِ حقیقت درین بادیهٔ فراخ کامِ جویائی زدے - و بنزهت‌گاهِ صیدافکنی با خود هنگامهٔ رزم داشتی - و جایهای تنزه و مرزهای دلگشای مفوت‌کدهٔ نیایش را فروغِ یکتائی بخشیدے - و چون جویندگی یابندگی در پی دارد چراغِ دیده‌وری افروخته شد - و شگرف‌نشاطے آن پیکرِ قدسی را فروگرفت - جذبهٔ شناختِ ایزدی پرتو انداخت - گویائیِ آنرا نیروی عادتیانِ کوتاه‌همت برنتابد - و هر دانائی[۶] روشن‌ضمیر را بدان

---

(۲) نسخهٔ [ب] وپیوسته (۳) در [چندنسخه] شناسای نظر وناله (۴) در [بعضی‌نسخه] مزبان گویای خاموش

(۵) نسخهٔ [پ] و چهتهٔ خان و سایر - و نسخهٔ [ل] و چیتهٔ خان و سایر (۶) نسخهٔ [ب] دانا دلی ●

نتوانند بود - برخے پیش‌بینانِ نورستانِ معرفت اندکے از بسیار بیاوریِ ذوقِ شهودي دریابند جرعه‌نوشانِ بزمِ حضور تا مروّقِ آن‌بادہ درنکشند چه دانند که شناسائي چیست - و بینائي کدام ساغرپیمایانِ مصطبۂ وحدت را بے چاشنیِ این مي هوش‌افزا کجا یارای دریافتِ آنکه این نشا از کدامی خمکده است - گروہے تیزهوشانِ بار یافته را چنان اعتقاد که نقشبندانِ بارگاہِ ابداع جمالِ جهان افروز را در فروغِ بصیرتِ آن والا نگاہ داشته اند - و با دلِ رازدارِ حریمِ قدس گرمِ همزباني ست - و جمعے بالغ‌نظرانِ انجمنِ قدس را چنین خیال که دران صحرای جان‌پذیر یکے از تجرّد نژادانِ دادار پرست را دریافته کامیابِ خواهش گشتند - طبقۂ از نظّارگیانِ آگاه‌دل را آن‌تصوّر که با یکے از صاحبانِ نفوسِ قدسیّه پیوسته جوشِ حقائق مي‌زنند - و شطرے از بینش‌ورانِ[2] حاشیۂ قرب را آن یقین که گویائیِ زبان‌خموشانِ دشتي پیامِ مراد گذارش نمود - و چندے از دوربینانِ بساطِ عزّت را آن‌تخیّل که جانورانِ آن دشتِ دلگشا بزبانِ بے‌باني یا بلسانِ متعارف افشای اسرارِ الوهیّت[3] کرده‌اند - زمانے دراز آن حقیقت‌آمودِ وحدت را انوارِ تجلّیاتِ ایزدي درگرفته بود بندگانِ سعادت‌منش باندازۂ نیرو زلّه‌بردارِ خوانِ افضال آمدند - و چون کارپردازانِ نهانخانۂ مشیّت برای انتظامِ جهانِ آفاقي آن کامیابِ[4] خواهشِ ملکِ معني را از عالمِ انفسي نزولِ صعودي دادند بسپاس‌گذاریِ این مهین بخشش چندین هزار جانور را فرمانِ رستگاري شد - و چابکدستانِ تیزرو هر سو تکاپوی نمودند - که هیچکس پیرامونِ صعوۂ نگشته جاندارانِ گوناگون را بآئینِ خویش گذارند قوافلِ جانها را زندگانیِ تازہ چهره‌آرای نشاط شد - زبان‌خموشانِ سرای[5] دنیا بگلشنِ فارغبالي شتافتند ازانجا (که صفوت‌کدۂ ضمیرِ صافِ قدسي از خواهشِ مستلذّاتِ صوري پاک است - و هموارہ تجرّدِ ظاهر فروغ‌افروزِ تقدّسِ معني میخواهد) عزیمتِ آن در باطنِ اقدس بجوش درآمد - و آهنگِ یکتائي چهرہ دستي نمود - نزدیک بود که خاطرِ آگاہ ازین دار و گیر وا پردازند - و دامنِ همّت از زخارفِ دنیا یکبارگي درچینند - لیکن بفرمانِ شاهنشاہِ خرد خود را ازین آرزو گذرانده قدرے بآن‌گروہ مانند گردانیدند - و موی سر را (که در درازي و دلربائي فریب‌گاہِ نظر بود) کوتاہ ساختند - و بسیارے از دوستدارانِ این سلاسل بے‌تابانه پیروي نمودند - بدیع‌تر آنکه پیشتر ازین بچندگاہ برزبانِ گوهرافشان میگذشت که درعنفوانِ فرمان‌روائي برای استیناسِ هندي‌نژادانِ حقیقت‌اندوز برخلافِ آئینِ نیاکان محبّتِ موی سر پدیدآمد - از نیرنگیِ قدرتِ ایزدي چه دور باشد که دل ازین برگیریم - و بومیانِ این‌سرزمین بطرزِ دلنشینِ ما گرایند - همان‌روز دریای بهت را گذشته باردو نزولِ اجلال فرمودند - و اندیشۂ

---

(۲) نسخۂ [ی] ازپیش رولن (۳) نسخۂ [ب ل] ربوبیت (۴) نسخۂ [ب] کامیاب ملک معني

(۵) در [بعضے نسخه] سخن سرائے •

پیش رفتن از ساحت ضمیر منوره آمد - و هم درین ایّام بر ساحل این رودبار راجه بهگونت‌داس و کنور‌مانسنگهه از صوبهٔ اجمیر آمده بسجود نیایش جلاافزای پیشانی گشتند •

و از سوانح ورود حضرت مریم‌مکانی ست بمعسکر اقبال - درین هنگام (که کنارهٔ دریای بهت مورد رایات همایون بود) (۲) بموقف عرض رسید که هودج آن پرده‌نشین شبستان تقدّس دران حواشی پرتو سعادت انداخت - و شوق دیدار گرامی قافله‌سالار راه - شهریار قدردان این مژدهٔ نشاط بهجت افزوده در لوازم احترام و مراسم تعظیم (که غازهٔ چهرهٔ تعلّق است) توجّه والا فرمود - نخستین بفرمان شاهنشاهی صدرآرای بارگاه اخلاص گوهرافروز ارادت شاهزادهٔ رضاجوی دانش‌پژوه سلطان سلیم پذیرا شده کام عشرت برداشت - و بسیارے از نوئینان بزرگ و امرای عالی‌شکوه بهمرکابی آن بیداردل هشیار خرام نامزد شدند - و سپس آن اورنگ‌نشین فرهنگ‌آرای بر سمند سعادت (۳) خرامش فرموده بزرگ‌داشت خدای مجازی را سرمایهٔ پرستش دادار حقیقی گردانید - هم رسم‌دانی بکار بستند و هم خداشناسی را پایه افزودند •　　• بیت •

از مرتبه‌دانی ست درین مرتبه آرے • ایزد ندهد مرتبه جز مرتبه‌دان را

و از سوانح آمدن پیشکشهای ولایت بنگاله و کوچ است بدرگاه معلّی - درین ایّام (که کنار دریای بهت مخیّم سرادقات مقدّس بود) خدمت‌گذاران طرزدان عرائض خانجهان را به پیشگاه حضور آوردند - نقارهٔ مضمون آنکه بمیامن نیک‌سگالی و خوب کرداری فرمان‌روای زمان ممالک شرقی آرامش دارد - و عموم توطّن گزینان این ناحیت نیایش گیتی‌خدیو ناگزیر همّت دانسته گشاده پیشانی و شگفته‌دل اند - و راجه مال گوسائین (که زمین‌دار ولایت کوچ است) بتازگی از شعشعهٔ بوارق جهان‌افروز گیهان‌خدیو بنورستان فرمان‌پذیری ناصیهٔ بخت‌مندی را روشن گردانید - نخستین نفائس بنگاله با پنجاه و چهار فیل نامور در پیشگاه خلافت برزو قبول یافت - و سپس آن تنسوقات رومی را پذیرفته کامیاب مسرّت گردانیدند - و پرتاب تار (۴) فرنگی (که از اعیان بازرگانان بنادر بنگاله است) سعادت بار یافت - و با نشورنا (۵) زن خود از نیک‌اختری حیرت‌زدهٔ خوی ستودهٔ شهریار گشت - و بآراستگی عقل و شایستگی حال در نظر اکسیرآسای گیتی‌خداوند اعتبار یافتند و هم درینولا عبدالباقی ترکستانی بسعادت کورنش دولت اندوخت - کشورآرای از فرط حق‌جوئی هرکس را بخود راه دهد - و گوش پذیرای حقیقت را بشنودن داستانهای سخن‌طرازان حرف‌سرای

---

(۲) نسخهٔ [ز] رایات همایون نزول داشت (۳) نسخهٔ [ی] اقبال (۴) نسخهٔ [ب] پرتاب مار فرنگی و نسخهٔ [ز] پرتاب بارو فرنگی (۵) نسخهٔ [ب] با نسورنا زن خود - و نسخهٔ [ز] با بسورنا زن خود و نسخهٔ [ی] با نسورنا زن خود •

باز دارد - باشد که بدلی روشن یا سخنی دلپذیر بستان سرای باطن بشادابی گراید - دریں عرصهٔ جوبائی (تا بصد ناملایم نسازد - و با گروها گروه مردم گشاده‌روئی نکند) آن درّ یکتای آگهی بدست نیاید - و کامیاب شناسائی نتواند شد - بسا روشنان آسمان تقدس پرده نشین ظلمت‌گاه تیره‌خاطران خاکستان نادانی شوند - و بسیارے بر خلاف آن خویشتن‌آرائی کنند - و از دید این شورش پویندگان بادیهٔ طلب را دل از جست و جوی باز ماند - و پای از تکاپوی بازداشته گرنجه گزین آیند - شهریار دیده‌ور از نایابیء آن گوهر شب‌تاب جوشش خواهش بیشتر فرماید - و همواره ... بزم مقدّس هر طایفه را بنظر ژرف نگاه درآرند - نظاسران دریں هنگام برهنمائیء برخی ... همایون آن بادیه پیمای غربت را (که از حجاز آمده بود) دران انجمن آگهی آوردند ... افسانه‌گوئی بنیاد کرد - و لختی گفتگوی مذهب و ملّت (که باحبار نصاری ... اد - در اندک فرصتی ظاهر شد که بچشم دلیل دیدبانی نمیکند[2] - و بصفوت کدهٔ ... نیک‌نهادی[3] از تهیدستی و زیان‌زدگی زندگانی آگاه گردیده کار از سر گرفت ●

رخصت فرمودن سکینه‌بانو بیگم است باندرزگوئی حکیم میرزا - یکی از مکامن ضمیر ... آن بود که بصوب کابل شتافته میرزای غنودهٔ[4] پندار را بیدار گردانند - و پراگندگیهای ... زده سموم رعایا را سایه‌نشین معدلت سازند - و چون نمودار غیبی کوتگشای بستگیها آمد ... پیشگاه خاطر اقدس سترده‌ند - و چنان بر زبان گوهربار گذشت که همگی خواهش آنست که میرزا ازان گریوهٔ رمیدگی برآمده محفوف مراحم خسروانی گردد - و از انجا (که ... رموده روزگار است - و با کوتاه‌خردان تنگ‌حوصله خوی گرفته) مبادا بقرب رایات همایون ... برتافته پی‌سپر خرآباد غربت شود - اگرچه آگاه‌دلان دوربین برادر کهین‌را در پایهٔ ... لیکن بر ضمیر آسمان‌پیوند چنان پرتو می‌اندازد که وجود فرزندان رضاجوی بتارگی ... برادر محال - همان بهتر که او را از دور بنصائح هوش‌افزای یاوری فرمائیم - باشد که ... او بیدار شده راه فرمان‌پذیری گیرد - و از هرزه‌گرائی باز آمده رهنورد منزلگاه سعادت آید ... بادیهٔ تیره رایان شوریده مغز و همنشینیء فرومایگان کوتاه بین از شاهراه بندگی و نزهتگاه ... رهی بیرون شتافته بخارستان ناسپاسی افتد) شایان فطرت عالی و سزاوار حوصلهٔ والا ... برخلاف تنگ‌چشمان زمانه و مختصراندیشان ظاهرنگاه آن بادیه‌نورد نکال روز افتاده را ... شود - و بگوناگون پند خرد افروز سعادت بخش گزین چاره‌گری کرده آید - بنا برآن از وفور

نسخهٔ [ل] میکند (۳) نسخهٔ [ی] سبک نهادی و تهیدستی (۴) در [چند نسخه] غنوده را نسخهٔ [ب] تا آز مودهٔ کار است ●

عاطفت پرده‌نشین بارگاه عفّت را (که همشیرهٔ اعیانیٔ میرزا ست) برهنمونی نامزد فرمودند که بیشترے مردم سخنان حقیقت‌طراز را از دوستان و نزدیکان بپذیرند - و گفت دوران خیر بصیح بگوش درنیاید - و ازان شمارے نگیرند - اگر عقل روشن و چشم بینا و دل آگاه بودے بفروغ دیده‌وری گوهر را از خرمهره شناخته چون جوهریان چهارسوی معامله‌دانی از[٢] هر که رمه گرفتی - و گوینده را از پیشگاه بینش انداخته نظر بر جمال معنوی گماشتی - و نیز در خلوتگاه باطن اقدس آن بود که (اگر میرزا بآن طرز داناپسند داستان مهرگزینی را آویزهٔ گوش هوش گرداند) برای دلدهی و خاطرجمعی او نسبت تازه چهره‌افروز گردد - هرچند نزد خردپژوهان حقیقت‌نگاه پیوند نزدیک ستودگی ندارد لیکن دوربینان ملک آگهی برای مصلحت روا داشته اند - و شرّ اندک را برای خیر بسیار پذیرفته - ازین جهت فرمان شد که اگر آن مقنعه‌گزین عصمت‌نشان بهروزی از ناصیهٔ حال او دریابد بدامادی فرزند سعادت‌پژوه گوهر اکلیل هوشمندی شاهزاده سلطان سلیم نوید شادمانی رساند نوزدهم خرداد ماه الٰهی از مقام سیدرپ[٣] رخصت ارزانی داشته میرعلی‌خان سلدوز و میر ابواسحٰق صفوی[٤] را همراه گردانیدند ٭

و هم درین روز ایلچیان شاهرخ میرزا دستوری انصراف یافتند - و عبدالله خان و عابدی خواجه را برای دلدهی و خاطرافروزی بدخشیان دستوری دادند - پیشتر گذارش یافت که خانم از جانب میرزا کاردانان فرستاده در ناهنجاریهای آن‌ملک معذرتے خواسته بود - چون بر حقیقت حال آگهی آمد شورش میرزا از خردسالی و کم‌تجربگی و کوته‌بینیٔ او و هجوم خوش‌آمد گویان بدگوهر و انبوهیٔ فتنه‌اندوزان سخن‌ساز و کمیابی و ناروائی دانش‌پژوهان صواب‌اندیش دانسته پوزش پذیرفتند - و بعاطفتهای گوناگون دلهای سراسیمه را آرامش بخشیده شادی‌آمود گردانیدند و جهان پرتو عنایت تابش نمود که چون آن پرده‌نشین عصمت شرف دولت حضور دریابد بنوید تازه چهره‌افروز نشاط خواهد گشت - و همدرین نزدیکی پیشوائی جهان معنی بران پیکر قدسی چیره‌دستی نمود - و جمال جهان‌آرای گیتی‌خداوند فروغ دیگر بخشید - در نشاطگاه شکار خنیاگران جادوکار بنغمه‌پردازی[٥] درآمدند - و زمانے خاطر همایون بدان روی توجه آورد - از شنیدن این افسون گشایش تار و پود تعلّق بل طلسم شناسائی گنج حقیقت یکبارگی گسیخته آمد - آن شهسوار عرصهٔ بینائی را حال دگرگون شد - آنچه پیشروان صفوت و وارستگی در جست و جوی آن حرمان‌گرای اند جلوهٔ نمایش فرمود - و نظارگیان حواشیٔ قدس[٦] زلّه‌بردار فیض ایزدی شدند - در کمتر فرصتی

---

(٢) نسخهٔ [ل] چهار هرکه رمه گرفتی (٣) نسخهٔ [ل] سهیدرپ (٤) در [بعضی نسخه] صوفی را
(٥) نسخهٔ [ب ل] بنغمه‌سرائی (٦) در [چند نسخه] قرب ٭

به نیرنگیِ قدرتِ خداداد روی بظاهر آورده بناگزیر وقت پرداختند - اگر این قسم داستانِ معنوی بازگشای تحریر گردد دفترها انتظام یابد - و قلمِ رهگرای را در قدمِ نخستین پای جنبش فرساید همگی نیّت[۲] مصروفِ آنست که جلائلِ سوانحِ عالمِ صورت بر پیشطاقِ بینش نگاشته آید - ازانجا که بسیجِ معنی عنانِ دل گسیخته گرداند ناچار برخی از جهانِ تقدّس بر زبانِ قلم رود - دریںولا عاطفتی تازه چهرهٔ نشاط افروخت - و بزرآمودنِ انوپتلاو کوشش فرمودند - در دولتخانهٔ خاصِ فتحپور حوضیست بیست در بیست - بژرفائیِ دوقامتِ آدمی - بسنگِ سرخ اساس یافته - دیده‌ورانِ مشکل‌پسند را بالغزِ نظر است - پیشترازین پورشِ همایون[۳] از چشمه‌سارِ افضال تراوش نموده بود که بچندے خاصانِ بزمِ تقدّس از صفای گوهرِآب و رامشگریِ آبشارها بینائی و شنوائی را جلای تازه داده اند اکنون بنقودِ گوناگون لبالب شود - تا گنجهای سترگ در پیشگاهِ بینش بماند[۴] - و عامّهٔ جهانیان از نوالِ والا فراوان بهره بردارند - و آرزومندانِ عالم از کشاکشِ انتظار باز مانند - دریں هنگام کارسازانِ بزمِ سلطنت را در پُر ساختنِ آن اهتمام رفت - راجه تودرمل بموقفِ عرضِ مقدّس رسانید که تا رسیدنِ رایاتِ عالی انباشته خواهد شد - هفده کرور دام در شمار آورده اند - و قیاس میرود که بمثلِ آن برآموده گردد ۰

و از سوانح آمدنِ شهبازخان است بدرگاهِ همایون - و آوردنِ دودا پسرِ رای سرجن - گذارش یافت که او را بایل ساختنِ گردن‌کشانِ گریوه‌نشینِ صوبهٔ اجمیر و سزا دادنِ بدکارانِ شورش نهادِ آن سرزمین فرستاده بودند - او خرد را پیشوای مردانگی گردانیده کردارهای شایسته بجای آورد بسیارے[۵] نقدِ زندگانی بغارت دادند - و برخے پرستاری و خدمت‌گزینی را سرمایهٔ رستگاری اندیشیده در ظلالِ ایمنی برآسودند - رانا بنگاه را بتاراج داده در تنگنای ناکامی خرابه‌نشینِ خمول گشت و دودا (که همواره از شورپشتی و بدنهادی گردِ فتنه بلند ساختے) زینهاری شده راه‌گرای فرمان‌پذیری آمد - شهبازخان آن لابه‌گرای را همراه گرفته احرامِ بارگاهِ خلافت را سرمایهٔ بختمندی[۶] گردانید - پنجم تیرماهِ الهی در حدودِ قصبهٔ نهاره ناصیهٔ دولت‌پژوهی را بجبهه‌سائیِ آستانِ مقدّس فروغِ تازه بخشید - و از روشنیِ ستاره و بیداریِ بخت بنوازشهای خسروانه اختصاص یافت و دران موج‌خیزِ عاطفت تبه‌حالیِ او بعرضِ همایون رسانید - پوزش‌پذیرِ مهرافزای پایهٔ قبول داده آن نابخشودنی را رخصتِ بار فرمود - و بر زبانِ گوهرآمود گذشت که ادبارِ جاوید از پیشانیِ حالِ او پرتوِ ظهور میدهد - در مزاجِ بدنهادان نوش‌داروی مهربانی سودمند نیاید - ازانجا که پاس داشتنِ

---

(۲) نسخهٔ [ب ل] همت (۳) نسخهٔ [ز ل] همایون چشمه‌سار (۴) در [بعضے نسخه] نماند (۵) نسخهٔ [ل] بسیارے ازان مردم (۶) نسخهٔ [ل] بختمندیِ او ۰

بیمانی ناگزیر فرمانروائیست در ظلال بخشایش در آمد - و سایه نشین آرامش گشت - چون رایات جهانگشای متوجه دارالخلافه شد او را در پنجاب گذاشتند - دران نزدیکی از تباه اندیشی بادیه‌گرد گریز پائی گشت - و غیب‌دانی گیتی‌خداوند بتازگی تابش ظهور داد - نهم ماه موکب والا نزدیک قصبهٔ کهلور دریای چناب را والا جسرے بسته گذاره فرمود - بیست و یکم از حواشی کلانور نقطهٔ عالی انتظام داده از دریای راوی گذشتند - ازین نواحی وخشورے[2] بمرزبان کشمیر رفت چون علی‌خان حاکم آن ملک بشاهراه فرمان‌پذیری نشتافته شهریار معدلت اندوز بیست و چهارم ملا عشقی غزنوی و قاضی صدرالدین لاهوری را روانهٔ آنصوب فرمود - تا آن گریوه‌نشین استکبار را رهگرای بندگی سازند - روز دیگر دران خطهٔ دلگشای نزول همایون شد - و بگلشن‌سرای آن مصر اقبال (که دران گلزمین تخت دولت بجلوس آن یکتای آفرینش فروغ جاوید گرفته) سعادت ورود ارزانی داشتند - و فرخ بزمے آراسته مسرت‌پیرای گشتند - چهارم امرداد ماه الهی از حوالی کهوکهروال[3] رایات همایون دریای[4] بیاه را براه پل عبور نمود - و درین حواشی سعید خان را بایالت پنجاب رخصت فرمودند - آغاز رسیدن موکب فیروزی‌اعتصام بدین ملک جمعے انبوه دادخواه آمدند که شاه قلی خان محرم در بازپرس ستم‌دیدگان پی‌سپر ناپروائی شد - و از بے‌توجهی و پیش‌آمدن بدگوهران هنگامهٔ داددهی فروغ ندارد - اورنگ نشین معدلت‌آرای سرزنش فرموده دلهای آزرده بدست آورد - و بدکاران تباه‌سگال به تنگنای خمول شتافتند - ازان بار ضمیر صواب‌اندیش آهنگ آن داشت که یکے از بندگان دادگر جدگزین را بپاسبانی نامزد فرمایند - درین هنگام (که عزمت دارالخلافه پیش‌نهاد باطن قدسی شد) آن خدمت سترگ را بکاردانی و دیده‌وری آن هشیار خرام عدالت دوست اختصاص بخشیدند - و اندرزهای گرانمایه جوهر هوشمندی را جلا افزود - فراوان زر برای درویشان خرسند و آرزومندان تهی‌دست مصحوب او بدارالملک لاهور روانه گردانیدند - و براجه تودرمل فرمودند که چنان بمسامع همایون میرسد که در قصبات و قریات پنجاب بسیارے از افغانان بنگاه[6] ساخته اند - اگرچه بظاهر برخے بسوداگری[5] و طایفهٔ بکشت‌وکار می‌پردازند لیکن آثار بدگوهری از ناصیهٔ احوال اینان روزافزون است - و ضعیف‌آزاری زمان زمان از ایشان بظهور می‌آید - و تحقیق آن دیرتر میشود - و زیردستان بگواهی چیره‌دستی نمیتوانند نمود - بخاطر اقدس میرسد که این گروه[7] انبوه را پراگنده گردانند - و هر طبقه[8] را بصوبهٔ فرستاده آید - تا خلائق از ستم‌پذیری سبکدوش گردند

---

(۲) نسخهٔ [ل] دستوری (۳) نسخهٔ [ز] کهوکروال (۴) نسخهٔ [ب] دریای بیاه را عبور نمود (۵) نسخهٔ [ز ل] بسودا و طایفهٔ بکشت و کار (۶) نسخهٔ [ی] بدکرداری (۷) نسخهٔ [ی] گروه را (۸) نسخهٔ [ی] هر طایفه را ●

ر ان طایفه نیز راه آوارگي نسپرند - و همدرین ولا راجه بهربر و سیّد مظفّر را بحواشی جالندهر[2]
رخصت فرمودند - که روزے چند در تابش‌گاه دوري آداب بندگي آموزند - و بغمخوارگی بیچارگان
سعادت اندوزند - و هرکه جوپای مددمعاش باشد و نتواند خود را ببارگاه خلافت رسانید - ماندارة
کمانے از اراضی خالصه بنام او مقرّر گردانند ٭

و از سوانح نامزد فرمودن محبّ‌علي‌خان میرخلیفه است بدارالسّلطنة دهلي[3] - با سال‌خوردگي
مصاحب باشعور بود - و کاردانیء خود را از پرتو عقیدت‌مندي شمرده - بادشاه دانش‌پژوه
او را در گزیدن یکي از چهار کار بزرگ دستوري فرمود - منصب میرعرضیء بارگاه اقبال - خدمت گذاریء
دربار شبستان - امارت ولایت دور دست - حکومت آن شهر فیض‌اساس - چون نیروی تکاپوی
در استخواني کالبد کمتر دید از راه انصاف‌پذیري بشغل پسین خرسندي گزید - بیست و ششم آنماه
در حدود رحیم‌آباد سطح دریای ستلج تخته‌بند فرموده عبور جنود فیروزي اعتصام شد - دورین روز
حاجي‌خان و سایر اعیان الوس بلوچ از رمیدگي و ناداني راه گریز پیش گرفتند - سطوت و شکوه اردوی
بزرگ ندیده بودند - و از بنگاه خود دوري نگزیده - مبادا خدمت درگاه مقدّس بدیشان باز گردد
در مشغلهٔ دریا گذشتن پویای بیراهي گشتند - کنور مانسنگهه و زین‌خان‌کوکه و خواجه غیاث‌الدّین
علي‌آصف‌خان را پي آن وحشت‌گزینان دشت بےخبري فرستادند - از دیرآگهي نتوانستند رسید
سفرسازان بدگوهر چنان وا نمودند که در راه جویائي گام سرعت برنداشته اند - روزے چند از دولت
بار بازمانده پرده‌نشین عتاب آمدند ٭

و از سوانح گذاشتن راجه تودرمل است در صوبهٔ پنجاب - چون خاطر شوق‌پیرای گیتي‌خداوند
رفتن دارالخلافهٔ فتحپور را طلبگار شد برای انتظام جایگیر امرای الوس کچهواهه آن خدمت‌گزین
کارپرداز را رخصت فرمودند - و پرتو اشارت والا چنان تابش یافت که برخي از معمورهٔ کوهستان شمالي
(که مرزبانان آنجا رهگرای فرمان‌پذیري نیستند) اگر از اندرزگوئي غاشیهٔ بندگي بر دوش خجالت[4]
گیرند ببخشش و نوازش خسرواني آرامیدگي بخشند - وگرنه استیصال آن گروه ناسپاس نموده
محالّ و مساکن ایشان مبارزان دولت را تنخواه نماید - در کمتر زمانے فرموده حسن انجام گرفت
بسیارے بومیان کوه‌نشین شرمساري را عذرخواه حال گردانیده خود را آویزهٔ فتراک اقبال ساختند
و چندے سزا یافته آوارگي گزیدند - هنگامی (که رایات اقبال بمرکز خلافت سایهٔ معدلت انداخته بود)
راجه بهگونت‌داس و او[5] بسجود آستان قدسي روشن‌پیشاني گشتند ٭

---

(۲) در [چند نسخه] جلندهر - و در [بعضی نسخه] جلندر (۳) نسخهٔ [ب] بدارالخلافهٔ (۴) نسخهٔ [ل]
غاشیهٔ خجالت را بر دوش کشند (۵) نسخهٔ [ب] و برخي از منصبداران بسجود ٭

و از سوانح فرستادنِ فتح‌خان است بایالتِ بهکر - در یورشِ مالوه حدودِ دیبال‌پور چنان آگهی رسید که سیّد محمّد[2] میر عدل را روزگار سپری شد - جهان‌خدیو اعتمادخان خواجه سرا را (که بعدالت‌پژوهی و کارشناسی امتیاز داشت) بدان ناحیت روانه فرمود - او از کارطلبی لشکرے بصوبِ سهسوان[3] برد - و چیره‌دستی نموده بمصالحت بازگشت - ازانجا [که بیشترے مردم درکامیابی و مقصودآرائی سررشتهٔ خرد از دست[4] داده غرورافزایند - و زیردستان را اعتبار نگرفته پیوندِ دلها (که مهین بخششے ست از دادارِ بے‌همال) در نظر نیارند] این مردِ هوشمند از چهره‌افروزیِ مراد دزین رفیعِ دشوار گرفتار آمد - از خودبینی و ناپروائی دوست از[5] دشمن نشناختے - و چاپلوسیِ مدارائی را از حق‌گوئیِ تلخ‌نما جدا نکردے - بدگوهرانِ شورش‌منش برفرازِ اعتبار برآمدند - و نیک‌اندیشانِ راست‌گذار در نقابِ بے‌توجّهی نشستند - و بابن‌خوی نکوهیده با نوکر در داد و ستد گفتگوی بے‌آزرمی کردے - و حیله‌افروزی[6] را تدبیراندوزی نام نهاده حق نگذاردے - درین هنگام (که رایاتِ همایون پرتوِ اقبال بر ولایتِ پنجاب انداخت) در مقامِ آن شد که سپاهِ او بدرگاهِ مقدّس رفته اسپانِ خودرا بنشانِ خاص آرایش دهند - از خردغنودگیِ پیشین وامها که بروزگاران داده‌بود سرمایهٔ[7] انجام اندیشید هرچند تهیدستیِ خود را نمودند دل‌نهادِ حق‌گذاری نشد - صبحے منصورعلی نام نوکرے با برخی از بدگوهرانِ فرومایه آن خواب‌آلودِ غفلت را از هم گذرانید - جمعے گرفتار شدند - و چندے بصوبِ قندهار شتاب آوردند - اورنگ‌نشینِ اقبال فتح‌خان را (که بعدالت‌اندوزی آراسته بود) بپاسبانیِ آن ملک نامزد فرمود - پنجمِ شهریور ماهِ الٰهی عبورِ موکبِ والا نزدیکِ سهرند اتّفاق افتاد - و بستان‌سرای مصرِ دولت بقدومِ شاهنشاهی طراوتِ بهار گرفت - اُمرای عالی‌شکوه و حکمای ناله و استدلال و سایرِ خاصانِ بزمِ مقدّس باندازهٔ منزلت دران انجمنِ آگهی بسخن‌سرائی و نکته‌پردازی نشستند خدیوِ فرهنگ را بحرِ شناسائی بموج درآمد - تشنه‌دلانِ دشتِ نادانی سیراب‌دانش گشتند •

و از سوانح دریانوردشدنِ حضرتِ شاهنشاهی‌ست - از هجومِ مواکبِ فیروزی و انبوهیِ گوناگون مردم بخاطرِ عشرت‌گزین پرتو انداخت که عساکرِ گردون‌شکوه راهِ خشکی سپرد - و خود با چندے خاصانِ بزمِ عقیدت بدان مسلک نشاط اندوزند - چهاردهمِ ماه از گذرِ سلطان‌پورِ خضرآباد بمناظرِ نظرفریبِ دریا درآمده رهگرای شدند - و خلاصهٔ نزدیکان و نقاوهٔ بیوتات بآئینِ شگرف سعادتِ همراهی یافتند اردوی بزرگ و عامّهٔ سپاه راهِ صحرا گرفت - نوزدهمِ ماه ظاهرِ دارالملکِ دهلی موردِ جنودِ اقبال شد

---

(۲) نسخهٔ [ی] سید محمود میرعدل را (۳) نسخهٔ [ی] سیهوان (۴) نسخهٔ [ب ل] از دست فروهشته غرور افزایند (۵) نسخهٔ [ز] تا دشمن - و نسخهٔ [ی] و دشمن (۶) نسخهٔ [ب] افزائی (۷) نسخهٔ [ب] سرمایهٔ انجام از بدگوهران اندیشید •

اورنگ‌نشین نموده بزیارت مشهد حضرت جهانبانی[۲] توجّه فرمودند - و پس از[۳] زمانے بکشتی درآمده لنگر کشادند - چون رعایای آنحدود از عمل‌گذاران بفریاد آمده بودند مظفّرخان و شاه منصور را دران مصر اقبال[۴] گذاشتند - که بداد آنها رسیده بملازمت شتابند *

ایلغار[۵] فرمودن خدیو جهان بصوب اجمیر و ازانجا بمرکز خلافت شتافتن

آئین چنان بود که سالے یکبار درعنفوان رجب بدان مطاف قدسی نزول همایون شود و بخشش و بخشایش طراز شمول یابد - و عبادت ایزدی بدان‌طرز والا انتظام گیرد - و ازین روی (که پرستش الٰهی را جائے برنتابد - و کرم عام را مکان خاص نزیبد) بر نوراگهی باطن چنان پرتو انداخت که سلسلهٔ التزام رسم و عادت گسیخته آید - و حق‌پژوهی را بارگاهی فراخ‌تر زنند - درین سال آن عزیمت نیروی کردار نداشت - ناگاه بخاطر مقدّس تابش داد که بصوب قدسی مطاف کام سرعت برداشته آید بنابران بیست و چهارم درحواشی متهرا برتکاور بادپیمای برآمده خرامش فرمودند - و برخی نزدیکان عقیدت‌گزین سعادت همراهی یافتند - درین روز خواجگی فتح‌اللّٰه را (که از ملازمان خدمت حضور بود) رخصت گجرات فرمودند - تا قطب‌الدّین خان را ببارگاه اقبال[۶] آورد - ازان باز (که میرزا کوکه باعتماد وفور مراحم شاهنشاهی کنج‌نشین آمد) همواره مکنون خاطر سهوآموز بهروزی آن‌سعادت‌پژوه بود - و بدین اندیشهٔ نیکوئی او را درین یورش[۷] طلبداشتند - که اگر ازان شورش درونی آرامش یافته باشد دستوری بار داده محفوف خسروانی الطاف گردانند - از فزونی واهمه و نایابی اندرزگوی همچنان آشفتگی رای داشت - بنابران قطب‌الدّین خان (که عمّ حقیقی و پدر مجازی او ست) بدان حکم اختصاص گرفت - باشد که بمصلحت‌اندوزی و دستان‌طرازی او راه سعادت پیش گیرد - و شهریار جهان‌نورد چنان گرم‌رفتار شد که مسافت افزون از صد کروه در چهار روز پیموده گشت نخست درقصبهٔ حاجی‌پور بخانهٔ دودا نزول همایون اتّفاق افتاد - روز دیگر مول منوهرنگر از فروغ مقدم شاهنشاهی روشنی پذیرفت - و سپس آن در حواشی قصبهٔ سانبهر[۸] ورود آسایش فرمودند *

---

(۲) نسخهٔ [ب] جهانبانی جنت‌آشیانی (۳) در [بعضے‌نسخه] از زیارت (۴) در [چندنسخه] افضال

(۵) نسخهٔ [ب] ایلغار فرمودن گیتی‌خداوند بصوب اجمیر - و ازانجا بمرکز خلافت - و نسخهٔ [ز] قصد فرمودن حضرت شاهنشاهی حسب دستور بسوی خطهٔ اجمیر برای زیارت روضهٔ معینیه - و نسخهٔ [ل] ایلغار فرمودن حضرت گیهان‌خدیو بصوب اجمیر (۶) در [بعضے‌نسخه] خلافت (۷) در [چندنسخه] وقت

(۸) نسخهٔ [ی] سنام *

همان روز طرازندهٔ شگرفنامه را بینائی خاص جلاافزای دیده[۲] و دل شد - و اجمال این داستان آگهی آنکه درین تیزروی گردونی برای خردسالان سعادت‌آمود (که از وفور مهربانی کشور خدای آنا و اتصالهٔ فراموش کرده بدیدار گرامی آرامش داشته همراه بودند) از خاصان عقیدت‌گزین هر روز در کس نامزد شده که کاوان سرانجام‌نموده بمنزل[۳] رسانند - دران هنگام (که رایات اقبال از صوب مفوهر دیگر پیشتر روان شد) بدین خدمت مهین برادر بزرگ صورت و معنی شیخ‌ابوالفیض فیضی و این حیرانی انجمن آفرینش اختصاص گرفتند - عنفوان‌کوچ اشرف برادران در رکاب‌همایون سخن‌سرا شتابان گشت - و این نوآموز جهان دار و گیر یکتنه بدان خدمت پرداخت - چون آن سرزمین جانشین کوهیان وحشی‌نهاد[۴] است هرجا بسیچ گاو گرفتن کرده - و گرد شورش برخاستی - بیشترے باور نیاوردے که پادشاه وقت را بامن مرز گذاره باشد - از بی یاوری لختی در سرآسیمگی افتادے - و زمانے از نیک اختری بهوش گرائیدے - خاطر درکشاکش بود - که اگر فرموده انجام شایسته نگیرد چه کرده باشی - و اگر بآویزش دل‌نهاد گردی بسبک‌سری افسانه شوی - و شاید از تنهائی کارے هم پیش نرود - ناگاه دران عرصهٔ ناامیدی هاتف غیبی نوید شادمانی داد - و ستارهٔ بختمندی بدرخشید - برهنمائی بشارت قدسی گیهان‌خدیو[۵] را سرمایه یاد کرد - و از گروگشائی بستگیها نمود بکهارگی دران تابشگاه گرمی و افسردگی تکاپو شتابان بکوهچه برشد[۶] - ماده گاوان نمودار گشت خود را رسانیده گاوے دو جدا گردانید - از نیرنگی تائیدات قریب بیست گاو بقلاوزی موانست پی آن روانه شدند - کار دشوار بآسانی گرائید - دل را فروغ تازه پدید آمد - و گلشن عقیدت را شادابی دیگر شد ●

بیست و هفتم شهریور ماه الهی شهر[۷] دلگشای اجمیر از پرتو قدوم شاهنشاهی روشنی پذیرفت و خلوتکدهٔ نیایش نورستان آگهی گردید - لوازم طواف مشهد فیض بجای آمد - و مستمندان منتظر کامیاب خواهش گشتند - روز دیگر چون نیم‌شب سپری‌شد نه کس از ملتزمان حضور همراه گرفته شبدیز[۸] خوش‌خرام را بصوب دارالخلافه گرم‌عنان ساختند - نورنگه‌خان - شیربیه‌خان - حسین‌خان مقبول‌خان - فتح‌الله شربت دار - عبدالله بلوچ - هلال افتابچی - شاکرخان آبدار - محمودخان خواص مسافت صد و بیست کروه در دو روز نوردیده سلخ ماه بدان مرکز سلطنت ورود اقبال فرمودند عالمیان را نشاط دیگر پدید آمد - بستان‌سرای دولت بسرسبزی تازه چهره افروخت - و روشنی افزای دیده و دل شد ●

---

(۲) در [بعضی‌نسخه] دیدهٔ دل (۳) در [چندنسخه] منزل بمنزل (۴) نسخهٔ [ی] نژاد (۵) نسخهٔ [ی] ذیده گیهان خدیو را (۶) نسخهٔ [ا ی] برسید (۷) نسخهٔ [ب] سواد (۸) نسخهٔ [ب] سمند ●

و هم درینولا (که ساحت ممالک هندوستان از فروغ معدلت شاهنشاهي جهان‌افروز بود) از صوبهٔ گجرات عرضداشت اولیای دولت بدارگاه همایون آمد که قوافل حضرات عفائف خطرهای دریا گذرانده بصوبهٔ گجرات رسیده اند - چون اسباب سفر خشکي آماده گردد کوچ بکوچ بعزیمت دیدار قدسي ناقهٔ شوق را محمل بسته آید - از نیوشیدن این نوید خاطر مقدس نشاط اندوخت و فرمان مطاع[۲] بشهاب‌الدین احمد خان شرف نفاذ یافت که بزودي سرانجام قافلهٔ شریفه نموده روانهٔ کعبهٔ اقبال سازد ه

روشني افزودن[۳] عبادت‌خانه بفروغ دیده‌وري حضرت شاهنشاهي

اگرچه ذات مقدس را دانش خداداد و فنون شناسائي طراز حال قدسي و غازهٔ چهرهٔ نوراني‌ست لیکن از کمال نیرنگي فطرت در هرچندے پردهٔ خاص برروی کشیده جهانباني فرماید و باندازهٔ بایست وقت زبان کردار و زفان گفت بسراید - امروز (که صبح اقبال میدمد - و ستارهٔ بختمندي زمان زمان نور دیگر مي‌افروزد) آگهي صوري را نقاب معذوري گردانیده ارج گدازندگان نفس و نرخ شناسندگان حکمت بکارشناسي و دور بیني خویش برگرفت - گذارش یافت که اورنگ‌نشین فرهنگ‌پژوه از وفور حق‌جوئي و فرط معدلت‌دوستي نشیمن عالي برای انجمن آگاهي اساس نهاد همگي اندیشهٔ والا آنکه (چنانچه درین دولت ابدي‌اعتصام از ژرف‌نگاهي و انصاف‌طرازي گوهر کاردانان ملک صورت تابش ظهور داده - و بهانه‌ورزي و سفارش‌گزیني را بازارگرمي نمانده) همچنان خداوندان علم و عمل و منسوبان نظر و ناله[۴] را عیار گرفته آید - و حقیقت ادیان و ملل و تشخیص مذاهب و مشارب لمعهٔ ظهور بخشد - و دلائل و براهین هریک بر فراز تنقیح شتابد - و زر سره و کالای فاسره از آمیزش غلط‌انداز جدا گردد - در کمتر زمانے بمیامن نیت صافي نزهتگاه جداگانه حسن انجام گرفت - و حیله‌آرایان تزویرفروش بنهان‌خانهٔ خمول غنودند - جهان معني را بارگاه شگرف زدند - و پایهٔ شناسائي بلندي‌گرای شد - درینولا (که مرزخلافت از فروغ مقدم شاهنشاهي پرتو اقبال پذیرفت) آئین پیشین را سرآغاز شد - و صفوتکدهٔ شناسائي شبهای جمعه از نورستان باطن قدسي پرتو[۵] یافت - بیستم مهرماه الهي دران عبادت‌خانه خلوت تجرد را در بزم تعلق چراغ افروختند - و نقد دانش‌اندوزان مدرسه و خانقاه بعیارگاه بردند - صاف از درد و سره از مغشوش

---

(۲) در [بعضی نسخه] جهان مطاع (۳) نسخهٔ [ز] اساس نو نهادن بعلوهمتي - و جمع بودن موبدان هرفرقه در هفته یکروز و کاوش فرمودن در هر باب (۴) نسخهٔ [ز] طالع را (۵) در [بعضی نسخه] روشن شد ه

جدا کردن آغاز شد - و فراخیِ حوصله و بسطتِ ظلِّ الٰهی چهره‌آرای گشت - صوفی حکیم متکلم فقیه سنّی شیعه برهمن جتی سیورا چارباک نصاری یهود صابی زردشتی و سایرِ گوناگون مردم را دیدِ آرامشِ محفلِ همایون و نشستنِ گیهان‌خدیو بر فرازِ منبری و آراسته شدنِ نزهتگاهِ بیغرضی بساطِ عالیغبالی نمودند - و بے بیمِ پرخاش‌کنانِ جنگجوی گنجینه‌گشای راز گشتند - انصافِ طرازانِ حقیقت‌بینی هر گروه از رعونت و خودپرستی برآمده کار از سر گرفتند - و بدست‌آویزِ ژرف‌نگاهی و تامّل‌گزینی برمسندِ بزرگی نشاطِ جاوید اندوختند - خودآرایانِ لجاج‌پیشه از بدگوهری و کم‌اندیشی در گلزارِ پندار فرو رفته سود در زیان اندیشیدند - و از رهنمائیِ همنشینانِ نادان و پیش‌رویِ بختِ خوابیده برسوائی گرائیدند - از وفورِ دیده‌وری و فرطِ حق‌جوئیِ گیهان‌خدیو انجمنهای والا انتظامِ شایسته یافت - و هرزمان دل و دیده را نورے تازه جلا افزود - چراغِ شب زنده‌داری تابشِ دیگر داد - تاریکی‌دوستانِ هنگامهٔ تقلید را شمعِ تحقیق فروخته شد - و عیارِ دودمانِ مدرسه و خانقاه گرفته آمد - مفتقرانِ ذروهٔ امّید را عروهٔ[(۲)] غنی و دستمایهٔ بے‌نیازی بچنگ افتاد - و صیتِ این طرزِ دین‌آرائیِ دنیابخش طالبان را از وطن تلخ‌کام ساخته غربت‌دوست گردانید - درگاهِ شاهنشاهی موطنِ مستعدّانِ هفت‌اقلیم و مجمعِ دانایانِ ملل ونحل گشت - زراندودی و قلبیهای جمعے (که بدستیاریِ گربزت و حیله‌اندوزی در لباسِ اهلِ دانش درآمده بودند) ظاهر شد - برخے بے‌آزرمانِ حیله‌اندوز با ظهورِ حق و پیاپی ملزم‌شدن برهمان‌نمط ایستاده لجاج‌نمودے بآن خیال که چنانچه در مجالسِ سترگِ فرمان‌روایانِ پیشین از هجومِ مردم و بے‌توجّهیِ بزم‌سالار و بازارگرمیِ هرزه‌سرایانِ تهی‌مغز و بودنِ سررشتهٔ تمیز بدستِ بے‌دانشانِ دانانما و دانایانِ بیمناک مقاصدِ علمی و مطالبِ حکمی کمتر تشخیص یافته شاید درین محفلِ همایون[(۳)] نیز بزبان‌درازی کار پیش برده آید - و فراروی حقیقت پرده فروهشته گردد خدیوِ حکمت‌پژوه از فروغِ باطنِ قدسی انجامِ کار بر رسائی و دوربینی[(۴)] و بے غرضی و آهستگیِ خود گرفت و ازین خوی ستوده (که در بزرگانِ تجرّد کمتر یافته شود - تا بفرمان‌دهانِ عالم چه رسد) نقدِ گوناگونِ جهانیان را عیار گرفته آمد - بسا مردم غبارآلودِ شرمساری گشته گمنامی گزیدند - و طایفهٔ خرد پژوهانِ دلیل بنده از نشیب‌گاهِ خمول برآمده بلندی‌گرای[(۵)] شدند - عقل را پایه برفراز نهادند - دانش‌اندوزان را ستارهٔ دولت درخشید - برعلمای تعصّب و فقهای تقلید (که خودرا بچرب‌زبانی و نقل‌آرائی از فحولِ حکما و سرآمدِ خانوادهٔ آگهی شماره کردندے) کار دشوار شد - و بسیارے را پرده از روی برداشته آمد - خانهٔ قلبکارانِ تبعرای بنگاهِ هزاران تهمت و بهتان گشت - (اگرچه بدگوهرانِ

---

(۲) نسخهٔ [ب] عروهٔ‌وثقی و دستمایهٔ (۳) نسخهٔ [ی] عالی (۴) در [بعضے نسخه] درست بینی

(۵) در [بعضے نسخه] فسر - و در [بعضے] بصره

کم‌منشِ شورش‌اندیش همواره دربارهٔ این خدیوِ خداپرست بژاژکدها هرزه‌لائي [۲] و یافه گوئي نمودندے) لیکن درین هنگام پایهٔ بدسگالي را اساسِ تازه نهاده درکوِ خسرانِ ابدي فروشدند - ازانجا (که عاطفتِ [۳] شاهنشاهي را تابشِ روزافزون است - و بر نادانیِ آن شوریده‌مغزانِ آشفته‌رای آگهي بود) با نیروی صوري و معنوي و سطوتِ ظاهري و باطني در پاداشِ آن گروه توجّه نفرمودے - بلکه زبان و دل از نفرین و نفرت بازداشته گردِ ملالے پیرامونِ نزهتگاهِ خاطرِ مقدّس برنخاستے - در کمتر زمانے بپاداشِ خوی شایسته بسیارے ببلاهای جان‌فرسا و بگزندهای ناموس‌کاه رسیده رختِ هستي بربستند - و برخے نیک‌ذاتان خجلت‌زده کار از سر گرفتند - از دیرگاه روائي دارد که تیره‌خاطرانِ صورت‌گزین سخنانِ دلاویزِ قدسي‌نفوس افسانه پندارند - و دانش را جز بدبستان و درس‌گاه نشناسند و ندانند که علومِ مکتسبي بیشترے غبارآلودِ شبهه و شکوک باشد - آگهي آنست که بے‌آموزشِ دبستانِ صفوتگاهِ دل روشني پذیرد - و نزهتگاهِ باطن از آسمانِ تقدّس پرتو گیرد - از عنفوانِ ابداع دریای افضالِ الٰهي در موجخیز است - و پیمانهٔ مستعدّانِ جهانِ آفرینش ازان لبالب - و همواره بزرگانِ رسم و عادت با دانشِ سترگ گشادِ کارِ علم و عمل ازین گروهِ صافي‌ضمیر جویند - و در پیشگاهِ ساده‌لوحانِ نگارین‌دل بآئینِ پرستاري دلاویز گشته سعادت اندوزند - چنانچه تاریخ‌نامها ازان بازگویند - و بسیار ترا بود لله الحمد امروز خدیوِ خداوندانِ علمِ لدني ذاتِ مقدّسِ شاهنشاهي ست - مشکلاتِ گروهاگروه مردم از لوامعِ باطنِ قدسي بآساني گراید - پذیرائیِ آگهي اوّلین خلعت نیست که خیّاطِ ازل دوخته باشد رازدارِ باستاني و خوانای داستانِ کهن نیکو داند - چه جای دیده‌ورانِ حقیقت‌گزینِ آگاه‌دل - ایزدِ تقدّس و تعالیٰ دایم این شجرهٔ برومندِ صورت و معني را سرسبز و شاداب داراد ‌• نظم •

خدایا تا جهان را آب و رنگ است • فلک را سیر و گیتي را درنگ است

جهان را خاصِ این صاحب‌قران کن • فلک را یارِ این گیتي ستان کن

شبے انجمنِ عبادت‌خانه روشني‌افزای حقیقت بود - پادری ردیف [۴] (که از دانشورانِ نصاری بفهم و فطرت نشانِ یکتائي داشت) دران بزمِ آگهي نکته‌طراز شد - چندے از نادرستانِ تعصّب‌اندیش بمغلطه‌آرائي و پاسخ‌گوئي در آمدند - از آرامیدگیِ محفلِ همایون و نورافزائیِ انصاف روشن گشت که هر کدام گردِ پذیرفتهای باستانیِ خود تنیده شاهراهِ دلیل نمي‌سپرد - و گشایشِ معمّای حقیقت بر وجهِ همّت نیست - و نزدیک شد که یکباره پرده از روی کار برداشته آید - شرمسارانه ازان گفتگو دست بازمانده در تحریفِ انجیل سخن کردند - و در اثباتِ این نیز خصم را خاموش نتوانستند کرد - پادري

---

(۲) نسخهٔ [ا] هرزه درائي (۳) نسخهٔ [ا] عاطفت شاهنشاهي تابش روزافزون داشت - و در [بعضے نسخه] بالش روز افزون (۴) در [بعضے نسخه] رویق •

با خاطرِ آرامیده و دلی یقین‌پیرای بر زبان راند حاشا امثالِ این امور از فروغِ صدق ضیائی داشته باشد در واقع اگر این گروه کتابِ ما را چنین[2] اعتقاد دارند و فرقان را کلامِ خالصِ ایزدی می‌شمارند شایسته آنست که خرمنِ آتش افروخته گردد - و ما انجیل بدست و علمای این دین کتابِ خود بدست گرفته بدان عیارگاهِ راستی درشویم - رستگاری هرکدام نشانِ حق‌طرازی باشد - بے جگرانِ سیاه‌دل بالغز گشته در پاسخِ آن بتعصّب و لجاج پیچیدند - بر خاطرِ عدالت‌پژوه این شتردلی و بے‌آزرمی گران آمد و بفروغِ نکته‌آرائی بزمِ آگهی نورآگین شد - همواره دران شبهای روزآسا جلائلِ نکات و سخنانِ دلاویز برزبانِ گوهرآمود گذارش یافتے - ازانجمله بر لوحهٔ بیان نگارش فرمودند که بیشتر از هم‌زبانیِ ظاهرآرایانِ حرابه‌درون چنان بخاطر میرسید که صورت‌آرائی و حرفِ مسلمانی بےپذیرائیِ درونی فایده بخشد بدین جهت بسیارے گرویدگانِ[3] کیشِ برهمن را به بیم‌افزائی و زورآوری رهنمونیِ دینِ بزرگانِ خود گردانیدیم امروز (که پرتوِ حقیقت شهرستانِ باطن را فراگرفته) چنان فروغِ آگهی میتابد که درین آشوب‌گاهِ اختلاف (که تیرگیِ پندار و تاریکیِ خودبینی توبرتو فراهم آمده) بے مشعلِ دلیل قدمے نتوان رفت و آن روش سودمند آید که بصوابدیدِ خرد برگیرند - از نهیبِ سلطانی کلمهٔ شهادت بر زبان راندن و پوست‌پارهٔ جدا کردن و سرِ استخوانی برزمین مالیدن خداپژوهی نبود • • بیت •

طاعت آن نیست که برخاک نهی پیشانی • صدق پیش‌آر که اخلاص به پیشانی نیست

نخستین گامِ این بادیهٔ خطرناک آنست که با همّتے عالی و فطرتے والا بکارزارِ نفسِ خودآرای بوقلمون برخیزد - و به نیروی شناسائی خواهش و خشم را فرمان‌پذیرِ سلطانِ عقل دارد - و از ساحتِ دل نقشِ خوبهای ناستوده بسترد - باشد که نیّرِ برهان از پردهٔ مغالطه برآمده حق‌پرست گرداند و یکے از جویندگانِ[4] راه را از کششِ درونی بخویشتن کشد - و چنین مقناطیس ار معدنِ ریاضت پدیدآید یا بدستیاریِ طلسم و نیرنگیِ نیرنج درگرو خود آرد - و اگر سیچ گم‌کرده درگو نارضامندیِ ایزدی افتد هرآینه غبارآلودِ عتاب نبرد - و نیز بردیباچهٔ بیان نگاشته آمد تا حقیقتِ دینداری بر پیش‌طاقِ ضمیرِ آسمان‌پیوند پرتو انداخت ما خود را از آئینِ پیشین نکوهش میکنیم - بخت‌مندانِ سعادت‌اندوز از سامعه افروزی بنورستانِ طلب شتافته در چاره‌گری نشستند - و غنودگانِ شوریده‌رای گردآمودِ شورش آمدند - و ازانجا (که تندبادِ بے‌تمیزی چهاردیوارِ جهان فروگرفته آئینِ کیشهای مختلف برزبان می‌آورند - و سنجیدگیهای آنرا مذکورِ محفلِ دانائی بسازند) شهریارِ دیده‌ور یافه‌درائیِ عامّه را قدرے ننهاده گزینِ هرکیش تحسین فرمودن گرفت - و بارها بر لوحهٔ زبان آرایش یافت که آدمی آنست که انصاف را پیشروِ راهِ طلب سازد - و از هر گروه آنچه پسندِ خرد باشد برگیرد - شاید بدین زیست

---

(۲) نسخهٔ [ی] این چنین (۳) در بعضی نسخه گروندگان (۴) در [چند نسخه] و جویندگان راه را •

نقل گم شده کلید گشایش پذیرد - بدین تقریب در حقیقت گزیدیِ هندی‌نژادان ستایش نمودند و داستانِ همراهیِ مردانِ این مرز بروزِ ناکامی در ظلِّ وفاداری و مالِ و جان و ناموس و دین (که کالای چهارسوی دنیا ازین برنگذرد) در باختن بشیوا زبانی گذارش نمودند - و شگرف حالیِ خاکستر شدنِ زنانِ این بوم[2] (هرچند بناکامی روزگار سپری شده باشد) بروشن بیانی گذارش فرموده عبرت افروز گشتند *

این طایفهٔ سعادت اندوز چندگونه باشند - لختی پیش قدمانِ راهِ نیک اندیشی بمجرّدِ شنودنِ واقعهٔ ناگزیرِ شوی جان بسپارند - بسا بوالهوسانِ باستانی از کم دانشی و بے تاملی چنین گزیده مردم را از نقوشِ پیشانی و روزنامچهٔ احوال در نیافته بگریوهٔ امتحان زبان زده گشتند - و آن گوهرِ بے بها رایگان از دست دادند - و گروهے بوارستگی و شگفته پیشانی با کالبدِ عنصری یا آنچه نشانِ آن ره گرای ملکِ نیستی بود برگرفته بآتشِ سوزان درشوند *

* بیت *

سوزند بهم ز عشق سیراب * همچون دو فتیله خورده یکتاب

و برخے را اگرچه جان نثاری و همراهی چهره افروزِ انبساط نگردد لیکن از بیمِ بیغارهٔ مردم پاسِ حرفِ دوستی داشته بکامِ شعله فرو روند - باحبارِ نصاری[3] فرمودند (چون در آئینِ شما احترامِ زن از دین شمرند و بر مردان جز یکے روا نباشد) اگر چنین وفاداری و جانفشانی از زنانِ این گروه بگوش رسیدے چندان شگفت نبودے - بوالعجبی در حالِ برهمن کیشان است - چندین همخوابه فراهم آورند - و بسا از کم پروائی و بے باکی و قدر نشناسی حالِ کنج نشینانِ خلوت سرای عفّت بناکامی گراید - با چنین تلخ زندگانی همچنان گرم شعلهٔ دوستی و همپائی باشند - از شنودنِ این شگرف داستان حاضرانِ حضور در پیشگاهِ پاسخ خاموش دل و لال زبانِ حیرت گردیدند[4] - و پیامِ الٰهی عمومِ دانش پژوهانِ محفلِ هدایون را نشاط آمود گردانید *

و ز سوانح تقسیم فرمودنِ اوقاتِ گرامی ست - (هرچند ذاتِ مقدّسِ گیهان خدیو پاسبانیِ انفاسِ قدسی نماید - و مهمانانِ آسمانی را ببایست آن محترم گرداند - و زمان را بناگزیر آباد دارد و هیچ وقت را رایگان و بیجا مصروف نسارد) لیکن درین خجسته ایّام برای رهنمونیِ سعادت پژوهانِ حقیقت پذیر داستانهای هوش افروزِ دولت افزای برزبانِ قدسی گذارش یافت - و شباروزِ خود بخش فرموده مردم را شناسای آگهی گردانیدند - [اگرچه همواره در هر جنبش و آرامش وجههٔ همت آنکه در ابزون بے همال باشد - و رضاجوئیِ دادارِ جهان آرای (که در گروِ فرمان پذیریِ سلطانِ خرد است) دلبکار] لیکن چون از خواب وا پردازد دست از همه بازداشته ظاهر را بسانِ باطن نیایش پژوه گرداند

---

(۲) در [چندنسخه] قوم (۳) نسخهٔ [ی] روند (۴) در [بعض نسخه] حاضران حضور خاموش دل و لال زبان حیرت را در پیشگاه پاسخ گردانیدند *

و خاطر بیدارِ جهان‌آفرین[2] نورآگین سازد - و در ناگزیرِ وقت شکر تارهٔ زندگانی بجای آرد - و سرآغاز را شایسته کردارِی آراید - و درین شغلِ سعادت کمتر از پنج گهری (که در ساعتِ نجومی باشد) برنگذرد و آنرا کلیدِ ابوابِ مقاصد شناسد - و ازانجا (که مارا نظام‌آرای کثرت ساخته اند) شایسته آنست که لختی ببدن پرداخته آید - و بپوشش و تیمارِ آن قدرے توجّه برگمارد - و درین کار زیاده از سه گهری نگذراند - و سپس آن بارعام داده ابوابِ معدلت برگشاید - و در بازپرسِ ستم‌رسیدگان بشهود و قسم (که دست‌آویزِ حیله‌اندوزان است) اعتماد ننهاده از اختلافِ تقاریر و سوادِ بشاشتی و پیرویهای شگرف و حدسهای عالي[3] پی بمقصود برده آید - و حق بمرکز جای گیرد[4] - و آن از یک و نیم پهر کمتر نباشد - و چون عالمِ تعلّق است لختی بغذا پرداختن و بشایستگی کار فرمودن ناگزیر - زیاده از دو گهری بدین کار نپردازد - و چون بر ذمّهٔ فرمان‌دهان[5] نقشِ لزوم دارد (که عدالت را بارگاه بلند برفرازند و از زبان‌خموشان بے بلور آگهی جویند) ناگزیر زمانے بفیل و اسپ و شتر و استر و امثال آن باید پرداخت - و از قضیم و علیق خبر گرفته به تیمار این مستمندے بتصدّع توجّه فرمود - چهار گهری را بدین کار جدا گرداند - و نیز دو پهر درونِ شبستانِ اقبال بمهمّاتِ پرده‌نشینانِ مشکوی دولت و سایر عفائف (که روی‌نیاز آرند[6]) دل نهادن ضروری - تا سوبتے بکار رفته باشد - و پایهٔ معدلت شمول گیرد و چون اساسِ این کاخِ استخوانی برخواب نهاده اند به نیّتِ تنومندی (که به سپاسگذاری مصروف آید) دو و نیم پهر را بسنادخواب گذراند - ازین بیانِ حقیقت شرف یافتگانِ حضور سعادت اندوختند - و آئینِ بخت‌بیداری بدست درآمد •

و از سوانحِ فرستادنِ راست‌گویانِ ژرف‌نگاه است بدیدبانیِ خزائن - برخے غرض آلودگانِ بدگوهر بموقفِ عرضِ مقدّس رسانیدند که گنجورانِ دارالخلافه را پای امانت لغزیده دستِ خیانت گشوده اند - ازانجا (که سرانجامِ جزئیّاتِ کارگاه سلطنت تا بکلّیّات چه رسد نخستین برهمّتِ دادگرانِ جهان‌بان نقشِ لزوم دارد) اورنگ‌نشینِ اقبال مظفّرخان و خواجه شاه منصور و قاسم‌خان و چندے معامله دانِ خرده‌پژوه را به پیروی و شناسائیِ آن نامزد فرمود - خدمت‌گزیدانِ راستکار در کمتر فرصتے نقدِ گنجینه را به محکّ چونی و چندی عیار گرفتند - و سخن‌سازانِ شورش اندیش بپادافراهِ خویش رسیدند •

و از سوانحِ آغازِ گشادنِ خزینهٔ انوپ‌تلاو[7] است - پیشتر اشارتِ عالي بآمودنِ آن از گوناگون نقود شده بود - چون بتکاپوی جدکارانِ راستي‌منش مالامال گشت شهریارِ دریادل بیست و سیومِ مهرماهِ الهی

---

(۲) در [چند نسخه] جان‌آفرین (۳) نسخهٔ [ی] حزمهای‌عالي (۴) در [چند نسخه] یابد (۵) در [چند نسخه] فرمان‌دهي (۶) نسخهٔ [ز] آوردند (۷) نسخهٔ [ی] انوب تلاو •

برکنارهٔ آن مسندآرای گشته آغاز بخشش فرمود - نخستین توجّه بایزد بخشایندهٔ بےهمال نموده گزین نیایش‌گري بجای آورد - سپس آن مهر و روبه و دام یکان یکان خود برداشتند - و چندے باریافتگانِ حضور را همان‌قدر مکرمت شد - راقم شگرف‌نامه نیز بدین عاطفت اختصاص گرفت و اول بار هر روز مشت مشت و دامن دامن بگروهاگروه مردم بخشایش مي‌یافت - و با نخستین طایفه از زبانِ غیب‌گذار خطاب رفت که هرکس از عقیدت پژوهي عطیّهٔ پادشاهي را تعویذِ بازوی هوشمندي اندیشیده پاسباني نماید - و برلی پایندگیِ دولت و گشایشِ مراد پیمان بندد - که ازانچه از کالای این جهان فراهم آید بخشي معیّن به تهي‌دستانِ آرزومند رساند - تا در کمتر زمانے بگوناگون کامیابي نشاطِ جاوداني اندوزد - بختمندانِ سعادت‌سرشت این سخن را پیغامِ الٰهي دانسته گره‌گشای مقصود آمدند - و بدگوهرانِ تیره‌خاطر افسانه انگاشته خارِ ناکامي بپای دولت شکستند - خاطرِ آگاهي‌جوی بر روزنامچهٔ احوالِ مردم ژرف‌نگاهي بکار مي‌برد - و نشانِ نیرنگیِ دم گیرا مي‌جست - بکم مدّتے پاسدارانِ پیامِ ایزدي برفرازِ پایهٔ امارت جای گرفتند - و آنها (که از غنودگیِ بخت بدان نپرداختند) بجائے نرسیدند - چون گویم حالتِ پیشین نیز از دست دادند - و زبان‌زدهٔ صورت و معني گشتند شرحِ این شگرف داستان دراز است - ثنای که برخواند - و پردهٔ کدام بردرد - لختي سرگذشتِ خود مي‌نگارد - و سرمایهٔ شناسائي افزوده[۲] میشود - بهمین عقیدت از فروغِ گوهرِ اخلاص به یتاقداریِ آن همّت گماشت - و از میامنِ آن گلچینِ بستان‌سرای اقبال گشت - ازانجا (که دولتها در کمینِ وقت جویای استعداد است - و نیرنگ‌سازانِ تقدیر نو سفرانِ ملکِ تقید و تجرّد را در مبادیِ حال به تنگناها درآرند) مرا در اوّلین منزلِ درازنایِ تعلّق بدان شورستان بردند - از یاوریِ اندیشهٔ درست و نیروی بختِ بیدار بگشاده پیشاني ثبات پائي پیش آمد - و برهنمونیِ تائیداتِ سماوي زبانِ خواهش بسته و دل را بنزهت‌سرای خرسندي جای داده آستانِ گیهان‌خدیو را آرامش‌گاه ساخته عشرت مي اندوخت - بوقلمونیِ زمانه گردِ فتورے دران صفوتکده نمي انداخت - و تنگدستي رهنمای فراخ‌نشاطي میشد - همراهان از خیرهٔ روئیِ روزگار و دشواریِ زندگاني جدائي گزیدند - مگر چندے از رفاکیشي و فتوّت‌پرستي گرمِ همپائي بودند - و ازشگفتگیِ من شگفت‌حالي داشتند - روزے این تهي‌دستان تنگ آمده درخرجِ آن دستمایهٔ دولت کوشش نمودند - از پیشگاهِ نظرت چنان پاسخ شد که آن دو روزه را بسندنکند - هرآن تدبیر (که سپسِ آن چاره‌گر آید) اکنون بکار برده خرسندي باید نمود و اگر زندگاني جاوید را ضمان باشد نیز دل از هرزه گرائي بازداشته دامنِ پیمان نگذاشت - ازانجا (که نصیبهٔ سعادت داشتند) اندرزِ سماوي پذیرفته گردِ دل‌آزاري نگشتند - همچنان از نشیب و فرازِ گردشِ سپهر

---

(۲) نسخهٔ [ی ل] مي فروشد ●

چندین بار نفسِ خودآرای بوقلمون بآویزش برخاست - و غبارآمود هزیمت گشت - در کمتر زمانے بمیامنِ آن نفسِ قدسي در دولت کشود - و بے تکاپوی جویندگي و سفارشِ مردم نوازشِ شاهنشاهي گم‌نام خاک‌نشین را بپایهٔ آسماني برد - و زر و سیم را در ترازوی همّت وزنے و سنگے نماند - بسیارے بزرگانِ زمانه در خارستانِ نا توان بیني افتادند - امّید که بکام‌روائیِ ملکِ معني نیز چهرهٔ نشاط افروزش یابد - و لختے از کشاکشِ خواهش باز مانده روی درنابود آورد - پندارپي که مدحت‌سرائي میکنند - برخے نعمت رسیدگي را بآئینِ نیایش مي‌نگارد - جلائلِ صفاتِ برگزیدهٔ الٰهي افزون از حوصلهٔ عادتیانِ روزگار است - مرا شمولِ رافت برین میدارد تا ببذے از سرگذشتهای خویش خاطرنشانِ اربابِ ظاهر سازم - باشد که نابینایان را چشمے و بینندگان را سرمهٔ روشني افزا بدست آید - و ببارگاهِ حقیقت پیوسته سعادت اندوزند •

و از سوانحِ آمدنِ عرضداشتِ خان‌جهان است بدرگاه والا - (چون بفروغِ آگهي و کارشناسي ملکِ دلگشای بنگاله از خس و خاشاکِ ناسپاسان رُفته آمد) ابراهیم نرل[2] و کریمداد موسی‌زئي همچنان در حدودِ ولایتِ بهاتي[3] بکمین‌گاهِ شورش بودند - و عیسی زمیندار آن مرز بحرف سرائي روزگذرانده - و شاه بردي[4] میرنواره نیز سرِ استکبار مي‌افراخت - کارگذارِ خدمت‌افروز سپاه آراسته روی بآنصوب آورد - در نواحیِ قصبهٔ کواس نونکا[5] مادرِ داؤد با سایر اغروق و محمود خان خاصه‌خیل مشهور بمتي و بسیارے افغانانِ سرکش بدست‌آویز زینهار پیوستند - مالِ فراوان بدست آمد و گزینِ اندوختها برگرفت - میانِ نونکا و متي غبارِ خصومت برخاست - خان‌جهان (که در اندیشهٔ فرستادنِ او بفرامشخانهٔ نیستي بود) او را بخرابهٔ عدم کسیل کرد - تا بظاهر دادِ ناسزائي (که بدو نسبت میکنند) یافته باشد - و هم گرفتها درکنجِ پنهاني ماند - شاه بردي (که آوارهٔ دشتِ خودسري بود) اندرزهای حقیقت پذیرفته رهگرای نیکوبندگي شد - و چون قصبهٔ بهوال[6] موردِ جنودِ آسماني اعتصام گشت ابراهیم نرل و کریمداد و دیگر افغانانِ آن سرزمین داستانِ فرمان‌پذیري درمیان آورده سخن‌سرائیِ یکجهتي بنیاد کردند - عیسی همچنان گریوه نشینِ سرتابي بوده بنخوت‌افروزي درپای کنارهٔ سندر در نوردیده بحدودِ تُوان[7] لشکرے بسرکردگیِ شاه بردي و محمّد قلي روانه ساخت - دریای کنارهٔ سندر در نوردیده بحدودِ دستان آویزشِ سخت روی‌داد - عیسی شکست یافته راهِ گریز پیش گرفت - و نفائسِ غنائم بدستِ مجاهدانِ دولت افتاد - ازانجا (که غرور تیرگي‌افزای دیده و دل است) ناگهاني مجلس[8] دلاور

(۲) نسخهٔ [ی] ترول - و در [بعضے نسخه] ترل (۳) نسخهٔ [ا] ولایت بهاوتي - و نسخهٔ [ب] ولایت بهار و نسخهٔ [ز] ولایت بنهاتي - و در [بعضے نسخه] پنهاني (۴) نسخهٔ [ل] شاه ویردي (۵) نسخهٔ [ب ي] لونکا (۶) نسخهٔ [ب] بهلوال (۷) نسخهٔ [ب] کینهل (۸) نسخهٔ [ل] مجلس و پرتاب که از •

مجلس پرتاپ (که از نامداران آن حواشي بودند) از رودها و جویها کدلان نواره آورده آتش
ر افروختند - مبارزان لشکرِ فیروزي (۲) پالغز همّت گسنه روگردان شدند - و دران چپقلش برخی
انوردان کشتي گذاشته گریختند - محمّد قلي از تیزدستي و مردانگي خود را بر سفینهٔ مخالف
نبردآرای گشت - و باندازهٔ توانائي تکاپوی نموده (۳) دستبر آمد و از بدائع اقبالِ روزافزون
عنان‌تابی جنودِ نصرت اعتصام تیله (۴) غازي زمین‌دار رسیده دستِ جرأت و جلادت
در بم روزِ ناامّیدي لوامعِ نصرت چهرهٔ افروزِ اولیای دولت گشت - و با فراوان غنیمت
خواهش شدند - و مخالفانِ تیره رای در موجهٔ خجالت افتادند - مقارنِ این ابراهیم نرل
خود را با گزیده کالای آن سرزمین فرستاده زینهار خواه آمد - سپه‌آرای پوزش پدیرفته معاودت
و بصحّت پور (که در حوالی تانده شهرے اساس نهاده بود) علمِ عسرت و کامراني برافراخته
تائیدِ آسماني بموقفِ عرضِ همایون رسانید *

درین ایّامِ بسطت گدائي نام نغمه‌سرائے بنظرِ اقدس در آمد - و روشن شد که از یک زن
و پنج پسر دارد - ایستادگانِ بارگاهِ حضور شگفتها نمودند - بدین تقریب بر زبانِ گوهرآمود
که بلوچے را بیست پسر از یک زن برجود آمده بود - بدرگاهِ همایون عرضداشت که چندے
این بلکدامی از بسیار زائي حرام شده - چارهٔ من چیست - و تباه حالئ مرا چه علاج
[illegible]
[illegible]
[illegible]

افروز

صادق خان

ناصیه‌سای عتبهٔ والا گشت

رحمت - خدیوِ عالم پاسِ پیمان داشته بگوناگون

حسین میرزا ست مسلسل بدرگاهِ همایون - نگارش یافت که از دمسازي
در صوبهٔ گجرات روی سعادت از بارگاهِ اقبال برتافت - و چگونه
لولا دشتِ ادبار گشته در خاندیس گرفتار آمد - از روی مهرباني

(۳) نسخهٔ [ب] بسمکر (۴) نسخهٔ [ی] دران تنکناها (۵) نسخهٔ [ی]
مسجود نیایش بجای آورده سعادت اندوخت *

روحانی برگرفتند - چه جای دوربینان معنی آگاه[2] - چون ازان شگرف حالت باز آمدند سپاس ایزدی بجای آوردند دامن امید رامشگر بنقود گرامی آموده ساختند ●

و از سوانح برآوردن میرزا عزیزکوکلتاش است از تنگنای حرمان - بهمزبانی معامله‌نشناسان خوش‌آمدگوی و شورش برنائی در خارستان خواهش تباه افتاد - اورنگ آرای معدلت درست از وفور عاطفت و کاردانی روزے چند از دولت کورنش بازداشته بدبستان هوش‌افزائی فرستاد - (چون از پیشانی روزگار او نقوش پشیمانی برخوانده شد - و فروغ پرستاری تابش ظهور داد) دوازدهم آبان ماه الهی از راه عاطفت و مهرافروزی ازان ظلمت‌کدهٔ اندوه برآورده بانواع نوازش اختصاص بخشیدند از ستارهٔ روشنی و بخت‌بیداری بتدارک آن ایام آئین خدمتکاری پیش گرفت ●

و از سوانح آمدن راجه مدهکر[3] است بدرگاه والا - پیشتر گذارش یافت که او گرد مصاف انگیخته غبارآلود هزیمت گشت - ازان پس خجلت‌زده در تنگناها[4] روزگار گذرانیدے - صادق‌خان از وفور کاردانی رخت اقامت دران حدود انداخت - چندانکه از هجوم مبارزان همت‌گزین کار برو دشوار شد ناگزیر بعجز گرائیده نیکو بندگیهای پیشین را دست‌آویز بازگشت گردانید - و بهزاران لابه‌گری و پورش‌آرائی درآمد - امرا پاسخ دادند که اگر عرصهٔ پیکار آراسته نگشتی گنجائی داشت که زاری پذیرفته شود - اکنون سرگذشت بموقف عرض همایون میرسانیم - و او نیز کاردانے آگاه فرستاده تباه‌حالی خویش ایستادگان بارگاه حضور را خاطرنشین سازد - باشد که موجهٔ افضال درگیرد - و ازگرداب ناامیدی بساحل مراد اندازد - بنابران سوم‌چند[5] برادرزادهٔ خود را با پیشکشها روانهٔ آستان جلال گردانید - درحوالی بهیره فرستاده‌ها سعادت بار یافتند - و ازانجا (که خوی ستودهٔ شهریار عذر پذیری سیه‌کاران پشیمانی‌گزین است) برحال او بخشوده نوازش فرمودند - چون نوید جرم‌بخشی سامعه‌افروز شد - بهمراهی اعیان دولت روی‌نیاز بقبلهٔ اقبال آورد - بیست و یکم آبان ماه الهی صادق‌خان با سایر سرداران (که دران لشکر چهره‌افروز خدمت بودند) آمده ناصیه‌سای عتبهٔ والا گشت و گروه‌نشین استکبار بسجود[6] نیایش سعادت اندوخت - خدیو عالم پاس پیمان داشته بگوناگون نوازش سربلند گردانید ●

و از سوانح آوردن مظفر حسین میرزا ست مسلسل بدرگاه همایون - نگارش یافت که از دمسازی و همنشینی فرومایگان بدگوهر در صوبهٔ گجرات روی سعادت از بارگاه اقبال برتافت - و چگونه سر بشورش برداشت - و چسان آوارهٔ دشت ادبار گشته در خاندیس گرفتار آمد - از روی مهربانی

---

(۲) نسخهٔ [ل] معنی نگاه (۳) نسخهٔ [ب] بدهکر (۴) نسخهٔ [ی] دران تنگناها (۵) نسخهٔ [ی] بیرم‌چند (۶) نسخهٔ [ل] سجدهٔ نیایش بجای آوردهٔ سعادت اندوخت ●

و تیمارداری مقصود دنبه را فرستادند که او را به پیشگاه حضور آرد - مرزبان آن ملک در سپردن تامّل‌گرای شد - و شرطهای دور از کار درمیان آورد - همانا از توجّهِ رایاتِ عالی بصوبِ پنجاب در نکوهیده اندیشها افتاد - قطب‌الدّین خان خواجگی فتح‌الله را فرستاده اندرزگوی آمد - و آوارهٔ بازگشتِ موکبِ مقدّس بصوبِ دارالخلافه جهان را فروگرفت - ناگزیر ازان سگالشهای ناسزا باز مانده او را مصحوبِ بندگانِ بارگاهِ خلافت روانه گردانید - و از دوربینی و حزم‌اندوزی[2] مطّلب خان با برخی سپاهِ مالوه گیزدستی نموده همراه شد - بیست و هفتمِ آذر ماهِ الٰهی آن آوارهٔ دشتِ ناکامی را بقدسی بارگاه آوردند - گیهان‌خدیو از فراخیِ حوصله و فراوانیِ رافت بزندانبان حواله فرمود تا اندازهٔ پند پذیری و سعادت آموزی گرفته آید - در کمتر فرصتی آثارِ نیک‌بختی از ناصیهٔ حال دریافته قلمِ عفو بر جرائم‌نامهٔ او کشیدند - و بفنونِ الطافِ ظل‌اللّهی شرفِ اختصاص یافت - روزِ دیگر قطب‌الدّین خان از صوبهٔ گجرات آمده ناصیهٔ بخشمندی را بسجودِ آستانِ قدسی جلای تازه داد و بگوناگون توجّهاتِ شاهنشاهی سربلندی گرفت - و همدرین نزدیکی[3] راجه بهگونت داس و جگنّاتهه و راجه گوپال و جگمال پنوار و چندے دیگر از مجاهدانِ دولت بصوبِ پنجاب رخصت یافتند و هرکدام را گرانبارِ اندرز ساخته بوالا اسپ و گرامی خلعت سربلندی بخشیدند - و فرمان شد که در لوازمِ خدمتگاری جدگزین آمده از صلاح‌دیدِ سعید خان بیرون نروند - و درِ انتظامِ آن صوبه و آمادگیِ خود زمانے نغنوند •

و از سوانحِ فرستادنِ شهباز خان است بصوبهٔ اجمیر - چون آگهی شد (که رانا دران حواشی سر بشورش برداشته) چهارمِ دی ماهِ الٰهی غازی‌خان و محمّد حسین و شیخ تیمور بدخشی و میر زاده‌علی خان و بسیارے از مبارزانِ همّت‌مند[4] را بسرکردگیِ آن خدمتگذارِ عقیدت‌گزین دستوری کرامت فرمودند - تا آن فتنه‌اندوزِ کج‌گرای و سایرِ سرکشانِ نخوت‌فروش از تبه‌کاری بازآمده رهگرای نیکوبندگی گردند - وگرنه خرمنِ هستیِ آن مشتیِ ناسپاس بصمصامِ آتشین‌کردارِ مجاهدانِ دولت سوخته گردد - و فراوان خزانی همراه کردند - بکمتر زمانے کارِ آن تیره‌رای بخواری پیوست - و کافّهٔ خلائق در ظلالِ عافیت نشاط‌گزین و سپاس‌آرای[5] شدند •

و از سوانحِ بنیاد نهادنِ غریب‌خانها - از وفورِ مهربانی و شمولِ عاطفت بکارپردازانِ سعادت‌گزین فرمان شد که اطرافِ دارالسّلطنه سراهای فراخ اساس نهند - و بسیرچشمانِ مهربان‌دل سپرند - تا غریبان و مسکینانِ چهار رکنِ عالم بے‌نگرانیِ خاطر و بارکشیِ انتظار خانه‌نشین گردند - و تهی‌دستانِ

---

(۲) نسخهٔ [ب] و حزم‌اندوزی و احتیاط ورزی مطلب خان (۳) نسخهٔ [ی] و همدرین ولا (۴) نسخهٔ [ی] همت بلند را (۵) نسخهٔ [ب] سپاس‌گذار شدند •

بے سایه را خورش و پوشش آماده باشد - در اندک زمانے فرموده حسن انجام گرفت - و بے نوایان مستمند را در تابش غربت وطن‌گاه آسایش پدید آمد ٭

و از سوانح پدرود کردن خان‌جهان است سپنج‌سرای را - (چون از ولایت بهاتی کامیاب خواهش بازگشته بصحبت پور هار اقامت گشود) از بادهٔ هوش‌ربای خودکامي خاطر اخلاص‌گزین او قدرے غبارآلود شد - از سعادت‌نهادي پردهٔ آزرم او دریده نیامد - درکمتر زمانے بربستر رنجوري افتاد - تابش تب بهستگيِ شکم کشید - پزشکان هندي نافهمیده داروی گرم دادند - و سررشتهٔ زندگي گسیخته آمد یک و نیم ماه دردمندي شکم کشیده شب دیبادر هشتم دی ماه الٰهي رخت هستي بربست کشور خدای ازین فروشدن تاسّف سترگ فرمود - و آمرزش او را طلب کار شد - و بمقتضای فرمان‌روائی ملک معني در نزهتگاه رضا شتافته بستان‌سرای بے خزان تسلیم بدست آورد ٭

و از سوانح ناصیه سائي سلطان‌خواجه است بسجود عتبهٔ اقبال - چون بمنصب سالاري حاج اختصاص یافته رخصت آندیار گرفت مهین بخششهای شاهنشاهي را بشریف و وضیع رسانید و بومي و غریب آن بلاد را کامیاب خواهش ساخت - و کارهای سترگ آن سرزمین انتظام داده با قافلهٔ بزرگ رهگرای آستان جلال شد - و با دلی عقیدت‌گزین و همّتی ارادت طراز راه دراز بتارک شوق سپرد - یازدهم ماه گیهان‌خدیو اخلاص‌دوست عشرت شکار پذیره گرفته صحرا را بپرتو قدسي قدم طراوت بهار بخشید - او درآن عرصهٔ دل‌گشای بزمین‌بوس مژگاني سربلندي یافت - اسپان عربي و سایر نفائس و شرائف آن‌دیار را بنظر همایون درآورد - و نشاط صیدافکني بجای آمد - و پایهٔ اعتبار آن سعادت‌منش افزوده گشت - و هرکدام از همراهان فراخور منزلت بافضال شاهنشاهي چهرهٔ شادماني افروخت خواجه بسا دستگیریهای کشورخدای گذارش نموده دل و گوش مردم نگارین گردانید - ازانجمله درهنگام رفتن شبي خردسالي از بالای جهاز بغرقاب افتاد - هرچند سفینه تیزتر میرفت آواز گریه نزدیکتر میشد - و بگوش کشتي‌نشینان عالم بے سروبن میرسید - خواجه نذر گیتي‌خداوند کرده سُنبک مصحوب خلاصیان فرستاده انتظار نیرنگي قدرت مي‌برد - دریا وزران ازین جست و جوی بیجا نسوس میکردند - زمانے دراز سپري شد - و نشانے ازان پدید نیامد - و زبان بیغاره‌سرایان دراز گشت - و این سعادت‌آمود بغم فرو رفت - در نیم شب ناامّیدي فرستادها فرورفتهٔ غرقاب را سلامت آوردند - عامّهٔ مردم را حلقهٔ بندگي در گوش هوش کشیده آمد - در کمتر زمانے بیکوخدمتیهای خواجه جوهر او را جای دیگر بخشید - و بمنصب ترخاني اختصاص یافت و شغل صدارت بزرف‌نگاهي او بازگشت - و از بخت فرّخي و اختر سعادتي درصدرنشینان بزم اخلاص جای گرفت - و همدرین ایّام فرمان شد که میرفخرالدّین مشهدي (که بخطاب نقیب‌خاني

بلند پایگی دارد) از اجین بحکومت پتن گجرات روانه گردد - و چون بدانجا رسد ترسون خان را (که بایالت آن حدود معدلت می افروزد) متوجه درگاه همایون گرداند ٭

و از سوانح فرستادن میرحاج است بیارگری دلها - همگی مزیمت شهریار حقیقت پژوه آنست که تهی‌دستان قناعت گزین هردیار از دولتخانهٔ احسان گیتی‌خداوند کامیاب خواهش گردند و عموم محتاجان بوایهٔ خود رسیده مایهٔ خرسندی برگیرند - (چون روشن شد که بلبلبانگ زربخشی هرساله از اقصای روم و شام بے‌نوایان آرزومند در جریرهٔ عرب فراهم آمده اند - و داستان نشاط‌افزائی و سپاسگذاری بومی و غریب آن ملک بموقف عرض همایون رسید) دریای عاطفت بموجه درآمد و بکارگذاران بارگاه خلافت اشارت شد که یکے از سیرچشمان آگاه دل باین خدمت والا نامزد گردانیده دو برابر آنچه پیشتر فرستاده بودند سرانجام نمایند - خواجه یحیی را سزاوار دانسته عرضه داشتند و بنظر قبول تحسین یافت - بیست و ششم دی ماه الهی بقافله سالاری حجاج و رساندن عطایای بزرگ رخصت فرمودند - او نبیرهٔ پسری قدوهٔ اصفیا خواجه احرار است - بیک واسطه بخواجه عبدالله (که تورانیان خواجگان‌خواجه خوانند) میرسد - اگرچه جولان‌گاه نظر و تالّه کمتر پیموده لیکن قدرے طب و برخی سخنان صوفیه برخوانده بود - و در راستی و درستی از یکتایان روزگار - و همدرین هنگام قلیج خان را بصوب گجرات دستوری دادند - تا در انتظام رعیت و سپاه یاور کارپردازان آن ناحیت باشد - و سرمایهٔ افزونی آرامش آن دیار گردد - و از اقطاع خویش نیز آگهی پذیرد - و در آبادی آن همت برگمارد - و حاجی ابراهیم سهرندی را بصدارت آن ملک فرستادند - او قدر این تربیت ندانسته جوهر دنائت فطری و سفاهت ذاتی خود آشکار کرد - و بپاداش آن گرفتار آمد - چنانچه درجای‌خود نگاشته آید - و همدرین ایام خواجه غیاث‌الدین علی آصف خان را بصوبهٔ (۲) مالوه و گجرات فرستادند ازانجا که ناگزیر فرمانروائی ست (که در هر چند گاه کاردانان سعادت‌سگال بهرناحیتے کسیل کرده از چگونگی سپاه چراغ شناسائی برافروزند) بیستم (۳) بهمن ماه الهی آن معامله گذار شیوا زبان را رخصت فرمودند - که سپاه مالوه را بداغ رساننده بگجرات رود - و باستصواب شهاب‌الدین احمد خان و قلیج خان رونق‌افزای جنود اقبال گردد ٭

آغاز سال بیست و چهارم الهی از جلوس اقدس شاهنشاهی

یعنی سال اسفندارمذ از دور دوم

درین هنگام (که از وفور دیده‌وری و سامان حق‌پژوهی اورنگ‌نشین فرهنگ‌آرای بهار انفسی‌ر

(۲) نسخهٔ [ب] بصوب مالوه (۳) در [بعضی نسخه] هشتم بهمن ٭

جشنی آراسته دارد) ربیع آفاقی بزم نشاط گسترد • • نظم •

مجلس‌آرا شو درین موسم که با برگ نشاط • گل چمن‌آرای و شاهنشه جهان‌پیرای شد
شاه اسکندر منش اکبر که در بزم مراد • همچو خضر از چشمهٔ حکمت قدح[۲] پیمای شد

روز چهارشنبه دوازدهم محرم (۹۸۷) نهصد و هشتاد و هفت پس از سپری شدن شش ساعت و چهل و هفت دقیقه روشنی‌افزای جهان صورت و معنی بازگشای دانش و بینش[۳] معیار گوهر آفرینش دیدبان پیدا و پنهان ببرج حمل پرتو انداخت - دلها جوش حقیقت برزد - و پیکرها صفای روحانی گرفت - عقلها[۴] را بآب دانش تازه روئی آمد - و مغزها را سرمایهٔ گران‌تر نهادند از شعشعهٔ لوامع درون و بیرون مالامال فیض شد - و دامن و جیب روزگار از گلهای آرزو برآمود - و هزاران نقش دلفریب پالغز والا نگهان دشوارپسند آمد - کشورخدای بر مسند کامروائی گنجینه گشای افضال گردید - و گروها گروه مردم بوایه رسیدهٔ سرمهٔ چشم و داروی دل و سرمایهٔ زندگانی اندوختند ایزد بیهمال خسرو آفاق را در گران سایهٔ پایندگی خویش با خرد خزائن نما و طبع جواهر فشان طرب پیرای داراد • • نظم •

مدام تا همی امروز باشد از پی دی • همیشه تا همی امسال باشد از پی پار
بقاش باد و سرش سبز و روزگار بکام • فلک مساعد و دولت رفیق و داور یار

در عنفوان این سال مظفرخان را بایالت بنگاله دستوری دادند - و غمگساری زیردستان آن دیار فرمودند آنچه نخست بر همت فرمان‌روایان دادگر طراز لزوم دارد آنست که امصار و ولایات را (که طوائف انام و گوناگون جانور دران فراهم آیند) بدوربینان معدلت اندوز فراخ حوصله بسپارند - تا بدستاویز فروغ بینش گوهر آدمیان روشن شود - و بترازوی راستی سنجیده‌آید - و داددهی و دولت‌افزائی ببایستگاه روی آورد - و از گشادگی همت باربردار و ناملایم‌کش گردد - و به نیروی خوی گزیده هنگام ناکامی پاسبانی خویش کند - و پیش‌بینی را دستیار[۵] خود گرداند - تا پریشانی روزگار انتظام پذیرد - و بخت پایمردی نماید - و آسودگی و شادمانی چهره افروزد - وگرنه آدمی‌زاد در چنین آشوبگاه کالیوه شود و با عقل صلاح اندیش بیگانگی ورزد - چون خان جهان را پیمانهٔ زندگی لبریز آمد - بایالت آن ملک دلگشای مظفرخان را (که از گزین‌خویها فراوان بهره داشت) نامزد فرمودند - و باندرزهای هوش افزا گرانبار گردانیده سیوم فروردین ماه الهی بآن صوب فرستادند - منصب بخشیگری آن سپاه برضوی خان تعلق گرفت - و شغل دیوانی بکاردانی میرادهم و رای پترداس مفوض شد - و حکیم

---

(۲) نسخهٔ [ز] قدح فرسای (۳) نسخهٔ [ی] بینش دیدبان پیدا و پنهان (۴) در [بعضی نسخه] عقلها بآب دانش تازه‌روی آمد (۵) نسخهٔ [ی] دستار خود •

ابوالفتح را بصدارت و امینی اختصاص بخشیدند - و میرزا نجابت[۲] خان و میر جمال‌الدّین حسین آنجو و سپاره از ملازمان عتبهٔ اقبال را بهمراهي نوشتند - و همه را بخلعتهای فاخره و اسپان خاصه نوازش فرموده شرف رخصت ارزاني داشتند - و منشور سپهرمُطاع باسمٰعیل‌قلي خان نفاذ یافت که چون مرزبان نو بآن سرزمین پیوندد گشاده پیشاني ولایت باو سپرده خود احرام آستان بوس نماید - تا ریش سوگواری او بنوازش والا مرهم پذیرد - و خاطر برهم‌زده بآرامش گراید - و بقیاخان و باباخان و جبّاري و سایر اُمرای آنصوب فرمان صادر شد که از صوابدید سپه آرا بیرون نباشند[۳] و همدرین ایّام دیهیم‌خدای از نیروی فطرت والا و همّت خدا داد نقوش جرائم مظفّرحسین میرزا را از دیباچهٔ اعتبار سترده بخشش و نوازش فرمود - ازانجا (نه روز بازار مهرافروزي‌ست - و غرضهای بشري در گو نیستي) فتنه اندوزی گجرات را (که لختی در جای خود گذارده آمد) ناکرده انگاشت (اگرچه گیتي‌خداوند از جان‌شکری جانور خویشتن را برکناره گیرد - و همواره بنوش داروی مهرباني بدگوهران روزگار را چاره‌گر آید) درین بخشش والا برصافي ضمیر پرتو انداخت که سرچشمهٔ عصیان خاطر سادهٔ لوح او نبود - فتنه اندوزان نافرجام و کوته‌اندیشان بے آزرم او را دست‌آویز شورش گردانیده بودند - و همدرین هنگام میرزا عزیز کوکلتاش از فزونی واهمه به تنگنای خمول شتافت و روزے چند او را کج‌گرائي بکنج حرمان بر نشاند - میر علاؤالدّین عمل‌گذار را بگمان[۴] نادرستي بپرستار خود سپرده بود - از ناخوشیئی که داشت در شکنجهٔ بےآزرمي تار و پود زندگی او را ازهم گسیخت میرزا از وفور عدالت آن فرصت‌جوی بےباک را بقصاص رسانید - و از ایزدپرستي بےخواهش[۵] کس چنین داد نیکوئي داد - پدر میر از ایران زمین دادخواه آمد - و ستم‌رسیدگی میر بموقف عرض همایون رسانید - کارگیای حق‌پژوه (که در عدالت‌گاه او از خویش تا بیگانه تفاوت نبود - و از بیگلربیگی تا ژولیده موی بے سر و پا تفرقه نگیرند - و از زبردست تا زیردست دگرگوني نبود - و با گرانمایه و تهي‌دست[۶] یکسان‌نسبتي رود) اشارت فرمود - تا امیران داد بازپرس نمایند - و حقیقت را بے غبارآلود مداهنه عرضه دارند - آن نازپرور عاطفت از نیرنگی خیال بےعنایتي فهمیده بگوشهٔ عزلت نشست - و بزرهای گرانمند خوشنودی آن ماتم‌زده بدست آورد •

و از سوانح رخصت ایلچی عادل‌خان بیجاپوری‌ست - اگرچه از غنودگی بخت فرمان‌پذیری شایسته ننمود - لیکن بآئین سایر حکّام دکن همواره مردم کاردان و پیشکش گزین فرستاده خود را مذکور

(۲) در [چند نسخه] نجابت خان (۳) نسخهٔ [ب ی ل] نباشند - و فرمان‌پذیري و خدمتگذاري را سرمایهٔ دین و دنیا شمرند (۴) در [بعض نسخه] بگمان نا درستي (۵) نسخهٔ [ی] نه بخواهش کس (۶) نسخهٔ [ی] تهي جیب •

محفلِ همایون گرداند - درینولا نیز یکی از طرزدانانِ شیوا زبان را با تنسوقاتِ آندیار فرستاده بود کشورخدیو از نهادِ مهراندیشي و نیک سگالي آمده را کامیابِ خواهش گردانیده دستوری بازگشت کرامت فرمود - و حکیم‌علي را باندرزگوئی او همراه گردانید - تا شرائطِ خیرسگالي بجلی آید و لوازمِ نصیحت‌سرائي بتقدیم رسد - و با این‌همه مدارا اگر آئینِ پیش نگذارد و رهگرای نیکوبندگي[2] نشود جنودِ فیروزیِ‌اعتصام رفته بمالش بیدار گرداند - هرکه چنین خیراندیش و تامّل‌گزین بود زمانه کارساز آید - و بخت پذیرا کند - و ستارهٔ همرهي - و همه سرکشانِ جهان فرمان‌پذیري را سرمایهٔ سعادت شمرند ●

و از سوانحِ دبستان‌نشیني و دانش‌آموزیِ شاهزاده سلطان مراد است - درین هنگام (که آن نونهالِ برومندِ خلافت بهشت‌سالگي رسید - و از بیماریهای پیاپی تندرستي روبداد) اورنگ‌نشینِ فرهنگ‌آرای خواست که آن گوهرِ آگهي پذیرای نقشِ حروف و معانیِ الفاظ گردد - و بسوادِ باستاني‌نامها چراغِ حقیقت افروزد - بپرورشِ سایهٔ الٰهي لوحِ تعلیم درکنارِ سعادت‌آمود نهاده بشیخ ابوالفیض فیضي (که در دانش و کردار یکتا ست - و جهانِ بینش را مرزبان - و بخطابِ ملک الشّعرائي شهرهٔ آفاق) اشارتِ همایون شد که آموزگارِ نوخاستهٔ بزمِ اقبال باشد - در کمتر زمانے خواهش بر کرسیِ قبول نشست - و دریچهٔ صورت و معني گشوده آمد - و دامنِ دانش فراخ و روزن‌کدهٔ بینائي بافزایشِ[3] نور روشن شد ●

و از سوانحِ آمدنِ میر نظام[4] بوالا درگاه - پیشتر گذارش یافت که شهریارِ دیده‌ور عبدالله خان و عابدي خواجه را مصحوبِ ایلچیانِ بدخشان بآنصوب کسیل فرمود - میرزا شاهرخ قدومِ آیندگان را سرمایهٔ جاوید دولت اندیشید - و پذیرا را سرمایهٔ سترگِ دوستکامي برشمرد - (چون خانم بیمار بود و ستارهٔ زندگیِ او بغروب نزدیک) مهمان‌بیگم دخترِ خود و میر مذکور را (که نسبتِ دامادي داشت) با نفائسِ آن‌دیار روانهٔ درگاهِ مقدّس گردانید - تا خود را بنازگي بستهٔ فتراکِ اقبال گرداند - و دستمایهٔ آبادیِ دین و دنیا سرانجام یابد - درین‌هنگام برخی از نزدیکانِ بارگاهِ خلافت پذیرا شده باحترام آوردند و بیست و یکمِ اردي‌بهشت ماهِ الٰهي آیندگان بخاک‌بوسیِ عتبهٔ اقبال روشن پیشاني و آسوده روزگار گشتند - و بگوناگون توجّهاتِ شاهنشاهي شرفِ اختصاص گرفتند - شازدهمِ خرداد ماهِ الٰهي وزیرخان سجودِ قدسي‌آستان ناصیهٔ بخت‌مندي برافروخت - و بفنونِ نوازش سربلندي یافت - چون ایالتِ گجرات بشهاب‌الدّین احمد خان قرار گرفت او فرمان‌پذیر شده خدمتِ ایدر را پیش‌نهادِ همّت گردانید - در اندک فرصتی رای آنجا گردنکشي از سر نهاده بلابه‌گري نشست - آن ملک را

(۲) نسخهٔ [ی] نیکوخدمتي (۳) نسخهٔ [ز] بافروزش گرائید (۴) نسخهٔ [ب] نظام‌الدین ●

بشارتِ والا باز داده ناصیه‌سای عتبهٔ اقبال آمد - و همدرین نزدیکی آمدنِ شهباز خان است در پیشگاهِ سلطنت - (چون مهمّاتِ صوبهٔ اجمیر انتظام شایسته یافت - و نخوت‌گرایانِ آن سرزمین روی در خمول آوردند) هرجا مردمِ کارگذار گذاشته بیست[۲] و هفتمِ آمداد بزمین‌بوسِ مژگانی ناصیهٔ سعادت را جلا افزود •

گرویدن[۳] عموم دانش‌اندوزان روزگار باجتهاد گیهان‌خدیو

ژرف‌نگاهانِ انصاف طراز از عنفوانِ مبدءِ ایجاد ذاتِ مقدّسِ شاهنشاهی را فهرستِ جرائدِ کمال دریافته همرهانِ نفسِ قدسی و دانش‌اندوز درسگاهِ ایزدی میدانستند - و از آغازِ لوامعِ آگهی تا هنگامِ جلوس بر اورنگِ خلافت و از عنفوانِ[۴] افزایشِ بخت و اقبال روز بروز ناصیه‌شناسانِ حال و کاردانانِ رموز را آرایشی دیگر پدید آمدے - و بر دیده‌وری و سترگ اندیشیِ خود آفرین‌گر بوده نیایش افزودے و ستایشِ بیشتر بجای‌آوردے - ازانجا (که کارافزائیِ ملکِ صورت بر جمالِ جهان‌افروز معنوی پردهٔ فروهشته بود) هر رسای دوربین پی بدین شناخت نتوانستے برد - و بازارِ نایافت روائی داشت خاصه مدرسه‌نشینانِ قرطاس‌پرست و فرورفتگانِ گلزارِ تقلید - که حقیقت‌دانی جز پذیرفتنِ اندوختهای باستانی و میناهای بازارخوردهٔ کم بها و نگاشتهای کهن‌اوراقِ سیاه و سفیدِ بسمچیانِ قالبی ندانند بے زیادهٔ گوئیهای ستایش‌گرانِ سخن پیرا و لفظ تراشانِ خماهن‌فروش هرکه (بر روزنامچهٔ گرامی احوال نظرِ عبرت اندازد - یا درین گوهرین نامه بچشمِ راست‌بین در نگرد) داند که آن شگرف کاریها از حوصلهٔ بشری افزون‌است - و بر بینائیِ سوادِ خوانانِ پیشانی آباد سرائی نماید - ازان باز (که آن وحدت‌گزین کثرت‌آرای توجّهِ همایون بمقاصدِ حکمت و مطالبِ گوناگونِ مردم برگماشت - و پردهٔ چند برداشته والاگهی و دوربینی را بر منصّهٔ ظهور[۵] آرایش‌داد) در غوامضِ نظر و تالّه و دقائقِ علم و عمل چندان سخنانِ بلند از ضمیرِ دریابار ریزش یافت که تفسیدهٔ دلانِ تابشگاهِ تعلیم[۶] در حیرت‌زار افتادند - و گروهٔ[۷] دبستانی بشگفتگاهِ فروشدند - داستانِ کشف و شهود نیست که در شناسائیِ آن‌اندیشهٔ قدسی فطرتِ والا و همّتِ[۸] عالی بگذارشِ پی در پی صفای ضمیر یابد - این گفتگوی دانش‌منشان حرف‌سرا ست بے آمیزشِ آویزش[۹] دست ندهد - مگر آنانکه از بختمندی در دانش‌گاهِ ایزدی نقوشِ کونی و الٰهی

---

(۲) نسخهٔ [ل] بیست و یکم آمداد (۳) نسخهٔ [ز] اجتهاد فرمودن گیتی‌خداوند در اصول امور و ازین باعث پایهٔ دانش دانشوران افزودن (۴) در [بعضی نسخه] و از عنوان فراز نشینیِ تخت اقبال (۵) نسخهٔ [ی] شهود (۶) نسخهٔ [ا ل] تعلم (۷) نسخهٔ [ی] گروهاگروهٔ (۸) در [بعضی نسخه] نهمتِ عالی (۹) نسخهٔ [ل] آمیزش و آویزش •

سه میانجي برگیرند نسخهٔ عقلِ نخستین و اسطرلابِ آسمانِ تقدّس برخوانند - جای آنست که صورت‌پرستانِ چاردیوارِ تقلید به تنگنای حیرت در شوند - و ظاهربینانِ کوتاه نگاه را پای اندیشه بلغزد - فراخنای نادانی و کم بیغی انباشته گردد - و خاندانِ تیرهٔ درونی از آبِ سیاه برجوشد احوال‌نشناسان درین تخیّل که همگی عمرِ گرانمایهٔ شهریار دانش‌پژوه در آموزگاری آبادی پذیرفته و بسیارے از تیره دلی و واژون بختی و تباه سرشتی بشورستانِ حسد درشده زبان‌زدهٔ دین و دنیا گشتند - لختی از ستارهٔ روشنی و سعادت‌نهادی و کارسازی بخت رهگرای چهار سوی آگهی شده چشم و گوش فراهم آوردند - و برخی ظاهرنگاهان (که فراوان سال در جستجوی دانش رنجها کشیده بر پیشطاقِ انصاف دیدبانی نمودے) بزاژگوئی انجمن ساختند - و پذیرفتهای شگرف داد و ستد کرده با یکدیگر سرائیدند - فروغِ نفسِ قدسی‌ست که هنگامِ تابشِ او رسیده - یا امروز نورِ ولایت بر درونِ صافی پرتو می‌اندازد - و از خیرسگالیِ گیهان‌خدیو این‌منزلتِ والا کرامت میشود - یا در صفوتکدهٔ خلوت چراغِ دانش‌آموزی[۲] افروخته داشتے - و امروز ایزدی‌عاطفت یاوری نموده جلوه آرائی میکند یا بجادو نفسی و سحرطرازی کوسِ بلند آگهی میزند - و نیرنگِ کاردانی برفرازِ پیدائی میگذارد و آنانی (که بسعادت یاوری و نیک اختری از رسم پرستی فرازکِ میزیند) چشمِ بینش کشوده و دانش را چراغ افروخته این یگانهٔ آفاق‌را پیشوای جهانِ انفس دانسته زنگِ تعجّب زدودے - بلکه گروهے گردآلودِ تقلید به نیروی کهن‌نامهای باستانی زمزمهٔ انصاف‌پژوهی برگرفتے - و راهِ سعادت بسیچی سپردے - هرگاه ژولیده مویانِ دشتِ آوارگی و گرانِ پایانِ دیوارِ سرگردانی برفرازِ چنین‌مسند[۳] بلند اقبالی گزینند از کارگیای معدلت اندوزِ خیرسگال چرا شگرف نماید - برهنه‌رویِ بخت گشاده پیشانی گرویدند و آئینِ نو را بازار گرم داشتند ● ● نظم ●

شناسندگانِ سرانجامِ کار ● دعا تازه کردند بر شهریار

که تا چرخ گردنده پُراخترست ● وزین هردو آمیزشِ گوهراست

چراغِ جهان گوهرِ شاه باد ● رخِ شاه روشن‌تر از ماه باد

و (چون محافلِ عالی بنورِ آن یکتای بزمِ حقیقت و توانای کارشناس روشنی گرفت - و نیّرِ شناسائی بردور و نزدیک تابش داد) دیده‌ورانِ آگاه دل و خردگزینانِ دانش‌گرای (که در کیشهای رنگارنگ و راههای گوناگونِ پیشینیان پسِ کوچهای پیچ درپیچ و پیغولهای خراب در خراب درمانده چاره‌پژوه بودند) با دانشورانِ سعادت پذیر و خیرسگالانِ بیداربخت جرگه ساختند - [هرگاه مرتبهٔ اجتهاد (که فروتر از پایهٔ نفسِ قدسی‌ست) تیرگی‌زدای اشتباه شود] اورنگ نشینِ فرهنگ‌آرای بگزیدهٔ آئین

---

(۲) در[چند نسخه] دانش آرائی (۳) در[بعضی نسخه] مسند اقبال ●

آرامش‌افزای لفتهٔ دلی لختلاف خواهد شد - لیکن این را هرکس نداند - و آن را همه دریابند بس آن سزاوار که دانش اندوزانِ سعادت طراز فراهم آمده کهن دردِ دلگزای را بدین پزشکِ نو بارگویند - و گوارای مزاجِ روزگار آنکه بارخدیو را بعنوانِ اجتهاد نیایش کند - و سپس دگرگونگیِ کیشها و مذهبها بعرض رسانده خواهشِ گره گشائی رود - چون اندیشهٔ ایشان بسمعِ قدسی رسید گیتی‌خداوند یکچندے از نقاب درستی پذیرای آن نشدے - و آن گروهِ دیده‌ور لابه‌گر بوده خواهش افزودے •

ازانجا (که مراد بخشی ستودهٔ خوی آن هشیار خرامِ آگاه‌دل است - و چاره‌گری و کارآسانی پیشه) بر پیش‌طاقِ نگه زارِ آن دوربینِ آغازشناسِ انجام رسان پرتوِ ظهور انداخت که از سپه سالاریِ جهانِ معنی بدین پایه برآمدن و دل برو نهادن پرده‌آراستن و نقاب‌گزیدن است - کام شان برآورده شادی‌آمود گردانید - بیستمِ شهریور ماهِ الٰهی انجمنِ کارآگهان سامان پذیرفت - و سگالشهای دانشوران یکتائی گرفت - که گیتی‌خدیو امامِ وقت و مجتهدِ روزگار است - از مختلفاتِ گذشتگان و گروها گروهِ سخن‌آرای[۲] حقیقت پژوه آنچه برگزیند سایرِ مردم را پذیرفتنِ آن خشنودیِ ایزدی اندوختن باشد وبدین‌معنی گزین‌سجلے نگاشته آمد - و آگهی‌نامهٔ منتظم شد - مولانا عبدالله سلطان‌پوری (که بخطابِ مخدوم الملکی سربلندی داشت) و شیخ عبدالنّبی صدر (که کوسِ شیخ الاسلامی برنامِ او میزدند) وغازی خانِ بدخشی و حکیم‌الملک و دیگر بزرگ‌دانشانِ روزگار بنقشِ نگین و دست‌نگارِ خود آرایش دادند - سرگردانانِ بادیهٔ شکوک و اوهام را گردنِ ارادت بپالهنگِ تعین ببسته آمد - وتاریک‌نشینانِ گمان را پرتوِ یقین داد - درونِ بیگانگی را چراغِ آشنائی بر افروخت - و دلهای پراگنده را آرامشِ دیگر چهره آرای نشاط گشت •

و هم درینولا فرازِ منبر بهای آسمان سای شاهنشاهی بلند پایگی یافت - و بارگاهِ دانش سرافرازیِ دیگر گرفت - و زمان را آسمانے دیگر پدید آمد - ازانجا که تکاپوی گیهان‌خدیو آنست (که باندازهٔ توانائی شایسته کارها بجای آید - و گوناگون نیکوئیها بکوششِ آن یکتای بزمِ آگهی انجام پذیرد) هر گزین‌کردارے (که بقدسی خاطر فروغ بخشد - یا از ایزدپرستانِ باستانی بشنود) دست‌آویزِ رضامندیِ الٰهی شمرده پذیرای‌آن شود - و چون درین‌هنگام بسمعِ همایون رسید (که ایمّهٔ هدی و خُلفای راشدین آن عبادت بدیگرے نگذاشته این کار بزرگ بر دوشِ همّت گرفته اند) بر باطنِ نورآگینِ جهان پرتو انداخت که آن صدرنشینانِ حقیقت[۳] گذار را درین شایسته خوئی نیز پیروی شود و پاداشِ سزاوارکاری اندوخته آید - و چون جهان‌آرائی و معدلت پژوهی فراوان شغل است

---

(۲) نسخهٔ [ز] سخن‌زای (۳) در[بعضی نسخه] حقیقت کار را •

از درازگفتاری ہناگزیر بسندی گزیدہ آمد - بارہا در جامع دارالخلافہ مجمع آگہی انتظام گرفت و بار بگفتگاری همایون محفل گوناگون سعادت اندوختند - و از خطبہہائی (کہ باشارہ ، والا اشرف برادران شیخ ابوالفیض فیضی در رشتۂ نظم کشیدہ بود) این است * نظم *

بنام آنکہ ما را خسروی داد * دل دانا و بازوی قوی داد

بعدل وداد ما را رہنمون کرد * بجز عدل از ضمیر ما برون کرد

بود وصفش ز حدّ فہم برتر * تعالی شانہٗ اللّٰہ اکبر

وآنجا کہ اندیشۂ صافی بود ہزبان دل افروز و دم گیرا و سخن شایستہ سعادت اندوزان نیک اختر را نیروی تائید ایزدی بر گرفت - و شگرف گشایشہا چہرۂ بختمندی بر افروخت - و ازان رو (کہ شورہ ناک زمین گزیدہ تخم را تباہ گرداند) خراب درونان تیرہ رای را دل ترنجیدہ تر گشت - و سیہ کاران پریشان مغز را آئینۂ سینہ نابتر - و چون رسم ست باستانی (کہ ہموارہ با خدابندہای حق پژوہ کالوسان دیولاخ نادانی یافہ درائی و ہرزہ گوئی نمایند - و خزف ریزہا را جواہر گران ارز خام نہند و سنگ شکستہ را گیتی نمای خدایگانی و شب چراغ روشنائی بر شمرند) در برزنہای بیدانشی و پس کوچہای بدگوہری ہر گروہے بروشے یاوہ گذاری نمودے - و اغالش خجلت زدگان ہنگامۂ دانائی و بہتان سرائی نادانان دانا نمای بہ سرشت سرباری آمد - و از ہر طرف گرد شورش بر خاست و سیہ دود تیرہ درونی و تاریک پیشانی در گرفت - و انجمنہای بدگوئی فراہم آمد - طایفۂ ازان خاکساران غنودہ خرد (کہ جانوران شب آشیان و پای کوبان روز کور اند) آن یگانہ بندۂ ایزدی را (کہ زاد بر زاد روشن دودمان است) تہمت آلود دعوی خدائی کردند - و بچنین نامزا گفتن در گو خسران ابد فرو شدند - و در دیوسار سیہ ناکی در افتادند - ہمانا غلط انداز این گروہ خدا آزار آن بود کہ چندے از پیش قدمان یکجہتی (کہ بر مشرب نصیر بودند) با ذوق حسین منصور خدیو معانی را مظہر حق دانستہ سخن سرا گشتند - و اورنگ نشین اقبال از مسندآرائی صلح کل بے حرفہ گویان آشفتہ عقل و ہرزہ درایان پریشان مغز را چندان سرزنش نفرمود - بہ نہادان نابخرد را پای سعادت از جای رفت - و از کج گرائی و تباہ سرشتی در گلزار باطل بسیچی فرو شدند - و مفتریان ترفند گذار را ازین رہگذر روز بازار شد - برخے از نغنہ دلان بادیۂ ادبار را زبان آور شدے کہ خسرو زمان را خواہش وخشوری دادار بے ہمال سراپای دل میگیرد - دست آویز تخیّل این فتنہ اندوزان آنکہ شاہنشاہ حکمت پژوہ ہموارہ آئینہای شگرف در میان آورد - و چہار چمن دین و دنیا را شاداب گرداند - و در سخنان شک آمود

---

(۲) نسخۂ [ی] نیروی (۳) در [اکثر نسخہ] رنجیدہ تر (۴) نسخۂ [ب] بدگوہری (۵) نسخۂ [ل] باطل فروشدند (۶) نسخۂ [ل] باور شدے *

پیشینیان ناخنها زند - کالیوهدلانِ کوتاهبین بدین خیال درشدند - و دیدِ خطبه خواندن بر خلافِ آئین و پای همّت افشردن بر منبر برهنمونیِ جهانیان یاورِ تباه اندیشي شد - و بسیارے را از گوش‌بندگي و ترّهات پرستاري باورآمد - و سخن‌سازانِ فتنه‌جوی را روزبازارِ نشاط پدید گشت ●

چون حقیقتِ ژاژخالیهای بدگوهران بمسامعِ اقبال درآمدے از فراخیِ حوصله و تماشائي‌بودنِ نیرنگیِ ابداع ازان اعتبار نگرفته بارها فرمودے سبحان‌الله در تنگنای خاطرِ نادانان چگونه مي‌درآید که امکانیِ حدوث‌آمودِ درماندهٔ طبائع نسبتِ الوهیت بخود دهد - و گروهے از هادیانِ آفاق (که بهزاران شگرف‌کاریهای اعجاز اظهارِ نبوّت کرده اند) روزگاران برآمد و دورها سپري شد که این معني پرورش مي یابد - و روی در افزوني دارد - و هنوز گردِ انکار فرو نمي‌نشیند - مرا چنین سگالش چسان در صفوتکدهٔ ضمیر راه یابد - و ظاهرنگاهانِ صورت پرست را این تبه‌خیالي چرا سراسیمه دارد - و ازانجا (که ملامت‌کشي و طعن(۲)پذیري در دلهای صافي فروغِ دیگر بخشد) سرزنشِ آن تیره رایانِ نورافزای نشاید کرد - و طایفهٔ تباه سگالانِ بےآزرم(۳) را آن خیال که شهریارِ آفاق دینِ احمدي را ناستوده میداند همگي دست‌آویزِ بےہزاہ ی خراب درونانِ زنگین(۴) خود آنکه خسروِ دانادل از فراخیِ مشرب و عمومِ مهرافزائي و بسطتِ ظلّیّت گروها گروه آدمي را بدوستي برگزیند - خاصه دانش‌پژوهانِ هرکیش و ریاضت اندوزانِ هر دین و مذهب را همواره در مطالبِ دیني و مقاصدِ حقیقي دلیل پژوهد و از شورشِ بیدانشي و کم‌پژوهي گزین‌پاسخ نیابد - خصوصاً درین هنگام فیلسوفانِ نصاری در محافلِ همایون گرفت و گیرها بر متفقّهانِ روزگار کردند - و آویزهٔ دانش‌گذاري درمیان آمد - بدنام کنانِ دودمانِ آگهي (که بحیله‌سازي دانشِ نابوده را بر خود بسته بودند) بشورش برخاستند - و از روزبازارِ دادگري و هنگامه گرمیِ تمیز در پیشگاهِ سلطنت خجلت‌زده سر بجیبِ ناداني فرو بردند - در خلوتکده‌های تیرگي افزا با دمسازانِ خود سرائیدے که ما را غمِ دین فرو گرفته - و پادشاهِ وقت را از جانب‌داري پاسخ بسمعِ قبول نمي‌رسد(۵) - و از بدنهادي آن گزین‌عقیدتِ روشن درون را تهمت‌آلود گردانیدند - و از تیره‌دلي و آشفتگیِ پردهٔ(۶) دري نظر بدین نینداختند که بزرگ‌داشت و احترام (که ازین قدردانِ اورنگ‌نشین نسبت بخاندانِ نبوّت بظهور مي آید) از پادشاهانِ باستاني کمتر گذارش نمایند - بسیارے از ساداتِ سعادت اندوز بتوجّهِ آن خدیوِ اعظم بمراتبِ عالي و مناصبِ والا سربلندي دارند - و زمان زمان بافزایشِ منزلت بستان‌سرای آرزوی شان سرسبز و شاداب میگردد و رضا نمیدهد که یکے ازین خاندان سر بر پای اقدس نهد - یا ناصیه‌سای آستانِ اقبال آید

---

(۲) نسخهٔ [ل] طعن پذیري (۳) نسخهٔ [ز] بازرم ستیز را (۴) نسخهٔ [ل] بیخرد آنکه (۵) نسخهٔ [ب] نمیرود (۶) نسخهٔ [ل] و پردهٔ دري ●

طبقهٔ از کج‌بینی و بدکیشی آن صافی‌اعتقاد پاک‌باطن را دامن‌آلودِ تشیّع گردانیدند - و سنّیانِ ساده‌لوح را بهرزه‌درائی از راه بردند - دستمایهٔ پالغز این‌گروه آنکه پیوسته در محافلِ همایون ادلّهٔ این‌دو فریق چون دلائلِ دیگر طوائف بر لوحهٔ بیان نگارش یافتے - و شاهنشاهِ آگاه‌دل از حقیقت‌اندوزی و نصفت‌طرازی بے‌میل طرفِ راجح برگزیدے *

* بیت *

بیانے که باشد بحجّت قوی * ز نافرّخی باشد از نشنوی

و توجّهِ خاطر و نفرتِ ضمیر و انبوهی و کمیِ گذارندگان و آشنائی و بیگانگیِ ایشان گردِ فتور برنینگیختے - و کوتاه‌بینانِ بے‌تأمّل از دیدِ مخالف‌گزینی دل را بآوهٔ(۲) بالا ساختے - و اعتبار یافتنِ(۳) ایرانیان (که بیشترے بدان روش زندگانی نمایند) سرباریِ بدگمانی و افروزینهٔ شورشِ عربده‌کاران آمدے - و از بیدانشی و تقلیدپرستی داستانِ برگرفتنِ مواقف بیاد نیاوردے - و بزرگی یافتنِ تورانیان از چشمِ تعصّب‌گزینِ آن قوم پوشیده ماندے - یا خود را بنادانی زده بهانه‌جوی شدے گروهے از ناپاک‌طینتی آن قافله‌سالارِ خداشناسان را بکیشِ برهمن بیغاره زدند(۴) - سرمایهٔ سگالشِ ناسزا آنکه شهریارِ دیده‌ور از فراخیِ حوصله براهمهٔ دانش‌اندوز را در بساطِ قرب جای‌دادے - و طوائفِ هنود را بجهتِ مصالحِ ملکی و افزونیِ حقیقت پایهٔ افزودے - و برای شایستگیِ تمدّن گرم‌خوئی فرموده عاطفت بظهور آوردے - دست‌آویزِ جوششِ یافه‌درایانِ تدگوهر سه چیز شد - نخستین از فزونیِ شناسائی بارگاهِ مقدّس مجمعِ دانشورانِ ملل و نحل آمد - و ازانجا (که هر آئین شایستگی چند با خود دارد) هرکدام نصیبهٔ آفرین برگرفت - و از فرطِ انصاف‌گزینی نکوهیدگیِ هیچ طایفه پرده‌بافِ نیکوئیِ او نتوانست شد - دوم هنگامهٔ صلحِ کل در پیشگاهِ خلافت رونق پذیرفت - و گروهاگروه مردم با گوناگون احوال کامروای صورت و معنی گشتند - سیوم تباه‌سرشتی و کج‌گرائیِ فرومایگانِ روزگار از خیربسیچی و حق‌سگالیِ گیهان‌خدیو درکمتر زمانے شرمسارِ نادانی گشته بچاره‌گریِ ایّامِ بیدانشی تکاپوی نمودند - و بسیارے بکیفرِ کردارِ خویش در شکنجهٔ ناکامی فروشدند *

عزّت افزودن(۵) قطب‌الدین خان باتالیقی گوهر اکلیل سعادت شاهزاده سلطان سلیم

آدمی‌زاد اعجوبهٔ نگارخانهٔ آفرینش است - نادره کاخے از دیوارِ پیوستِ چار آخشیج اساس یافت آنگاه جوهرِ قدسی را (که یگانهٔ تجرّدگاهِ ایزدی ست) بکدخدائیِ آن برگزیدند - حکمتهای دادارِ بے‌همال

---

(۲) نسخهٔ [ز] یافه‌بلا - و در [بعضے نسخه] بافنده بالا (۳) نسخهٔ [ب] گرفتن (۴) نسخهٔ [ب] زدندے (۵) نسخهٔ [ز] اثرپذیرشدن شاهزادگان والاشان بیمن صحبت خدیو زمان *

کجا در تنگنای حوصلهٔ امکان درآید - لیکن خردِ دور اندیش داند که کارفرمای قهرمانِ قدرت درین دو ناهره پیوند پیامِ آگهي میرساند - که به نیروی شناسائي دامنِ اعتدال از دست نگذارد - و این چاردیوار عنصري را از گزندِ کیفیّاتِ باهم دشمن شایسته نگاهباني نماید - و خوردن و آشامیدن[۲] و پیوندِ همخوابه و کسبِ هوا بطرزے (که دانشورانِ آزمون اندوز نگاشته اند) بکار برد - سپس خواهشگري[۳] و خشمگیني را فرمانپذیر خود[۴] داشته بهوش‌امزائي و مهرافروزي نشیند - و بوالا دانشها (که در نشاۀ صورت و معني بکار آید) چهرۀ نفس پیراسته دارد - و بآمیزۀ نکوهیدۀ مردم دامن آلای نگردد - که ستودۀ خوبانِ عالي‌فطرت را از راه برد - تا بسادہ‌لوحانِ سقیم‌دل و فرومایگانِ کوتاه‌بین و کم‌گرایانِ تباه بسیچ چه رسد - هرگاه چنین دیده‌باني در هرآدمي ناگزیر بود بر بزرگانِ کثرت‌آرای آنگاه بر فرمانروایانِ روزگار چه مایه ضرور باشد - للّه الحمد که از آسمانيِ‌تائیدات آنچه درین کار سترگ پیش‌قدمانِ باستاني برنجِ درار دریافته اند کشورخدای را در نهادِ صافي سرشته اند - و بے آمیزشِ آموزش خوبهای ستوده غازۀ چهرۀ سعادت است - و با این هشیار خرامي پیوسته دیدسانانِ گزین (که بر خود بلرزند - و حق را بے کم وکاست بموقفِ عرض رسانند) باز داشته اند - تا نیّرِ اقبال هرزمان فروغ دیگر دهد - و جاوید دولت چهره افروزد - و با این بسند نکردہ محفلِ همایون و بارگاهِ خلافت را برخلافِ سرافرازانِ عالم بآگاه‌دلانِ حقیقت پژوه آراسته دارند - و فرومایگانِ خوشامدگوی ناراستي‌آرای کمتر درین دو جای گزین راه یابند ٭ ٭ بیت ٭

چوشاهنشهان دوربیني کنند ٭ بدانشوران همنشیني کنند
کسانے که دانادلي خواستند ٭ بدانا دلان مجلس آراستند

و ازین گزیدۀ آئین گوناگون مردم و گروهاگروه آدمي شناسائي پذیرفته سعادت مي‌اندوزند - اندازۀ فرخنده‌بختي و نیک سگالیِ فرزندانِ آن گیتي‌خدیو که تواند گرفت - فراخنای حوصلهٔ قیاس بر نتابد - المنّة للّه که بمیامنِ توجّه آن دانش‌آرای فرهنگ‌افروز اولاد و احفاد والاگوهر را در آغاز برنائي (که همگنان را بگرانخوابِ غفلت دارد) بیدار عقلي و ژرف نگاهي و صواب اندیشي و شایسته کرداری گلگونهٔ جمالِ روزافزون است - و از فروغِ قدسي‌عاطفت و خجستگیِ طالع برخلافِ خردسالانِ روزگار بستودگیِ اخلاق پیراسته اند - و بنظرِ کیمیاسازِ شاهنشاهي پرورش یافته پذیرای منّتِ آموزگار و اتالیق نیستند - خاصه فرزندِ سعادت پژوهِ رضا جوی گلدستهٔ بختمندي فهرستِ جرائدِ آگهي سلطانِ سلیم (همچنانکه بظاهر مهین‌فرزندِ گیهان‌خدیو است) در پیرویِ خجسته خصالِ آن یکتای ملک

---

(۲) در [بعضے نسخه] و درخوردن و آشامیدن نگذارد - و پیوند (۳) در [بعضے نسخه] خواهش گرمي (۴) نسخهٔ [ی] خرد ٭

دانائي فراوان نکاپوی دارد - لیکن ازانجا (که شهریارِ دوربین نیرنگیِ مزاجِ آدمي‌زاد را سراپا بشناسد و پیش‌بیني و حزم اندیشي خوی ستودهٔ اوست) بدیدهٔ ذرع خود بسند نفرمودهٔ فرزانهٔ از هوشمندانِ ارزم درست وفا طرازرا نامِ اتالیقي نهادهٔ سرابستانِ دوربسیچي شاداب میگرداند - ابنیِ والا نگاهي نگار مهرود - و رسومِ احتیاط‌گزیني بجای‌مي‌آید - یکي از شایستگانِ سعادت‌گزین برفرازِ بزرگي[۲] جاي میدبرد و جهانیان را آئینِ دانش‌آموزي بر منصّهٔ ظهور جلوه‌گر میشود - تا بیدارِ دلانِ هشیارمغز دریتا‌قداري اعتدالِ این آغشتهٔ آخشیجان تن بغنودگي ندهند - و آراستگیِ ظاهر و باطن فتورے دران سگالش نیندازد ازین رو خدیو عالم بیست و دوم شهریور ماهِ الٰهي قطب‌الدّین خان را (که از باریابانِ بارگاهِ سلطنت و بزرگانِ پیشگاهِ خلافت بود - و آثارِ حقیقت و کارشناسي از ناصیهٔ حالِ او روشن - و خیربسیچي و حیا دوستي از نشست و برخاستِ او پیدا) بدین بلند پایگي کامیابِ سعادت گردانیدند - و بخلعتِ گرانمایهٔ داقو (که درین قدسي دودمان بس پایهٔ سترگ دارد) سرفرازیِ جاوید کرامت شد - و بخطابِ بیگلربیگي (که از اعاظمِ القابِ این خاندانِ والا ست) بلندنامي یافت - او بسپاس‌گذاریِ این مهینِ بخشش ترتیبِ جشنِ بزرگ بخیال آورد - و آرایشِ بزمِ همایون اندیشیدهٔ استدعای گرامي‌مقدم نمود - ازانجا (که خواهش پذیري و کامروائي شمسهٔ پیشطاقِ فرمان‌روائي ست) آرزو پذیرفته آمد - و منزلِ آن عقیدت گزین از میمنتِ قدومِ اقدس رشک افزای سپهر برین گشت - دران مهبطِ انوارِ الٰهي و مطرحِ اشعّهٔ ربّاني شاهزادهٔ والاگوهررا بر دوش ارگذاشته سرمایهٔ سرمدیِ سعادت بخشیدند - و پیرایهٔ افتخارِ کونین سرانجام یافت - اسبابِ خرّمي و شادکامي آمادهٔ گشت - و لوازمِ نثار بتقدیم آمد - طبقاتِ مردم بسراه خود پیوستند - و گروها گروهٔ جهانیان شادماني اندوختند • بیت •

عجب بزمگاهے شد افلاک‌تاب • که کم بیندش چشمِ اختر بخواب
بنظّارهٔ اش دیدهٔ مدهوش بود • خرد بے زبان و زبان گوش بود

چالشِ[۳] فرمودنِ گیتي‌خداوند بصوبِ اجمیر

اورنگ نشینِ فرهنگ آرای پیوسته از وفورِ حق پژوهي و فرطِ دیده‌وري خویشتن را بچشم در نیاوردهٔ گامِ آگهي بردارد - و زمان زمان پاسبانیِ احوال کردهٔ چهارسوی دنیا را روز بازارِ تازهٔ بخشد سرابستانِ دین را شاداب گرداند - و سراپای هرکردارے بنظرِ اعتبار درآورد - پاسِ مراتب شناسائي داشته خرامش فرماید - و از سعادت اندوزي و خیرسگالي برسومِ طوافِ مشاهدِ بزرگان (که والا نگهانِ حقیقت اندوز بدان کمتر گروند) نیز پردازد - و در ضمنِ آن چندین حقیقتِ[۴] عبادت چهرهٔ ظهور برافروزد

---

(۲) نسخهٔ [ل] بندگي (۳) نسخهٔ [ل] نهضت فرمودن (۴) نسخهٔ [ب ی] حقیقي عبادت •

ظاهر بینانِ صورت پرست را سرمایهٔ نشاط پدید آید - و معنی بسیچانِ تقدّس طراز را گوناگون شادمانی
در گیرد - درین هنگام (که لوامعِ خداشناسی پایهٔ ظهور گرفت - و پیکرگزیدان روی در سیرت افروزی داشتند)
بخاطرِ همایون چنان پرتو انداخت که این نیکوئیهای رسم و عادت بے آهنگِ گزین عباداتے سر منصّهٔ
عیانی نتابد - و بے ملاحظهٔ مصالحِ ملکی یورشهای پادشاهی فروغ نبخشند - وجویای آن گشتند که
اگر چنین باعثے خردگزین نباشد بخلافِ هر سال درین مرتبه عزیمتِ مطافِ اجمیر در پایهٔ توقّف افتد
و چون روشن شد (که نهضت آن صوب سرمایهٔ آرامشِ خلائق و پیرایهٔ نیازمندی گردن کشان است)
بیست و ششمِ شهریور ماهِ الٰهی پای اقبال در رکابِ کشورگشائی نهاده رهگرای گشتند - و با ستوده آئین
منزل بمنزل نشاطِ شکار چهره آرای شد - معدلت را شادروانے دیگر بر افراختند[۲] - و گروها گروه مردم
کامیابِ آرزو گشته شادی اندوختند - برخے را مطالبِ دنیا و مشاغلِ ظاهر انتظام گرفت - و جمعے را
مراداتِ معنوی و خواهشهای عالمِ باطن سرانجام یافت - آن شهسوارِ عرصهٔ آگهی با ایزدِ بیهمال بوده
ظاهر بر آراستے - و با گوناگون مشاغل آزاد خاطر خرامش فرمودے - ازین ساز (که داستانِ تعلّق و تجرّد
در نزهتگاهِ هستی غریو نشاط انداخته - و سررشتهٔ نگاهداشتِ آثارِ پیشیدیان دوتائی دارد) مراسمِ این
در آخشیج در یگانه پرستارِ ایزدی باین فزونی و فراوانی فراهم آمده کمتر نشان دهند - دیده ورانِ هرگروه
از دیدِ شگرف[۳] آرائی آن یکتای بدائع طراز چنان سر بجیبِ حیرت فرو می برند که بقالبِ گفت نگنجد
و بحوصلهٔ شنود در نیاید - هر طایفه را دلنشین که همگی همّتِ والای خدیوِ عالم بهمین[۴] آئین خاص بسر میرود
و چنین چهره دستی از دوامِ توجّه بدان پیشه روی در ظهور دارد - بایزدی تائید (چنانچه در آرامشِ
آشرب گاهِ دنیا شگفت کارنامها پدید آورند - و فیضِ آن بدور و نزدیک رسد) افزون تر ازان نادره پردازیها
در وسعت آبادِ ملکِ معنی آشکار میشود - و شمعِ رهنمونی سعادت پژوهانِ دیده ور افروخته میگردد
و سادگی آنچه به مصوّرِ[۵] قلم چهره گشائی میگردد فرمان پذیری شیرِ شرزه است - بیست و ششمِ
مهر ماهِ الٰهی راياتِ اجلال نزدیکِ حوضِ خواص خان پرتو اقبال انداخت - بومیانِ آن سرزمین
جبینِ نیایش سوده بعرضِ همایون رسانیدند - که رهنوردے را درین حدود نه بیشهٔ هولناک
در افتاد - درندهٔ[۶] نا آشنا بجان گزائی برخاست - آن قوی دل را خاطرِ سعادت گزین چاره گر آمد
همان دم خطّے بگردِ خود برکشید - و دعای[۷] گیتی خدیو بر زبان آورد - از شنودنِ نامِ گرامی برجای
ایستاد - و او از گزندِ جان شکر رستگاری یافت - آگهی پذیرانِ آن سرزمین بتازگی گردنِ سعادت بکمندِ
اخلاص در آوردند - و دست افزارِ راه یابی طایفهٔ و سرمایهٔ افزایشِ عقیدتِ گروهے سرانجام پذیرفت

---

(۲) نسخهٔ [ل] بر افراشتند (۳) در [چند نسخه] شگرف کاری (۴) نسخهٔ [ی] بهمانا ی همین
(۵) نسخهٔ [ب ی] بمصور قلم (۶) نسخهٔ [ل] ژنده شیرے (۷) شاید که دعائی باشد ٭

و چون شگرف‌کاری اقبال بمسامعِ همایون پیوست از سترگی همّت و پرده‌آرائي حسابے برنگرفته بررهان مقدّس گذارش یافت - اگر براستي پیوندد دیگر شکارِ این‌جانور نکنیم - و بجان‌شکری او چیره‌دستي نفرمائیم - نیرنگیِ[2] بدائعِ کراماتِ آن یگانهٔ روزگار برتر ازان‌است که چابک‌روانِ عرصهٔ آگهي ساحتِ کنهِ آن توانند رسید - و والاپایگیِ آن وحدت‌گزینِ کثرت‌آرای ازان دورتراست که بلند پروازانِ علوي‌خرام در هوای شناختِ آن پر توانند گشود ٭

٭ قطعه ٭

مائیم که نظارهٔ او ٭ حیرت زدگانِ آفرینش

از کنهِ کمالِ او چه[3] دانیم ٭ ما هیچ‌مدانِ آفرینش

سیومِ آبان ماهِ الٰهي[4] سایهٔ همایون چتر بدان شهرِ سعادت پرتوِ معدلت انداخت - و مراسمِ دعاپرستي و آدابِ زیارت بظهور آمد - منتسبانِ آن مشهد و دیگر منتظرانِ آرزومند بگوناگون افضال شادکامیها اندوختند ٭

و از[5] سوانحِ فرستادنِ شیخ عبدالنّبي و ملّا عبدالله سلطان‌پوري ست بحجاز - فطرتِ گنجینه‌پردازِ شاهنشاهي آن میخواهد که تهیدستانِ هفت کشور و نیک‌سگالانِ هر دیار از موائدِ احسان فراوان بهرهٔ برگیرند - و هموارهٔ جویای خیربسیچانِ آگاه دل و کارشناسانِ راستي‌کردار است - تا مصارفِ عطایا در شهرستانِ بیگانه تشخیص یابد - و بے ستمِ شریکي و بیشِ طلبیِ آزدوستانِ[6] آن دیار شایسته قسمت پذیرد - و پیوسته از جهان‌نوردانِ روزگار هرکه براستي و درستي امتیاز دارد برگزیده مبلغهای گرانمند حواله میفرماید - تا بخششِ ظلِّ الٰهي پایهٔ شمول گیرد - و سپاسِ بلنداقبالي چهرهٔ دولت برافروزد (چون فروغِ احتیاج‌مندانِ جزیره نشینِ حجاز و انزوا گزیدانِ آن دیار خاطرنشینِ همایون شد / هرسال خروارها زر مصحوبِ کاردانانِ سعادت منش روانه ساختي - و اندیشهٔ قدسي آن بود که پیوسته دریای بخشش[7] در جوش باشد - لیکن چون آگهي آمد (که چیره‌دستانِ آزمندِ آن مشاهد گردِ شورش برانگیزند - و قسمت شایستگي نمي پذیرد - و تهیدستانِ آزرم‌دوست را بخشش نمیرسد - یا کمتر بهره میدارند - و خیره رویانِ عربده‌ناک فراوان ستانند) چنان بخاطرِ معدلت آرای قرار یافت که دیگر آن والا مکرمت بظهور نیاید - و چنانچه مساکینِ هر دیار پنهاني کامیابِ عشرت گشته خلودِ دولت را طلبکاراند درآن بلاد نیز همان آئین رواج گیرد - و همانا چنین گردِ دلها گشتن و خاطرهای نژند شادمان گردانیدن دستینهٔ قبول داشته باشد - درین‌ولا (که خرد بلند پایگي یافت - و تشخیص را

---

(۲) نسخهٔ [ز] بدائع کرامات - و نسخهٔ [ی] نیرنگیِ کرامات (۳) نسخهٔ [ل] چه‌گوئیم (۴) نسخهٔ [ل] مراتب (۵) در نسخهٔ [ز] درینجا این‌عنوان آورده - فرستادنِ شیخ عبدالنبي و ملا عبدالله سلطان پوري بحجاز (۶) نسخهٔ [ز] درازدستانِ آن دیار (۷) نسخهٔ [ی] بخشش و بخشایش ٭

روزبازار پدید آمد) شیخ عبدالنّبي و ملّا عبدالله سلطانپوري (که از افسانه طرازي و دستان سرائي و پیش‌آمدي سادهٔ لوحانِ کارنشناس و مدارایِ فرمان‌دهانِ روزگار بر مسندِ پیشوائي جا گرفته در نفس پرستي و طبیعت پرستاري کام فراخ میزدند) پردهٔ کارِ ایشان برداشته آمد - و دریافته شد که بجز لوالِ مقدّماتِ رسمي (که اساتلِ صف‌نشینانِ بساطِ تحصیل گردآورند) چیزے نیندوخته اند و بغیر زبان‌درازي و نقل‌فروشي (که آئینِ بیدانشانِ هرزه‌لای است) هنرے نشناسند - و با این همه تهیدستي از دادارپرستي و حق پژوهي کمتر نصیبه بردارند - و غرورافزائي و نخوت فروشي را بزرگیِ حال و گزیدگیِ منزلت خیال کنند - شهریارِ فراخ حوصلهٔ والا عاطفت از آزرمِ ذاتي و حیای فطرتي نخواست که آن گروه دریں عیارگاهِ دانش و بینش زیادهٔ ازیں بغاداني و بے‌انصافي شهرهٔ آفاق گردند و برسوائي انگشت‌نمای خاص و عام شوند - بمنصبِ میرحاج اختصاص بخشیدند - و نیازمندانِ آن سرزمین را یاد فرمودند - و بدین عنوان از قلمرو برآوردند - و فرمان شد که پیوسته دران معابد به پیراستنِ نفس پردازند - پاسِ اعتبارها داشته آمد - و لوازمِ آزرم بتقدیم رسید - زربندگانِ آرزوپرست بسرّ ایں نرسیدهٔ در توقّف هزاردستان بکار بردند - اندیشهٔ آن پست نظرتان اندوختنِ درهم و دینار بود - نه فراهم آوردنِ نام و ناموس - لیکن گیتي‌خدیوِ دانش پژوه (چنانچه حکمای مهرگزین بیمارانِ نادان را کام و ناکام تلخ دارو بخورش میدهند) دستوري دادهٔ مداوا فرمودند - و بسیارے از تهیدستانِ آرزومند را سامانِ سفر سرانجام یافت - هفدهم آبان ماهٔ الٰهي ازان مصرِ سعادت بدارالخلافه بازگشت شد و راهٔ میوات پی‌سپرِ همایون‌موکب آمد - و راغ و کهسار طراوتِ بهار گرفت - اگرچه بصورت نشاط شکار چهرهٔ مي‌افروخت لیکن درمعني دادارپرستي و رعیّت پروري بجای مي‌آمد - بیست و نهم حوالیِ سادبهر شهباز خان با برخے جنودِ فیروزي دستوري یافت که دران صوبه پاسبانیِ احکامِ سلطنت نماید - و درایمنیِ ملک و آبادیِ ولایت همّت گمارد ●

و از سوانحِ گزندهٔ رسیدنِ بزین خان کوکلتاش است - بیست و سیوم آذر نواحیِ بهیره[2] گیهان‌خدیو در خلوت‌سرای تقدّس بنیایشِ ایزدي بود - از پیشگاهِ دولت‌خانه غوغائي بلند شدهٔ فرونشست - بهویت‌چوهان از واژونیِ بخت چندے سر از بندگي تافته بدیارِ بنگاه شتافت - دریں‌ولا (که آن ناحیت بدستیاریِ اقبال گشودهٔ گشت) ناگزیر بهمایون درگاهٔ پناه آورد - ازانجا (که خوی بد از نهادِ مردم بدشواري رود - خاصه که نکوهیدهٔ نشمرند زوال نپذیرد) آن بدگوهر باز ببنگاهٔ خود آوارهٔ رفته دزد[3] افشاري و رعیّت آزاري پیش گرفت - چون آن قصبه از تیولِ کوکلتاش بود رخصت یافت

---

(۲) در [بعضےنسخه] منهرا (۳) نسخهٔ [ز] بدزد افشاري و رهبت پروري آزادي پیش گرفت ●

که او را و دیگر نخوت آرایانِ آن مرز را باندرزهای هوش افزا رهگرای نیکوبندگی گرداند - و هرکه از بخت غنودگی سخنانِ دلاویز نشنود بفروغِ بارکِ هندی تیرگی‌زدای استبصار آید - چون بدان سرزمین گذارش نمود بدگوهرانِ آن بوم غاشیهٔ فرمان پذیری بر دوش کشیدند - و همگی گردن‌کشان آرزوم ستهبر برهنمونی کوکلتاش دولتِ کورنش یافتند - آن شوریده مغز از تباه سرشتی نتوانست همراهی گزید - ازین آگهی فرمان شد که اقطاع دارانِ آن نواحی او را بدست آورند - از بیمناکی در معسکرِ اقبال آمد - و راجه تودرمل و راجه بیربر را پناه اندیشید - بظاهر حرفِ جرم‌بخشی درمیان داشتی - و ملازمتِ گیهان‌خدیو را آرزو نمودے - لیکن همواره در کمینِ کوکلتاش بسر بردے و هرزه درائی کردے - کوکه اندیشهٔ تباهِ او را بدرگاهِ همایون باز گذارد - شیخ ابراهیم بقدسی‌فرمان آن تیره رای سرگشته را طلب نمود - تا سراپای دل برگیرد - و ضامن گرفته بخدمت نامزد گرداند با برخی از راجپوتانِ تهورگزین درین نزدیکی آمده عرضه داشت که اگر کوکلتاش مرا در زینهارِ خود گیرد و شما در یاوری من پیمان بندید ببارگاهِ سپهرتمثال بتارکِ سر می‌آیم - ورنه آماده شده ام که نقدِ زندگانی سپرده آید - شیخ بهمراهیِ کوکه آن وحشت‌زدهٔ بےدانشی را بنخوش‌زبانی آرامش بخشیده آورد خواست که در ساحتِ قدسی درآید[2] - ازانجا (که چاوشانِ بارگاه بےفرمانِ مقدس سلاح‌دار نگذارند خالی‌دل دست بجمدهرِ او برده باز داشتند - شوریده مغز فریب انگاشته دشنهٔ عربده‌ناکی برآهیخته آویزش نمود - کوکه به نیروی مردانگی درآویخته زخمی شد - چندے از ملازمان او را دستگیر کرده بفرامش‌خانهٔ نیستی فرستادند - خدیوِ مسیحا نفس روزِ دیگر منزلِ کوکلتاش را بفروغِ همایون‌قدوم رشک افزای سپهرِ برین گردانید - و بدلِ مهرگزین و دمِ گیرا و زبانِ عاطفت مرهم بر جراحت نهاد از میامنِ توجهاتِ اقدس آن گزندِ جان‌گزا چاره پذیرفت - و سپاسگذاری[3] و نیایش‌گریها بجای آمد بنصرت و فیروزی بیست و نهم بدارالسلطنهٔ فتحپور نزولِ اجلال شد - از روزافزونیِ دولت پایهٔ حق‌پژوهی بلندتر گردید - و فرمان روائی را بر قدردانی و کارآگهی اساس نهادند - چهارسوی دنیا را تازه رونقی پدید آمد - و کالاشناسی[4] بگرم‌بازاری چهره افروخت - طبقاتِ انام و طوائفِ عالم روی نیاز بوالاآستان آوردند - و حاکمانِ اطراف و والیانِ نواحی گزین پیشکشها و نثارها روانهٔ درگاه ساختند سعادت‌منشانِ انصاف‌طراز سزاوار دانسته نیایش‌گذار شدند - و ظاهرنگاهانِ چاره‌سگال از بیمناکی راهِ لابه‌گری سپردند •

و از سوانح پناه‌آوردنِ یوسف خان کشمیری ست بهمایون درگاه - پدرِ او علی‌خان چک مرزبانیِ کشمیر داشت - (چون در تکاپوی چوگان بازی بآسیبِ پیش‌کوههٔ زین رهگرای ملکِ نیستی

---

(۲) نسخهٔ [ل] درآرد (۳) نسخهٔ [ز ل] و بسپاس‌گذاری نیایشگریها (۴) نسخهٔ [ب] وکارشناسی •

شد) بزرگان آن دیار انجمن ساخته او را بکلانی برگرفتند - ابدال عمِّ او اندیشهٔ سری بخود راه داده بهامکاری نشست - یوسف‌خان تیزدستی نموده خانهٔ او گرد گرفت - و دران زد وگیر آتش بندوق رختِ زندگانیء او بسوخت - زمانه هنوز نیارمیده بود که سیّدمبارک و ابوالمعالی[2] پسرش و علی خان و حیدر چک[3] و علی‌ملک و جمعی دیگر بران شدند که یوسف بن حسین خان‌[4]را (که عمزادهٔ اوست و بخطابِ خانخانانی نامور) جای‌نشین گردانند - او از دوراندیشی سر باز زد - عموم فتنه‌انگیزان[5] سیّد مبارک را برداشته آتش شورش برافروختند - میدانِ عیدگاه گردآلودِ آویزش شد - یوسف‌خان لشکر آراسته بکارزار برخاست - محمّدخان (که هراول بود) پس‌از فراوان زد وخورد نقد زندگی درباخت یوسف‌خان بآوردگاه نارسیده راهِ گریز سپرد - و از گریوهٔ پیرپنجال[6] گذشته در حواشی[7] تتهه دمی برگرفت بد گوهران نامهای فریب[8]آمیز فرستاده برگردانیدند - درسرزمینِ مراج[9] سیّد مبارک بعزمِ پیکار برآمد فروپایانِ هرزه‌سرای از هنگامهٔ گفت یک گامِ کردار برنداشتند - بسعادت‌بسیچی از راهِ قرمز براجه مانسنگهه و میرزا یوسف‌خان پناه آورد - خاصانِ بارگاهِ تقدّس اورا برگرفته از پنجاب[10] رهگرای پیشگاهِ اقبال شدند - و بیست و یکم دی ماهِ الٰهی بسجودِ آستانِ قدسی روشن پیشانی ساختند - دستِ عاطفتِ گیهان‌خدیو از نشیب‌گاهِ خاکساری برگرفت - وبگوناگون نوازش اختصاص یافت •

و همدرین روز پیشرو خان از سمتِ جنوبی ناصیه سای آستانِ جلال آمد - و بنوازشِ خسروانی سرافراز گردید - او را باندرزگوئیء نظام‌الملک دکنی فرستاده بودند - وخشوری را بسزا نمود و از کاردانی بسا سخنانِ شکوه‌افزا دلنشین گردانید - (با آنکه جوهرِ دماغِ او گردآمودِ سودا بود و دست از آمیزشِ مردم باز داشته درکنجِ تنهائی بسربردے) لختے بهوش گرائید - و آصف خان را (که از معتمدانِ او بود) با تنسوقاتِ آندیار همراهِ آن سعادت‌گرای گردانید - آیندگان نوازش یافته کامیابِ شادمانی گشتند •

و از سوانح نامزد فرمودنِ عساکرِ گیتی‌گشای بتسخیرِ بنادرِ فرنگ - ازانجا (که مهینِ آئینِ فرمان‌روائی ملک‌گیری و کشورستانی ست - و بدین طرز شکوه‌افزا پریشانیء کثرت قدم در آرامشِ وحدت می‌نهد - و جهانِ پراگنده روی درانتظام می‌آرد) امرای صوبهٔ گجرات و مالوه بسرداریِ قطب‌الدّین خان هیزدهم بهمن ماهِ الٰهی بداین خدمت نامزد گشتند - و مرزبانانِ دکن را فرمان شد جنودِ فیروزی‌اعتصام رخصتِ آن‌صوب یافته - که فرنگی‌گروه را (که سنگِ راهِ بادیه‌نوردانِ حجاز اند)

---

(۲) نسخهٔ [ی] و ابو المعالی وعلی‌خان (۳) نسخهٔ [ز] حیدر جنگ (۴) نسخهٔ [ی] خان‌چک را (۵) نسخهٔ [ب ی] فتنه اندوزان (۶) نسخهٔ [ز] بربنغال (۷) نسخهٔ [ب ل] حوالیء (۸) نسخهٔ [ب] فریب‌انگیز (۹) نسخهٔ [ی] میرراج - و نسخهٔ [ل] مرراج (۱۰) نسخهٔ [ی] ازین جانب •

از میانه بردارند - این مژدهٔ دولت‌افزا را سرمایهٔ ظهور جوهرِ اخلاص دانسته هرکدام بشایسته سامانی و گزین‌سرانجامی بلشکرِ نصرت‌قرین پیوندد - تا حرف سرائرِ بندگی (که همواره از زبانِ فرستادگان گذارش می‌یافت) بیقین گراید - و فراخورِ خدمت و اخلاص بوالا پایهٔ عاطفت اختصاص یابد و هم رعایای سمتِ جنوبی از آسیبِ موکبِ همایون سایه‌نشینِ عافیت گردند •

و همدرین روز سرکارِ غازیپور بمعصوم خان فرنخودی مرحمت گشت - و خطّهٔ دلگشای جونپور از تغیرِ او بترسون محمّد خان مکرمت فرموده دستوری انتظامِ آنحدود دادند - و مولانا محمّد یزدی را بصدارتِ آن صوبه[2] همراه گردانیدند • و آدیسه در انطاعِ معصوم خان کابلی قرار گرفت سبحان‌قلی ترک فرازِ باد پیمای استعجال بر نشست[3] - که او را از بهار بادیسه[4] برد - و قیاخان کنک را بنواحی بهار آورد •

و از سوانح بازآمدنِ میر ابوتراب از حجاز - نگاشته آمد که میر[5] را بوالا منصبِ قافله‌سالاری حجّاج سربلندی بخشیده رخصت ارزانی داشته بودند - درینولا آگهی‌آمد که آن سفرگزین خدمت بتقدیم رسانیده نقشِ پای نبوی صلّی‌الله علیه وسلّم می‌آرد - و چنان برگوید که این همدستِ آنست که[6] سیّد جلال بخاری در زمانِ سلطان فیروز بدهلی آورده - دین‌پناه (هرچند میدانست که اصلی ندارد - و صیرفیانِ دیده‌ور ناسرگیِ آن وا نموده اند) از وفورِ پرده داری آن انتسابِ سترگ را پاس داشته حق‌گذار تبجیل آمد - و بهمایون فرمان چهار کروهی دارالخلافه قافله توقّف گزند - کارفرمایانِ بارگاه سلطنت نزهتگاهی دلگشا بر آراستند - شاهنشاهِ حقیقت‌پژوه با بزرگ نوئینان و دانشورانِ بیدار دل پذیرا شده قدمی چند آن پارهٔ سنگ را بردوشِ آسمان سای نهاده خرامش فرمود - و بترتیبِ منزلت اعیانِ دولت بر تارکِ ادب گرفته بمصرِ اقبال آوردند - و باشارتِ قدسی بخانهٔ میر[7] برگذاشتند و از فروغِ شناسائی و آزرم دوستی و قدردانی و فراخیِ حوصله (باندیشهٔ آنکه آبروی آن سیّدِ ساده‌لوح بخاکِ نادانی ریخته نیاید - و شناسندگانِ شوخ طبع لبریز خنده نگردند) چنین احترامی بزرگ بجای آمد - و بنقد کاسهٔ خیالِ کوته اندیشانِ روزگار خاک‌آمود گشت - فتنه اندوزانِ بدگوهر در گوِ خجالت فروشدند - و بی‌مایگانِ تیره‌رای [که از استکشافِ دلائلِ نبوّت و گذارش یافتنِ شبهه وشکوکِ آن (که کلامی‌کتب ازان پراست) درشورش بودند] یکبارگی رسوای بازارِ شرمندگی آمدند و آنان (که از بیدولتی و تباه سرشتی با ظهورِ دینداری و یزدان‌شناسیِ آن پیشوای صورت و معنی بهتان‌سرائی و یافه‌درائی داشتند) زبان‌زدهٔ دین و دنیا گشتند - بزم‌آرای جهانِ آگهی را نه آن روز

(۲) در[بعض نسخه] آن صوب (۳) نسخهٔ [ی] برگشت (۴) نسخهٔ [ی] بآن‌دیار (۵) نسخهٔ [ل] که اورا (۶) نسخهٔ (ل) که مخدوم جهانیان سید جلال بخاری (۷) نسخهٔ [ی] میر مذکور گذاشتند •

([illegible] گهش گردِ فتنه مي انگیختند) در نزهتگاهِ باطنِ قدسي غبارے - و نه امروز
(نه [illegible] ستیز سر بگریبانِ شرمساري دارند) نشاط افزائي - هرکرا سراپای خاطر چنین بود
[illegible] در نسهالِ دولت مدرِ بالش آید - و زمان زمان تازه اقبال نویدِ کامیابي رساند - [illegible] الهي
[illegible] - و نیرنگیِ تقدیر عبرت افروزد (۲) *

* نظم *

براهِ شگرفي همه گام زن * همه خنده بر نقشِ ایّام زن
بر آفاق رندانه چشم افکنان * نمطهای عالم تماشا کنان

[illegible] اندیشِ خداپرست را از غم و شادي چه پروا - لیکن مخلصانِ نو ارادت را نیرو پدیدآمد - و عامّه را
[illegible] آماده گشت *

• از سوانح دوازده بخش گردانیدنِ عرصهٔ پهنای هندوستان - ناگزیرِ والافطرتِ کارگیا آنکه
[illegible] سعادت گزینِ مملکت را ببخشش و بخشایش نوارش فرماید - و تباه سگالانِ گردن‌کش را
بفروغ [illegible] و لمعانِ شمشیر چاره گزیند - ملک را به پیوندهای شایسته لخت لخت گرداند
و بستان‌سرای آفرینش را بگونیای شناسائي طرحے گزین اندیشد - و بپاسبانانِ سیرچشمِ حق‌شناس
بسپرد - و چارچمنِ دنیا را از چشمه سارِ آگهي آبیاري کند - و ازین روی بصواب‌اندیشیِ گیتي‌خداوند
وسعت‌آبادِ ملکِ هندوستان شایسته قسمت پذیرفت - و در هر صوبه سپهسالارے و دیوان و بخشي
و میرعدل و صدر و کوتوال و میربحر و واقعه نویس نامزد شد *

و از سوانحِ قرارِ جمعِ ده ساله - ازانجا (که زمان‌زمان روزگار نرخ را طرحِ دیگر اندازد - و نشیب
و فرازِ سترگ پدید آرد) آئین آن بود که هرسال برخے از کاردانانِ راستي‌منش تفصیلِ آنرا از هر ناحیت
روانه ساختے - و سال بسال دستورالعمل در ادای (۴) حقوقِ دیواني قرار گرفتے - (چون ممالکِ محروسه
فراخي پذیرفت - و قلمروِ چندین فرمان‌دهانِ (۵) والاشکوه درسایه‌گاهِ معدلتِ گیهان خدیو درآمد)
آن نگاشتها بتفاوت رسیدے - و سپاهي و رعیّت گزند یافتے - و خواهشِ باقي و فاضل شورش‌افزودے
و نیز کناره شدنِ برخے از نرخ نویسان از راهِ درستي شهرت گرفت - کارپردازانِ بارگاهِ خلافت ستوه آمده
بچاره گریِ او درماندند - شهریارِ دانش پژوه بابداعِ این طرزِ حق‌گذار گروها گروه مردم را نشاطِ
سترگ بخشید - نقاوهٔ این مخترع آنست - که حالِ ده سالهٔ هر پرگنه از مراتبِ کشت‌وکار و مدارجِ
ارزش شناخته دهم بخش را مالِ هرساله مقرّر فرمود - چنانچه در آخرین دفترِ این گوهرین نامه
مفصّل نگاشته آید - اگرچه انجامِ این شغلِ عالي براجه تودرمل و خواجه شاه منصور حواله شد

---

(۲) نسخهٔ [ل] افزاید (۳) نسخهٔ [ز] یک اندیش (۴) نسخهٔ [ز] وادیٔ (۵) نسخهٔ [ل]
فرمان‌روای *

بیکن راجه بخدمت‌گذاری شرقی دیار رخصت یافت - و خواجه بفروغ خردمندی اشارت والا در سنه گزین نسخهٔ انتظام داد *

سرتابی[۲] امرای بهار - و نامزد شدن افواج گیتی‌گشای بسزای آن ناسپاسان

نیرنگی روزگار بوقلمون چگونه گذارد - و شگرف کاری کهن دیر بکدام نیرو نویسد - از نکوهیده خویهای او آنست که در پرورش بدسیرتان فتنه اندوز و آرایش هنگامهٔ گروه باطل ستیز همت گمارد - و غم‌افزائی نیک سگالان سعادت گزین و جان‌گزائی خرد پژوهان حقیقت منش را هرآئین می آورد - دوربینان هشیارخرام در چهره گشائی این نقش بدیع دست جرأت دراز نکرده لب فرو بسته اند - و بر نطع آگهی پای خواهش ننهاده[۳] زبان چون و چرا نگشاده - چنانچه آن رازدان بیدار دل می‌سراید * نظم *

بسی اندیشه کردم پیش و پس را * بحکمتهای او ره نیست کس را
درین بستان زبان باید درو کرد * خموشی را بحیرت پیش‌رو کرد

اگرچه بر باطن والا نگهان ملک شناسائی کمتر داروئی باشد که پرتو ظهور نبخشد لیکن در کبریای ایزدی فرو رفته از نایابی سخن‌نیوشان انصاف طراز خود را بنادانی شهرهٔ آفاق گردانند - و از شورش فهماندن گوش‌آمودگان سیماب غفلت خواب آسایش گزینند - ابوالفضل ترا (که اندیشهٔ آشوب دوران بخاطر راه داده نیروی فهماندن داده اند) چرا سر حقه باز نمیکنی - و درج حقیقت نمی‌گشائی * بیت *

دلی داری از معرفت نکته سنج * ز دریای دانش فرو ریز گنج
کلید در علم در جیب تست * چو بر خلق نگشائیش عیب تست

همانا گره‌گشائی این معمای دشوار آنکه بینندگان سوانح روزگار کم‌بین و کوتاه حوصله اند - چشم شان بر نسامی نشیب و فراز نیفتد - خار پای را آشوب جهانی اندیشند - و گزند شخصی بلای عالمی انگارند و گرنه بر تیزنگاهان حقیقت‌پژوه روشن[۴] است (همچنانکه از روئیدنیها زهرگیا و تریاق نشان نشو و نما کند - و درجانوران دل‌میدگی و جان شکر جنبش نشاط نماید) در آدمیان نیک و بد را ظهور و خفائی باشد و بآئینی (که در ادویهٔ جسمانی هردو بکار رود) در معالجهٔ روحانی این دو گروه مردم درخور باشند و بر سخن‌شناسان[۵] زمانه پیدا که کام روائی والاگوهران نیک اختر و تباهی لئیمان بدکیش افزایش

---

(۲) نسخهٔ [ی] سرتابی بعضی امرا و شورش افزودن میرزا سلیمان و ناکام برگشتن (۳) نسخهٔ [ب] نهاده (۴) نسخهٔ [ی] روشن‌ضمیر - و در [بعضی نسخه] روشن‌دل (۵) نسخهٔ [بی] نبض‌شناسان زمانه *

فروغِ هستي و سرانجام دادنِ اسبابِ پاداش است - و نیز فرازداشتنِ فتنه اندوزانِ جهانِ آسایش بجهتِ نگونسار گردانیدنِ ایشان باشد در گوِ زیان‌زدگي ٭

٭ بیت ٭

این بادهٔ که روزگار دارد ٭ یک مستي و صد خمار دارد

گر بود فراز از نشیبست ٭ هشدار که میدهد فریبست

و بسا این دست‌آویزِ خار پیرائیِ چارچمنِ آدمیّت و طراوت افروزیِ نو نهالانِ سعادت‌آمود شود و نیز دانائی طرزِ تعلّق شناسد - که کامیابیِ دولتمندانِ حق پرست آرایشِ جمال است - و برآمدِ کارِ شقاوت‌اندوزانِ بطلان منش زیب و زینتِ جلال - و شناسای خلوتکدهٔ تجرّد را یقین که لطفِ ابزدي و جمالِ الٰهي درین نمودارهای شگرف جلوه میدهد - امکان آتشِ[۲] جلال بر نتابد - و باطل همخوابهٔ محال - اکنون ازین بوالعجب رازگوئي زبان باز گرفته امودچه ازین داستانِ هوش افزا مینگارد (با آنکه اورنگ نشینِ اقبال از سترگیِ عاطفت و افزونیِ معدلت و آرایشِ صلحِ کل فراوان بخشش و بخشایش دارد - و مانندِ ابرِ رحمت برکشت‌زارِ جهانیان ریزشِ سودمندي نماید) یکبارگي بسیارے از اُمرای بهار (که پروردهٔ نعمتهای گوناگونِ این‌دولتِ ابدي‌اعتصام بودند - بلکه بستان‌سرای نیاکانِ این گروه از جویبارِ افضالِ شاهنشاهي سرسبز و شاداب بود) در شورستانِ عصیان افتادهٔ رهگرای بادساري ونخوت گشتند - و روزگار زهرخندي نموده هر یکے را ببرآمدِ آرزوهای کوتاه خرسندي بخشید واجمالِ این مفصّل آنکه اوائلِ این فرخنده سال گیهان‌خدیو پاسِ جهانداري داشته رای پرکهوتم و مولانا[۳] طیّب و شیخ نجم‌الدّین و شمشیرخان خواجه‌سرای را بصوبِ بهار رخصت فرمود که در انتظامِ آن‌صوبهٔ[۴] معمورهٔ جوهرِ کارداني بظهور آورند - و در آباديِ ملک و تیمارداريِ سپاه وغمخواريِ زیردستان تکاپو نمایند - آن فرومایگانِ تنگ‌حوصله از بےدانشي رختِ اقامت به پتّنه انداخته در خراخنائی آر افتادند - و در معاملهٔ سانِ[۵] واجب و کارِ داغ سخت‌گیري و خیره‌روئي پیش گرفتند از چشم‌تاریکي خواهشِ مدارا و پوزش پذیري (که جهانِ داروگیرے او نظام نگیرد) از دست دادهٔ هوش گسل شدند - یک دویٔ (که بصفوتکدهٔ اخلاص گذارہ کردے) تنگنای طبیعتِ خُود[۶] دوست را از وسعت‌آبادِ جهانِ عقیدت چاره‌گر آمدند - و چندے (که رئیسانِ چارسوی معامله بودند) پیشین‌لعمت را جوابِ‌ده ناکامیِ حال گردانیده نیز ساحتِ باطن را خارستانِ شکوه نساختند - و دیگر بازرگانان شورابهٔ محنت در کشیده ظاهرِ خود را نیالودند - و بسیارے از بدگوهرانِ زراندود سر بشورش برداشتند - و از پادشاهِ دین و دنیای خود برگشته گردنِ مخالفت برافراختند - نه در خلوتگاهِ ایشان

---

(۲) نسخهٔ [ز] بخش جلال (۳) در [چندنسخه] و طیب و مجدالدین و شمشیرخان (۴) در [بعضےنسخه] آن معمورهٔ (۵) در [بعضےنسخه] شان واجب (۶) نسخهٔ [ی] خرد دوست ٭

معدنِ حرص آلای بحیرتگاه شتافتند - هر دوگروه فتنه‌اندوزي را بهانه یافته در خیالِ شورش افتادند
محبّ علي‌خان (که از حقیقت و معامله شناسي فراوان بهره داشت) فرمان‌پذیري را سعادت
دین و دنیا دانسته بانجامِ آن کار همّت گماشت - و آن مردم را از پتّنه بمحبّ‌علي پور[2] (که بنزدیکیِ
رهتاس است) برده شروع در داغ نمود - و بکام روائیِ آن گروهِ نافرجام نشست - و دیگر اُمرا
بسیاه روئي و خیره چشمي گردن افراشتند - درین اثنا (که محبّ‌علي خان هنگامهٔ داغ گرم داشت)
قافلهٔ بزرگ از بنگاله رسید - و سیه درونیِ آن تیره رایانِ تباه‌گوهر برملا افتاد - مظفّرخان اندوختهای
خانجهان و گزیده فیلانِ او و نولکا مادرِ داؤد[3] را با سایرِ اغروق مصحوبِ فتح‌چند منکلي روانهٔ درگاه
ساخته بود - و بسیارے از سپاهي و بازرگانان با فراوان خواسته همراهي داشتند - فرصت‌جویانِ ناسپاس
درکمین‌گاهِ تاراج نشستند - و در استوارئ پیمانِ یکدیگر تکاپوی نمودند - ازین آگهي محبّ‌علي خان
باندرزگوئي شتاب آورد - بو که پردهٔ آزرمِ شان دریده نگردد - و از بیدانشي و کم‌بیني در کیفرگاهِ
معدلت رسوائي و بے‌ناموسي نیابند - در مقامِ آره بآیندگانِ شرقي‌دیار پیوست - همانا از ناانجامیِ
رسومِ یکجهتي شورش‌منشان دلیري نتوانستند نمود - و ازانجا (که عمومِ کاروانیان از چیره‌دستیِ
فتنه اندوزان در هراس بودند) طایفهٔ را بسرکردگیِ حبش‌خان بدرقه گردانیده بیورتِ خود بازگشت
درین هنگام تباه‌کاران جلبابِ شوم برگرفته شهرِ پتّنه را تاراج کردند - و سگالشهای آن فرومایگانِ
تنگ‌حوصله پدیدآمد - محبّ‌علي‌خان بسیجِ قلعه‌داري نموده با طیّب و مجدالدّین فرازِ رهتاس شتافت
رای پرکهوتم بآن‌خیال (که معصوم خان فرنخودي را بکارزار درآرد) روی بغازي‌پور آورد - شمشیر خان
بجانبِ بنارس رفت - بآن‌تصوّر که سپاهِ راجه تودرمل فراهم‌نموده آمادهٔ پیکار گرداند - درینولا عرب
غریده جوی در پیِ آن قافله گام فراخ برزد - ره نوردانِ قبلهٔ حقیقي بپناهِ ایزدي از گذرِ چوسا
گذشته بودند - بجز فیلے چندِ باز پس‌مانده بدستِ او در نیامد - حبش‌خان دران عرصهٔ مردآزمائي
کارپردازي نموده گرفتار شد - آن شوریده‌مغز خواست که محبّ علي‌خان را برو‌باه بازيِ او همداستان
گرداند - از صواب‌اندیشي و درست رائي پاسخ‌گذارد که او را بحرفِ سرائي نتوان فریفت - و هیچگونه
یکتائي نگزیند - لیکن همه دانند که از صحبتِ او دل برگرفته ام - و از دیربار اندیشهٔ جدائي
در سراپایِ دل جوش میزند - (اگر پیمانِ استوار دلدهي بخشد - و خواهشِ من فروغِ قبول برگیرد)
هرآینه برهتاس رفته عمومِ دژنشینان را جهت‌مند گردانم - و بآساني پیمانهٔ زندگيِ آن مرزبان لبریز
گردد - سپهرآسا قلعهٔ بدست آید - و بنلاِ حوادث انجام یابد - آن دوستِ دشمن‌نما بچرب‌زباني
و افسانه‌گوئي خود را ازان خطرگاه برآورد - و با خداوندِ خویش آن دستان‌سرائي گذارش نمود

---

(۲) نسخهٔ [ی] بمحب‌علي خان‌پور (۳) نسخهٔ [ب] گزیده فیلان نولکا مادر داؤد •

و جوهرِ حقیقت دلنشینِ صیرفیانِ چهارسوی دنیا گردانید - دریں‌اثنا سانحهٔ ناگزیرِ رای پرکهوتم پدید آمد - و شکیب رِبای ضعیفه دلانِ کارنشناس شد - او چون بغازي‌پور شتافت معصوم خان فرنخودي بهانه‌سازي و حیله‌اندوزي پیش گرفت - و بدین قرارداد (که در حوالیِ گذرچوسا خواهد پیوست) اورا کسیل کرد - آن سادهٔ لوح فریب‌زدهٔ هرزه‌گوئي شده روی بدان‌جانب آورد - و در حوالیِ خطهٔ بکسر بفراهم آوردنِ سپاهِ آن ولایت تکاپو نمود - کمال‌الدین حسین سیستاني و سیّد حسن و دیو راج و چندے دیگر از اقطاع‌دارانِ آن حدود پیوستند - روزے بر ساحلِ دریای گنگ بشست و شوی بدن و پرستشِ دادارِ بےهمال مي‌پرداخت - ناگهاني عرب با بسیارے از زر بغدکانِ فتنه‌اندوز بدان حدود آمد - و شناسای قابو شده چیره‌دستي نمود - پیوستگانِ بیدل ببهانهٔ آمادگي خود را بر کناره کشیدند - او پای همّت افشرده گرمِ پیکار شد - و بسرنوشتِ آسماني زخمین بر زمین افتاد همراهان در کشتي انداخته بغازي‌پور بردند - پس از دو روز جانِ سونجي (۲) ده نیکنامي سپرد - و روزگارِ او بسعادت‌منشي و حقیقت‌اندوزي بسرآمد - محبّ علي خان ازین آگهي بآن شوریده بخت رسیده غاورد گاه را افروزش بخشید - حبش خان گوا را شربتِ جان‌فشاني درکشید - و عرب گردآلودِ ناکامي روی در بادیهٔ هزیمت نهاد - اواسطِ اسفندارمذ ماهِ الٰهي سرگذشت بمسامعِ همایون رسید و بیست و سیوم راجه‌تودرمل و شیخ‌فرید بخشي و مهرعلي‌خان سلدوز و راجه اسکرن و رای لونکرن و نقیب‌خان و قمرخان و شاه خواجه ابوالقاسم و ابوالمعالي و باقر سفرچي و گروهے انبوه را فرمان شد که بدان ملک شتافته ناسپاسانِ بدسگال را بباد افراه رسانند - و منشورِ سپهر مُطاع بنامِ ترسون خان و معصوم خان فرنخودي و غازي خان بدخشي و رای سرجن و دیگر جاگیرداران صوبهٔ الهاباد (۳) و اوده شرفِ نفاذ یافت - که چون لشکرِ فیروزي بآن دیار پیوندد بساز و سامانِ گزین پیوسته رهگرای یکتائي و یکجهتي گردند - و از صواب‌دیدِ ترسون‌خان و راجه بیرون نشوند (۴) - و اشارتِ والا شد که صادق‌خان و باقي‌خان و الغ‌خان‌حبشي و طیّب خان و میر ابوالمظفّر از نواحیِ چندیري و نرور نیز بدان طرف گام همّت بردارند - اگرچه کشورخدای نظر بدیدبانیِ ملک صورت هنگامهٔ پاداش را رونق بخشید - لیکن بمقتضای اسپهبديِ جهانِ معني از سود و زیانِ روزگار سیمای فارغبالي دارد و زمانِ‌زمان از سرابستانِ رضا و تسلیم گلچینِ نشاط است - و همدرین ولا قاضي‌علي بغدادي (که بکم‌آزري و کارداني از یکتایانِ زمانه بود) بمنصبِ والای بخشیگري شرفِ اختصاص یافت ◦

و از سوانحِ نامزد فرمودنِ افواجِ گیتي‌گشای بصوبِ بدخشان - و بازماندنِ آن - نگاشته آمد که میرزا سلیمان از نزاريِ عقلِ صلاح اندیش و تنومنديِ سلطانِ واهمه رخصتِ حجاز گرفت

(۲) نسخهٔ [ل] جان ازین سپنج‌سرا (۳) در [چند نسخه] الهاباس (۴) نسخهٔ [ل] نروند ◦

سواد خوانانِ نامیهٔ احوال و کاردانانِ حقیقت شناسِ محفلِ همایون دریافته بودند که راهِ بهانه می‌سپرد - و آن در سر دارد که خود را بکوهستان اندازد - و بچیره دستی یا بدستان سرائی بدست آورد - و بکین‌توزی میرزا شاهرخ عشرت اندوزد - همان طور بر فراز پیدائی برآمد - اران طراف گاه بعراقِ عجم شتاب آورده بود - که بدستیاری فرمان‌فرمای ایران کام‌روای خواهش گردد درآن هنگام شاه اسمٰعیلِ شاه طهماسپ (که بمرزبانی آنجا جوشِ شورش میزد) پاسِ بزرگی والا دودمان نموده مقدم اورا ارجمند داشت - و برخے سپاه را بکمک نامزد فرموده دستوری داد - در هرِی خبرِ پرشدنِ پیمانهٔ زندگی شاه در رسید - کتابهٔ یاس از پیش‌طاقِ روزگار برخوانده بقندهار آمد - و بمظفّر حسینِ میرزا خویشی کرد - درانجا نیز چون کارے بر نیامد روی بکابل آورد - میرزا حکیم پذیرا شده گرم‌خوئیها نمود - سگالشِ آن ناسپاس آنکه برهنمونی این کهن‌سال آزمون‌کار بنگش رویه شتافته آشوبِ هندوستان گردد - میرزا شکوهِ شاهنشاهی (که بچشمِ عبرت‌بین دیده بود) گذارش نموده او را از تباه‌اندیشی بازآورد - و یورشِ بدخشان پیش‌نهادِ خاطر گردانید - دهمِ آبان ماهِ الٰهی سالِ (۹۸۷) نهصد و هشتاد و هفت در شورشِ ابر و ریزشِ برف رهگرای شدند - ازین سرگذشت چون بدرگاهِ والا آگهی آمد ازانجا (که شاهرخ میرزا خود را بدین دولتِ ابدی‌اعتصام پیوند داده بود) یاوری او بر صفوتگاه باطنِ اقدس پرتو انداخت - بسعید خان و راجه بهگونت داس و مانسنگهه و میرزا یوسف خان و دیگر اُمرای صوبهٔ پنجاب و ملتان مناشیرِ قدسی شرفِ نفاذ یافت که بدان‌ملک رفته دستگیری نمایند - اُمرا کاربند فرمان شده درسامانِ سفر بودند که داستانِ آشتی و بازگردیدنِ مرزبانِ کابل گذارش نمودند - جنودِ فیروزی ازان عزیمت بازمانده عرضه داشتند - و اجمالِ این تفصیل آنست که میرزایان در حدودِ تالقان گردِ پیکار انگیختند - شاهرخ میرزا اگرچه پای همّت افشرده نبرد آرای شد لیکن از هرزه درائی درویانِ بدگوهر و کوته اندیشی یکجهتانِ خیرسگال و کم‌بینی و ناآزمونی خود کارے نتوانست پیش‌برد - یاوه‌گذارانِ خدنگ‌انداز بر زبانها انداختند که میر عماد سرآمدِ کارپردازانِ آن ملک با میرزا سلیمان نیک‌بسیچی[۲] گزیده میخواهد که در گرمی زدوگیر میرزا شاهرخ را گرفته بدو سپارد - و دولتخواهانِ صواب اندیش را دامن‌آلودِ تهمت گردانیدند[۳] - و گروهے بدخشیانِ بمرزبانِ قدیم پیوسته هنگامه افروزِ بدگمانی گشتند - هنوز گزین‌آویزشے عیار افزای بهادران نشده بود که میرزا شاهرخ عنان تافته بقندوز شتاب آورد - لشکرِ زابلستان (که در خارستانِ خوف و رجا اندرهناک بود) ازین رهرائی جلوهٔ نشاط گزیده قدمے چند براهِ تکامشی برداشت - میرزا چون بقندوز رفت آن دژ را محکم ساخته بکوابِ شتافت - و محمّد قلی‌شغالی را از تنگنای زندان

---

(۲) نسخهٔ [ز] یکسان نسبتی گزیده (۳) نسخهٔ [ی] گردانند •

برآورده زمام وکالت سپرد - میرزایان بیست روز در حوالی تالقان توقف داشتند - چون حال شاهرخ میرزا
بتحقیق انجامید از راه قلعهٔ ظفر برستاق[2] آمدند - و بحرف‌سرائی و افسانه‌طرازی محمدقلی
گفت و گوی مصالحت درمیان آمد - او را فریدون پیوسته پیوند آشتی داد - و از دور اندیشی
و حزم‌اندوزی میرزا شاهرخ دیدن نیارست - و بصوابدید خیرسگالان آرامش جوی از تالقان تا هندوکوه
(که در اقطاع میرزا ابراهیم بود) بمیرزا سلیمان مقرر شد - و او بدان خرسندی گزیده[3] بکولاب
رخصت گرفت - میرزا[4] حکیم درنواحی قندوز بخواجه چارطاق جهت انجام کار روزے چند توقف نمود
چون گفتار غازهٔ کردار گرفت بکابل بازگردید ●



نیرنگی اقبال شاهنشاهي درسرتابی امرای بنگاله - و سزا یافتن آنها[5]

(هرکرا ایزدي تائید چهره‌افروز دولت باشد - و کارسازان تقدیر باقبال افزائي درتکاپو)
هرآئینه روزگار بپرستاری[6] برخیزد - و بآرستگی[7] دو کار همت گمارد - بداندیشان فرومایه را (که از روباه بازي
و حیله اندوزي بصورت نیک من برآمده باشند) برده از روی کار برگیرد - و سرابستان خلافت
از خس و خاشاک پاک سازد - و حقیقت اندوزان سعادت بسیچ را (که از نارسیدگی وقت و پیش آمدن
بدکاران غبارآلود ناشناسائي بودند) بر فراز شناخت کامیاب عشرت گرداند - و بآبیاری
گوهرشناسي گلبن دولت را ببالاند - بیسترے نفراخ ساختن روزي و فراهم آوردن اسباب شادماني
و پیش‌آوردن ناملایم و شکنجهٔ غم درانداختن مردم سرآغاز را بسرانجام رساند - و آنرا (که درستی
دریافت با شایستگی‌کردار هم‌آغوش بود) تلخکامي از نزهت‌جای آرامش بآشوبگاه بے‌آرامي نبرد
و افزونی جاه و فراوانی مال گزندے بآگهي نرساند - بلکه درین دو زمان آزمون منشور[8] فرمان‌پذیري
و خدمت‌گذاري برسر نهاده نشاط اندوزد - و بداستانهای حقیقت نفس بانفه‌درآی را خاموش
گرداند - و هرکه در اصل سرشت بدگوهر و غنوده بخت باشد از شاخسار شناخت برنخورد - و اگر
بهرهٔ بردارد نسیمے از گلشن[9] سرای کردار باو نرسد - هم در افزونی معیشت چراغ خرد برهگذر باد نهاده
ببدمستي گراید - و هم روز ناکامي از شاهراه سعادت برکناره شده طریق بے‌اعتدالي سپرد - چنانچه
سرگذشت امرای بنگاله ازین آگهي مي‌بخشد - داستان پندگذاري و هوش‌افزائي کتابهٔ پیش‌طاق
شناسائي میگرداند - از ایمنی روزگار و آبادی اقطاع و افزایش مال گوهر شب‌افروز بینائي زمان‌زمان

---

(۲) نه ؛ [بی] بروستاق (۳) نسخهٔ [ز] گرفته (۴) نسخهٔ [ل] میرزا درنواحی (۵)
در [چند نسخه] ایشان (۶) نسخهٔ [ی] بدسنیاري (۷) در [بعضے نسخه] بآراستن کار (۸) نسخهٔ
منشور اقبال فرمان‌پذیري (۹) نسخهٔ [ی] گلشن کردار ●

تیرگی‌افزای شد - از بیدانشی و کم‌گرائی سودِ خود را در زیان‌کاری اندیشیده زر اندوختی - و سپاه کمتر نگهداشتی - و سگالشهای نکوهیده بدل راه داده درکمین‌گاهِ شورش چشمِ انتظار گشوده دریغوا (که مظفرّخان رختِ اقامت انداخت) قدرِ بزرگی نشناخته در انتظامِ ملک و لشکر نکوشید - و حساب دانی (که سرمایهٔ اعتبارِ او بود) از دست داده همواره پیشانیِ دل را چین‌آمود[2] چین گویم که ناصیهٔ سر گره‌زده داشتی - بلکه لوحهٔ زبان را بحروفِ شکایت و رقومِ آزردگی سیاه گردانیدے - درین[3] هنگام (که بایالتِ بنگاله سرافرازی یافت) از افزونیِ عاطفت دیوانی و بخشی و امینی بیاوریِ او نامزد فرموده بودند - از کوتاه‌بینی انبار پنداشته برنجِ درشد و دست از کار برگرفته شکوه فروش آمد - و مهمّات را بآن گروه گذاشته خود را از تیمارِ سپاهی و رعیّت باز داشت - در خلوتکدها چه بهنگامها سپاسِ نعمت‌رسیدگی نگذارده گلها سرائیدے و آن غارت زدهٔ آگهی نمیدانست که در ملکِ دار و گیر هرچند یاور بیشتر و یاری ده افزون باشد انجامِ کار را شایستگی دیگر پدید آید - ه ـا آزمندیِ درونی او را باشوب‌گاه برده و از تیرگیِ دل بایستِ زمان در نیافتی - گرفتم که در سودا ربانے رفت - و پایهٔ جاه بهستی گرائید - در چنان فتنه زار چنین زیستن چگونه سزاوار بود - و با طیلسانِ تعلّق راهِ مدارا نسپردن کجا بمنزل رساند ●

دیارِ بنگاله سرزمینی ست که همواره از هوای سفله[4] پرور غبارِ فتنه برخیزد - و از بدگوهریِ مردم خاندانها برافتد - و دولتها زوال یابد - ازینجا در باستانی‌نامها آنرا بلغاک‌خانه نامند - سپه‌آرا بپندارِ جاه درمانده دلاسای آشنا و بیگانه نکردے - و دیگر کاربردازانِ حرص‌اندوز از پاره اندوختن گذرانده بزورستدن هجوم آوردندے - کاشکے درین آزمندی (که خاک بر سرِ آن) یکبارگی از راهِ آزرم بر کنار نشدے - و قدرے بهنجار رفته سررشتهٔ معامله دانی نگسیختی - (هرکه خانهٔ زیردستان خراب سازد - و بدین دستمایه نشیمنِ خویش نگارین‌گرداند) زود[5] آبروی بزرگی او ریخته آید - و بنیادِ زندگی پراگنده گردد - آغازِ درآمدن کارفرمایانِ معامله نشناس به پیرویِ اندوختهای خان‌جهان آویختند اسمٰعیل‌قلی‌خان و سایرِ ترکمانان بپرخاش پیش‌آمدند - و ازانجا (که از کاردانی و عقیدت‌مندی بهره بود) ناملایم برداشته ناشناسی معدهٔ حرص‌آلودِ آن گروه را چاره گزیدند - و کرگ آشتی نموده بدرگاهِ والا روی عزیمت آوردند - سپس با عمومِ ترکمانانِ[6] آن ناحیت در زرطلبی و ... ت گیری ... ن کارگذارانِ صوبهٔ بهار چیره‌دستی نمودند - چنانچه سرحلقهٔ بدگوهران باباخان ب ... ا دردِ دل

... ۲ نسخهٔ [ل] هرگاه که (۳) نسخهٔ [ل] سفله پرورد (۵) نسخهٔ

مي‌سرائيد که تا حال هفتاد هزار روپيه برسمِ ارمغاني گذرانده‌ام - و هنوز صد سوار بداغ نرسيده
تباه‌اندیشان حالِ دیگر تیولداران این صوبه است - (چون ناظمانِ پراگنده دل بارِ خواهش گشودند
و از سیه درونی[۲] در آبادیِ خویش و خرابیِ دیگران همّت گماشتند) زر دوستانِ شوریده مغز آزار یافته
از بد گوهری و تبه رائی گردنِ فرمان پذیري بر تافتند - هشتم بهمن[۳] در حواشیِ دارالملک تانده
آبِ گنگ را گذاره نموده جدائی گزیدند - و هفدهم (که عیدِ قربان بود) ظلمتِ درون را بیرون کشیده
غبارِ فتنه برانگیختند - گرفتم فرمان‌روائی عالم گران‌خاطر است - و باشارتِ همایون دلازاری سپرده
نقدِ مروّت کجا درباختند - حقوقِ نعمت رسیدگی چرا فراموش شد - و نمک‌شناسي چسان
از پیشِ نظر پنهان گشت - قدسیانِ اخلاص را گزندِ جان‌گزا چگونه رهگرای نیستی گردانید - و خردِ
مصلحت‌آموزِ بازرگاني از کدام بادهٔ بیهوشی گزید - سپهرِ گردان دورا چند بگوناگون حکمت آن بد سرشتانِ
تباه‌گوهر را پرده مي‌تنید - و برخی خیرسگالِ عقیدت اندوز را غبارآلودِ ناشناسائی[۴] میداشت - چون
زمانِ آن شد (که بفروغِ نیّتِ گیهان‌خدیو تیرگیهای ملکِ صورت و معنی بروشنی گراید) کارسازانِ
بارگاهِ آفرینش آن ظلمت‌آمودانِ درونی را نقاب از روی برگرفتند - و دهخدای کاخستانِ عنصری را
(که عقلِ صلاح اندیش آزرمِ دوست باشد) خرابه نشینِ خمول گردانیدند - و آن را سرمایهٔ نوازشِ
بسیارے گمنامانِ سعادت‌اندوز ساختند - سر فتنهٔ بنگاله باباخان و جبّاری و وزیر جمیل بودند
دیگر سعید توقبائی و میرزا حاجی لنگ و عرب بخشی[۵] و صالح و میرکی خان و مرتضی‌قلي[۶] ترکمان
و فرخ بیرغلوغ[۷] افروزندهٔ[۸] آتشِ خلاف گشتند - قیاخان در آرَدیسه و مراد خان از فتح‌آباد و شاه‌بردی
سپهدار کانو حرفِ یکجهتی درمیان داشته توفیقِ نیکو خدمتی نیافتند - و با نیروی سترگ
از راهِ یاوری ببازار نیاوردند - نخستینِ اسباب بے راهه رفتنِ عقلِ کم‌گراست - که پای از هنجار
بیرون نهد - و سود را در زیان انگارد - دوم نکوهیدهٔ[۹] ذاتي که تیرگی‌افزای دل بود - و از چراغِ احسان
فروغ نگیرد - سیوم افزایشِ مال - که فروهیدهٔ خردمندِ نیکو سرشت را از جای برد - تا ببد نهادانِ
بیخرد چه رسد - چهارم تباه بسیچیِ رضوی خان در حواشیِ جونپور - بجهتِ اِمارهٔ گذاریِ خالصات
ادهرا (که چندگاه در عهدهٔ او بود) توقّف گزید - اول پیش که پیوندد معاملهٔ داغ را باغراض‌اندوزی
پیش گرفته بودند - چون خطابِ بخشی‌گری بنامِ آن نکوهیده رای بود درین هنگام طامعهٔ[۱۰] آن فرومایهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ب] و از آزوري و سیه درونی - و در [بعضی نسخه] و از آزورزی و سیه درونی (۳) نسخهٔ [ی] هفتم بهمن (۴) نسخهٔ [ل] ناسپاسی (۵) در [بعضی نسخه] بلخی (۶) نسخهٔ [و میرزا قلی ترکمان (۷) نسخهٔ [ی ل] بیرغلیق (۸) نسخهٔ [ی] افروزندهٔ (۹) نسـ نکوهیدگی ذاتی (۱۰) نسخهٔ [ل] رک طمع آن فرومایه ◦

کدا طبع بجنبش درآمد - تصحیحِ پیشین نکرده کار از سر گرفت - و بران تنگ چشمانِ زربندهٔ
هشیار تر آمد - و در اندیشهٔ تباه سراسیمه گشتند پنجم خمول گزینیِ ستوهیده مردِ خیرسگال که شورشِ
هنگامها بگرمانی و نیک‌اندیشی آن دانادلِ سیرچشمِ همّت‌گزین فرونشیند - دران چارسوی گفت و شنود
چنان کسی بر فرازِ ظهور نبود - و غنودگانِ زرمست آهنگِ جستجوی آن گرامی گوهر هم نداشتند
دانش‌پژوهانِ بیدار مغز از هاوری چنین سره مرد بی‌نیاز نباشند - طبیعت کدهٔ آدمی همواره فروغِ
خرد نگیرد - ناچار فارغ خاطری اندرزگوی باید که از زبانِ خود نیندیشیده سزاوارِ وقت بخلوتها
بی‌آموزهٔ خوش‌آمد گذارش نماید - دیگر مردم چگونه و چه مایه باین خیربسیچ آرزومند باشند - ناگزیرِ
سعادت گوهرانِ بدینطور که بدستمایهٔ نیک‌گمانی و والانگهی شناسا گشته از صوابدیدِ او درنگذرند
و پای جست و جوی از مدرسه و خانقاه فراتر نهاده در هنگامهای تعلّق و انجمنهای داد و ستد
تکاپو نمایند - و بژولیده مویانِ برهنه پای دشت و برزن نیز دیده‌وری بکار برده قدمِ جویائی بفرسایند
بو که بیگانهٔ آشناروی در چار شود - و کارها بشایستگی گراید - و تا برآمدِ آرزو از آشنایان و ملازمان
یک دوئی گزینند - تا بایستِ وقت بیاد آورند - و اندازهٔ شناختِ خود گذارش نمایند - و همواره[۲]
صواب اندیشی او بحسنِ جزا پیوندد - و در هنگامِ لغزش بگرم‌خوئی و گشاده پیشانی چاره گرینند
کیمیاسازانِ کارگاهِ اهلیّت بدین شگرف‌کاری از خاکستانِ ناکسی جواهرِ آبدار بیرون آورند - و در قحطسالِ
حقیقت‌گذاری بدین شایسته سامان عشرت اندوزند - و از گزندِ روزگار و آسیبِ آشوب برکناره زیند
ششم ریختنِ آبروی خالدین خان - جلیسر بمیر جمال‌الدّین حسین‌انجو نامزد کرده از تیولداری او
برگرفتند - چون مبلغی برداشته بود مظفّرخان سررشتهٔ مدارا (که انتظامِ ملک تعلّق بدو ست) گسیخته
او را در تنگنای شکنجه بیک دست آویخت - و سرمایهٔ بیمناکی عمومِ زردوستان آمد - بجهتِ آبادی
انقطاع و کم نمودنِ سپاه باندیشهٔ دراز درشد - و نیز دران هنگام (که خانجهان را روزگار سپری شد)
اسمعیل‌قلی خان را برای تسلّیِ فرومایگانِ بدگوهر بی حکمِ مقدّس جایگیر افزوده بود - مظفّرخان
هر دو وجه باز خواست نمود - و از غنودگیِ خردِ مصلحت بین وقت را نشناخت - هفتم بیاسارسیدنِ
روشن بیگ - از عمل‌گذارانِ خالصه[۳] بود - دامن آلودِ خیانت بکابل گریخت - و باشارتِ فتنه‌اندیشانِ آنجا[۴]
بسکاله آمد - و بشورش‌افزائی و بدآموزی بر نشست - چون بمسامعِ همایون رسید فرمان شد که آن
تبه‌کار را بزهم گذرانند - مظفّرخان از زمان‌ناشناسی در آغازِ شورش گسیختنِ تار و پودِ هستیِ او سرمایهٔ
سعادتِ مردم اندیشید - و پیرایهٔ سرکشیِ آن گروه آمد - و از زردستی و خویشتن‌داری بکین‌توزی
... هشتم کفایت‌اندوزیِ ناهنگامِ خواجه شاه منصور دیوان - چون به نیروی اقبالِ شاهنشاهی

---

(۲) و پیوسته (۳) نسخهٔ [ب] خالصهٔ شریفه (۴) نسخهٔ [ی] ازانجا

فتح بهار و بنگاله شد نظام‌بخش جهانیان از کاردانی و دوربینی (ازانکه آب و هوای آن ولایت باسپ
ناسازگار است - و در برخی از محال مردم را نیز طبیعت‌گزا) برای گرمی هنگامهٔ جنود فیروزی در بنگاله
ده بیست و در بهار ده پانزده علوفهٔ سپاه عاطفت فرموده بود - خواجه هنگام نشناخته بنگاله را
ده پانزده و بهار را ده دوازده جواب گرفته فرمان فرستاد - مظفّرخان کاربند حکم شده امارهٔ نویسی
از سرسال برگرفت - و طلبکار فراوان خواسته شد - زردوستان[2] فتنه اندوز را بهانهٔ بدکاری بچنگ آمد
اگر قدرے انصاف داشتی از نیایش گوناگون نوازش شاهنشاهی بکار دیگر نپرداختی - تا بناسپاسی
و گردن‌تابی چه رسد - نهم آراسته شدن بزم صلح کل در پیشگاه سلطنت - گذارش یافت که اورنگ‌نشین
اقبال از دور حق‌پژوهی دانایان ملل و نحل فراهم آورده عیار برگرفت - و بآبیاری بینش آن فراخ حوصلهٔ
ژرف‌نگاه چارچمن آشتی روی در طراوت نهاد - فرومایگان تباه سرشت آن یگانهٔ ملک آفرینش را
تهمت‌آلود ساخته دستمایهٔ شورش گردانیدند - و از آزمندی و حرص‌آمودی بهانه انگیخته در زیانکاری
جاوید فرو شدند - چون پردهٔ آزرم دریده عربده‌آرای گشتند مظفّرخان میر جمال‌الدّین حسین
رضوی خان تیمورخان رای پترداس میر ادهم حسین بیگ غتراغلی حکیم ابوالفتح خواجه
شمس‌الدّین جعفربیگ محمّد قلی ترکمان قاسم‌علی سیستانی عوض بهادر زلف‌علی یزدی یکّه‌آویز
سیّد ابواسحٰق صفوی مظفّربیگ حسن بیگ گرد و بسیارے از بهادران خدمت گزین روبروی
آن گروه باطل ستیز بر ساحل دریای گنگ معرکهٔ نبرد آراستند - و نجات خان با پیوند خویشی
از بیخردی و شتردلی خود را نرسانید - وزیر جمیل پیوست - لیکن دورویی باحلن گرفت - آن گروه
نافرجام هرزبان زدگی خود قدرے آگهی یافته سلسله جنبان مصالحت گشتند - و اعیان دولت از نظر
اعتبار انداخته گوش بران نمی[3] نهادند - و منتظر آن می‌بودند که یکی از بندگان خیرسگال لنگ‌گیریها
بموقف عرض رسانیده منشور عاطفت آرد - ازانجا (که در بارگاه خلافت جرم‌بخشی را وسیله نمی‌طلبند
و پوزش پذیری را بهانه نمیجویند) فرمان سپهرمطاع در نکوهش مظفّرخان شرف نفاذ یافت
و آن پیراهنه روان را بدوید بخشش و بخشایش شادی‌آمود گردانیدند - و در گرمی آویزش قاسم‌نوچه[4]
باسپ بام خود را رسانید - اولیای دولت را چشم بینش باز شد - لابه‌گری و معذرت گذاری
برخاستند - و سرگردانان بادیهٔ خودسری از قدسی مثال تازه جانی یافته جشن نشاط آراستند
چون پای از جادهٔ راستی یکسو شده بود آرزو نمودند که مظفّرخان بمیانجی برخی اعیان لشکر پیمان
نیک‌اندیشی استوار کند - تا بپشت گرمی آن نقش بیم از ساحت ضمیر سترده رهگرای بند
گردند - نخستین میر ابواسحٰق را فرستاده سرایلی خاطر فرا گرفت - چون نشان پشیمانی

---

(۲) نسخهٔ [ب ی] از دوستان (۳) نسخهٔ [ز] نمی‌داشتند (۴) در [چند نسخه] نوجه

حزم‌اندوزی و پاسبانی بگزین روشی انتظام پذیرفته باشد - در کمتر فرصتی آنچه بر زبان گوهربار[۲] گذارش یافته بود بر فراز ظهور برآمد - و کوته نگاهان صورت پرست را توتیای بینائی بدست افتاد * بیت *

بدین قلعگاه امید و هراس * بدلهای بیدار دارند[۳] پاس

آغاز سال بیست و پنجم الٰهی از جلوس مقدس شاهنشاهی

یعنی سال فروردین از دور سیوم

سپاس و ستایش ایزدی که دور دوم بفرخی انجام گرفت - و سرآغاز سیوم چهرهٔ نشاط برافروخت - جای آنست که زمزمهٔ[۴] نیایش جهان‌آرای جان‌آفرین سراید - و بترانهای دل‌افروز صحبت پردازد - لیکن روستائی دهکدهٔ امکان را کدام یارا و چه نیرو که درین سرابستان همیشه بهار طاوس‌خرامی کند - و با لطمهٔ حیرت پیش رو و سیلی جهل از قفا کام شناسائی برگیرد * نظم *

درانجا که هست از خدائی بسیچ * نیایش‌گریهای ما جمله هیچ

دلا زین سخن تا توانی خمش * قدم بربلندی‌ست هش‌دار هش

بفروغ فرخندگی شب جمعه بیست و چهارم محرم سنه (۹۸۸) نهصد و هشتاد و هشت پس از سپری شدن سی و هفت دقیقه نورافروز شبستان عالم را پرتو خاص بر حمل افتاد - عشرت و نشاط را روز نو پدید آمد - وگلبن معدلت را گل اقبال بشکفت - آسمان برزمین سعادت بار شد - و زمین نیرنگی آسمان برگرفت * مثنوی *

بهار عقل را پیرایه نو شد * بهش سرمایهٔ هستی گرو شد

رسید ایام بالیدن جهان را * زمین سرمایه بخشد آسمان را

جهان را تازه شد رسم جوانی * خوش‌آمد باز چندے زندگانی

ازانجا (که آگاه دلان بیدارمغز نقوش انجام از ناصیهٔ آغاز برخوانند - و حسن خاتمت از عنوان کار برگیرند) لوامع دولت روزافزون این دور همایون روشنی‌افزای دیده و دل گشت - و نوید خرابی ناسپاسان آزرم ستیز و فروشدن فتنه اندوزان شورش‌منش رسانید *

و از سوانح بخشیدن باج و تمغا ست - اگرچه درعنفوان اورنگ نشینی بدین مهین بخشش

---

(۲) نسخهٔ [ب ی] گوهراما . و نسخهٔ [ل] گوهرآمود (۳) نسخهٔ [ب] دادند (۴) نسخهٔ که از هرمو نیایش *

حکمِ مقدّس نفاذ یافته بود لیکن از نقاب گزینیِ گیهان‌خدیو و آزرمندیِ پاسبانانِ احکام خلافت سرفراز روائی نشناخت - چه هر بیماریِ درازِ عمرِ دشوار دوا بے فراوان تکاپوی پزشکِ مطاع چاره نپذیرد خاصه که آمیزش[۲] آز و حرص باشد - و انفسیِ طبیب پرده نشین - دریغا سیامنِ والا همّت بتازگی بر نفاذِ آن سترگ احسان اهتمام رفت - و روی در انتظام آورد - (با آنکه قهرمانِ فرمان‌روائی و سطوتِ جهانبانی سرکشانِ روزگار را به نیایش و نیازمندی سرافکنده دارد - و کرا یارا که از قدسی احکام سر باز کشد) لیکن از وفورِ مهربانی بسخنانِ دلاویز آن کهن بیماری را چاره‌گر آمدند - و بر زبانِ گوهرآمود گذارش یافت - نظام‌بخششانِ باستانی و کشورآرایانِ پیشین چندین گرفت و گیر را برای آمادگیِ اسبابِ جهانگیری و انتظامِ شغلِ سلطنت (که دستمایهٔ آرامشِ عالم و پیرایهٔ انجامِ فنونِ عبادات است) روا داشته اند - امروز (که دادارِ بیهمال ملکِ چندین سلاطینِ والا شکوه در حوزهٔ اقتدارِ ما درآورده و خزائنِ انبوه را گنجورِ اقبالِ ما پاسبانی میفرماید) چگونه این بازخواست شایستگی داشته باشد و چسان در ترازوی سنجیدگی سخته آید - عقلِ حقیقت اندوز آنرا ازل[۳] جهانبانی شمرده دستوری داده بود - اکنون (که از فروغِ خیربسیچی گنجهای سترگ در دست باشد - و بدان احتیاجی نے) هرآینه خواستگاریِ آن از شاهراهِ فرمان‌پذیریِ سلطانِ خرد کناره گرفتن و راهِ آزستانِ بقدمِ ناسپاسی پیمودن بود - بنابرین اندیشهٔ صواب اساس یرلیغِ مطاع از مکمنِ عنایت شرفِ صدور یافت که از همگی قلمرو باج و تمغا (که از خراجِ اقلیمها افزون است) را گذارند - و دستِ خواهش از عمومِ بازرگان کوتاه داشته پیرامون نگردند •

زهے نیروی دل و فراخیِ همّت که والا بخششهای افزون از حوصلهٔ روزگار پرتو ظهور میدهد و جهان‌جهان مردم در نشاطِ جاوید سپاس‌آرای میگردند - کجاست حاتمِ طائی و معنِ زایده و دیگر زرپاشانِ همّت افروز - تا قدرے شناسای مراتبِ کرم گشته بسجده‌گاهِ خجالت جبهه سای سعادت گردند • • بیت •

ببوی خلق بهار از خزان همی‌آید • ببذلِ گنج خزان از بهار میسازد

هر دولت پژوهے روشن ستاره (که ابر افضالِ او بدین گونه ریزش کند) هرآینه چمن[۴] پیرایانِ تقدیر زمانِ زمان نهالِ دولتِ او را بالش دهند - کلیدِ جهان‌گشائی بدست افتد - و گنجهای روزگار روی بدان آستان نهد - و بتازگی چهره‌آرای این‌داستانِ آگهی آمدنِ مالِ بنگاله است ببارگاهِ خلافت گذارش یافت که مظفّرخان اندوختهای خان‌جهان را با بسیارے از نفائسِ آن دیار مصحوبِ ... روانهٔ درگاه گردانید - و چگونه از شورش‌گاهِ بدگوهرانِ فرومایهٔ بهار بسلامت برآمد

---

[۲] چند نسخه] که نیش (۳) در [اکثر نسخه] بدل (۴) در [بعضی نسخه] حسن پیرایان •

درین هنگام بپاسبانیِ نگاهبانانِ آسماني داخلِ گنجینهٔ اقبال گشت - و صد و هفتاد و یک نیلِ نامي در حلقهای پادشاهي جای گرفت - رمز شناسانِ جداولِ(۲) هستي مژدهٔ گشایشها برگرفتند - و نقشِ دولتِ روزافزون از دیباچهٔ روزگار برخواندهٔ زمزمهٔ شادي برکشیدند •

و از سوانحِ اختصاص بخشیدنِ میرزا خانِ بیرام خان بوالا منصبِ میرعرضي - اگرچه هر روزے از هفته یکے از سره بندگانِ معامله دان بایں گرامي خدمت سرافراز شدے - لیکن از انبوهيِ حاجتمندان و افزونيِ کارها و گرميِ بازارِ آرزمندي و افزایشِ شکوهِ درگاهِ همایون بر باطنِ نورآگین پرتو انداخت که گزین بندهٔ از بزرگ نژادانِ عالي‌فطرت (که ژرف نگاهي و کارشناسي و بےغرضي و راست‌کاري از ناصیهٔ کردارِ او پیدا باشد) رونق افزای این شغلِ سترگ گردد - تا از فروغِ صلحِ کل خویش از بیگانه و دوست از دشمن نشناخته خواهشهای بهنجار بموقفِ عرضِ مقدس رساند و در زمانِ خجسته(۳) پاسخ برگیرد - و اگر از نیرنگيِ حال (که ناگزیرِ مصطبهٔ دنیا ست) جوابِ پسندیده نشنود ملالے بخود راه ندادهٔ وقتے دیگر بتکرارِ آن جرأت نماید - که درین جهانِ پرآشوب بیشتر بمغزکار نرسند - و اگر بدان راه یابند از بیمِ نادانيِ چیره‌دستان و اندوختنِ پاره و ناشناسائيِ وقت بسا گفتنیها از تنگنای سینه بیرون نیاید - و نابودهای باطل برفرازِ ظهور شتابد - شهریارِ دانش‌پژوه نشانِ خوبیهای ستودهٔ از لوحهٔ پیشانيِ آن اخلاص طراز دریافت - و بایں عالي خدمت شرفِ اعتبار افزود - هر بختورے (که با سترگ رسائي و صواب‌اندیشي نقشِ طمع و ریا بسترد - و از دوربیني و انصاف‌منشي بر دریافتِ خویش پسند ننماید - و همواره(۴) چنین آئینهای نیکو اندیشد - و مقاصدِ خلائق بشایسته مردم بازگذارد) هرآینه جویبارِ اقبالِ او بشادابي گراید - و چهار چمنِ دولت طراوتِ جاوید گیرد • • ابیات •

خوشا شهسوارانِ آفاق پوی • که در دین و دولت ربودند گوی

درین عرصه زین شهسواران یکے ست • که بسیار بستودنش اندکے ست

دو حرفم بود در ستایش(۵) تمام • که افضل بوصف است و اکبر بنام

و از سوانحِ رسیدنِ ایلچیانِ قطب الملک بقدسي‌آستان - اگرچه مرزبانانِ دکن در لوازمِ بندگي و فرمان‌پذیري بشایستگي سعادت نمي‌اندوزند لیکن همواره بفرستادنِ عرائض و پیشکشها خود را وابستهٔ فتراکِ دولت مي‌شمرند - درین هنگام والیِ گلکنده لابه‌گري و نیایش‌گذاري نمودهٔ عرضداشتے با تنسوقاتِ آن دیار بهمایون درگاه فرستاد - ازانجا (که روزگار مهر افزائي و پرورش‌پذیري ست) اید

(۲) در [چند نسخه] جدول هستي (۳) نسخهٔ [ب] خجستگي (۴) نسخهٔ [ب] و پیوسته (۵) حرمسرا [بعضے نسخه] نیایش •

فرستاده فروغ قبول گرفت - و دلهای بیمناک آرامش یافت - و همدرین ولا[۲] آگهي آمد که عادل‌خان بیجاپوري سامانِ نفائس آن بلاد نموده میخواست که چون بندگانِ سعادت گزین حکیم علي را (که بوخشوري رفته بود) روانهٔ درگاه سازد - ناگهاني ساغر زندگی او لبریز آمد - و اجمالِ این تفصیل آنکه آن زنگي‌خرد تباه ساز فرمان‌پذیری شایسته نکردے - و همواره بدستیاری[۳] روباه‌باري از آسیب جنودِ اقبال برکناره بودے - و از خودکامي راهِ سعادت گذاشته آلای گزیده را در نارضامندی ایزدي بکار بردے - و همواره دامنِ عفت آلوده داشتي - ازانجا که از دیرباز روائي‌دارد (که هرکه گوهر شب‌تاب خرد بخاکستانِ طبیعت برآلاید بتکاپوی خود خرابه‌نشینِ نیستي گردد) آن[۴] ناجوانمرد بکوشش فراوان دو خواجه‌سرای را (که گمانِ صفائي داشت) از ملک برید (که یکے از مرزبانانِ دکن است) طلب داشت - چون خواسته نزدیک آمد از بےآزرمي و فرومایگي پذیرا شد - و درخلوتکدهٔ ظلمت‌آمود بهایکے دستِ ناسزا خواهش دراز کرد - آن‌سعادت سرشت پارسا گوهر از پاک دامني و ناموس‌دوستي تن در نداد - و بدشنهٔ (که از دور بیني با خود پنهان داشته بود) کار او بانجام رسانید - ابراهیم برادرزادهٔ او بسعيِ حکمای تذکرهٔ پیشین امیرفتح‌الله شیرازي و برخے سرانِ آن دیار جانشین شد *

و از سوانح پای‌بند شدنِ میرزا علي علمشاهي[۵] و چندے دیگر بدبستانِ زنداني آن غنوده‌بختِ تیره روز با برخے از شور پشتانِ هرزه گوی (چون میرکي و عیدي‌کور و شهاب بدخشي و کوچک یساول) همداستان شده در اندیشهٔ تباه افتاد - و فرومایگان هده[۶] نشناس نوازشِ گوناگون بزاویهٔ فراموشي نهاده در فراهم آوردنِ بدذاتانِ فتنه‌اندوز شدند - تا هنگام فرصت دست‌بردے نموده روی‌ادبار بصوب ناسپاسانِ شرقي دیار نهند - آگهي‌آورانِ راست گذار سگالشِ بدگوهران باز نمودند - و بوالا اشارت چابک‌دستانِ خدمت (پیشتر ازانکه راهِ آوارگي سپرند) بپرسش‌گاهِ معدلت حاضر گردانیدند نخستین دوربینانِ انصاف گزین خرده دانیها بکار برده حقیقت شناس آمدند - و سپس از راهِ حزم اندوزي (که ناگزیرِ مزاج‌دانانِ روزگار است) شاهنشاهِ سعادت پژوه بفروغ دیده‌وري ژرف نگاهي بجای‌آورد - و چون کج‌گرائی تباه بسیچانِ فرومایه پایهٔ ظهور گرفت ازانجا (که اورنگ‌نشینِ هشیار خرام این عنصري کاخ را بنای ایزدي دانسته دیدباني نماید - و درگسیختنِ پیوندِ جان و تن تیزدستي نفرماید) این گروهِ سزاوار نیستي را به بندلاخ فرستاد - مگر میرکي را (که سرمایهٔ شورش بود) نشانِ نومیدي از خطوطِ پیشاني شناخته حکم بیاسا شد - و بسیارے ازشوریده مغزانِ هرزه سگال را رهنموني پدید آمد *

---

(۲) نسخهٔ [ا] همدرین ایام (۳) نسخهٔ [ب] بدسفمایهٔ (۴) نسخهٔ [ا] آن کوتاه خرد ناجوانمرد نسخهٔ [ل؟ بعض‌نسخه] اکبرشاهي (۶) نسخهٔ [ب] حق‌نشناس *

و از سوانح سپری شدن روزگار مظفّرخان - نیرنگ آرای ابداع اقبالِ روزافزونِ گیهان خدیو را (چنانچه بفیروزی اولیای دولت خاطرنشینِ سرخوشانِ بزم حضور میفرماید) بنادر زمانے در شکستِ این گروهِ سعادت گزین چهرهٔ افروز میگرداند - بنقد بادافراهِ لغزشِ عقیدت‌منشان سرانجام مي‌یابد و بعضي از نهانخانهٔ دورنگي بیرون شده بچهارسوی رسوائي مي‌نشینند - چنانچه سرگذشتِ بندگانِ سعادت‌منش و ناسپاسانِ نافرجام بنگاله ازین‌داستانِ حقیقت آگهي بخشد - گذارش یافت که پاسبانانِ احکامِ خلافت درین ملک رفته چگونه بارِ خواهش گشودند - و از خود بیني و کارنشناسي چسان بخوابِ پندار غنودند - و اقطاع‌دارانِ آن سرزمین از شاه راه فرمان‌پذیري کناره گرفته گردِ شورش برانگیختند چون بر ساحلِ دریای گنگ از دو طرف به تیر و تفنگ پاسخ‌آرای شدند از آسماني تائید مخالف باوجودِ انبوهي شرمسارِ ناکامي گشتي - و زمان زمان کارپردازانِ سخت گیر را جرأتے دیگر پدید آمدے - آشفته دلانِ نافرجام چنان خیال بستند که فوجي بجانبِ دارالملک ٹانده فرستاده جنودِ فیروزي‌اعتصام را دودله گردانند - و باین اندیشهٔ تباه میرزا بیگ قاقشال و همزبانان با برخي بدگوهران دورتر از جنودِ فیروزي از آب گذشته بصوبِ آن مصرِجامع غبارِ فتنه انگیختند - مظفّرخان خواجه شمس‌الدّین و میر[2] رفیع‌الدّین نیشاپوري و قاسم علي سیستاني و حسن[3] بیگ گرد و جوقے از بهادرانِ همّت‌گزین را بچاره گري گسیل کرد - فرستادها بپای همّت شتافته عرصهٔ نبرد آراستند و بنیروی سعادت غنیم را گردآلودِ هزیمت گردانیدند - و بسیارے غبار آمودِ خرابهٔ نیستي گشتند - یکبارگي از عمومِ گردن فرازانِ ناسپاس شکیبائي برخاست - بزاري گرائیده زینهاري شدند درین هنگامِ عذر پذیري بزرگانِ دولت را استکبار افزود - و لابه‌گري و نیازگذاري سودمند نیامد - هرچند آشوبِ بهار بگوش رسیدے ازان حساب برنگرفتي - و پیوستنِ سرکشانِ آن ناحیت بخاطر نرسانیدے ازانجا (که مستیِ غرورِ خمارِ ناکامي در پی دارد) آن فتنه اندوزان ببدگوهرانِ بنگاله پیوسته تبه‌کاري از سر گرفتند - و مغروران بکردارِ خود درمانده ملک را بای دادند - چون آمدنِ افواجِ گیتي‌گشای بصوبهٔ بهار بلندآوازه شد فروماَیگانِ بدسگال درگو حیرت فرو رفتند - نه رای آویزش - و نه راهِ گریز درین سراسیمگي سرتابیِ آمرای بنگاله و برهم خوردگیِ آن ملک بیقین گرائید - بمیانجي‌گريِ کارشناسان پیمانِ یکجهتي بسته بآن صوب شتافتند - چون رسیدنِ بدگوهران گرمي پذیرفت بهزارانِ گفت وگوی صواب بسیچانِ مظفّرخان تمرخان و خواجه شمس‌الدّین و جعفربیگ و برخي دیگر را روانه گردانید - تا گڈهي را (که دروازهٔ آن ملک است) پاسباني نمایند - پیش از رسیدنِ این گروه بیک روز سرکشانِ نافرجام آن جای را گرفته بودند - اگرچه عرصهٔ مبارزت آراسته گشت لیکن بیشترے از همراهان

---

(۲) در [چند نسخه] میرزا رفیع‌الدّین (۳) نسخهٔ [ب] حسین بیگ گرد ه

زدو گیهان خدیو را

سوانح ... میفرماید) بنادر زمانـه در شعـبـ
ی اولیای دولت خاطرنشین ...
ین چهره افروز میگرداند - بنقد بادافراه لغزش عقیدتمنشان سرانجام می‌یابد
ین ... چه رسوی رسوائی می‌نشیند - چنانچه سرگذشت بندگان
دورنگی بیرون ... از دامان حقیقت آگهی بخشد - گذارش یافت که پاسبانان
اسانی ناهنجار ... گشودند - و از خودبینی و کارنشناسی چسان بخواب
لک رفته ... از راه فرمان‌پذیری کناره گرفته گرد شورش برانگیختند
طامع‌دارانِ آن ... شدند از آسمانی تائید
مریان گنگ ... طرف به تیر و تفنگ پاسخ‌آرای سخت گیررا جرأت دیگر
انبوهی ... کشتی - و زمان زمان کارپردازان بجانب دارالملک ثانته فرستاده
آشفته دلان ناهنجار چنان خیال بستند که فوجی بجانب و همزبان با برخی
اعتصام را ... گردانند - و باین اندیشه تباه میرزا بیگ قاقشال و مظفّرخان
رتبه از حدی فیروزی از آب گذشته بصوب آن مصرِجامع غبارِ فتنه انگیختند - (۳) بیگ گرد و جوقی
مس‌الدّین و میرزا رفیع‌الدّین (۲) نیشاپوری و قاسم علی سیستانی و حسن آراستند
بهادر ... شکوهمند سپاهی کمیل کرد - فرستادها پای همت شناختند عرصهٔ نبرد
... بسیاری غبار آسود خرابهٔ نیستی
... تمدیم را گردآلود هزیمت گردانیدند - و بسیارے
گسستند - یکبارگی از عموم گردن فرازان ناسپاس شکیبائی برخاست - بزاری گرائیده زینهاری شدند
درین هنگام عذرپذیری بزرگان دولت را استکبار افزود - و لابه‌گری و نیازگذاری سودمند نیامد - هرچند
آشوب بهار بگوش رسیده ازان حساب برنگرفتی - و پیوستن سرکشان آن ناحیت بخاطر نرسانیده
ارالیها (که مستی غرور خمارِ ناکامی در پی دارد) آن فتنه اندوزان بیدگوهران بنگاله پیوسته تبه‌کاری
از سر گرفتند - و مغروران بکردارِ خود درمانده ملک را بای دادند - چون آمدنِ افواجِ گیتی‌کشای
نصرتِ بهار بلندآوازه شد فرومایگانِ بدسگال در گو حیرت فرو رفتند - نه رای آویزش - و نه راهِ گریز
درین سراسیمگی سرتابی آمرای بنگاله و برهم خوردگی آن ملک بیقین گرائید - بمیانجی‌گری
کارشناسان پیمانِ یکجهتی بسته بآن صوب شتافتند - چون رسیدنِ بدگوهران گرمی پذیرفت بهزاران
گفت وگوی صواب بسپهان مظفّرخان تمرخان و خواجه شمس‌الدّین و جعفربیگ و برخی دیگررا روانه
گردانید - تا گنجی را (که دروازهٔ آن ملک است) پاسبانی نمایند - پیش از رسیدنِ این گروه بیگ ... روز
سرکشانِ ناهنجار آن جای را گرفته بودند - اگرچه عرصهٔ مبارزت آراسته گشت لیکن بیشترے از همراهان

---

(۲) در [چند نسخه] میرزا رفیع‌الدّین (۳) نسخهٔ [ب] حسین بیگ گرد ٭

بصرکرهگی تمرخان را به بیدلی سپردند - خواجه شمس الدّین با چندے از ناموس‌دوستان کارنامهٔ مردانگی بظهور آورده زخمی باز گردید - درین هنگام بابا خان قاقشال با بسیارے از بدکرداران سنگسر براک[۲] محل از دریای گنگ گذشته بشورش‌افزایان بهار پیوست - مظفّر خان حسین بیگ غتراغلی[۳] را با لختی مبارزان حقیقت‌اندوز فرستاد - که سرکهازی[۴] گنگ را گرفته مخالف را راه ندهند - آن رودے ست که پیشینیان ازان دریا بریده اند - بهادران عقیدت گزین دران حواشی بخدمتگری نشستند شبے (که طغیان آب و طوفان باد بود - و یتاق‌داران بر بستر غفلت غنوده) گروه خلاف اندیش ازان جوببار گذشته گرد شورش انگیختند - و دیگر بدگوهران (که در برابر مظفّر خان بودند) نیز پیوستند اولیای دولت مورچلهای آن جانب برهم زده روی بدین صوب آوردند - هر روز دلیران پرخاش‌جو عرصهٔ نبرد را آراسته گردانیدے - و هنگامهٔ زد و خورد گرمی پذیرفتے - جانها در پاسبانی ناموس فرو شدے - و گوهر همّت را فروغ دیگر پدید آمدے • • نظم •

دریای مصاف[۵] گشت جوشان • گشتند مبارزان خروشان
شمشیر زخون چو جام در دست • میکرد بجرعه خاک را مست
مرغان خدنگ تیز رفتار • بر خوردن خون گشاده منقار
خونابهٔ تیغ مغز پالای • سرهای سران فکنده برپای

روزے جوقی مخالف از آب گذشته بغتراغلی[۶] دست استیلا برگشود - خواجه شمس الدّین با برخی مجاهدان پیوسته آوردگاه را تازه فروغی بخشید - و به نیروی اقبال روز افزون دست کشاے چیرگی شد - اگرچه دران آویزش حسین بیگ را روزگار سپری شد لیکن غنیم گردآلود هزیمت گشت نوزده روز میان این دو لشکر عرصهٔ جانفشانی آراسته بود - و هربار شکست بران گروه تباه‌کار افتادے از گشایشهای پی‌درپی تیره رایان بدکیش بستوه آمدند - و آوازهٔ رسیدن عساکر گردون شکوه نیز در شکیب‌ربائی یاوری نمود - هرزه درایان باطل ستیز انجمن رازگوئی برساخته درمیان آوردند هنوز (لشکرهای آسمانی‌تائید نرسیده) حال چنین است - دران هنگام (که افواج گیتی‌گشای یکجا فراهم گردد) کار چگونه خواهد شد - ناگزیر ازین رود بدریای گنگ شده بصوب آدیسه پناه بریم و اگر قابو باشد دست جرأت بمورچل نیز گشوده آید - شب بیستم باین تباه اندیشی روان شدند قاسم‌علی سیستانی و جمعے (که درآخرین مورچل بودند) این جنبش را ویرانی دانسته بچیره‌دستی کشتی چند برگرفتند - مظفّرخان ازین آگهی کوس شادی بلند آوازه گردانید - و از دوراندیشی

---

(۲) نسخهٔ [ز] بر اراک محل (۳) در [بعض نسخه] و عنبرعلی را (۴) نسخهٔ [ا] گهاتی (۵) نسخهٔ [ب] نبرد (۶) در [بعض نسخه] بعنبرعلی •

رده آرای شد - مبادا آن فرومایگان بد گوهر فریبی اندیشیده باشند - صبحگاه استیلای مخالف شکیب‌گسل خاص و عام گشت - و بادافراه آزمندي و نخوت گزیني سرانجام یافت ●

و اجمال این داستان عبرت آنکه چون بدسگالان سراسیمه شده کشتي را لنگر گشادند ناشناسان و بسیارے از فتنه اندوزان ازان رود بدریای بزرگ پیوستند - و چندے سفینه بتاراج رفت و سرمایهٔ خمارخواب غفلت شد - (چون معصوم بدان‌جایگاه آمد و از همزباني که داشت توپے بصوب آن مردم سرداد) عموم سپاهیان آن مرزچل را پای همّت بلغزش درآمد - و بے آنکه آویزشي رود غبار آلود هزیمت گشتند - زلف[۲] علي بدخشي و کوچک قندوزي (که عمدهٔ این گروه بودند) با بسیارے از فرومایگان خاک بیحقیقتي بر تارک روزگار بیخته بمخالف پیوستند - و ناسپاسان غنوده خرد فراهم آمده هنگامهٔ شادماني آراستند - ازین آگهي مظفّرخان را سررشتهٔ تدبیر گسیخت - از بدگماني و بیدلي کالیوه شد - نه عقل چاره[۳] گر رهنمای - و نه نیروی سخن شنوي فریادرس - هرچند کارشناسان خیرسگال گذارش نمودند (که از ویراني آن جوق کوتاه بین چه طرف بربندد - و ازین چیره دستي چه سود بردارد - سزاوار وقت آنست که پراگندگي بدنها راه نیابد - و فیروزي جنود بشایسته آگین عرصهٔ مبارزت آراید) این پندگذاري و حقیقت سرائي سودمند نیامد - و زمان زمان آشفتگي حال افزایش گرفت - از اختلاف رای و تذبذب عقل و توهّم بیجا و دشمن نشناسي و درست داري جان سهنجي کار از انتظام گذشت - نه خود سرانجام افواج گیهان کشای نموده پیکار جوي میشد - و نه آمرا را (که جوق جوق بهرجا انتظار خدمت میبردند) رخصت مبارزت میداد بهزاران گفت و گو برخے سپاه را بسرکردگي خواجه شمس الدّین کسیل کرد - که بدان ضرب[۴] شتافته طلبگار قابو شوند - و ناصیهٔ روزگار برخوانده از حقیقت کار آگهي بخشند - جمعے از اندیشهٔ عیال و برخے از شتردلي توفیق همراهي نیافتند - و بسیارے از نکوهیده سرشتي راه بے آزرمي پیش گرفتند هرگاه کارفرمای را دل از جای رود بر فرمان‌پذیران چه گرفت و گیر باشد ●

خواجه گذارش مي‌نمود قدرے راه درنوشته دیدم که از هر طرف گروها گروه مردم بغنیم درمي‌آیند - و زمان‌زمان همراهان جدائي میگزینند - درکمتر فرصتي غیر از مطلب[۵] (که رابطهٔ مصاحبت داشت) کسے نماند - دریافته آمد که عبرت ایزدي لطمهٔ بروی و سیلي از قفا هرگروه خویشتن‌بین نخوت‌آرا میزند - و نهارمندي و عجزگذاري شوریده مغزان نافرجام را سرآغاز دستگیري دارد - ناگزیر دل از جان برگرفته بآن نیمتن حقیقت‌گزین روی در کارزار نهادم - چنانچه آن یکتای عرصهٔ مردانگي زخمها خورده

---

(۲) نسخهٔ [ا] الف‌خان بدخشي (۳) نسخهٔ [ل] چاره‌گر ماند - و نه (۴) نسخهٔ [ز] بدست (۵) در [بعضی نسخه] مطلب جهام ●

بزمین آمد - و زندگانی به نیکنامی فروخت - درین اثنا محمّد علي ارلات[2] (که با او حقوقِ دوستي درمیان بود) رسیده آمد - پنداشتم که یاوري خواهد نمود - آن بیوفای سبکسر نیزه[3] حواله کرد - و من بیچارگی از پای افتادم - نزدیک بود که پیمانهٔ زندگي لبریز گردد - ناگاه میرزا محمّد (که ازو گسسته امّید بودم) مرا بمهرباني برگرفته پیشِ معصوم خان برد - و او دلدهي نموده بقاضي زاده سپرد - دران عرصهٔ عبرت برفرازِ پیلی (که مرا بار داشته بودند) نیرنگیِ چهره‌گشایانِ تقدیر را تماشائي بودم و از شیوا زبانیِ روزگار اندرز مي‌نیوشیدم - و پند مي‌پذیرفتم - (با آنکه آویزشی درمیان نبود - و هنگامهٔ ایشان زمان زمان افزایش یافتی) بد سگالانِ ناسپاس شگرف بیمناکی داشتند - و تذبذبِ سترگ شکیب‌گسل بود - ناگاه فوجی بزرگ پدید آمد - نزدیک بود که انتظامِ بدگوهران پراگندگي پذیرد آگهي شد که وزیرجمیل بآهنگِ دوستي مي‌آید - دلِ رفته بجای آمد - و زمزمهٔ نشاط برگرفت[4] این دو زبانِ دو رو دربی شب (که آبستنِ حوادث بود) گزیده مردم را همراهِ خود گرفته درپیکارآرائي یافته درا گشت - و هنگامِ کار بهرزه گوئي و ژاژخائي بسی دنهای آسوده[5] را برهم زد - و درآخر خاک‌آمودِ بی‌آزرمي گردیده جوهرِ خود را برملا انداخت - و دیرین‌حقوق را برطاقِ فراموشي نهاده بغنیم پیوست - باوجودِ آن مخالف هراسان بود - که انجامِ کار بکجا کشد - و با مظفّرخان نبرد چگونه روی‌دهد - درین اثنا قلعه‌گزینیِ آن سپه سالار بتحقیق انجامید - او درتشخیصِ بایست فرصت را از دست داد - و چندان در گریوهٔ دودلي ایستاد که بجز میر جمال‌الدّین حسین انجو و حکیم ابوالفتح و جعفربیگ و باقر انصاري و تردي بیگ یکّه‌آریز وعیسیِ ترکمان و چندے از ملازمان و خیل‌تاشان همراهِ او نماندند - تا آنکه از واژونیِ بخت زندگانیِ تباه را برفروشدنِ دلیرانه گزیده و با نام‌بودها درشهربندِ ٹانده درآمد - و اندوخته را پراگنده ساختن گرفت - خوشخوئي و گرم خوئي بی‌هنگام چه سودمند آید - و زرافشاني و کالادهیِ بی‌وقت چه هنگامه آراید - آگاه دلانِ هشیارخرام در زمانِ بیکاري ببخشایش و عاطفت دلهای شیرمردان بدست آورده اند - و جان‌گزائیِ ناکامي را بفروغِ دل پیشتر شناسا آمده چاره گزیده اند - بیمناکانِ ناسپاس حصاري شدن را به آمد دانسته ترانهٔ کامروائي برکشیدند - و راهِ دلیري سپرده بمحاصرهٔ آن پرداختند - و چنان گفتارش نمودند که اگر بر جانِ خود بخشوده راهِ ما پیش‌گیرد او را بپایهٔ والای اعتبار اختصاص داده یاوري نمائیم وگرنه دستوري‌گرفته رهگرای حجاز شود - چون همّتِ جان‌نثاري نبود پاسخ‌آرای گشت که ناسپاسي بیراهه روي زبان‌افزائیِ دین ودنیا ست - پاسبانیِ ناموس داشته دریائي[6] سازند - که بدان مشاهدهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ا] ارلان (۳) نسخهٔ [ا] تیر (۴) در [چند نسخه] برگرفته (۵) نسخهٔ (۵) در [...] ... را (۶) نسخهٔ [ل] درمانے ٭

قدسي رفته تاريكي‌زدای غفلت آيد - و عذرآرای لغزشها گردد - بدگوهران شورش‌منش پذيرفته قرار دادند که سيوم بخشِ اموالِ او بازگذارند - ازآنجا (که بر سخنِ آن‌گروه اعتماد نبود - و نگاهبانی قلعه از حوصله بيرون ميديد) برخی رازداران را پنهاني پيشِ معصوم خان فرستاده دست‌گيريهای ديرين بياد داد - و بيست هزار اشرفي روانه ساخته استعطاف[2] نمود - چنان گذارد که بسرنوشتِ ايزدي بشوريدن نه رای خرد پژوهانِ بيدار دل است - اکنون در پاداش آن ميخواهد که پاسبانی ناموس بر خود گيرد - تا بنگاهِ آرامش دست‌زدهٔ حوادث نشود - و در کشاکشِ يغما گريبانِ عرض کشيده نيايد او بدين‌لابه گرائيده پاسخِ دلدهي فرستاد - شبی که آبستنِ تاراج بود ميرزا شرف‌الدين حسين از قلعه گريخته بمنزلِ معصوم خان فرود آمد - گيهان‌خديو در اواسطِ سالِ پيش آن سزاوارِ گسيختنِ تار و پودِ هستي را خلاص فرموده از راهِ دريا فرستاده بود - که (اگر نقوشِ پشيماني از ديباچهٔ ناصيهٔ او خوانده شود - و طرزِ نشست و خاستِ او بر تدارک و تلافي آگهي بخشد) دران حدود جايگير نمايد وگرنه او را روانهٔ حجاز گرداند - درخواجه زاده اثرے از ندامت پيدا[3] نبود - بلکه پيوسته با فتنه‌اندوزانِ هرزه‌درا انجمن آراستی - و در تباه بسيچي کاليوه بودے - مظفرخان از فرمان‌پذيري و خيراندیشي او را زنداني گردانيده انتظارِ موسمِ کشتي مي‌برد - که اين طوفانِ آشوب برخاست - روزِ دوم با برخی نگاهبانان ساخته از قلعه فروشدن گرفت - جمعی آگاه شده تيرها برگشودند - زخمي بمخالف پيوست و از بيدلی تحصّن‌گزينانِ بيمناک شناسائي بخشيده ناسپاسانِ بدگوهر را دليرتر ساخت - سحردم بدسگالانِ باطل‌ستيز پيمانِ استوار فراموش کرده بشورش برخاستند - قاقشالان پيش‌دستي نموده گردِ تاراج برانگيختند - و هرگروهے از جانبے برفرازِ قلعه شتافته آن مصرِ معمور را يغمائي کردند معصوم‌خان بقرارِ خود گرائيده حوالیِ بنگاهِ مظفّرخان آرامش گزيد - تا تيره دلانِ آزمند صفرتکدهٔ ناموسِ او را غبارآگين نسازند - و بيشتر مالها بچنگِ او درآيد - مظفّرخان با چندے از غلامانِ خود سلاح پوشيده سراسيمگي داشت - نه رای پيکار - و نه روی گريز - معصوم با يک‌دوئے آمده گرم خوئی فرو ريان پيش گرفت - درين هنگام غوغائے درونِ حرم سرای[4] او شکيب ربا آمد - چنان قابوئے را از دست داده بدان‌صوب شتافت - آن سرآمدِ فتنه اندوزانِ غنوده خرد بيدار گشته جان بيرون برد همواره ازين جرأت خود را نکوهش کردے - (اگرچه تهيدستانِ بے آزرم را جيبِ آرزو پُر گشت و اندوختهای خدابندگان را برگرفتند) ليکن از شگرفیِ زمانه ميرزا شرف‌الدين حسين زرِ فراوان يافت درين برهم‌زدگي مظفّرخان از دوربيني هشتصد هزار روپيه بکرلاے فروبرد - تا در زمانِ عافيت بکار آيد

(۲) نسخهٔ [ل] استعفا نمود (۳) نسخهٔ [ا] پديد نبود (۴) نسخهٔ [ب] درون نسخهٔ [ا] شکيب‌ربای او آمد ه

آن نافرجام آگهي پذيرفته به نيرنگ سازي آن را برگرفت - و صندوقها را سنگ آمود ساخته دران ژرفاي آب گذاشت - و آن را بروزگاران سرمايهٔ شورش گردانيد - درين چيره‌دستي يغما آن اصبهبد را در همان منزل او ديدباني مي‌نمودند - و برخي را پاي‌بند ساخته به بنداخ فرستادند - و بسيارے از بدگوهري خود بغنيم پناه بردند - حكيم ابوالفتح و راي پترداس به نيروي دل و نور تدبير از تنگناي زندان رهگراي خلاص شدند - و خواجه شمس‌الدّين را سعيد بيگ پاس آشنائي نموده در زينهار خود گرفت - بنقد از آسيب جان‌كاهي رستگاري يافت - ليكن درشكنجهٔ زرطلبي گرفتار آمد و جعفربيگ از بذله گوئي و نكته سرائي ازان بازخواست نيز رهائي يافت - و طرزِ فرستادن او بدان ديار هم از اسباب نجات شد •

هشتم اردي بهشت[2] مظفّرخان را پيمانهٔ زندگي لبريز ساخته بفرِ مناصب و تقسيم ولايت و خواندن خطبه بنام ميرزا حكيم انجمنها برساختند - غرّهٔ خرداد هنگامهٔ ناسپاسان انتظام گرفت و سيه درونان بدگوهر فراهم آمدند - بارگاه خان‌جهان (كه بجهت پيشكش آرايش يافته بود) برپاي شد و پهناي آن عرصه را بسايه‌بانهاي رنگارنگ و فرشهاي گوناگون آراستند - نخست در مدارج اعتبار و بخش‌كردن ملك سخن رفت - و آويزشهاي بدگوهري درميان آمد - و بدستان سرائي حيله اندوزان فرو نشست - و هريك بچيزے خرسند گشته آرامش گزيد - خطابهائي (كه از پيشگاه بے‌دولتي آن بے‌سعادتان بر يكديگر بستند) تفصيل آنرا نگاشته داستان پندپذيري سرانجام ميدهد معصوم‌خان برفراز وكالت نشسته بخان‌دوراني بدنامي گزيد - و باباي قاقشال بخانخاناني و ايالت بنگاله نامزد گشت - جبّاري بخان‌جهاني و سربراهي ده هزار كس قرار گرفت - و وزير جميل بلقب خان زماني و منصب توزك‌بيگي اختصاص پذيرفت - و خالدين اعظم خاني و جان‌محمّد بهسودي خان‌عالمي و عبدالباقي خداوند خاني و ميرزا بيگ بهادرخاني يافت - و لشكرخاني بخواجه شمس‌الدّين و آصف‌خاني بجعفربيگ خيال كردند - اين دوكس بفسون‌سازي[3] تدبير پذيرش را بوقت ديگر انداختند - و عرب غايبانه بشجاعت‌خاني مخصوص گشت - و سعيد خان توقباي را خان ساخته هزار و پانصدي كردند - و بهريكے جايگير و علم و نقّاره نامزد شد - ميرزا حاجي لنگ فرّخ يرغليق فريدون[4] تيمورتاش عزيز دستم[5]بيگ محمّد توقباي محمّد قلي تركمان حمزه بيگ تركمان عبدالله بيگ بدخشي قاسم‌علي برلاس مقصود علي‌كور عوض[6] بهادر ميرزا عرب دوست‌محمّد تولكچي شاه‌مراد قاقشال تاش بيگ زلف علي لنگ خدا بردي غضنفربيگه نوروز بيگ را بمنصب هزاري

---

(۲) نسخهٔ [ل] هفتم (۳) نسخهٔ [ز] بفنون‌سازي (۴) نسخهٔ [ل] فريد و حسين (۵) نصرت اعتصام] رستم بيگ (۶) نسخهٔ [ا] عوض بهادر •

و لقبِ خاني و علم و نقّاره نامزد ساختند - و میرکلان بیگ وفابیگ میرزا کیچک یار بیگ محمّد شُرم بهادر لطیف حسین ایلانچق[2] بابا دوست محمّد مهرعلي محمّد بیگ قربان بیگ بخاني و علم و پانصدي مخصوص گشتند - و چندے دیگر اوباش را خطابِ سلطاني مقرّر شد گمراهانِ بے سر و پا را بخاطر میرسید که باندوختنِ زر و چیره دستي والا پایهٔ امارت توان بدست آورد - غافل ازانکه ناشایسته بارِ بزرگي برنتابد - و بے یاوریِ کارگشایانِ تقدیر خیال پیمائي سودمند نیاید ● قطعه ●

خاقاني آن کسان که طریقِ تو میروند ● زاغ اند و زاغ را روشِ کبک آرزو ست

گیرم که مارچوبه کند تن بشکلِ مار ● کو زهر بهرِ دشمن و کو مهره بهرِ دوست

چون گفت وگوی منزلت و اقطاع سپري شد بسیچِ آن نمودند که خطبه بنامِ میرزا حکیم خوانده بعیش و عشرت پردازند - نیرنگ سازیِ اقبالِ شاهنشاهي بجلوه درآمد - باد بشورشِ طوفاني برخاست - و ابر جوشِ دریاافشاني برزد - از هر طرف دور باشِ قهرمانِ ایزدي هنگامهٔ ناسپاسي درهم نوردیده تار و پودِ آن بارگاهِ عالي و شامیانهای والا و فرشهای بوقلمون گسیخته بخلابها در آورد و هریکے از فرومایگانِ کج گرا[3] انتان و خیزان بگوشهٔ خزید - سعادت پژوهانِ ژرف بین نافرجامیِ بدگوهرانِ فتنه اندوز ازکنایهٔ تائیدِ سماوي برخوانده ترانهٔ نشاط برکشیدند - و بخت‌مندانِ والا نگاه چشمِ عبرت گشوده زمزمهٔ نیایشِ دادارِ بیهمال سرائیدند ● بیت ●

جهان بین که صد رنگ افسون درو ست ● شگرفي ز اندازه بیرون درو ست

خوشا کو دهد جلوه اندیشه را ● کشد زین معاني رگ و ریشه را

درین اثنا آمدنِ جنودِ فیروزي‌طراز گرم آوازه شد - و از آرایشِ بزم وآلایشِ منبر باز آمده در اندیشهٔ دراز افتادند - و از زرمستي و تباه بسیچي ازان ملک بعزیمتِ پیکار برآمدند - در ظاهر میرزا شرف‌الدّین حسین بسري چهره برافروخت - و از راهِ معني معصوم و باباخان - و برخے از بدگوهرانِ شورش‌افزا را درآن ملک معمور گذاشتند ●

سخن بدینجا گذاشته سرگذشتِ صوبهٔ بهار تا رسیدنِ عساکرِ نصرت‌قرین[4] مي‌نگارد - و ناگزیرِ سوانح نویسي بکار مي‌برد - در همان ایّام (که بدگوهرانِ این سرزمین گردِ شورش برانگیختند) بهادر هنگامهٔ ناسپاسي جدا گرم ساخت[5] - او پسرِ سعید بدخشي ست - آن سیاه دل از بدنهادي بناکام از بنگاهِ خویش برآمده - و در فراخنایِ هندوستان بدست‌مایهٔ گربزت چهرهٔ نشاط برافروخت

---

(۲) نسخهٔ [ا] مبعدالحق - و نسخهٔ [ب] الاه الحق (۳) نسخهٔ [ب] کج رای (۴) نه فوج نصرت‌قرین (۵) نسخهٔ [ا ب ل] ساخت - و جهانے در شگفت فرو مانده ●

...بهر ؟ عمل‌گذار سرکار ترهت بود - که اُمرای بهار تارِ ناسپاسي برافراختند - پور بد گوهر را
...ا آنجا گذاشته با سرکشانِ خلاف‌گرا پیوست - و بیاوریِ آن گروهِ نافرجام تکاپو نمود - دریں اثنا دودِ سودا
...ِ دماغِ آن غنودهٔ عقل را پریشان ساخت - مالِ خالصه درگرد آوریِ فرومایگانِ مگس همّت
...رد - و جوشِ شورش زده نامِ بزرگي برخود بست - معصوم خان ازین آگهي سعید را دستوري داد
... آن شوریدهٔ شولیدهٔ رای را باندرزِ پدرانه رهگرای یکجهتي گرداند - آن تباه اندیش را نصیحت
سودمند نیامد - از بے آزرمي خدای مجازي را به تنگنای زندان فرستاد - درکمترزمانے از
بیدانشي و شترد‌لي آن خیره روی زیاده سر را بسرداري برداشته هنگامه آرا شدند - دریں کشاکشِ
بیراهي آوازهٔ عساکرِ گردون شکوه بلندي گرفت - معصوم خان با بسیارے از باطل ستیزان بصوبِ
بنگاله شتافت - و عرب را با چندے از کج‌گرایانِ تباه اندیش در پتنه گذاشت - بو که دریں صوبه
دست‌بردے نماید - و بتاخت و تاراج همّت گمارد - شاهم خان از سعادتِ ذاتي پیمان گسیخته
بحاجي پور علمِ دولتخواهي برافراخت - و بجهتِ آنکه بسیچِ او خاطرنشینِ اولیای اقبال گردد
بر سرِ بهادر فوجے نامزد کرد - آن گروه شکست خورده بازگشتند - و نخوتِ او افزوده شد - سپس خود
لشکرکشیده کامیابِ فتح آمد - و سعیدِ سیه گلیم بگوِ نیستي فرو رفت - محبّ علي‌خان به نیروی
عقیدت بارِ دیگر به‌پیکارِ عرب چیره‌دستي نمود - آن تباه[۳] سگال از پتنه برآمده نبردآرای شد - ازانجا
(که نیّت درست بود - و همّت اخلاص آمود) بر فرازِ فیروزي برآمد - و آن شوریده مغزِ کج‌گرا
پای‌ریشِ خارستانِ هزیمت گشت - و چون شکست یافته بدان‌شهر رسید سعادت‌علي‌خان (که در بدآموزي
پیش‌آهنگي داشت - و بنگاه باعتمادِ او گذاشته بود) از خردمندي ازو روی برتافت - آن غنوده‌بخت
بپورتِ او رفته آویزش نمود - و بکارسازیِ روشنانِ ابداع زخمي راهِ گریز پیش گرفت - و مقارنِ این
محبّ علي خان آن شهرِ معمور را بتصرّف درآورد - افواجِ گیهان ستان روزے چند بسرانجامِ یورش
اشتغال داشتند - پس ازان بعزیمتے درست و عقیدتے دل‌افروز روانه شدند - در حدودِ جون‌پور
ترسون‌خان صادق‌خان غازي خان الغ‌خان و بسیارے از اُمرای نامزد بعساکرِ فیروزي[۴] اعتصام پیوستند
و فوجها را آرایشِ دیگر پدید آمد - در دوکروهیِ غازي پور معصوم خان فرنخودي باردوی بزرگ
پیوست - و چون هرزه درائي و یافه‌گذاریِ او زبان‌زدِ خرد و بزرگ بود چنان مقرّر گردانیدند که او
برسمِ هراولي یک دو منزل جدائي گزینند - بنقد از گزندِ او برکناره باشند - و در پردهٔ آزرم جویای
...سائي شوند - بر ساحلِ دریای گنگ از سرگذشتِ مظفّرخان آگهي پذیرفتند - و کاوریشانِ

حقو

...نسخهٔ [ب] که آن شولیدهٔ رای را (۳) نسخهٔ [ل] آن تباه اندیش بدسگال (۴) نسخهٔ [ل]
(۴) دور

و بعضی زبان از اوهاکی برگشودند - اگرچه برخی را دل باضطراب درشد لیکن دیده‌وران والاگاه از زمانی
بیدولتی را اندازه گرفته در نوشتن آن بساط خودسری از کتابهٔ روزگار بر خواندند - و پذیرای نسیم
فیروزمندی از چارچمن گیتی شده ترانهٔ نشاط برکشیدند - و هم درین نزدیکی محب‌علی خان
و شاهم خان و سمانجی خان و باقی کولابی بحضور اقبال رسیدند - در حواشی شهر پتنه گزین محفلی
انتظام یافت - و بزرگان دولت به پیمان یکجهتی و یکتادلی نشستند - خاطر ازان پرداخته لختی
سخن در رده‌آرائی رفت - و هریکدام جای خود را شناسا آمده بآبادی وقت کوشید - در قول
ترسون خان راجه تودرمل رای سرجن راجه اسکرن مهترخان و جمعی دیگر از بهادران عقیدت‌منش
قرار گرفتند - و در برانغار محب‌علی خان شاهم خان میر ابوالمظفر و طایفهٔ دلیران عرصهٔ جلادت
نامزد گشتند - و در جرانغار صادق‌خان الغ‌خان نقیب خان تمرخان و جوقی از دلاوران نامور تعین شدند
و در هراول معصوم خان فرنخودی شیخ فرید بخاری سیّد ابوالقاسم سیّد ابوالمعالی سیّد عبدالواحد
سیّد عبدالهادی و گروهی از مبارزان شیردل پای‌همت افشردند - و ازانجا (که برخی بزرگان لشکر را
دل دگرگون بود - و طایفهٔ از ناسپاسان بعنوان قزّاقی میگشتند) دور اندیشی و حزم‌آرائی نموده ازین مرحله
سلاح‌پوشی درمیان آمد - و آمادهٔ نبرد بوده ره نوردیدے - عرب و حبیب[۳] و چندے از شوریده مغزان
تیره رای[۴] (که دران حدود غبار فتنه انگیختنی) بآوازهٔ عساکر گردون‌شکوه پی‌سپر تنگناهای خمول گشتند
و بسکالان آردوی بزرگ را (که اولیای دولت ازآنها اندیشه‌مند بودند) قابوئی[۵] گریده بدست نیفتاد
هفتم خرداد لشکر اقبال بمنگیر نزول سعادت نمود - معصوم خان فرنخودی (که از دیرباز سگالش تباه
جوهر هوشمندی او را ظلمت‌آمود داشتی) درخیال آن شد که راجه تودرمل را (که نظام این لشکر
بفروغ تدبیر و شجاعت و اخلاص او باز میگردد) ازهم گذراند - تا سر از فرمان‌پذیری برتابد
و کامی چند فراخ بآرزوی خود زند - گروهی انبوه ازاوباش (که فراهم آورده بود) بآئین شایان[۶] آراست
و چنان خواهش نمود که راجه بنظر خود درآرد - آن سعادت اندوز آگهی پذیرفته عذرآرای شد
و پردهٔ بےآزرمی او دریده نیامد ٭

درین‌هنگام وازون‌بختان بدنهاد بنگاله از گذهی گذشته باندیشهٔ مبارزت نخوت فروش آمدند
و گروهی از قراولان لشکر منصور با پیش‌آهنگان مخالف آویزش نمودند - جلال‌الدّین مسعود وجی
تواچی‌باشی و چندے دیگر گزین دست‌بردے بجای آوردند - راجه تودرمل با دیده‌وران آگاه دل
و سعادت‌گزینان بیدار بخت انجمنی ساخته بچاره‌گری نشست - بسیارے از نیروی پُردلی و دید

---

(۲) نسخهٔ [ا ل] لاابالی (۳) نسخهٔ [ا ب ل] و چیله (۴) نسخهٔ [ل] لبعرای (۵) در [بعضی نسخه]
قابوی گزنده (۶) در [چندنسخه] سان ٭

بیرنگی اقبال شاهنشاهی پاسخ گذاردند که همّت بازوی تائید آریخته معرکهٔ کارزار آرایش یابد
و بوجهی ازینگ نگاهبان هشیار خرام چنان گذارش نمودند - که امروز تندباد شورش از هرطرف برخاسته
یک اندیش نیک سگال از دو روی تباه بسیچ باز دانسته نمیشود - و از معصوم خان فرنخودی (که
برگزیدهٔ گوناگون احسان گیتی‌خداوند است) خاطر آرامش ندارد - حصاری شده راه دوربینی سپردن
سزاوار می‌نماید - چندے (که بضرورت بدان گروه نافرجام پیوسته اند) خود را بمعسکر اقبال میرسانند
و از چگونگی همراهان آگهی بسزا روی‌میدهد - از کاردانی و حزم اندوزی آخرین رای پذیرفتند
چون قلعهٔ منگیر گنجائی جنود فیروزی‌اعتصام نداشت ازان گذشته سرزمینی شایستهٔ حصار گزیدند
شازدهم اُمرای خدمتگذار مورچل گرفتند - و در فروبردن خندق و بر آوردن دیوار کوشش رفت
در کمتر فرصتی چهار دیوارے پلند بهنجار انتظام یافت - و حصار شهر پایهٔ ارک گرفت - بیست و چهارم
تیره رایان باطل ستیز بدان حوالی گرد شورش برانگیختند - و بتوپ و تفنگ هنگامهٔ پاسخ‌آرائی
گرمی پذیرفت - همواره جوانان چابک‌دست از هرطرف عرصهٔ مبارزت آراستی - و کارنامهای مردانگی
چهرهٔ نشاط افروختی - درین زد و گیر سیارے از اردوی انجم شکوه خاک بیحقیقتی بر تارک بخت
افشانده بغنیم پیوستند - سرگروه این گروه کج‌گرا ترخان دیوانه و همایون قلی شاه دیوانه بودند
از آسمانی تائید بکمتر زمانے غبار بے‌راهه روی فرو نشست - و ازان گروه جوق جوق آمده سجود
نیایش بجای آوردن گرفتند •

و از سوانح نولختن و فرستادن میرزا کوکه بشرقی دیار - چون از رازداران حریم قدس داستان
شرمندگی و پشیمانی کوکلتاش بمسامع حقیقت نیوش رسید گیهان‌خدیو پوزش پذیرفته بفنون
نوازش پایهٔ اعتبار افزود - و بمنزلت منصب پنج هزاری اختصاص گرفت - درین هنگام عرائض
مجاهدان فیروزی بدرگاه خلافت آمد - سرگذشت قلعه‌گزینی و بدگوهری همراهان و هجوم مخالف
و التماس کمک بتازگی گذارش یافته بود - شهریار دیده‌ور بسرانجام لشکر اشارت همایون فرمود
کوکلتاش از سعادت وری و نیک‌اختری جویای این خدمت آمد - بو که بتدارک ایّام گذشته
چهرهٔ افروز نیکوبندگی گردد - از فروغ راستی خواهش پایهٔ قبول یافت - بیست و نهم بخطاب
خان‌اعظمی سربلندی بخشیده دستوری دادند - و سیّد عبدالله خان قاسم خان میرزادهٔ علی خان
عشقی خان مختاربیگ یونان بیگ سکندر چکنی[۲] حیدر دوست قادرعلی لسنا ذکریا قنبرسهاری
و دیگر بهادران کارطلب را همراه گردانیدند - و رهٔ گرایان بادیهٔ خدمت بگران مایه خلعتها
و گزین اسپان سرفرازی یافتند - و منشور والا بنفاذ پیوست که چون کوکلتاش بفیروزی جنود

(۲) در[بعضی نسخه] جکنی •

پیوندد امرای عالی‌شکوه و دیگر مبارزانِ سعادت سرشت بفروغِ عقلِ دور اندیشِ او راه گرای نیکو بندگی گردند *

و هم درینولا حکیم ابوالفتح بناصیه سائی آستانِ اقبال سعادت اندوخت - و برهم‌زدگی بنگاله و ناسپاسی سپاهِ آن‌دیار بشیوازبانی گذارش نمود - و انداختنِ خود از فرازِ دژ و ره نوردیده آبله‌پای شدن و بدستگیری قدسی‌توجه بدامن رسیدن گذارده سجودِ نیایش بجای‌آورد - و عرضه داشت که میرمعزّالملک اگرچه نخست از تیره‌رائی و بدگوهری با گروهِ شورش‌افزا یکتائی‌گزید لیکن از دوراندیشی راهِ جدائی سپرد - شگفت آنکه درین زمان (که هنگامهٔ ناسپاسان روی در شکست دارد - و سواطعِ اقبال روز افزون) آن تباه بسیچِ عربده‌کار در جونپور هرزه درآئی میکند - و بد نهادانِ واقعه جوی را فراهم می‌آورد - و مولانا محمّد تبریزی[2] در ژاژخائی و فتنه اندوزی دو ا دوش کام برمیدارد - پرتوِ بشارت تافت که اسد خان ترکمان از مانکپور بآن‌حدود شتافته آن زیاده سرانِ آشفته‌رای را بدرگاه همایون آورد - آن عقیدت‌گزین کاربندِ فرمان شده شایستگانِ نیستی را بدست آورد - در حدودِ قصبهٔ اتاوه کشتی بدگوهران در موج‌خیزِ دریای جون فروشد - و عالم لختی از آلایشِ نادرستانِ کج‌گرا پاک گشت و از حزم اندوزی و کارشناسی والا فرمان بخان اعظم مصحوبِ رامچند شرفِ صدور یافت که میر علی اکبر برادرِ خردِ معزّالملک را از زمانیه مسلسل بدرگاهِ والا روانه سازد - اگرچه بهنگامهٔ ناسپاسان در نیامدے - لیکن همواره بپیغام‌گذاری و هرزه‌سرائی افروزینهٔ شورش شدے - با کوکلتاش در[3] مقامِ سرکشی و حیله اندوزی درآمد - ازانجا (که معامله دانِ دیده‌ور بود دستان‌فروشی سودمند نیامد رام‌چند و حیدر دوست او را ببارگاهِ[4] خلافت آوردند - رافتِ پادشاهی دست از سیاست باز کشیده بدبستانِ زندانی فرستاد *

و از سوانح دریده‌شدنِ طیلسانِ تزویرِ شیخ قطب - در قصبهٔ جلیسر از مضافاتِ دارالخلافهٔ آگره زاویهٔ سالوسی آراسته داشتی - و راهِ ساده لوحان زده روزیٔ خود فراخ گردانیدے - ناگاه شیخ جمال بختیار بدامِ تسویلِ او درآمد - و نیرنگیِ حیله را کرامات اندیشیده در قدسی‌محفل گذارش نمود ازانجا (که جویائی سره آدم خوی‌ستودهٔ گیهان‌خدیو است) دیدنِ او آرزو کردند - چون ایزدِ بیهمال در پاسبانی آن یکتای بزمِ آفرینش توجّه دارد چنان بر پیشگاهِ ضمیرِ آسمان پیوند پرتو انداخت که نخستین چندے کارآگاهانِ دیده‌ور (که از نقشِ کردارِ بیرونی اندیشهٔ درونی دریابند - و رازهای پوشیده از لوحهٔ پیشانی برخوانند) باید فرستاد - اگر دریافتِ این‌گروه معاضد افتد رفتن بصومعه سزاوار - وگرنه دستمایهٔ گرویدنِ[5] فراوان مردم گردد - میرزا خان و حکیم ابوالفتح (که در

(۲) نسخهٔ [ا ل] یزدی (۳) نسخهٔ [ب] در معرکهٔ (۴) نسخهٔ [ا] بدرگاه والا (۵) در [بعضے نسخ]

حقیقت‌آموزی اورنگ‌نشینی فرهنگ‌آرا دیدهٔ بینا را توتیای شناسائي میکشیدند) باین خدمت نامزد شدند - از دوربیني و راست اندیشي بر خرابیء ظاهر و باطن او آگهي یافته درپیشگاه عدالت آوردند - خدیو جهان دریافت ایشان بتراروی دانش سخته به بندخانهٔ زندانی جای داد - تا از فروهیده خوئیء مردم فریب بازماند - و حق هم‌آغوش باطل نگردد - شیخ جمال سجود نیایش بجای آورده هشیار مغزي از سر گرفت - و آن تهیدست تزویر فروش شرمسار کردار آمده بیچاره‌گري نشست ●

الحمد لله که بمیامن دانای رموز انفسي و آفاقي بسا مکراندوزان روزگار و ترفند گذاران خیره روی از تبه کاري برآمده ره نوردِ صفوت سرای سعادت آمدند - و از سجّادهٔ تلبیس بر خاک نیازمندي روی نهاده از خود بیني بحق پرستي شتافتند - بزرگان باستاني بیشترے در پیراستن ناراستان صورت تکاپوی نموده - و از دشوارکاري و ناتوانائي بآراستن دروغ زنان معنی کمتر پرداختن امروز از فروغ ایزد شناسیء خدیو آگاهي این کار سترگ نیز بانجام میرسد - فروهیده مرد انصاف‌گزین داند که پیرایش صورت و معني و آرایش ظاهر و باطن چندین گروها گروه در زمان باستاني بهمّت یک کس پرتو ظهور نگرفته - و گوناگون مردم از تفسیده دشت تقلید بشهرستان تحقیق نیاسوده ازین پیش سخن بقدر دریافت مخاطب از خلوتکدهٔ کمون ببارگاه ظهور مي‌آمد - امروز باندازهٔ حال متکلّم پذیرائي فیض میگردد - اشرف برادران در نیایش آن جهان بینش چه خوش مي‌سراید ● 　　● نظم ●

ساقیء قرابهٔ سبکدست ● ساغرشکن حریف بدمست
صرّاف عیار قلب کاران ● نقّاد ضمیر کم عیاران
با دانش و بینش فلک‌سیر ● بگرفته عیار کعبه و دیر
بر مسند کبریا نشسته ● صد بتکدهٔ ریا شکسته
بر بسته دکانچهای تزویر ● بگشاده نقاب خاک و اکسیر
بر تخت بفقر بوده خرسند ● اطلس بگلیم داده پیوند
بر تاج فشانده آستینها ● بر تخت کشیده اربعینها

سر بلندي یافتن شریف خان (۲) باتالیقیء شاهزادهٔ سعادت‌سرشت سلطان مراد

کار آگاهان بیدار دل و معامله دانان هشیار مغز یکتائي گزیده اند - و براهین عقلي و امارات

(۲) ؛ [ب] یوسفخان ●
[ب] نبود ،

عرفی هست بیکدیگر زده - که کارهای دینی و دنیاوی و فیاوارهای صورت و معنی از خرد صواب‌اندیش انتظام گیرد - و به این چراغ آگهی بی بصفوت‌گاهِ آرامش نتوان برد • نظم •

چه نیکو متاعیست کار آگهی • کزین نقد عالم مبادا تهی
جهانِ آگهی راست کاندر جهان • بود آگه از کارِ کار آگهان

صوری نکوهیده خوبان و آموزهٔ نیکوان آموزش یابد - و ازین نمطِ زندگانی کامِ دل توان برگرفت و مقصود بهام آورد - در هزاران یکی پدید آید که بےمیانجی پذیرای[2] آن پرتو گردد - و از گزند همنشینانِ بد برکناره زید - [هرگاه یکتایانِ تجرّد گزین (که همگی بسیجِ ایشان دست از اختلاط ناشتنی است - و دل از غیر را پرداختن) برای انتظارِ آن تابشِ حقیقت نشسته در آموزش کام همّت بر دارند - و بدبستانیِ هنگامه شناخته عقلِ هیولانی را بنقوشِ بینائی آرایش بخشند] پیدا ست که بختمندانِ کثرت‌آرا چگونه در گوهرین ساختنِ دل بصحبتِ شایسته سرشتانِ خردپژوه آرزومند باشند - و (هرگاه شورشِ طبیعتِ ناپیدا و نیرنگیِ نفسِ بوقلمون و ناروائیِ عقلِ ده خدای و رنگینیِ بساطِ دانا فریب و انبوهیِ صورت پرستانِ خویشتن دوست و بےتوجّهیِ طبیبِ انفس فراهم آیند) جای آنست که دلهای شناسا خون پالا و پایهای طلب آبله‌ناک گردد - و بجست و جوی سخت و بےآرامیِ شگرف پای تکاپو فرساید - هرکرا بخت بیدار باشد و عنایتِ ایزدی یاور ازین شورستانِ خطرناک بسعادت جای عافیت رسد - و بنزهت‌گاهِ اطمینان رختِ اقامت اندازد ... پایندگیِ مقصود پیوستنِ نیک‌مردانِ خیرسگال است - تا اوّلین پایه بدستمایهٔ آموزگاری همنشینِ بد و دمسازِ تباه برکناره شود - و نقشِ نکوهیده سیرتها از لوحهٔ خاطر سترده آید - آنگاه ... صافی و کوششِ فراوان بستوده خوبها آراستگی جوید - بو که از بختمندی و ستاره روشنی ... ظاهر و باطن گردد - و آزمونِ گروها گروه مردم و گوناگون آدمیان است که پیرایهٔ دولتِ سرمدی

... ث لو

• ابیات •

... بعهدِ دراز
... خوانند نقشِ هنرنامها
... ر بود • در دولتش بر جهان بار بود

... روزگارِ شجاعت خان - درین ایّام (که بدگوهرانِ شرقی دیار

(2) نسخهٔ [ب] پذیرا •

از بیم چشم زخم همواره سپندسوزی بکار برند - و فراوان نیایش داداز بیهمال نمایند - و در پیش گاه خلافت داشته اندرزهای سعادت افزا و پندهای دل افروز گذارش فرمایند - و از مهراندوزی و عاطفت بیمزبانی خویش از آفت نکوهیده مصاحب باز دارند - و از دوربینی و ژرف نگاهی بآن هیدبانی بسند نفرموده بابریان اخلاص اندوز و روزگاردیدگان خدمتگار را باتالیقی نامزد گردانند تا از گفتار و کردار شان سعادت آموز و خرد پیرا باشند - و دیگر پرستاران نیز بدان آئین گرائیده فروبینش افزایند - و از دورباش سطوت هنگام غیبت از محفل همایون ناسزائی نتواند خود را بعنوان نیکوئی فروخت - و نکوهیده خوئی بتزویر پیشگی راه نیابد ٭

المنّة للّه که دریں فرخنده روزگار[۲] کشورخدائی این ستوده خوی را چون سایر گرامی صفات بروجه کمال دارد - و ذات مقدّس بے آموزش آخشیجی از دبستان ایزدی فنون آگهی بپذیرد - و گزندے از طبقات عالم بدان نزهت گاه تقدّس نرسد - و با این والا پایهٔ شناخت و عالی رتبهٔ کارکرد بر بساط نیایش و نیازمندی بر نشسته یتاق داری جهان برقلمون نماید - و از میامن آن پیکر نورانی تکوین بیگانگی و دوران محفل همایون بگوناگون سعادت رسیده سجود سپاس گذاری بجای آرند و عالمیان از اقلیمهای دور دست نورپذیر نیّر اقبال شده روی التجا بدرگاه سلاطین مطاف[۳] آورند ازینجا پایهٔ حق پژوهی فرزندان رضاجوی قدرے توان شناخت - و مرتبهٔ حقیقت اندوزی آن والا نژادان بحضور بسوصلهٔ قیاس توان آورد - زمان زمان باصناف تربیت و عاطفت اختصاص می یابند و بانواع عنایت چهرهٔ نشاط می افروزند - چنانچه شهریار دوربین دریں بهار دولت تازه توجّه بفرزند عقیدت گزین سعادت پژوه سلطان مراد فرمودند - هشتم امرداد شریف خان را (که باقدم نسبت جوهر بختمندی از ناصیهٔ حال او تابش میداد) باین گرامی خدمت سرافرازی بخشیدند - هم آئین خود را رونق افزود - و هم پایهٔ اعتبار آن بابری بلندی گرائی شد - او بسپاس گذاری این مهین بخشش گزین جشنی اندیشیده استدعای مقدم شهریار عقیدت دوست نمود - آن کامروای دودمان اخلاص ملتمس او را پذیرفته سرمایهٔ جاودانی مباهات کرامت فرمود - و چهرهٔ دولتمندی او فروغ دیگر گرفت ٭　٭ ابیات ٭

یکی محفل عیش دادند ساز ٭ که دوران خیارد بعهد دراز

فراهم شد از شرق هنگامها ٭ که خوانند نقش هنر نامها

فراوان درو نعمت و ناز بود ٭ در دولتش بر جهان باز بود

و از سوانح سپری شدن روزگار شجاعت خان - دریں ایّام (که بدگوهران شرقی دیار

---

[۲] ب] - روز (۳) نسخهٔ [ب] پناه ٭

غبارِ شورش برانگیختند) برخے مخلصانِ حقیقت اندوز و سوداگر منشانِ معامله شناس را از ولایاتِ دوردست فرمانِ طلب شد - و بوالبغ والا نفاذ یافت که اُمرای گجرات و مالوه از یورشِ دکن دست بازکشیده آمادهٔ خدمت باشند - وجیهي یساول[۲] بآوردنِ شجاعت خانِ روانه شد - اوائلِ تیر او از سارنگ پور بخاکبوسِ آستانِ قدسي رهگرای آمد - و بنخستین منزلِ پیمانهٔ زندگیِ او لبریز گشت و ستارهٔ پایندگي بنشیب‌گاهِ نیستي فرونشست - عوض[۳] بیگ برلاس و محمّد قاسم و هزاره بیگ و خسرو و خدا قلي و بسیارے از نوکرانِ بے‌آزرم و ناسپاسانِ پریشان سر همداستان شده حاجي شهاب‌الدّین را بسرداري برداشتند - و گم‌نامي را بلند آوارگي و خاکباري[۴] را تاجداري نام برنهادند و باندیشهٔ نکالِ جاوید در کمین‌گاهِ فرصت نشستند - پایانِ شب بیشترے با پرتالِ لشکر همراهِ بنه و بار رہ نوردیدند - و برخے گرمیِ شغلِ کوچ داشتند - بدگوهرانِ آزرم ستیز هنگامه آراسته در شورش زدند - فریادے سترگ برخاست - و آوای عظیم درگرفت - پسرِ او قویم خان جویای آگهي شد - و بگزندِ جان فرسا نقدِ زندگي درباخت - شجاعت خانِ بیرون شتافته زبانِ پرسش برگشاد - و خود را آماجگاه یافته ازان وحشت‌جای دیوبار و آشوب‌گاهِ دهشت‌انگیز بخیمه شتاب‌آورد آنجا نیز تا رسیدنِ لشکر گزندے چند بار رسید - هنوز رمقے از جان بود که پیش‌خدمتانِ حقیقت‌اندوز و نزدیکانِ کارآگاه بعماري درانداخته روانهٔ سارنگ پور شدند - و از بختہ کاري و زمانه شناسي چنان رہ‌نوردیدند که بسیارے زنده انگاشتند - و چندے بدان تصوّر یک گونه همراهي‌گزیدند - آن دوربینانِ فراخ حوصله و کارشناسانِ راست‌کردار در کمتر زمانے بحصارِ آن شهر پناه بردند - و مژدهٔ رستگاري برزبانها انداخته کوسِ شادماني بلندآوازه گردانیدند - گردِ شورش فرونشست - و بدسگالان کناره گرفتند شگفت‌تر آنکه بربنه و بار او دران صحرای بے‌باور و بیابانِ بے‌زینهار دست‌بردے راه نیافت - و با هجومِ یغمائیانِ خیره رو و غارتگرانِ شوریده مغز بعافیت‌گاه پیوست - بیشترے زربندگانِ ناسپاس انجامِ کار دانسته بدست درازي و کام ربائي گامِ سرعت برداشته بودند - خبرِ زندگي یاوري نموده برخے بپاسباني برخاستند - تبه بسیچانِ بے‌هنجار و کوته اندیشانِ درار سودا هراس‌گرفته راهِ خمول سپردند در اندک فرصتے بدکارانِ تباه اندیش بقهرمانِ معدلت گرفتار آمدند - و بگوناگون پادافراه عبرت‌نامهٔ جهانیان گشتند - عمدهٔ اسبابِ شورش بدگوهري و سیه دلیِ قلقچیانِ فرومایه و سخت‌گیري و نارسائیِ آقا بود - سرباری مواجبِ سپاهي به بیحسابي بازداشتے - و بنکوهیده دشنامها سرزنش کردے - و ناخوش سخنانِ قهر برگذاردے - اخلاص‌گزیني و خیرسگالي ناپدید - حقیقت‌گذاري و نمک شناسي کمیاب - و درشت خوئي و سست پیوندي را بنیاد محکم - چرا درین آشوب

(۲) نسخهٔ [ب] برخے یساول (۳) نسخهٔ [ا] عیوض بیگ (۴) در [بعضے نسخه] خاکساري را

دیده‌وری و نیروی راستی پاسبانی مال نماید - و در نگاهداشت بندگان خدایگانی همّت برگمارد و در داد و دهش و درشتی و نرمی میانه روی را شاهراه شمرد - و با دوست و دشمن یکسان زیستن از راست میزانی داند - و بایست وقت و سزاوار حال از دست ندهد - و زراندوزی را بهین کار نه انگارد و بگشاده پیشانی و شیرین زبانی و دل توانگر و خاطر مهربان و انصاف بردوام زندگی نماید و چشم ناتوان بینی بربسته درفراخ حوصلگی برگشاید - و دکان مکسل پسندی و سخت‌گیری برچیده از جهانیان بازرگانی بهنجار را بفراوان‌نرخ برستاند - بو که بدین شگرف‌طرازی گروها گروه مردم از چهار سوی سود و زیان بیرون شده در سرابستان عقیدت عشرت جاوید اندوزند - و مستوفی را جز لوازم نیک‌بسیچی و ناخن زدن و باقی کشیدن و مال افزودن کارے نباشد - و غرض از میانه برداشته سررشتهٔ اماره[۲] را یتاق داری نماید - خواجه از جادهٔ خویش پا کشیده کفایت اندوزی پیش گرفت - و شورش زمانی و دستبرد روزگار را منظور نداشته بازخواست بقایا درمیان آورد راجه تودرمل عرضه داشت که اولیای دولت هنگامهٔ نبرد گرم دارند - و بازار سرببازی تیز[۳] - و آویزش جانفشانی و دل‌شکری درمیان - کارپردازان سلطنت از بے تاملی و وقت ناشناسی در چنین معرکهٔ زد وگیر داد و دهش را سر کیسه بربسته مال برگرفته را باز می‌طلبند - این بار یافت را چه توان نام نهاد - و طلبکار بے هنگام را از کدامی گروه توان شمرد - شهریار معدلت‌دوست او را از تصرّف باز داشته بشاه قلی خان محرم حواله فرمود - و منصب والای وزارت بوزیر خان باز گردید - مبارزان شرقی دیار ازین سترگ عاطفت کمر جانفشانی از سر بستند - و پای جوانمردی پیشتر نهادند بسیارے از ناسپاسی[۴] به نیایش‌گذاری آمدند - بو که بصفحتگاه عقیدت نیز گذاره نمایند - و از آسیب جان‌گزائی و تباه‌بسیچی برکناره زیند ٭

و از سوانح دستوری یافتن گوهر اکلیل خلافت شاهزاده دانیال بصوب اجمیر - اورنگ‌نشین فرهنگ آرای از دستگاه حق پژوهی و دیده وری بدو گونه ایزدی پرستش کاخ دولت بر افرازد و اساس فرّخوی روز افزون بران نهد - نخستین از دوام آگهی سعادت نامهٔ کردار را فروغ حقیقت بخشد و از دمسازی خرد (که خانه خدای این نگارین سرا ست - و معامله گذار این چارسوی داد و ستد) طبیعت را فرمان‌پذیر دارد - و درین عبادت دگرگونی نرود - و ازانجا (که اسپهبدی سپهبد سپهرسرای را نقاب پیشوائی جهان معنی ساخته است) آنچه ظاهرنگاهان صورت‌گرا پرستاری دادار بیهمال شمرند بجای آورد - و باندازهٔ مزاج زمانیان پذیرای کمی و افزونی گردد - چه همگی مقصود

---

۲) نسخهٔ [ا] حساب اماره را (۳) نسخهٔ [ل] لفظ تیز نیست (۴) در [چند نسخه] سپاسان ٭

پاسبانیِ سادهلوحان است از کجروی و تباه سگالی - و صاف داشتنِ عرصهٔ جهان از غبار کوته اندیشی زیارتگریِ تربتهای غنودگانِ بیدار دل ازین گونه انگاشته اند - اگر توسّل بروحِ آن دادار پرست مطلوب است آنجا دوری و نزدیکی نگنجد - و اگر بزرگداشتِ فرسودهٔ خاک در نظر شریک معبودی و بتپرستی - درین هنگام (که معنیپژوهانِ حقیقت اندوز افزایش گرفتند - و دیدهورانِ گوهرشناس روائی یافتند - و کوته بینانِ صورت پرست در لباسِ سعادتگزینی(۲) در آمدند) از ساحتِ اندیشهٔ گیتیخداوند نقشِ لزومِ این گونه عبادت ستُرده آمد - خاصه دریغولهٔ که بدان حوالی شغلِ ملک آرائی نبود - و بارگاهِ خلافت را گوناگون کار در پیش - ناگزیر ازان عزیمت باز آمده وقتِ گرانمایه را بسزاوارِ آن آباد گردانیدند - لیکن (چون آن مشهد فیض وسیلهٔ بخششِ فراوان میشد و بسیارے آرزومندان کامیاب خواهش میگشتند) بخاطرِ آسمان پیوند پرتو انداخت که یکی از فرزندانِ والاگوهر بدان قدسیمطاف شتابد - و خواهشگرانِ بادیهٔ انتظار را بوایه رساند - نوزدهم امرداد آن نیّر آسمانِ اقبال را دستوری دادند - و شیخ جمال و مادهوسنگهه و شیخ فیضی و جمال خان و برخے نزدیکانِ عتبهٔ دولت را همراه فرمودند - چهارم شهریور آن یکتا خدیوِ آفرینش را بگوناگون مال برکشیدند - و جهانے لبریزِ بخشایش آمد *

و از سوانحِ فرستادنِ حکیم‌الملک بصوبِ حجاز - از آزورزی دل بدنیا بسته بود - و این اندیشه گردِ خاطرِ او نمیگشت - ببادافراهِ لغزشها دستوری یافت - چندانکه وسائل برانگیخت سودمند نیامد پنجم با همگی اندوختها روانه شد - و چشمِ حسرت بازپس نگران *

و از سوانحِ رسیدنِ شاهزادهٔ والاگوهر از خطّهٔ فیض‌بخشِ اجمیر - در کمتر زمانے بدان سرزمین گشاده رو و فراخ دامن شتافته صلای اتصال درداد - و عمومِ تهیدستانِ آرزومند شادکامیها اندوختند هشتم بسجدهگاهِ مقدّس ناصیهٔ بختمندی را تابشِ دیگر شد *

و همدرین روز یکے بدرگاهِ همایون آمد - نه شکلِ گوش داشت - و نه شکافِ آن - شگفت‌تر آنکه گفته را بے تفاوت شنودے - همانا زمزمه سازانِ بارگاهِ تقدیر طنطنهٔ سترگیِ(۳) این دولتِ ابدی اعتصام بگوشِ جهانیان میرسانند - و نیرنگیِ اقبالِ روز افزون بے گوشانِ روزگار را سامعه افروز آمد *

و از سوانحِ اعتبار افزودنِ اعتماد خان گجراتی - از شایسته کرداری (که در عنفوانِ گشایشِ گجرات بظهور آورده بود) پیوسته خاطرِ جهان آرای گیهانخدیو پاداشِ آن میخواست - دریغولا (که کتابهٔ سعادت پژوهی و بختمندی از لوحهٔ پیشانیِ او برخوانده آمد) شهریارِ کامبخش

---

(۲) در [چند نسخه] سعادت درآمدند (۳) نسخهٔ [ب] سترگ *

نوازش فرموده سرکار پتن باقطاع او داد - و آبادی خالصات گجرات بدو بازگردید - سي فیل و صد اسپ بدو بخشوده دستوري دادند - و میر ابوتراب را باندرزگوئي و صلاح اندیشي همراه گردانیدند ٭

و از سوانح بار رسیدن یوسف خان چک بمرزبانی کشمیر - نگاشته آمد که از بدگوهری[2] و ناسازکاری[3] بومیان آن سرزمین بچه روز ناکامي نشست - و برهنمونی بخت بیدار روی نیاز بپارگاه اقبال آورد - سیّد مبارک بنیرنگ دستان سرائي و جادوزبانی فتنه اندوزان[4] ده زبان فراز مسند حکومت برآمد - و پیش از سپري شدن دو ماه بد نهادان بے آزرم و بے نشانان ناهنجار او را زاویه نشین خمول گردانیدند - و لوهر چک عم‌زادهٔ یوسف خان‌را ببزرگي برگرفتند - چون او جبهه‌سای آستان قدسي گردید بگوناگون نوازش نیرو بخشیده بکشمیر رخصت فرمودند - و فرمان مقدّس نفاذ یافت که امرای پنجاب شایسته فوجے همراه سازند - کشمیریان از شاد خواب غفلت برآمده بچاره سازي نشستند - و از بیم فیروزي جنود بدلاویز سخنان لابه‌گري نمودند - و گزند لشکر آوردن دلنشین گردانیده تنها طلب داشتند - پیشتر ازآنکه لشکر سرانجام یابد و بے‌آنکه این‌راز را[5] درمیان نهد گام سرعت برگرفت - در پرم‌کله[6] چندے ناموران ملک آمده دیدند - مرزبان نو آگهي یافته شمس چک و حیدر چک و بسیارے را بچاره‌گري نامزد گردانید - نام بردها با ساز پیکار رو برو آمدند - او در خود توانائی آویزش ندیده این‌راه گذاشته بسونپور[7] شتافت - لوهر چک با برخے سپاه در برابر آمد - چون خلاصهٔ لشکر بدان‌صوب رفته بود یوسف خان قابو یافته بیست و هشتم آبان آب بهت را گداره کرد و بے سزاوار آویزش فوج غنیم پراگندگي یافت - لوهر چک بدست درآمد - و از پیش‌بیني ره نوردیده بگرفت - و بدان والا استظهار آب رفته بجوی‌آمد - و بحکومت کشمیر سربلندي یافت ٭

و از سوانح ریختن‌آبروی چندر سین مالدیو - این فرومایهٔ کم دانش با آنکه سعادت آستان‌بوس دریافته بود از کوتاه بیني و واژونی[8] بخت سرکشي و خود سري پیش‌گرفت - چنانچه گذارده آمد از بیمناکی سپاه کشورگشا بکنج خمول بسر بردے - و هنگام شورش را طلبکار بودے - درینولا ازان تنگنا برآمده در برخے محالّ صوبهٔ اجمیر گرد فتنه برانگیخت - قدسي منشور بلسم پاینده محمّد خان مغل و سیّد هاشم و سیّد قاسم و سایر اقطاع داران آن حدود شرف صدور یافت که راه دیده‌وري و یکجهتي سپرده آن خود رای شوریده بخت را سزای شایسته در کنار نهند - نام بردها کاربند

---

(۲) نسخهٔ [ب] بدگوئي (۳) نسخهٔ [ا] ناسازی (۴) در [بعضے نسخه] فتنه اندوزان فراز مسند (۵) نسخهٔ [ل] این راز درمیان آید (۶) نسخهٔ [ز] بیرم کله (۷) در [بعضے نسخه] بسویپور (۸) نسخهٔ [ک] واژون بختي ٭

حکمِ والا شده روی بخدمت نهادند - آن تیره روزگار برگشته دولت[۲] در برابرِ جنودِ اقبال آمد و آویزشِ سخت روی داد - و بهزاران زبان‌زدگی آبله‌پای بادیهٔ ناکامي گشت •

هزیمت یافتن ناسپاسان شرقي دیار

ازین باز (که رو بروی سپاهِ فیروزي نشستند - و پردهٔ آزرم برگرفته کج‌گرا شدند - چنانچه در پیشینِ داستان گذارده آمد) هرروز ناموس‌دوستانِ رزم‌آرا براه‌مردمي و کندآوري چهرهٔ نشاط بر افروختي - و گوی ناوردگاه را بآبِ تازه روئي بر نشانده - نهور گزینانِ باطل ستیز را آبرو ریخته شده - و ببادافراهِ تباه‌بسیچي بر خاکستانِ شرمساري نشستي - اگرچه ترسون خان و راجه تودرمل و محب علي خان و معصوم خان فرنخودي پاسِ سرداري داشته چالشِ بیروني نکردے لیکن صادق خان و شیخ فرید و الغ خان و دیگر مبارزانِ کارطلب تازه جوهري ببازار آوردے - و هنگامهٔ داد و ستدِ جانها گرمي پذیرفتي - اورنگ‌نشینِ فرهنگ آرای بر نیرنگیِ ایزدي تقدیر چشمِ عبرت گشوده گاه از مهرافزوني و خدایگاني نوازش بر بیدانشي و زبان‌زدگیِ نادانان کج‌گرا بخشودے و گاه از غیب‌داني بنزدیک شدنِ بادافراهِ بدگوهرانِ شرارت منش و پیش آمدنِ خیراندیشانِ خودپژوه عشرتِ سپاس بجای‌آوردے - و از فرمان روائیِ ملکِ معني بسا هنگام آن‌گروه را معذور داشته بے شایبهٔ دگرگوني بچاره‌گري دل ننهادے - لیکن ازانجا (که سببِ آرائیِ جهانِ صورت را دادارِ بیهمال بر دوشِ فطرتِ آن یگانهٔ[۳] بارگاهِ آفرینش باز گذاشته بود) ناگزیر برخے توجّه در فرونشاندنِ غبارِ رمیدگي برگماشت - و لشکرهای گزیده بسرکردگیِ ثابت قدمانِ بزمِ عقیدت پي یکدیگر فرستاد و فراوان خزینه همراه ساخته دلهای عامّه را تازه نیرو بخشود - و پیوسته خدمت گزینانِ پیشگاهِ حضور مثلِ پهلوخان و جمیل و صالح و زین‌الدّین و تارا چند و دیگر تیز هوشانِ آگاه دل را باسپِ یام فرستاده همّت و آگهي افزود - آبِ نیروی اقبال گرمیِ هنگامهٔ مخالفان را افسرده گردانید - و جمعیّت این بے سر و پایانِ ادبار را بسیلابِ نیستي در داد - دریں دو ماه (که بدگوهرانِ شوریده رای آمده بگردِ حصار نشستند) هر روز ایشان تباه‌تر از پیش میشد - چندانکه پای شکیب از جای رفت و از نخوت فروشي (که بدیوار بست و خندق نپرداختي) بدان روی‌آوردند - هرچند خان اعظم و شهباز خان و دیگر اُمرا نه پیوستند لیکن آوازهٔ آمدنِ فیروزي افواج بیم افزای تباه بسیچان شد و هنگامهٔ ایشان ازان رونق افتاد - احتیاط گزینانِ دور اندیش (که جنگِ صف قرار ندادے) همّت بران گماشتند که از حصار برآمده گوهرِ رادمردي را ببازار آرند - و ناوردگاه را بکارنامهای کندآوري

---

(۲) نسخهٔ [۱] بخت (۳) در [چند نسخه] آن یگانهٔ آفرینش •

برآرایند - بدگوهرانِ باطل ستیز ازین آگهي پانزدهمِ امرداد روی در گریز نهاده بیابانِ آوارگي را پیش گرفتند - برخی سپاهِ نصرت اعتصام را آن خیال که راهِ تزویر مي‌سپرند - و بیرون آمدنِ لشکر و بد جلوی بهادران را طلبکار - غافل ازین‌دریافت که ناسپاسانِ واژون بخت را سرمایهٔ توانائي از دست شده تکاپوی آن دارند که پیش از فراهم آمدنِ افواجِ گیتي‌کشا خود را بپناه جائی رسانند دیده‌ورانِ والا نگاهِ اردو اگرچه برحقیقتِ حال آگهي داشتند لیکن از دورسگالي و حزم‌اندوزي قدم بیرون نمي نهادند - روزِ دیگر بهزاران گفت وگوی غروهیدهٔ مردم بعزیمتِ تکامشي از شهربند برآمدند محب‌علي خان و مهرعلي خان و جوقی مبارزانِ سعادت سرشت را هراول گردانیدند - و از ناشناسائي و احتیاط گزیني گام در دلي بر میداشتند - تا آنکه خواجه شمس‌الدین (که دران کوهستان راه پیوستن مي‌جست - چنانکه گذارده آمد) با هزار و دو بیست سوار در رسید - و برهم‌زدگی مخالف گذارش نمود - بر عمومِ لشکر تباه حالي و نگونساری غنیم روشن شد - و اندیشهٔ کار دیگر در سر افتاد با افزونیء[2] بدسگالي و کمیء خیراندیش و گرم بازاری دو رویي تائید آسماني چهرهٔ نشاط برافروخت چون بهروزي و نصرت مندی اولیای دولت و خدمت‌گذارانِ خدا[3] پرست بمسامع همایون رسید سپاس و ستایش را هم آغوشِ نیایش و نیازمندي گردانیدند - و عبادت را با عشرت پیوندِ خاص کرامت شد - هنگامهٔ کام‌روائیء بندگانِ بیدار بخت و افزودنِ مراتبِ اعتبار گرمي پذیرفت •

چون سخن بدینجا رسید ناگزیرِ خامه پردازي آنکه برخی حالِ بنگاله نگشته[4] آید - و عبرت‌نامهٔ آگهي‌پژوهان سرانجام یابد - حوادثِ آن سرزمین چون عیارِ قلب کاران گرفت و نا راست‌میزاني پذیرا شد تنک مایگانِ تیره رای ارتفاعِ هبوطي را ارتقای عروجي اندیشیدند - طایفهٔ بهمان ملک توقف گزیده بجاوید نگال در شدند - و بسیارے بزبانگاهِ پیکار شتاب آوردند - چنانچه گذارش یافت قیا خان در آدیسه و مراد خان در فتح‌آباد و میرزا نجات خان در ساتگانو حرفِ نیکو بندگي بر زبان گذاردے - لیکن از فراخنای گفتار بصفوتگاهِ کردار نیم گامی بر نداشتي - پیش ازانکه پردهٔ آزرم دریده آید مراد خان بمرگِ طبیعي در گذشت - و مکند زمیندارِ آن ناحیت پسرانِ او را بمهماني طلب داشته از هم گذرانید - و نیولِ او برگرفت - قیا خان را روزگار به تنگنای ناکامي کشید - و بنوشِ داروی حیات زهرگیای نیتسي برآمیخت - بومیانِ آن حواشي چیره دستي یافتند - قتلو بر سرِ میرزا نجات رفت - میرزا در حدودِ سلیم‌آباد آویزشِ ناهنجار نموده راهِ گریز پیش گرفت - و در پناهِ پرتاب بار فرنگي شتافت - دو رویانِ هرزه‌کار را زمانه پندے بسزا داد - و باداَفراهے در خور - بابای قاقشال را دران‌نزدیکي بیماری سخت درگرفت - و باوجودِ جانکاهِ زندگي همزبان را با برخی بدنهادانِ

---

(۲) نسخهٔ [ا] و باافزونیِ بدسگال (۳) در [بعضی‌نسخه] خدیگان پرست (۴) نسخهٔ [ک] نوشته آید •

غنودهٔ بخت بر سرِ میرزا نجات فرستاد - او از میانهٔ راه چیره‌دستیِ قتلو شنودهٔ شتاب آورد و در نواحیِ منگلکوت با قتلو آویزش نمود - و شکست یافته آبله‌پای دشتِ ناکامی شد - بابا بکیِ‌ نوزیِ هنگامه آراست - قتلو بافسانه‌سرائي و حیله‌فروشي راهِ آشتي پیش گرفت - ازانجا (که کارسازانِ ابداع و پیش‌بینانِ کارگاهِ تقدیر بدخواهانِ دولتِ جاوید طراز را پیهم سزا میدهند) بیماریِ آن سرگروهِ شورش و دست‌مایهٔ دودمانِ آشوب بدردِ بے درمانِ خوره انجامید - هر روز دوسیرگوشت دران ریشگاه نهادهٔ طعمهٔ جانوران ساختے - (چون از خوابِ درازِ بیخبري و بیهوشيِ داروی مستي قدرے بیدار شده بود) پیوسته گفتے بدکاری و نمک‌حرامي مرا بدین حالِ تباه نشاندهٔ ناسپاسانِ بهار جانکاهیِ او شنودهٔ پراگنده شدند - میرزا شرف‌الدّین حسین و جبّاری با برخے زیان‌کار بصوبِ بنگاله ره نوردیدند - معصوم‌خان کابلي با طایفهٔ بیخردانِ واژون‌بخت برهمنوئیِ زمیندارِ کیدهور بهار رویه شتافت - و عرب بهادر و نورم پسرِ ترخان با چندے بے‌دانشان دل بقزّاقي نهادند - و بزودي آبروی ایشان به نیروی اقبال ریخته آمد - چودهري کشنه برای یاوریِ نیرومندان خزینه مي‌برد - عرب و نورم و چندے دیگر تنگ‌چشمانِ بے سر و پا بتاراجِ آن گام سرعت برداشتند او از کاردانی و آگاه‌دلي تیزرفتاری نمودهٔ بحصارِ پتّنه درآمد - تیره‌بختانِ غنوده‌خرد قلعه را گرد گرفتند - بهادرخان در دژباني و یتاق‌داري همّت را هم‌آغوشِ عقیدت گردانید - و دیده‌وری را بمردانگي دوشادوش - درین هنگام (که اُمرای نصرت اعتصام نیایشِ فیروزي داشتند - و در تعاقبِ غنیم آهسته آهسته راه مي‌سپردند) ازین آگهي راهِ معصوم‌خان گذاشته بصوبِ پتّنه روی آوردند و رایها بران قرار گرفت که افواجِ کشورکشا بشایسته آئین منزل بمنزل کوچ کنند - و برخے تیزدستانِ ناوردگاهِ دلوری پیشتر شتابند - معصوم‌خان فرنخودي خواهشِ این خدمت نمود - چون راجه تودرمل از بدسگالیِ(۳) او بستوه آمده بود رخصت داد - و از دوربیني محبّ‌علي‌خان و مهرعلي‌خان را با برخے حقیقت‌منشان ازپی روانه ساخت - هنگامے (که نخستین قلعهٔ آن شهر گرفته بودند - و کار بر دژنشینانِ جان‌نثار دشوار شده) نامبردها پیوسته دستِ جلادت برگشودند - فرومایگانِ بدگوهر و شتاب‌زدگانِ ستیزه‌کار قدرے پیکار نمودهٔ غبارآلودِ هزیمت گشتند - و خزانه و قلعه را بایزدي حراست گزندے نرسید - معصوم‌خان فرنخودي اگرچه شایسته خدمت بجای آورد لیکن بے صلاح‌دید اولیای اقبال باندیشهٔ تباه‌کاری جدائي گزیدهٔ روانهٔ جونپور شد - در اثنای راه حاجي‌پور را از گماشتگانِ بهادر بدست آورد - و آنروز (که زمانه آشفتگي داشت - و جنودِ فیروزي گرم پیکار) آن نافرجام از حواليِ ترهت برآمدهٔ بسیارے معمورهٔ بگرفت - ازان باز سرکارِ حاجي‌پور در تصرّفِ او بود ●

---

(۲) نسخهٔ [اب] خمیرمایهٔ (۳ نسخهٔ [ک] بدسگالیهای او ●

شبخون آوردن معصوم خان کابلي - و بخذرستان ناکامي افتادن

دران هنگام (که شورشِ عرب فرو نشست) لشکرِ ظفرقرین از سرای رانی روانهٔ بهار شد - تا کارِ معصوم خان کابلي بانجام رسد - و سرابستان ملک از خس و خاشاکِ نا سپاسان رُفته آید - از فزونیِ ریزشِ ابر و بارشِ پی در پی برکنارِ دریای پن‌پن توقّف گزیدند - چون هوا طرازِ اعتدال گرفت راهِ خدمت سپردند - آن بدگوهر از بهار برآمده بدامنهٔ کوهستانِ شمالي ره گرای شد - پانزدهمِ مهر عساکرِ نصرت اعتصام بقصبهٔ گیا نزولِ سعادت نمود - غنیمِ تباه سگال بامدادان ازین سرمنزل برآمده بمعمورهٔ شهرِ بهیره[2] دمی برگرفت - روزِ دیگر چهار کروه درنوشته دایره شد - و از بسیاریِ آب سلسلهٔ تزوک فرود آمدن از هم گسیخت - هجومِ مبارزانِ سعادت گزین و نمودِ مخالفانِ کج گرا بسیارے را بخوابِ غفلت درآورد - آن شوریده[3] مغز دردو فرسنگي نخوت آرای بود - (هرچند آوازهٔ تباه‌بسیجیِ او در مردم افتاد - و کارشناسانِ آگاه دل و روزگار دیدگانِ بیدار بخت در انتظامِ سپاه سخن گذاردند) سودمند نیامد - لیکن راجه تودرمل در یورتِ خویش و صادق خان درجای خود سرشتهٔ دوربیني نگسیخته آمادهٔ بیکار بودند - آن شب نوبتِ قراولیِ الغ خان حبشي[4] و جمعے بود - سرگروه بر بسترِ غفلت غنوده نوکرانِ خواب‌آلود را بکار آگهي فرستاد - از احتیاطهای دور از کار و آهسته شناختنِ افواجِ گیتي‌کشا غنیم را دلِ رفته باز آمد - و سرِ افسرده مغز بشورش درشد - و چون درخود توانائیِ آویزشِ روز نیافت بوم‌وار در ظلمت‌آبادِ شب دست‌بردے اندیشید - پاسے از شب گذشته بود با فراوان مبارزان آهنگِ پیکار گرفت - و پیش‌آیندگانِ غفلت‌آمود را مالش داده چیره‌دستي نمود ماه بیگ و چندے حبشیان را روزگار سپري شد - نخوت افزوده بر معسکرِ اقبال دستِ جرأت برگشود آن سیلابِ شورش و طوفانِ آشوب بسرمنزلِ صادق‌خان روی آورد - او ثبات پائي نموده دادِ مردانگي داد بهادرانِ ناموس‌دوست جانفشاني نموده کارنامها بظهور آوردند ٭ ٭ نظم ٭

دو لشکر نگویم که دو کوهِ قاف ٭ ستادند در جلوه[5] گاهِ مصاف

چنان گشت هنگامهٔ رزم گرم ٭ که خارا شد از تیغِ فولاد نرم

درین هنگام (که کار ترازو شده بود - و گزندے ازدور چهره مي‌نمود) کمال خان فوجدار دو فیلِ باد رفتارِ سراپا همّت آورده هنگامهٔ کارزار را رونق بخشید - بد نهادانِ فتنه جوی در سراسیمگي افتادند و نسیمِ فیروزي بر گلبنِ آمالِ بندگانِ سعادت گزین وزیدن گرفت - و ناوردگاه را بآبِ تازه‌رویان گلها

(۲) در [چندنسخه] بهره (۳) نسخهٔ [ا] شوریده بخت (۴) در [بعضےنسخه] بدخشي (۵) در [چندنسخه] در جلوه اندر مصاف ٭

شگفت - از یک طرف دلاورانِ[٢] نصرت پیوند و از جانبی فیلانِ آسمانی شکوه شگرف کاریها بجای آوردند هر لهرے که بفیل میرسید آنرا محرّکِ تیزدستی دانسته همّت افزودے - و چابک سوارانِ خلاف گرائی را بخرطوم درهم آوردے[٣] - بیک فیل هشتاد و دو وبدیگرے پنجاه و پنج تیر بند شده بود و شگفت افزای دیده‌ورانِ کاردان - بسیارے بندگانِ سعادت منش زخمی شدند - لیکن بایزدی حراست گزندِ جانی نرسید - و به نیروی سماوی تائید فتحے بزرگ روی داد - اگر تنگنای همّت را قدرے فراخی بخشیده کامِ تکاپو برمیداشتند غنیم را دورهٔ سپهر آخر شدے - لیکن آن سرزمینها[٤] پرآب بود و عزیمتها در نشیب آباد - و راهها شاخ در شاخ - جنودِ فیروزی تا صبح حزم اندوزی داشتند چون نورِ جهان افروز عالم را درگرفت ازان آوردگاه بیرون شده نزدیکِ شهر بهیره فرود آمدند - و با آنکه مخالفانِ ستاره سوخته را در سه کروهی نشان میدادند توفیقِ تکامشی نشد[٥] ●

و از سوانحِ پیوستنِ خان‌اعظم بلشکرِ ظفراعتصام - ازانجا (که ایزدِ بے‌همال در اقبال افزائی گیهان‌خدیو است) پیشتر ازانکه لشکرها فراهم آید شورشِ سترگ فرو نشست - و روزافزونی دولت که رمه را بنازگی خاطرنشین گشت - دیرآمدنِ کوکلتاش ازان شد که چون از گذرِ چوسا گذاره نمود سرکشی و مردم آزاری دلپت اُجینیه باعثِ توقّف آمد - همراهانِ کوتاه بین پیرایشِ حالِ زمین‌دار را سزاوارتر باز نمودند - گوش بر سخنانِ آن گروه نهاده درمالشِ آن بد مست توجّه نمود و در همان نزدیکی شهبازخان رسید - خان‌اعظم او را نیز از رفتن باز داشت - و همان سزای بومی پیش‌نهادِ همّت گردانیدند - چون کارسازانِ آسمانی در نمایشِ نیرنگیِ اقبالِ روزافزون بودند بایسته بندگانِ خدایگانی را نگاهِ صواب اندیش نشد - و بانجامِ این جزوی کار پای همّت افشردند ... پور بنگاهِ آن خودسر بتاراج رفت - و درخت زارے (که از اطراف خلاب داشت) ... جای سرکشانِ کج‌گرای شد - تیزدستانِ عرصهٔ مردانگی رختِ اقامت انداختند - و بکارزار ... جوهرِ رادمردی را عیار برگرفتند - درین اثنا از ژاژخائی سخن‌سازانِ هرزه‌لا میانِ خان‌اعظم و شهبازخان غبارِ دوئی برخاست - و پرتوگاهِ یکجهتی تیرگی[٦] پذیرفت - کوکلتاش دست از کار ... داشته روی بدان معسکر آورد - و فردای آن شبخون هیزدهم بدان لشکرگاه پیوست - و هنگامه را رنگِ دیگر پدید آمد ●

و از سوانحِ فرو شدنِ سعادت علی خان - عرب بهادر با برخے شورش منشان و لختے آزرم فروشان ... شهبازخان شتاب آورد - اُمرا از راهِ حزم اندوزی و احتیاط سگالی سعادت‌علی خان و قمرخان

---

(٢) نسخهٔ [ا] بهادرانِ نصرت‌پیوند (٣) نسخهٔ [ا] آویختی (٤) نسخهٔ [ز] سرزمین تمام پرآب بود (٥) نسخهٔ [ل] نیافتند (٦) نسخهٔ [ا] تاریکی پذیرفت ●

و پاینده و سیّد حسین و رستم را بآئین چریک فرستادند - از رسیدن مبارزان سعادت‌گزین فرومایگان بدگوهر پراگنده شدند - شهباز خان برای پاسبانی ملک جا بجا مردم گذاشت - و قلعهٔ کنت از مضافات رهتاس بسعادت علي خان و پاینده و رستم و روپ‌نراین بومي نامزد گردانید - عرب و دلپت قابو یافته چیره دستي نمودند - شگرف آویزشے روی داد - اگرچه حصار را یقاق‌داري نتوانستند نمود پاس ناموس داشته جان‌سپنجي بشایستگي درباختند - سعادت علي خان اگرچه درآغاز شورش افروزینهٔ فتنه شد لیکن واپسین نفس بدولتخواهي سپرد - عرب از تباه سرشتي قدرے خون او بیاشامید - و بلختے ازان پیشاني برآلوده بدگوهري را آب دیگر داد ٭

و از سوانح برآمدن بسیارے شورش منشان از صوبهٔ بهار - چون خان‌اعظم بجنود اقبال طراز پیوست عشرت را پایه بلند شد - بدگوهران تنک‌مایه دل از اندیشهٔ کارزار برگرفته بصد ناکامي بنگاله رویه شتافتند (اگرچه از تباه سگالی برخے همراهان و خدنگ افزائی نارسایان دانش‌فروش تکامشي نشد - و از راه همّت افروزي و یکتا دلي روی به بنگاله نیاوردند - تا ناسپاسان بال و پر ریخته بباد‌افراه رسند - و گرد شورش یکبارگي فرونشینند) لیکن از سعادت اختري در انتظام ملک بهار تکاپوی شایسته رفت - و دران دیار سترگ آرامشے روی داد - بیستم[2] محبّ علي خان را رخصت دادند و از شهر بهیره تا رهتاس بدیدبانی او بازگردید - سیّد مظفّر و میر معصوم بهکري و دیگر خدمت گزینان کارشناس را همراه گردانیدند - و آن روز ساحت قصبهٔ گیا مورد جنود فیروزي گشت - و در حوالی راج‌گذهه دوست محمّد بابا دوست (که از بخت برگشتگي بآن گروه دم یکجهتي زدے) از روشن ستارگي شرمگین و پشیمان با دویست کس آمده پیوست - و چون فیروزي لشکر نزدیک غیاث‌پور رسید آگهي آمد که عرب ناسپاس از شهباز خان شکست یافته بصوب سارنگ‌پور میرود - و دست ضعیف کشي و زیردست آزاري گشاده دارد - بنابران شاهم[3] خان را با جمعے دران حواشي جایگیر کرده فرستادند - که آن آوارهٔ دشت ادبار را بباد‌افراه رساند - و گوشمال آن بدمست روزگار دهد - و هم درینولا غازي خان بدخشي را با جوقے مبارزان[4] در بهار گذاشتند - و چون آوازهٔ فتنه اندوزی معصوم خان فرنخودي بگوش روزگار پیچیده بود ترسون خان را بجونپور دستوري دادند - و صادق خان و شیخ فرید بخاري والغ خان حبشي وطیب خان وبرخے مبارزان را بصوب منگیر فرستادند - تا آن نواحي از خس و خاشاک مخالف پاک[5] گردد - و عموم رعایا سایه‌نشین آسایش گردند - و خان‌اعظم و راجه تودرمل و دیگر سپاه سعادت‌گزین به پتنه و حاجي‌پور روانه شدند - درین هنگام شهباز خان پیشتر ازانکه امرا[6] پیوندند

---

(۲) در [بعضے نسخه] هشتم (۳) نسخهٔ [ا] شاهم خان جلایر را (۴) نسخهٔ [ا] از بهادران (۵) نسخهٔ [ل] پاک رفته شود (٦) نسخهٔ [ک ل] بامرا پیوندد ٭

در پتّنه آمده دکانی دیگر برآراست - (چون دلیت و عرب را مالش بسزا داد و حاجي‌پور را از کسان بهادر بزور گرفت) بخود نظر انداخت - و شگرف نخوت بسر او آمد - معصوم‌خان فرنخودي چون بجونپور رفت بهادر تیزدستي نموده بدست درآورده بود - اگر عقلِ صلاح اندیش او را آفتي نرسیدے بایستے باعیانِ دولت پیوسته بزمِ مصلحت آراستي - و بصوابدیدِ یکدیگر انتظام مهمّات نمودے - از کامروائي (که پارسا گوهر را به نیازمندي و نیایش‌گري برد[2]) برخلافِ آن گرائیده بآویزهٔ دشمني برخاست - نخست درگذاشتنِ حاجي‌پور (که از درگاهِ والا بکوکلتاش مقرّر شده بود) لختے توقّف نمود - و شیرین زباني و کاردانيءِ راجه تودرمل ازان باز آمد - خانِ اعظم و راجه در حاجي‌پور رختِ اقامت انداختند - و شهباز خان در پتّنه - پیشینان در سرگراني[3] و عشوه فروشي - و آن تازه مستِ نارسیده[4] زمان‌زمان در دکان آرائي و سربراهي - بافزودنِ منصب و دادنِ جاگیر بسیارے از آمرا روی بدو آوردند - خانِ اعظم دل از همه برگرفت - و راجه کار را در طرح انداخت - و تماميءِ مهمّاتِ آن صوب بشهباز خان بار گردید هرچند نیک اندیشانِ روزگار و کارگذارانِ راستِ[5] میزان درمیان آمدند بهیچگونه رشتهٔ یکجهتي دوتائي نگرفت - و راهِ مدارا سپرده نشد - هرچند گذارش نمودند (که از نیرنگيءِ تقدیر فیروزي جنود دوبخش شده اند - و بخواهشها درماندهٔ راهِ یکتادلي نمي‌سپرند - ناگزیر وقت آنست که گروهے خدمتِ بنگاله را برخود گیرند - و آن دیگر از بهار تا دارالخلافه پاسباني نماید) ازانجا (که غرض پرده برچشمِ حقیقت‌بین فرو هشته بود - و فراخ[6] حوصلهٔ خیرسگال در نقابِ خفا) گفته پذیرائي نگرفت - خانِ اعظم و راجه با برخے آمرا بجانبِ ترهت روان شدند - اگرچه عنوانِ عزیمت دفعِ بهادر بود امّا بنقد دوريِ شهباز خان را طلبکار شدند - لختے راه رفته غازي خان را پیشتر فرستادند آن شوریده سر معرکهٔ نبرد آراست - و از نیروی اقبال خاک‌آلودِ ناکامي گشت - و بنه و بارِ او بدست درآمد - شهباز خان با فراوان لشکر متوجّهِ جونپور شد - اگرچه او را نیز جدائي ازان هنگامه و خلاصي از گفت وگوی هر روزه بدین آورد لیکن چنان وانمود که معصوم خان فرنخودي را رهگرای بندگي گرداند ●

و از سوانحِ سپري شدنِ روزگارِ شرف الدّین حسین میرزا - هرچند سرانِ فیروزي جنود بخویشتن‌داري افتادند نیرنگيءِ اقبال همچنان چهره گشای دولت بود - چون معصوم خان کابلي راهِ گریز سپرده به بنگاله شتافت میانِ او و میرزا گردِ خلاف برخاست - و هریک بکمینِ[7] یکدیگر برنشست

---

(۲) نسخهٔ [ب] بردارد (۳) در [چند نسخه] سرگرداني (۴) در [بعض نسخه] نورسیده (۵) نسخهٔ [ل] راست سرای (۶) نسخهٔ [ل] و فراخ حوصلگي و خیرسگالي درنقاب خفا (۷) در [اکثر نسخه] بکین یکدیگر ●

میرزا از بسیاری مالِ یغما و هجومِ سگ‌مگسانِ بدگوهر بغرور درشد - آن روباه‌بارِ دستان‌سرای بچاپلوسی و لابه‌گری درآمد - و بحیله‌اندوزی اورا مسموم گردانید - میرزا محمود نام هندی پسرے را از ظاهرپرستی و آدم‌نشناسی بدوستی برگرفته بود - معصوم او را بزر بفریفت - و بگفتهٔ او آبِ خشخاشِ زهرآمیز بخوردِ میرزا داد - و بکمتر زمانے بپاداشِ کردار نقدِ هستی[۲] درباخت و زمانیان از شرارتِ او رهائی یافتند ٭

و از سوانح لبریز شدنِ پیمانهٔ زندگیِ رستم خان[۳] - سالِ گذشته بجهتِ برانداختنِ سرکشان و نیرو بخشیدنِ زیردستانِ صوبهٔ اجمیر دستوری یافت - و کارآگهی را با بےغرضی و جدگزینی هم‌آغوش گردانید - درین اثنا اچلا پسرِ بلبهدر[۴] و موهن و سورداس[۵] و تلوکسی برادرزادهای راجه بهارمل از پنجاب بے رخصت بدان نواحی آمدند - و در قصبهٔ لونی[۶] (که بنگاهِ ایشان بود) گردِ شورش برانگیختند - آن فروهیده مرد پاسِ خاطرِ کچهواهه[۷] داشته باندرزگوئی درآمد - ازانجا (که انگاره را سودمند درشت بکار آید - و همواره را نرم سا) ملایمت و مدارا به تباه سرشتان نساخت - و سرمایهٔ افزایشِ بدگوهری شد - و سرکشی را سرِ دیگر برافراختند - درین هنگام آدم تاج بید از بارگاهِ خلافت رسید، آمد که رستم خان بنصیحت‌گذاری[۸] و بیم‌افزائی تباه بسیچانِ پریشان خرد را براه آورد - و اگر پذیرای آن نشوند سزای شایسته درکنارِ شان نهد - او سررشتهٔ تدبیر گسیخت - و بشتاب‌زدگی گرائید بے آنکه سپاه فراهم آید به‌بنگاهِ آن گروهِ شوریده[۹] سر بشتافت - دهمِ آبان در موضعِ تهوری با غنیم پیوسته عرصهٔ پیکار را آرایش داد - موهن داس و سورداس و تلوکسی برسرِ هراول (که بسرکردگیِ کنورعلی بود) چیره دست آمدند - او در آویزش از اسپ جدا شد - و بیاوری برخاسته دست بکار برد - رستم خان ازین آگهی بیشترے همراهان را فرستاده آوردگاه را رونق داد - و هنگامهٔ جان‌سپانی و جان‌ستانی گرمی پذیرفت - موهن داس و سورداس بکوِ نیستی افتادند - تلوکسی بطرفی دیگر در آویزه قالب تهی کرد - اچلا سرگروهِ خدا ستیزان جوار زارے پناه ساخته جویای فرصت بود بتنهارگی از کمین‌گاه برخاسته رستم‌خان‌گویان بعرصهٔ نبرد درآمد - او ازین آگهی برافروخته روی بکارزار آورد - و کمی مردم در پیشگاهِ بینش پوشیده شد - آن نافرجامِ دیوهنجار ببرچه زخمِ کاری رسانید و او با گزندِ جان‌فرسا کارفرمای شمشیر شده بخاکِ هلاکت برنشاند - و خود درزمانی از دگرگونگیِ حال بر زمین آمد - درین اثنا برخی از مبارزان رسیده براسپ سوار کردند - چون هنگامهٔ زد و گیر

---

(۱) نسخهٔ [illegible] (۲) نسخهٔ [illegible] (۳) در [بعض نسخه] رستم خان (۴) در [بعض نسخه] بلبهدر - و در [بعض نسخه] [illegible] (۵) [illegible] (۶) در [بعض نسخه] لونی (۷) [illegible] (۸) [illegible] (۹) [illegible]

گرمي داشت گزند را بگفت نياورده بمردم دل ميداد - و همّت مي بخشيد - گندآوران عرصهٔ فيروزي بسيارے را بخاک و خون برآغشتند - و گروهے غبارآلود ناکامي گشته راه گريز سپردند و بنگاه سرکشان تيره بخت بتاراج رفت - و بميامن اقبال روزافزون سترگ فتحي چهرهٔ نشاط برافروخت چون خاطر از آويزش فراهم آمد درهمان نزديکي منزل گرفت - روز دوم بهنگام بازگشت در قصبهٔ شيرپور رخت هستي بربست - و ازحسن اخلاص وياوري بخت در نيکوکاري روزگار سپري ساخت و جاي سپنجي نثارکرده سرمايهٔ جاويد نيکنامي اندوخت - گيتي خداوند لختي باندوه در شد - و از اسپهبدي جهان معني بگلشن‌سراي تسليم خرامش فرمود - و بشوناگون مهرباني و دلاويز سخنان بےتابيِ مادر تفسيده درون او قدرے چاره پذيرفت - برزبان گوهرآمود گذشت - ازعنفوان بهار هستي سه سال بے او بسر برده ايم - و ازان باز در پيشگاه عاطفت جاي داشت - خدمت‌گذاري[۲] را با مزاج داني فراهم آورده بود - همگنان دانند که آن پرده نشين عفّت چندين سال بے او بوده است - همانا جدائي او برو دشوار تر باشد - سزاوار آنکه او در دلجوئي ما مرهم خاطر سرانجام دهد - بس گزيده[۳] سخني گذارش يافت - و شگرف نکتهٔ بروي کار آمد - ايزد بے همتا[۴] سالهاي دراز بر اورنگ آگهي کامياب صورت و معني داراد - پس‌ماندگان سمرگزين ملک تقدّس را بنوازشهاي رنگارنگ آرامش بخشيدند - و غمزدگان سوگواري را نشاط تازه پديد آمد - و بانتظام آن ناحيت ميرزا خان بيرام خان را فرستادند - و سرکار رنتهپور در اقطاع او مرحمت شد - و بسا جواهر اندرز آويزهٔ گوش هوش او گردانيدند •

و هم درين ولا خواجه شاه منصور بعاطفت خسرواني اختصاص گرفت - گذارده آمد که اورا براي چه از وزارت بازداشته بدبستان زنداني فرستادند - چون روشن شد (که خواجه را دران حساب‌فريبي و بازخواست ديواني بجز کفايت انديشي و وقت‌شناسي امرے ديگر نبوده) باز بهمان منصب والا سربلندي بخشيدند - و بشايسته نصيحتها جوهر خرد او تازه جلائي يافت •

و از سوانح فرستادن وزيرخان بصوبهٔ اوده[۵] - چون آن صوبه از بزرگ اميرے خالي بود زينت و سپه را دستگيري فرمودند - و ايالت آن ديار بدو تفويض شد - اواخر ماه روانه گشت و بسيارے بندگان خدمت گزين و پيکار پرستان درست آئين بهمراهي او نوشتند •

و از سوانح سزا يافتن نيابت خان - اين فرومايهٔ نافرجام پسر ميرهاشم نيشاپوري ست

---

(۲) در [چندنسخه] خدمتگاري را (۳) نسخهٔ [ز] گران سخني (۴) نسخهٔ [ل] بےهمال (۵) نسخهٔ [ا] مالوه •

عرب نام دارد - از خودسري باز در پرستاران گيتي‌خداوند پرورش يافت - و بفراوان اعتبار سربلندي گرفت - چندے عمل پرداز خالصه بود - آوارهٔ فرمانبراني خورده نير ساقي بر آورده بود - اين زربنده سرکشي را از حق‌گذاري بهتر انديشيد - وبتکاپوی خويش درجاويد نکال افتاد - دست فتنه دراز کرد و قصبهٔ کره را محاصره نمود - الياس خان لنکاه با برخي از نوکران اسمعيل قلي خان عرصهٔ پيکار برآراست - و براد‌مردي شربت وابسين درکشيد - بسيارے را بے آزرمي او داور نماند - و لختي بشگفت‌زار افتادند - کشورخداي ازين آگهي سيوم آذر اسمعيل قلي خان و عبدالمطّلب خان و شيخ جمال بختيار و ديگر بهادران اخلاص‌مند را دستوري داد - و بوزير خان و ساير اُمرای آن صوب فرمان شد که پيوند يکجهتي نموده گام همّت فراخ برزنند - و بادافراه ناسپاسي او سرانجام نمايند - (چون فيروزي جنود نزديک شد - وبازوی بالادستي برگشادند) آن باطل ستيز بستحکام برخي قلاع داده بجانب اربل[(۲)] شتافت - وزيرخان با جوقي دلاوران در گشايش آن پاي جلادت افشرده نخست برگرفتن الهاباس همّت گماشت - اسمعيل‌قلي خان با ديگر ناموران درپي آن تباه سرشت رهگرای[(۳)] گشت - و قريب آب[(۴)] کشت مطّلب خان و شيخ جمال پيشتر رسيده آوردگاه را به نيروي کند‌آوري آراستند - و از هرطرف رادمردان جنگ‌جوی باهم درآويختند - و بجان خريدار متاع بيش‌بهای[(۵)] ناموس شدند و دوست و دشمن بازوی[(۶)] يکديگر را آفرين کردند • نظم •

نخستين به تير خدنگ از دو سوی • بصد شاخ کردند يک تار موی

چو ماندند از تير جوشن شکاف • کشيدند شمشير تيز از غلاف

نزديک بود که گزندے بلشکر منصور رسد - ناگاه اسمعيل قلي خان با دليران نبرد آزمای در رسيد و آتشکدهٔ پيکار از سرگرمي پذيرفت - بازوي‌تائيد کار ديگرگون شد - و چهرهٔ دستي چهره برافروخت بسيارے قضا ستيزان نافرجام را روزگار سپري شد - و آن شوريده مغز باديه[(۷)] پيمای ناکامي گشت و پيغوله نشين ديوسار گم نامي - گوناگون غنيمت بدست درآمد - و بکمتر فرصتي بنگاههای او گشايش[(۸)] يافت •

و از سوانح[(۹)] تهمتني گيتي خداوند - مقرّر فرمودند که هرروز پهلوانان نامور در پيشگاه حضور باهم کشتي گيرند - و پيرايهٔ خوشدلي برخي ايستادگان بارعام سرانجام يابد - روزے جگ‌سوبها

---

(۲) نسخهٔ [ز] اربل - و در [بعضي نسخه] ارمل (۳) در [چندنسخه] رهگرای سرعت (۴) نسخهٔ [ز] آب‌کنت (۵) در [چندنسخه] بےبهای (۶) نسخهٔ [ا ب] بر دست و بازوی يکديگر آفرين کردند (۷) نسخهٔ [ل] رهسپر باديهٔ ناکامي گشت (۸) نسخهٔ [ل] روی بگشايش آورد (۹) در [بعضي نسخه] سوانح نادرة •

و هیبت تهمتی درآویخته حیرت افزای نظّارگیان بودند - هیبت (که تنومند بود) رسمِ پهلوانی گذاشته بخدیو بازوی خود زور آورده انگشتانِ حریف از هم درید - ازآنجا (که سرانجام کیفر نخستین بر ذاتِ مقدّسِ پادشاهانِ طرازِ لزوم دارد) گیهان‌خدیو مشتی حوالهٔ آن بیراهه رو فرمود - از نیروی ظالِ ید اللّهی آن عفریت‌پیکر بسانِ ناتوان بیهوش افتاد - تهمتنانِ نیرنگ‌ساز بحیرت در شدند و ظاهربینانِ صورت پرست روی در معنی آوردند *

دریدن معصوم خان فرنخودی پردهٔ آزرم - و بخاکستان ناکامی غبارآلود گشتن [۲]

گذارش یافت که آن فرومایه براهِ خودسری شتافته از لشکرِ اقبال جدائی گزید - و بجخت‌مندی پلی ادبار برزد - و بجونپور آمده در گرد آوریِ بد اندیشانِ تیره رای شد [۳] - مگس منشانِ زربنده بر انگبینِ زهرآمود [۴] فراهم آمدند - (اگرچه از دیرباز فتنه اندوزی از نشست و برخاستِ او تراوش داشت - و حرفهای نکوهیده در انجمنهای رازگوئی می سرائید) امروز (که شورشِ بدگوهرانِ بنگ و بهار فرو نشست - و هنگامهٔ باطل ستیزان پراگندگی یافت) زمانِ آن بود که بر سیاه‌کاریِ خود پردهٔ باقی نماید - لیکن از بد ذاتی و دیوسرشتی [۵] تارو پودِ آزرم یکبارگی از هم گسیخت و بسوگ سرایِ سیه روزی در نشست - آنرا (که هنگامِ بادافراه در رسد) عقلِ صلاح اندیش بازگیرند و دیدهٔ عبرت نگاه رمدین گردد - پندهایِ زمانه فروغِ بینائی نبخشد - سود [۶] را در زیان انگارد و نکوهیده را سزاوار شمرد - چنانچه سرگذشتِ آن شوریده بخت این [۷] داستانِ آگهی برخواند اقبال افزائی جاوید طراز و زیان‌زدگیِ سرتابانِ نا فرجام (بآوازهٔ آمدنِ حکیم میرزا بحواشیِ پنجاب و عزیمتِ شهریارِ دانش خدای بدان صوب) پوشیدهٔ باطنِ خبث‌آگین را بیرون فرستاد - و حرفِ ناسپاسی و خود سری از تنگنای سینه بفراخنای [۸] ظهور آورد - و جونپور را از گماشتگانِ ترسون خان بزور برگرفت - زمانے دراز در بارگاهِ همایون باور نمی شد - سرے (که گروِ چندین افضال باشد) چگونه باربردارِ این مایه ناخوشی گردد - و چسان مغزِ حقیقت‌آما را بدودِ سودای باطل برآمیزد و آنکه از خودی برگرفتهٔ گوناگون نوازش باشد چرا آوارهٔ دشتِ ناکامی شود - لیکن چون بخت تیرگی پذیرد چراغِ خرد افسرده گردد - و سلامت در نیستی اندیشد - و آسایش در زیان‌زدگی

---

(۲) نسخهٔ [ل] دریدن پردهٔ بےآزرمی معصوم خان فرنخودی و بخاکستان (۳) در [بعضِ نسخه] و تیره رایان شد (۴) نسخهٔ [اب] زهرآلود (۵) نسخهٔ [ب] بد سرشتی (۶) نسخهٔ [ز] سود را زیان انگارد (۷) در [بعضِ نسخه] ازین داستان آگهی اندوزد (۸) در [بعضِ نسخه] بفراخ‌سار *

دیرین حقوق را در نهانخانهٔ فراموشي نهد - و از خواهشِ گرانپای و خشمِ[2] سبُکسر در سیه چالِ ناکامي نگونسار افتد ॰

॰ بیت ॰

بهر جا طمع گام محکم زند ॰ طرب‌خانهٔ عمر برهم زند

غرض در ضمیرے که افشرد پای ॰ اساسِ وفا را نماند[3] بجای

چون تیره‌رائی آن نافرجام بتواتر پیوست عاطفتِ والا برین داشت که چندے خرد پژوهانِ صلاح‌اندیش فرستاده رهنمای منزل‌گاهِ سعادت گردند - تا بلشکرِ نصرت‌قرین پیوندند - با روی نیاز بدرگاهِ مقدّس آورد - داستانِ نصیحت سرمایهٔ افزایشِ صاحبدیا گشت - و عذرهای تباه را دست‌آویزِ فتنه اندوزي ساخت - ازانجا (که هشیار حرامي آئینِ گیهان‌خدیو است) فرمان شد که اگر از بےسرانجامي بدان دو کار همّت نمي‌گمارد دست از جونپور باز داشته باوده رود و جایگیرِ خود دانسته در انتظام سامان شود - آن بد اختر رستکاري اندیشیده بدان صوب شتافت بظاهر فرمان پذیرفت - و در معني بآماده ساختنِ اسبابِ شورش فرصت یافت - هرچند اولیای دولت برخی نکوهیدگیهای او بعرضِ همایون رسانیدند چون روز بازارِ عاطفت بود بسمع قبول نرسید شگونه قراول و چندے نزدیکان را برای پژوهشِ حال فرستادند - که در بارگاهِ دنیا بسا خیراندیشانِ سعادت اندوز از بےپروائیِ فرمان‌روایانِ والا شکوه و فتنه سازي و غرض آمیزیِ پرستارانِ حضور دامنِ آلودِ تهمت شده غارت‌زدهٔ جان و ناموس گشته اند - و سودا[4] فروشي را دستمایه ساخته بازارِ دیگر گرم داشته - فرستادگان از خرد کوتهي وحرص درازي آن مکرفروشِ تباه‌اندیش را مخلص و خدمت‌گذار وا نموده برگذاردند : که از آوازهٔ نادرست سخنان قدرے بر خود مي‌لرزد - اگر یکدوئے از نزدیکانِ بزرگ‌منش رفته آرامش بخشند با هزاران متاعِ نیازمندي جبهه‌سای آستانِ والا خواهد شد خدیوِ عالم از فرّخیِ ذات گذارده را حقیقت طرازي پنداشته شاه قلي‌خان محرم و راجه بیربر را بدین‌خدمت رخصت فرمودند - چون دران حوالي پیوستند از راهِ دوربیني نامهٔ یکجهتي فرستاده ازین‌موهبتِ کبری آگاهي بخشیدند - آن غنودهٔ بختِ آشفته رای از پردهٔ آزرم برآمده حرفهای ناشایسته درمیان آورد - کار از اصلاح بیرون دانسته باز گردیدند - پیشتر ازانکه بسعادتِ حضور اختصاص یابند شهباز خان با جنودِ اقبال پیوسته غبارِ فتنه فرو نشاند - و آن نخوت‌فروش را آوارهٔ دشتِ هزیمت گردانید - هرکرا ایزدِ بیچون سعادتِ هوش افزای کرامت فرماید درازعمر و فراخ نشاط سازد و بدخواهانِ دولتِ او بے گزین‌تکاپوی غبار آلودِ ناکامي گردند - و [هرکه بارنامهای باستاني برخواند

---

(۲) نسخهٔ [ا] چشم سبکسر (۳) نسخهٔ [ا] ندارد - و در [بعضی‌نسخه] نماندهٔ (۴) نسخهٔ [ک ل] سواد فروشي را ॰

یا بنگاهبانانِ سخن (که کتاب‌خانهٔ دل را مي‌آرایند) هوشمندانه صحبت دارد] پذیرا گردد وگرنه چشمِ آگهي برگشوده با دلِ انصاف[۲] گرای برخی حالِ گیتي‌خداوند دریابد - و بتازگي سرگذشتِ نگونساری این شوریده مغزِ نافرجام شناسائي مي‌بخشد - از گم شدنِ سررشتهٔ کارداني و ناپدید بودنِ میانجیِ آگاه دل و افزونیِ سخن چینانِ فتنه افزای و بسیاریِ حرف سازانِ بدگوهر و درستیِ خوش‌آمدگویان و عیب پژوهیِ دیگران میانِ اعیانِ لشکرِ فیروزي بزمِ یکجهتي چرا گویم صورت نبست مجلسِ مدارا (که ناگزیرِ نشأهٔ تعلّق است) دست نداد - و هنگامهٔ اولیای دولت ازان انتظام باز ماند - خانِ‌اعظم و راجه تودرمل بجانبِ ترهت رهگرای شدند و شهباز خان با بسیارے بصوبِ جونپور کام خدمت برداشت - تسخیرِ ولایتِ بنگاله و مالشِ شورش منشانِ بدگوهر در نقابِ تاخیر افتاد - و از دولتِ روزافزون آنچه از اسبابِ گزندِ اقبال تواند شد سرمایهٔ بهروزي و سعادت افزائي گشت - چون شهباز خان حوالیِ قصبهٔ بهته[۳] رسید آگهي شد که عرب بهادر از مردمِ ترسون خان شکست یافته دران نزدیکي میگردد - و سرمایهٔ آزارِ زیردستان میشود - برخی تیزدستانِ عرصهٔ جلادت را فرستاده سزای شایسته داد - و ازانجا متوجّه جگدیسپور شده بمالشِ گردن‌کشانِ آن سرزمین همّت گماشت - درین هنگام بپایهٔ یقین رسید که معصوم خان فرنخودي بیراهه میرود - و نیابت خان و عرب هنگامه آرای آن بدگوهر گشته‌اند - ناگزیر بجانبِ لوده شتاب آورد - و نامهٔ هوش افزا مصحوبِ یکے از دیده‌ورانِ کاردان فرستاد - خلاصهٔ مضمون آنکه عرب و نیابت خان و شاه دانه را گرفته متوجّه درگاه شود - یا پیشتر روانه سازد - تا پرده از روی کارِ او بر نیفتد - و نکوهیدگیهای او را بشایستگیها برگیرند - ازانجا (که چراغِ خرد افسرده بود - و بختِ رهنمون غنوده) اندرز داستان را افسانه پنداشت - و پاره درآئي پیش‌گرفت - و بنه و بار از آبِ سرو گذرانده بقلب‌جا فرستاد - و خود با ترکانِ[۴] شوریده رای پذیرای پیکار شد - شهباز خان آمادهٔ کارزار گردید - و بگزیدگي رده‌آرائي نمود - در قول خود با برخی مبارزانِ سعادت گزین همّت آرای گشت و در برانغار ترسون خان با طایفهٔ دلاورانِ نامور چهره افروزِ خدمت آمد - و مهتر خان و بهاز خان و سیّد عبدالله خان و قمرخان و چندے دیگر جرانغار را انتظام دادند - و مهرعلي خان سلدوز و جیون خان کوکه و میر ابوالقاسم و میر ابوالمعالي در پیش‌قدمانِ هراول جای گرفتند - و مفاخر محمّد با بسیارے از کارشناسانِ ناورد درکمینِ طرح بجویائیِ نیکوبندگي ایستاد - مخالفِ تیره روزگارِ درازاندیش قلب‌گاه را بسرکردگیِ گروهے منتظم گردانید - و دستِ‌راست را بناراستیِ عرب

---

(۲) نسخهٔ [ب] انصاف گزین (۳) نسخهٔ [ب] بهنبر - و نسخهٔ [ز] بهنه (۴) در[چند نسخه] با بزرگان شوریده رای •

پیرایست - و در یسار شاه دانه و عابدی نخوت افزودند - و میرزا قلی توقبائی با جمعی از شوربختان مقدمهٔ ادبار شد - و نیابت خان را در التمش جای داد - و خود با برخی زیاده‌سران آشفته‌رای درکمین‌گاه خسران نشست ٭

سیزدهم بهمن پاسی از روز گذشته بود نزدیک سلطان‌پور بلهری بیست و پنج کروهی اوده لشکرها باهم درآویختند - و بشمشیرهای صاعقه کردار طوفان آتش برانگیختند ٭ ٭ بیت ٭

بفرق سر یکدگر کوفتند ٭ برزم اندر از کینه آشوفتند

فلک‌دامن از کینه درخون گرفت ٭ نم خون همه کوه و هامون گرفت

هراول جنود نصرت قرین پیش‌دستی نموده نبردآرای شد - و التمش سعادت همپائی یافته بآویزشهای سخت غنیم را غبارآلود هزیمت گردانید - میرزا قلی بفراشخانهٔ نیستی گام برزد - و بغابود سرای گمنامی رخت بربست - مبارزان برانغار نیز بکوششهای شگرف فوج مقابل برداشتند - درین اثنا معصوم خان بقول رسیده گرد پیکار برانگیخت - شهباز خان را دل از جای رفت - و راه گریز پیش گرفت برانغار و هراول ازین آگهی بازگردیدند - از شگرف کاری چهره آرایان اقبال آوازهٔ سپری شدن معصوم خان هنگامهٔ مخالف را پراگنده گردانید - آن تهی‌مغز قدرے راه شتافته بمیدان آمد - واثرے از مردم خود ندیده بژرفنای حیرت فروشد - ناگهان فوجے آراسته نمودار[2] گشت - آن آشفته‌رای مردم خود اندیشید - و شادی نموده بدان صوب رهگرای شد - و پدید آمد که فوج جرانغار لشکر منصور است در تباه حالی سراسیمه ترگشت - عنفوان پیکار به نشیب زمینے درختزار گذارا شدند - و از کاردانی و مردانگی جلوریز غنیم را برداشته بخیمه‌گاه مخالف دست یغما برگشودند - و الوس بیگوتی ازان گروه نیز دران تاراج همراهی نمودند - سیلاب‌وار بنگاه آن فرومایگان بےبنیاد را برداشته کامیاب فیروزی آمدند - غنائم بآوردگاه رسیده بود که آن عصیان‌گرا پیوست - هرچند همراهان گذارش نمودند که این مردم از حال شهباز خان آگهی ندارند - شایستهٔ وقت آنکه لختے توقّف رود چون حقیقت حال روشن گردد بے آویزش پراگنده خواهند شد - گوش بران ننهاده متوجّه پیکار گردید - و کارے نساخته زخمی دست ازان بازداشت - و بر بلندیئ (که بحقیقت پستی بود) عنان برکشید - اگرچه میدان بدست مجاهدان اقبال درآمد امّا توفیق دستیار نشد که قدمے چند برگرفته آن درمانده را گرفتار سازند - آن برگشته‌بخت آیت نومیدی برخوانده بصوب منزل‌گاه روان شد - چون ازان اثرے ندید پایمال اندوه گشت - و با درونے تیره و برونے خراب بقصبهٔ اوده شتاب آورد - جرانغار فیروزمند از دل‌بای دادن دیگر افواج آگاهی پذیرفته باکبرپور درازده کروهی اوده

---

(۲) نسخهٔ [ل] پیدا شد ٭

ازین عشرت نمودند - و شتابندگانِ چابک‌دست بمژدهٔ فیروزی پیشِ شهباز خان و دیگر اعیانِ لشکر
رسانیدند - شهباز خان از فزونی واهمه در جونپور سی‌کروهیِ جنگ‌گاه عنان کشیده بود - و فوج
هراول و هرلول در سرهرپور دوازده کروهیِ میدان توقّف داشتند - محضِ اقبالِ اکسیر خدایگان
(که فروغِ الٰهی تائید است) چنین شکستی سترگ بر مخالف افتاد - و چون سردارِ لشکر منصور
از بادهٔ دنیا سرخوش بود چنین خمارے غم افزا کشید - بیست و یکم نویدِ آسمانی سامعه افروز شد
گیتیخدیو نیایش[۳] ایزدی و سپاس الٰهی بزبانِ کردار گذارش فرمود - و شایستگانِ خدمت را بگوناگون
نوازش سربلندی بخشید - سرمهٔ چشم دل فراوان شد - و روشنائیِ بینش پرتو دیگر بخشید *

و از سوانح فدر فرمودن شاهنشاهی از وفورِ ایزد اندیشی - زمانے نگذرد که بر روزگار سعادت‌آمود
اماره نویسی نفرماید - و در مراتبِ کردارِ گذشتگان ژرف‌نگاهی بکار نبرد - همگی همّت والا آنکه
شورشِ احتلاف فرو نشیند - و غبار آویزش از میان برافتد - و در صفوتگاه حضور (که بخلوتکدهٔ قدس
تعبیر رود) از مذاهبِ گوناگونِ جهانیان درستوه بوده جویای رضامندی الٰهی باشد - و از ناراست‌بازی
عیّارانِ مذهب تراش و شیدپیشگانِ سالوس‌گذار[۴] کناره گزینند - و همواره دل و زبانِ آن یکتای جهانِ
آمرینش باین ترانهٔ نیاز خواهانِ مراد بود * نظم *

یا رب رهِ قرب آشکارا بنمای * یک جلوه ازان حسنِ دل‌آرا بنمای
آن حرف که خواندنی‌ست در دل بنگار * وآن نقش که دیدنی‌ست ما را بنمای

بیست و پنجم از بسا پردگیانِ حقیقت نقاب برداشته حق را ببارگاهِ ظهور جلوه دادند - و سربیان
بدائع طراز[۵] گذشت که اگر این امنیّت انجام پدیرد و در ناگزیر کارها رضامندیِ ایزدی دلنشینِ همگنان
گردد بکدام دستمایه سپاسِ آن تواند نمود - و بچه نیرو شکرِ آن بجای‌توان آورد - لیکن بموجبِ گفتهٔ
خردپژوهانِ[۶] باستانی (اگر همه نتوان کرد همه نتوان گذاشت) بخاطر میرسد که ما و هر کدام
از باریافتگان باندازهٔ توانائی یک چیز را بر خود لازم شمرد - و آنرا سرمایهٔ سعادت اندیشد - و چنان
بر پیشگاهِ خاطر میریزند که چون بزرگانِ ما دوره را دوازده سال قرار داده‌اند در هر سالے یک کارِ شایسته
بتقدیم رسد - سیچقان‌ائیل موش را نیازارند - اودائیل در تنومندیِ گاو کوشش رود - و ببخششِ آن
بزرگوان را یاوری نمایند - بارس‌ائیل بگرفتنِ یوز و صید افکنیِ او دستِ خواهش نیالایند
تشقان‌ائیل بخورد و شکارِ خرگوش پرداخته نشود - لوی‌ائیل[۷] بماهی همان روشِ پیش گیرند

(۲) نسخهٔ [ب] نادهٔ خود بینی (۳) نسخهٔ [ا] نیایش الٰهی و سپاس ایزدی (۴) نسخهٔ
[ا] سالوس کردار (۵) نسخهٔ [ک] گذار (۶) نسخهٔ [ز] خرد پیروران (۷) نسخهٔ [ا]
بوی‌ائیل - و این هم صحیح است *

ییلان‌ئیل[۲] مار را زحمت نرسانند - یونت‌ئیل اسپ را نکشند - و نخورند - و ببخشش آن همّت[۳] بر گمارند - قوی‌ئیل با گوسپند این ماجرا رود - موچون‌ئیل[۴] بشکار میمون نپردازند - و گرفتها بصحرا یله کنند - تخاقوئیل مرغ بسمل نکنند - و ازو هنگامهٔ آویزش نسازند - ایت‌ئیل بشکار سگان صحرا نگزینند - و در تیمار این جانور وفا سرشت توجّه گمارند - خامهٔ بینوایان کوچه‌گرد - تنکوزئیل گراز را آزار نرسانند - و نیز هر ماهِ هلالي بدین‌گونه شایسته‌کارے بجای آید - محرّم جاندار نکشند صفر بندی آزاد کنند - ربیع الاوّل سی گزیدهٔ مستمند بانعام اختصاص یابند - ربیع الآخر بشست و شوی پیکرِ عنصری ترنّه نجویند[۵] - جمادی الاوّل بلباس فاخره و نسیج ابریشمی خود را نیارایند[۶] - جمادی الآخر چرمینه را کار نفرمایند - رجب باندازهٔ توانائی چهل[۷] هم سالِ خود را دستگیری کنند - شعبان هرروز ستمکاری از خویشتن با دیگرے دور نمایند - رمضان سی وا ماندهٔ را بخوراک و پوشش یاوری کنند - شوال هرروز هزار بار نامِ جهان‌آرای جان‌آفرین بر زبان آرند - ذیقعدهٔ نخستین شب زندهٔ دارند - و هرروز چندے مخالفِ کیشِ خود را ببخشش و گرم‌خوئی خوش وقت گردانند - ذیحجه سی بنای خیر اساس یابد - و پیوسته این نذرِ حقیقت‌افروز در سنین و شهور معمول باشد دوربینِ آگاه دلِ دانش‌خدای هنرپژوه نیکو شناسد که این آئینِ گیتی‌خداوند برای گروها گروهٔ مردم است - که راهِ سعادت گذاشته درگو تقلید و سیه‌چالِ پیرویِ گمراهان فرو رفته‌اند - و جهان‌پناهیِ او جوشِ این آرزو میزند - و گرنه آن دریای آگهي و گنجِ خانهٔ دانش را (آنچه در سلطنتِ صوری و خلافتِ عالمِ معنی بکار آید) در دانش‌کدهٔ او فراوان بار در بار است ۰ ۰ نظم ۰

خدایا تو این شاهِ آگاه را ۰ فرازندهٔ افسر و گاه را

بنه برسرِ آسمان تختِ او ۰ همان‌کن که او خواهد و بختِ او

و از سوانحِ سپری شدنِ روزگارِ بهادر بَسکي[۸] - او از ناسپاسانِ سرآمدِ بنگاله است - در اقصای صوبهٔ بهار باتّفاقِ جان‌محمّد بهسودی و برخے از روزگار برگشتگان کامِ تجبّر میزد - (چون در اُمرا غبارِ دورنگي برخاست - و توجّهِ جنودِ ظفرطراز بصوبِ بنگاله درگریوهٔ تاخیر ماند) صادق خان با طایفهٔ بهادران درحدودِ منگیر رختِ اقامت انداخت - و الغ خان حبشی و بابوی منکلي و ابابکر و باقر انصاری در بهاگلپور رفته بساطِ غفلت گستردند - آن غنودهٔ بختانِ روزگار دلیر شدهٔ برین گروه چیره دستي نمودند - آن جماعت تابِ مقاومت نیاوردهٔ بمنگیر بازگشتند - صادق خان جوقِ دلاورانِ

---

(۲) و ایل‌ئیل هم آمدهٔ (۳) در [بعضِ نسخه] دست همت برگشایند (۴) و پیچون‌ئیل نیز آمدهٔ
(۵) در [بعضِ نسخه] بجویند (۶) در [چند نسخه] بیارایند (۷) نسخهٔ [ل] کهن‌ساله هم سالِ خود را
(۸) نسخهٔ [ب] خویشگي ۰

نبرد آزما و پیش‌دستانِ برافروخته نیرو را روانه گردانیده - و با دلی نیازمند و خاطرِ آزاد روی هر پیکار نهادند - میدانِ مردانگی افروزش یافت - و طوفانِ سربازی برخاست - و چپقلشهای رادمردانی حیرت افزود - بیاوریِ اقبالِ روزافزون بهادر را (که سرمایهٔ شورش بود - و بنگاهِ آشوب) پیمانهٔ هستی لبریز گشت - و بنابود سرای نیستی درنشست - و دیگر بدگوهران بصوبِ بنگاله گریز آوردند - و عرصهٔ دلگشای بهار از خس و خاشاکِ ناملایم رفت و روب یافت - و بجای خاربن مردم‌گیاها برآمد - و هنگامهٔ[2] عشرت گرمی پذیرفت •

نهضت[3] موکب همایون بصوب پنجاب - و بناکامی بازگردیدن حکیم میرزا بکابل

فراخ‌حوصلهٔ سترگ رافت (که از نیک سگالی و خیرسگالی با نیروی والا چارهٔ فتنه‌اندوزانِ بدنهاد را بدادارِ توانا بازگذارد) هرآینه کارسازانِ نهانخانهٔ تقدیر همّت بران گمارند - اگر سعادت‌سرشت و نیک منش بود ازان نکوهیده طرز برآورده بنیایشگری درگاهِ گیتی‌خداوند فرستند - وگرنه سرگردانِ خواهشهای تباه ساخته بناکامی روزگار سپری سازند - چنانچه حالِ این[4] جوانِ شوریده‌مغز ازین آگهی بخشد - هرچند بمسامعِ همایون ناهنجاریهای او رسید بمالش روی نیاوردند - و بپرستارانِ حضور می‌فرمودند - که یادگارے ست از حضرتِ جهانبانی - فرزند توان بهم رسانید - برادر کجا بدست افتد - و لو از بادهٔ پیمائی و بدمستیِ برنائی و دمسازیِ خوش‌آمد گویانِ هرزه‌لا و ناپدید بودنِ اندرزگویِ دانش سگال بهمان تباه بسیچی سرگرم بودے - و آهنگِ[5] آویزهٔ دولتِ خداداد درخیال بیاوردے - و ندانستے که آتشِ بلند را نیروی تنک‌آب چاره‌گر نیاید - و ناسورِ کهن را داروی خارش مرهمی نکند - دریندولا (که طایفهٔ بدگوهر بدیارِ شرقی گردِ شورش انگیختند - و فتنها روی‌داد - چنانچه لختی برگذارده آمد) هرچند اولیای دولت یورشِ آن صوب التماس نمودند پذیرائی نیافت و همگی ناپذیرش برای آنکه بر قدسی ضمیر پرتو انداخته بود که آن تباه‌خواهش بصوبِ پنجاب گردِ فتنه خواهد برانگیخت - و همان طور پیدائی گرفت - و جهانیان را سرمهٔ بینش بدست آمد - میرزا پیشین سال میخواست که در عافیت‌گاهِ هند غبارآمای دلها گردد - میرزا سلیمان او را بجانبِ بدخشان برد - و آن چیره‌دستی سرمایهٔ افزونیِ دلیریِ او شد - و ژاژخائیِ بداندیشانِ

---

(۲) نسخهٔ [اک ل] و عشرت هنگامه گرمی پذیرفت (۳) نسخهٔ [ل] فتنه انگیزیِ میرزا حکیم و رخصت یافتن عساکر ظفرقرین و اختصاص یافتن کنور مانسنگهه بحراست حدود سند (۴) نسخهٔ [ب ک ل] این نوجوان (۵) نسخهٔ [ل] و آهنگِ دولت خداداد •

شرقي غبار سرباري - اواسط آذر جمعي را بسرکردگي حاجي نورالدّين فرستاد - آن فرومايه آب سند را
عبره نمود - ميرزا يوسف خان اقطاع دار آن نواحي فوجي مبارزان سعادت گزين را بباشليقي حسن بيگ
روانه گردانيد - و سعيد خان گهکر و برخي مجاهدان آن حدود پيوستند - و چون در تيزروي لشکر
کمتر رسيده بود بسيچ آن شد که پس از روزے چند عرصهٔ پيکار آرايش يابد - ليکن اقبال افزايان تقدير را
که تواند عنان گرفت - در کمتر زمانے هنگامهٔ آويزش سرانجام پذيرفت - و مخالف به تندباد ادبار
غبارآلود هزيمت گشت - هنگامي (که فوج نصرت[2] انتصام در مقام فرودآمدن بود) ناگاه گلّهٔ آهو
نمودار[3] شد - و حسن بيگ را شوق شکار گريبان همّت گرفت - و بچستي و چالاکي يکے را تيردوز
گردانيد - و با چندے تيزدستان در پي آن شتابان گشت - ازان طرف مستعجلان جان[4] گذار سرکردهٔ
آن گروه را بسير و تماشا برآورده بودند - حسن بيگ و حاجي نورالدّين باهم درآويخته کوشش
مردانه بجاي آوردند - از شکوه اقبال روزافزون آن بدگوهر زخمي رو بگريز نهاد - و يکبارگي شرارهٔ
ناسپاسان فرونشست - برخي شوريده بختان دستگير گشتند - و بسيارے را در موج خيز دريا رخت
زندگي فروشد - و خمير مايهٔ سودائيان آشوبگاه در حدود پشاور گرگ شده بنشيب آباد نيستي
سرنگون آمد - او از فرومايگان حصار است - لختے در پيش محمّد حسين ميرزا آئين ناسپاسي
برگرفت - و چون روزگار او سپري شد بهزاران تکاپو خود را در تباه بسيچان کابل انداخت
و قدرے اعتبار يافت - اگرچه خدمت گذاران پيکارپرست پاداش نيکوکرداري[5] يافتند ليکن چون
روشن شد (که ميرزا يوسف خان در سرانجام سرحد دوربيني و حزم سگالي بکار نبرده است)
ازو تغيريافته مرزباني حواشي سند بکنور مانسنگهه قرار گرفت - او براي انتظام آن ملک از سيالکوت
روانه شد - و از دوربيني و کارشناسي جوقي بهادران بسرکردگي زين الدّين علي پيشتر فرستاد - در حدود
راول پنڈي از رسيدن شادمان بر ساحل سند آگهي آمد - بسرعت رهگراي پيکار شد - و به نيروي اقبال
روزافزون آويزش نموده بباد افراه رسانيد - چون سانحهٔ نورالدّين روي داد ميرزا از غنودگي خرد
عيارے نگرفته او را (که شمشير لشکر خود ميدانست) با گروهے انبوه روانه ساخت - ششم دي
آن مغرور مردانگي از آب سند گذشته بمحاصرهٔ قلعهٔ نيلاب پاي افسرد - زين الدّين علي و ديگر
گماشتگان کنور مانسنگهه در استحکام حصار همّت را با حوصله همدوش گردانيدند - کنور چون
نزديک رسيد الوخان[6] کچهواهه را هراول ساخت - و سورج سنگهه برادر خود را التمش - مخالف
ب بيخبري داشت - بآواز تبيره بيدار شده جوياي پيکار گشت - دوازدهم عرصهٔ ناوردگاه

---

(۲) نسخهٔ [ا] نصرت قرين (۳) نسخهٔ [ل] پديدار شد (۴) در [اکثر نسخه] جان گزا (۵) نسخهٔ [ب] نيکوکاري (۶) در [بعضي نسخه] ابوخان - و در [بعضي] منشي الوخان م

آویزش یافت - ناموس‌دستانِ هستیِ دشمن با یکدیگر آویزشِ حیرت‌افزا نمودند - و به نیروی اقبالِ روز افزون نسیمِ فیروزمندیِ نشاط آورد - همانا دران چپقلشِ مرد آزما راجه سورج سنگهه شکیب ربای سردار شد - و زخمیِ آبله پای دشتِ ناکامی گشت - و در همان نزدیکیِ آن شنودهٔ بخت را خاکِ آلودِ نیستی یافتند - او پسر سلیمان بیگ اندجانی ست - جدِّ او لقمان بیگ منظورِ نظرِ حضرت فردوس‌مکانی بود - مادرِ او بخدمتِ گهوارهٔ میرزا امتیاز داشت - و از خردی‌بار همراه او نشو و نما یافت - از رشدِ مردانگی و فیروزجنگیِ بالوسِ افغانی عزّت و اعتبار او در کابل زمین افزود گیهان‌خدیو از استماعِ نیرنگیِ اقبال سپاس و ستایشِ الٰهی بجای آورده بخاصانِ محفلِ همایون اشارت فرمود - همانا زمانِ یورشِ ما بصوبِ پنجاب نزدیک شد - اگرچه همواره معامله[۲] گذارانِ آسمانیِ بے سعیِ ما کار ساخته و میسازند لیکن انتظام اسباب را تائید دادارِ جهان‌آرا میدانیم - میرزا از شنودِ فرو شدنِ شادمان بےنامانه بهندوستان خواهد آمد - شایستهٔ وقت آنکه در سرانجامِ یورش کارگذارانِ سلطنت اشتغال نمایند - و از پیش بینی و معامله شناسیِ رای رای سنگهه و جگنّاتهه و راجه گوپال و برخے آمرای اخلاص اندوز را با بسیارے فیلانِ نامور روانه ساختند - و بامرای سند فرمان شد - اگر میرزا ارادهٔ گذشتنِ آب نماید سرِراهِ او نگیرند[۳] - و پیکار را در پردهٔ توقّف اندازند برهنمونیِ توفیقِ الٰهی راياتِ اقبال دریں نزدیکی سایهٔ معدلت بران دیار خواهد انداخت و همان‌طور (که بر پیشگاهِ ضمیرِ آسمان پیوند پرتو انداخته بود) لمعهٔ ظهور داد - چهاردهم بهمن خبرِ آمدنِ میرزا بصوبِ پنجاب بمسامعِ همایون رسید - اخترشناسانِ آسمانی‌سیر باشارتِ والا در اختیارِ ساعتِ سعادت افزا انجمن ساختند - و در انتظامِ مشاغلِ دارالخلافه[۴] برخے توجّهٔ بکار رفت - و بجهتِ آنکه خاطرِ اقدس از دیارِ شرقی نگرانی داشت برای آرامشِ ملک چنان مذکور شد که درّة التّاج اقبال سلطان سلیم را با برخے از آمرای عالی شکوه گذاشته بصوبِ پنجاب نهضت فرمایند - شاهزادهٔ والا اخلاص حضرتِ مریم مکانی را وسیلهٔ عرض ساخته التماسِ همراهی نمودند - شهریارِ آگاه دل ملتمس را پذیرفته برای آن کارِ بزرگ گوهرِ اکلیلِ خلافت سلطان دانیال را نامزد فرمودند - و سلطان خواجه و شاه‌قلی خان محرم و شیخ ابراهیم و بسیارے ملتزمانِ بارگاهِ حضور در خدمتِ آن رضاجوی ارادت گر قرار گرفتند - و چون لختے ضمیرِ صافی از سبب آرائی وا پرداخت با جنودے ایزدی‌تائید بیست و هشتم موافقِ دوشنبه دوم محرّم (۹۸۹) نهصد و هشتاد و نهم هلالی در زمانے (که گزیدهٔ منجّمانِ دانش پسند بود) بدان صوب توجّه فرمودند - اقبال همعنان و ظفر همرکابِ موکبِ همایون شد - ستارهٔ کامروائی درخشید - و سفیدهٔ صبحِ دولت برآمد •

• نظم •

---

(۲) نسخهٔ [ل] معامله شناسان (۳) نسخهٔ [اب] بگیرند (۴) نسخهٔ [ل] دارالسلطنت •

بجنبید با قلب رزم آزمای * چو سیلاب طوفان بجنبد ز جای
بخصم آزمائي علم برکشید * همه دشت در زیر لشکر کشید
خرامیدن بادپایان بگشت * تزلزل در افکند در کوه و دشت
عرق کردن توسنان در شتاب * بطوفان آتش روان کرد آب

دوربینان بارگاه از زبان آوران بے‌زبان آفرینش بمژدهٔ فیروزمندي سامعه افروز گشتند - و فال گیران انجمن آگهي در نمودار آسمانی[2] چشم پژوهش گشودند - از راه حزم اندوزي و دوربیني جای مبارزان اقبال قرار یافت - و اسباب پیکار آمادگي پذیرفت - کشش داران پنجشنبه و جمعه در ظلال رایت همایون جای گرفتند - و أمرای شنبه و چهارشنبه بآرایش برانغار نامزد گشتند - و امیران دوشنبه و سه شنبه در جرانغار قرار یافتند - و مبارزان یکشنبه هراول را اعتضاد بخشیدند در منغولان این یورش نوید فتح تازه ظاهرنگاهان روزگار را چون روشنان باطن کامیاب آرامیدگي و نشاط گردانید *

فیروزي یافتن اولیای دولت - وآوارهٔ دشت ناکامي شدن

معصوم خان فرنخودي

شهبازخان از کام روائي و ناکامي (که گذارده آمد) از شاد خواب خود بیني بیدار شد و به تیزدستي و کاردانی هنگامه آرائي پیش گرفت - و راه هنجار سپرده درکمتر فرصتی آمادهٔ کارزار گردید - وآن[3] ناسپاس بد گوهر (که زمان هشیاري و شرمساری او بود) بخواب گران افتاد و در فراهم آوردن نیومایگان نافرجام شد - و اندوختهٔ این دولت ابدي اعتصام را در کافر نعمتي خرج کردن گرفت - و بنه و بار خود[4] و مردم (که درجاهای قلب فرستاده بود) طلب داشت - او را آن اندیشه که سرمایهٔ جمعیت مردم انتظام گیرد - و کارآگاهان قضا از خنده لبریز - که دستمایهٔ تباه شدن ناموس را خواهان است - مبارزان اقبال فوجها بآئین پیش منتظم ساخته بصوب مخالف رهگرای شدند - وآن بے‌آزرم شوریده رای نیز از بنگاه خود برآمد - در قول ججهارخان خاصه خیل جوهر بدگوهري ببازار آورد - و عرب از آبرو ریختگان دست راست شد - و نیابت خان نحوست افزای یسار - و شاه دانه در مقدمهٔ ناکامي - و خود طرح شده درکمین هزیمت سراسیمگي مي اندوخت - هفت کروهي قصبهٔ اوده بیست و چهارم بهمن رادمردان سعادت سگال میدان خواه

(۲) در [چند نسخه] جسماني (۳) نسخهٔ [ل] وآن سرآمد ناسپاسان بد گوهر (۴) نسخهٔ [ز] خود که در جاهای *

آراستند - و ابجوبائیِ کارزار ایستادند - آن فرومایه بحیلهٔ سازی برنشست - و در آمدن درنگی نمود
بیشترے گمان بردند که امروز هنگامهٔ آویزش نخواهد شد - جنودِ سماوی‌تائید فرود آمده بسرانجامِ
خندق آگهی کوشش از سر گرفتند - دریں(۲) هنگام آن دستان سرای غنوده بخت با لشکرے آراسته
جوپای نبرد شد - بهادرانِ اخلاص منش بچستی و چابکدستی روی در کارزار آوردند - نخستین
پیش قدمانِ هراولِ لشکرِ نصرت قرین با فیلانِ کوه پیکر تیزدستی نموده بکوششِ مردانه هراولِ
غنیم را برداشتند - برانغارِ مخالف بر جرانغارِ لشکرِ فیروزمند زور آورد - و در آخر از دل افروزی
و ثبات پائیِ مجاهدانِ اقبال نزدیک شد که بادیهٔ پیمای هزیمت گردد - طرحِ غنیم دل‌بای‌دادها را
نیرو بخشید - و از نیرنگیِ تقدیر کار بردلیرانِ فیروزی فوج قدرے دشوار گشت - دریں هنگام هراول
و التمشِ لشکرِ منصور مقابلِ خود را برداشته همّت افزود - و از ایزدی تائید ناسپاسانِ بد گوهر
آبرو ریخته آبله پای راهِ گریز شدند - دریں تابش‌گاهِ اقبال برانغارِ لشکرِ ظفرطراز بر جرانغارِ غنیم
چیره‌دستی نمود - و عرصهٔ آوردگاه را ازاں گروهِ تباه کردار پاک گردانید - برخی پیلانِ نامور (که
در نخستین پیکار بدستِ مخالف درآمده بود) برگشته کارنامهای نمایان بتقدیم رسانید - و فتح
و فیروزی را گزین اسباب شد - پانزدهم روز از نخست نیرنگ‌سازی و شگرف‌کاریِ تقدیر نشاط افزود
و شادکامی را چراغان برافروخت - و آن زبان‌زدهٔ دین و دنیا بهزاران سراسیمگی بقصبهٔ اوده باز گردید
همه اسبابِ حشمت و فراوان خواسته (که سرمایهٔ بدمستیِ او بود) بدستِ اولیای دولت درآمد
و بیشترے گمراهانِ بادیهٔ کج‌گرائی از فروغِ آگهی راهِ سعادت گرفتند - و از تنگنای ناسپاسی
و صیدچالِ گمراهی کناره گزیدند - شهباز خان فیروزمندی را غنیمت دانسته از نبرد(۳) جا نیم گام
برنداشت - همّت یاوری نکرد - یا دوراندیشی بکار برد - وقت را گنجائی نماند - یا هرزه سگالیِ شتردلان
پیش راه گرفت - ازیں باز ماندنِ ناهنگام آن دل‌بای‌دادهٔ تباه سرشت رستگاری یافت - و کارِ
آخر شده لختی روی بدرازی نهاد - و بهزاران ناکامی به بنگاه درآمد - هرچند خواست (که دستی
بر دلِ هزار پارهٔ خود نهد - و پای در دامنِ شکیبائی و ثبات‌پائی کشد) درخود نیروی آن
نیافت - ناگاه ناخوش آوازه از شهباز خان زبان زدِ ارجوفه سازان شد - و آن نافرجام لختی بخود
گرائید - همانا برخی تیزدستانِ لشکرِ منصور کنارے از شهر تاراج کرده بازگشته بودند - عرب با برخی
رسیده در پیکار شد - و چندے را ازیں فوج روزگار سپری گشت - سگ‌مگسانِ شورش منش چنان
آوازه انداختند که این شهباز خان بود - آن بد گوهر از شنودنِ این به بهجت آمد - و در کمتر زمانے
آگهی یافته در تنگنای غم فرو رفت - و بر نگاهداشتِ بیرون و درونِ شهر و ضبطِ برج و باره کرنمش

---

(۲) نسخهٔ [ل] دریں اثنا (۳) نسخهٔ [ل] نبردگاه •

پیش گرفت - (چون ستارهٔ آن ژولیدهٔ روزگارِ تفسیدهٔ آرزو هر زمان فروتر میشد) هرچه دران سود می‌انگاشت زیان میدید - چنانچه توپی بر فرازِ دروازه برده آمادهٔ[2] نبرد شد - و از سطوتِ قهرِ ایزدی بمجرّدِ گشادن بام درهم شکست - و نویدِ ناکامی رسانید - دغل دوستانِ زبندهٔ پراگندگی گرفتند و به تباه حالی و سراسیمگی افتاد - همراهانِ پا برجا کم - و شکوهِ افواجِ گیتی‌گشا زمان زمان در افزایش - نه نیروی برآمدن ازان شهربندِ حوادث - و نه هنجارِ[3] نشستن دران تنگنای آشوب از افزونیِ بنه و بار ناروبودِ تعلّق نمی‌گسیخت - درین[4] اندیشهٔ جانکاه عرب و نیابت خان و شاه دانه (که سرمایهٔ مدهوشیِ او بودند) راهِ جدائی سپردند - و نعلِ واژون بربسته راهِ چلپا[5] در نوشتند - آن شایانِ آوارگی زن و رادِ خود را با اندوختهای چندین سال گذاشته راهِ گریز پیش گرفت - و لختی شتافته از دوروبانِ واماندهٔ نیز تنهائی گزید - و با هفت نفر چهار ضرب شدهٔ دیوانه وار رو بخرابهٔ خمول نهاد - درین ناکامی زمیندارِ کورج[6] پیوست - و بحکمِ پیشین شناسائی به بنگاهِ خود آورد - و بآشنا روئی و ابله طراری از نقد و جنس آنچه داشتند برگرفت - و پاسِ دیرین حقوق را زبونِ قزّاقی دادهٔ کسیل نمود - آن سزاوارِ رسوائی گاه خود سوار شدی و زمانی پسر را بران سوار کردی[7] - با حالی تباه از آبِ سرو گذاره کرد - راجه مان بومیِ آن سرزمین او را بخانهٔ خود بردهٔ بدستگیری برخاست - شهباز خان ازین آگهی داستانِ امّید و بیم گذارش نمود - که او را گرفته روانه سازد - یا بفرامشخانهٔ نیستی فرستد - براهِ انکار شتافت - و پنهانی او را بآوارگی سرداد - و چندی را بدرقه گویان همراه گردانید - و از جواهر (که با او گمان می‌برد) قرارِ جان شکری داد - او از ناصیهٔ حال دریافته فرومایگان را بزر بفریفت و بخمولستانِ ناکامی گام فراخ برزد - روزِ دیگرِ فیروزمندی شهباز خان با جنودِ سماوی اعتصام بقصبهٔ اوده درآمد - و همگی زن و زاد و بنه و بارِ او بدست افتاد - ازانجمله صد و پنجاه فیل و سرمایهٔ[8] دین و دنیا و ناموسِ آن نافرجام دست فرسودِ یغما گشت - و جهانیان را عبرت‌نامهٔ سرانجام یافت - و زبان‌زدگیِ ناسپاسی بتازگی دلنشینِ روزگار آمد - در نواحیِ دارالخلافه این نویدِ دولت کوسِ نشاط را بلند آوازه گردانید - دور بینانِ محفلِ همایون آنرا مژدهٔ دیگر گشایشها دانستند شهریارِ خوش خرام نیایشِ ایزدی بجای آورد - و خدمت گذارانِ عقیدت گزین بنوازشِ سترگ سربلندی یافتند - و از وفورِ مردمی فرمان شد که شهباز خان زن و زادِ آن عصیان گرای را پاس دارد

---

(۲) در [بعض نسخه] نبرد آرای شد (۳) نسخهٔ [ل] نه جای نشستن (۴) نسخهٔ [ل] درین آشوبگاه حوادث (۵) نسخهٔ [ا] راه چیپا - و نسخهٔ [ز] چلیپا (۶) نسخهٔ [ا] کوارخ و در (چند نسخه) کوارج (۷) در [اکثر نسخه] بلو کردی (۸) در [اکثر نسخه] و دین و دنیا •

درین شورش این ناتوانِ خلوت‌نشین را چه گناه - جهانیان را بینشی دیگر پدید آمد - و اخلاص‌گزینی را خواهش تازه شد - هنگام آنست که زمانه و زمانیان نازش نمایند - و بایزدی نیایش کردار خانه را آباد سازند - بر زبانها افتاده بود که آن کج‌گرا از راه دامنهٔ شمالی کوه می‌خواهد خود را بکابلیان فتنه اندوز رساند - از روی حزم‌اندوزی[2] قلیچ‌خان را با برخی تیزدستان عرصهٔ آگهی رخصت آن صوب فرمودند - دهم اسفندارمذ ساحت دارالملک دهلی از خیام اقبال رفعت آسمانی یافت[3] - و تربت بزرگان آن سرزمین بفروغ نیایش نور آگین شد - سابق پیش‌خانه زیاده از چهار کروه نرفتی - ازین جا فرمان شد - که از شش‌کروه کم نبود - دوازدهم بر ظاهر قصبهٔ سنپت[4] رایات جهان‌گشا سایهٔ معدلت انداخت - قلیچ خان ازان خدمت بار آمده سجود سعادت بجای آرد - و آوارگی و خمول‌گزینی آن شوریده مغز نافرجام چنانچه گذارش یافت دلنشین شد *

و از سوانح پرشدن[5] پیمانهٔ هستی قیا خان کنگ - ازان باز (که عرصهٔ دلگشای بنگاله غبارآلود شورش گشت) او با برخی بهادران یکجهت در ولایت اڈیسه روزگار گذرانیدی - اگرچه همّت یاوری نکرد که از اسباب تسکین شورش شود لیکن آن سرزمین را از گرد خلاف رُفت و روی میداد درین هنگام (که آن ملک از افواج نصرت‌قرین خالی شد) قتلوخان با بسیاری آویزش نموده چیره‌دستی یافت - لو لوازم کارزار بجای آورده حصاری شد - و از امتداد پیکار و جدائی همراهان بی‌حقیقت به تنگنای ناکامی نشست - و درآخر با برخی از بهادران ناموس دوست آویزشهای سخت نموده نیکنامی جاوید اندوخت - هفدهم نزدیک تهانیسر[6] رایات همایون نزول اقبال فرمود ازانجا (که شهریار دیده‌ور برخود کمتر نظر اندازد - و همواره صحبت الٰهی‌بنده پژوهش نماید) بخلوتکدهٔ شیخ جلال[7] (که سال‌خورد ایزدی پرستش بود - و مردم را اعتقاد ولایت بدو) گذاره فرمود شیخ باندازهٔ شناسائی نیایش بجای آورده عرضه داشت - امروز آرزوها[8] گرو دم گیرای اورنگ‌نشین حقیقت طراز است - و آسمان بکام او جنبش نشاط میکند - دعاهای صافی کرده التماس گذارش حقائق نمود - و خود را پذیرای آن ساخته بدریوزه‌گری نشست - کشورخدای لختی بنکته طرازی و گره‌گشائی درآمد - و سخن‌سرائی پیش گرفت - بسا دلاویز سخنان روشنی افزای صفوتکدهٔ درویش شد - راقم شگرف نامه باشارت همایون از شیخ پرسید که عمر دراز بسر برده اند - و صحبت نیکان[9] روزگار دریافته - زه‌گیر خاطر را چاره بار گویند - و دل سراسیمه را از تفرقهٔ اختلاف نجات بخشند

(۲) در [چند نسخه] حزم اندیشی (۳) نسخهٔ [ل] گرفت (۴) نسخهٔ [ل] سونپت (۵) در [بعضی نسخه] لبریز شدن (۶) نسخهٔ [از] تانیسر (۷) نسخهٔ [ب ل] جمال (۸) نسخهٔ [ل] آرزوهای مردم (۹) نسخهٔ [ا] بزرگان *

نخستین بآب دیده پاسخ گذارد - و پس ازان این بیت بر زبان آورد • بیت •

آه ز استغنای دلبر آه آه • کز تعظّم بست بر کونین راه

و از سوانح سپری شدن روزگار خواجه شاه منصور دیوان - سکندر ذوالقرنین همواره با خاصان بزم سلطنت گذارش فرموده - که ندیمان[2] و بذله گویان دیگر اند - و کار اینسان جزین نه که بشاداب نکته و نادر حکایتی (هرچند فروغ راستی نداشته باشد) افروزنده[3] شگفتگی گردند - و چراغ طرب را روغن افزایند - و بگزنده دلنشین (که حاضران بساط عزّت را رسانند) معرکهٔ خوشحالی آراسته دارند و عروس نشاط را از شگرف کاری بهر هفت آرایند - و اساطین دولت و بزرگان درگاه (که بمثابهٔ دست و بازو باشند) دیگر - همگی بسیچ اینان سرانجام دادن داروی فساد عالم و تریاک شکسته[4] کاران و مرهم کهن زخمان روزگار گزیده - آن بر زبان آورند که پراگندگی زمانه فرو نشاند - و کار برهم شده فراهم آید جهان آسوده ببالد[5] - و شادمانی با ایمنی همدوش گردد - و اگر خریدار نایاب باشد بخموشی و نیک اندیشی چاره سگالند - بارگاه دولت را هر آسیبی که رسد بیشتر ازان است که این دو گروه کارخود را وا گذارند - و نیز همواره بکارپردازان دولت فرموده (هرکه باندیشهٔ خشنودی ما پا از شاهراه راستی بیرون نهد - و درست عیاری را عنان فروگذارد - و از تنگ گیری سپاه و رعیّت گشایش ما را طلبگار شود و از وجه ناروا بدستان سرائی خواهد گنجینهٔ دولت برآماید) هرآینه چیره دستان ملک تقدیر دلهای ما را درکمتر فرصتی ازو برگیرند - و بدست قهرمان سیاست ما گردش سپهر گردان او را بازماند و امروز بتازگی حال خواجه ازان بازگوید - همواره از جاه طلبی و آزمندی در محاسبات دیوانی خرده گرفتی - و سخت گیری نموده - و غمخوارگی بندگان پیرامن خاطر نگشتی - همگی بسیچ انباشتن خانهٔ خود بود - و با آلایش دامان بشیوا زبانی کار از پیش می برد - یکبارگی در زیر بار ناستوده کردار آمده در گو نیستی فرو شد - و ندانست که قلبکاری دو روزه نا پایدار است - و چراغ آب افروخته فروغی ندهد - پیشتر ازین چند پروانچه بخطّ منشی میرزا حکیم (در رخت گاه شادمان (که کشته شد) یافتند - کنورمانسنگهه آن را بوالا درگاه فرستاد - یکی ازان بنام خواجه بود خلاصهٔ مضمون آنکه عرائض یکجهتی و نیک اندیشی پی هم میرسد - و سرمایهٔ بالش توجّه میگردد - دریں نزدیکی به نتائج آن اختصاص خواهد یافت - شهریار فراخ حوصلهٔ نظام آفرین گشاده[6] نیرو آنرا سازش بدکاران پنداشته برروی خواجه نیاورد - در نواحی سنهت ملک[7] ثانی

---

(۲) نسخهٔ [ل] ندیمان بذله گوی دیگر اند (۳) در [بعضی نسخه] افروزندهٔ (۴) نسخهٔ [ل] شکستگان (۵) در [بعضی نسخه] ببالد (۶) نسخهٔ [ل] گشاده روی (۷) در [بعضی نسخه] ملک ثانی و در [بعضی] ملک ثانی •

از قدیمیانِ میرزا با بنه و بار بدرگاه آمد - و شهرت یافت که او را فرستاده اند تا رنجش را پیش رو خود سازد - و بلوازمِ چاپلوسی(۲) پردازد - و صیدِ دلهای سادهٔ لوحان نماید - و بدکاران را تیزتر گرداند از دوراندیشی و احتیاط گزینی (که نیروی بازوی دولت است - و یارای پنجهٔ اقبال) او را از تصرّف(۳) باز داشتند - دران روز از خواجه بسا سخنانِ جانب‌داری بظهور آمد - و غبارِ شورش بلندی‌گرای شد - و روزگار ناخن‌زنِ پرستار - و آشوبِ زمانه تازگی داشت - او را در خلوتکدهٔ قدس طلب داشته آن نامه را برخواندند - چون ستارهٔ سختِ او در فرو شدن بود پاسخهای او بدگمانی را یاور افتاد - از اختلاط باز داشتند - و دوربینی بکار رفت - نوزدهم ملک علی کوتوالِ اردو برخی نوشتها در نظر آورد - و تباه سگالیِ خواجه را تازه گردانید - ازان نگاشتها معلوم شد که سپاهِ خواجه از فیروزپور (که در اقطاعِ او ست) بمیرزا زبان عنائی گشوده درین نزدیکی بدو خواهد پیوست - ازین آگهی قهرمانِ سلطنت شعله افروز گشت - و فرمان شد اگر خواجه آوردنِ مردم تعهّد نماید و براستی منشی همان شود همان طور در زندان باشد - و گرنه او را از هم گذرانند تا گوشمالِ کوته اندیشانِ دراز(۴) آز شود - و تنبیهِ بدگوهرانِ کج‌گرا گردد - او در پاسخ سخنانِ پیچ گذارش نمود - و ضامن نتوانست سرانجام داد - از راهِ عاطفت و کارشناسی فرمودند اگر خواجه سلیمان (که پیوندِ خویشی و التیامِ برادری دارد) تعهّد نماید بپذیرند - آن بے دلِ هول زده را حال دگرگون شد - و از بیمِ جانِ خود را برکنار گرفت - ازانجا (که روزگار از ناتوان بینانِ فرومایه نژند بود - و وقت نازک - و بزرگان دولت در جان گزائیِ او بهانه آرا) داگربر حکم سیاست شد خدمت پذیران کاربند شده نزدیکِ سرای کوت کچهواهه بدرختی از حلق آویختند - از طبیعت دوستی و فهمیدگی ترک و تاجیک را وقت خوش شد - و نشاطی سترگ در اردوی مقدّس پدید آمد دستور آنست که حسودانِ سخن ساز و بادسرایانِ غرض گذار بدین روز نشاندند - و سان افزاءِ خویشتن بینی و بدسگالیِ زبردستان سرانجام یافت • نظم •

نباشی بکارِ جهان سخت گیر • که هر سخت گیرے بود سخت میر
غم زیر دستان بخور زینهار • بترس از زبردستیِ روزگار

فتنه اندوز بود - با عقلِ معاش نداشت - بآبادانیِ ویرانهٔ خویش خانهای مردم خراب کردے و برای آسایشِ روزگار خود گروهِ سه برگ را بنیاد برانگندے - نیرنگیِ مزاج زمانه برنخواندے و هنگامِ مدارا از پاسِ گرفتے و گوهر باز نشناختے - و لیکن چنین امارت نویسی خرده گیر و نکته سنج بردبار و شیوا بیانِ کمتر کمتر یافته شود - اگر قدرے نیایشِ درگاهِ ایزدی و لختی

(۲) نسخهٔ [ب] چاپلوسی ... نسخهٔ [ل] باز داشته مقید گردانیدند (۴) نسخهٔ [ا] دراز سودا •

اخلاصِ خدیوِ عالم و برخی مهربانی با خلائق و اندکے بےطمعی و کم‌آزاری با او بودے هرآینه از قهرِ شاهنشاهی بدین روز ننشستی - و دران نمودارِ غضبِ الٰهی گرفتار نیامدے - آن قدردان را بارها بر زبانِ گوهربار گذشت - ازان روز بازارِ حساب سرد شد - و سررشتهٔ محاسبه از دست رفت اورنگ نشینِ اقبال انتظامِ مهامِ وزارت بقلیج خان تفویض فرمود - و حکم شد که زین خان کوکلتاش و حکیم ابو الفتح نیز بدار الوزارت حاضر میشده باشند - و کار آگهی بجای آورند *

هنگامی[2] شتافتن حکیم میرزا بصوب کابل

تجربه اندوزانِ آگاه دل و روشن روانانِ هشیار خرام در پذیرائی[3] انتظار دلیل نکشند و بریوزهٔ گری حجّت نشتابند - هر والا شکوهے (که هنگامِ افزایشِ ملک و بالشِ [...] ضمیرِ او بآبیاری معدلت سرسبز و شاداب باشد - و آن را سرمایهٔ نیایشِ ایزدی [...] اندیشه و کردار را زمان زمان پیرایهٔ سعادت بخشد - و خود را امانت دارِ ایزدی شمرده نگاهبانی سپاه و رعیّت کند - و خستگانِ روزگار گزیده را مرهمِ چرب زبانی و مهرگذاری بکار برد) همانا خواهشهای او بے منّت پذیری خدمت فروشان بر آید - و کارهای دشوار دلنشین طرزے چهره افروزِ نشاط گردد - چنانچه از دیباچهٔ قدسی حالِ گیهان‌خدیو تابشِ پیدایی دارد - و این شرفنامه لختے ازان بازگوید - و بتازگی زبان‌زدگیِ میرزا آگهی بخشد - و سعادت پژوهِ بیداربخت بے گرهِ دل پذیرا[4] گردد - (چون در هند زمین لختے گردِ شورش برخاست - و یک چند آتش‌کدهٔ آشوب در گرفت) فرومایگانِ این دیار و هرزه درایانِ زابلستان آن جوانِ آشفته رای را در خواهشِ هندوستان سراسیمه گردانیدند - برخی سپاه پیشتر فرستاده غبارِ فتنه برانگیخت - و در سیه‌چالِ [...] سرنگونی آمد - جای آن بود که از گران خوابِ پندار برخاسته راهِ شرمساری پیش گیرد و چاره‌گریِ لغزشهای خود در[5] آویزد - بر خلافِ آن بقصدِ پیکار شتاب آورد - چون [...] گذاره نمود امرای آن ناحیت کاربندِ فرمانِ والا شدند - و بدار الملک لاهور آمده قلعه داری را آماده گشتند - میرزا یوسف خان بپاسبانیِ رهتاس پای همّت افشرده [...] سندگان کسی بدان تباه اندیشِ نا راست نه پیوست - تا برو شناسان چه رسد - از سپاهی [...] برمیخواند - و رعیّت را دل بسوی خود نمیدید - زمان‌زمان ناامیدی اندوهے تازه

---

(۱) نسخهٔ [ب] نهضت موکبِ والای گیهان‌خدیو بصوب پنجاب برای اطفای نایرهٔ شورش میرزا حکیم [...] (۲) نسخهٔ [ب] پذیرائی کار دامن دلیل نکشند (۳) نسخهٔ [ب] پذیرای نیرنگیِ [...] بودن میرزا (۴) [...] گردد (۵) در [چند نسخه] در آید *

مي‌آورد - و بدروغهای هرزه‌[۲] لابان دلِ خوش میکرد - و بخیالهای پریشان روزگار مي‌گذرانید - بادے بهانه میکوفت - و آبے بغربال مي‌بیخت - تا آنکه بمحاصرهٔ لاهور پرداخت - و بآهنگهای بے آهنگ در گشایش گرهِ ادبار شد - اگرچه کناره‌[۳] شدنِ مبارزانِ والا شکوه زمانے اورا بشادي مي‌آورد کارنامهای دلاویزِ ناموس دوستانِ هستي دشمن بسیار شنوده بود - درین هنگام دل نه پیکار نهادن بسیچهای او را یاور مي‌افتاد - و از رادمردي و تیزدستیِ گیهان‌خدیو بر خود مي‌لرزید لیکن از نشنیدنِ آوازهٔ موکبِ همایون دل نیرو مي‌گرفت - چون گزیده ساعتِ آسماني رسید عنانِ عزیمت بصوبِ پنجاب انعطاف فرمودند - گوناگون عشرت درمغزِ روزگار پیچید - و زمانه مصمت‌گوئی اقبالِ روزافزون برگرفت - آسمان زمینِ خدمت ببوسید - و بخت و دولت به نیایش درآمدند ●　　● نظم ●

جهان بکام و فلک بنده و ملک داعي ● امید تازه و دولت قوي و بخت جوان

فتوح سوی یمین و سعود سوی یسار ● سپهر پیشِ رکاب و زمانه زیرِ عنان

گیتي خداوند با خاطرِ آرامیده و پیشانی گشاده و دلے حق پژوه و قدمے استوار و عزمے شگرف و نیّتے والا داددهان و شکارکنان خرامش داشت - هرچند منزل بمنزل پیشتر میشد داستانِ گریزِ او نمیرسید - و غبارے در نزهتگاهِ ضمیرِ آسمان پیوند راه نمي‌یافت - و خرابِ درونانِ شوریده خرد بآن خیال (که در سر اندیشهٔ آویزش دارد) نشاط گزیدے - و سعادت منشانِ دیده‌ور را تخیّلِ فرو شدنِ او عشرت آمود داشتے - بر زبانِ گوهربار گذارش یافت - چنان بر پیشطاقِ باطن پرتو مي‌افتد که این همه ایستادِ او ازانست که نهضتِ رایاتِ همایون باور ندارد - و هرزه درایانِ ژاژخا طورِ دیگر[۴] خاطرنشین کرده اند - بیشتر آنست که در حوالیِ سهرند خبرِ گریزِ آن پریشان رای بسمعِ همایون رسد - همچنانکه آن رازدارِ تقدیر گذارش فرموده بود چهره‌گشای راستي گشت همان روز (که رایاتِ جهان‌پیما از دار الخلافه روانه شد) میرزا نزدیکِ لاهور غبارِ شورش برانگیخت بیست[۵] روز در باغِ مهدي‌قاسم خان بدستمایهٔ مالیخولیا شادماني میکرد - و هدف‌گاهِ وهم را تیرے خیال مي‌انداخت - سعید خان و راجه بهگونت داس و کنور مانسنگهه و سیّد حامد و محمّد زمان و دیگر جایگیرداران پنجاب قلعه را قدرے استحکام داده آمادهٔ کارزار بودند - چون فرمان بآرایشِ هنگامهٔ پیکار نبود بهادرانِ حقیقت گزین در مورچلهای خویش باگهي میگذرانیدند - و از کارشناسي چاره‌گزینانِ محاصره‌بند شهر را از اختلاط باز میداشتند - و بنیروی الٰهي‌اعتصام دروازها گشوده مبارز

(۲) نسخهٔ [ک ل] هرزه درایان (۳) نسخهٔ [ل] از کناره شدنِ مبارزانِ والاشکوه زمانے روی بشادي مي‌آورد (۴) نسخهٔ [ب] طرزِ دیگر (۵) نسخهٔ [اب] بیست و دو روز ●

میشتافتند - بارها شیر[۲] خواجه و ناد علي و قربان[۳] علي و میرسکندر ازان طرف جوشش مردانگي کردند و بلطمهای ید اللّهي مالش یافتند - میرزا از نا روائي کار و بستگي مقصود زمان زمان آشفته تر شده و بهروزانیان همراه سرگراني[۴] نموده - ناگاه آوازهٔ موکب شاهنشاهي جوهر دماغ او را پریشانتر گردانید - راه گریز را گام شتاب برگرفت - و یک گروهي بالاروئهٔ باغ مهدي قاسم خان از آب راوي عبور نموده سراسیمه بصوب کابل شتافت - دران شب نواحي شاهم علي زمانے بخواب پریشان بسر برد و از حدود جلال آباد از دریای چناب گذشته رهگرای شد - بسیارے همراهان دران گذاره فرو رفتند و در نواحي بهیره از دریای بهت عبور نمود - و در موج خیز آن نیز چندے بسیل فنا افتادند از گریوا قهار[۵] براه کهیپ[۶] آب سند عبره نموده به بنگاه خود باز گردید - چون بمسامع اقبال رسید عاطفت خسرواني درجوش آمد - و منشور والا نفاذ یافت که جنود فیروزي عنان از تعاقب کشیده دارند - مبادا در شورش آبها کشتي میرزا فرو نشیند - و کار آن سلیم دل از چاره بگذرد (اگر آن غنودهٔ بخت از نارسیدگي شناسای منزلت نشود - و پذیرای آگهي نباید) ما باوجود چندین فروغ خرد چگونه نقش هستي او بستریم - بو که بروزگاران سعادت پذیر گردد - و شاهراه بینش را دیدبان آید - و نیز در میزان قدرداني برادر گران سنگ تر از پسر باشد ه

بنازم خدیو زمان را که چنین گوهر نیک اندیشي ببارگاه ظهور آورد - و سلطان خرد را بر اورنگ کامراني[۷] سربلندي بخشد - همانا آزرم و مردمي را سرآغاز مي نهند - و جارداني دولت را بتازگي مي پیرایند - دانش والا را ثناگري نماید - یا رافت سترگ را بازگوید - نظرت عالي را محمدت برخواند یا فراخ سازي حوصله را داستان طرازد - پس از کوتهي سخن بهزاران نیایش ایزدي بصوب پنجاب نهضت فرمودند - تا بمعدلت روز افزون پراگندگي آن دیار فراهم آید - و شکستگان را بمومیائي مهرباني[۸] درستي بخشند - بیست و چهارم ظاهر سهرند معسکر اقبال شد - گیتي خداوند بباغ دلگشای آن مصر دولت عشرت اندوخت ه

و از سوانح تجدید آئین ملک داري - ازانجا (که شهریار دوربین زمان زمان هشیار خرامي را تازه اساسے بر نهد - و جهان آرائي را عبادت ایزدي برشمرد) درین هنگام طرزے دلگشا بخاطر آسمان پیوند رسید - و یرلیغ والا صدور یافت که جایگیرداران و شقداران و داروغگان قلمرو ده بده ساکنان را بنام و حرفه بقلم آورند - و در یکدیگر منتظم گردانند - و نگذارند که بے دستمایهٔ پیشه

---

(۲) نسخهٔ [ا] شیرعلي و ناد علي (۳) در [بعض نسخه] قربانعلي زرچه (۴) در [چند نسخه] سرگرداني (۵) نسخهٔ [ب] قهارا - و نسخهٔ [ک] کهوارة (۶) نسخهٔ [ا] کهب - و نسخهٔ [ب] کهیت (۷) نسخهٔ [ب] کامروائي (۸) نسخهٔ [ل] رافت و مهرباني ه

و التزامِ هنرِ زندگاني نمایند - و در دخل و خرجِ مردم ژرف‌نگهي (که از بدگوهري و نیک‌ذاتي فراهم آمده باشد) بکار برند - تا بکمتر زمانے اندیشهٔ بیرون‌آرایانِ خراب درون پیدائي گیرد و قلب کارانِ زراندود نیز بوزنگاه درآیند - ازین فرمانِ آگهي روزبازارِ عاقبت شد - و فراخنای هندوستان ایمنیِ سترگ پذیرفت - بیست و هشتم حوالیِ ماچهیواره دریای ستلج را جسرِ عالي انتظام داده عبور فرمودند - درین نواحي آمرای پنجاب بسجودِ قدسي آستان ناصیهٔ سعادت نورآگین گردانیدند - و هریکے بعنایتِ خاص سربلندي یافت - و از مکافاتِ نیک کرداري سپاس‌گذاري درآمدند •

آغازِ سالِ بیست و ششمِ الٰهي از جلوسِ مقدّسِ شاهنشاهي

یعني سالِ اردي بهشت از دورِ سیوم

• نظم •

دولتِ نوروز بصحرا برخاست • فیضِ روح القدس از عالمِ بالا (۲) برخاست

چه هوائی ست که خلدش بتحیّر بنشست • چه زمینی ست که چرخش بتولاّ برخاست

شب پنجشنبه پنجمِ صفر (۹۸۹) نهصد و هشتاد و نهِ هلالي بعد از سپري شدنِ شش ساعت و بیست و نُه دقیقه نورپردازِ جهانِ صورت و معني بارخدای عالمِ پنهان و پیدا ببرجِ حمل نظرِ خرّمي انداخت - و عنصري عالم را چون روحاني ملک نورآگین گردانید - جشنِ شادماني آرایشِ تازه (۳) یافت - و صلای عیش بلند آوازه شد - ازانچه در سرآغاز این سالِ خجسته تابشِ ظهور داد نهضتِ رایاتِ همایون است بصوبِ دریای سند - ازانجا (که پاسبانیِ عمومِ خلائق و دیباچهٔ فرمان‌روائي نقشِ لزوم دارد) بر ضمیرِ آسمان پیوند پرتو انداخت - که (چنانچه بیاوریِ تائیداتِ آسماني نزهت‌گاهِ پنجاب از خس و خاشاکِ فتنه اندوزان رفت و روب یافت) بنگاه گزینانِ ساحلِ سند بآبیاری داد و دهش سرسبز گردند - و تیمارِ آفت زدگانِ حوادث سرانجام یابد و نیز چندے مزاج‌شناسانِ خرد پژوه فرستاده بگرانمایه اندرزها اصلاحِ (۴) حالِ میرزا کرده آید - سخنانِ هوش افزا آنچه در نزدیکی کارش تاثیر نماید هزار یکِ آن از دور کارگر نیاید - و نیز مکنونِ خاطرِ صواب اندیش آن بود که بر کنارِ دریا قلعهٔ سپهر آسا اساس یابد - تا وحشیانِ تمرّد گزین بنقدِ سعادت بازآیند - و بندگانِ خدمت گذار را پناهے سترگ باشد - بدین قدسي بسیچها عزیمتِ آن صوب فرمودند •

---

(۲) نسخهٔ [...] [illegible] (۳) نسخهٔ [ک] آرایش دیگر یافت (۴) در [بعضی نسخه] کار میرزا

و از سوانح توجّه فرمودن گیهان خدیو بتماشای نگرکوت - چون نیرنگهای آن باستانی مطاف (خامه درست شدن زبانهای بریده) بسمع همایون رسیده خاطر حقیقت پژوه بدان صوب کشیده دریغولهٔ (که آن سرزمین نزدیک شد) آن داستان شگرف نکارگي گذارش یافت - پانزدهم با چندے خاصان بزم سلطنت بعزیمت تماشا راه پیما کشتند - نخستین منزل راجه جیچند منزل آن دژ بدولت زمین بوس سربلندی یافت - چون پاسے از شب در گذشت برای آسودگی مردم در قصبهٔ دیسوهه نزول اجلال فرمودند - راجه بیربر تیول دار آنجا بلوازم نثار و پیشکش سعادت اندوخت - از دشواری راه و سختی گروها همرکابان دولت را لختے پیشانی عزیمت چین زده بود - و از دورباش شکوه خدایگانی (که زبان بندے عظیم است) کسے یارای گفتار نداشت - دران شب روحانی پیکرے (که نادره کاری بدو منسوب دارند) در خلوتگاه مثال چهره برافروخت - و بلند پایگی گیتي خداوند گذارده ازان بسیچ باز آورد - عنفوان صبح آگهی آن نمودار را گذارش فرموده باز گردیدند - و نشاط سترگ همه را[۲] فرو گرفت - میان کهوکهووال[۳] و کالنوادهن[۴] دریای بیاه را پل بسته گذاره نمودند - هفدهم شهر دلگشای کلانور از فروغ قدوم گیتي خداوند نورآگین شد - و در بوستان آن مصر اقبال گلدستهٔ عشرت فراهم[۵] آمد ●

و از سوانح غبارآلود شدن عرب بهادر بخاکستان هزیمت - چون معصوم خان فرنخودی از سیه بختی روی در ادبار آورد عرب بهادر و نیابت خان و شاه دانه و بسیارے بد نهادان شورش طلب در حدود سنبل گرد فتنه برانگیختند - بدان اندیشه که اندوختهای آن صوب برگرفته دست آویز افزایش بدگوهری سازند - و گرنه شبگیر[۶] کرده خود را بمیرزا حکیم رسانند - حکیم عین الملک فوجدار آن حدود آگهی یافته بر استحکام قلعهٔ بریلي همّت گماشت - و در فراهم آوردن سپاه آن ناحیت کوشش نمود - نام بردها بدان تخیّل (که حکیم را بخود یار و یاور سازند) داستان امّید و بیم گذارش نمودند - و در کمتر زمانے نقش ناامّیدی برخوانده گرد حصار برآمدند - و آتشے برگردهٔ نیمهٔ شهر بسوختند - حکیم به ثبات پائے خرد و نیرو گشاده پیشانی فیروزی یافت - دران آشوب شورش شب درآمد - و تیره رایان بدگوهر و روز کوران پی گم کرده انجام کار را جبوز انداختند - چون زمین شکستگی داشت و آوازهٔ آمدن سپاه بدان نواحی سامعه کوب بدگوهران فرومایه از گرد قلعه برخاسته قدرے دورتر نشستند - آن دانش اندوز یکے از هرشیار مغزان را باگین جاسوسان بصوب اردوی مخالف روانه گردانید - تا آن بخته کار خود را بپژوهندگان غنیم

---

(۲) نسخهٔ [ا] که و مه را (۳) نسخهٔ [ا] کهوکهوال - و نسخهٔ [ز] کهوندوال (۴) نسخهٔ [ب ک ل] کالوادهن (۵) در [چند نسخه] فراهم آوردند (۶) نسخهٔ [ا] شبگیر زده ●

در گیرانند - و پس از آزار بسیار باستوار پیمانی چنان برگذارد که غازیان نصرت طراز از اطراف فراهم آمده اندیشهٔ شبخون دارند - و مرا بدستگیری فرستاده اند - تدبیر (۲) چهرهٔ اقبال برافروخت نهمهٔ شب کام هزیمت برگرفتند - و حصاریان نومید ترانهٔ نشاط برساختند - رخسارهٔ طرب را گلهای تازه شکفت - و کوس شادمانی بلند آوازه شد - در کمتر فرصتی بختیار بیگ از بداؤن و شیخ محمد غزنوی از شمس‌آباد و شیخ معظم و میر ابوالحسن از امروهه (۳) و غلام حسین از سلیم‌پور و قاسم از لکهنؤ و مولانا محمود و ابوالقاسم از جنبل پیوستند - و هنگامهٔ اولیای دولت رونق (۴) تازه گرفت - حکیم با دلی کاردان جوبای پیکار شد - سراسیمگان بادیهٔ ناکامی و شوریدگان دیوسار سرگردانی اگرچه ازین نواحی دورتر شدند لیکن در اطراف آن ملک دست یغما برگشاده آزار دلهای زیردستان میکردند - و زبون کشی را سرمایهٔ مردانگی پنداشته دراز دستی می‌نمودند راجه کمادون (۵) و رام ساه و مکت سین (۶) و راجه کرن و بسیاری زمینداران کم‌گرای و خود سران تهی‌مغز فراهم شده شورش برافزودند - حکیم نخست بزبان گیرا تفرقه دران هنگامه انداخت - رام ساه و مکت سین و راجه کرن ره نورد نیکوبندگی گشتند - و بمیانجیء اینان نیابت خان نیز بجنود فیروزی پیوست - در حدود اکلی (۷) کارطلبان خدمت دوست رده آرائی کرده ناموس یتاقی نمودند - و پاس حزم داشته نوگروندگان سعادت را هراول نام نهادند - و بحقیقت بختیاربیگ با برخی ناموران مقدمه آرای شد - سرآغاز پیکار شاه دانه برهراول دست چیرگی گشود - بختیار بیگ با چندے مبارزان عقیدت سرشت دیده وری را با مردانگی همدوش گردانید - و مجاهدان تیزدست از هر طرف پیوسته داد مردانگی دادند - اقبال شاهنشاهی نوید فیروزی رسانید - و روزگار مژده آورد غنیم غبارآلود ناکامی دشت پیمای هزیمت شد - سید میان و سید مصطفی و بسیارے از غنوده‌بختان بکونیستی نگونسار افتادند •

گیتی خداوند در حوالیء کالنور آب راوی را جسر آراسته عبور فرمودند - و از حوالیء رام‌گذهه آب چناب را گذاره کردند - و آب بهت را از میان گذر (۸) جهیلم و رسول پور براه پل عبور نمودند - و در نواحیء بهت چند روز عشرت شکار بجای‌آمد - و بومیان آن سرزمین کامیاب خواهش گشتند دربن هنگام (که بهار دولت روزبازار داشت - و چشمهٔ بخت گشایش روزافزون) دهم اردی بهشت

---

(۲) نسخهٔ [اب] بدین‌تدبیر - و نسخهٔ [ل] نیر اقبال چهرهٔ برافروخت (۳) نسخهٔ [اب] انبروهه
(۴) در [بعضی‌نسخه] تازه رونق گرفت - و در [بعضی] تازه رونی گرفت (۵) نسخهٔ [ا ل] کماؤن و نسخهٔ [ب ل] کمایون (۶) در [بعضی‌نسخه] منکت‌سین (۷) نسخهٔ [ز] واکلی - و نسخهٔ [ل] وتکلی (۸) نسخهٔ [ب] گذر جیلم - و نسخهٔ [ز] از میان جیلم •

دلگشا بطرح اساس نهادند - همواره خاطر فیض‌آمود گیهان‌خدیو بآبادی صورت و معني توجّه فرماید - و از فروغ جهانباني گلشن[2] دلهای زمانیان[3] بشگفتگي گراید - و شوره سار دنیا بآبیاری همّت کشت‌زار گردد - برسم شکار بقصبهٔ نندنه[4] عبور واقع شد - چون پرورده زمین و چشمهٔ خوشگوار داشت سرابستانے بخاطر آوردند - در کمتر زمانے حسن انجام برگرفت - و بجهت نشوه پذیری بر فراز قلعهٔ آن قصبه (که از عمارات باستاني ست چون نظرت بزرگان والا پایه) صعود اقبال فرمودند ۰

و هم درینولا قدسي خاطر بزیارت خلوتگاه بالناتهه ثلّه متوجّه شد - بکسر ثای فوقاني هندي و فتح لام مشدّد و های مکتوب کوهے ست آسماني پایه نزدیک رهتاس از دیرباز که آغازش پدید نیست - او را نیایش‌کدهٔ بالناتهه جوگي دانند - و در بزرگ داشت آن کوشش رود جمیع انبوه روی نیاز آرند - در فراخنای هندوستان گوناگون راه آزادي روائي دارد - طایفهٔ را جوگي نامند - بضمّ جیم و سکون واو مجهول و کسر کاف فارسي و سکون یای تحتاني - کردار این گروه بر قانون پاتنجل است که لختے ازان درآخرین دفتر گذارش یافته - در ملک نیستي جاوید هستي اندوزند - و خلاف عادات فراوان بظهور آید - بسیارے بخرسندي و کم‌آزاري نامور - و یکان یکان تیزرو عرصهٔ آگهي پدید آمد - بالناتهه از سرآمد پیش روان این گروه است ببا و الف و لام و نون و الف و سکون تای فوقاني و های مخفي - گویند کهین برادر رامچند بود مشهور است که از دوربیني و کارآگهي راه تجرّد سپرد - و این نزهتگاه برای گدازش نفس بوقلمون برگزید - کوتهي سخن آنکه گیتي خداوند از کمال آگهي نظر بر فروغ حسن معنوی خویش نینداخته پژوهش الٰهي بندهٔ نماید - و با هرطایفه (که گمان را یافتگي باشد) یا جاتي[5] (که مردم بدان روی نیاز دارند) پیوسته ایزدي نیایش بجای آورد - ازین رو بدان خلوتگاه ایزد پرستان شتافتند - و انجمن تجرّد منشان آن‌حواشي از فروغ توجّه گیهان خدیو روشني پذیرفت - سي و یکم منازل میرزا یوسف خان بقدوم شاهنشاهي جاوداني سعادت گرفت - حصار رهتاس (که از قلاع نامور است) در اقطاع او بود - چون آن‌نواحي مخیّم سرادقات اقبال شد بذریعهٔ باریافتگان محفل همایون این‌آرزو درخواست - و از والا عاطفت پایهٔ قبول گرفت - و بلوازم نثار و پیشکش پرداخت و جاوید دولت اندوخت - و برای میمنت افزائي و نشاط افروزي اندکے پذیرش یافت - اگرچه رای بیشترے آن بود (که شهریار دادگر درین مصر جامع روزے چند توقّف فرمایند) لیکن

---

(۲) نسخهٔ [اب] گلهای (۳) نسخهٔ [ل] جهانیان (۴) نسخهٔ [ب] بندنه - و نسخهٔ [ز] تندنه
(۵) نسخهٔ [اب] یا انبهانی ۰

(باندیشهٔ آنکه هرچند رایاتِ همایون بکابلستان نزدیکتر شود مهمّ مرزبانیِ آن دیار دلخواه صورت خواهد گرفت) بصوبِ سند ساگر (که به نیلاب اشتهار دارد) نهضتِ والا شد ٭

و از سوانح فروشدنِ خواجه عالم خواجه سراست - کارگذارِ بےرو[۲] بود - برخی پهلوانان باهتمام او خدمت داشتند - درمقامِ خربوزه[۳] بیکے ازان گروه چوبے چند میزد - و پاداش را سرانجام میداد آن شوریده مغز بدشنه کارِ او بانجام رسانید - شاهنشاهِ قدردان آن خدمت‌گذارِ دایم حضور را آمرزش خواست - و از معدلت‌اندوزي کشنده بیاسا رسید - و بسا شولیده عقل را چراغِ آگهي برافروخت - و کج گرایانِ خودبین را راهے پدید آمد ٭

رسیدنِ موکب همایون بر ساحل سند ساگر

گیهان‌خدیوِ دادِ دهان و نوازش کنان با هزاران شکوهِ صوري و معنوي بر کنارِ دریای سند سیزدهم خرداد نزولِ اجلال فرمود - سپاه و رعیت بدست‌آویزِ نیایش روی بدرگاه آوردند - و هریک […] بخشش و بخشایش عشرت از سر گرفت - و الوسِ افغان (که سراسیمگانِ بادیهٔ […] سپاهي اند) ناصیه‌سای نیکوبندگي گشتند - ازانجا (که پیش‌نهادِ قدسي خاطر انتظامِ […] میرزا حکیم بود) منشورِ موعظت شرفِ نفاذ یافت - و خیرسگالي و اندرزگوئي پرتو عاطفت اندوخت - و بکاردانانِ آشنا روی عقیدت گزینِ شیرین‌گفتار دلاورِ کم‌آزار دستوري دادند تا بحسب دانشِ خویش برملا نیاورده سرایای او را برخوانند - و سپس سخنانِ دلاویزِ بخت‌آور گذارش نمایند ٭

٭ بیت ٭

توان ساختن دلهای فولاد نرم ٭ به نیروی پیوندِ گفتار گرم

[…] چه کجگرائي او در پیشگاهِ دانشِ والا و آزمونِ دیگر خردپژوهان پیدا بود) لیکن بقدسي خاطر […] رسید که (چون بتارگي بهادرانِ فیروزي را از تکامشي باز داشته اند - و درین ناکامي […] ما را شنوده) بو که دلاویز پندها فروغ پذیرش گیرد - و ببستان سرای حق‌پژوهي رود […] بخت باشد - و خردِ او در شورستانِ خواهش پا بند) بینش و دانشِ او در واژوني […] خویشتن را بکوشش فراوان زبان‌زدهٔ دین و دنیا گرداند - چنانچه زندگاني […] عقل شیوازباني مي‌نماید - و ماتمِ روزگارِ او میدارد ٭

پیغام آگهي آنکه هر بزرگ شکوهے (که با والا توانائي و فراوان نیرو دست […]افشانَد بنصیحت طرازي و حقیقت سرائي همّت برگمارد - و دستمایهٔ او جز

[ب] بیرو (۳) نسخهٔ [ب] خیربوزه (۲) نسخهٔ [۱] خوابدده بغته ٭

خیرسگالي و خلوصِ عاطفت امرے دیگر نباشد) هرآینه سعادت پذیرانِ نیک اختر در بالغزِ بیدانشي بیدار شده بروی شرمگین و دلِ حق پذیر انجمن آرایند - و به نیایش و لابه‌گریِ درونی و بیروني چاره برسگالند - و بد گوهرانِ تیره رای دران سیه چالِ خطرناک دستانِ سرائي و حیله فروشي پیش گیرند - و بر تبه کاری خود هزاران یافهٔ حجّت گذارش نمایند - اکنون آن برادر (که پایهٔ فرزندي دارد) پذیرای شناسائي آید - و جاوید دولت اندوزد - سلاطین نژادانِ والا تبار و بزرگانِ هر سرزمین از فروغِ عنایتِ ما پرتو میگیرند - او با این همه نسبت چگونه و تا کی تیره بختیِ ناسپاسي باشد - و تا چند بهمنشینیِ فرومایگانِ نافرجام در نشیب آبادِ زیان‌کاري [illegible] خواهد زد - باید که بر طنینِ مگس سیرتانِ خدک انزا گوش ننهاده باندیشهٔ درست و دلِ [illegible] و [illegible] اعتمادے شایسته و خاطرے امیدوار بسجودِ قدسي آستان ناصیهٔ بختمندي را برافروزد [illegible] مهراندوزی ما خاطرنشینِ دور و نزدیک گردد - و او روزے چند زندگاني بشایستگي [illegible] پایهٔ دنیای او چون رتبهٔ عقبیِ ببلندي گراید - و انجامِ کار به نیک نامي کشد - مورچهٔ مسکین [illegible] و نا تنومندي از سپردنِ بادیهٔ مقصود باز ندارد - بو که بآویزهٔ طایرِ بخت [illegible] برآید - مردم زاد با چندین فروغِ آگهي چگونه بشادخوابِ غفلت در افتد - و نیم کامے در فراخنای جست و جو برندارد •

• نظم •

پایه بسیار سوی بامِ[4] بلند • تو بیک پایه چون شوي[5] خرسند

اندرین راه اگرچه آن نکني • دست و پائے بزن زیان نکني

اگر پیش‌نهادِ کامیابي سست خود آزموده را چه آزماید - و تا چند خود را بر دمِ تیغ بردارد و (اگر از شرمندگي و بدکاري روی بدرگاه نمي‌آرد - و از بیم‌ناکي دل بخدمتکاري نمي‌نهد[6]) داستانِ عاطفتِ روزافزون از آغازِ سلطنت تا حال (که عنفوانِ بهارِ اقبال است) بر عالمیان ظاهر [illegible] و بخشایشِ گناهکارانِ بزرگ دور و نزدیک را دلنشین - ازانجا (که شولیدگانِ بادیهٔ ادبار [illegible] گرانِ خفتند) از غنودگیِ بخت و نا یاوریِ خرد دلاویز گفتارِ آگهي را افسانه سرائي [illegible] و پاسخ بگفتارِ بے فروغ گذارش داد - و چون روزبازارِ مردمي بود مهر افزائي [illegible] بر روی ببخشود - و اشارتِ والا شد (اگر در حرفِ نیکوبندگي زبان با دل یکتائي دارد [illegible] و همه سعادتِ ملازمت را روزے چند نمي‌تواند قرارداد) باید که یکے از فرزندان مصحوبِ [illegible] عفّت و صفوت‌گزینِ عصمت بخت‌نساء بیگم روانه سازد - و اگر از تنگدلي و بیدانشي

نسخهٔ [ل] نعره (۳) در [چند نسخه] اعتمادے (۴) نسخهٔ [ک] نام بلند (۵) نسخهٔ [۱]
(۶) نسخهٔ [ل] نمي‌دهد •

بالین هم نگراید خواجه حسن نقشبندي را با برخی اعیانِ آن سرزمین فرستاده رسوم پیمان و سوگند بجای آورد - هرآینه در ضمیر آسمان پیوند پایهٔ قبول یابد - و بخشودن و بازگشتن را دستآویزے سرانجام گیرد - چون بگوشِ خوابیدهٔ بختانِ شوریده رای پندهای هوش افزا در نیاید فرمان شد که راجه مانسنگهه با جوقی دلاورانِ اخلاص‌گزین آب سند را گذاره نموده بپشاور شتابد و سرکشانِ آن ناحیت را براهِ نیکو بندگي درآورد - و ازآنجا که همگي اندیشهٔ حقیقت‌پژوه آن بود (که آن غنودهٔ بیخبري از شکوهِ جنودِ سماوي تائید پذیرای سعادت گردد) یازدهم تیر گوهرِ اکلیلِ اُبهت و بختیاري شاهزادهٔ سلطان مراد با بسیارے آمرا دستوري یافت - که ازان آب عبور کرده بآهستگي متوجّهِ ولایتِ پشاور گردد - اگر میرزا بیدار شده راهِ فرمان پذیري سپرد بگوناگون نوازش امّیدوار سازد - و گرنه بکابلستان شتابد - و برای مزیدِ آگهي فوجها ترتیب یافت - و رده‌آرائي بگزیده آئین شد - قول بنورِ (۲) افروزِ انجمنِ خلافت زینت گرفت - میرزا یوسف خان و رای رایسنگهه و رای درگا و گوجرخان و سورج سنگهه و مدن چوهان و شیخ عبدالرّحیم و بالکا (۳) رای و رامچند و تهاکرسي و سلیم خان و کاکرعلي و سیّد محمّد موجي و کرم الله کنبو و پرتهي راج و رام داس چوهان و مُنهرا (۴) داس و سانول داس و کله کچهواهه و اسکرن و کجره و هزاره بیگ و شیخ ولي جلال و میرمحسن و جمعے کثیر از مبارزانِ خدمت گزین و یکّه جوانانِ دلاور دربن فوج فیروزي اعتصام جای یافتند و سپه‌آرائي جرانغار بسیّد حامد بخاري و مخصوص خان و سیّد مهدي (۵) قاسم و ابوالقاسم تمکین و عرب و سیّد حسین و حسن قلي بیگ و عبد الله بلوچ و طایفهٔ رادمردانِ نامور قرار یافت - و برانغار را قلیچ خان و جلال خان و شیخ جمال بختیار و نورقلیج و میرزا فولاد و جمال خان بلوچ و شیخ ککهر و ملک درویش جانوهه و عالم نوحاني و مولانا آلهداد انبروهه و شهبازخان لودهي و برخی از مجاهدانِ ناموس‌دوست رونق بخشیدند - و راجه مانسنگهه و نورنگ خان و شیرویه خان و مادهوسنگهه و محمّد بیگ تکلو و مانسنگهه درباري و جگمال سلهدار (۶) و بهادرخان قوردار و سرجن و پهلوان علي و سکت سنگهه و جگت رای و رامچند و بهگوانداس و شیخ کبیر و جبّار قلي و نقیب (۷) دیوانه و گروهے دیگر از نبردآزمایانِ عرصهٔ جلادت بآرایشِ فوجِ هراول پرداختند - و از عاطفتِ نظري و رأفتِ ذاتي بار منشورِ نصیحت (که حرزِ بازوی بختوري تواند شد) مصحوبِ حاجي حبیب‌الله کاشي فرستادند - که هنگامِ یورشِ آن صوب میگذرد - و لشکرِ انبوه در تنگناها قدرے دشواري

---

(۲) نسخهٔ [ز] بنور انجمن خلافت (۳) نسخهٔ [ا] بالکا - و در [بعضی‌نسخه] مالکا
(۴) در [چندنسخه] مهرا داس (۵) نسخهٔ [ز] مهدي و ابوالقاسم (۶) نسخهٔ [ل] سلهدي
(۷) نسخهٔ [ز] نصیب دیوانه ٭

میکشد - باید که زود تر یکے ازان طرزهای فرمان پذیري بجای آرد - تا جنود فیروزي از حدود بکرام بازگردد - و کار او به نیک نامي گراید - و در نوازش او دست آویزے سرانجام یابد - و همگی اندیشهٔ صافی آنکه مبادا از شکوه فیروزي جنود میرزا آوارهٔ دشت[2] ناکامي گردد - و در بیگانگان فرصت جو افتد - و ازانجا (که دوربیني شمسهٔ پیشطاق اقبال است) بکارگذاران جد گزین فرمان شد که آن دریا را گزیده جسرے بر بندند - خدمت جویان کار طلب بگرد آوري کشتیها پاي تکاپو برداشتند - و کشک داران هفت روز و آمرای عالي شکوه در ساختن منازل دریائي همّت گماشتند - که (اگر از واژون بختي میرزا افسانهای هرزه کاران بگوش درآورده راه ریان کاري سپرد و از کم گرائي فرموده نپذیرد) آن سراوار که موکب همایون نیز بدان صوب نهضت فرماید *

و از سوانح فرو شدن فتح دوست پور علي دوست باربیگي - طبیعت پرستاري کرده و بظاهر پارسا گوهر وا نموده - و پیوسته براقم گوهرین نامه گذارده که آرزوی ارادت گیهان خدیو در سر دارم - بموقف عرض رسانیده کامیاب خواهش گردانید - چون این سواد خوان پیشاني زبان را[3] با دل یکتائي نمیدید اورا بپاسخے[4] از سر وا کرده - درین هنگام (که رایات اقبال بکنار سند رسید مرا در انجام آن کار بسخن گرفت - خدیو دوربین آگاه شده از کمترین پژوهش فرمود - سرگذشت بعرض رسانید - تبسّم نموده تحسین کردند - از خیر اندیشي معروض داشت ازین که شهریار مهربان دل خود آگهي یافتند باشد که به نیروی این دولت جاوید ازان حال بر آید - و رهگرای سعادت گردد - برگذاردند با آنکه روز بهي از ناصیهٔ حال او نمي تابد لیکن ملتمس پایهٔ پذیرائي یافت - ارادت این نیازمند ایزدي عیار مردم برگیرد - و درون برملا اندازد - باین قدسي شست کرامت فرموده این مصراع بزبان گوهر بار خواندند[5] * * مصرعه *

* شست پاک و نظر پاک خطائي نکند *

و گرامي اندرزها گذارش یافت - (چون از صمیم خاطر نبود - و زبان او با دل یکتائي نداشت) در همان[6] دو روز غبارآلود نیستي شد - و گران خوابان غفلت لختي روی به بیداري نهادند - بیکے پیوند طبیعت داشت - و در نزهتگاه آن حواشي با او بادهٔ پیمائي میکرد - شوریدگان[7] رشک بدو پیوسته از هم گذرانیدند - گویند مطّلب خان چنین بیراهه شناخت - و آن جوان را از حوالع خانهٔ او بر آوردند و مطّلب خان بعقاب گاه[8] بازپرس در آمد - و تشخیص آن بآمدن پدر او بازگذاشتند *

---

(۲) نسخهٔ [ل] دشت ادبار (۳) نسخهٔ [ل] دل را با زبان (۴) نسخهٔ [ا] بپاسخ ازسر دور کرده
(۵) نسخهٔ [ا] راندند - و نسخهٔ [ل] گذشت (۶) در [بعض نسخه] در همان روز (۷) نسخهٔ [ل] شوریدهٔ رشک بدو پیوسته ازهم گذرانید (۸) نسخهٔ [ا ل] معتابگاه *

و از سوانح اساس نهادنِ قلعهٔ اٹکِ بنارس - مکنونِ ضمیرِ جهان آرا آن بود که چون موکبِ همایون بآن حدود رسد حصارے عالیِ عمارت یابد - دریںولا آنجای که دوربینان گزیده بودند بچشمِ حقیقت پژوه پسندیده آمد - پانزدهمِ خورداد بعد از گذشتنِ دو پهر و دو گهڑی بدستِ مقدّس بنیاد نهاده بدان نام اختصاص دادند - چنانچه در اقصای شرقیِ ممالک قلعه ایست نامِ آن کٹکِ بنارس[۲] - و بعهدهٔ اهتمامِ خواجه شمس الدّین خافی (که درین نزدیکی از بنگاله آمده بود) قرار گرفت - در اندک فرصتی بحسنِ انجام رسید - میانِ ولایتِ هندوستان و کابلستان برزخی شگرف انتظام یافت - و سرمایهٔ فرمان پذیری گردن کشانِ آن حدود شد - آرزومندانِ بے مایه را دستاویزِ روزی پدید آمد - و خواسته داران را بضاعتِ اطمینان سرانجام یافت و جهان نوردانِ روزگار را ایمنی روی داد •

نهضت موکب شاهنشاهي بصوب کابل

درهمان ایّام (که ساحلِ دریای سند مخیّمِ سرادقاتِ اقبال شد) آن عزیمت بود که بقلاوزیِ دولت از دریا گذشته بزابلستان خرامش رود - بیشترے خاصانِ جنودِ فیروزی در بازداشتِ این یورش دستان سرائی نمودند - و برخے از نارسائی و طایفهٔ از تنگ حوصلگی و گروهے از بیمناکیِ ولایتِ سرد سیر و طبقهٔ از تن پرستی و هند دوستی و چندے از زیان زدگیهائی (که سفر با خود دارد) و بعضے بهوا خواهیِ آن غنوده بختِ نافرجام و مدارای گیتی خداوند دلیر ساز و عنان گسلِ گروها گروه مردم بودند - چون سررشتهٔ دوربینی و ژرف نگهی دوتائی داشت نیرنگیِ دستان طرازان بجائے نرسید - دران وقت راقمِ شگرف نامه را فرمان بود که گذارده‌های اعیانِ دولت را بروشنِ روشے بنگارد - و دلنشینِ خود ساخته بعرضِ همایون رساند - از گفت و گوی ایشان در شگفت زار افتادے - و از نیروی ایزدی تائید دستان زدهٔ این گروه نشدے - موی سفید و ریشِ دراز نداشت - و خرقهٔ زرق آلودِ کهن سالی روی ریا نمی افروخت - سخنانِ دلاویز نشنوده بکین توزی نشستی - و چون پسندِ قدسی خاطر بود اندیشهٔ این و آن پیرامونِ دل نگشتی و همگی تاخیر در عزیمتِ شاهنشاهی ازان بود که میرزا را عقلِ مصلحت بین یاوری نماید و سعادت اندوزی دستگیری کند - و او خود از بیهوشی و غنودگی به تباه بسیچی افتادے و غرور افزودے •

• بیت •

دشمنان از سخنِ نرمِ تو مغرور شدند • وقت باشد که زبان کار بود خوش سخنی

---

(۲) نسخهٔ [ل] اٹک بنارس •

و با آنکه بر پیشطاقِ ضمیرِ آسمان پیوند پیدائي داشت - و همواره در محافلِ همایون بر زبانِ گوهرآمود میگذشت (که خردمندانِ حکمت پژوه را آئینِ ست گزیده - و دستورے ست شایسته که هرگاه بیکسو شدنِ مزاج از اعتدالِ طبعي کارِ عضوے بفساد انجامد آنرا از بدن جدا سازند تا گزندِ آن بدیگر اعضا نرسد - همچنان در افرادِ انساني اگر یکے را در جوهرِ سعادت اختلال افتد و مایه ده پراگندگیِ دیگرے آید هرآینه نقشِ هستیِ او از صفحهٔ جهان ستردن سزاوار باشد) لیکن خاطرِ مهرآمود بهیچگونه قرار نمي‌پارست داد - و در گذشتن از آب توقّف میفرمود - مبادا از عبورِ رایاتِ همایون کار از صلاح بگذرد - و زندگانیِ این جوانِ غفلت[۲] آلود بسر آید - و چون عاطفت از اندازه گذشت و مدارا بمداهنه کشید تا گزیرِ گیتي خداوند برهنمونيِ خردِ والا و پیشِ روی بهمتِ بیدار سي و یکم تیرماه گذاره فرمود - و جائي (که دریایِ سند و رودِ کابل بهم مي‌پیوندند) مخیّمِ سرادقاتِ همایون شد - و اردوی بزرگ را با مراوانِ پرتال بر کنارِ سند گذاشتند - و حکومتِ آن سرزمین بقاسم خان مقرّر شد - که سرکشانِ آن ناحیت را ایل سازد - و گزیده جمعے سرانجام دهد هشتمِ امرداد حاجي حبیب الله ناصیه سایِ آستانِ جلال آمد - و عرضهٔ داشتِ میرزا بمسامعِ همایون رسید - (اگرچه لختے پشیماني و شرمندگي خامه نگارِ او بود - و پیمانِ فرمان پذیري بسوگندها استوار کرده) لیکن چون فرموده نپذیرفته بود گفتارِ او فروغِ راستي نداد - پوزش آنگاه برگرفته آید که گفتار با کردار یکتائي گزینند - و گرنه دستان سرایانِ فریب آرا زبان را به نیایش‌گري فرستند - و عمل را به بیکاري - بسیارے ساده لوحانِ باستاني از ناشناسائيِ کارکردِ گفتار پذیرفته اند - و زیان‌کاریِ سترگ اندوخته - شایستهٔ مدارا آنست که اگر عمل‌خانهٔ او نگارین تر از گلشنِ سرایِ لساني نباشد کمتر ازان نبود - و گرنه گریزت و ابله طرازي ببازار آوردن باشد - بنابران شهریارِ هشیارخرام پذیرایِ آن نشده فرمان داد که شاهزادهٔ بلند اقبال از حوالیِ بکرام متوجّه پیش شود - و ما نیز بیاوریِ سماويِ تائیدات بدان صوب نهضت میفرمائیم نهم رایاتِ جهان گشا ازین منزل کوچ فرموده کنارِ آبِ کابل نزول نمود - چون دریایِ عاطفت در موج‌خیز بود بازِ خواجه محمّد علي و جمعے را فرستادند - بو که یکے ازان گذاردها بجای آورد و در زبانِ زدگیِ جاوید نیفتد - روزِ دیگر نزدیکِ دولت آباد منزل شد - درین روز خسروِ آفاق میرزا غیاث‌الدّین علي قزویني را (که در گوناگون تاریخ یگانهٔ روزگار است - و به نیک‌ذاتي و خیرسگالي سعادت پژوه) بخطابِ نقیب خاني سربلندي بخشید - و بخلعتِ فاخر و اسپِ خاصه و فراوان خواسته اختصاص یافت - هرزه[۳] لایانِ نسب ساز را زبان بسته آمد - و ناسزا گویانِ جاه[۴] جو را

(۲) نسخهٔ [ک] غفلت آمود (۳) نسخهٔ [ک ل] هرزه درایان (۴) نسخهٔ [ک ل] چارهٔ جو را ۰

رهنمونی شد - و دریں سر منزل شاطرے عرضه‌داشتِ میرزا آورد - پشیمانی از کردارِ گذشته و پیمانِ نیکو بندگی از آینده گذارده بود - چون فروغِ راستی از ناصیهٔ حال تابش نداشت در مغرتگاهِ قدسی خاطر جای نگرفت - و ازانجا (که تامّل گزینی و کنکش‌طلبی خوی ستودهٔ شاهنشاهی ست) اشارت شد که نوئینانِ بزرگ و امرای والا شکوه تا بیست کس انجمنِ خاص برسازند - و از راهِ دور بینی و کار شناسی سزاوارِ پاسخ را عرضه دارند - و بنگارندهٔ شگرف نامه فرمانی شد که صوابدیدِ هرکس را دلنشینِ خود ساخته بعرضِ همایون رساند - فرموده بکردار آمد و هرکس بدستورِ پیشین سخن‌سرا شد - و چون سگالشِ رفتن در سر نبود بخشودن و بازگردیدن را برگذاردند - و یکتا مقصود را بگوناگون روش برآراستند - بر زبانِ راقم گذشت (هرگاه لشکرے بزرگ بسرکردگیِ چنین بلنداقبالِ والا شکوه راهِ دوردست سپرده باشد - و تا مقصد زیاده از هفت هشت روزه راه نبود - و بارها بخشودنِ جرائم و بازگشتِ رایاتِ همایون بیئے ازان چهارگانه صورت وابسته شده) چگونه بے آن بمجردِ گفتارِ فرستادگانِ گم‌نام و نگاشتهای بےفروغِ راستی مراجعت سزاوار بود و نیز امروز در هندوستان زمانِ بارندگی ست - اگر تا سپری شدن درحدودِ سند توقّف شود چه لایق و اگر کوچ کرده آید دریں ریزشِ ابر زیانے سترگ باسبابِ سپاهیگری بازگردد - و سودے بار نیاورد شایسته آنست که کار نزدیک شده بانجام رسد - و مالشے بسزا یا بخششے نمایان چهرهٔ افروزد - مردم از آمیزهٔ گوناگون غرض برآشفتند - و به تباهِ اندیشی سر فرو بردند - سلامت روے از نارسائی بآئینِ درستی گذارش نمود - اگرچه دانم (که پایهٔ شناسائی بظهور می‌آید - و حق‌گوئی بر فرازِ پیدائی می‌شتابد) لیکن در آشوب‌گاهِ تعلّق سازش با زمانیان و آنکاه چیرهٔ دستانِ بارگاهِ سلطنت ناگذران گفتم در انجمنِ رازگوئی و صفوت جای کنکش بایستِ وقت پوشیدن و برخلافِ آن گرائیدن سرآمدِ ناخوشیها شمرده اند - و بنگاهِ زیانکاری دین و دنیا - چگونه برای ایمنیِ صورت‌گاهِ زود زوال گزندِ جانِ فرسای معنوی دانسته برگزینند - چون بجویائی آوازه راهِ فضولی نمی‌سپرد امّید که گردے بدامن نشینند - گذارده آمد که هرکدام صلاح‌دیدِ خود را بعرضِ همایون رساند - و از کمترین تا نپرسند گذارش نکند - باین قرار داد ازهم جدا شدند - آن روز مرا دردِ سر و جوششِ تب از کورنش باز داشت - برخے تباه بسیچانِ فرصت‌جو پیمانِ یکتائی[۲] بستند - و گزندِ اینکس را بفتوای نادرست برخود گرفتند - بسیارے ساده لوحانِ راستی‌منش را بگفتار[۳] ناروا از جای بردند - و بعرضِ اقدس رسانیدند - که همگی اولیای اقبال را رای آنست که برحکیم میرزا بخشوده بازگشت شود گیتی‌خدیو فرمود فلانی یعنی راقمِ اقبال نامه را اندیشه چیست - یکے ازانها (که بدلیری

(۲) نسخهٔ [ل] بکجهتی (۳) نسخهٔ [ل] بگفتار دلاویز ٭

و چهره زبانی خیره[۲] رو بود) عرضه داشت - او نیز بدین آهنگ یکتائي گزید - کوتاه اندیشان از ناتوان بیني و تن‌داري چنین بیراهه رفتند - و بآئین پخته کاران چنین تباه بسیچي رفت بندگي ظل اللهي برآشفته فرمودند که چنین اندیشهای کم‌بیني بخاطر نمیرسد - همانا اُمرا از حرمای زابلي بیمناکي دارند - همه را گذاشته با شاگرد پیشه بدان‌صوب توجه خواهد شد - روز دیگر مرا جان‌آفرین تندرستي داد - بے آلایش تاخیر ببارگاه کورنش سربلند شد - آثار افروختگي از ناصیهٔ مقدس تابان بود - و محفل والا را بآئین دیگر یافت - باندیشهٔ دراز در شد - و در پژوهش اسباب ژرف‌نگهي رفت - درین هنگام شهریار والا نگاه در پیشگاه قرب طلب داشته پرسش عتاب‌آلود فرمود - و از خلاف[۳] رائے همه روزه باز پرسید - روشن شد که ناتوان بینان سخن‌ساز تزویرے ساخته اند و تدبیرے انگیخته - باندوهے درافتاد - و بحالتي در شد که هیچ تدکارے را مرساد - شورش برنائي و ریعان عقیدت و مستي راستي و هستي‌دشمني بجوشش درآورد - نزدیک بود که خرد صلاح اندیش بیگانگي گزیند - و ناشتاي صبح تعلّق را (که نوسفر ناشناسائی مزاج روزگار است) دور سپهر سپري‌گردد از ستارهٔ روشني ایزدي‌تائید مرا از نشیب‌گاه بے‌تاملي برگرفت - و عقل دانش سگال سایهٔ عاطفت انداخت - لختي از آشوب دل برآمد - و بعرض همایون رسانید - آنچه نسبت میکنند بگوش یکے گفته یا درآن انجمن برزبان آورده - آن زیاده سر آخرین را برگرفته پاسخ داد - خدیو معدلت دوست همه را طلبداشته بپژوهش درآمد - چندے (که با او همداستان بودند) یکے پس از دیگرے راه بے‌آزرمي شتافتند - نزدیک شد که جوهر خرد تباه گردد - و خویشتن را بگونیستي آرامش بخشد شهریار دوربین آثار راستي از لوحهٔ پیشاني برخوانده از شورش فرود مي‌آمد - و از دلیري بدگوهران افتاده بود از درست‌گذاري برگرفته حال دگرگون میشد - درین آشوب‌گاه ناامیدي یکے[۴] از شیرمردان راستي منش (که بر خویشتن بلرزد - و از بسیاري مخالف اعتبار نبرد - و مرا از کم آشنائي گمان راستي هم بدو نبود) بزبان[۵] آمد - درآن محفل ثاني بخلاف این گروه سخن میکرد - مگر درجای دیگر گذارده باشد - گره از دل من گشوده گشت - و از فراخي حوصله شهریار دیده‌ور طومار گفت‌وگوي در نوردید - بسپاس آن مهین بخشش ایزدي (که داوری این سانحه بدیگرے باز نگردید) بیرنگي گزیهاي خدیو حقیقت حال خاطرنشان دور و نزدیک شد - و ازان خیال عزلت گزیني و تنهائي برآمد - و پایهٔ پرستاري و خدمتگذاري برافزود - گیتي خداوند پرسش کنان بکشمیر باین آهنگ متوجه زابلستان شد - چهاردهم نزدیک بکرام مستقر رایات جلال[۶]

---

(۲) در[...] (۳) نسخهٔ [ز] و از خلاف همه روزه (۴) نسخهٔ [ب] یکے از سرِ مردان [...] (۶) نسخهٔ [ا] اقبال ٭

گشت - آنحضرت در کورکهتري (که طواف‌گاه جوگیان است) زمانے توقّف فرمود - دران جا سفوگ صفاے ست - گزاف گویان هرزه لاي گذارده‌ے که اندازهٔ ژرفائي آن کس نشناسد - و در میانهٔ راه خلوتکدهٔ مرتاضان باستاني ست - از دشواري و تاریکی راه و فراوان پیچ‌وتاب بدان نتوان رسید ازانجا (که نیایش‌کدهٔ بزرگان ایزدي بود) خود بنور خرد تنها درآمدند - و چندے از ملتزمان حضور یکي پس از دیگرے نیز بدین سعادت اختصاص یافتند[2] - کمترین ازانجمله بود - شگرف راهے پیش آمد - نشسته و خوابیده بدستاویز توکّل سپرده شد - بسیارے راه‌مردان را دل یاوري نکرد و از نیمهٔ راه بازگشتند - ازانجا بحصار بکرام آرامش گزیدند - و این ولایت را پرشاور نامند و عامّه شهر را نیز بدین نام خوانند - حکومت آن دیار علي ناظر بیوتات تفویض یافت •

ایلغار فرمودن گیهان خدیو بصوب کابل

چون همگي قدسي بسیچ آن بود (که میرزا رهگرای حق‌شناسي گردد - و از گفتار نیکوبندگي بشایسته کرداري[3] روی آورد) بآهستگي خرامش میشد - و در هر منزل چندین مقام میفرمودند و بشاهزادهٔ والا گوهر نیز منشور همایون شرف نفاذ یافت که در رفتار سرعت نرود - باشد که میرزا آئین سعادت برگیرد - و بروز ناکامي زبان‌زدهٔ دین و دنیا نشود - آن غنودهٔ بخت از چیره دستي واهمه و همنشیني بدگوهران خوشامدگو بهیچگونه قرار دیدن نداد - هرچند همشیره اش خواست (که بدرگاه رفته پوزش نماید) پذیرای آن نشد - از کج‌گرائي خواجه‌حسن بصوب بدخشان عزیمت[4] گزید - میرزا بنه و بار خود را بمحکم جایها فرستاده بآهنگ قزاقي آماده شد و چون وا نمودند (که شاهنشاه والاشکوه در نواحي بکرام توقّف دارد - و لشکر بسرکردگي شاهزاده مي‌آید) از هرزه‌لائي ناشناسندگان اندیشهٔ کارزار در سرگرفت - و در ریزش آبروی خویش تکاپوی نمود گیتي‌خداوند ازین آگهي کارشناسي را با حزم اندوزي همدوش گردانید - و جریدهٔ تیزروي قرار گرفت پانزدهم شاهزاده سلطان سلیم را بدیدبانی اردوی بزرگ گذاشتند - سعید خان و راجه بهگونت‌داس و بسیارے بندگان عقیدت‌گزین بدین خدمت سعادت اندوختند - و فرمان شد که اردو بآهستگي منزل بمنزل مي‌آمده باشد - آنروز چون بیگاه شده بود رایات همایون در جمرود نزول اجلال فرمود بامدادان گلگون اقبال را گرم رفتار ساختند - و سخت گریوهای کتل جنیر[5] گذشته حواشي دکه کنار دریا لختي دم آسایش گرفتند - آخرهای روز (که هوا ازان گرمي فرو نشست) بآهنگ شبگیر

---

(۲) نسخهٔ [ا] گرفتند (۳) نسـ . [ل] بکردار شایسته (۴) نسخهٔ [ب] غربت گزید (۵) در [چندنسخه] خیبر •

راندند - آنروز در حدودِ لَچهي‌پور[۲] دائره شد - صباحِ آن ظاهرِ جلال‌آباد از ماهچهٔ لوای نصرت نورِآگهي گشت - بومیانِ آن سرزمین کامیابِ خواهش آمدند - و برای آسایشِ ره نوردانِ جهان‌دوپش خان و شمس‌الدّین کوري را گذاشتند - روزِ دیگر بداغِ صفا عشرت اندوختند - همواره تیزروانِ رکابِ همایون و چابکدستانِ جنودِ فیروزي پی‌هم میرسیدند - و از نبادهٔ بسیجیء میرزا و کارطلبیء سهارزانِ اقبال آگهي مي‌بخشیدند - درین منزل کسے نیامد - و قراولان نیز برگشتند که راهِ پیش را افغانان بسته اند - روزِ دیگر رایاتِ جهان‌گشا درِ حدودِ گندمک ورودِ اقبال فرمود آخرهای روز حاجي محمّد احدي (که از دلاورانِ نامور بود - و او را دانسته فرستاده بودند) از نیمهٔ راه برگشته آمد - و از نافهمیدگي حرفای دور از حساب بعرض رسانید - و از گزندِ فیروزي‌لشکر آگهي بخشید - اورنگ نشینِ اقبال فرمود همانا این خبر فروغِ راستي ندارد - و گرنه تا حال ازان لشکرِ گران چندین‌کس رسیدے - و از دوراندیشي انجمنِ رازگوئي برآراستند - و بایستِ وقت را طلبکار آمدند - جمعے برگذاردند که توقّف باید نمود - تا لشکرے (که همراهِ شاهزادهٔ والاگوهر مي‌آید) پیوندد - و چندے بعرض رسانیدند که اگر امرے ناگزیر شده باشد ما مردمِ کمیم - ایستادن در خور نبود - بازگردیده باردو باید پیوست - و سپس جویای پیکار شد - و برخے را (که نظر بر عنایتِ ایزدي و اقبالِ روزافزون بود) عرضهٔ داشتند که اگرچه در چندگي کمي راه یافته امّا چگونگي افزایش دارد - سعادت پذیرانِ حضور همه رادمردانِ آزموده کار و جان‌بازانِ اخلاص قرین اند سزاوار آنست که پیشتر نهضت شود - اگر بسرنوشتِ آسماني امرے ناملایم سر برزده باشد مخالف از صیتِ موکبِ همایون پراگنده خواهد شد - شهریارِ دیده‌ور این رای را پسندیده با همّتے آسمان پیوند و شجاعتے خدا داد و خاطرے همیشه بهار و دلے حق شناس عزیمتِ پیش فرمود - در اثنای راه چندے کلانترانِ آن سرزمین بدرگاه آمده سخنانِ مهرافزای صُلح افروز[۳] گفتن گرفتند - آن گوهرِ یکتای دانائي فرمود - از سخنانِ این گروه ظاهر میشود که آن خبر اصلے ندارد و دران روز سرخابِ مخیّمِ سرادقاتِ اقبال شد - و از دوربیني و کارداني رده‌آرائي کردند - و فوجها ترتیب یافت - قول بوجودِ شهریارِ شیر شکار آرایش گرفت - و جمعے دلاورانِ ناموس دوست بسرکردگیء زین خان کوکلتاش زیبِ افزای برانغار شدند - و گروهے فدویانِ هستي‌دشمن را بباشلیقیِ مطّلب خان جرانغار ساختند - و لختے بیگچها و احدیان در هراول نامزد شدند - آخرهای آنروز (که مجاهدانِ دولت دل در کارسازِ حقیقي بسته آمادهٔ نبرد بودند) یکبارگي نویدِ فیروزي سامعه افروز شد - لیکن (چون قاصدان از قومِ افغانان بودند - و عرضداشتِ کرم‌اللّه کنبو[۴]) تامّل گزینان

(۲) نسخهٔ [ب] لاجوپور (۳) نسخهٔ [ل] صلح انگیز (۴) نسخهٔ [ک] عبداللّه کنبو ●

حزم‌اندیش را اطمینانِ سترگ روی نداد - مبادا دستان سرایانِ فریب کار بتزویر[2] نویسانده باشند و گرنه بایستی عرضداشتِ شاهزاده و اعیانِ آن لشکر رسیدے - گیتی خدیو از برخی زمینداران آن نواحی پژوهش فرمود - و از ناصیهٔ سخن‌سرائی آن گروه مژدهٔ فیروزی برگرفت - و با شایستگانِ خطاب فرمودند اگرچه ازنفاق ورزی و بددرونی حقیقت را نمیگویند امّا داستان طرازی پیش را گذاشته اند - روز دیگر از سرخاب راياتِ جهان‌گشا متوجّهٔ جگدلک بود - چندے از تیزروانِ عرصهٔ آگهی آمده عرضداشتِ شاهزاده و داستانِ فیروزی آوردند - عالمیان را نشاط فروگرفت - و بزبانِ کردار سپاسِ[3] ایزدی و شکرِ الٰهی گذارش یافت ٭

نصرت یافتنِ شاهزاده سلطان[4] مراد - و غبارآلود هزیمت شدن میرزا حکیم

آگاه دلانِ هشیار خرام (که به نیروی روشن اختری در نزهت آبادِ نیک سگالی منازلِ دلگشا سرانجام داده اند) هرآینه بمیامنِ خیراندیشی کردارِ شایسته چون دریافتِ بلند قرینِ خجسته روزگارِ ایشان میگردد - و از بخشش خانهٔ ایزدی سترگ حصارے (که دست‌آلای هیچ‌کس[5] نباشد) کرامت میشود - و گوناگون گزند را گزین پناهے سرانجام می‌یابد - و زمان زمان نیرنگی اقبال چهره می‌افروزد - و کلیدِ بستگیهای زمانه بآستینِ همّتِ او درمی‌نهند - چنانچه روز نامچهٔ این دولتِ روز افزون شیوا زبانی نماید - و این اقبالنامه بر دور و نزدیک آگهی بخشد - (هرگاه بندگانِ دوردست بهنیروی عقیدت در ظلالِ قربِ معنوی شگرف کاری نمایند) دانا داند که فرزندانِ اخلاص سرشت (که بصورت و معنی نزدیک باشند) چگونه کارپردازِ اقبال گردند - از سرآغازِ دولتِ جاوید طراز آئینِ تقدیر چنان است که (هرکه از غنودگی خود و تیرگی ستارهٔ اندیشهٔ خلاف در سر آورد - یا پالغز کردار شده سرِ استکبار افرازد) آبله پای نفسیده دشتِ زیان‌زدگی شود - و جهانیان ازو عبرت‌نامها برسازند - و بتازگی این داستانِ فیروزی ازان برمیگوید - و سعادت پذیرانِ بیداردل را رهنمونی میکند ٭

میرزا از دمسازیِ فرومایگانِ بدگوهر (که بنای خانه کنانند - و بامِ[6] قصر انداز) از شاهراهِ فرمان پذیری برآمد - و در زمانِ شورشِ ناسپاسانِ شرقی دیار نزهتگاهِ هندوستان را غبارِ[7] آمای

(2) نسخهٔ [ب] بزور - و در [بعض نسخه] مزور (3) نسخهٔ [ز] سپاس ایزدی گذارش یافت (4) نسخهٔ [ز] شاه مراد (5) در [بعض نسخه] هرکس (6) نسخهٔ [ا] بلم قصر اندایند (7) نسخهٔ [ا] غبار آلای ٭

خلاف گردانید - ازان روز (که شرمنده باز گردید) گاه طالع را نفرین کردے - و زمانے بر کج‌گرائی خود برافروختی - وقتی هرزه‌لایانِ مجلس را سرزنش نمودے - و در پذیرائی گفتارِ بیفروغ خود را در نکوهش داشتی - درین سراسیمگی آوازهٔ (۲) آی‌آی موکبِ همایون پراگنده‌تر گردانید - نه روی بودن و نه رای آویختن - نه صفای گوهرِ عقل که بسجودِ قدسیِ آستان ناصیهٔ بخت را بر افروزد و نه در همراهان هوشمندی که فرزندانِ او را بملازمت آورند (۳) - همشیره و خواجه حسن از بیمناکی نافرمانی ببدخشان شتافتند - فریدون و برخی دیگر (که خود را سرمایهٔ شورش میدانستند) از ترسناکی دل‌نهادِ آستان بوس نمی‌شدند - لختی در اندیشهٔ استواری گریوهٔ خیبر شد - و زمانے بدین خیال افتاد که از راهِ بنگش غبارانگیزِ هندوستان گردد - و چندے دران فکر شد که حصارِ کابل را استحکام داده در تنگنای کوهستان زاویه‌نشینِ خمول آید - از شکوهِ جنودِ سماوی اعتصام و تیز رسیدنِ افواجِ گیهان‌گشا هیچکدام را سرانجام نیارست داد - و رعایای کابل بشهر بند و آویزه دل نتوانستند نهاد - که بر ولی‌نعمتِ خود چگونه در فراز کنیم - ناگزیر کلیدِ قلعه بارباب شهر سپرد تا بنظرِ همایون درآورند - و خود با چندے بقراباغ شتافت - و هرکدام بنه و بارِ خود را بگوشهای دوردست برد - همگی اندیشهٔ تباه آنکه اگر جنودِ اقبال زورآورد خود را بتوران زمین رساند - و اگر نه در همان‌نواحی کوه و صحرا در نوردد - (هرکرا از درون خرد نبود - و از بیرون دوستِ تلخ‌گو نباشد) هرآئینه گردآلودِ ناکامی آید - روزے در کنارِ آبِ غوربند سراسیمگی داشت - و بایشتِ وقت را طلبگار - برخی گذارش نمودند که موکبِ همایون از پشاور نمیگذرد - و در فیروزی جنود یکتادلی نیست - و بهزاران هرزه‌لائی ازان عزیمت باز داشته گرمِ کارزار گردانیدند - و نادان دوستانِ یافه درا کارِ دشمنانِ دانش پژوه بجای آوردند - فریدون را با بسیارے همراهان روانه گردانید - که (۴) در آق‌سرای بوده در فراهم‌آوردنِ سپاه و رعیّت اهتمام نماید - و از پیِ آن خود هم ره نوردیده جویای آویزش شد - و (چون جنودِ سماوی‌اعتصام نزدیک رسیده بود - و لختی لشکرِ او پراگنده) قرار داد که خود تا فراهم آمدنِ سپاه در سنجد دره باشد - فریدون کمین‌گاهها گرفته اگر تواند بعساکرِ گردون شکوه گزندے رساند - و حیدرعلی را با برخی روانهٔ شهرِ کابل ساخت - تا خاطر ازان وا پرداخته بناوردگاه رسد - قابوطلبانِ عرصهٔ ادبار در مقامِ بینی‌پدراو (۵) (که میانِ دوآب و بتخاک است) فرصت‌جوی بودند - و افواجِ گیتی‌کشای از باریک آب کوچ کرده بود - آن آشفته رای (۶) بچنارتو (۷) رفته

---

(۲) در [چندنسخه] لفظ آوازه نیست (۳) نسخهٔ [ا] آورد - بران تقدیر لفظ هوشمندے را بیای مجهول باید خواند (۴) نسخهٔ [ب ک] که دران سرای بوده (۵) نسخهٔ [ا] بنی بدراو و نسخهٔ [ل] ندراو - والله اعلم (۶) نسخهٔ [ل] بخت (۷) در [چندنسخه] بچنارتوت ٭

بر فنجی شد - چون فوجهای نصرت‌قرین ازان کمین‌گاه گذشتند سیّد حامد بخاري و معصوم خان و طایفهٔ بهادرانِ همّت گزین (که چنداول لشکرِ منصور بودند) سررشتهٔ دوراندیشي از دست داده پیشتر شتافتند - و غیر از سیّد بهاءُ الدّین و چندے دیگر در عقب نمانده بود - هیزدهم امرداد تیره رایان نافرجام بیرتال درازدستي نمودند - و لختے اسباب یغمائي شد - درین اثنا مبارزانِ چنداول شنوده بعزم پیکار گام سرعت بر داشتند - بدگوهرانِ ناسپاس کامیاب نشده راهِ گریز پیمودند - فریدون بصوبِ بادام چشمه پناه برد - و مردمِ دیگر بطرفِ قورقسلی[2] و الغ یور تیزپائي نمودند - و آن روز (که احدي برخے خبرهای ناخوش آورده - چنانچه پیشتر گذارش یافت) همانا که نشانے ازین شورش دیده باشد - و در خیالِ تباه افتاد - شیخ جمال بختیار از نشای دلاوري و کارنشناسي با طایفهٔ میخواست که از راهِ چنارتو بمنزلگاه شتابد - و اگر غنیمے درچار شود دستبردے نماید - درهمین روز میرزا بچنارتو آمده جریای حالِ فریدون بود - ناگاه فوجے از دور سیاهي کرد - و آگهي شد که چندے از جنودِ فیروزي مي‌آیند - برخے از دلاورانِ تهوّرگزین را بسرکردگی علي‌محمّد اسپ روانه گردانید - شیخ بر سرِ فالیزے توقّف داشت - آگهي یافته آوردگاه را آئینِ شگرف بست - درین زد و خورد فریدون از عقب رسیده آمد - غنیم بگمانِ آنکه کمکِ لشکرِ منصور میرسد دست از مبارزت باز داشته دور ترک ایستاد - و بایزدسي تائید شیخ آنرا بیگانه شمرده کارزار را بدان صوب انداخت - آویزشِ سترگ روی داد - نظّارگیان را حیرت فرو گرفت - شیخ دولت و متهراداس و جمعے بهادرانِ دیده ور دران نبردِ مرد آزما دادِ کند آوري دادند - و از مخالف بخت بیگ و غیور بیگ و شادمان پرغلیق[3] و ملا غیوري[4] رادِ مردمي کردند اولیای دولت جنگ کنان بخردِ کابل (که معسکرِ شاهزادهٔ والا گوهر بود) پیوستند - و هم درین روز شگونه قراول (که برای آگهي رفته بود) جان‌نثاري کرد - احمد بیگ و بخت بیگ و زاهد و چندے (که از ترکتازي بازگشته بودند) باین شیرمرد میرسند - او بآئینِ رادمردانِ ناموس دوست جان‌نشاني کرد - و هرزه اندیشانِ بادهٔ دا ازین سرگذشت نخوت افزودند - و نیز درین سال میرعبدالله[5] نقدِ همّت درباخت - مصحوبِ او مبلغے برای پیشدستانِ لشکرِ فیروزي فرستاده بودند شیرخواجه و لال[6] بوگ و جمعے در مي‌یابند - و از بیدلي گرفتار میشود - و زر بتاراج میرود ٭

حکیم میرزا با بسیارے ناسپاسان بر بلندی (که نزدیک لشکرگاه اقبال بود) فرود آمد اگرچه این تاراج و آویزش نخوتِ آن گروهِ نافرجام را بالش داد لیکن میرزا دل بجنگِ روز

---

(۲) نسخهٔ [ک] فورقسلی (۳) نسخهٔ [پ] برغلیق - و نسخهٔ [ز] پورغلیق (۴) نسخهٔ [ز] عیغوري
(۵) در [اکثرنسخه] میرعماد الله (۶) نسخهٔ [اب] لاله بیگ ٭

نمي توانستند نهاد[۲] - یک شبانه روز پیکار در نگرفت - همانا در فراهم آوردن سپاهي و رعیت اهتمام داشتند - و از دستان سرائي نوشتهٔ چند مصحوب یکی از خون‌گرفتگان بنام قلیج خان و میرزا یوسف خان و نورنگ خان و علي مراد[۳] و برخی از الوس جغتائي فرستادند - و در یکجهتي حرفها برساخته بودند - میرزا یوسف خان از وفور آشفتگي آن نامها را دران معرکه بردرید و علي مراد گذارنده را از هم گذرانید - رسمی ست باستاني که حیله اندوزان مکراندیش در چنین هنگامها امثال این خطها (که دلالت بر بازگشت گروهی نماید) ظاهر میسازند - کوتاه حوصلگان پریشان رای بندگان یکجهت را گزند جاني رسانیده اند - و از بدگماني اعتبار برگرفته - و دوربینان ژرف نگاه بر فزوني اخلاص آن طایفه پی برده نوازش افزوده اند - چاره سگالان هنگامهٔ مخالف نمي دانستند که اولیای دولت دانش‌آموز عتبهٔ اقبال اند - از چنین تدبیرهای نا درست در اینان[۴] گرد دودلي برنخیزد ٭

القصّه کابلیان را شکوه عساکر فیروزي سراسیمه گردانید - صلاح کار گذاشته گاه بشبخون دل‌نهاد شدے - و لختی بکارزار روز گرائیدے - شب بیستم برفراز آن کوه آتشها افروخته بشورش درآمدند - و تباه سگالي درسرگرفتند - قزّاق و امیرخان[۵] اسلام آبادي و افضل تولکچي و جمعی را از جانب دست راست روانه گردانید - و نور محمّد خواجه خضري و جماعهٔ پیادهای هزاره را از طرف دست چپ فرستاده بود - که دران تیره شب گزندے توانند رسانید - شکوه دولت ابد پیوند ازین گروه همّت برگرفت - و بهادران فیروزي جنود پا برجائي نموده جویای پیکار شدند و ازین فریب‌اندوزي و کوتازي اعتبار نگرفتند - بیستم امرداد مرافق چهارشنبه غرهٔ رجب میرزا ازان تنگنا بیرون آمده آوردگاه را آرایش داد - مجاهدان دولت شگفته دل و گشاده پیشاني روی در جان ستاني نهادند ٭ اشعار ٭

ز شوریدن نالسهٔ کرّنای ٭ درافتاد تب‌لرزه در دست و پای
چنان گرم گشت آتش کارزار ٭ که از نعل اسپان برآمد شرار
ز غرّیدن[۶] رعد نیلان مست ٭ گره در گلوی هزبران ببست

سماوي تائید (که همواره قرین روزگار منتسبان دولت روز افزون است) هنوز نوبت پیکار همگي دلیران هراول نرسیده بود تا بمبارزان افواج دیگر چه رسد - میرزا دل بای داده راه گریز پیش گرفت

---

(۲) نسخهٔ [ل] بست [۳] نسخهٔ [ب] علي‌مرید خان - و نسخهٔ [ز] علي‌مرد (۴) نسخهٔ [ز] اثرے دریشان نکند (۵) نسخهٔ [ب] و میر خیلوهشانی (۶) نسخهٔ [ز] شکست - و نسخهٔ [ل] لشست ٭

و اولیای دولت نشاط آمود گشتند - صباح آن فروردین با جوقی اندازهٔ کار نگرفته گرد پیکار برانگیخت از امرای هراول نورنگ خان نزدیک دهنهٔ (۲) گریوه آماده بود - باو در آویخت - کابلیان قدرے دست شوخي دراز کردند - فوج نصرت قرین اندکے عقب‌نرک شد - نورم بیگ و ترسون بیگ اندجانی ازین گروه بمردانگی فرو شدند - میرزا لختی دل یافته ازان گریوه بصحرا آمد - بهادران نیزدست هراول مثل شاه بیگ کولابی و رفیع رستاقی و فتح مبارک جوهر داوری ببازار آوردند بسی چهره افروز نیک نامی شده رخت هستی بربست • اشعار •

بجنبش درآمد دو دریای خون • شد از موج آتش زمین لاله گون

روا رو (۳) بر آمد ز راه نبرد • هزاهز در آمد بمردان مرد

چه گویم ازان جنگ و آن کارزار • که یک شمّه نتوانم از صد هزار

و چون آوردگاه بلمعان یلارک داوران نبرد دوست آرایش گرفت نزدیک بود که زابلیان چیره‌دستي نمایند - درین هنگام راجه مانسنگه بجنبش درآمد - نخستین مادهو سنگهه و صورت سنگهه و طایفهٔ دلاوران تمام جگر را توپ توپ ساخته رخصت کارزار داد - و فیلان کوه پیکر صف شکن را بآئین شایسته (۴) پیشتر فرستاد - ابراهیم خان فوجدار بر پیل خاصهٔ شاهنشاهي رن موهن سوار بود و جهار خان بر پیل خاصه جگت رای نبردآرائی کرد - و محمود خان بر فیل خاصه گج منگل مرصعهٔ جلادت را آرایش بخشید - و چاند خان بر فیل لکهمي سندر کارطلب شد - این فیل اگرچه خاصه نبود امّا درین روز جوهر خویش را ظاهر کرده داخل فیلخانهٔ خاصه گردید - و حسین خان بر فیل خاصه مکت نام صف آرا گردید - و توپهای جانگداز را (که بر فراز فیلان داشته بودند) بدل‌شکني (۵) جوش (۶) برداده‌اند - چون این فوج هراول (که حکم چندین دیوار آهنی داشت) در جنبش درآمد کابلیان را سررشتهٔ همّت از دست رفت - علي محمّد اسپ و چندے هواخواهان جلو میرزا گرفته رو بدشت ادبار آوردند - نسیم فیروزي بر گلبن آمال مجاهدان دولت وزید - یکپاس و چیزے از روز گذشته بود که پرتو اقبال جهان را فرو گرفت - و شاهزادهٔ جوان بخت را باوجود خرد سالي آن پُردلي و تمکین از ناصیهٔ روزگار مي‌تافت که مردان معارک ازان کارطلبي و ثبات پائی یاد میگرفتند - ازانجا که شهرت یافته بود - و بسیارے برین بودند (که میرزا از عقب لشکر منصور

(۲) نسخهٔ [ز] دهٔ گریوه - و نسخهٔ [ک] دهٔ کروه - و نسخهٔ [ل] دامنهٔ گریوه (۳) نسخهٔ [ل] زدازد - و این را مصراع ثاني گردانیده (۴) نسخهٔ [ب] شایسته فرستاد (۵) نسخهٔ [ب] بدل‌شکنی دشمن جوش بر دادند - و نسخهٔ [ل] بدل‌شکني و جان‌شکري جوش بر آوردند (۶) نسخهٔ [ک] جوش بر دادند •

دست برسه خواهد نمود) دیگر فوجها در انتظار آن وقت گذرانیدند - و تعاقب بر وجه شایسته نشد - و از برکات نیک اندیشي و خوب کرداري فتحی بزرگ بآساني روی داد - در گریختن و انقلابی فراوان سپاهي بعدم خانه شتافت - و ناسپاسانِ کج‌گرا و هرزه لایان یافه گذار را بادافراه آماده شد - و مالشی بسزا یافته بدرازنای شرمساري افتادند - اقف درایانِ بے آزرم پیوسته با یکدیگر گذاردے - آنچه در معسکر اقبال ایراني و توراني ست بے آویزه خواهد پیوست - و رادمردان راجپوت و افغانان گند آور را روزگار سپري خواهد شد - و دیگر هندي‌نژادان گرفتار خواهند آمد بدین افسانه طرازي میرزای غنوده خرد را خواب پندار مي‌افزودند - نے نے آن جوانِ نا آزمون اگرچه از ملکِ معني آگهي نداشت در شناسائی ظاهر آن پایه نبود که بدین نادرست گفتار از جا شود - و هرزه سرایانِ شوریده سر آن مایه بیهوشي نداشتند که اخلاص توراني و ایراني را (که بپارگاه همایون دارند - و آوازهٔ آن معمورهٔ عالم را فرو گرفته) چنان اندیشند - و کارنامهای مبارزانِ راجپوت و نادره کاری شیخ زادگانِ هندي بوم و رادمردیهای دیگر بومیانِ هندوستان پوشیده باشد - همانا ازین (۲) ژاژخائي همّت افروزی زابلي دلها و بیم افزائی فیروزي جنود خیال کرده بودند ●

روزے که میرزا از بکرام میگذشت یکے از برهنه پایانِ روشن دل گذارش نمود که پیکار با فیروزي‌جنود خجستگي ندارد - همان به که عنان کشیده نقشِ این اندیشه بسترد - از خودپسندي و خویشتن بیني نشنود - میرزا آهنگِ تاختن و فرو شدن داشت - درین زمان چندے نزدیکان را خرمنِ هستي بآتشِ توپ خاکستر شد - قاسم خواجه شکوهٔ فیروزي جنود گذارده روگرداني و گریزپائی مردم خود را دلنشین گردانید - و جلوگرفته خواست که ازان هنگامه برآورد - میرزا ازانجا (که ازرندگي بستوه آمده بود) گوش برانِ نفهاده سرزنش نمود - درین اثنا علي‌محمّد اسپ بیاورق لو بر خاست - میرزا بخشم درشده نهیبِ جان‌گزا داد - آن سعادت آمود گفت نخست مرا بفرامشخانهٔ نیستي روانه کن - آنگاه بتاز - بدان جان‌نثاري و خیرسگالي میرزا پذیرای ملامس شده گامِ سرعت برگرفت - در حوالیِ کتلِ منار برخی سپاهِ نصرت طراز دررسید میرزا افتان و خیزان بفراوان تکاپو خویشتن را بدر برد - و آنروز بقراباغ دمِ آسایش برگرفت و ازانجا باستَرغي (۳) شتافت - برخے نزدیکان و میرزا کیقباد فرزندِ نخستینِ او پیوستند - و ازانجا بغوربند رفت ●

شاهزادهٔ جوان بخت بیست و یکم (۴) بجلگهٔ سیاه سنگ رفته انجمن‌آرای شد - گوناگون

---

(۲) نسخهٔ [ا ب] این ژاژخائي را (۳) در [چند نسخه] باستَرغ (۴) نسخهٔ [ب] بیست و سیوم ●

صردم نور[۲] فرمان روای حقیقي یافته شادماني از سر گرفتند - و آن هنگامِ باستاني (که نزهتجای دل افروز است) بآبیاری معدلت شادابی دیگر پذیرفت - دران هنگام (که رایاتِ اقبال از سرخاب عزیمتِ جگدلک داشت) نیز روانِ خجسته‌پی نویدِ فیروزي رسانیدند - و نیرنگیِ دولتِ سماوي‌تائید بتازگي دلنشینِ خرد و بزرگ شد - و سپاس گذاري و نیایش گري را تازه اساس برنهادند - روز دیگر باریک‌آب دایره شد - بیست و پنجم نزدیک بتخاک ماهچهٔ رایاتِ همایون پرتو انداخت - رعیّت و سپاه زابلستان مرد و زن از هرطرف روی نیاز آوردند - و بگوناگون نوازش کامیابِ خواهش آمدند - و همدرین منزل کنور مانسنگهه و بسیارے مخلصانِ خدمت گزین ناصیه سای عتبهٔ جلال گشتند - و بالطافِ شاهنشاهي سربلندي یافتند - صباحِ آن قدسي موکب متوجّهِ پیش بود - در اثنای راه شاهزادهٔ رضا جوی عقیدت پژوه و دیگر اُمرای والا شکوه بعزّ آستان بوس سربلند گشتند - و در جلگهٔ سیاه سنگ (که بسفید سنگي روشناسِ مردم است) نزولِ سعادت شد - و ترک و تاجیک جوق جوق درین سرزمین کورنش یافته دولتها اندوختند و از خوبی ستارهٔ خدیو عالم بشگفت زار افتادند - و پاسِ گذاردهٔ اخترشناسانِ آزمون کار داشته روزے چند مقام شد - و از همین‌جا[۳] بباغِ شهرآرا و برخے سیرگاههای آن مصرِ سعادت بعشرت پرداختند - و جایهائے (که در خرد سالي دیده بودند) بیاد آورده نشانهای خاصِ گفتند چون پژوهش رفت بے کم و زیاده همچنان برآمد - و بهوشیاري و یاد داشتِ گیتي خداوند اعتماد دیگر شد - و همدرین نزدیکي لشکرخان بقلاني را (که از شورش افزایانِ نامور بود) کشاورزانِ آن بوم مسلسل بدرگاه آوردند - و ببادافراه کردار گرد آمودِ نیستي شد - و [چون عزیمت آن بود که لختے درین سرزمین (که بستان سرای انس و نزهت‌جای دل افزای ست) ایزدي پرستش رود و ریشهای برمیانِ این دیار مرهم پذیرد] فیلانِ همراه را بصوبِ جلال‌آباد روانه ساختند - و سیّد حامد و سیّد بهاءُ الدّین و برخے[۴] اُمرا را بدرقه گردانیدند - درینولا آگهي آمد که میرزا دیوانه‌وار سراسیمگي داشت - از آوازهٔ همایون موکب بغوربند شتاب آورد - و آن اندیشه در سر دارد که اگر فوجے بجوبائی او در رسد قلندر آسا بتوران زمین غربت گزیند - از افزوني عاطفت لطیف خواجه و قاضي عبد اللّطیف را باندرزگذاري[۵] روانه فرمودند - همگي سگالش آنکه او را الطافِ شاهنشاهي دلنشین ساخته بدرگاهِ والا آورند - و در ساعتِ سعادت افزا بیست و نهم برفرازِ ارکِ کابل قدسي نزول شد - سترگ روشنائي آن دیار را فرو گرفت - و دران انس جا بارگاهِ عشرت زدند

(۲) نسخهٔ [ز ل] پور (۳) نسخهٔ [ک] همین منزل (۴) نسخهٔ [ب] برخے دیگر را (۵) نسخهٔ [ا] ساندرز گوئي ٭

و جشنِ عالي ترتیب یافت - و همدرین سال گرامي وزن بهجت افزود - و بگزیده کالا برسنجیدند جهانیان از افضالِ پادشاهي نشاط آمود گشتند •

بخشیدنِ گناه میرزا حکیم - و بازگشت موکب همایون بصوب هندوستان

گیهان خدیو از خدا شناسي و یزدان پرستي همواره در مراتبِ آرایشِ جهان و جهانیان و آراستنِ هنگامهٔ بزم و رزم و برآوردنِ خواهشها و سزا دادنِ بدگوهران و نواختنِ شایستگان[2] رضامندیِ دادارِ جان آفرین را طلبکار - و هرگز دامنِ کردار ستودهٔ او بخویشتن بیني نیالاید و از فروغِ خیربسیچي و حقیقت پژوهي پراگنده[3] آهنگها بیکجهتي گراید - و خداوندانِ کیشهای گوناگون در دوستداریِ این یکتای جهانِ آفرینش بے اختیار - هرگاه در کارکردِ[4] نیکوئي نقش غرض سترده آید هرآئینه چنین برفرازِ نیکنامي نشیند - و گروها گروه مردم بدستیاریِ او برخیزند ازینجا ست که بخشودنِ گناههای سترگ و ولایتهای آباد در پیشگاه همّتِ او قدرے ندارد و ناهنجاریهای پیشین در عاطفتِ ندامت‌گزینانِ حال فتورے نیندازد - و هرگاه زبانِ پیشاني گویای پشیماني یابد[5] در یکزمان از قهرِجهان سوز بلطفِ عالم آرا گراید - و بارے برانِ قدسي خاطر نباشد - و (چون فرمان روای روزگار صوري سلطنت را ثمرهٔ ایزدي پرستش اندیشد) او را نخست خوبهای گزیده فراهم آید - و در کمتر زمانے به پیشوائیِ جهانِ معني سربلندي یابد بارها برخے مخلصانِ جان نثار اندیشیدند که نوکرے را کمین گاه ساخته میرزا را از هم گذرانند آن مهرآمودِ حقیقي با وجودِ شورش‌افزائي خموشي هم روا نداشت - و برزبانِ گوهرآمود گذشت چگونه آدمي زاد نیروی ایزدي تائید را در برآمدِ خواهشهای نفسِ نیرنگ ساز برگذارد - و چرا برای آسایشِ خود در جانکاهیِ برادر کوشش رود - و از قدرنشناسي یکے از قدویان را روزگار سپري گردد - اگر او نیک اندیشیده راه خلاف میرود طریقِ عبادت مي‌سپرد - و اگرنه بیمار ناداني ست - رنجوران بادیهٔ بیدانشي را نتوان آزارکرد - درین ایّام (که موکبِ همایون در عرصهٔ دلگشای کابل نزولِ سعادت فرمود) نزدیک بود که طومار زندگیِ میرزا در نوردیده آید - دران جانکاهي فرستادگانِ بارگاه خلافت مژدهٔ بخشش و بخشایش رسانیدند - و آن پراگنده حالِ گسسته امّید را بعنایتِ روزافزون دستگیري نمودند - میرزا لختے خواب و خیال پنداشت - و زمانے بیغاره گذاري دانسته باور نکرد - چون برحقیقتِ کار آگهي یافت و درگاه پوزش پذیري گشاده دید

---

(۲) نسخهٔ [ل] شایستگان شایستگي دارد - و رضامندي (۳) در [بعضی نسخه] پراگندگیها (۴) در [چند نسخه] در کار نیکوئي (۵) نسخهٔ [ل] آید •

بارگشائی[2] گریه و زاری شد - و از نارسائی خود و نامساعدی بخت و بیوفائی همراهان و شرمساری خویش داستان برخواند - و چنان پاسخ برگذارد که مرا پیشتر بایستی ناصیه سای آستان مقدس شد - و خاک والا آستان را توتیای دیده و دل گردانید - اکنون (که بدین روز افتاده ام و هول جان افزوده) بکدام دل و چه دست آویز خود را در پیشگاه حضور رسانم - و این رفتن چه نماید[3] - و چه آرزو داشته باشم - از بخت برگشتگی هرچند بهمشیره و خواجه حسن روی آوردم (که بدرگاه همایون رفته عذرخواهی نمایند) صورت نبست - و از بیمناکی مرا بروز ناکامی پسندیده بدخشانی شتاب آوردند - لیکن از پیام روح افزا دم آسایش برگرفتم - امیدوار[4] آنم که درین مرتبه مرا از دیگر معاف دارند - فرزند خود را بخدمت میفرستم - چون خاطر وهمگین قدرے آرامش پذیرد بسعادت کورنش سرمایهٔ جاوید دولت خواهم اندوخت - بدین مضمون عرضداشتے مصحوب علی محمد اسپ روانه گردانید ●

غرهٔ شهریور لطیف خواجه وقاضی عبد اللطیف ببارگاه حضور آمده حقیقت سراسیمگی میرزا معروض داشتند - بر ضمیر قدسی طراز گران آمد - و فرمان شد که برخی مجاهدان عرصهٔ تیزدستی شتاب آورند - تا آن غنوده خرد ره گرای نیکوبندگی آید - درین هنگام علی محمد اسپ بوسیلهٔ ایستادگان سریر همایون سعادت بار یافت - چون از قدیمان این والا دودمان بود و طرزدان[5] نیایش گرائی و لابه گری او پذیرش یافت - گناهان میرزا بخشیده آمد - و بتازگی زابلستان عنایت شد و چون بودن رایات اقبال سرمایهٔ هراسیمگی میرزا بود روز دوم ره نورد هندوستان شدند - نخست بگذرگاه رفته بروضهٔ مقدسهٔ حضرت فردوس مکانی دعای آمرزش فرمودند - و سپس بباغ شهرآرا عشرت اندوختند - و آخرهای روز امرای والا شکوه را در خدمت شاهزاده سلطان مراد فرمان شد که منزل بمنزل راه سپرند - و خود بصوب جلال آباد (که اردوی بزرگ آنجا بود) ایلغار فرمودند مخصوص خان و شیخ جمال و راقم شگرفنامه و چندے دیگر سعادت همراهی یافتند - آغاز شب زمانے نزدیک بکرامی آسایش گرفتند - چون پاسے سپری شد گلگون سبک[6] خرام را تیز گردانیدند نیمهٔ روز باریک آب آرامش گاه شد - در عنفوان چراغ افروزی سمند اقبال گرم رفتار شد - و صباح آن نیمهٔ روز ساحت جلال آباد از موکب همایون پرتو گرفت - شاهزادهٔ والا گوهر سر در پای مقدس نهاده نیایش بجای آورد - و پردگیان شبستان دولت انجمن پرستاری نشاط آمود گردانیدند - و امرا سجود عقیدت نموده بسپاس گذاری سعادت اندوختند - هرزه سگالان شگرف ترفندها[7] از جانب میرزا

---

(۲) نسخهٔ [ا ب] بارگشای (۳) نسخهٔ [ل] بچه ماند (۴) نسخهٔ [ل] امیدوارم (۵) در [بعضی نسخه] طرزدان نیایش گرائی لابه گری او (۶) نسخهٔ [ل] خوشخرام (۷) نسخهٔ [ل] ترنها ●

سرانجامے - و آوازه چنان بود که رایات فیروزی عزیمت توران زمین دارد - و أمرا از بیگانگي جای و شبخون کابلیان لختي اندیشه داشتند - که یکبارگي آن شهسوار عرصهٔ آگهي دررسید - و در معسکر اقبال سترگ نشاطي پدید آمد - هفتم بصوب هندوستان نهضت والا شد - و ساحل دریا منزلگاه فیروزي گشت - گیهان‌خدیو با برخي پردگیان تماشای باغ صفا فرموده شب باردو رسیدند - روز دیگر شاهزاده و آمرا از عقب آمده پیوستند - و همدرین منزل شیخ فرید[۲] از بهار آمده بسجدهٔ اخلاص ناصیهٔ بختمندي را روشني داد - و ناکامي مخالفان و صاف شدن آن صوبه از گروه عصیان گرا بعرض همایون رسانید - پانزدهم از گریوهٔ خیبر گذشته بجمرود نزول اجلال فرمودند ٭

و از سوانح بخشودن گیتي‌خداوند تباه کاري معصوم خان فرنخودي - ازان باز (که در آویزهٔ شهباز خان آبروی او ریخته شد - و از گزند آن بومي رستگاري یافت - چنانچه گذارده آمد) درآن صحرای پردرخت بناکامي میگذرانید - و هرروز بخارزارے پای تکاپو ریش کردے و بتازه اندوهے سزای بدگوهري یافتي - دربن تیره بختي و سرگرداني از ملازمان او مقصود نامي بدو پیوست - و اندوختهٔ روزگاران نثار گردانید - آن شوره[۳] پشت بد نهاد را باز اندیشهٔ ناسپاسي کالیوه ساخت - و بشور افزائي و رعیت آزاري دوا دو برگرفت - در کمتر زمانے مگس منشان زربنده فراهم آمدند - و شهر بهرایچ دست فرسود تاراج شد - فخرعلي وزیرخان لختي بآویزش برآمد - و از نا مساعدی ستاره و بدگوهری همراهان کارے نساخت - و آن شهر آباد جا توابع بتصرف آن بدکار در آمد - وزیرخان و مهترخان و دیگر اقطاع داران آن ناحیت انجمن یکتائي را فروغ بخشیدند - و بیاوری اقبال روزافزون به پیکار آن نافرجام آماده گشتند - و دربای سرو درمیان داده بتوپ و بندوق آغاز آویزه کردند - آن عصیان‌گرا از بیمناکی نو پیوستگان روز درمعرکه بوده سرانجام بدکاري نمودے - و شب با چندے همراهان از اردو بیرون شده کنج تنهائي گزیدے - در کمتر زمانے بومیان آن سرزمین هنگامه آرای بندگان خدمت گزین آمدند - و نیروی سترگ در معسکر اقبال روشني افروخت - شبی بنه و بار گذاشته گریزپای شد - و جنود نصرت اعتصام تا کلیان پور تکاپوي نموده بازگشتند - آن پریشان بخت شوریده رای بجلوپاره شتافت - و از گران خوابیء بے دولتي دران حدود نیز شراره افزای شورش شد - و بسیارے فرومایگان مگس خو فراهم آمدند و قصبهٔ محمد آباد را یغمائي گردانید - و در اندیشهٔ تاراج جون‌پور شد - شاهم خان از ترهت[۴] و پهار خان از غازي‌پور و قاسم خان از چاندپور[۵] بچاره سازي برآمدند - و هنگامهٔ بندگان سعادت پژوه

---

(۲) نسخهٔ [ا ل] شیخ فرید بخشي (۳) نسخهٔ [ا ب] شوریده بخت (۴) در [بعضے نسخه] ترهین و در [بعضي] ترهن (۵) نسخهٔ [ز] جلد پور ٭

تازه گرمي پذيرفت - آن کج گرای آزرم ستيز کالیوه شد - و بد گوهران نافرجام پراگندگي يافتند و اندوختها را گذاشته با چندے آب سرو را از گذر هلدي[۲] گذاره نمود - چون هر طرف عساکر فیروزي ترانه سرای اقبال بودند لختی ازان فتنه‌اندیشي فرو نشست - و بدستان‌فروشي روی نهاد - خان اعظم میرزا کوکه در حاجي‌پور بود - نیایش‌نامه فرستاده زینهاري شد - او پاس دیرین آشنائي داشته مردمي بجای آورد - و بنقد و جنس و جایگیر یاوري کرد - و از بارگاه خلافت التماس بخشش نمود شهریار بخشایش‌گر از پوزش‌پذیري و مهرگزیني کوکلتاش را بدان نوازش امیدوار گردانید و عالمی بشگفت زار در شد ●

● بیت ●

تایب اندر خواب نام توبه نتواند شنید ● گر بهٔ بیند عشق بازیهای عفوش برگناه

و از سوانح فرو شدن سید هاشم بخاري - در آغاز این یورش میر بحکومت سروهي رخصت یافته بود - و میرکلان و کمال الدین حسین دیوانه و برخی دیگر مجاهدان همراه ساخته بودند چون بدان سرزمین رخت اقامت انداخت سلطان دیوره[۳] زمیندار بزرگ آن مرز بفرمان پذیری برخاست - و بدستان سرائي راه دوستي برگرفت - و از لابه گري چندے راجپوتان بد گوهر را (که با او بودے) بخود همداستان گردانید - و در کمین گزند جان فرسا نشست - درین ایام (که یکجهتان اخلاص‌گزین دوري داشتند - و دوران ناسپاس[۴] نزدیکي) آن تباه اندیش نا فرجام برای غنودہ حال هجوم آورد - دوم امرداد با چندے مردانه فروشد - و نقد زندگي بشایستگي درباخت - لختی (که دران آویزش راه بیدلي سپردند) بسزا رسیدند - و آن کج گرای مالشهای سترگ یافت - شانزدهم شهریور نزدیک بکرام نزول رایات اقبال شد - و آگهي آمد که دریای سند را بآن بزرگي و شوریدگي قاسم خان گزیدہ جسرے انتظام داد - گروها گروه مردم شادي‌آمود گشتند و نشاطها برساختند ●

و از سوانح سودائي شدن شیخ جمال بختیار - موکب همایون از گریوهٔ خیبر میگذشت از وی بوی باده شنودند - لختی بانکار گرائید - و زمانے بعذرهای ناسزا پرداخت - برای رهنموني و پند پذیري نکوهش فرموده از کورنش بازداشتند - او از نیرنگ جنون سبکسري نموده اسباب دولت یغمائي ساخت - و از بیدانشي راه بینوائي سپرد - گیهان خدیو از مهراندیشي او را به پند آموزي زنداني گردانید - شیخ عبد الرحیم لکهنوي و چندے دمسازان او را نکوهش نموده از نظر انداختند - بیست و دوم دریای سند را از راه پل گذاره فرمودند - و هندوستان را بقدوم

---

(۲) نسخهٔ [ا] لهدي - و نسخهٔ [ب] ملدي (۳) نسخهٔ [ز] سلطان دیورهٔ بزرگ آن مرز

(۴) نسخهٔ [ل] نا فرجام ●

عالم آرا آذین بستند - پاسبانی دیار سند بآگاه دلی کفور مانسنگهه باز گردید - لختی دران حواشی شکار قمرغه سرانجام یافت - و نشاطها اندوختند - و هم درین ایّام راجه تودرمل ناصیه سای قدسی آستان آمد - او در انتظام شرقی بلاد (۲) با فیروزی جنود تکاپو نمود - (چون در صوبهٔ بهار چندان کار نماند - و اُمرا را توفیقِ رفتنِ بنگاله نشد) او را بپاسبانیِ احکامِ وزارت طلبداشته بودند تازه جانے برگرفته رهگرای بندگی شد - غرهٔ مهر بدان سعادت والا اختصاص یافت - و دران سال و مه از ساحلِ دریای سند کوچ شد - گیتی خداوند با دلِ آسمان پیوند و خاطرِ حق‌آمود در عشرت شکار آگهی می‌اندوخت - و جهانبانی می‌فرمود - بیستمِ مهرماه آبِ بهت از گذرِ رسول پور بپل عبور فرمودند - و بیست و پنجم در حدودِ هیلان از گذرِ جوگالی (۳) بر فراز جسر شده دریای چناب را گذاره نمودند - پنجمِ آبان آبِ راوی را (که پایاب بود) گذشته نزدیک سرای دولتخان مضربِ سرادقات دولت شد - و درین روز صدور نامزد فرمودند - و چمن زارِ آمالِ درماندگان شاداب شد خدیو آگهی نظر برافزونیِ سیورغال داران و بناهیتِ حالِ آن گروه این منصبِ والا از یک کس برگرفته بکاردانانِ سعادت منش سپرد - تا رنجِ انتظار برخیزد - و دستان سرائی بجائی نرسد صدارتِ صوبهٔ دهلی و مالوه و گجرات بحکیم ابو الفتح تفویض یافت - و آگره و کالپی و کالنجر بشیخ ابو الفیض فیضی - و از حاجی پور تا سرو بحکیم همام - و بهار بحکیم علی - و بنگاله بحکیم عین الملک - و پنجاب بقاضی علی بدخشی (۴) - و نیز جا بجا در شهرهای بزرگ یکے از دانش‌اندوزانِ بے تعصّب را سرکردهٔ قاضیانِ آن ناحیت گردانیدند - تا ازین گروهِ بزرگ دستارِ درازِ آستین آگاه باشد - و هم درین ایّام سپه آرای پنجاب راجه بهگونت داس آرزوی مقدمِ قدسی نمود گیتی خداوند خواهش پذیرفته هشتم (۵) سایهٔ عاطفت انداخت - و بجاریدِ دولت اختصاص گرفت بیست و یکم دریای بیاه براه پل و بیست و هشتم از آبِ ستلج بر فرازِ پیل گذشتند - روز دیگر ساحتِ سهرند مخیّمِ اقبال شد - و ببستان‌سرای آن شهر عشرت گزیدند - و ازین سرمنزل راجه بهگونت داس و رای رای سنگهه و سیّد حامد بخاری و جگنّاتهه و دیگر تیول دارانِ پنجاب رخصت یافتند - در حدودِ پانی پت هفتمِ آذر شهباز خان بسجدهٔ ارادت سربلندی یافت ازان باز (که معصوم خان فرنخودی را سراسیمهٔ بادیهٔ ادبار گردانید) بدار الخلافهٔ فتحپور پاسبانیِ احکام خلافت میکرد - آوازهٔ بازگشتِ رایاتِ اقبال شنوده برآمد - و سعادت اندوخت - دهم ماهچهٔ رایاتِ اقبال بدار الملکِ دهلی پرتو انداخت - و بزیارتِ خوابگاهِ حضرتِ جنّت آشیانی

---

(۲) نسخهٔ [ل] دیار (۳) نسخهٔ [ب] چوگانی - و در [بعض نسخه] چوگالی (۴) نسخهٔ [ا ب] بخشی (۵) نسخهٔ [ل] ششم ٭

توجّه فرمودند - مستمندان آن سرزمین کامیاب افضال گشتند - و از قدردانی (که سرمایهٔ جاوید دولت است) بآرامجای مهد عُلیا حاجی بیگم رفته نیایش‌گری نمودند - انجمن شادمانی انتظام گرفت - و آرزوها برفراز روائی برآمد - و آخرهای روز آگهی آمد که هودج کبریای قدسی طراز حضرت مریم مکانی نزدیک رسید - گیهان‌خدیو پایه شناس پذیرا شده بمراسم بزرگ‌داشت چهرهٔ دولت برآراست - در ملازمت آن پرده نشین عفّت شاهزادهٔ سعادت پیوند سلطان دانیال بسجود عقیدت ناصیهٔ بختمندی برافروخت - و سلطان خواجه و شاه قلی خان محرم و بسیارے بندگان اخلاص سرشت جبهه سای آستان جلال آمدند - هفدهم نزدیک متهرا مضرب خیام اقبال شد و بدان باستانی مطاف رفته تماشای غنودگان ملک شناسائی فرمودند - و زمانے بالتماس متهراداس (که از خدمت گزینان شایسته است) منزلگاه او فروغ قدسی قدوم یافت *

رسیدن موکب همایون بدارالخلافهٔ فتحپور

گیهان‌خدیو معدلت پژوه بفروغ خرد پیش بین و رهنمونی اقبال روزافزون گران لشکر هندوستان را بشگفته‌پیشانی با تباه اندیشهای جهانیان بزابلستان برد - و بکار آگهی و حساب دانی حسن انجام برگرفت - اندرزگوئی را پایهٔ والا نهاد - و تارهٔ گوهر مردمی بظهور آورد - حزم اندوزی را با مردانگی دوشادوش ساخت - و کرم را با بزرگ منشی هم آغوش گردانید - از دیده وری طرح جنگی انداخت - و جهانے را بشگفت‌زار درآورد - خویشتن را لختے دور گرفت - و غنیم کم‌گرا را راه دلیری نمود - و برگزیده آئین بادافراه تیره رایان انتظام یافت - چنین یورش بزرگ (که فرمان‌دهان[۲] وسعت آباد هند را بخاطر نرسیده بود) به بهترین روشها بجای آمد - و گوهر بردباری و فراخ حوصلگی و غیب دانی بچهارسوی عالم حیرت انداخت - (هرچند ناسپاسان شرقی دیار بیراهه رفتند - و اعیان دولت نهضت رایات والا بدان سو خواستند) فتنهٔ پنجاب گذارده ملتمس پذیرائی نیافت - و چندان آهستگی و بردباری بکاررفت که گفتها برفراز پیدائی نشست - و پراگندگی زمانیان را گزیده چاره گری کرد - و قدردانی و مرتبه آرائی افروزش دیگریافت بتادیب ناسپاس برادر فرزند بزرگ را رخصت نداده ناموس‌آرای شد - و به تنها‌آمرا بار نگذاشته رشتهٔ مرتبه شناسی را دوتائی بخشید - و با چندین گناه سترگ ملک و مال و جان و ناموس‌میرزا بخشش فرمود - و مدارج بزم و رزم و لوازم کوچ و مقام و برآوردن خدمت گذاران اخلاص گرای و مالش بدکاران سرکش بجای آورد - و بقاید اقبال و پیشروی ستارهٔ دولت نوزدهم آذر

(۲) نسخهٔ [ل] فرمان روایان *

جهانیٔ راه سوگواری بر گرفتند - و روزگار غم‌آمود شد - حالِ اورنگ آرای مهرگرا را چگونه برنویسد و چه مایه تواند نگاشت - حوصلهٔ زمانیان برنتابد - و بقالبِ گفت درنگنجد - و چرا نباشد که انتظامِ عالمِ اسباب را گزیده دست افزارے ست - و سرانجامِ این نشأه را مهرش دست آویز - (هرگاه آن چشمه سارِ مردمی از فروشدنِ آدمیئی (که یک گونه شایستگی داشته باشد) بفراوان اندوه فرشود) بروانی گسیختنِ چنین پیوندِ جانی را توان اندازه برگرفت - کدبانوی دودمانِ دولت دریا بارِ نیکوئیها بود - و از آغازِ آگهیِ شهریار را فراوان دوست داشتی - و دلِ محبّت طرازِ شاهنشاهی را نیز باو شگرف پیوندے بود - ازین دردِ بےدرمان پردگیانِ مشکوی اقبال مویه کُنان[2] و موی کَنان نعرهای دلخراش برآوردند - و فریادهای جانکاه برکشیدند - ازانجا (که اورنگ نشینِ دادگر را از نیکوسگالی و پسندیده کرداری پیشوای ملکِ معنی ساخته اند - و دران نزهتگاهِ مقدّس ناملایمی نباشد - و پیشانیِ خاطر چین زده نشود) بهمّتِ والا و حوصلهٔ فراخ نفسِ قدسی را از دستِ ناشکیبائی وا گرفته بصفوت‌جای رضامندی شتافتند - و باندرزهای هوش افزا مرهمهای گوناگون بر جراحتهای خسته دلان برنهادند •

آگاه دلِ روشن‌ضمیر نیکو شناسد که سه کاروان درین سپنجی‌سرا روا رو دارند - نخستین قافلهٔ نطفه که از اصلابِ آبا بارحامِ امّهات گذاره کند - دوم بجانِ آسمانی شدن - و بتن بخاک فرو رفتن سوم نیرنگیِ حالِ زندگان است - که درین منقّش رباط بغم و شادی گرایند - گاهے مردمے را بدلی روز نشاند - و زمانے طبیعت بدین سبکسری دارد - و آگاه دل درین شورش بهای همّت بشتابد - و بچاره گریِ خویش و بیگانه تکاپو نماید - و ناشناسا را شوریدگی درگیرد - و سراسیمگی پراگنده گرداند - و از وفورِ عاطفت قاسم علی خان را بدارالملکِ دهلی فرستادند - که فنونِ مهربانیِ سریرآرای سلطنت بمنسوبانِ آن پرده گزینِ تقدّس رساند - و از غمزدگی و دل گرفتگی[3] باز آورده به تیمار داری نشیند - و آنچه درین سفر بذاتِ آن بانوی مینونگار بکار آید بآئینِ شایسته بکار آرد - ایزد تعالی پرتوے از بقای خویش بر ساحتِ هستیِ این شهریارِ قدردانِ هشیار خرام تابانی کناد - و جهانیان از فروغِ عاطفت و معدلت کامیابِ زندگی گردند •

• رباعی •

• مقیمِ جاودانی باد جانش • حریمِ زندگانی آستانش •

• جمالش باد دایم عالم افروز • شبش معراج باد و روز نوروز •

و از سوانحِ آمدنِ معصوم خان فرنخودی بوالا درگاه - اواسطِ بهمن آن سرگردانِ بادیهٔ ادبار بدارالخلافهٔ فتحپور درآمد - ازانجا (که هنوز بدمستیِ او فرود نیامده بود) روی‌نیاز بآستانِ اقبال

---

(2) نسخهٔ [ل] نوحه‌کنان - و مویه بمعنیِ نوحه آمده (3) نسخهٔ [ل] دل تنگی •

نهاوردند بیرون شهر نزدیک پیرغیب منزل گزید - باوجود چندین جرائم همگي اندیشهٔ تباه آنکه شهریار والا شکوه پرسش نماید - اگر پشیماني سراپای خاطر گرفته بودے بدرگاه آمده برخاک انکسار غبارآلود پیشاني شدے - تا ایزد بےهمال بخشش نمودے - و بسایهٔ عاطفت گرائیدے ٭

سرگذشت این جوان غنوده[۲] بخت و خرد آنکه چون بیچارگي او را درگرفت بچاپلوسي زمانے بخان اعظم میرزا کوکه پناه برد - میرزا از درست‌نهادي و ساده لوحي سخنان فریب آلود او را راست انگاشته بدستگیري برنشست - و گوناگون یاوري نموده بنقد و جایگیر سراسیمگي او را چاره گر آمد - و ولایت مهیسه[۳] که دامنهٔ کوه بود ضمیمهٔ آن گردانید - و قرار یافت که چون رایات جهانگشای بهندوستان بازگشت فرماید او را بدرگاه والا برده پذیرای عاطفت گرداند - ازانجا[۴] (که بد درون بود - و خیالهای تباه در سر داشت) رخصت گرفته بدان اقطاع شتافت - و بسیارے از بندگان بےآزرم نزد او فراهم آمدند - میرزا از فرستادن پشیمان شده بچاره‌گري روی آورد - چون نیروی پیکار نداشت دل ازانجا برگرفت - و بعزیمت آنکه بهمایون درگاه میرود روانه شد - همگي بسیچ آنکه اگر قابو بدست افتد سر بشورش بر دارد - و گرنه بدارگاه خلافت رفته لابه‌گري نماید - میرزا بسعي بد گوهران آن فتنه‌اندوز را بے آنکه لشکرے همراه سازد دستوري داد - و سهوے سترگ در کار دولت رفت - او در بیراهه رفتن و حیله انگیختن تکاپوی نمود - لیکن از کمي دست افزار پیکار و بسیاري اولیای دولت از هر طرف و زنداني بودن والده و همشیره و کوچ نتوانست گرد فتنه بر انگیخت - و نیارست خود را بگوشهٔ ادبار کشید - ناگزیر بدین مصر انفصال[۵] پیوست و بخمار پندار افتاد ٭

و همدرینولا قاضي عبدالسمیع[۶] را بقضای عسکر والا سربلندي بخشیدند - او از اعیان اندجان است - و بدانش رسمي و تنقیح تقریر و راست اندیشي از یکتایان زمانه - پیشتر قاضي جلال ملتاني بایین‌خدمت اختصاص داشت - چون آگهي شد (که آن مرد آزمند را اغراض دنیوي جوهر دماغ پریشان دارد - و از راستي و درستي برکرانه میزند) و نیز روشن شد (که پسر او بتزویر[۷] خزینهٔ معموره را دست‌آلای خیانت ساخته) او را از پایهٔ منصب و اعتبار انداخته رقم عزل بر ناصیهٔ روزگار او کشیده آمد - و بملاحظهٔ آنکه برگزنندهٔ پادشاهي در نظر سبکسار ننماید بصوب دکن اخراج فرمودند - که ازان راه بحجاز رود - آن تنومند آز[۸] دران دیار توقف گزید

---

(۲) نسخهٔ [ا ب ل] غنوده خرد آنکه (۳) نسخهٔ [ا ب] مهیسي - و نسخهٔ [ل] مهني (۴) نسخهٔ [ل] چون بد درون بود (۵) نسخهٔ [ل] ادبار رسید (۶) نسخهٔ [ا] عبدالواسع را (۷) در [بعضی نسخه] نیز خزینهٔ (۸) نسخهٔ [ا] آن آزمند دران ٭

[...] آدمی خدمت عالی کسے نامزد نشده بود - چون کاردانی و کم طمعی
[...] پایهٔ والا سرفراز گردانیدند - بیست و چهارم خان اعظم از صوبهٔ بهار
[...] رسید - و بگوناگون نوازش خسروانی اختصاص گرفت ٭

آغاز سال بیست و هفتم الهی از جلوس سعادت پیوند شاهنشاهی

یعنی سال خرداد از دور سوم

درین[2] هنگام از اقسام بهار صورت و معنی غلغلهٔ شادمانی در نوبهار مراتب افتاد[3] - و هریکی به نیرنگی ابداع چهره‌افروز کمال شد - چمن‌آرای اقبال را در گلبن خاطر همیشه بهار آراستن جشنهای بلستانی گل کرد - و ادنی بستی جهانِ صورت دلنشین آمد - اگرچه همواره بزرگداشت آن گرامی ایام از صفوتکدهٔ[4] قدسی باطن تراوش فرمودے لیکن از انبوهی تقلید بیشگی خرد دشمن و بیدانشی عامهٔ ظاهرنگاه غازهٔ پیدائی نپذیرفتی - (چون پابستگی تعصب را چشم دل رمدین بود و عقلِ صلح اندیش زنگارِ نایافت داشت) شاهنشاهِ حقیقت گزین بر مزاجِ زمانیان شناختی و از خلوتکدهٔ دل بپارگاهِ ظهور نفرستادے - پزشکانِ روزگار و جهانبانانِ آگاه دل پرهیز از عدالتی (که سرمایهٔ شورش جهانیان گردد) ناگزیر دانند - و آرامشِ گروهاگروه مردم از مهین پرستشهای ایزدی اندیشند - امروز (که عقل بلندی گرای شد - و که و مه را جویائی دلیل در گرفت - و پیرانِ روشن ضمیر و جوانانِ سعادت اندوز و خردانِ بیداربخت دل گوِ برهان ساخته یقین پژوه گشتند) رای مقدسِ شاهنشاهِ کارآگاه بآئینِ پیشینیان دل نهاد - و خرد را بر عادت برگزید ٭ اشعار ٭

٭ خوشا جنبشِ رهنمایانِ[5] دین ٭ که کردند روشن چراغِ یقین ٭

٭ خوشا شهسوارانِ آفاق پوی ٭ که در دین و دولت ربودند گوی ٭

٭ درین عرصه زین شهسواران یکی ست ٭ که بسیار بستودنش اندکی ست ٭

٭ دو حرفم بود در نیایش[6] تمام ٭ که افضل بوصف است و اکبر بنام ٭

از فروغِ ایزد پرستی در پیشطاقِ ضمیرِ آسمان پیوند از گویندهٔ اعتبارے نگیرند - و نگارندهٔ را چندان ارزش نباشد - هر صورت کهترے که گزیدهٔ خرد برگوید روائی یابد - و هر بزرگ ظاهرے که گفتار را بدان نمط نسراید دستِ رد برآن نهاده آید - و از گوهرافروزی انصاف اگر گذاردهٔ باستانیان دلپسند گردد بر فرازِ پیدائی برآید - و از اشتباهِ[7] پیروی دیگران نیندیشد - و فرمانِ سلطانِ

---

(۲) نسخهٔ [ل] درین هنگام بهار صورت (۳) نسخهٔ [ل] انداخت (۴) نسخهٔ [ب] صفوتکدهٔ (۵) نسخهٔ [ا] رهگرایان دین (۶) نسخهٔ [ا] ثنایش (۷) نسخهٔ [ل] و از پیروی ٭

عقل فرمودهٔ ایزدي شمرده در تکاپوی کردار گام فراخ بوزنند - پیداست که بیدار از غنوده نیاموزد و نور از تیرگي نجویند - ازین سال آغاز جشن‌آرائی نوروز و دیگر عیدهای باستاني رواج گرفت ونقد رابع چهارسوی دنیا آمد - قدسي‌نفوس باستانیان را سرور تازه روی داد - و بزرگان زمان به پیوستگی سعادت و پیوند بهجت کامیاب صورت و معني گشتند - و آیندگان آگهي‌جو را گزیده ارمغاني سرانجام یافت - پرستش الٰهي بجای آمد - و در لباس صورت‌آرائي معني بالش یافت زمان اعتدال طبائع و هنگام دیگر جشنهای شهور فارسي (که حکمای پیشین بپرستاری الٰهي و دل بدست آوردن و بهانهٔ افضال جستن خیال کرده اند) رونق پذیرفت - چنانچه نبذے ازان در عنفوان این شارستان آگاهي و در آخرین دفتر مذکور شد - چون نوروز نزدیک بود بفرمایش والا کارپردازان بارگاه همایون دولتخانهٔ بزرگ را (که در دور آن صد و بیست ایوان سنگین اساس یافته) آئین بستند - و اُمرای بزرگ و دیگر بندگان سعادت‌گرای در آرایش آن ژرف نگهي بجای آوردند زرّین پارچهای گران‌ارز بکار رفت - و بگوناگون جواهر بیاراستند - بخرّمي و خجستگي روز یکشنبه پانزدهم صفر (۹۹۰) نهصد و نود هلالي پس از سپري شدن چهارده دقیقه و سي و هفت ثانیه شمع پیشطاق این بلند طارم برج حمل را تازه روئي بخشید - و زمانه را غازهٔ شگفتگي برآراست بفرّخي آغاز خرداد سال سیوم از دور سیوم شد - شاهنشاه آگاه دل فراز اورنگ اقبال برآمد و صورت و معني را آئینے تازه برنهاد - گوهر شناسائي بر روی کار آمد - و کاردانی و مهراندوزی را سر آغاز دیگر شد • • اشعار •

• یکے محفل عیش دادند ساز • که دوران نیارد بعهد دراز •

• چه هنگامهٔ عیش و جوش[2] نشاط • هوس پای کوبان بروی بساط •

• دکان هوس را نظر فتنه خیز • متاع نظر را خریدار تیز •

قفل از گنجینه برگرفتند - و نقد امّید در دامن جهانیان ریخته آمد - و قرار یافت که همه سال از زمان تحویل تا بهنگام شرف جشن‌آرائي شود - و یکے از بندگان سعادت سرشت هر روز کارفرمای این همایون سور باشد •

و درین محفل والا فرمودند - امروز هر کدام گزین کارکردے برگذارد - و آنرا پیرایهٔ سعادت اندیشد - نخست گیتي خدیو را بر زبان گوهرآمود رفت - خداوندي بحقیقت جز بایزد بے‌همال نسزد - و بندگي جز بمردم زاد - این مشتے ضعیف را چه یارا که نام صاحبي برخود بندد و بني‌نوع را بعبندگي برگیرد - و همان زمان چندین هزار غلام آزاد فرمودند - و چنان گذارش یافت

(۲) در [اکثر نسخه] جشن نشاط •

که گرفتاری بزور را بدین نام خواندن و پرستاری فرمودن چگونه شایستگی داشته باشد - و آن گروهِ سعادت گرا بخطاب چیلگی اختصاص یافتند - و آنچه روشنی پذیران نورستان حضور عرضه داشتند گیهانِ خدیو پیشتر ازین بیان فرموده بود - لیکن از گرم بازاری مدارا و بے انصافی پاسبانانِ احکام طراز کارکرد نگرفت - ازانجمله شاهزادهٔ والاگوهر سلطان سلیم بموقفِ عرضِ همایون رسانیدند کمتر از دوازده ساله پیوندِ زناشوئی نگیرد[۲] - که زیانِ آن فراوان - و سود بس نا پدید - خان اعظم میرزا کوکه معروض[۳] داشت - مرزبانانِ ممالکِ محروسه در گسیختنِ تار و پودِ هستی دلیری ننمایند و تا بعرضِ همایون نرسد در خرابیِ این بنای ایزدی دست نیالایند - با ژرف نگهی و دوربینی (که هردو کمیاب باشد) بیغرضی و کم آزاری را از کجا فراهم آورند - میرزا خان خانخانان التماس نمود - اگر جاندارانِ ریزه چون گنجشک و ماهی را گرفتار نسازند شایستگی دارد - بگمانِ کمتر سودے فراوان جان نکوی نیستی شتابد - راجه تودرمل چنان برگذارد - هر روز در بارگاهِ دولت گوناگون خیر میشود - قانونے نگاشته آید که اُمرا نیز هرهفته یا ماه یا سال بحالِ تهی دستان پردازند میرزا یوسف خان استدعا کرد که از همگی شهرها و قصبات سوانح را روزنامچه می آورده باشند راجه بیربر خواهش نمود پیوسته چندین راستی منشانِ جد گزین در حواشی و حوالی بجاسوسی تکادو نمایند - و حالِ ستم رسیدگانِ داد پژوه و دیگر کارهای ناگزیر را بے آلایشِ نفسانی بپایهٔ سریرِ اعلی عرضه دارند - ملتمسِ قاسم خان آن بود که در رهگذرهای قلمرو سراها آبادان ساخته شود که سرمایهٔ آسایشِ سفرگزینان گردد - شیخ جمال بعرضِ اقدس رسانید که چندے از بےغرضانِ مردم شناس نامزد گردند - و شکستگانِ کم مایه را ببارگاهِ حضور آورند - شیخ فیضی آرزو کرد که در شهرها و بازارها برخی کار شناسانِ مهرگزین مقرّر شوند - و ارجِ هرچیز بدیده وری قرار گیرد - حکیم ابو الفتح اساسِ دارالشّفا خواهش نمود - و راقمِ شگرفنامه عرضداشت - داروغگانِ هرشهر و قصبه بنه دارانِ آنجا را نام بنام و حرفه بحرفه نوشته بفرستند - و همواره در دخل و خرجِ اینان ژرف نگهی بکار رود و بیکار و هرزه گرد و نکوهیده روش را براندازند - چون از گفتارِ گیتی خداوند دریوزه کرده بودند جمیعِ گذارشها پرتوِ پذیرائی یافت - جهانِ افسرده تازه روئی گرفت - فیضِ ایزدی را در بارشد چشمِ آگهی را سرمه کشیدند - زمین بستایش برخاست - و آسمان بسپاس گذاری آفرین برخواند هرروز یکے از اُمرای بزرگ محفل آرا میشد - گیتی خداوند سایهٔ عاطفت بدان نگارین جا انداخته بخشش و بخشایش را بلند آوازگی داد - و نیایشِ ایزدی بشگرف آئین انتظام پذیرفت و هریکے از بختمندانِ خدمت گزین اندکے از فراوان دادهٔ پادشاهی را پیشکش نام نهاده

---

(۲) نسخهٔ [ل] نگزینند (۳) در [بعضی نسخه] بعرض رسانید ۰

جاوید سعادت اندوخت - و شاهنشاه آزرم دوست لختی پذیرفته دستمایهٔ والا پایگی گردانید[۲] - و چون هنگام شرف نزدیک رسید دولتخانهٔ خاص را آذین بستند - جادو منشان سحر پرداز کارنامها بروی کار آوردند[۳] - و خرد را روزبازار شد - روان دانش‌اندوزان باستانی تازگی پذیرفت - و شاهنشاه افضال دوست را گزین بهانه بدست افتاد •

در آغاز این خجسته سال گیهان خدیو لختی در انتظام مهمّات ممالک محروسه توجّه برگماشت - و آئینهای ملک و مال را تازه رونقی بخشید - راجه تودرمل را پیشتر خدمات دار الوزارت تفویض یافته بود - لیکن از خطرناکی این سترگ کار و چیره دستی دورویان ده زبانی دل ننهادے آن دوربین کم‌آز (که شناسای رموز کاردانی ست) باشراف دیوان شرف اختصاص یافت و در معنی پایهٔ وکالت کرامت شد - همگی مهمّات برای صواب اندیش او بازگردید - و معاملات مالی و ملکی را گزین نگهبانی پدید آمد - بیمن بخت بیدار دامن خواهش نیالوده ببایست دولت پرداخت - و نیکنامیِ جاوید اندوخت - بدستمایهٔ توانگر دلی پاسبانیِ احکام خلافت نمود و از مردانگی[۴] بیمی از دراز دستان حیله فروش بخود راه نداد - و از دیده وری و مزاج شناسی فصلی چند عرضداشت - تا بتازگی فرمان مقدّس شرف نفاذ پذیرد - و نیروی دیگر بدست آید برای افزایش آگهی رقم زدهٔ کلک حقیقت گذار می‌سازد - و ارمغانی آیندگان[۵] سرانجام میدهد نخستین آنکه عمل‌گذاران خالصه و جایگیرداران مال و جهات را موافق دستورالعمل باز یافت نمایند و اگر از بدگوهری و ستمکاری از کشاورزان زیاده از قرار داد برآید[۶] از مال واجبی برشمارند - و از ستانندگان جرمانه برگیرند - و در ماهیانه حساب کنند - و هر فصل جزو[۷] وا رسیده به تیمار زیردستان پردازند - و رشتهٔ داد و ستد را دوتائی بخشند - ملتمس پذیرائی یافت - و بسزای بدکاران رخصت شد - دیگر عامل خالصه دو بتکچی دارد - کارکن و خاص نویس - بیشترے این دو آزمند بکلانتران راست‌آمده سرمایهٔ زیان‌کاری زیردستان میشوند - اگر بجای آن دو نافرجام یکی از معتمدان راست کردار نامزد شود هرآئینه ملک آباد و رعیّت آسوده خواهد شد - دیگر چنان آگهی میرسد که در پرگنات خالصه اراضی سال بسال کم می‌آید - اگر یکبار زمین کشت پذیر پیموده آید فراخور توانائیِ رعایا سال بسال زیاده نموده نسق جزو قرار دهند - و یکدیگر را بضمان داده

(۲) نسخهٔ [ب] گروانید • بیت • عجب بزمگاهی شد افلاک تاب • که کم بیندش چشم اختر بخواب
(۳) نسخهٔ [ب] آوردند • بیت • نشستند ساجدان جا بجای • سجود خداوند را جبهه سای
(۴) نسخهٔ [ل] و از مردانگی ذاتی و کمی آز دراز دستان حیله فروش را بخود راه نداد (۵) در [بعض نسخه] برای آیندگان (۶) نسخهٔ [ل] بگیرند (۷) در [بعض نسخه] بخبر •

نوشته برگیرند - و در بازخواست راهِ نیکوئي سپرند - و زمینِ افتادهٔ چهارساله را سالِ اول از قرار نصفي و سالِ دوم چهارم بخش کم و سالِ سیوم موافقِ دستور جواب گویند - و ناکاشتهٔ دو ساله را نخستین چهارم بخش کم ستانند - و در زمینِ ناکاشته اندک غلّه بازگیرند - چندانکه تهیدستی عمل‌گذاري یابند - و اگر کشاورزان بپیمایه را یاوري کنند از مردمِ روشناس نوشته بستانند و برخي در ربیع و لختي در خریف بازگیرند - که در کمتر زمانی ملک آباد و رعیّت آسوده و خزینه فراوانی گردد - و چون عامل جمع افزاید از کمیِ بعضی محال بازخواستی نرود - و هر سال حقیقت عمل‌گذاران بعرضِ همایون رسد - تا نیکوکردار ببخشش و افزونیِ منصب آبروی تازه بهم رساند و آن دیگر را بمالش و سزا چشمِ راستي گشوده آید - دیگر چون زراعت ایستاده باشد چند طناب باندازهٔ زمین نامزد گرداند - و از راهِ آگهي آغازِ پیمایش کند - و نیرنگیِ کشت و کارِ هر زمین را شناسا گردد - و میانهٔ جا برای خود گزیند - و بآئینِ پخته‌کاري خود را بهرجای رساند - و پژوهشِ محال نماید - و بهنگامیکه بارش دلخواه باشد و زمینها آب‌نشین گردد تا دو نیم بسوه نابود دهد و در جنگل و ریگستان تا سه بسوه - و سیاههٔ ضبط هفته بهفته و روزنامچهٔ تحصیل ماه بماه بدفترخانهٔ عالي روانه سازد - دیگر فرمانِ مقدّس صادر شود که زمینِ آفت‌زده[۲] را راست کرده[۳] نسخهٔ آنرا بدرگاهِ والا فرستند - تا بحکمِ قدسي کارگدار آید - دیگر گروه نشینان تمرّد نهاد زمینهای قلب را پناه‌جای خود اندیشیده درازدستي میکنند - بسپهسالار و فوجدار و صاحبِ تیول و عمل‌گذار فرمان شود که یکتائي گزیده چاره‌گر آیند - نخستین راهِ اندرزگوئي سپرند - اگر سودمند نیاید بمالش[۴] لوای چیره دستي برافرازند - و آبادی ایشان را خراب گردانند - و جایگیردار عوض یابد و مستوفي وجهِ آنرا بازخواست ننماید - و اگر ازین آساني[۵] سپاه زیان زدگي کشد تاوان دهد دیگر آنچه از رعایا باز ستانند رو برو بفوطه دار سپارند - و او برعایا قبض الوصول دهد - و ماهیانه عمل‌گذار چهار مرتبه رساند - بخشِ آخرین هنگامیکه نزدِ رعایا باقي نگذارد - دیگر با رعایای ایل چنان بسربرد که بی خواهشِ محصّل خود ها خواسته[۶] را بخزینه رسانند - و از سرکشان و گردن‌تابان ضامن گرفته بخاطرجمعي گراید - و اگر چنین فرهیده مرد یافته نشود پاسبانی خرمنها نموده مال ستاند - دیگر توجیهِ محصول فراخورِ کشت و کارِ هرکدام نموده وقت را پس و پیش نکند و پتواریِ هرموضع بکارندها اسم باسم قسمت نماید - و عُمّال نقدِ آنرا با دستخط پتواریان

---

(۲) در [بعضی نسخه] آفت رسیده را (۳) در [اکثر نسخه] تپه کردهٔ (۴) نسخهٔ [ل] بمالش چیرهٔ دستي نمایند (۵) نسخهٔ [ب] اسامي سپاه کدیور زیان‌زدگي - و نسخهٔ [ک] آساني سپاه کدیور بزرگر زیان زدگي (۶) نسخهٔ [ل] بازخواسته را ٭

نیاورده بیرون شهر نزدیک پیرغیب منزل گزید - باوجود چندین جرائم همگي اندیشهٔ تباه آنکه شهریار والا شکوه پرسش نماید - اگر پشیماني سراپای خاطر گرفته بودے بدرگاه آمده برخاک انکسار غبارآلود پیشاني شدے - تا ایزد بےهمال بخشش نمودے - و بسایهٔ عاطفت گرائیدے •

سرگذشت این جوان غنوده[۲] بخت و خرد آنکه چون بیچارگي او را در گرفت بچاپلوسي زمانه خان‌اعظم میرزا کوکه پناه برد - میرزا از درست‌نهادي و سادهٔ لوحي سخنان فریب آلود او را راست انگاشته بدستگیري برنشست - و گوناگون یاوري نموده بنقد و جایگیر سراسیمگي او را چاره گرآمد - و ولایت مهیسه[۳] که دامنهٔ کوه بود ضمیمهٔ آن گردانید - و قرار یافت که چون رایات جهانگشای بهندوستان بازگشت فرماید او را بدرگاه والا برده پذیرای عاطفت گرداند - ازانجا[۴] (که بد درون بود - و خیالهای تباه در سر داشت) رخصت گرفته بدان اقطاع شتافت - و بسیارے از بندگان بےآزرم نزد او فراهم آمدند - میرزا ازفرستادن پشیمان شده بچاره‌گري روی آورد - چون نیروی پیکار نداشت دل ازانجا برگرفت - و بعزیمت آنکه بهمایون درگاه میرود روانه شد - همگي بسیچ آنکه اگرقابو بدست افتد سربشورش بر دارد - و گرنه ببارگاه خلافت رفته لابه‌گري نماید - میرزا بسعي بد گوهران آن فتنه‌اندوز را بے آنکه لشکرے همراه سازد دستوري داد - و سهوے سترگ در کار دولت رفت - او در بیراهه رفتن و حیله انگیختن تکاپوی نمود - لیکن از کمي دست افزار پیکار و بسیاري اولیای دولت از هرطرف و زنداني بودن والده و همشیره و کوچ نتوانست گرد فتنه بر انگیخت - و نیارست خود را بگوشهٔ ادبار کشید - ناگزیر بدین مصر انضال[۵] پیوست و بشمار پندار افتاد •

و همدرینولا قاضي عبدالسمیع[۶] را بقضای عسکر والا سربلندي بخشیدند - او از اعیان اندجان است - و بدانش رسمي و تنقیح تقریر و راست اندیشي از یکتایان زمانه - پیشتر قاضي جلال ملتاني بایین‌خدمت اختصاص داشت - چون آگهي شد (که آن مرد آزمند را اغراض دنیوي جوهر دماغ پریشان دارد - و از راستي و درستي برکرانه میزید) و نیز روشن شد (که پسر او بتزویر[۷] خزینهٔ معموره را دست‌آلای خیانت ساخته) او را از پایهٔ منصب و اعتبار انداخته رقم عزل بر ناصیهٔ روزگار او کشیده آمد - و بملاحظهٔ آنکه برگزنندهٔ پادشاهي در نظر سبکسار ننماید بصوب دکن لخراج فرمودند - که ازان راه بحجاز رود - آن تنومند[۸] آز دران دیار توقف گزید

---

(۲) نسخهٔ [اب ل] غنوده خرد آنکه (۳) نسخهٔ [اب] مهیسي - و نسخهٔ [ل] مهني (۴) نسخهٔ [ل] چون به درون بود (۵) نسخهٔ [ل] اقبال رسید (۶) نسخهٔ [ا] عبدالواسع را (۷) در [بعضی نسخه] نیز خزینهٔ (۸) نسخهٔ [ا] آن آزمند دران •

بخزانهٔ خالصه رسانند - و از ژرف نگهی ستم را برانداختند - و از دیده وری گفتار را بکردار آمیزند دیگر مهر و روپیه و دام آنچه بگرامی نام نقش پذیرد گنجور جمع برگیرد - و در برابر مسکوک پیشین سفرانه پادشاهی را باز دهد - تا عمل گذاران و صرّافان نو و کهن برشمرده تفاوت نهند لعل جلالی درست وزن تمام عیار چهارصد دام - روپیه چهارگوشه چهل دام - اشرفی دستوری و روپیهٔ اکبرشاهی گرد از دست فرسودگی چنین داد و ستد نمایند - اشرفی اگر دو برنج هم تفاوت داشته باشد درست پنداشته بسه صد و شصت دام برگیرند - و از سه برنج تا یک سرخ کاسته بسه صد و پنجاه و پنج دام - و یک سرخ تا یک و نیم سرخ کم سه صد و پنجاه دام - و روپیه تا یک سرخ کم تمام وزن شمرده سی و نه دام - و یک و نیم سرخ تا دو سرخ نقصان سی و هشت دام - و لعل جلالی تمام عیار و وزن و روپیهٔ جلالی اگر از یک و نیم سرخ تا دو سرخ و سکّهٔ سنوات اکبرشاهی از سه برنج تا یک سرخ کم باشد بخزانه گذارد - و اگر ازین زیاده کم باشد تحویلدار جدا نگاهدارد و مشرف تفصیل آنرا داخل روزنامچه ساخته روز بروز بدفترخانهٔ عالی فرستد - و جایگیرداران و خزانچیان و صرّافان بشرح مذکور عمل نمایند - دیگر کارپردازان خالصه و جایگیرداران نیکوکار و تباه کردار و فرمان پذیر و سرتاب عمّال خود را بشایسته گذارشی عرضه دارند - تا پاداش آن سرانجام یابد - و رشتهٔ انتظام دوتائی گیرد - دیگر عوض خرجهای پاسبانی بکدام دربیگهٔ مزروع نیز قرار گرفته(۲) امّید که ازینوجه بیست و چهار دام بکشت و کارپیمایان مرحمت شود - پانزده سیر آرد بارز هفت دام - و دو سیر یا کم روغن زرد ببهای پنج دام - و دوازده و نیم سیر دانهٔ ستور بقیمت چهار دام و هشت دام نقد - امین را پنج سیر آرد و نیم سیر روغن زرد و هفت سیر دانه و سه دام - نویسنده را چهار سیر آرد و نیم سیر روغن زرد و پنج و نیم سیر دانه و دو دام - و سه نفر دیگر شش سیر آرد و سه پاو روغن و سه دام - در ایّام ربیعی (که روزهاش دراز است) از دویست و پنجاه بیگه کمتر جریب نکشند - و در ایّام خریفی (که روز کوتهی دارد) از دویست بیگه کمتر نکشند(۳) - فصول مذکور بژرف نگاهی طراز آفرین گرفت - و خواهشهای او پذیرفتگی یافت •

و از سوانح بخشیدن معصوم خان و نیابت خان - نخستین ازان باز (که در حدود فتحپور منزل گرفت) لختی بعشوه فروشی نشست - و زمانی در دیوسار حیرت افتاد - و بدست گیری سعادت بسیچان روی بدرگاه حضرت مریم مکانی آورد - و آن تبه کار دیگر از واماندگی بعین الملک پیوست - و از غنودگی بخت راه جدائی سپرد - و خیال شورش پیش گرفت - و چون کارے بر نساخت بهمان ملاذ عالم لابه گری نمود - و بدست کسان شهباز خان گرفتار گشت - چون زنهارنامهٔ

---

(۲) نسخهٔ [اب] یافته (۳) نسخهٔ [اب] پیمایش نکنند •